بررسیهای تاریخی

سال سوم

شمارهٔ ۵

آذر — دی ۱۳۴۷

(شمارهٔ مسلسل ۱۷)

بفرمان
مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

مجله تاریخ وتحقیقات ایران شناسی
نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران ـ کمیتهٔ تاریخ

شمارهٔ ۵ سال سوم
شماره مسلسل ۱۷

آذر ـ دی ۱۳۴۷
سپتامبر ۱۹۶۸ ـ ژانویه ۱۹۶۹

عکسها و گراور های رنگی و غیر رنگی این شماره (۱۰ رنگی و ۹۰ سیاه) در

گراور سازی چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران تهیه شده است

« در این شماره »

شورای مجلهٔ بررسیهای تاریخی

بموجب اساسنامه مجلهٔ بررسی های تاریخی که بتصویب اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران رسیده است مجله توسط یک هیأت شش نفری اداره میگردد که همونداں آن بشرح زیرند :

۱- تیمسار ارتشبد دکتر بهرام آریانا رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران رئیس شورای مجلهٔ بررسیهای تاریخی

۲- تیمسار سپهبد خدامراد سیوشانی رئیس اداره کنترل ستاد بزرگ ارتشتاران هموند شورا

۳- تیمسار سرلشکر سعید رضوانی رئیس اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران هموند شورا

۴- تیمسار سرلشکر میرحسن عاطفی رئیس اداره مهندسی ارتش هموند شورا

۵- آقای دکتر خانبابا بیانی استاد و رئیس گروه تاریخ دانشگاه تهران هموند شورا

۶- سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی رئیس کمیتهٔ تاریخ نظامی و مسئول مجلهٔ بررسیهای تاریخی

پیام
شاهنشاه آریامهر
در
تین کنگرهٔ تاریخ در ایران
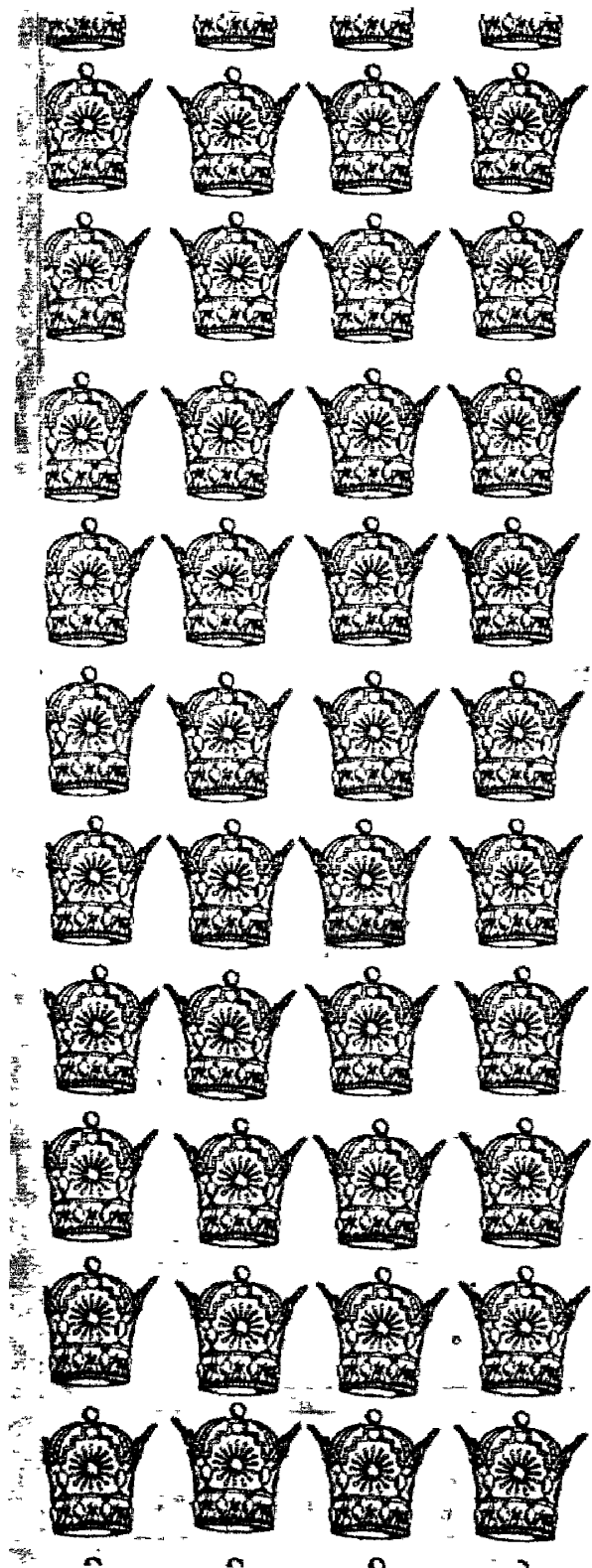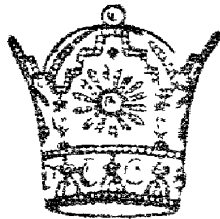
پیام شاهانه

تشکیل اولین کنگره تاریخ سراسری وزارت فرهنگ وهنر و باشرکت دبیران تاریخ تهران و شهرستانها و همکاری انجمن دبیران علوم اجتماعی ، مایه خوشوقتی ما است

احتیاج بذکر این حقیقت نیست که‌تاریخ گذشته شالوده حال و آینده است ، و هیچ ملتی نمیتواند بدون توجه به گذشته خود ، آینده خویش را بصورت واقع بینانه‌ای طراحی کند ، زیرا سرنوشت هر ملت مانند سرنوشت هر فرد ، وابسته بطرز تفکر و روحیات و خصائص و نقاط ضعف وقدرت روحی‌آن ملت است که ریشه همه آنها را باید در طرز تکوین این روحیات و خصائص در طول قرنهای گذشته جستجو کرد . از طرف دیگر سنن تاریخی هر ملت مهمترین عامل حفظ وحدت ملی آن است ، و اگر ملتی تاریخ نداشته‌باشد بدشواری میتوان آن را اصولا ملت محسوب داشت .
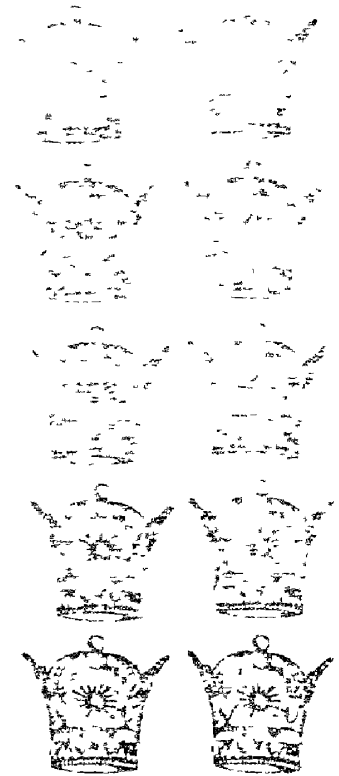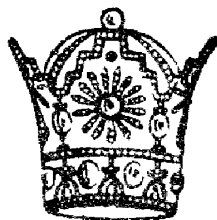
بدیهی است امروزه طرز تعبیر مفهوم تاریخ باگذشته فرق بسیار یافته است در دنیای کنونی دیگر تاریخ را نمیتوان فقط توالی یك سلسله ارقام واعداد ونقل یك سلسله حوادث و وقایع دانست ، بلکه آنچه امروزه اهمیت دارد درك علل بروز این حوادث وتحلیل وتجزیه عواملی است که این وقایع را بوجود آورده‌اند. اکنون تاریخ نیز مانند هر دانش دیگر، بصورت علمی دقیق درآمده است که اساس آن توجه به چگونگی عمقی سیر تکامل جوامع وملل است، نه صرفاً آن حوادثی که در سطح خارجی این تحولات تجسم میخورند .

بهمین دلیل است کـه امروزه علم تاریخ ارتباط بسیار نزدیك باعلوم اجتماعی واقتصادی و باسیاستشناسی و جغرافیا و ادبیات و هنر ها و حتی علومی از قبیل روانشناسی پیدا کرده است و طبعاً میباید مسؤولان تحقیق و تدریس این رشته در کشور ما نیز کار خود را برهمین اساس در نظر گیرند و دنبال کنند .
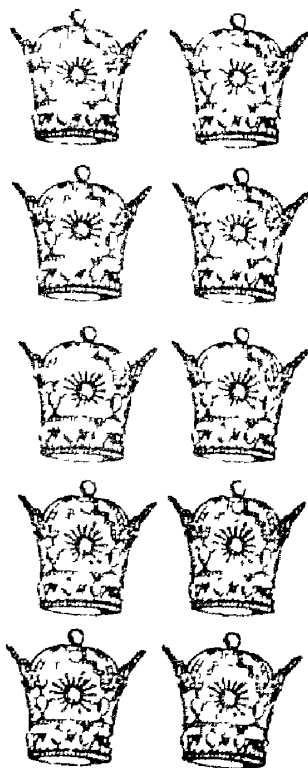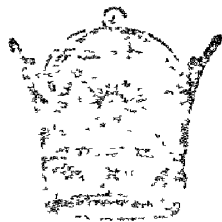
از طرف دیگر نباید فراموش کرد که در کشوری مانند کشور ما با تاریخی بدین قدمت و با این عظمت ، انجام چنین وظیفه ای همانقدر که جالب و مطبوع است ، دشوار و سنگین نیز هست ، زیرا تاریخ چند هزارساله ایران ، با میراث عظیم سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و فلسفی و هنری و ادبی آن میدان عملی نامحدود برای هر نوع تحقیق و تتبع علمی بشمار میرود .

امیدواریم تشکیل این کنگره نمودار تحولی در فن شناسائی و تحقیق و تدریس تاریخ در کشور ما باشد ، و کسانیکه این وظیفه را عهده‌دارند بتوانند مفهوم و روح واقعی تاریخ ملت مارا که سرچشمه وحدت وشخصیت و تمدن و فرهنگ ماست وراز معنوی نیروی لایزال ملی ما در آن نهفته است در درجه اول خود بخوبی دریابند و دردرجه دوم آن را به نسل جوان ما بیاموزند .

تمایلات نو در فرهنگ جهان معاصر[1]

بقلم

دکتر مجید رهنما

وزیر علوم و آموزش عالی
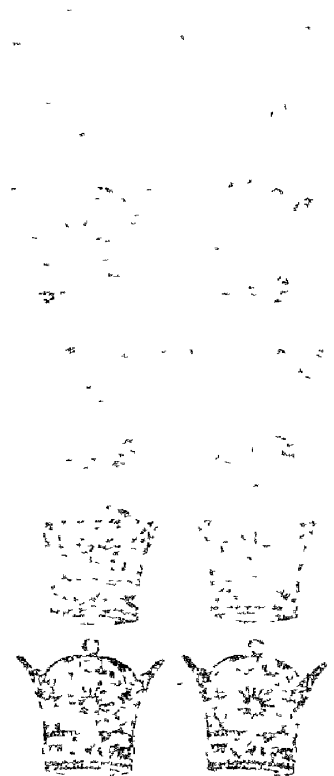
در گذشته کلماتی بود که دست کم برای بیشتر افرادی که متعلق به یك گروه معین اجتماع بودند مفهوم روشنی داشت . اما باوجود گسترش بی‌سابقه وسایـل ارتباطی زمان ما وامکانات بی‌سابقه‌ای که برای پیدایش یك زبان مشترك بوجود آمده است بسیاری از این کلمات آنچنان زیر و رو شده و درقالب‌های مختلف بکار رفته که برای هرکس معنائی متفاوت پیدا کرده است . شاید کلمهٔ فرهنك از آن قبیل باشد. از اینرو قبل از اینکه در این باره سخنی بگویم بر آن شدم که خود «فرهنك» جامعی [illegible] باز کنم و ببینم تعریف رسمی این کلمه را در کتب معتبر چگونه کرده‌اند . از لیتره و لاروس و ربر (که علاقهٔ خاصی بدان دارم) گرفته تا وبستر و معین ــ دیدم تعاریفی که از کلمه فرهنك شده آنقدر زیاد و مختلف

---

۱ ــ مقاله حاضر که از فرهنگ وجبر زندگی گفتگو میکند ، درواقع درفلسفه تاریخ وفرهنگ گفتاری بس نو و بینش‌زا است وما توجه محققان وبینش‌وران را به ژرف نگری نویسنده دانشمند آن جلب می کنیم .

است که‌صرفنظرکردم ، بخصوص آنکه هیچکدام آنها با اثری که‌این‌کلمهٔ خاص در ذهن من گذاشته است وفق نمیداد . تنها ، مثلی را از قول ادوار هریو در یکی از آنها دیدم که سخت بدلم نشست و بخاطر سپردم تا آنرا نقل کنم . بگفتهٔ هریو «فرهنك آن چیزیست که میماند وقتی که همه چیز دیگر فراموش شده است ! » بدین خاطر سعی کردم کلمهٔ فرهنك را به مفهومی که خود از آن دارم تعریف‌کنم تالااقل‌دراین‌گفتگو ابهامی بیش‌نیاید. بنظرم‌رسیدکه‌بدین شکل هر ایرادی هم متوجه این تعریف ذهنی گردد دست کم این امتیاز را خواهد داشت که ناحدودی گفتگو را آسان تر میکند . با اجازه شما این تعریف را نقل میکنم :

فرهنك را میتوان مظهر همه ارزشها و وسایلی دانست که بکمك آن‌انسانها بطور انفرادی یا دسته‌جمعی میکوشند تا جبر زندگی و محیط را با خواستهای آزادی و خرد انسانی سازگار کنند و از آنراه زندگی و ارتباط خود را با جهان زیباتر و زایاتر سازند .

این تعریف را با آنکه کلی بنظر میرسد از آن جهت می‌پسندم که فرهنك را جزئی از مبارزهٔ بزرك انسانها در راه زندگی وحیثیت انسانی میشناسد ، تمایز فرهنك را از مقوله‌های دیگر تاحدی مشخص میکند و درعین‌حال وجه مشترك آنچه را که فرهنك های مختلف می‌نامند بیان میدارد .

اینك به جنبه‌های مختلف این تعریف می‌پردازم.

از جبر زندگی‌ومحیط شروع میکنم که‌وجه‌مشترك‌همهٔ انسانهاواجتماعات بشری است . این جبر ممکن است صورت دنیای لخت و بی‌رحم ماقبل تاریخ رابخود گیرد یا به‌شکل محدودیتهای مرئی یا نامرئی اجتماعات پیشرفته امروز درآید ، ممکن است چهرهٔ فقر و گرسنگی و جهل و بیماری را داشته باشد یا بصورت مجموعی از ترسها و عقده‌های روانی و حس تنهائی و بیگانگی بشر تجلی کند ، ممکن است از راه محدودیتهای اقتصادی و اجتماعی یك اجتماع باصطلاح آزاد بدیدار گردد یا مستقیماً بصورت یك سیستم استعماری خارجی برملتی تحمیل شود . هر چه باشد حتی در مواقعی که فشار این جبر محسوس نیست بشر هر کجا و در هرموقعی باشد با مظاهر گوناگون آن روبروست . این یك واقعیت مشترك زندگی همه مخلوقات است .

اما واقعیت دیگر ، واقعیت مهم‌تر ، واقعیتی که مسأله «فرهنك» و نقش

آدمیت و موجودیت روحی و فکری اورا بمیان میکشد ، در چگونگی و طرز روبرو شدن انسانها با جبر زندگی است . در اینجاست که بین ما و سایر مخلوقات ، بین صاحبان فرهنك و اقوام باصطلاح وحشی و فاقد فرهنك ، واکنشها فرق میکند . چارپایان وجانوران راهی جزآن ندارندکه خود را تسلیم محیط سازند و با آن منطبق شوند . آنها نمیتوانند محیط خارج را تغییر دهند و بر جبر تسلط یابند چون فاقد شعور و تفکر و فرهنگند . و حتی آنجا که در مقام چاره‌جوئی و دفاع از خود بر می‌آیند ، چون واکنش آنها اساساً جنبهٔ غریزی وحیوانی دارد ، «فرهنگی» بوجود نمی‌آید زیرا دوعامل‌آزادی وخرد (بمعنای فلسفی آن) درآن راه نمی‌یابد . در مقابل ، حتی انسان نئاندرتال همین‌که نخستین آگاهی را نسبت به اندیشه و آزادی انسانی خود بدست می‌آورد و در راه بیان و اعمال آن گام بر میدارد به آستانهٔ فرهنك راه می‌یابد . و این حکایت همه انسانهائی است که از نیروی اندیشه و خرد برخوردارند و به آزادی خود آگاه . اینها طور دیگر با جبر زندگی روبرو میشوند . میکوشند تا دنیای خارج را ، از راه دانش و بینش و آفرینش ، با مقتضیات رشد و آزادی خود سازگار سازند ، به ستیزه جوئی با کائنات میروند ، آنجا که پیروز میشوند با نیروئی بیشتر طرح پیروزی تازه‌ای را میریزند و آنجا که شکست میخورند از راههای دیگر از راههای آفرینش هنری و علمی ارتباطهای تازه با جهان واقعیات برقرارمیکنند . با جبر زندگی در بازی و آزمایش دائم بسر میبرند و در این تلاش دائم امکانات آزادی و خرد انسانی را در خدمت زندگی قرار میدهند تا آنرا غنی‌تر و زیاتر کنند . بدین شکل دانشمندی که به‌اختراع یاکشف تازه‌ای میرسد، موسیقی‌دانی که درد و شادی خود را به راز آهنگش می‌سپارد و از آنراه برتری روح آزادهٔ خود را بر جبر زندگی می‌سراید ، هنرمند یا نویسنده‌ای که با پیام خود ــ یا از راه سازندگی و یا از راه هجو واعتراض ــ موجودیت خود را بعنوان انسانی آزاد و خردمند محرز میدارد و بدنبال آنها صدهاهزار انسان ناشناسی که هریك بنحوی در تلاشند تا مرزهای جبر را در حد امکانات خود پیشتر ببرند و بر زیبائی وارزش انسانی زندگی بیفزایند ، اینها همه بنحوی درپیدایش وگسترش فرهنك جهانی شرکت میکنند وبدان شکل ومحتوی می‌بخشند . فرهنك، حاصل این تلاشها ودر نتیجه فراگردیست که ازآن راه انسانها جبر تحمیلی زندگی و محیط را ردمیکنند ومیکوشند تا با ایجاد نظامی انسانی جهان‌خارج را بامقتضیات وخوشبختی ورشدکامل خود هردم سازگارتر سازند .

میتوان گفت‌که هرملت زنده‌ای ، درهرکجا وموقعی باشد ، فرهنك خود را دیریازود بدست می‌آورد چون برخورد اندیشهٔ آزاد انسانها باجبر زندگی همه‌جا زائیدهٔ ارزشهائی است‌که جمع‌آنرا فرهنك یك ملت تشکیل میدهد. ودرعین‌حال میتوان گفت‌که این فرهنگها ، هرچه باشند ناچار وجه مشترکی دارند که ازتلاش همگانی درایجاد ارتباطاتی زیباتر وبارورتر با دیگران وجهان خارج برمی‌آید .

اینك ببینیم چنین تلاشی دردنیای معاصر، درچه شرایطی انجام میگیرد ؟

قدرتی که بشر امروز ازلحاظ گسترش نیروی‌تولیدی وتأمین وسایل مادی رفاه وآسایش خود بدست‌آورده است‌بی‌شك درتاریخ‌چند هزارسالهٔ‌دنیا بی‌سابقه بوده است. درکشورهای صنعتی پیشرفته این‌قدرت باآهنگی روز افزون‌گسترش مییابد وروابط انسانها را بایکدیگر وبا اجتماعات خود تغییرمیدهد . سرعت‌این تحولات انقلابی، تجمع قدرت‌دردست واحدهای مرئی‌یا نامرئی ،گسترش نیروهای سازنده وتخریبی‌بموازات یکدیگر، مقتضیات‌حفظ ورشدسازمانهای عظیم‌اجتماعی وصنعتی ، همگانی شدن ارتباطات جمعی ، رشد سریع تضادهای‌گوناگون ازجمله تشدید حس بیگانگی ازخود وبیگانگی فرد نسبت به‌اجتماع (یا باصطلاح جامعه شناسان الیناسیون) ازعواملی هستندکه مجموع آنها تغییرات کیفی بی‌سابقه‌ای درشالودهٔ اجتماعات‌کنونی بوجودآورده‌وماهیت جبرزندگی‌را نیزعوض‌کرده است.

رویهمرفته یورش بی‌سابقهٔ نیروهای سازمانی وتکنولوژی درزندگی افراد واجتماعات ازیکسو بسیاری از نگرانی های سابق بشررا تسکین داده وازسوی دیگر اضطراب و ترسهائی تازه در او بوجود آورده است . آنچه‌شایان مطالعه است جهت های مختلفی است‌که در اثر این دونوع واکنش در تحول فرهنك یا فرهنك های جهانی بدید آمده است .

ابتدا از «فرهنگی» سخن میگویم‌که روبنای طبیعی تغییرات بزرك تکنولوژی وعلمی زمان‌ما را تشکیل میدهد. وشاید آنهاکه فرهنك‌را بمعنای سنتی وکلاسیك آن تلقی میکنند حتی حاضر نباشندکه نام «فرهنك» را بدان بدهند. اما باتوجه‌به تعریف های رسمی این کلمه از جمله معنائی‌که از آن در دائرة المعارف فرانسه دیده میشود وفرهنك را «مجموع‌اطلاعات ودانشی میداندکه درذهن جذب میشود وبرغنای آن میفزاید» ناچاریم که به مجموع ارزشهائی که روبنای تمدن مادی و تکنولوژی چند یك از پیشرفته ترین اجتماعات کنونی ما را تشکیل میدهد کلمهٔ فرهنك را اطلاق کنیم .

«فرهنگی» که بدان اشاره کردم مجموع ارزشهائی است‌که‌ازلابلای مظاهر

گوناگون این اجتماعات هم‌اکنون برزندگی میلیونها فرد بشرمستولی شده است و ازراه‌گسترش وسایل ارتباطی – پیشرفت تمدن مصرفی–رخنهٔ سینما ورادیو وتلویزیون و صفحه درتاروپود زندگی افراد – تنوع ازدیاد تجمعات وکنفرانسها و کنگره ها – ووسایل تفریح ومسافرت وانواع واقسام «گاجت»های تازه،[1] نوعی یگانگی ویك پارچگی به این اجتماعات بخشیده است .

ارزش انسانی این فرهنگ جدید هرچه باشد قدر مسلم آنست‌که توسعهٔآن هم‌اکنون انسانهای تازه ای نیز پدید آورده است‌که یکی از جامعه شناسان نامی فرانسه هانری لوفوربحق نام Cybernanthrope یاانسان سیبرنتیك را در برابر Anthrope یاانسان کلاسیك بدان گذارده است .

سیبرنانتروپ یاانسان سیبرنتیك (که خود علم حکومت از طریق ماشین است) انسانی است که باانسان خودکاریا Robot فرق بسیار دارد چون در حقیقت انسان خودکار از خلایق سیبرنانتروپهاست . انسان سیبرنتیك هم از انسان خودکار میترسد وهم اورا تحسین میکند ولی خودش بهیچوجه خود کار نیست . اما برای مفاهیم تجریدی از قبیل انسان وخوشبختی وعشق و آفرینش (بمعنای همیشگی یا هنرمندانه آن) احترامی قائل نیست .

آنچه برای او حائز اهمیت است موازنه – ثبات – سیستم – طبقه بندی – پیش بینی دقیق – برنامه – هدف – اقتصاد صنعتی و تکنیك است .

سیبرنانتروپ از میل و هوش‌گریزان است امابه‌نیازمندیهای خودکاملا واقف است . گرسنگی وتشنگی را قبول دارد . وتمایلات جنسی را هم تنها بعنوان رهائی انرژی معینی که در او جمع شده دنبال میکند . رویهمرفته زندگی عاطفی خود را بعنوان یك واحد اقتصادی تلقی میکند که باید برهمان اساس نیز مصرف گردد و توسعه یابد .

برای تأمین خوشبختی خود تکنیك‌های معین ومؤثری‌را ازقبیل استراحت – ماشین رانی وزندگی خانوادگی در روزهای ویك‌اند – مرخصی سالانه – تئاتر و سینما – تماشای تلویزیون و خواندن روزنامه وغیره تکمیل کرده است . این موجود که زندان همرنگی ووفور خود را بهشت میداند وباهمه قید های نامرئی که اورا درعمل بصورت انسانی اسیر وخودکار درآورده خود را مظهر یك موجود آزاد وازبند رسته میخواند نه‌تنها رویهمرفته از زندگی‌خود راضی ومغرور است بلکه حاضر است بخاطر حفظ نظامی کـه بدان تعلق دارد خود و نزدیـك ترین کسانش را درهرجنگی که لازم باشد بقربانی بفرستند .

[1] – یعنی ملحقات واضافات دستگاههای مختلف ، براثر پیشرفت تکنیك مدرن وفن .

اوخود را مهرهٔ موفق وسودمند دستگاه عظیم ونیرومندی تلقی میکند کـه همه چیز آن به او حس ایمنی می‌بخشند . او راحت وخوش است که در دنیای او ارزش وبهای هرچیز وهرکس را برپایهٔ ضوابطی که بنظرش مظهر عدل وعدالت است معین کرده اند و در مقابل کار و انضباط نامحسوسی‌که از او خواسته اند ورقهٔ بیمهٔ همه چیز حتی آزادی وامید وخوشبختی اورا در بانك زندگی او بوی تحویل داده‌اند. رویهمرفته دنیای او بقول‌گاندی دنیای «عدم‌عشق متقابل»است.

سیبرنانتروپ مظهراجتماعی است‌که بطوردسته جمعی خودرا به‌اوج قدرت وعظمت فنی رسانده است بطوریکه بادانش متشکل خود بحق باماه وستارگان نیز ستیزه جوئی میکند و بدین خاطر خود را نه تنها مسئول دفاع از خود بلکه مسئول دفاع از همه انسانها میداند و در این راه همان حقی را برای خود قائل است‌که روزی خان‌های دنیای ملوك‌الطوایفی برای‌خود طبیعی وخدائی میدانستند او آنچنان به حق و حقانیت خود مؤمن است‌که بی‌درنك تشخیص منافع دیگران راهم وظیفهٔ طبیعی خود میداند و منافع خود را آنچنان شرط تضمین منافع قاطبهٔ بشریت میداند که خود را نسبت به هرنوع خطای احتمالی دیگران نیز مسئول میشمارد .

پس شرط آزادی دیگران را در آن میداندکه در همه حال خود را بامفهومی که او از این آزادی دارد مطبق سازند . نه اینکه سیبرنانتروپ مخالف آزادی افراد واجتماعات دیگر باشد ، اما معتقد است‌که اگر نظام دنیائی که بدست او بوجود آمده وامروز ضامن قدرت وآزادی های اوست بهم بخورد انسان بحالت بشر اولیه برمیگردد ونتیجهٔ سالهاکار ومرارت او وپیش‌کسوتان نظام دنیا درهم میریزد . در ذهن او دنیا واحد عظیمی است‌که تکنولوژی و فرهنك وسیاست و اقتصاد همه اجزای لاینفك آنرا تشکیل میدهند و تنها بادفاع از آنست که میتوان اجتماع بشری را بعنوان واحدی آزاد ومقتدر زنده نگهداشت .

انسان‌عادی یابقول لوفور «انسروپ»که بشکرانه ترقی‌وپیشرفت سرسام‌آور همین دنیای‌متشکل ومدینه‌فاضله‌مانند بدرجهٔ‌کنونی رشدفکری وفرهنگی امروزی رسیده است دربرابر یورش و تسلط تعرض آمیز دنیای سیبرنانتروپ‌ها قرار گرفته است و خطر عظیمی راکه اینك متوجه اساس موجودیت شده است بچشم می‌بینند .

چه برای او طبیعی است‌که نظام سیبرنانتروپ ها یك نظام انسانی نیست

وبا همه ادعاهایش دربارهٔ آزادی ونیروی خردانسانها قبل ازهرچیزهمین‌دوپایهٔ اساسی فرهنك و انسانیت را تهدید میکند .

او میداندکه فرهنك انسان سیبرنتیك بافرهنك انسان ماقبل تاریخ یاحتی فرهنك میمونها فرق اساسی و کیفی ندارد . وجه مشترك هردوی آنها نوعی تسلیم تدریجی یا کامل آزادی و خرد انسانی در برابر جبر زندگی است . چه‌در یکجا انسان در برابر اسرار طبیعت وقدرت خیالی خدایان دست از خرد خود کشیده وآزادی انسانی‌اش رابخاطرزنده‌ماندن وازخطرهای روزانه مصون‌ماندن، محدود میکرد ودرجای‌دیگر حود و آزادی‌اش راتسلیم خدایان جدید اجتماع سیبرنتیك کرده است تا زنده بودنش را در محدودهٔ آنچه که فیلسوفان امروزی quotidiennete یا «حالت روزانه زنده‌بودن» نامیده‌اند بیمه وتضمین‌کنند.

ازاینروجای تعجب نیست‌که این فرهنك تسلیم و سازش محض ، مانند همه فرهنك هائی‌که از انسان دور میشود، واکنشی شدید وافراطی بوجودآورده باشد . فرهنك بیتنیك ها ، هیپی ها ، گل پرستان ، یاغیان و عشق جویان و خراباتیان عصر جدید که لشکریان و هواداران اصلی آنها را تصادفاً فرزندان مرفه اجتماع یعنی ممتازترین فرآورده های انسانهای سیبرنتیك تشکیل میدهند و گل پرانی های معصومانهٔ آنها بفریاد «عشق ورزی کنید نه جنك » وجدان ناراحت سیبرنانتروپ‌ها را بعذاب می‌آورد مظاهری از این واکنش افراطی‌است . بااین همه اگر جنبه های ملعبه آسای این نهضت ها را فراموش‌کنیم و در این میان هم مرا متهم به همبستگی بااین فرآورده‌های عصر سیبرنتیك نکنند شکی ندارم که حتی این فرهنك ظاهرا تخریبی و پوچ بیش از فرهنك سیبرنانتروپ‌ها درمسیر سنن بزرك فرهنك انسانی که فرهنك آزادی وآفرینش وجستجو است قرار دارد . و همان‌طور که دادا ومکتب سوررآلیستها یا مایوکوفسکی و پولاك با همه جنبه های افراطی شان در احیای اشکال هنری و شعری مؤثر واقع شدند ، فرلینگتی و نورمان میلر وکرواك و بدنبال آنها هزاران بیتنیك و هیپی ناشناس دیگر سهم دسته جمعی خود را در پیدایش فرهنك آینده که ناچار فرهنك ارتباطات آزاد تر و فرهنك «ردوتردید» (یا Contestation) دائمی نظامهای مستقر است خواهند داشت .

آنچه که در جهان معاصر در نبرد بین این دو مفهوم جالب توجه است همزیستی کنونی و رشد سریع آنها بموازات یکدیگر است .

زیرا درحالیکه انسانهای سیبرنتیك باوسایل وامکانات عظیمی‌که دراختیار دارند (ازجمله بااستفادهٔ تقریبا انحصاری که از وسایل نیرومند ارتباطات جمعی برای اشاعهٔ فرهنك خود میکنند) به پیروزیهای چشمگیر نائل میشوند پایه های فرهنك تازه ای که شاید بتوان صفت یك اومانیزم یا انسان خواهی علمی را بدان اطلاق کرد در همه جا بسرعت گذارده میشود .

آنچه اومانیزم یاانسان خواهی این فرهنك را از مکتب های مشابه قدیمی جدا می سازد آنست کـه هدف و موضوع آنرا انسانـی تازه و قبل از هر چیز زنده ومشخص تشکیل میدهد، انسانی که‌جنبه مطلق وتجریدی ندارد بلکه در شرایط خاص اجتماعات معین زندگی میکند، انسانی که نیازمندیهای اساسی او باید ازراه آزاد کردن وشکوفا ساختن نیروهای‌روحی وجسمی او درشرایط خاص هر اجتماع تامین شود و رشد همگانه و آزاد او باتوجه به همان شرایط میسر گردد دراین فرهنك نو یگانه اصولی که مقدس شمرده میشود احترام انسان و شناسائی اوست بعنوان سازنده ومسئول سرنوشت خود. هیچ قانون وضابطه‌ای که ازخارج برای او وضع کرده باشند وهیچ امرونهی اخلاقی ودینی که ازوجدان آزاد اوسرچشمه نگرفته باشد نمیتواند اورا مقید ومحدود سازد. انسان‌است‌که منشاء وهدف مطلق تلاشهای انسانی بشمار میرود وتاآن حدکه رشد همه‌جانبه انسانی مانع ازرشد عینی انسانهای دیگر نشود هرکوششی که درجهت تامین نیازهای روحی وجسمانی انسان باشد نیك وپسندیده است وهرچه مخالف آن زشت ونکوهیده.

وبدان‌گونه‌که ازآثاربیشترهنرمندان ونویسندگان امروزوازمشاهده‌گروه ـ های پیشرفته اجتماعات نوبرمی‌آید ـ فرهنك‌نو، پایه‌های همه مکتب‌های اخلاقی «حکمی» یا «دستوری» را مردود میداند وبجستجوی اصول تازه ومترقیانه‌ای‌میرود که راه رهاگشتن اززنجیرهای فکری وغیرانسانی را هموار سازد. یگانه هدف و منطق این فرهنك انسان خواهانه همانا نیکبختی انسان ورشد همه جانبه وآزاد آدمیان است. روشن بینی وشناخت حقیقت، اعتقاد واعتماد به‌انسان وامکانات آن، شهامت در راه دفاع از ارزشهای بزرك انسانی، ایمان به‌اینکه مسئولیت تمیز نیك وبد وسرنوشت آن باید بعهده خودش واگذار گردد واحترام به‌زندگی وخوشبختی آدمی پایه‌های اصلی این فرهنك را تشکیل میدهند.

بعلاوه این فرهنك برخلاف فرهنگهای ایده‌الیستی گذشته ـ دنیای تکنولوژی وپیروزیهای علمی آنرا انکار نمیکند. اما بحق برآنست که‌این دنیاتا حدودی قابل ستایش است که بهترین وموثرترین سلاحهای فنی وعلمی را برای تغییر سرنوشت انسان وفراهم آوردن وسایل آزادی واقعی اوفراهم کرده است. اما اگرسازنده این قدرت عظیم فنی خود نتواند برساخته‌های خود وجهانی که بوجود آورده است تسلطیابد وآنرا دراختیار بشر قرار دهد فرهنك سیبرنانتروپ ها فاتحه فرهنك واقعی انسانی را خواهد خواند . ودرآنصورت به جای اینکه ترقیات فنی به‌هدف اصلی خودکه رهائی انسانها بود منتهی گردد راه رابرای بزرگترین وخطرناکترین شکل استثمار وبرقراری مجدد قانون تنازع بقاء بر پایه‌هائی بمراتب غیرانسانی‌تر هموار خواهد ساخت.

همزیستی وتضاد روزافزون‌فرهنك‌سیبرنانتروپهاوآنتروپهانیزازمشخصات اصلی جهان فرهنگی معاصراست. وسرنوشت این‌مبارزه هرچه‌باشد برای شخص من‌شکی نیست که اگر ازدیدگاه تحولات بزرك فرهنگی جهان نگاه کنیم پیروزی بازازنو بنحوی باهواخواهان‌فرهنك‌انسانهاخواهدبودمگرآنکه‌فرهنك‌سیبرنانتروپها بالاخره دنیا را به تخریب و انهدام دسته جمعی سوق دهد. زیرا سلاح دشمنان فرهنك انسانی هرچه تکمیل شود هیچگاه به‌پای نیروی تسخیر ناپذیر آزادی و خرد انسانها نخواهد رسید واین نیرو همانطور که درمورد تمدنهای دیگر دیده شد، نه‌تنها ازخارج بلکه بخصوص ازداخل اثرات خود را در تسریع تحولاتیکه بآلمال و همیشه در جهت حرکت انسانها بسوی مرزهای جدید دانش و آزادی روی میدهد خواهد داشت .

وبی شك این اثرات مثبت خواهد بود زیرا که بازدرسطحی تازه پیوند اومانیزم را با ترقیات تکنولوژی وعلوم میسر خواهدکرد و بدین شکل پیشرفت تصاعدی ومارپیچی فرهنك انسانها رادر سطوحی همچنان بالاتر امکان پذیرخواهد ساخت.

اینك شاید بجاباشدکه‌درباره‌گرایشهای فرهنك معاصر درکشورهای‌جهان سوم که اینك بیشتر جمعیت جهان راتشکیل میدهد نیز کلامی چند اضافه‌کنیم.

آنچه دراین کشورها بچشم میخورد نوعی آشفتگی عمیق است که‌نه تنها در مظاهر خارجی زندگی فرهنگی آنها بلکه در اعماق روح روشنفکرانشان‌دیده میشود. انسان‌کشورهای‌جهان‌سوم‌به‌انسانی‌محروم وواخورده‌میماندکه‌جبرزندگی

در برابرش هنوز بصورت دشمنان همیشگی بشر یعنی فقر وگرسنگی و بیماری و نادانی و خرافات وترس قرارگرفته‌است. دربسیاری‌از این‌کشورها نابسامانی‌های اقتصادی وسیاسی نیز برخشونت این جبر خارجی میافزاید.

درعین حال بیشتر روشنفکران ومتفکران این کشورها بویژه درسرزمین‌های افریقائی، روش‌بینی‌خودرا ازفرهنگی‌دارند که‌نشان‌استعمار و بیگانگی‌بر آن خورده است این گروه ممتاز غالباً با احساسات عمیق دوگانگی وجدانی ازریشه‌های خود زندگی میکنند. ناایمنی واضطرابی از نوع دیگر – آنهارا گاه‌به احساسات شدید وتعرض آمیز عاطفی وگاه به‌حالت‌های تسلیم و نومیدی بی منطق میکشاند.

آنها فرهنگ انسانهای سیبرنتیک رابشکلی که قبلا تشریح کردم مستقیما در برابر خود نمی‌بینند وغالبا بطور غیر مستقیم باآن سروکار دارند. اما باخلاء مهیبی که پیروزی اسمی و عاطفی آنها علیه استعمار برایشان باقی گذاشته روبرو هستند، باکسانی روبرو هستند که حتی بسختی میتوانند رنگ بومی‌چهره خود را بالعاب ارزان قیمت ساخت Macys، Korvette بپوشانند، باکسانی که‌گاهی نیز مطلقاً فاقدفرهنگندوحتی‌از تمدن‌انسانهای‌سیبرنتیک‌هم کوچکترین بهره‌ای نبرده‌اند. جنگ آنها بخاطر ایجاد فرهنگی نو از یکسو متوجه ازبین بردن موانع طبیعی ومادی همیشگی زندگی آنها وازسوی دیگر متوجه آدمکهائی است که‌غالبا با ماسکهای بومی خود زاده وپرداخته استعمار خارجی هستند.

اما شاید بهمین خاطر که فرهنگ نوخاستهٔ کشورهای جهان زادهٔ‌خشونتی از نوع دیگراست وازنوعی فریاد اصیل علیه فشارهای مستقیم جبر سرچشمه میگیرد، این فرهنگ دارای سادگی ومعصومیتی بیشتر است وبه‌تنها در توده‌های مردم بلکه در اقلیت‌های‌منفکر نیزگاه اثرمستقیم‌تر میگذارد. فرهنگی که«فرانز فانون» پرچم‌دار آن بودباآنکه محتوی آن روی‌هم‌رفته چیز اساسی یاکشف‌علمی مهمی برفرهنگ ملت‌ها نمی‌افزاید بازبخاطر نیروی‌دست نخورده‌ولختی که دارد جهشی مؤثر در تحول فرهنگ عمومی مردم افریقا بشمار میرود .

واما درآنجا نیز که پیشرفت فرهنگی ملل جهان سوم ازراه جهش‌های انقلابی وخیزهای منقطع انجام نمیگیردگرایشهای مثبتی مشاهده میشودکه‌بهترین آن بنظر من‌توجه روزافزون این کشورها به ایجاد وتهیه وگسترش زیربناهای فرهنگی است.

تجربیات تلخ سالهای پس از جنك نشان میدهد که بویژه در شرایط خاص توازن نیروهای بزرك جهان ـ آنچه برای آیندهٔ پیشرفتهای فرهنگی این ملتها اهمیت دارد پایه گذاری صحیح و عملی فرداهاست. ازاینرو برای آنها که خوشبختانه توانسته‌اند ازدوران نسبی ثبات وآرامشی برخوردار گردند ضروری وحیاتی است که ازین فرصت استثنائی برای تحکیم وپایه گذاری اساسی وعمیق آیندهٔ فرهنگی خود حداکثر استفاده کنند. درین زمینه ساختمان مدارس ومؤسسات آموزشی گوناگون ـ گسترش دانشگاهها ـ ترویج علوم ـ سوادآموزی تابعی ـ سواد آموزی اکابر ـ توسعه وسایل سمعی و بصری آموزشی عملی ـ پایه‌های استوار و حیاتی يك فرهنك واقعی رادراین کشورها تشکیل میدهند. **انقلاب آموزشی ایران را میتوان مظهری از این زیر سازی اصولی فرهنك کشور ما تلقی نمود وبهمین جهت باید آنرا به عنوان نقطه عطفی درپایه گذاری وگسترش سریع فرهنك فردای ملت ما تقویت کرد.**

تحول عمیق دیگری که درفرهنك کشورهای جهان سوم مشاهده میشود و خوشبختانه درحال حاضر وجه مشترك همه آنها بشمار میرود توجه و آگاهی اصیلی است که مردم این کشورها نسبت به اهمیت رشته‌های ملی فرهنك خود نشان میدهند. درعین حال جای خوشوقتی وامیدواریست که این توجه روزافزون ما به میراث فرهنگی و علمی خود بتدریج وبسرعت از مواضع وخودستائی‌های تنك نظرانه دور میشود وباتوجهی مشابه به‌جریانات پیشرو و بزرك جهانی توام میگردد. تنها این پیوند دوجانبه (یعنی پیوند گذشته وآیندهٔ ازيك طرف وپیوند ملیت وجامعیت جهانی ازطرف دیگر) است که خواهد توانست خون تازه وتحرك مورد نیاز رابه فرهنك ملی مابدهد وآنراهم با مقتضیات فرداهای تکنولوژیك ومفهوم ملی وجهانی فرهنك برای همه منطبق کند وهم آنرا به‌ریشه های اصیل فرهنك خودمان ازنو متصل سازد.

البته چه آنجا که پیشرفتهای فرهنگی کشورهای جهان سوم بصورت تظاهراتی افراطی و شدیداً انقلابی انجام میگردد وچه آنجا که این تمدنها به پایه گذاری زیر بناهای لازم میپردازند، اصالت انسانی فرهنك زمان ما ایجاب میکند که تغییرات بزرك شالوده‌ای همه جادرجهت رهائی واقعی امکانات آزاد ملتها انجام گیرد. درشرایط خاص زمان ماکه ازیکسو برنیروی متشکل تکنولوژی واثرات تخریبی ویا تسلط آمیز آن بسرعت افزوده میشود و از دیگر سو لزوم انطباق

پیشرفتهای علمی وفنی باخواستهای انسانی شرط دفاع ازموجودیت بشر شده است، شالوده‌های گذشته باید مردم باتوجه به هدفهای بزرك اجتماع سنجیده شود . ازاینرو اگرکلمه ردوتردید یا Contestation هم اکنون معنای خاصی بخود نگرفته بود می گفتم که بقای فرهنگ انسان ها در هر کجا که باشد اینك باید از راه نوعی «کنتستاسیون» دائمی برپایه‌های عملی ومنطقی تامین گردد و بهمین خاطر شاید نشان اساسی فرهنك زمان مارا باید همان جنبهٔ ردوتردید یا کنتستاسیون ارزشهای اساسی دانست.

درپایان چگونه میتوان نتیجه گرفت ؟

با آنچه کـه درباره قدرت عملی فـرهنك انسانهای سیبرنتیك گفتم چنین بنظر میرسد که رویهمرفته فرهنك اصیل انسانها را بحرانی جدی تهدید میکند. خلاف این ادعا رامشکل است به اثبات رساند. با اینکه تصویری که ازجهان معاصر ما بدست می‌آید بیش‌وکم باآنچه‌که ارنشیب وفرازهای تاریخ فرهنك ملل دیده شده است فرق زیاد ندارد ، این بحران جدی و حتی وخیم است . چه در کشور های پیشرفته و چه در آنها که‌در راه پیشرفت خود کوششهای طاقت‌فرسا میکنند نیروهای متشکل ضد انسانی همه در کارند تا بشر را با قدرت آزادی و خردش در بست تسلیم حود سازند .

با اینهمه آگاهی وبیداری فرهنگهای اصیل بموازات آن رشد میکند و از یورش انسانهای سیبرنتیك هراس ندارد . اگر در گذشته بشر در همه حال نشان داد که توانست خود را ازگرداب اضمحلال فکری ومعنوی نجات دهد دلیلی نیست که این بار پیروز نشود . و باتوجه به آنچه که درباره گرایشهای فرهنك مردم جهان سوم گفتم (بخصوص از آنجهت که مظاهر این فرهنك در بیشتر کشورها نه تنها با هدفهای ملی آن کشور ها یکی شده است بلکه در جهت درخشانتر افکار انسان خواهانه نوع بشر قرارمیگیرد) اینك باملت‌های در راه رشد است که به اهمیت نقش خود در پیشرفت اصیل جهانی آگاهی بیشتر یابند . مردم جهان سوم میتوانند بار دیگر پرچم دفاع از فرهنك همگانی فردا را بدست گیرند . نباید فراموش کرد که در این نبرد فرهنگی ــ نیروی سیبرنانتروپها ودست‌نشاندگانشان هر چه زیاد باشد ــ سلاحهای نهائی و قاطع این پیروزی جنبه روحانی و فکری دارند.

پایان

سنگ نبشته میخی اورامانات

از

علی اکبر سرفراز

گزارش کشف سنگنبشته

منطقه اورامانات واقع در کردستان وحدفاصل بین استان کرمانشاه و کردستان قرار گرفته است تنکه معروف به تنگکور یکی از در بندهای صعب‌العبور ناحیه غربی ایران است که در جبهه شمالی آن قریه پلنگان قرار گرفته و ناحیه جنوبی آن بمنطقه اورامانات منتهی میگردد رودخانه زینانه که در این تنگ جریان دارد پس از مشروب نمودن قسمتی ازمناطق اورامانات وارد خاك عراق شده ناحیه سیروان را آبیاری‌میکند . در شمال این دربندودرسینه کوه‌رفیع‌زینانه نقش‌برجسته وکتیبه‌میخی آن از دورهٔ تاریخی یلم‌گاری

باستانی است که تاکنون شناخته نشده است برای رسیدن باین مکان ازجاده کامیاران درفاصله ٦٠ کیلومتری کرمانشاه و ٧٠ کیلو متری سنندج وازطریق جاده روانسر، بخش کرمانشاه پس ازطی ٣٥ کیلومتر راه و گذراز آبادیهای الك، کوره دره ، کشکی ، گاودانه ، چرسانه، زیویه ، گازرخانی ، کاشر و وزیدرو بالاخره آبادی همنام این دره بنام تنگور که درجبهه شرقی آن قرار گرفته است وارد این تنگ می‌شودوجاده صعب‌العبور کوهستانی این منطقه درروز گار باستان شاهد کشمکشهای سیاسی واقتصادی بین اقوام کوهستانی و دشت بوده که منجر به حجاری این نقش درسینه کوه گردیده است هیئت علمی بررسیهای آثار باستانی پس از وقوف از وجود یك حجاری ناشناخته در این تنگ و اطلاع از صعب‌الوصولی به آن نقش برجسته و اعتقاد به اینکه بدون شك وجود چنین نقش برجسته‌ای دراین مکان خالی از غرض نبوده و یقیناً کتیبه‌ای نیز به‌منظورمعرفی و شناسائی کارهای انجام شده در مکان حجاری وجود دارد، باکوشش فراوان ومساعی زیاد به‌منظور رسیدن به این مکان تاریخی و بازدید نقش برجسته و کتیبه آن از نزدیك ، با توسل به مقامات استانداری ، تربیت بدنی ، آتش نشانی ، ارتش شاهنشاهی ایران و بالاخره نیروی پایداری شهرستان کرمانشاه موفق گردید نظر تیمسار ایلخانیپور که خود ازخادمین به شاهنشاه معظم آریامهر وعلاقمند به آثار و مفاخر ملی و باستانی است جلب نماید. تیمسار آمادگی خود را به منظور کمك به هیئت اعزامی اعلام داشت و چون دسته‌ای ازافسران و درجه داران نیروی هوابرد ارتش شاهنشاهی به منظور تعلیم یکماهه افراد نیروی پایداری کرمانشاه ازطهران به کرمانشاه وارد شده و زیر نظر تیمسار ایلخانیپور مشغول خدمت آموزشی بودند مقرر گردید که سه نفر ازافسران و درجه داران به معیت هیئت علمی بررسی‌های آثار باستانی یکروزازمکان نقش برجسته دیدن نموده و وسایل مورد نیاز صعود را تهیه و امکانات مطالعه نقش برجسته را

فراهم نمایند بدین منظوردرتاریخ۴۵/۵/۱۵ هیئت به اتفاق سرکارستوان یکم هادی عزیزمرادی سرپرست گروه‌آموزشی نیروی پایداری اعزامی از مرکز و سرکار گروهبان مشیری و گروهبان قنبری درجه داران رشته اختصاصی هوابرد به تنگ ور وارچ و پس از بازدید و شناسائی محل که قریب ۱۰ ساعت به طول انجامید وسایل مورد نیاز صعود را صورت برداری نمودند که با توصیه تیمسار ایلخانیپور به ارتش یکم شاهنشاهی در کرمانشاه بلافاصله وسایل در اختیار هیئت اعزامی مرکب از افسران و درجه‌داران رشته اختصاصی‌هوا برد و هیئت علمی بررسیهای آثار باستانی گذارده شد و روز یکشنبه ۴۷/۵/۱۹ هیئت به منظور مطالعه نقش بر جسته تنگور حرکت نمود وساعت۱۲ یعنی‌درست پس‌ازطی ۶ ساعت‌راه سخت‌ودشوار، ۱۴۰ کیلومتر را طی نموده و به‌محض رسیدن به‌مکان مذکورمقدمات صعود هیئت‌باآموزش لازم توسط افسران و درجه داران اعزامی با طنابهای مخصوص کوهنوردی فراهم گردید و به منظور آشنائی بیشترچندین مرتبه صعود وسقوط افسران‌و درجه‌داران انجام شد و سرانجام هیئت موفق گردید که با طناب از ارتفاع ۲۰ متری تا محل کتیبه فرودآمده خود را به این نقش نزدیك نماید ولی باوجودوسایلی که به منظورقالب گیری و کپی‌برداری‌فراهم شده‌بود متأسفانه به علت بدی موقعیت مکانی واحتیاج به شستشو و پاك کردن کل سنگهای نقش برجسته و کتیبه که بمرورزمان ودراثر بارندگی ایجاد شده است‌توفیق قالب گیری‌کامل‌ازاین کتیبه بدست‌نیامد وتلاش‌ما برای‌معرفی بیشتراین‌اثرمهم تاریخی دنبال گردید وبا وجودچندین بار سقوط سطل‌های حامل وسایل از پائین وبالا، بعلت نامساعد بودن وضعیت کوهستان وپیش‌آمدگی‌زیاده‌ازحد و گود بودن محل کتیبه‌سرانجام‌موفق گردیدیم که تصاویر زیادی ازقسمتهای مختلف نقش برجسته وکتیبه مهم آن فراهم نمائیم ولی بعلت آویزان بودن ازجلو کتیبه ونداشتن‌فاصله‌وبعد مکانی‌کافی‌بانقش‌برجسته‌وبسبب‌بزرگی‌آن، تمامی نقش،داخل درکادر دوربین عکاسی هیئت قرارنگرفت وبعلت‌وزش باد

شدید کاغذها کپی همگی دستخوش بادمی گردید ومشکلات دیگری نیز فراراه این مطالعه بود مع الوصف هیئت دست از تقلا نکشیده وقسمتی از کتیبه که نسبتاً گل سنگ آن کمتر وسالم بود ویقیناً نام بانی ونقش کتیبه درهمین قسمت خواهد بود قالبگیری گردید. نا گفته نماند که تمامی کتیبه سالم و خوانا است منتهی بعلت وجود گل‌سنگ، احتیاج به پاك كردن درموقع مناسب و وسایل کافی میباشد وبهرحال هیئت مفتخر است که برای اولین بار موفق بمعرفی نقش برجسته کتیبه میخی اورامانات میگردد هرچند بطور صریح نمیتوان در مورد این پادشاه مادام که خط میخی آن خوانده نشده است اظهار نظر قطعی نمود ولی ازنظر شناسائی ومعرفی اولیه کیفیت نقش برجسته و کتیبه میخی آن‌را بشرح زیر بآگاهی خوانندگان مجله بررسی‌های تاریخی میرسانیم

نقش برجستهٔ اورامانات

نقش برجسته اورامانات درسینه کوه زینانه درمحلی که به‌صورت طاقنمائی بارتفاع ۱۷۰ سانتیمتر وپهنای ۱۵۰ سانتیمتر باطاق هلالی حجاری شده است نقش گردیده(ش۲و۱) ارتفاع این‌مکان تابستر رودخانه ۵۰متر وازقسمت بالای کوه درحدود ۲۰ متر میباشد بدین ترتیب محل‌طاقنمای حجاری نقش برجسته و سنگنبشته درست در مکانی که دسترسی بآن بآسانی میسر نیست ایجاد گردیده است حجاران این نقش برجسته و کتیبه میخی آن پس از انجام حجاری طاقنماو حکاکی کتیبه قسمتی ازدامه زیر طاقنمارا کوه‌بری نموده‌اندتا کسی موفق بخراب کردن این نقش نگردد و این‌امر خود موجب سالم بساقی ماندن نقش‌مکشوفه میباشد.

طاق‌مذکور درقسمت‌فوقانی نسبت به‌شیب کوه ٤۰ سانتیمتر ودر قسمت پائین درحدود ۳۰ سانتیمتر عمق دارد که درجبهه جنوبشرقی آن قسمتی‌از عمق‌طاقنما دراثر باراندگی‌و یخبندان شکسته و خراب گردیده است. درون

طاقسماو درجهت غربی آن‌نقش برجسته انسانی که احتمالاشخص شاه‌میباشد بطول $۱\frac{۱}{۲}$ متروپهنای ۳۰سانتیمتر باین‌ترتیب حجاری گردیده است شاه دارای کلاهی تقریباً استوانه‌ای شکل‌و شبیه باشلق باضلاع ۲۰در۲۰سانتیمتر برسر دارد نقوش مشخص غیر برروی قسمت‌فوقانی کلاه وجود داردپادشاه که دارای ریش‌انبوه وپر پشتی میباشد ریش او از ٦ ردیف موهای مجعد بطول ۲۳سانتیمتر و پهنای۱۲ سانتیمتر تشکیل شده است وباآنکه پادشاه بصورت نیمرخ‌حجاری گردیده‌ولی ریش آن کاملا ازجلو نشان داده‌شده ودارای‌ریش مستطیل‌شکل شبیه ریشهای آشوری‌است (ش۳)

پادشاه که بصورت‌نیمرخ میباشد پای راست خود راجلو وپای‌چپ‌رادر عقب‌پای راست قرارداده‌است دست‌راست خود را که بطرف‌بالاو بگوشه‌شمال شرقی طاقسما که‌دارای حجاری‌جالبی است‌بلند کرده ودست چپ اومشت‌شده در مقابل شکم قرار گرفته‌است طوماری یاعصائی‌دردست دارد که احتمالااین طومارشایدمربوط به متن کتیبه باشد طول‌دست راست درحدود ٤٥سانتیمتر میباشد که بطرف معبد یاشهر و یا احتمالاً تصویر فروهر بلند کرده است و رویهمرفته مطالعه این‌قسمت‌از نقش‌کاملا جالب‌توجه ودرخور دقت و بررسی میباشد پادشاه دارای لباسی بلند میباشد که دامن آن تا پائین میرسد و برروی‌آن شنلی پوشیده که چین آن تا زانوی پاآویزان شده و قسمتی از شنل در پشت سر آویزان گردیده است و دارای نواری است که از حلقه‌ای گذشته است .(ش۳)

موهای‌این‌پادشاه‌بطور دم‌اسبی درقسمت پشت‌سر جمع شده‌است کتیبه‌ای بخط‌میخی درکادری بابعاد۱۲۰در۱۲۰سانتیمتر که بین ٤٥تا۵۰ سطر میباشد و درفواصل هرسطری خطی موازی کشیده شده‌است وجود دارداین کتیبه که‌از محاذی وسط نقش برجسته‌شروع‌شده قسمتی‌موهای پشت‌سرپادشاه رانیز فرا- گرفته‌وبدین‌ترتیب درمقابل صورت تازیر پای‌پادشاه وتمامی بدنه‌آنرا کتیبه

پوشانده است(ش٤) و بعلت طولانی بودن متن کتیبه قسمتی از آخرین سطور را در کف سطح طاقنما حك کرده‌اند بدین ترتیب نقش برجسته و کتیبه میخی ومهم اورامانات توسط هیئت علمی بررسیهای آثار باستانی کرمانشاه و کردستان کشف و مورد بررسی قرار گرفت و باوجودیکه مادام که متن این کتیبه مطالعه نشده و کیفیت نقش ومفاد متن خط میخی آن آنطوریکه باید و شاید روشن نشود درمورد قدمت آن نمیتوان اظهارنظر قطعی نمود ولی ظاهر امر چنین نشان میدهد که کتیبه احتمالا مربوط باواخر هزارهٔ دوم و اوایل هزارهٔ اول پ.م میباشد ، ولی مطلب اساسی وجالب توجه کیفیت نقش و کتیبه میخی اورامانات است که قاعدتاً میبایستی در یك گذرگاه و معبر عمومی نقش شده باشد و بدین ترتیب ممکن است که متن کتیبه حاوی مطالب تازه وجالبی در این زمینه باشد و جهت روشن شدن ارتباط مدنیت اقوام مسکون در این ناحیه بااقوام جبهه شمالغربی و غربی اورامانات نگاهی بتاریخ ایران در اواخر هزارهٔ دوم ق.م و اوائل هزارهٔ اول که احتمالا باتاریخ نقش برجسته مذکور بستگی دارد و هم چنین حوادثی که دراین عصر و دراین منطقه گذشته تااندازه‌ای حاجت بتذکار است

دراین زمان در حواشی کوههای زاگرس تا منطقه لرستان اقوامی بنام کاسی‌ها مسکون بودند که تقریباً میتوان این قوم را طبقه اشرافی هند و اروپائی دانست که مدت ٦قرن درایران و بیش از ٥قرن در بین‌النهرین حکومت کردند

احتمالا اقوام کاسی تا دوره پیش از هخامنشی درمناطق اصلی خود بزندگی ادامه داده‌اند و برطبق تحقیقی که توسط علمای باستانشناسی در موردزندگی این اقوام تاکنون بعمل آمده است اقوام کاسی باهمسایه‌های جنوبی خود یعنی ایلامیها تقریباً بایك روح سازش زندگی داشته و بسیاری از ارتباط و نفوذ این دوقوم را در هر دو سرزمین ایلام و کاسی مشاهده مینمائیم . جالب آنستکه

باهمه کشمکشهای سیاسی واقتصادی که دراواخر هزاره‌دوم‌واوایل‌هزاره‌اول ق.م بین ایران (اقوام کاسی وایلامی) با بین‌النهرین و آشوروجود داشته زمانیکه سرزمین‌بین‌النهرین‌دردست‌اقوام کاسی بوده‌قوم‌ایلامی‌ساکت‌بود ولی بمحض‌آنکه دولت بدست سامی‌ها افتاد و سامیهادوباره بابل‌راتسخیر کردند ایلامیهاهم‌شروع بمبارزه نمودند ولی‌هزارهٔ اول ق.م رادرحقیقت‌بایدمبارزه بین‌آشور و بابل وهمسایگان آنها دانست چنانکه یکی ازسلاطین‌آشور بنام «آشوربانی‌پال» که ار سلسله سارگن مؤسس‌دولت‌آشوراست علاوه بر تسخیر بابل، ایلام وارمنستان رانیزتصرف‌میکندواحتمالا کشمکشهای‌این‌دوره‌شاید دراین قسمت نواحی زاگرس یعنی اورامانات نیز صورت گرفته است و این اختلاف تا تشکیل دولت‌ماد به‌دست اولین اقوام ایرانی یعنی مادها که بابابل سازش کردند وآشورراشکست‌دادندوجودداشته‌است

بنابراین تاریخ‌آشور که ازاواخرهزاره دوم ق . م شروع شده‌است تا اوایل هزارهٔ اول ادامه داشته واز نظر باستانشناسی قرون بین ۹ تا ۷ ق . م بعلت همین‌برخوردهاوکشمکشهای سیاسی حائز اهمیت تاریخی است و با آنکه مظاهر ونفوذ هنرآشوری را دربسیاری ازآثار دوره‌های بعد میبینیم ولی از آن نظر که تاریخ اقوام ماد و تشکیل پادشاهی این سلسله آنطور که باید و شاید تاکنون روشن نگردیده وازطرفی علمای باستانشناسی تاکنون دراین زمینه مطالعات‌کافی درایران بعمل‌نیاورده‌اند وهنوزهم‌آثار این دوره را بنام پیش از هخامنشی میشناسیم وجود کتیبه‌ای در نواحی کوههای زاگروس و بخط آشوری آنهم کتیبه‌ای خوانا وروشن شاید بسیاری از مجهولات هزارهٔ اول ق . م . را برای ما روشن کند .

درخاتمه‌هیئت علمی‌بررسیهای‌آثارباستانی‌کرمانشاه‌وظیفه خودمیداند از تیمسار ایلخانیپور دبیر شورای نیروی پایداری کرمانشاهان که بیدریغ

با افسران و درجه داران و نیروی اختصاصی هوا برد بمنظور صعود هیئت بمحل کتیبه، ما را یاری نموده‌اند و همچنین از سرکار سروان عزیز مرادی سرپرست گروه اعزامی از مرکز و گروهبان مشیری و گروهبان قنبری درجه‌داران کادر اختصاصی هوا برد در همکاری هیئت تشکر و قدردانی نماید[۱].

پایان

۱ــ ما توجه دانشمندان و ایرانشناسان جهان را به‌این کشف تازه‌ومهم‌جلب‌می کنیم‌تا شاید به‌همت‌و کوشش آنان گوشه‌های تاریکی از تاریخ‌ایران در هزاره‌های اول‌ودوم‌روشن‌شود.

بررسی های تاریخی
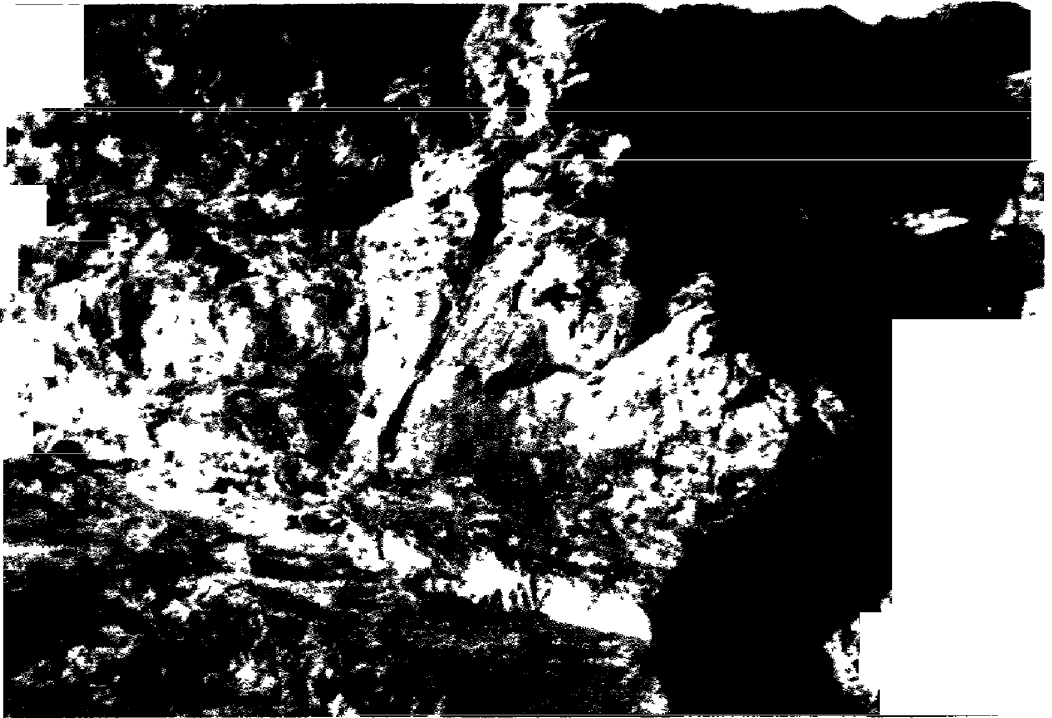
شکل ۱ــ نمای محل نقش برجسته وسنگنبشته میخی اورامانات ، درسینهٔ کوه زیانه (جبههٔ جنوب شرقی)

شکل ۲ــ جای نقش برجسته وسنگبشته میحی اورامانات از روبرو

شکل ۳ـ طرح نقش برجسته اورامانات
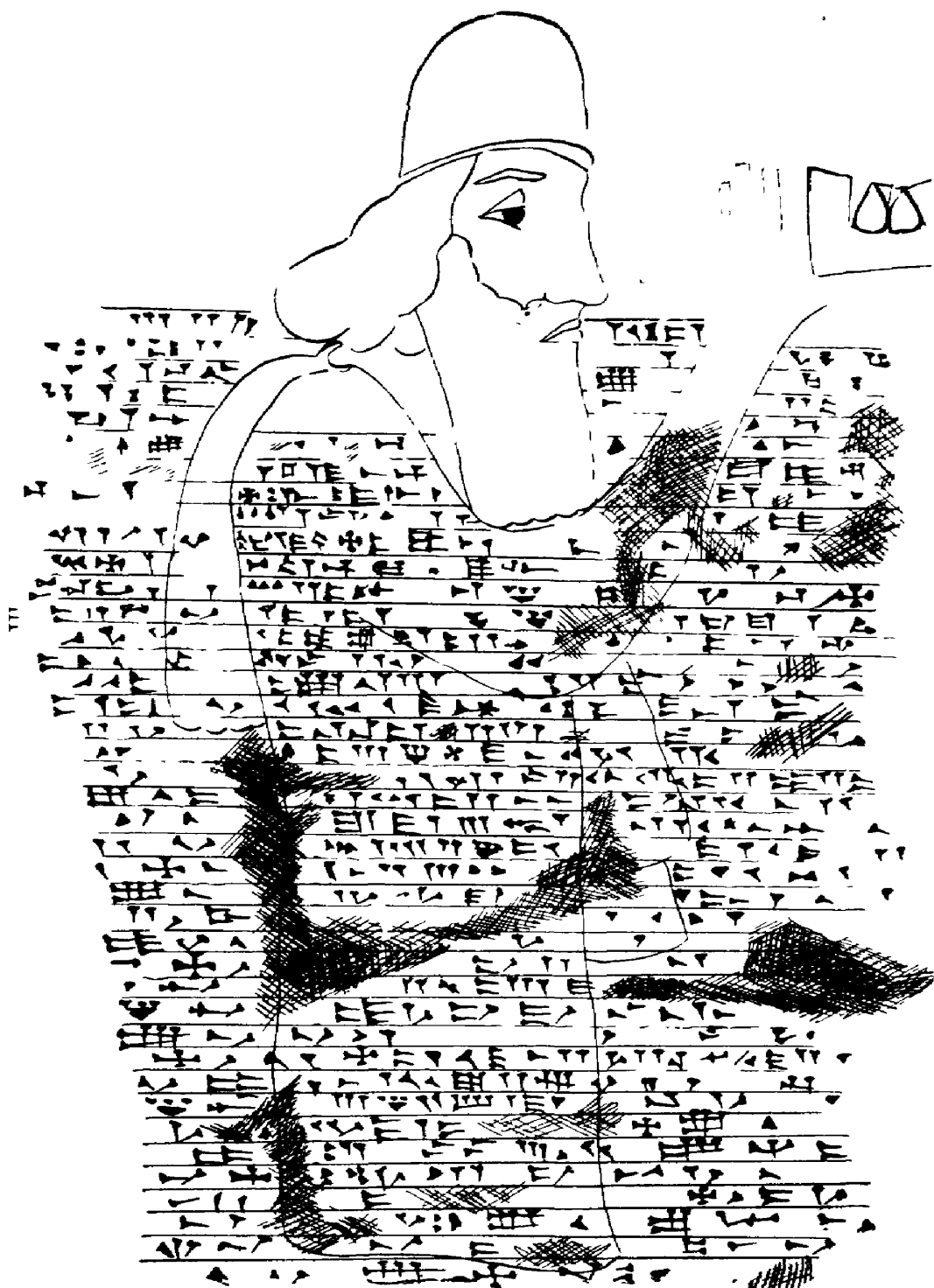
شکل ٤ــ طرحی ارنقش برجسته وسنگنبشته کوه زینانه در اورامانات

شکل ۵ـ قسمت فوقانی نقش برجسته و سنگبنشتهٔ میحی زینانه ازجبهه عربی محل نقش
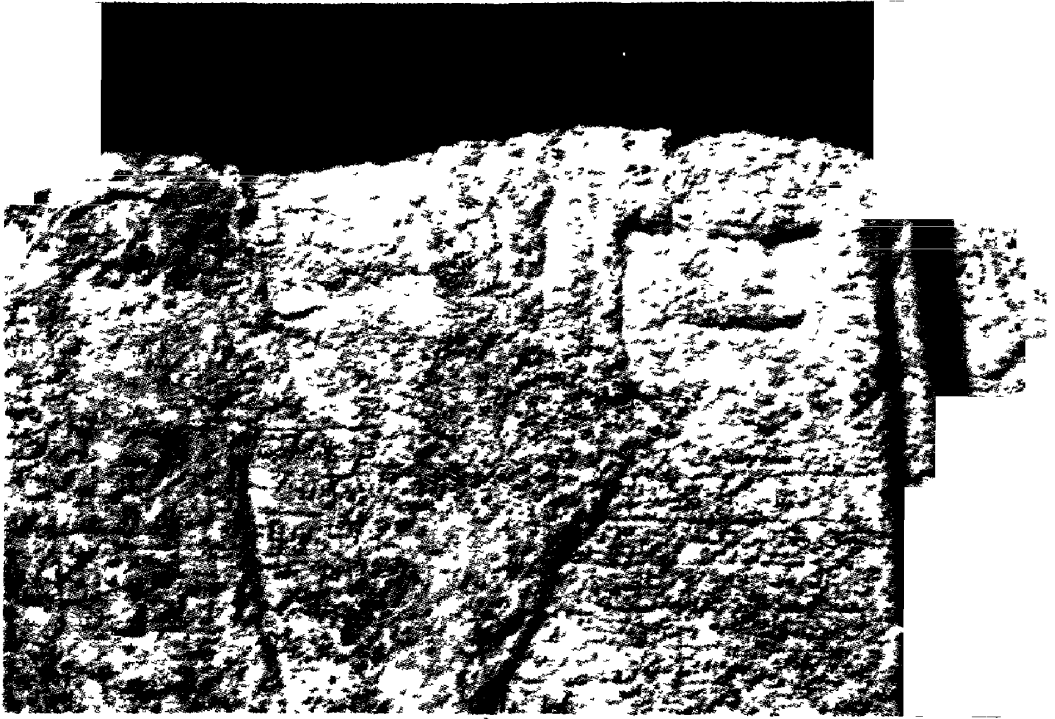
ل ٦ـ قسمت فوقانی نقش برجسته و کتیبه‌میخی اوراماناب ازجبهه‌شرقی محل نقش
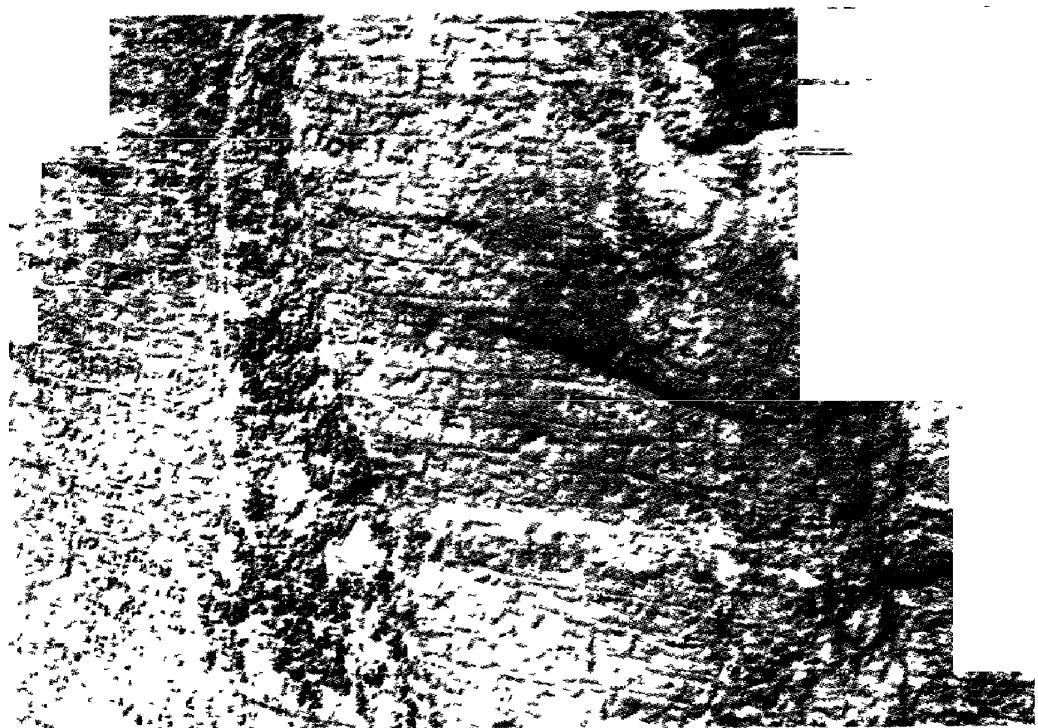
شکل ۷ـ قسمتی از بدنه نقش برجسته وخطوط میخی روی آن
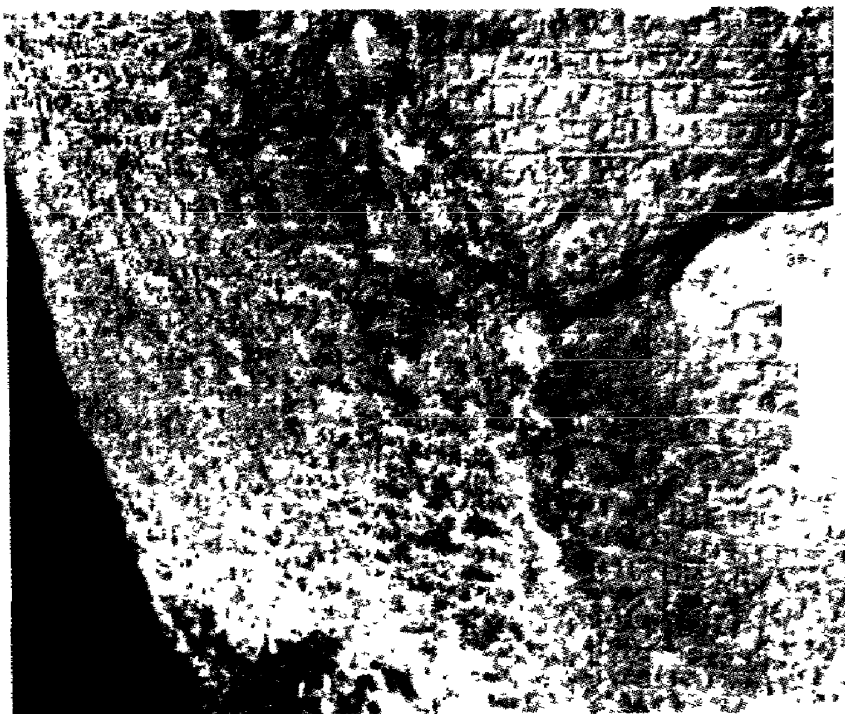
شکل ۸ـ قسمت پائین بدنه نقش برجسته باخطوط میخی روی آن

شکل ۹ـ قسمتی از پشت سر نقش برجسته
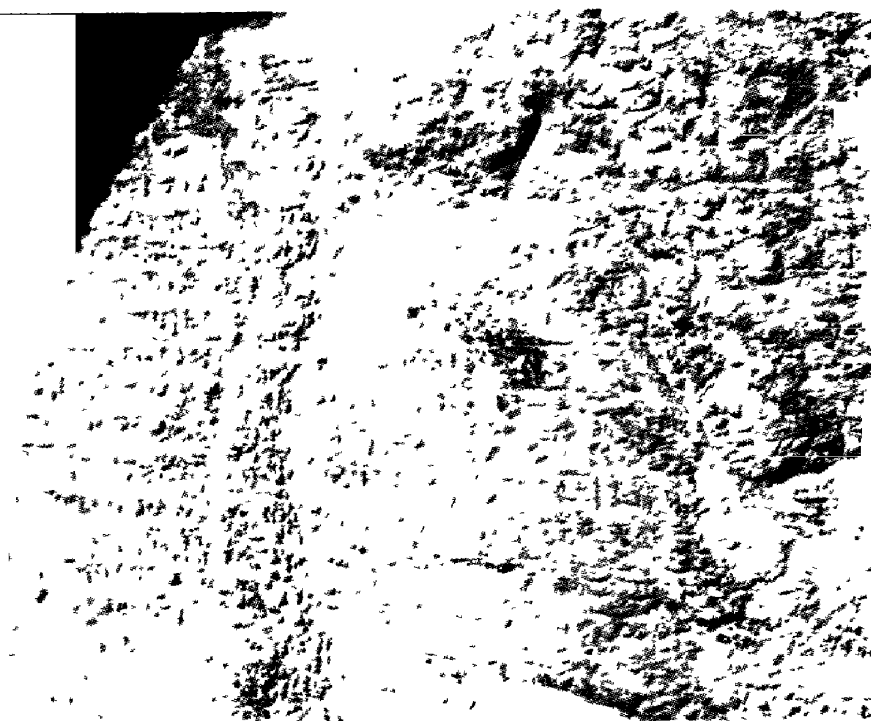
شکل ۱۰ ـ قسمتی از بدنه و پائین نقش برجسته اورامانات و خطوط میخی آن

شکل ۱۱ـ دست راست نقش برجسته که به‌سوی معبد، شهر و یا تصویر خدا بلند شده است.
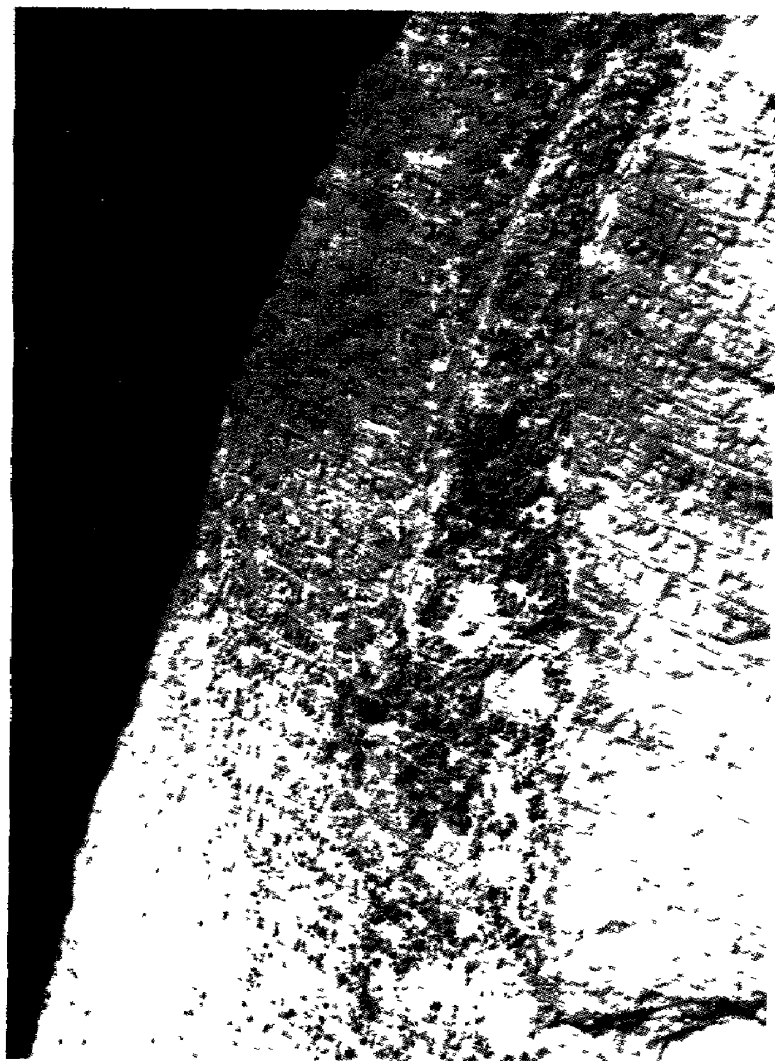
شکل ۱۲ـ قسمتی از کشته ، شبیه به نقش برجسته
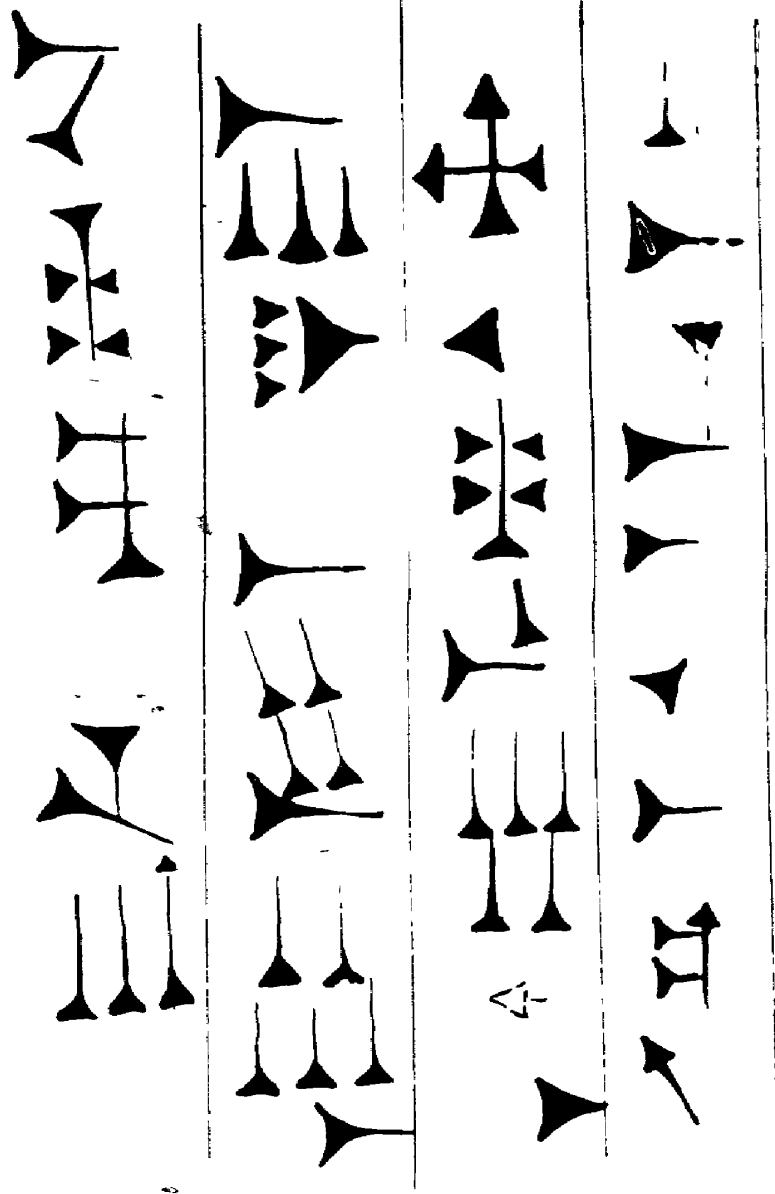
شکل ۱۳ — قسمتی از متن کتیبه اورامانات به‌اندازه متن اصلی

تأثیر ایرانیان در جنبشهای نخستین اسلام

بقلم

سید محمد علی امام شوشتری

در هفته‌ای که همه‌ساله بنام «هفته ایران باستان» برپامی - شود، امسال از نویسندهٔ این گفتارخواسته بودند در یکی از جستارهای تاریخی مربوط به تمدن‌وفرهنگ‌ایران‌باستان سخن بگویم روزی که نوبت سخن گفتن من افتاده بود در سرآغازسخنان خودچندجمله بعنوان یادآوری گفتم که بجاست اگرآنها را در دیباچه این‌سخن‌خود باردیگر بگویم آن‌روزدرِدرآمد سخنان گفتم:

« تاریخ هرملت شناسنامه آن ملت است . همانگونه که هیچکس دوست نمیدارد در نوشته های شناسنامه‌اش دست ببرندوچیزهای‌نادرستی‌در آن

بنویسند ، ملتهای زنده نیز نمی‌پذیرند درتاریخ آنها، بعمد یا بسهو دیگران دستبرد زنند بویژه اگر آن دست بردها غرض آلوده باشد و برای کوچك وانمودن و تاریك ساختن گذشته آن ملتها با دست بدخواهانی بر صفحه کتابها نگاریده شود » .

« اکنون در ایران روزی فرا رسیده است که بایدما خودمان ازویدهٔ ایرانی به شیوهٔ علمی درهمهٔ سندهای تاریخ کشور خود ازنوبی‌طرفانه پژوهش کنیم وبآنچه ازآن سندها دریافته می‌شود ، دل بندیم . آن زمان فرا رسیده است که ازتکرارداوری‌هایی که دیگران در زمینهٔ برخی از رویدادهای بزرگ تاریخ میهن ما کرده‌اند و بیشتر آن داوری‌ها با رنگهای تعصب مذهبی یا سیاسی یا نژادی رنگین است ، بپرهیزیم »

« در مثل : ازجمله این داوریهای نادرست عنوان « حمله عرب به‌ایران وشکست ایران » درآغازجنبش اسلامی است . این یك داوری نا درستی‌است که از تعصب کیشی‌و هواخواهی از « وحدت خلافت » سرچشمه گرفته‌است. زیرا آنچه در آن رویدادها مطلقاً شکست نخورده ملت ایران بوده است . بدلیل‌آنکه هردسته از ایرانیان تا اسلام را نمی شناختند سخت باآن می‌جنگیدند وچون‌می‌شناختنددرراه‌آن می‌جنگیدند بیشترین مردم استان‌فارس واستانهای مازندران و گیلان ودیلمان تا سده‌های سوم وچهارم هجری پیرو کیشهای کهن خود مانده بودند ، سپس بدلخواه مسلمان شده‌اند آنچه دربرابرآن جنبشهای نخستین شکسته شده چرخ سازمانهای پوسیدهٔ دولتی و کیشی درآخرهای روز گارساسانی بود که سراسر فرتوت شده بود و چنان برپایه‌طبقاتی‌می گردید که برهر کوششی که آرمان آن‌جز برآوردن‌خواستهای زورمندان‌وپولداران‌چیزدیگری‌بودچیره میشد راستش را بخواهید جنبش اسلام‌یك انقلاب درونی بوده وازجای دیگری‌به‌این کشورتحمیل نشده‌است»

پس ازآنروز که این سخنان گفته شد ، بارها دوستانی دراین زمینه با نویسنده گفتگو کردند . ازجمله دوست دانشمندم‌آقای رشید شهمردان است که از پارسیان هندند و موبدی روشن‌بین ودانا و عارف پیشه‌اند . ایشان چند بار بدیدنم‌آمدند ودراین زمینه بایکدیگرسخن گفتیم وسندها ومدارك

تاریخی که برای اثبات نظر خود دراین زمینه وارم به‌ایشان نشان‌دادم تاقانع شدندوپذیرفتند که‌حمله‌عرب، بآن‌شکلی که‌در کتابهاآنراوانمود کرده‌اند، حقیقتی ندارد و پیشرفت دین اسلام خواه در فراخنای مرزهای ایرانشهر و خواه در بیرون‌آن مرزها مانند شمال آفریقا و اندلس و آسیای کوچك و قاره نمای هند وآنسوی جیحون بیشتر با کوشش وبادست ایرانیان مسلمان انجام پذیرفته است.

اکنون برای جلوگیری ازهر گونه بدفهمی بجا دیدم خلاصه‌ای از آن مدارك واسناد را که فراهم ساخته‌ام دراین گفتار بگنجانم وبرای‌اینکه‌زمینه سخن خوب روشن گردد، اندکی به تجزیه وتحلیل آنها خواهم پرداخت.

۱ ـ دیباچه سخن

پیش‌ازآوردن ترجمهٔروایتهایی که‌ازلابلای کتابهای گوناگون برای‌اثبات سخن‌خودفراهم‌آورده‌ام، باید به‌عنوان پیش‌درآمدجستاراندکی دربارهٔ وضع جغرافیای‌سیاسی‌عربستان‌درروز گارساسانی سخنانی بکوتاهی بنویسم کسانی که دراین زمینه‌نیازمندتفصیل بیشتر ندمی‌توانند به‌پیشگفت کتاب «فرهنگ واژه‌های فارسی درعربی» گردآوردهٔ نویسنده که‌به کوشش انجمن آثار ملی چاپ شده‌است‌بنگرند درآنجا از جاهای برخورد دو ملت ایران و عرب با گستردگی سخن رفته است.

جزیره‌نمای عربستان درروزگارساسانی ازدیدگاه سیاسی به‌چند بخش بهرشده بود:

۱ـ حیره وپیرامونهای آن ـ شهرحیره درباختر رودفرات نزدیك کوفه نهاده بوده ونام مردم مسیحی مذهب آن در کتابها «عبادی» نوشته شده است وبیشتر ایشان مسیحی‌نسطوری بودند که باورهای‌آنان رنگ مانوی‌بسیاری میداد و برخی زردشتی ومهری ومانوی ومزدکی وزروانی یا بگفتهٔ عربان (دهری) بوده‌اند.

عربهایی که در امارت حیره نشیمن داشتند برخی شهری شده بودند و درشهرحیره وویه‌های پیرامون‌آن‌می‌زیستند وبرخی بیابانی‌ودرسیاه‌چادرها

وتا میانه‌های نجد هرجا چشمه وچراگاهی بود نشیمن می‌گرفتند. ازمردم شهری در کتابهای آغاز اسلامی به «اهل مدر» واز مردم چادرنشین به «اهل وبر» تعبیرشده است

امارت حیره وتیره‌های عربی که درزیردست آن بود، زیرچیرگی خاندان منذریان اداره می‌شدواین خاندان گماشتهٔ شاهنشاهان ساسانی‌دراین سرزمین بودند و همیشه یك سپاه ایرانی که «دوسر» نامیده می‌شد برای نگهداری سامان کارها درآن سرزمین نشیمن داشت

۲- بخش خاوری عربستان که از خلیج کاظمه در کویت کنونی آغاز میشده و به‌عمان پایان می‌یافته است «نیمروز» نام داشته ودرروزگار اسلامی آنرا بحرین نیزمی‌نامیدند نیمروزدرفارسی به‌معنی جنوب است واین قسمت جنوب است نسبت به عراق ، از اینروآنرا نیمروز می‌خوانده‌اند؛ این بخش راکه در روبروی استان فارس نهاده است یك استاندار ایرانی اداره‌می کرد که نام او رادر کتابهای روزگاراسلامی «سی‌بخت» نگاشته‌اندوروشن نیست این واژه نامی است یا لقبی یا یك پایگاه دولتی .

مردم شهرهای هگر(هجر) که امروز بنام الاحساء خوانده می‌شود وخط که‌امروزبنام(القطیف)مشهوراست‌وشاپورودارین (داران) وجوانای‌جزیره‌های اوال (منامه) ومیش ماهیگ (سماهیج ـ محرق) ایرانی وفارسی زبان بودند لیکن‌دربیرون‌شهرهاتیره‌های عبدالقیس وبکربن وائل بشکل بیابان گردی درزیر سیاه چادرها می‌زیسته‌اند .

۳- نام جزیره‌های عمان «مزون»[1] و نام مسقط نیزبی‌گمان یك واژه ایرانی است که از دوتیکه «مس ـ مه» بمعنی بزرگ و «کد» بمعنی خانه ساخته شده است نه اسم مفعولی از ریشه‌ی (س ق ط) دز عربی . درمزون تیرهٔ ازدعمان نشیمن داشتند که از نژاد عرب نبوده‌اند و بازماندگان ایشان هنوز درکوهستانهای این بخش دیده می‌شوند .

امارت عمان یامزون را ازسوی دربارایران خاندانی اداره میکردند که

۱ـ قاموس‌المحیط دیده شود ...

نامشان در تاریخ‌ها «جلندی = گلنده» یاد گردیده است . این نام را در قدیم برخی «روسپی‌زاده» معنی کرده‌اند که دلیل آن دانسته نیست

محمد پورجریر طبری دربارهٔ ودز «اسپیددز» (مشقر) و صفا در بیابان عربستان برای نشیمن استانداران ایرانی بادیةالعرب ، داستانی دارد که سایی پیوستگی بآن معنی که برای این نام یاد کرده‌اندنباشد . طبری گوید:

برای ساختن دودز مشقر وصفاکارگران و بنایانی از ایران به عربستان بردند و ایشان نمی‌ماندند و می‌گریختند یکی به استاندار بحرین گفت : اگر برای ایشان زن وشراب فراهم کنی خواهندماند . او فرمان داد ازفارس درخیکها شراب می‌آوردند و گروهی از زنان روسپی از خوزستان و عراق نیرآوردند بنایان وکارگران با این زنان درآمیختند و ازایشان کودکانی پدیدآمد که سپس خود را به‌تیره بکر بن‌وائل پیوسته کردند ازآنروست که تیرهٔ بکربن وائل را به روسپی زادگی سر کوفت می‌زدند .

درآن زمان درشهرهای بزرگ بندری خوزستان وعراق زنان خودفروش سیاری بوده است تا آنجا که واژه «بلیات» که شکل شکسته «ابلیات» است وبه معنی زنان اهل بندر ابله است ، درکتابهای عربی بمعنی زنان روسپی ولولی بکار رفته است

۴- یمن چنانکه در جای دیگر به‌گشادگی نوشته‌ام از روزگارخسرو اول انوشروان یکراست زیرنگرش استانداران ایرانی اداره می‌شده و بازپسین استاندار ایرانی آن کشور که ما باردیگر از او درپایین نام خواهیم برد ، «باذان» است .نام باذان در کتابها به شکل «باذام» نیزنوشته شده‌است.

۵- بخش حجاز که شامل شهرهای مکه، یثرب وطایف بود و نیزتهامه در زیر نگرش استاندار ایرانی بادیةالعرب اداره میشد . حمزه پورحسن اصفهانی درمیانه شمارش نامهای استانداران ایرانی درعربستان گوید .

« هامرزپورآذرگر ، پناه‌برزین است که عرب او را خنابرزین گویند ، پورساسان‌پورروزبه و این ساسان فرماندار ثعلبیه‌بوده ونیز مصر وعمان و یثرب وتهامه ازسوی شاهان ایران.» [۱]

۱- سنی ملوک الارض والانبیاء ، ص ۹۱

ثعلبیه‌شهرکی بوده است درحجازودرجایی نهاده بود که دوراهٔ کاروانی بصره و کوفه بسوی مکه بیکدیگر پیوسته میشد.

حمزهٔ باز هنگام نام بردن ازاستانداران ایرانی عربستان در روزگار ساسانی ازجمله گوید.

« دادفیروزپور حشنش‌نان که درکاخ اسپیدرز (مشقر) می‌نشست مرزبان بیابانهای بحرین وعمان تا یمامه وپیرامونهای آنهاتا دوغری بوده[1]

دوغری (غریبن) دوستون‌بوده در بیابان میانه‌حیره و کوفه که دریکی از افسانه های باستانی ساختن‌آنها را برای گور دو تن ازندیمان امیر حیره بنام « جذیمة الابرش » نسبت داده‌اند

بجز حمزه پورحسن اصفهانی ، عبیدالله بن خرداد به در میانه وصف عربستان گوید :

« وآنرا یثرب هم گویند در روزگار جاهلی بر یثرب و تهامه‌ازسوی مرزبانان‌بادیه (بادیةالعرب) کارگزارانی‌بود که مالیات‌آنراد‌ریافت‌میکردند دو تیرهٔ قریطه ونضیر کلانتران اوس وخزرج بودند[2] شاعر انصاری گوید پس از خراجی که به خسرو میدهیم خراجی هم باید به قریطه‌ونضیر داد »[3]

قریظه ونضیر که گاهی‌نام‌آنها در کتابها به « بنی قریظه » و « بنی‌النضیر » یاد شده دو تیرهٔ یهودی بودند در پیرامون یثرب که پیغمبر اسلام آنها را ازآنجا کوچانید باید درنظر داشت که آن یهودیان چنانکه از قرآن کریم مستفاد می‌شود درباورهای دینی با یهودیان مشهور اختلاف داشته‌اند .

سخن کوتاه کنم در روزگار ساسانی همه‌مردم عربستان بجز تیره‌هایی ازعرب که دربادیةالشام می‌زیستند و وابسته‌دولت روم بودند، وابسته دولت ساسانی بودند که گاهی یکراست‌و گاهی با دست کلانترانی ازخودآن‌تیره‌ها راهبرده می‌شدند ..

این بود خلاصه‌ای از وضع سیاسی جزیره نمای عربستان در روزگار

۱ــ همان کتاب: ص ۹۱

۲ ــ المسالك ص ۱۲۸

۳ ــ تؤدی‌الخرج بعد خراج کسری و خرج من قریظة والنضیر ...

ساسانیان . اما از دیدگاه اجتماعی چنانکه آثار نشان میدهد درمیان‌مردم این جزیره‌نما بیشتر کیشهایی که درایران رواج داشته در آنجـا نیز رایج بوده است وهر کدام ازآنها نیز پیروانی داشته‌اند .

آئین مهری ومانوی ومزدکی از همان‌آغازهای پدیدآمدن درعربستان نیز نفوذ کرده است . گذشته از اینکه شکرتک این آئین‌ها را در قصه ها و داستانهای تاریخی و باورهای دینی دراین گوشه و آن گوشه آشکارا تـوانیم دید ، روایتی از حمزه اصفهانی در دست داریم که نفوذ آئین مـزدك را در عربستان از روزگار شهریاری قباد اول ساسانی نشان میدهد . حمزه نوشته است :

« حارث‌پور مقصور امیرعشیره کنده در زمان قباد اول‌مزدکی بود »[۱]

سالوکان که در عربی‌ایشان را «صعلوك»می گفتند بازمانده‌ازجوانمروان مزدکی بودند که باور داشتندباید بزور شمشیراز دارایان گرفت وبه‌نداران بخش کرد و اینـان را از گرسنگی و مرگ رها ساخت . بودن گروهی از سالوکان درعربستان مانند «عروة بن‌الورد »شاعر نشان میدهد که‌اندیشه‌های مزدکی تاکجا در عربستان نفوذ کرده بوده است .

اما از دیدگاه اقتصادی باید در نظر گرفت که پایه بازرگانی درسراسر عربستان زیر نفوذ بازرگانی ایران بیش ازهرجای دیگری قرار داشته‌است.

در بندر جده در کنارهٔ دریای سرخ ومکه ویثرب گروهی از ایرانیـان نشیمن داشتند که به بازرگانی می‌پرداختند . کاروانهای حجاز در سفرهای زمستانی تاحیره که مرکز حکومت آل منذر در باختر رود فرات ونزدیك تیسپون بود، رفت وآمد می کردند . همچنین‌این‌کاروانها ازشاهراه جنوبی‌تر تا بصره روزگار اسلامی می‌آمدند و جایی بار می‌انداختند که « مـربد» نامیده می‌شد . همین دو راه است که در روزگار اسلامی ، چون گـذرگاه حاجیان کوفه وبصره‌بمکه ومدینه شده بود، شهرت بیشتری پیدا کرده‌است.

در خاور جزیره نمای عربستان کالاهای چین وهند وپارس و کرمان‌پس

۱ــ سنی‌ملوك‌الارض والانبياء : ص۹۲

از گذشتن از دریای پارس و خلیج پارس در بندرهای دارین از خط و قطیف پیاده می‌شدو از راه بادیه به حجاز بار می گردید واز آنجا به‌شام برده میشد. نام شهربانان این‌ناحیه‌را درآغازهای روزگار ساسانی «سطرون - سیاطرون» نوشته‌اند واین واژه چهره شکسته‌ای از واژهٔ «خشتر پساون» کهن است و نماینده‌آنست که در روزگار اشکانیان این بخش یکی از شهربان نشین‌های اشکانی بوده است که استقلال درونی داشته وبا دست اردشیر بابکان برافتاده است . باری اینجا یکی‌از گذرگاههای مهم بازرگانی‌درجهان کهن بوده‌است.

بازرگانی‌حجاز حتی تا سدهٔ چهارم هجری در دست بازرگانان ایرانی بوده و در شهرهای جده ومکه ومدینه گروهی فارسی زبان نشیمن‌داشته‌اند.

بی تردید بسیاری از ایرانیان خواه کسانی که در سرهنگ‌زاده چشم‌براه برخاستن « احمد بزرگوار » بودند وخواه گروههای مهری ومانوی ومزدکی که از سختگیریهای موبدان وستم زورمندان به عربستان گریخته بودند و از راه « حلف یا ولاء » خود را بیکی از تیره های عرب بسته یا بشکل برده نزد بزرگان آن قوم روز می گذرانیدند ، در پیشبردن دین مبین اسلام حتی در خود عربستان نقش بزرگی داشته‌اند

در حدیثی که مفسران قرآن ذیل‌آیه ۲۸ از سوره محمد از زبان پیغمبر بزرگوار اسلام‌آورده‌اند، اشارهٔ آشکاری باین کوچیدنها دیده می‌شود: اگر دانش به ستاره پروین آویخته باشد مردانی ازایرانیان‌بآن دسترس یابند [۱]

چشم بپوشم ازشاپور (این صحابی در مکه پیش از هجرت در گذشته است) و سلمان و سالم مولای ابو حذیفه ، در میان یاران پیغمبراسلام و تابعان ایشان نام دهها تن ایرانی بنام و نشان‌دیده می‌شود که هر کدام در پیشبردن اسلام باندازهٔ توان خود تلاش بکار برده‌اند .

این سالم در میان مسلمانان تا آنجا ارج داشت که زمانی که خلیفه

---

۱ - لوکان‌العلم منوطاً بالثریا لوجده رجال من‌الفرس .

دوم را زخم زدند و از بهبود خود نومید شد و ابن عباس باو سفارش کرد جانشینی برای خود برگزینند خلیفه میگوید :

« اگر سالم مولای ابو حذیفه زنده بود در برگزیدن او دو دلی بمن راه نمی‌یافت»[۱]

یکی دیگر از انگیزه هایی که راه را در ایران برای پیشرفت اسلام هموار می کرد ، شکل حکومت طبقاتی بویژه زمینداری درایران بوده‌است. همین نکته ازکاری ترین ابزارهائیست که گروههای میانین و فرو دست را که در دین اسلام از آنان سخت پاسداری شده‌بود ، فوج فوج بسوی هوا ـ خواهان آن دین می کشانید و راه را برای پیشرفت آن در هرجا هموار می کرد .

اکنون‌اجازه دهید به کتابهایی که زیرعنوان«فتوح ومغازی» نوشته‌اند سری بکشیم و ببینیم آیا ازآنچه گفته‌شد نشانه‌هائی‌در این کتابهاهست‌یانه ؟

الف ـ در یمن

چنانکه گفتیم کشور یمن از روزگار خسرو اول انوشروان با دست یك استاندار ایرانی یکسره راهبرده میشد وبیش‌ازپنج‌هزار افسرایرانی‌در آنجانشیمن گرفته بودند که تازیان ایشان را « ابناءالاحرار»(آزادزادگان) میخواندند نخستین استاندار ایرانی یمن دراین روزگار فرخزادپورنرسی ملقب‌به«وهریز»نوهٔ قباد اول ساسانی است . با این سربازان گروه بسیاری بازرگان و پیشه‌ور و صنعتگر ایرانی نیز به عربستان رفته بودند .

شرح این لشکرکشی تاریخی و نشیمن گرفتن این اسواران را در

۱ـ درتاریخ طبری میان داستان خنجر زدن فیروزان به‌عمر واندرز ابن عباس‌باو از زبان این خلیفه چنین‌آمده است « ان‌کان سالم مولی ابی حذیفة حیاً ما داخلتنی فیه‌الظنون»

یمن در گفتار جداگانه‌ای که در شماره ٦ سال یکم مجله بررسیهای تاریخی چاپ شده‌است، نوشته‌ام . چیزی که دراینجاشایسته‌است بر آن گفته‌ها بیفزایم اینست که هشتصد افسری که در زندانها در بند و محکوم بمرگ بوده‌اند و به فرمان‌خسرو اول‌انوشروان از بند آزاد گردیده و بیمن گسیل شده‌اند ، بگمان‌من از کسانی بوده‌اند که پیرو آئین مزدکی شده و هنگام دنبال کردن‌مزدکیان‌ایشان را گرفتار ساخته‌بوده و در دادگاههائیکه برای کیفر دادن به مزدکیان برپا شده بوده محکوم بمرگ کرده بودند . باید بگویم که این یك حدس شخصی‌است و از رویهمرفته پژوهشهایم در تاریخ ساسانیان برایم پدید آمده و هنوز برهانی تاریخی برای ثابت کردن آن بدستم نیفتاده است .

باری تا سال‌ششم هجری برابر ششصد و بیست‌و هشت میلادی که دین اسلام درمدینه‌نیرومندشد و پیغمبر اسلام نامه‌هائی‌بشاهان می‌نوشت‌و ایشان را به پذیرفتن این‌دین میخواند، کشور یمن همانگونه که گفته شد زیر دست فرمانداران‌ایرانی اداره‌میگردیدو فرماندارآن‌دراین‌زمان «باذان» نام‌داشت .

چنانکه در تاریخها نوشته‌اند چون نامه رسول اکرم بدست خسرودوم ملقب به پرویزرسید، به باذان فرمانداریمن دستور داد، کسی‌را که دریثرب‌به پیغمبری برخاسته است به تیسپون گسیل‌دارد

باذان سه‌تن افسر ایرانی را که سردار ایشان خره خسرو نوه وهریزبود به یثرب فرستاد . اما اینان مسلمان شدند وخود باذان وگروهی ازاسواران نیز مسلمان میشوند واز این راه کشور یمن بی‌جنگ وخونریزی ازتیسپون بریده می‌شود وپیروحکومت نوبنیاد یثرب میگردد.

داستان مسلمان شدن‌آزادگان دریمن که تاآنروزبربیشترعربستان چیره بودند و هیچ نیروئی یارای برابری با آنان را نداشت،نشان میدهد

که این ایرانیان خیلی پیش از سال ششم هجری به‌اسلام دل‌بسته بوده‌اند و ونهانی درراه پیشرفت آن میکوشیده‌اند ودراین‌سال‌بوده که‌پرده ازروی این کوششهای نهانی برداشته شده‌است وگرنه‌چگونه می‌توان‌پذیرفت‌مسلمانان مدینه که هنوزشهرمکه‌را که درهمسایگی ایشان بود نگشوده بودند وشمارهٔ همهٔایشان برابرنیمی از ایرانیان نشسته دریمن نبود، بتوانند کشوریمن را بگیرند وبزور برآن چیره شوند و این کشور را از حکومت تیسپون برور جدا سازند. در باره کشور یمن حتی درکتابهای مغازی هیچ‌جا اشاره‌ای بجنگ وزدوخورد هیچ نشده است.

بهترین دلیلی که این مطلب را هرچه بیشتر استوار میکند داستان ادعای‌پیغمبری کردن«عبهله» نام معروف به‌اسود «عنسی» است که ازتیره کنده بود وبیشتر تیره‌های عرب یمن پیروی اوراپذیرفتند واوبکمك ایشان‌توانست شهرصنعارا نیزبگیرد وسپس‌بدست ایرانیان‌مسلمان‌یمن کشته شدو شورش او برضد دولت اسلام سرکوفته گردید.

میدانیم بیشتر تیره‌های‌اعراب‌ازدین‌اسلام‌و گفته‌های‌پیشوای‌بزرگوارآن چیز درستی درنیافته بودند ونکوهشهائی که درقرآن از اعراب شده، اشاره بهمین نادانی وناپذیرایی اعراب بادیه نشین است. بیشتر اینان دین اسلام‌را وسیله‌ای‌می‌پنداشتند که‌بنیان گذارآن برای‌چیرگی‌قریش‌بر دیگرتیره‌های عرب ابتکار کرده‌است. از اینرو درزمان خودپیغمبر دراین‌گوشه وآن‌گوشه عربستان کسانی بدعوی پیغمبری برخاستند و درهر تیره گروه بسیاری پیرامون پیغمبرآن تیره فراهم‌آمده بودند

در میان این مدعیان پیغمبری مردی بود ازتیره(عنس) موسوم به«عبهله» که اورا درکتابهای اسلامی«الاسود» نیز نامیده‌اند این مرد دریمن بدعوی پیغمبری برخاست وتیره های عرب یمنی بویژه عشیره بزرگ کنده پیرو او شدند، عمروبن‌معدی کرب‌معروف اذان‌گوی او شده بود. عبهله با پیروان فراوان‌خویش بشهر صنعا تاخت‌آورد زیرا دراین‌زمان دیگر شکوه‌حکومت

ساسانی، ایرانیان یمن را که از آن حکومت جدا شده بودند نمی‌توانست نگهدارد. لیکن بازایرانیان که برخلاف عربان براسلام پایدارمانده بودند با عبهله جنگیدند وچون تازیان شهر ازاوهواخواهی میکردند، عبهله توانست شهرصنعارابگشاید ودرکاخ «غمدان» نشیمن گیرد. دراین جنگ باذان شهید شد وزنش - که باز در پائین ازنونام خواهیم برد - ، وبرخی ازتاریخ‌نویسان اورا خواهر فیروز دیلمی وبرخی دیگر خواهردادویه دانسته‌اند، بردهمانند درکاخ غمدان گرفتار عبهله مانده بود.

عبهله ازایرانیان که براسلام پایدارمانده بودند بیمناك بود وزمینه‌می‌چید تا از هرراه که شده ایشان رااز نیرومندی بیاندازد و تارومار کند. فیروز دیلمی که نوه وهریز بود ودادویه براز اوو اندیشه تازیان پیروش پی بردند، از اینرو بکوهستانهای پیرامون شهرصنعا پناه بردند و داستان را به‌مدینه بخدمت رسول اکرم پیغام فرستادند

ایرانیان که برعکس بیشترعربها براسلام پایدار مانده‌بودند واسلام را دین خویش‌میدانستند، نمیتوانستندبیکار نماندتا ازیثرب برای‌ایشان کمکی برسد، ازاینرو برابرروایت طبری فیروز دیلمی،وبرابرروایت حمزه‌اصفهانی دادویه، بخواهر خود که درکاخ غمدان نزد عبهله گرفتاربود نهانی پیغام داد که شبی دروازه راه‌نهانی‌کاخ‌را باز کند ونیز درغرفه‌ای را که عبهله درآن میخوابد بازبگذارد

درآن شب فیروز دیلمی ودادویه وعربی بنام قیس‌پورمکشوح که‌براسلام پایدار مانده بود، از راه نهانی بکاخ غمدان در آمدند و به‌اشکوبه بالایین رفتند وازلای درغرفه که مرزبانه‌آنرا باز نهاده بود بدرون نگریستند. دیدند عبهله خوابیده ومرزبانه بالای سرش نشسته وبادست کشیدن بپیشانی اوسرگرمش کرده است

فیروز ازلای در باخنجرآخته بیکبارجستی‌زد ودشنه‌را تادسته درسینه عبهله فرونشاند. درآن حال مرزبانه موی سر عبهله‌را سخت گرفته بود تا

نتوانند از جای خود بجنبد. آنگاه هر سه تن شب را در غرفه بسر دادند. بامدادان که سپیده بردمید سر عبهله را از بام کاخ بزیر افکندند و با بانك « الله اکبر. الا قد قتل الکذاب» همراهان خویش را که در این گوشه و آن گوشه شهر صنعا نهان بودند ،از پیشرفت کار خویش آگاه ساختند. آنان در شهر ریختند و پیروان عبهله را تارومار کردند و یمن با فداکاری ایرانیان بار دیگر بتصرف دولت اسلام درآمد.

ابن اثیر و دیگران که این داستان را نیز نقل کرده در پایان آن افزوده‌اند:

خبر این فیروزی دو روز مانده بمرگ پیغمبر اسلام به مدینه رسیده و پیغمبر مژده آن را در مسجد باینگونه بیاران خود داده است

« بدانید دروغگوی یمنی کشته شد. خجسته مردی از دودمان خجسته‌ای اورا کشته است فیروز رستگار شد» [۱]

شگفت اینجا است که تازیان هرزمان دستشان میرسید غدارانه کینه این فداکاریها را از ایرانیان میگرفتند چنانکه اشعث پور قیس کندی که پیرو عبهله شده بود پس از بازگشت به اسلام دریك توطئه ناجوانمردانه فیروز را کشت. چون مسلمانان بخلیفه اول فشار آوردند که اشعث را برابر این گناه بزرگ کیفر دهد، خلیفه اورا پنجاه نوبت سوگند داد (قسامه) و با این بهانه از چشیدن کیفر آزاد گردید و خواهر خود ام‌فروه را نیز باو داد.

ب — بحرین

در دیباچه سخن درباره جغرافیای بحرین بزرگ اندکی گفتگو کردیم و گفتیم نام والی ایرانی آن را «سی‌بخت» نوشته‌اند و رهبر تیره‌های عربی را که در بیابانهای بحرین میزیسته‌اند، «منذر بن ساوی» ضبط کرده‌اند که جزء سوم کلمه معلوم نیست از چه ریشه‌ایست

اگر چنین گیریم که یمن به سبب دوری از تیسپون و نزدیکی به حجاز بی جنگ بحکومت مدینه پیوسته است، بحرین که چنین حالی نداشته و به عراق که کانون

۱ — قتله رجل مبارك من اهل بیت مبارکین . فاز فیروز . مروج الذهب ج ۱ : ص ۲۸۴-۲۸۷.

ایران ودل ایرانشهر نامیده میشده نزدیکتر بوده و هرزمان میتوانسته از راه خشکی وهم ازراه خلیج فارس که نیروی دریائی شاهنشاهی در آنجا نیرومند بود به بحرین لشکر بکشند ؛ پس چگونه شده است که بحرین با همه دوری ازمدینه ونزدیکی به تیسپون درزمان زندگی پیغمبر اسلام بی جنگ بحکومت مدینه پیوسته است ونخستین مالیات نقدی از این استان به مدینه رسیده است ؛[1]

آیا این پیشامد را جز آنکه بگوییم برپایه یك نقشه قبلی پیش بینی شده بوده است، میتوان چیز دیگری انگاشت ؛ ازشگفتیهای تاریخ است که همین بحرین سیصد سال دیرتر بی جنگ بتصرف خاندان حسن پور بهرام گناوه‌ای (جنابی) درآمده که معروف به قرمطی است . این قرمطیان که در ظاهر شیعه و در نهان پیرو آئینی بوده‌اند که آلوده بـرنـگ مزدکی بود وراه ورسم ایشان ازآموزگهای عبدالله پورمیمون قداح اهوازی سرچشمه میگرفت ، حکومت شگفتی انگیزی دربحرین برپا کردند که نزدیك بسه قرن پاییده است وبارهاتاشام ومصرلشکرکشیده وسپاهیان حکومت عباسی را بارها تارومار کرده‌اند

ج ـ جنك قادسیه

پیش از هرسخنی باید بتأکید گفت بآنچه دربارهٔ جنگهای نخستین اسلامی پس ازدویست سال در روزگار عباسی نوشته‌اند وبیشتر برای خوشایند خلیفگان وآماده ساختن پایه‌های شرعی بجهت مالیاتهایی که میگرفته‌اند بوده وشکل داده شده است، بـاهوشیاری وحزم بسیار باید درنگریسته شود. بویژه روایات (شاذ) را بایـد خیلی بیشتر ارج نهاد زیرا اینها اززبان وقلم کسانی صادر شده که راستگوتر بوده و شکوه وپول دستگـاه خلافت چشم ایشان را خیره نکرده بوده است .

من نمیخواهم بگویم کـه در آغازهـای پیشرفت اسلام هیچ جنگی رخ

---

۱ ـ فتوح البلدان بلاذری بغدادی : ص ۸٦

نداده است. اما بی‌گمان شرح جنگها بآنصورت که در کتابهای «فتوح و مغازی» پس ازدویست سال نقاشی شده، نبوده است.

ما درلابلای همان کتابهایی که برای خوشایند خلیفگان وشرعی قلمداد کردن فرمانروائی ایشان ومالیاتهای گوناگونی که ازمردم می‌ستدند وتاراج شهرها که گاه بگاه بعنوان «نقض صلح» میکردند، نکته‌هایی می‌بینیم کـه برآنچه بحقیقت گذشته است، میتواند پرتو افشاند.

آنچه ما دانسته‌ایم جنگهای نخستین بیشتر بشکل انقلابهای درونی‌بوده است ودربرانگیختن آنها گروههـای بسیاری ازایرانیان تـازه مسلمان دست داشته‌اند. درهرجاهوا خواهان‌اسلام زمینه را برای چیرگی مسلمانان‌آماده میکرده‌اند آنگـاه بآنجا تاختنی برده میشده است رد پای ستونهای پنجم باصطلاح امروز، در کتابها بازمانده است وبخوبی هنوز دیده میشود.

دسته‌هائیکه ستون پنجم‌شده بودند، ازیکسو مانویان متعصب‌بودند که هرچه زودتر آرزوی ویـران شدن دنیا را داشتند تا نوراسیر درظلمت آزاد شود وروان ازبندخاکدان تن که می‌پنداشتندزندان اوست، ازراه ستون نور بعرش اعـلا رود. ازاینرو گذشته از اینکه کشتار وتاراج را بدست هرکس بشود، بد نمی‌شمردندکارنیکی هم می‌پنداشتند زیراحاصل آن زود رهاشدن نور ازبند ظلمت بود. گروهی پیروان مزدك پور بامداد بودند که باحکومت طبقاتی سخت کینه می‌ورزیـدند و هوا خواه برابری وبرادری در دارائی و زندگی شده بودند. این دوگروه هردو باحکومت ساسانیان کینه سختی در دل می‌پرورده‌اند.

ازدیگر سو مسیحیانی‌بودند که گذشته ازدشمنی بازردشتیان وحکومت ساسانی، هنوز کینه جنگهـای ایران وروم وگرفتن صلیب را از دل نزدوده بودند وبهرحـال حکومت «بیزانس» را که هوا خواه کیش مسیح بود،بیشتر دوست میداشتند.

سرانجام کسانی ازخود زردشتیان بودند که چشم داشتند درسرهزاره

« بلا فرود آید »[1]. حکومت ساسانی برافتد ایوان کسری شکافه بردارد. دریاچه ساوه در زمین فرورود. شگالان بسیار از کوهستانها بروستا های عراق بتازد.

اینکه گفتم شکل مالکیت زمینهای کشاورزی یکی از انگیزه هـای بزرگ پیشرفت جنبش اسلامی بوده است، بیدلیل نیست. بلاذری بغدادی دربارهٔ اسواراتی که درقادسیه بآن سو رفته اند آشکارا نوشته است: اینان کسانی بودند که مالك زمین نبودند[2] دردنباله این افسران است که سربازان دیلمی و جاتها (زطها) وشیبک‌ها (سیبج- سیابجه) واندگارها (اندغار) نیز بآن سو پیوسته ودین تازه را پذیرفته اند.

هسته نخستین سپاه سرخان (کتیبةالحمراء) در کوفه که در گشادن شهر- های باختری وشمالی ایران دست بسیاری داشته اند، همین لشکریان اند.

سپاه کتیبةالحمراء در کوفه هواخواه خانـدان پیغمبر اسلام بود و در جنگهای مختار پسر ابوعبید بخونخواهی امام حسین (ع) این ایرانیان نقش اصلی رابعهده داشتند اجازه دهید مطلب را اززبان ابوحنیفه دینوری بشنویم. «شرطه مختار را اباعمرهٔ کیسان[3] بعهده گرفت واو کشتند گان حسین بن علی را در کوفه دنبال می کرد وهزار کارگر با بیل و کلند همراه برمی داشت وخانه های یکان یکان آنهارا برمی انداخت این اباعمره چون نیك براین کار آگاه بود دریك چشم بهم زدن هرخانه ای را برمی انداخت واگر از کشندگان حسین (ع) کسی باو درمی افتاد بی درنـگ اورا می کشت واموال و مقرری اینگونه کسان را که می کشت بایرانیان که همراهش بودند می داد»[4].

ابوحنیفه دردنباله افزوده است. چون یزیدپورانس که از سوی مختار بحکومت میانرودان بالا فرستاده شده بود، ازسپاه شام شکست خورد، مختار به ابراهیم پسر اشتر نخعی گفت:

۱- اندرزنامه اردشیر بابکان بند ۳۶

۲- فتوح البلدان. ص ۳۸۱-۳۸۵

۳- الاخبارالطوال. ص ۲۵۷

۴- این ایرانی بوده چنانکه از نامش پیداست

«ای‌مرد. برای‌اینکار جزمن‌یاتو دیگری درخورد نیست پس بسوی‌ایشان بشتاب. بخدا که عبیدالله زیاد بد کردار وحصین‌بن‌نمیر را خواهی کشت‌وسپاه شام بدست تو شکسته خواهد گردید. این مژده را کسی بمن‌داده که کتابها راخوانده وبرآینده‌ها آگاه است»

«اشتر گفت: ای امیر گمان ندارم در جنگ باشامیان ازمن آرزومندتر وبینادل‌تر باشی من‌خواهم‌رفت مختار بیست هزارتن سپاهی که اشتر گرید باوداد که بیشترین ایشان ازفرزندان ایران‌بودند که‌در کوفه نشیمن‌داشتند وسرخان(الحمراء) نامیده می‌شدند».

دینوری پیش‌از گفتن داستان جنگ ازنهانی آمدن دوتن ازسران‌سپاه شام بنام عمیرپورحناب و فرات پورسالم نزد ابراهیم اشتر چنین گفته است.

«... چون ابراهیم ازآراستن صف سپاه خود بیاسود،نزد ایشان آمد و نشست وبه‌عمیر گفت: ای ابامغلس. چه‌چیر تورا بنزد من کشانیده است، عمیر گفت. ازآن‌رمان که به‌سپاهت درآمدم بسیار غمگین‌شدم که‌درسراسر آن تانرد تورسیده‌ام، یك سخن عربی‌نشنیدم همراه‌تو این عجمان‌اند در صورتیکه بزرگان ودلیران شام باچهل هزارتن جنگاور سوی توآمده‌اند. ابراهیم گفت

اگرمن جزموران همراهی نمیافتم باز بجنگ شامیان می‌آمدم تاکجا رسد باینان که هیچکس بینائی ایشان رادرجنگ با شامیان ندارد. اینان فرزندان اسواران ومرزبانان‌ازمردم ایراسدومن سواران راباسواران‌ومردان رابامردمان سرمی کوبم وفیروزی ازسوی خداست» [۱]

رهنما وهسته‌ی اصلی سپاهیانیکه‌درزمان خلیفگی عثمان‌زیرفرماندهی عبدالله بن عامر کریزی خراسان را پیرو حکومت اسلام کردند، اسوارانی‌اند که پس از جنگ قادسیه مسلمان شدند ودربصره نشیمن گرفته‌اند. [۲]

رفتار اسوارانی که یزدگرد اراستخر برای کمك به‌هرمزان به‌خوزستان گسیل داشته بود،دلیل روشنتری است برسخنانی که گفته‌ایم.

۱- الاخبارالطوال. ص ۲۵۱

۲- فتوح‌البلدان بلاذری ص۳۸۵

نام فرمانده این اسواران را در کتابها «سیاه» نوشته و گاهی از او به «عوت» تعبیر کرده‌اند . یزدگرد این مرد را باهفتاد افسر دیگر به‌اصفهان فرستاد تا از نقاط میانه‌راه هرچه بتواند سرباز فراهم کند وبه‌خوزستان برد وبا کمك هرمزان استاندار خوزستان ازپشت سربه‌عراق بتازد .

احمدپوریحیی بلاذری بغدادی ازز بان مداینی شرحی دراین زمینه آورده‌است که‌دارای نکته‌های‌ژرفی‌است ازاینرو بهتردانستم‌ترجمه آنرادرزیر بیاورم :

« چون یزدگرد بسوی اصفهان شتافت ، سیاه را خواست واورا باسیصد تن دیگر که درمیان ایشان هفتاد تن ازبزرگان بودند به‌استخر فرستاد وباو فرمان داد ازهرشهرهر سپاهی راکه می پسندد بر گزیند . یزدگرد بدنبال «سیاه» باستخررفت واورابسوی شوش گسیل‌داشت که‌ابوموسی‌آنجارا گرد‌فرو گرفته‌بود . سیاه در «کلیوان»[1] ماند تا اینکه ابوموسی شوش‌را گرفت و بسوی شوشتر روآورد . سیاه همانگونه ماند تاعمار یاسر بکمك ابوموسی رسید وشوشتررا درحصار گرفتند سیاه درجائی میانه‌ی رامهرمز و شوشتر واهواز آمد(نزدیك پل اربك). درآنجا کسانی ازبزرگان را که همراه او از اصفهان آمده بودند فراهم کرد و گفت : ازاین پیشگوئی که میکردیم خوب آگاهی دارید . پیشگوئی میکردیم که‌این مردم براین کشور چیره میشوند وستورانشان درکاخهای استخر سرگین اندازد کار ایشان چنانکه می‌بینید رو به‌پیشرفت است . برای خود چاره‌ای اندیشید و بدین ایشان در آئید . همگان پیشنهاداورا پذیرفتند واو «شیرویه اسواری» راباده تن دیگرنزد ابوموسی فرستاد وباآو پیمان بست ومسلمان شدند .[2]

گمان دارم تااینجا دلیلهای اظهار عقیده‌ای را که درآغاز گفتار کرده‌ام نشان داده وثابت کرده‌ام که جنبش اسلامی یك‌انقلاب داخلی بوده که‌بدست خود ایرانیان پیش رفته است وآنچه دربرابر جنبش اسلامی هرگز شکست نخورده ، ملت ایران بوده است . دراین‌باره جای‌بحث‌و گفت‌و گو بسیار است واکنون بهمین‌اندازه بس می کنم

۱ــ نام شهری‌درخوزستان است که میانه اهوازوشوش نهاده بوده .

۲ــ فتوح‌البلدان : ص۳۸۲

واژگونیهای تاریخ

« سنگ نگاره های شاپور ساسانی و والرین »

بقلم

استاد غلامرضا دادبه

من از اینکه هر روز کتابی تازه دربارهٔ تاریخ ایران بخامه‌ی ایرانشناسان بیگانه نوشته وپخش میشود ودرآنها دربارهٔ گذشته های ایران ما موشکافی‌ها میکنند، سخت در شگفتم وبه خواب سنگینی که دانشمندان‌وپژوهندگان‌ایرانی فرو رفته‌اند نفرین میفرستم؛ زیرا در بیشتر این کتابها که تاا کنون شمارهٔ آنها به صدها جلد رسیده است ، رد پای سیاستی ویژه،آشکارا پیداست. دراین کتابها ، همه‌جا می‌بینیم به پیروی از خواستهای‌آئین-مداران کلیسا که‌خودازهستی-یافتگان کیش میترائیزم کهن هستند، درپاک کردن لکه‌های

کارنامه خویش و آلوده ساختن دامان تاریخ ایران کوششهای استادانه‌ای بکار رفته‌است : بازگشت ده‌هزار تن یونانی، داستان دو میلیون سپاه خشایارشا درجنگ بایونان ، تاریخ ایران از مادی‌ها آغاز می‌شود ، گهواره نخستین آریائیها درشبه جزیرهٔ اسکاندیناوی بوده ، آریائی‌ها وپارسی‌ها از راه قفقاز به‌ایران آمده‌اند و نخست در کرانه های جنوبی دریاچه رضائیه جای گزیده‌اند، تمدن وفرهنگ ایران مادی و هخامنشی پیروی و گرفته شده از فرهنگ وتمدن سومری وآشوری و یونانی است ، محمد زکریای رازی عرب بوده‌است ، عرفان آریائی ایرانی ریشه‌تازی داشته، درخشانترین پدیدهٔ دانش خیام از «کپلر» است که دیرزمانی پس‌ازخیام به گیتی‌آمده ، سرانجام، عرب هستی‌بخش راه ورسم آئین وادب ایرانی بوده‌است وبسیاری چیزهای دیگر، همه وهمه ازاین استادی‌ها گزارش میکنند.

دربسیاری‌از این ساخته‌ها وپرداخته‌ها، بااستادی ودانشمندی تلاش‌شده است برخاستگاه‌تمدن‌وفرهنگ‌جهان‌رادردل‌یونان‌وسومر نشان‌دهندودرشمار فرهنگهای جهان‌برای فرهنگ و تمدن ایرانی جائی نشناسند[1].

اینان‌جهان‌را یکسرهٔ درگروتمدن‌وفرهنگ آئین مسیح‌میدانندوچنین وانمود میکنند که فرهنگ و تمدن مسیحیت مادر فرهنگ و تمدن جهان امروزاست وبرای‌آراستن این پرده هم ، ازهیچ‌کاری دریغ نکرده‌اند‌چنانکه بسیاری ازآزادگی‌های ایرانی را واژگونه نشان داده و داستانهای فراوان ساخته‌ودر تاریخ کشور ماجای داده‌اندو بسیاری ازفرنودهای‌تمدن‌وفرهنگ مارا، برای‌آنکه پیوندتمدن وفرهنگ خودرا بافرهنگ وتمدن‌برخاستگاه (تمدن وفرهنگ مادر)بگسلند، ازچهار دیوارایران‌بیرون‌برده وسربه‌نیست کرده‌اند.[2]

۱ــ نگاه کنید به جدولهای کتاب تاین بی‌ــ L' Histoir ' un Essai d' Interprétation چاپ پاریس ۱۹۵۱ وهمچنین به‌جدولهای خلاصه فارسی این کتاب ترجمهٔ دکتر بهاءالدین پازارگاد.

۲ــ دراینجا ناگزیرم ازداستان مسجد سرگاو کازرون هم سخنی بمیان آورم تا بیشتر آشکار شود دربریدن پیوند های فرهنگ و تمدن آریائی که مادرفرهنگ وتمدن

بقیه در صفحه روبرو

گفتار درباره این جستار خود، پهنه‌ای بس گسترده و بازمیخواهدو ما در این‌جا تنها به بیان یکی از آن واژگونیهای تاریخ ایران زمین می‌پردازیم و آن دربارهٔ داستان شاپور یکم شاهنشاه ساسانی و والرین امپراتور روم میباشد.

شاپور شاهنشاه ساسانی درسال ۲۴۱ زاد روز مسیح بر تخت شاهنشاهی ایران نشست و به روزگاروی چندتن از امپراتوران روم روی‌کار آمدند که ازآن میان سه‌تن، درمیدانهای جنگ باشاپور روبرو شده‌اند:

نخست «گردین» یا « گردیانوس سوم» Gordien ، Gordianus III بود که‌در ۲۴۲ یا۲۴٤ آهنگ‌جنگ باشاپور کرد و در جنگ به‌دست رومیان کشته شد[1]، و رومیان خود،فیلیپ عرب را به امپراتوری برگزیدند و او از ۲٤٤تا۲٤۹ روی‌کار بوده‌است . «فیلیپ» درآغاز کارازدرآشتی ودوستی‌درآمد وشاپور به‌او امان داد اما دیری نپائید که‌به جنگ شاپورشتافت ودر جنگ شکست‌خورد[2] . آنگاه «والرین» اورنگ امپراتوری یافت (از ۲۵۳ تا۲٦۰) و او نیزدر جنگی که میان او وسپاهیان شاپور روی‌داد(۲۵۹–۲٦۰)شکست

بقیه از صفحه روبرو

اروپائیست تاچه‌اندازه کوشش میشود وآن‌داستان چنین‌است که‌یکی ازبینشوران‌فرهنگ ایران که امروز دارای پایگاه بلند استادی در دانشگاه تهران است بـرای بررسیهای تاریخی به‌شیراز رفته بود. درآنجا، پیرمردی کـه دیرباز باو مهر می‌ورزیده است باو میگوید اگر به‌کازرون رفتید ازمسجد سرگاو دیدن کنید . استاد از او می‌پـرسد این مسجد چه‌ویه‌ نیهائی دارد ؛ پاسخ می‌شنود کـه‌در آنجا پیکره‌ی بسیار زیبای گاوسنگی سیاهی بانشانه های پیکره مهر یافت شده است که باکامیون تایزد برده شد وازیزد پیکره را باکامیون دیگری بسرانجام شوم وناپیدای آن رسانیده‌اند. این‌استاد به‌کازرون میرود وبازدید او نشان میدهد ساختمانی که از زیر خاك بیرون آورده شده نیایشگاه مهر بوده است. بسر‌نوشت سنگنبشته دیگری هم کـه بوسیله گیرشمن در۱۳۱۸ در شاپور کازرون بدست آمده بـود ودرشهریور ۱۳۲۰ ضمن غارت اثاثیه منزل هیئت علمی فرانسوی در شاپورکازرون ازبین رفته است، نیزباید توجه داشت. (ر.ک.به ص٦٦ج۱تمدن‌ساسانی‌تألیف علی سامی) .

۱– پیرنیا: ایران قدیم ص١٥٤ وکتاب میراث باستانی‌ایران تألیف «ریچاردفرای» ترجمه فارسی صفحه ۳٤۲ وتمدن ساسانی جلدیکم نوشته علی سامی ص ٤٥

۲– سنگنبشته کعبه زردشت قسمت اول ودوم (به کتاب سامی ص٤۸ نگاه کنید)

یافت[1] وشاپور بدست خود اورا دستگیر کرد[2] وشاپور کسی را که «سیریادیس» نام داشت واز مردم «انتاکیه» بود به امپراتوری روم برگزید[3] ولی این مردم نتوانست ازخود نامی درشمار امپراتوران[4] روم بجای گذارد.

ازدوران شاپور یکم شاهنشاه ساسانی آنچه دربارهٔ این جنگها ورویدادهای تاریخی که جستار سخن ماست بجای مانده پنج سنگ نگاره است که بیادبود پیروزیهای شاپور درجنگ بارومیها درفارس آماده شده ویك نقش برجسته برروی عقیق که بازگو کنندهٔ چگونگی دستگیر شدن والرین بدست شاپور میباشد (نگارهٔ۱) ونیزسنگنبشته‌ای به‌سه‌زبان پارتی، یونانی و فارسی میانه، درنقش رستم(سنگنبشته کعبه زردشت) که‌خود فرنوداستواری است‌دربارهٔ جنگهای‌ایران وروم‌ومانخست‌به بخشی‌ازاین‌سنگنبشته‌می‌پردازیم. دراین سنگنبشته که بزرگترین سند سرافرازی تاریخ‌ایران است‌شاهنشاه ساسانی می گوید:

«من هستم‌خداوندگارمزداپرست شاپورشاهنشاه‌ایرانیان وغیرایرانیان، زادهٔ خدایان، پسرخداوندگارمزداپرست اردشیر شاهنشاه‌ایرانیان، زادهٔ خدایان، نوه‌خداوندگار بابك شاهزاده آسمانی .....

«وقتیکه من‌نخست‌برتخت‌امپراتوری‌مستقر شدم قیصر «گردیانوس» لشکری از تمام قلمرو روم و کشور «ژرمن» و «گوت» گرد آوردو برما وآشوردر امپراتوری ایران، حمله‌ور شد ودر سرحد آشور، در «مشیك»، یك نبرد سخت مرزی صورت گرفت قیصر گردیانوس کشته شد وسپاه روم منهدم گردید وورومیها فیلیپ را قیصر

۱ـ «فرای» ص۳٤۲ و«پیرنیا» ص۱٥٤-۱٥٥

۲ـ سنگنبشته کعبه زردشت قسمت سوم (به‌کتب سامی ص٤۹ نگاه کنید)

۳ـ پیرنیا: ایران قدیم ص ۱٥٥

٤ـ کریستن‌سن: ایران درزمان ساسانیان ترجمه رشیدیاسمی ص٤٦٠

نمودند. بعداً قیصر فیلیپ ، بسوی ما آمد تا باما پیشنهاد سازش نماید و با تقدیم پانصد هزار دینار بعنوان فدیه برای نجات جان یاران خود باجگزار ما گردید و ما بواسطه‌این امر مشیك را به‌نام «پار گوز شاهپور» Pargoz نامگذاری کردیم .

بعداً دوباره قیصر دروغ گفت و نسبت به ارمنستان ظلم کرد وما به‌خاك امپراتوری‌حمله کردیم وسپاه روم‌را که‌شصت‌هزار بوددر «باربالیسوس»تارومار کردیم، وما در آن یك جنگ‌ازامپراتوری روم‌دژها و شهرها گرفتیم . ۱

« در نبردسوم وقتیکه‌ما به « کارهی » و « ادس » Edesse حمله نمودیم و این دو ناحیه را محاصره نموده بودیم ، قیصروالرین با هفتاد هزار تن لشکریان‌متشکل از صفوف . . . . با ما مصاف داد و نبرد سختی در آن‌طرف کارهی و ادس با قیصر درگرفت و با دست خود قیصر والرین را اسیر نمودیم همچنین کلیهٔ مأمورین قضائی ، سناتورها ، سران سپاه‌وتمامی‌افسران سپاه‌مزبور را اسیر وبه‌طرف ایران کوچ دادیم . . . . وروبهمرفته و۳ ناحیه با اراضی اطراف بدست‌آوردیم و مردمی که رومی وغیر ایرانی بودند اسیر کرده و از آنجا کوچ‌داده ۶ در خاك امپراتوری‌ایران درپارس ، پارت ، خوزستان، آشور ونقاط دیگری که شالوده واساس‌آن نقاط[بدست] خودمان یا پدرانمان و نیاکانمان ریخته شده‌بودساکن نمودیم . . . . »۲

۱ــ شاپور دراینجا نام ۲۳شهر وناحیه را کـه بدست ایرانیان افتاده است نام برده است .

۲ــ به تمدن ساسانی تألیف سامی ص ۴۷ تا ۵۰ نگاه کنید و نیز به گزارشهای باستانشناسی جلد چهارم ص ۱۸۷

اینك سخنی دربارهٔ سنگ نگاره‌های شاپور :

از پنج سنگ نگاره پیروزیهای شاپور ، سه تا در «تنگ چوگان» ، یکی در «دارابگرد» و پنجمین در «نقش رستم» درپای آرامگاه داریوش نقش شده است.

۱ـ سه سنگ نگاره نخست، در کرانهٔ رودخانه «بیشاپور» در تنگ چوگان فارس است که در نخستین آن (نگارهٔ ۲) دو سوار را می‌بینیم که در زیر پای اسب هریك پیکری بر روی خاك افتاده است و کس سومی هم در برابر اسب یکی از آندو به زانو درآمده و کرنش میکنند .

گیرشمن در کتاب «ایران ، هنر پارت و ساسانی» دربارهٔ این سنگ نگاره نوشته است :

این دو سوار یکی شاپور یکم ودیگری اهورامزداست[۱] که گردین سوم امپراتور روم در زیر پای اسب او و اهرمن در زیر پای اهورامزدا بر روی زمین افتاده‌اند و آن کسی که به حال کرنش دستها را به سوی شاپور دراز کرده فیلیپ عرب است وهوده گیری میکند که در این سنگ نگاره خواسته‌اند بگویند درآغاز پادشاهی شاپور که اهورمزدا به او بخشیده است گردین سوم کشته شده و فیلیپ درخواست آشتی میکند و چون گفت و گوئی از والرین نیست ، سنگ نگاره نامبرده باید میان سالهای ۲٤٤ و ۲۵۳ پیش از زاد روز مسیح که آغاز پادشاهی فیلیپ و آغاز امپراتوری والرین است ، آماده شده باشد[۲].

۲ـ در سنگ نگارهٔ دوم ، شاهنشاه ساسانی را سوار براسب می‌بینیم که پیکری در زیر پای اسب او افتاده و کس دیگری در برابر او به زانو درآمده و به حال کرنش است و کس سومی هم پشت سر شاپور ایستاده است . گیرشمن دراین باره باز می گوید این سه کس به ترتیب گردین سوم ، فیلیپ عرب و والرین هستند و دست این سومی به نشانهٔ گرفتاری در دست شاپور است[۳] . (نگاره‌های ۳ و ٤)

۱ـ ایرانیان برای اهورامزدا پیکرو چهره‌ای نمی‌شناختند و در این باره جداگانه سخن خواهیم راند .

۲ـ همان کتاب ص ۱۵۹

۳ـ همان کتاب ص ۱۵۲

۳ ـ درسومین سنگ‌نگاره هم که به‌شکل نیم دایره و در چهار رده کنده شده وپرشکوه‌ترین سنگ نگاره های پیروزی شاپوراست (نگارهٔ ۵) بنابه گفته گیرشمن بازهمان کسان یعنی گردین وفیلیپ ووالرین رابه‌همان شیوه وچهره که درسنگ‌نگارهٔ دوم نقش شده‌اند می‌بینیم.

۴ ـ سنگ‌نگاره دیگر در «دارابگرد» است که گروهی از گرفتاران رومی وامپراتور را دربرابر شاپور نشان می‌دهد (نگارهٔ ۶)

۵ ـ آخرین سنگ نگاره آنست که درنقش رستم کنده‌شده ودرآن نقش شاهنشاه ایران را سوار براسب می‌بینیم که کسی دربرابر او به‌زانو درآمده و کس دیگری هم‌دستش دردست شاهنشاه است. گیرشمن دربارهٔ آنهامی‌نویسد: آن که به‌زانو درآمده فیلیپ عرب وآن که‌ایستاده والرین است وشگفتی‌دارد که‌چرا دراین سنگ نگاره از گردیانوس خبری‌نیست [1] (نگاره‌های ۷و۸)

دربارهٔ این سنگ نگاره‌ها گفت‌وگوهائی است که در تاریخ ایران جای داده‌اندوبااین گفت‌وگوها، آزادگی وبزرگ‌منشی ایرانی رادگرگونه کرده‌اندوهنر پیکرتراشی ایران‌را پیروی ازهنررومی‌نشان داده‌اند [2] وپرده برگرفتن ازهمین دگرگونه‌سازی‌هاست که جستارسخن‌مادراینجاست.

تاریخ‌نویسان رومی که‌خامهٔ خود را در چنگ کلیسا گذاشته بودند مانند «لاکتان‌سیوس» [3] Firmianus Lactancius بدستور آئین‌مداران کلیسا که برای لکه‌دار کردن آزادگی‌ایرانیان وگسستن پیوند میان مسیحیت‌و فرهنگ «میترائیزم» بستگیهای ناروا‌ونادرستی‌در کتابهای‌خودبه‌شاپورداده‌اند دربیان‌بدرفتاریهای شاپوردربارهٔ والرین‌به‌ناروانوشته‌اندشاپور به‌هنگام‌سوار شدن‌براسب،پابرپشت‌والرین‌می‌نهاد وچون والرین‌ازاندوه و رنج درگذشت (۲۶۰)دستورداد پوست‌اورا کندند وزیورکاخ خود کرد واین گزارشهاآنچنان بدست مزدوران کلیسا در جهان پراکنده شده که امروز هم در تاریخها و

۱ـ ص۱۶۰: ایران، هنرپارت وساسانی.

۲ـ گیرشمن در کتاب‌خود دربیان‌سنگ نگاره‌دوم می‌نویسد: هنرباختردرآماده کردن این‌سنگ نگاره نقش‌اساسی‌داشته‌است(به‌ص۱۵۷ کتاب‌ایران،هنرپارت‌وساسانی نگاه کنید).

۳ـ لاکتان‌سیوس درسال ۳۰۰ زادروزمسیح‌به‌آئین مسیح گروید و هفت سال پس‌از مرگ شاپور درگذشته است.

حتی در فرهنگها و دائرةالمعارفهاآنرا با استواری یاد میکنند[۱] ولی بسیاری از نویسندگان روشن بین هم این ناروا گوئیها را نپذیرفته و رد کرده‌اند[۲] زیرا در اینباره هیچ دودلی‌راه‌نداد که این سخن که شاپور به هنگام سوار شدن براسب پا برپشت والرین می‌نهاده و یا پس‌ازمرگش پوست او را کنده است از همان دگر گونه ساختن های تاریخ به دست دشمنان کلیسائی است که چون از توانائی منش ایرانی ترس داشته‌اند خواسته‌اند آزادگی‌آریائی‌را بهیچ گیرند وایرانی را بی‌منش بزرگی جلوه دهند.[۳]

هنگامی که برای پژوهشهای تاریخی به پارس رفته بودم در نقش‌رستم، زیرآرامگاه‌داریوش،سنگ نگاره شاپورو والرین‌را که پیروزی شاهنشاهی ایران را بر امپراتوری‌روم نشان میدهد دیدم از دیرباز همگان برآن‌بودند که دراین‌سنگ نگاره والرین‌در پیشگاه شاپور به رسم رومیها کرنش کرده است[۴] ومنهم آنچه دراین سنگ نگاره نگریستم جزاین نتوانستم دید وبه

۱ـ نگاه کنید به‌دائرةالمعارف کی‌یه Quillet به‌نام والرین.

۲ـ کریستن‌سن در کتاب خود می‌نویسد «روایات مورخین رومی ازقبیل لاکتان‌سیوس وسایرین درباب‌بدرفتاری‌پادشاه‌ایران‌با امپراتور قابل‌تردید است» ص۲۴۶ ترجمه رشید یاسمی- دیوستیء نیزچنین‌باوردارد که‌این‌اسناد را نویسندگان کلیسائی از راه دشمنی که‌باایرانیان‌داشته‌اند به‌شاپورداده‌اند (نگاه کنیدبه‌ایران‌قدیم نوشته‌ی‌پیرنیا ص۱۵۵)

۳ـ دراینجا نکته‌ای بیادم آمد که بازگوی آن بی‌جا و بی‌مزه نیست: یکی از فرهنگیان کهنسال بنام روانشاد اسداله‌خان کاوه‌زاده که درجنگ جهانی دوم مترجم‌ستاد نیروی دریائی یکی‌از متفقین بود، درپایان جنگ چندی بادوتن از ژنرالهای سالخورده متفقین درنرگس‌زار فیروزآباد پارس چادر می‌زنند وچندروزی هم‌برای دیدار ماندا کهای باستانی به‌تخت‌جمشید ونقش‌رستم میروند . درنقش رستم روبروی سنگ نگاره شاپور ووالرین، ژنرال پیر از کاوه‌زاده میپرسد این کیست؟ آن روانشاد چون به‌تندخوئی سرداد کهن‌سال آگاه بود، ازپاسخ خودداری میکند وژنرال دیگری که دستیار و همراه بوده میگوید: این والرین امپراتور روم است که برای پوزش و کرنش‌درپیشگاه شاهنشاه‌ساسانی زانو زده است. ژنرال‌پیر ازشنیدن این‌گزارش سخت برآشفته دوسه تازیانه براسب‌میزند واز فراکرد آرامگاه بیرون میرود. چندی بعد، روزی ژنرال پیرکاوه‌زاده را به‌یک‌میهمان امریکائی خودنشان داده ومی‌پرسد: آیا این مردرا می‌شناسید؟ وسپس می‌افزاید این اسداله خان است وایرانی است اینها مردانی هستند که اگر میدان ببینند ، دو، دو، دو میروند تا پایه‌گردهٔ امپراتور بگذارند.

۴ـ نگاه کنید به آثارالعجم نوشته فرصت شیرازی صفحه ۱۹۹

راستی‌هم همین‌است. دراین‌سنگ نگاره‌آن کسی که دربرابر شاهنشاه‌ایران به زانو درآمده نه تنها آنچنانکه گیرشمن باور دارد، فیلیپ عرب نیست بلکه این نقش نیز به خوبی روشن‌میکند که شاهنشاه ایران هرگز پابرپشت امپراتور روم نمی‌نهاده‌است‌زیرا چنانکه دیده‌میشود (نگاره‌های۷و۸) دراین سنگ نگاره کسی که دربرابر شاپور به زانو درآمده مردی سالمند با جامه وشنل پادشاهی است وبرخلاف گفته برخی‌ازنویسندگان، شمشیر خودراهم برکمر دارد [۱] وزانوی چپ او به زمین نرسیده است و کسی که در کنار او ایستاده وشاپوردست او را به دست گرفته است مردی جوان و در جامه‌ای‌جز جامهٔ پادشاهی‌است وکلاهی‌جز کلاه رومی برسردارد وچون میدانیم‌والرین به هنگامی که گرفتارشاپورشد، پیر بوده است[۲] ناگزیرجوانی که دستش‌در دست شاپوراست‌وبنابه گفته گیرشمن والرین بوده، نمیتواند والرین باشد. یك نگاه به‌سنگ‌نگارهٔ دارابگرد (نگاره ۶) نیزاین بینش‌را روشن‌میکند، چه درآن‌سنگ‌نگاره می‌بینیم کسی که دربرابرشاپوربزانودرآمده‌بازمردی سالمند وبا شنل پادشاهی‌وشمشیراست (والرین) وآنکس که در کنار اوست با جامه‌ای جز جامه رومی است و شاپور دست خود را به نشانه مهر بر سراو گذاشته واو نیز دست خود را به‌نشانه کرنش بالا برده است.

افزون براین، گیرشمن میگوید چون شاپور مچ دست نفر ایستاده را گرفته واین رفتار درآئین رومیها نشانه دستگیری بوده [۳] پس کسی که دستش در دست‌شاپور است والرین است این هم درست نیست زیرا به گفته‌خود او که در جای دیگر می‌نویسد: «رسم دربارایران چنین‌بود که‌دستها را دربرابر شاهنشاه درآستین پنهان می‌کردند، وآن نشانه فرمانگزاری بوده است»[۴]، بنابراین چراکسی را که در برابر شاپور زانو زده والرین سالمند و آن را

۱- ستون Seston درمقاله‌ای بنام «امپراتوری بیزانس وساسانی‌ها» می‌نویسد. «به‌دستور شاپور، این‌واقعه (یعنی اسارت والرین) را نزدیك کاخ اودرکوه نقش رستم‌نقش کردند ونشان دادند چگونه قیصرروم بدون اسلحه درمقابل اوبه‌زانو افتاده وتقاضای عفو مینماید ....» تمدن ایرانی ترجمه دکتر عیسی بهنام ص۱۸۸

۲- ایران قدیم ص۱۵۵ ۳- ایران، هنر پارت وساسانی‌ص۱۵۲

۴- همان کتاب ص ۱۶۰

که ایستاده است سیریادیس Cyriadis اتا کی ندانیم که شاپور او را به جای والرین به امپراتوری برداشت واو دست خود را به نشانه فرمانگزاری در آستین کشیده و شاهنشاه ساسانی هم به نشانه اینکه، او را به پادشاهی بر گزیده و می شناساند، دست او را بالا برده است؛ باپذیرفتن این شیوه، دشواری دوم هم که همان بستن ناروا به شاپور باشد خود بخود بر کنار میشود چه می بینیم والرین گرفتار ، نه تنها برای سوار شدن شاپور پشت خم نکرده است بلکه درحال گرفتاری و ترسم با همان جامه امپراتوری و شمشیر و کمربند خود در برابر شاهنشاه ایران کرنش می کند و این نکته که دشمن شکست خورده باجنگ افزار خود به پیشگاه شاهنشاه پیروز رفته است خود بزرگترین نشانه آزادگی و بزرگ منشی شاهنشاهان ایران است و روشن میدارد که شاهنشاهان ساسانی تاچه پایه، پادشاهان و پایه پادشاهی را به هنگام اسارت و دشمنی هم پاس میداشتند و به همین شوند، من چنین باور دارم که در همهٔ سنگ نگاره های پیروزی شاپور، به جز سنگ نگاره یکم، آن کسی که در برابر شاهنشاه ساسانی به زانو و به حال کرنش است والرین است و آن کس که ایستاده است سیریادیس میباشد به ویژه که در دو سنگ نگاره (نگاره های ۳ و ٤ و ٥) هم می بینیم دست سیریادیس که در دست شاپور است، درست روی تیردان شاپور قرار دارد و این رفتار، اگر آن کس والرین شکست یافته و دشمن باشد، بیگمان دور از دوراندیشی و خرد می بود که تیر را در دسترس دشمن بگذارد.

تصویر ۱ – نقش برجسته برروی عقیق که نبرد شاپور ووالرین را نشان میدهد
اصل درکتابخانه ملی پاریس (گیرشمن : هنر پارت و ساسانی)
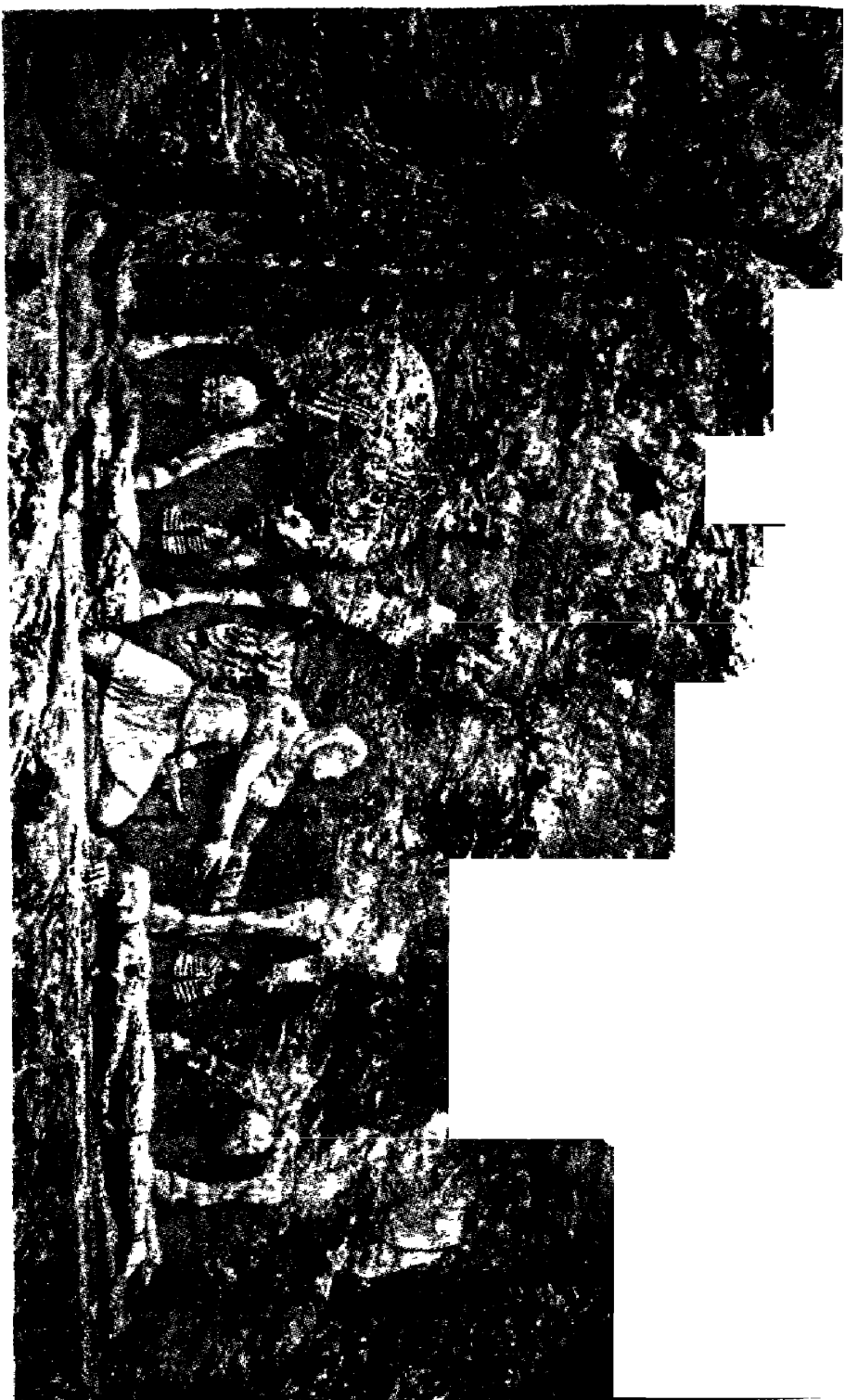
تصویر ۲ ـ سنگ نگارهٔ بیشاپور که فیلیپ را دربرابر اسب شاپور نشان میدهد. (گیرشمن : هنر پارت و ساسانی)

تصویر ۵ ـ سنگ نگاره سوم بیسابور ـ (گیرشمن : هنر پارت و ساسانی)
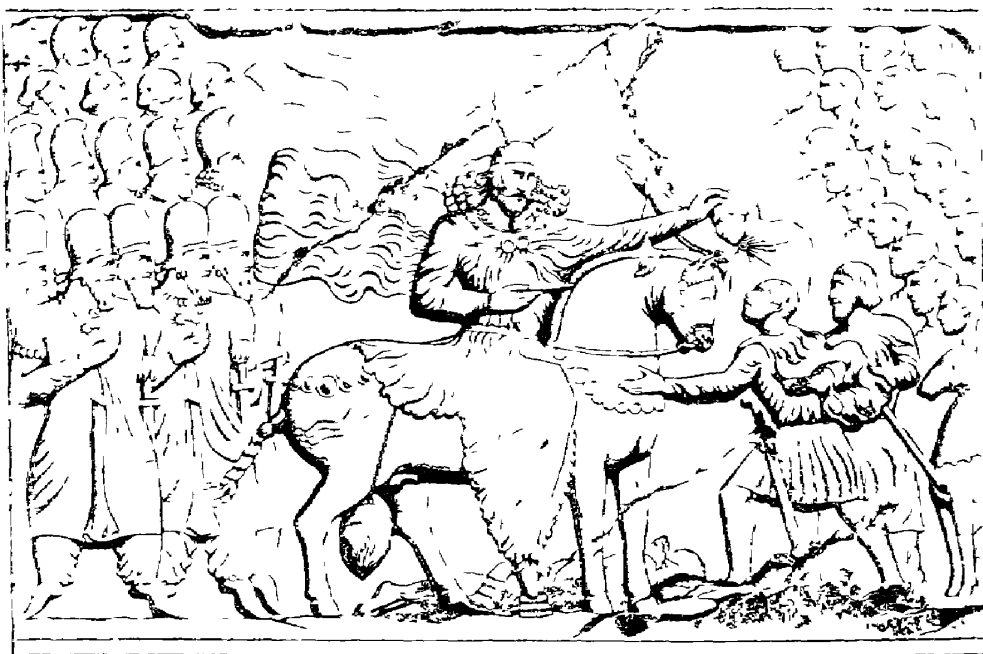
تصویر ٦ ـ سنگ نگاره دارابجرد ـ (گوستاولوبون : تمدن های نخستین)
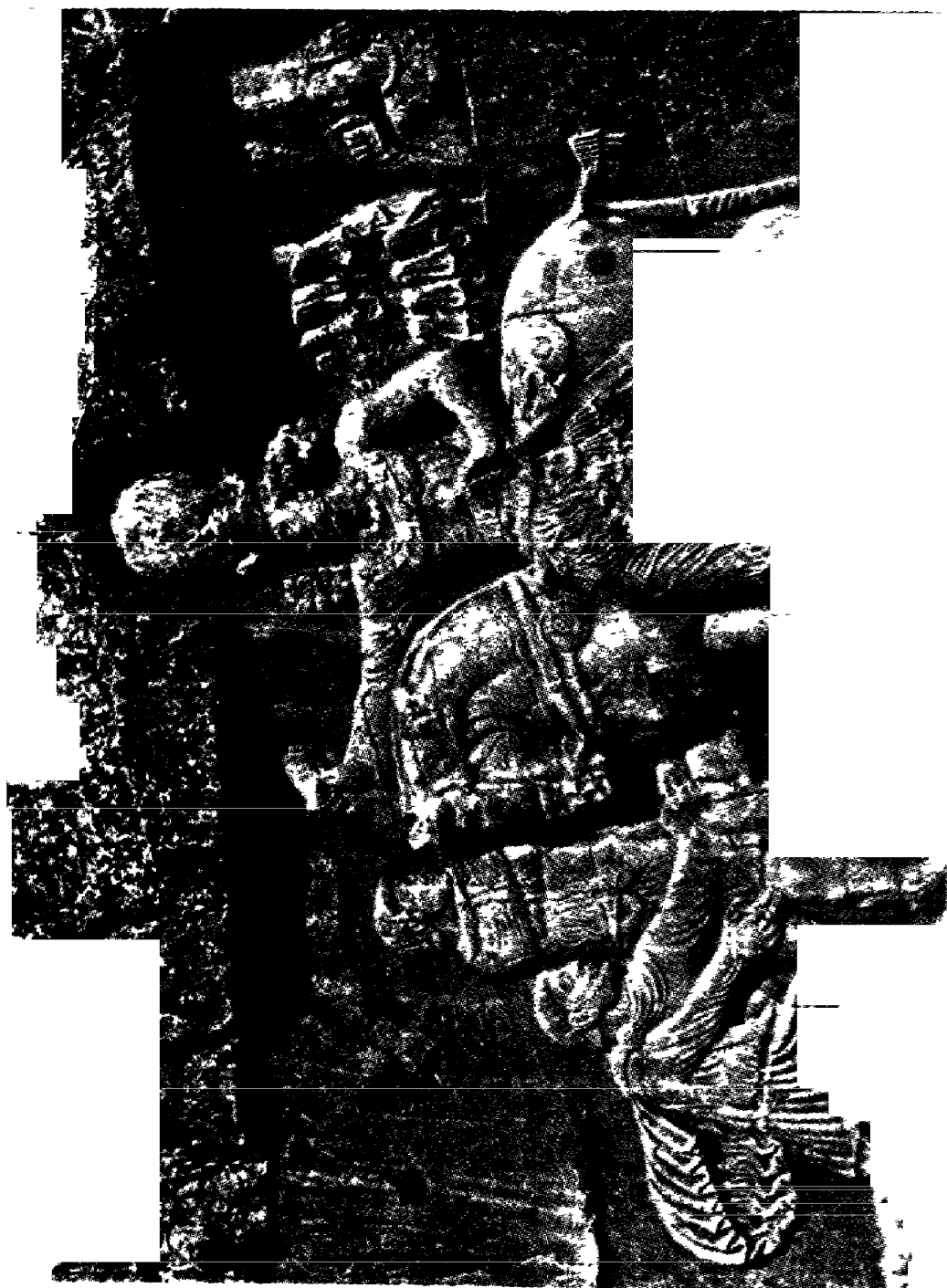
مساجد ایران از ابتدای دوران اسلامی

ای پروفسور گیرشمن درمجلد ۱۲ مجلهٔ بررسی های شرقی
اله‌ای راجع بمسجد مکشوف درشوش منتشر کرده‌اند وچون
طرنگارنده این مسجد تاکنون به زبان فارسی معرفی نشده
ست ترجمهٔ آنرا ذیلا نقل مینمایم .

❁ ❁ ❁

از
دکتر عیسی بهنام

« وقتی اعراب قسمت غربی ایران را بتصرف درآوردندشهر بصره و کوفه مرکز ستادآنها شد طبیعی است که شهر شوش نیز در همان اوایل عملیات نظامی، جزو قلمروآنها گردید . شوش مرکز قدیم ایلام وپایتخت شاهنشاهی هخامنشی، درسال ۱۷ هجری بتصرف موسی‌الاشعری درآمد که حکومت بصره را نیز برعهده داشت .

تحقیقات اخیر در این مکان تاریخی که هیئت فرانسوی ازنیم قرن پیش درآن مشغول کاوش است بما اجازه داد که وضع شهرشوش راپیش‌ازتصرف اعراب‌روشن کنیم.

این شهر پیش از اسلامی بنا بر نام گذاری «دیولافوآ» مرکب ازسه تپهٔ مصنوعی بود :

۱- شهر وحصور
۲- آپادانه
۳- شهرشاهی

مجموع این ها در حصاری مرکب از دیواری ضخیم وخندقی پرازآب رود شاوور بود

تپهٔ چهارم که در مشرق این ویرانه هاست و گودال‌هایی آنرا از تپه‌های دیگر جدا میکنندتحت نام‌شهر صعتگران نامیده میشد بعداًاین تپه بصورت گورستانی درآمد ومادرآنجا مقدارزیادی گورهای دوران اشکانی پیدا کردیم احتمالا گورستان دوران هخامنشی‌وساسانی‌نیز درزیرویرانه‌های‌همین تپه‌است

وقتی اعراب وارد شوش شدند احتمالا تنها این تپهٔ‌چهارم‌فاقدهرنوع ساختمانی بود و بصورت‌سکوی صافی درآمده بود. بنابر این ساختمان های دوران اسلامی‌درروی‌آن‌برپاشد مهمترین‌بنایی که‌توانستیم از زیرخاك بیرون بیاوریم باقیمانده‌های مسجدی‌بود که نزدیك مرتفع ترین نقطهٔ این تپه بود وآن‌نقطهٔ مرتفع احتمالا از اقامتگاه‌های قبلی بوده است

مسجد مزبور ۵۵/٦۵ متر طـول و ٤۵/۲۵ متر عرض داشت ودیوارهای‌آن از خشت‌خام بود، وفقط پی‌ریزی‌های‌آن از آجرهای ۳۰×۳۰×۷ سانتیمتر ساخته شده بود.

از طرف خارج دیوار این مسجد به فاصله های ۷/٦۰ متر جرزهایی‌از خشت خام قرار داده شده‌بود تا استحکام بیشتری به دیوار بدهد

(۲)

مدخل مسجد در دیوار شمالی قرار داشت و برابر آن چهار پله بود که اولین آنها ۱/٤۰ متر از کف صحن مسجد پایین‌تر بود . درضمن گذشت سال‌ها خاك کوچه تدریجاً بالا آمده بود بطوری که وقتی در قرن ۷ هجری این مسجد بکلّی متروك شد برای ورود به آن از طرف کوچه پله‌ای وجود نداشت .

قسمت شمال‌غربی مسجد رو به مکه بود ودر آنجا تالاری مرکب از چهار ردیف ۹ ستونی از آجر برپا کرده بودند درسه‌طرف دیگر مسجد یك‌رواق مرکب از دو ردیف ستون دیده میشد بطوری که مجموع ستون‌های این مسجد به شمارهٔ ۷٤ میرسید ودر بالای آن طاق‌ها و گنبدها قرار داده شده بودند .

ما نتوانستیم ارتفاع ستون ها را معین نمایيم زیرا هنگامی که ما مشغول کاوش شدیم وضع ویرانه‌های مسجد خیلی بهم خورده بود وآجرهای ستون‌ها برای مصرف ساختمان های جدید دهات بکار رفته بود احتمال دارد که ارتفاع آنها درحدود ٤ تا ۵ متر بوده باشد .

قوس‌هایی که در بالای این ستون‌ها قرار گرفته بود غالباً با گچ‌بری‌ها زینت شده بود و ما قسمتی از این گچ‌بری‌ها را بدست آوردیم احتمالا در قسمت بالای این قوس‌ها کتیبه‌هایی مرکب از سوراة قرآن کریم در آجر تراشیده شده بود که به‌خط کوفی بوده‌است ضمناً باقیمانده‌های سه‌نوع کتیبهٔ دیگر در حاشیهٔ جنوب شرقی حیاط بدست آمد .

مدخل بنا روی محور بنا نیست و کمی‌درطرف راست‌آن قرار گرفته است . از محراب مسجد اثری بدست‌نیامد و در محلی که قاعدتاً باید محراب‌باشد آثار بنـای جدیدتری پیدا شد .

این مسجد (شکل ۱) فقط یك مناره داشت که در گوشهٔ شرقی برپا شده بود و فقط پایه‌های‌آن‌باقی مانده است .

عرض وطول‌وطرح کلی این مسجد تقریباً نزدیك به مسجدی است که پیغمبر(ص) در مدینه درتاریخ ۶۲۲میلادی‌برپا کردو آن‌مسجدی‌بودمربع (باطرفین تقریباً ۵۰ متر) و دیوارهایش از آجر و پی‌بنا از سنگ بود سقف‌آن از شاخه‌های خرما بود که‌روی تیرهایی از ساقهٔ درخت خرماقرارواشت‌وستون‌هایی که این‌سقف را نگاه‌میداشت نیز از تنهٔ درخت‌خرما بود. محراب‌آن‌مسجد از سنگ ساخته شده‌بود ودر داخل دیوار قرار داشت (ابن‌هشام· ص ۳۳۷)

وقتی اعـراب بین‌النهرین را در تصرف خـود درآوردند در شهـر کوفه و بصره نیز مسجد هایـی ساختند . مسجد کوفه در تاریخ ۶۳۹ میلادی‌ساخته شد و نخستین‌مسجدی بود که در خارج عربستان‌بنا میشد . طرح‌این مسجد مربع بوده و تالارستون‌دار آن از یك طرف شش ردیف ستون سنگـی‌واز طرف دیگر ۱۹ ردیف ستون سنگی داشت واین ستون‌ها را از حیره به کوفه‌آورده بودند (طبری ۱ ص۲۴۸۸) (شکل ۲) .
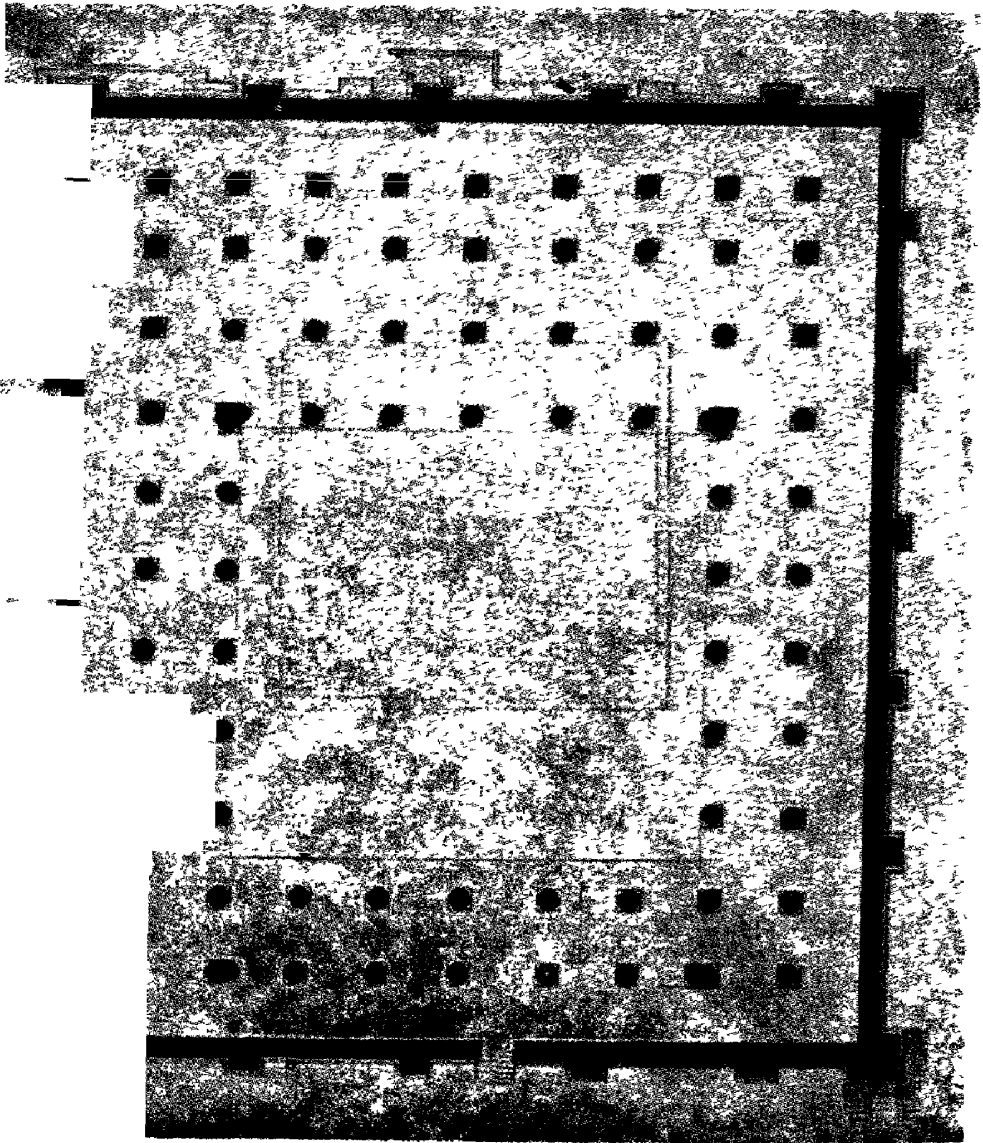
شکل شماره ۱ ــ مسجد جامع شوش ــ ازمجله بررسی های شرق شناسی
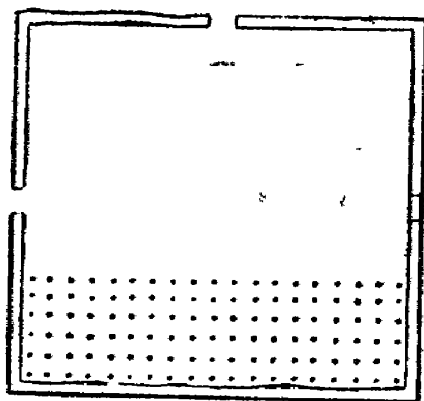
شکل شماره ۲ ـ طرح
پیشنهادی مسجد کوفه بنا
ونقشه «ریشموند» عکس‌از
مجلهٔ نامبرده

ما اطلاعی نداریم که مسجدشوش درچه تاریخ برپا
شده ولی آنچه که مسلم است نقشه و طرح آن بسیار
نزدیك به نقشه و طرح اولین مساجد عربی بوده است
وجود مناره نمیتواند مدرکی باشد چون از تاریخ
٦٥٦ میلادی ساختن مناره در کنار مساجد معمول
بوده است (مسجد قدیمی فسطاط) . بهترین مدرك
برای تاریخ گذاری این مسجد یکی از قدیم ترین
سکه هایی است که دردوران اسلامی ضرب شده و ازسبك
ضرب سکه های «بیزانس» تقلید شده است وجود این
سکه در این مسجد سبب میشود که ما ساختمان آنرا
قدیمی ترین بنای مذهبی اسلامی در ایران بدانیم و
آنرا به حدود اواخر قرن اول هجری نسبت دهیم».

(رمان گیرشمن ـ شوش : ۱۹٤۸)

پس ازذکر ترجمهٔ مقالهٔ آقای پروفسور گیرشمن در مورد مسجد جامع شوش، مامساجد دیگری را که همزمان بامسجد شوش بوده اند یا کمی بعدازآن ساخته شده اند مطالعه مینماییم .

پروفسور «هرتسفلد» و «زاره» موفق به خاك برداری از روی مسجد جامع سامره که بوسیلهٔ هشتمین خلیفهٔ عباسی معتصم بالله ساخته شده گردیده اند و من خلاصه‌ای از نتیجهٔ کاوش‌های آنانرا یاد آورمیشوم[1]:

خلیفهٔ عباسی که درسامره ازاغتشاشات و ناامنی هایی که عسکریان ترك و کرد دربغدادبوجود آورده بودند دراما‌ن بود، درآنجا درسال ۲۲٤ هجری کاخی

۱ـ نگاه کنید به کتاب

F. Sarre - E. Herzfeld. Archaeologische Reise im Euphrate und Tigris - Gebeit vol. II p. 349 - 364 vol III p1. LXIII - LXX.
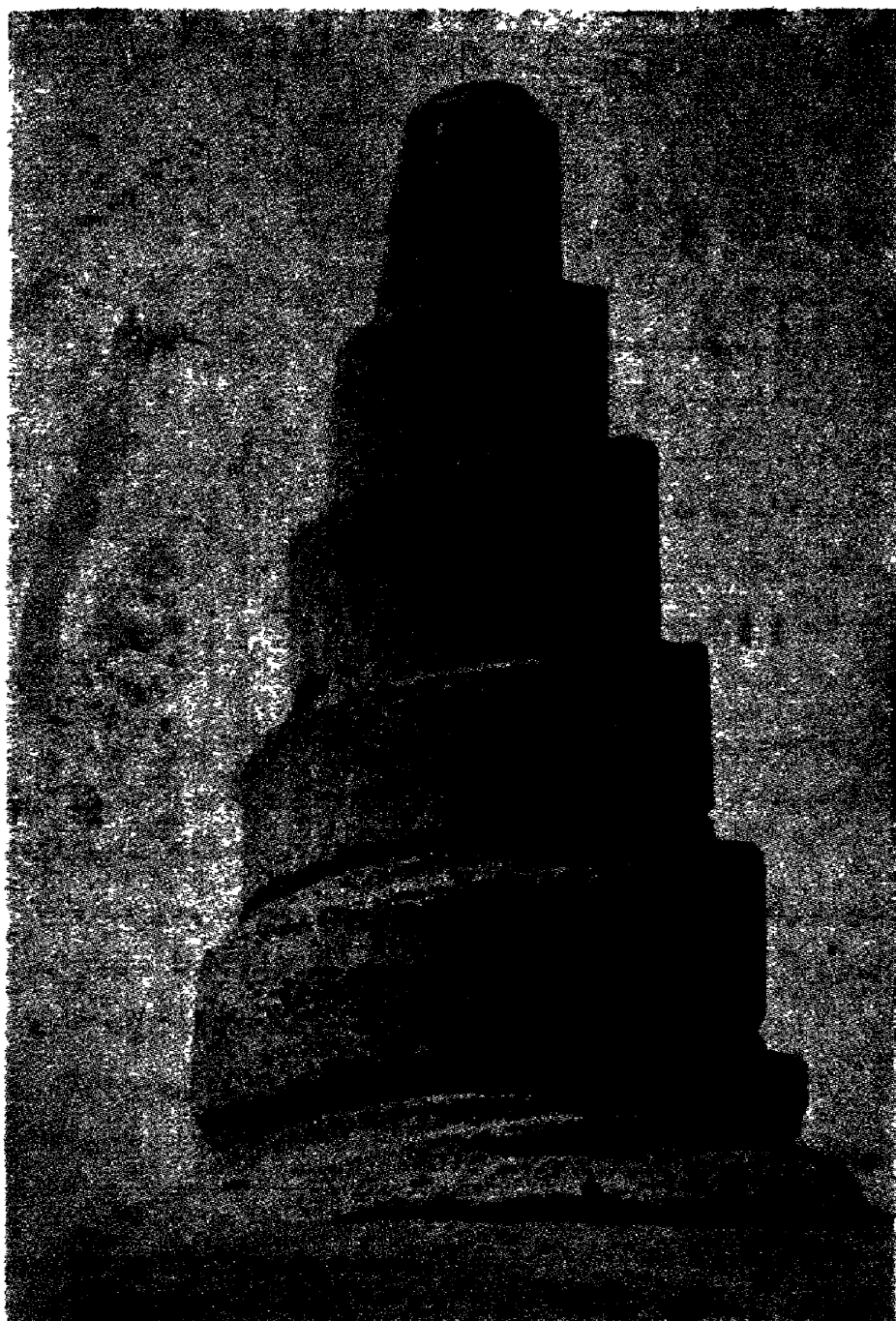
شکل شماره ۲ ـ منارهٔ مسجد سامره
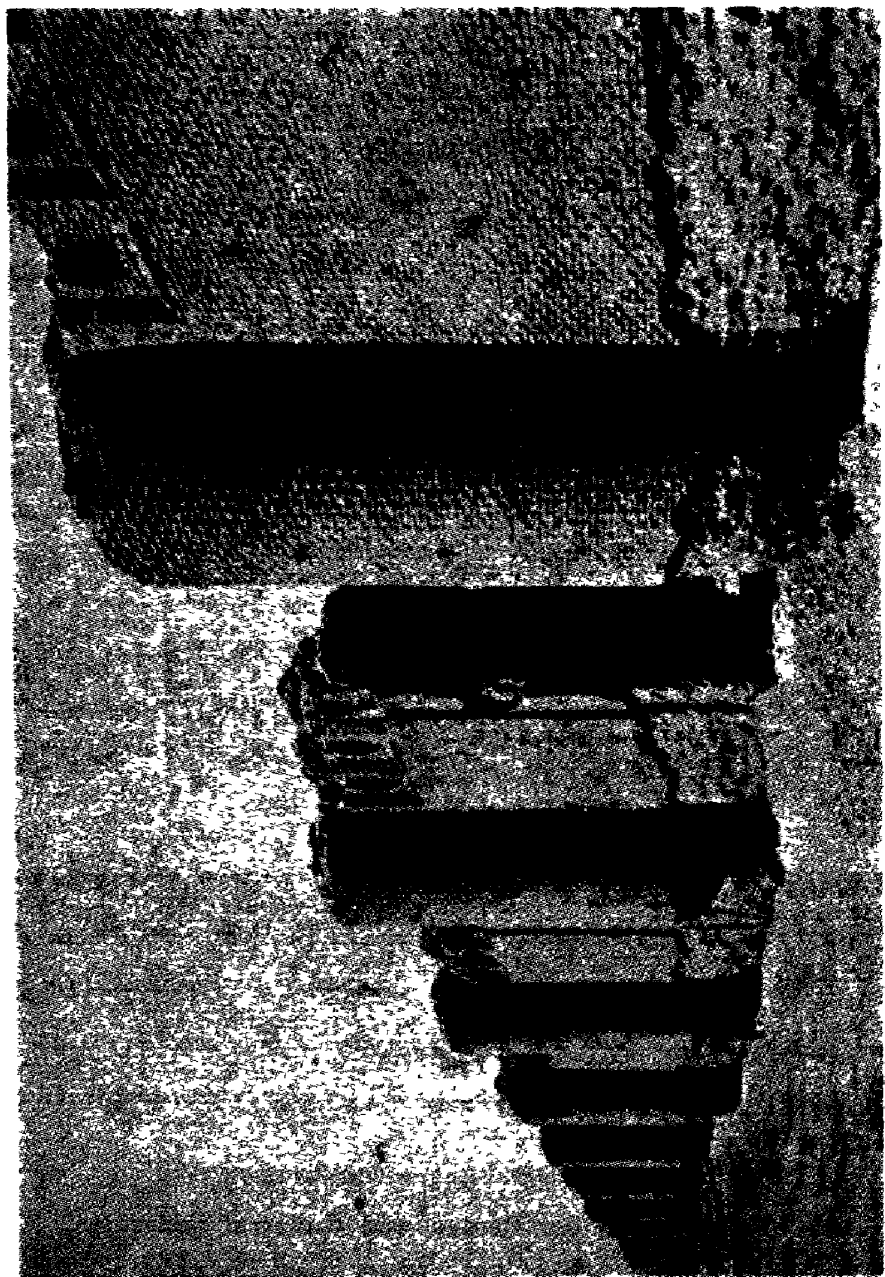
شکل شماره ٤ — دیوارهای مسجد سامره

بنانمود . بعدازاو«المتوکل»کاخ دیگری درآنجا ساخت ومسجد جامع رانیز او بنا کرد[1] .

خلیفهٔ نامبرده حتی شهری درشمال سامره بنام«المتوکلیه»بنانمود که در آنجابازامنیت بیشتری داشت وی درسال ۲٤٦ هجری درآن شهر مستقر گردید وسال بعد درهمانجا بدست پسرش المنتصر بالله (خلیفهٔ عباسی که درسال ۲٤۸ هجری وفات یافت) کشته شد .

المنتصر به سامره بر گشت ودر سال ۲۷٦ هجری المعتمد رسماً سامره را ترك کرد و مجدداً خلیفهٔ عباسی بغدادرا مقرحکومت خود قرارداد. پس ازوی ابنیهٔ زیبایی که هفت خلیفه در سامره برپاساخته بودند کم کم رو به خرابی رفت . امروز در سامره ویرانه های عظیمی موجود است که از میان آنها باقیمانده های کاخی که از تیسفون تقلید شده بصورت سه قوس آجری هنوز برپای ایستاده است قسمتی از دیوارهای مسجد و خصوصاً منارهٔ آن نیزهنوزروی خاك دیده میشود.(شکل۳)

مسجد دیگری بنام ابودلف درحدود ۲۰ کیلو متری شمال سامره از زمان خلفای عباسی باقی مانده که آنهم از روی طرح بناهای عربی ساخته شده است

مسجد جامع سامره امروز بصورت ویرانه ایست که قسمتی از دیوارهای عظیم آن باقی است (شکل٤) ودر میان دیوارها برج های مدوری قرارداده شده که برای استحکام آن بوده است.

شبستان مسجد درطرف جنوب قرار گرفته و محراب نیزدرهمان شبستان است.سقف این شبستان روی ۲٤ ردیف درده ردیف ستون آجری قرارداشته وروی

1-E. Herzfeld Die Ausgrabungen von Samarra -Vol I
Der Wandsschmuck der Bauten von Samarra und soine Ornamantik
Vol II - Die Keramik von Samarra t. III p1. XX. XXI- XXII.
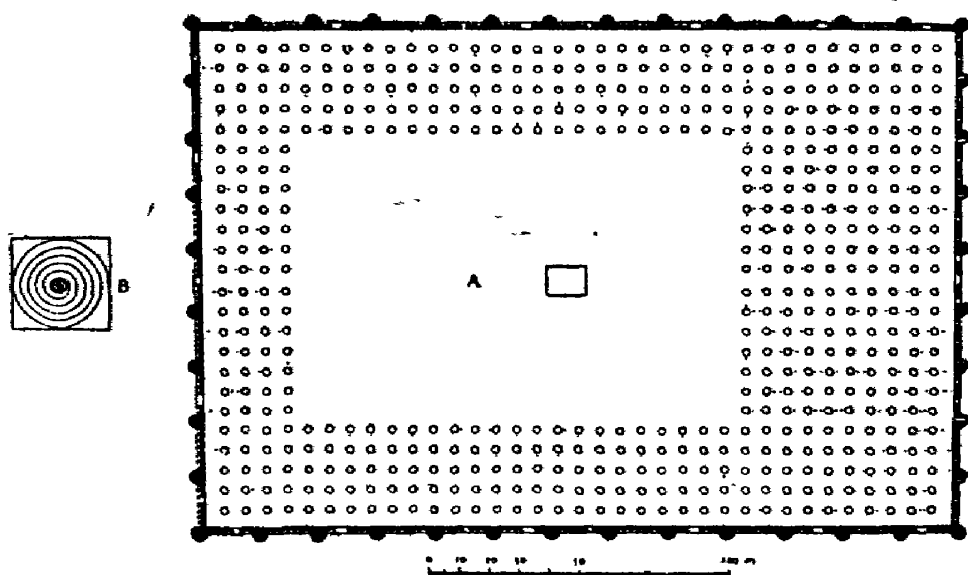
شکل ۵ ــ طرح مسجد جامع سامره ــ ازکتاب هنرایران
تألیف آندره‌گدار
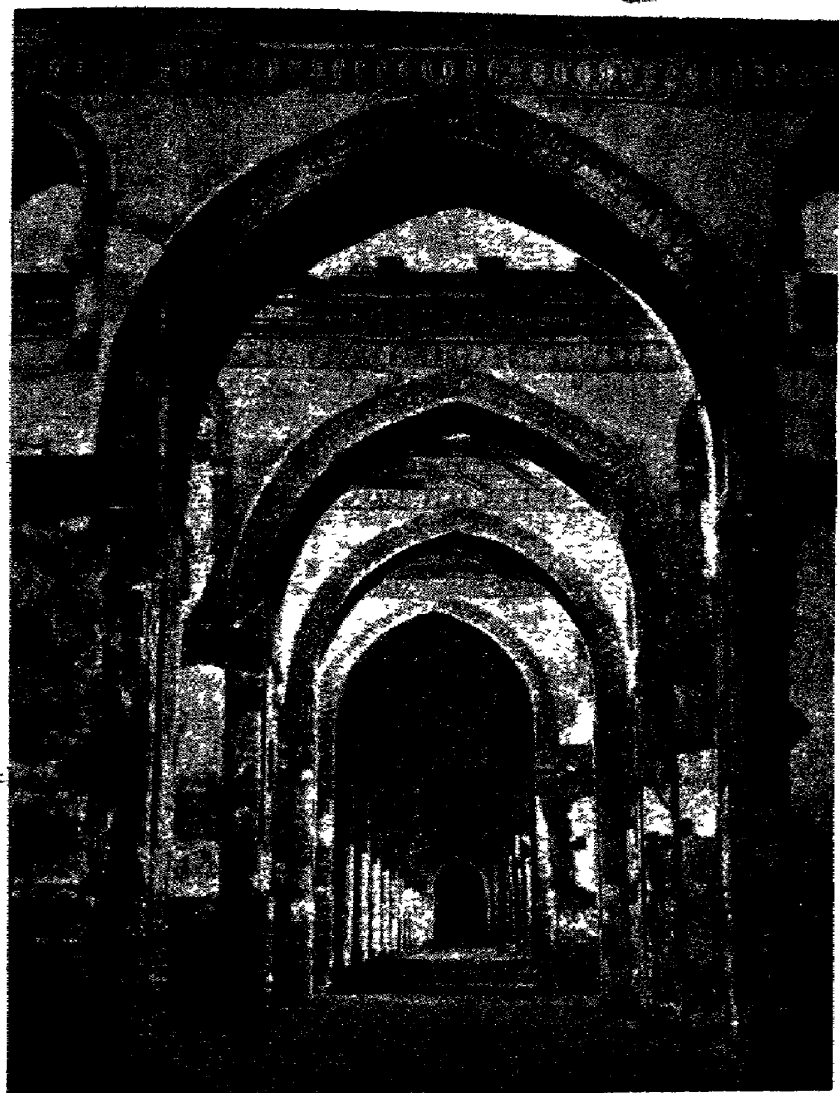
شکل شماره ٦ـ مسجد ابن طولون در قاهره ـ ازکتاب
هنراسلامی تألیف **کونل** ترجمۀ هوشنگ طاهری صفحۀ ٦٢

ستون‌هارا با گچ پوشانده بودند و در محل سر ستون‌ها تزیيناتی بصورت گچ‌بری‌وجودداشت رواق‌های‌شرقی وغربی‌هر کدام‌هردیف‌ستون‌دارند ورواق شمالی ٤ ردیف‌ستون دارد (شکل٥) بنابراین مسجد جامع سامره بزرگترین مسجدی‌است که درتمام دوران‌اسلامی درجهان‌اسلام ساخته‌شده‌است.

ماتقریباً میتوانیم حدس بزنیم که تزیینات داخلی این مسجد از چه نوع بوده‌است زیرا نویسندگان عرب اینطورنقل میکنند که احمدبن طولون که نژاداً «کرد» بود پیش‌از اینکه به حکومت مصرمقررشود در سامره دردربار خلفای‌عباسی منصبی داشت وشاهد ساختمان مجلل مسجد جامع سامره‌بود، پس‌از اینکه درقاهره مستقر گردید دستورداد درآن‌شهر مسجدی‌نظیرمسجد جامع‌سامره بسازند وآن همین مسجد احمدبن‌طولون در قاهره‌است که‌امروز کاملاسالم باقی‌مانده وستون‌های‌آن‌ازآجراست که‌روی‌آنرابا گچ‌پوشانده‌اند و روی سرستون های جاقی قرار گرفته و زینت های گچ بریده آن شباهت کامل بازینت‌های ابنیهٔ ایران‌در دوران ساسانی‌دارد (مانندکاخ‌های مکشوف در دامغان و تپه میل وتیسفون و غیره) بنابر این میتوان گفت که نخستین ابنیهٔ‌مذهبی اسلامی درایران از ابنیهٔ‌دوران ساسانی‌در این کشور الهام گرفته وبوسیله رواج‌دین‌اسلام درخارج از کشور مانند شهر قاهره مسجدی به‌سبك مسجدجامع‌سامره برپا گردیده است (شکل ٦)

درخود ایران تنهامسجدی که تا کنون به‌این‌سبك‌ساخته‌شده‌مسجدجامع نایین‌است که شباهت زیادبه مسجد احمدابن‌طولون در قاهره دارد و احتمال داده‌میشود که باالهام ازسبك ساختمان مسجد جامع سامره‌ساخته شده‌باشد. مطلب جالب توجه این است که منارهٔ مسجد جامع سامره به صورت زیکورات چغازنبیل ساخته شده که ازسامره‌چندان دورنبوده‌است (شکل۳) مسجد ابودلف نیزتقریباً شبیه به‌مسجد جامع‌سامره‌بوده جزاینکه‌روی‌سطح کوچك‌تری ساخته شده بوده‌است

درایران‌بجزمسجد جامع نایین که‌ازقرن چهارم‌هجری‌است ومسجدجامع دامغان که ازقرن دوم است (شکل۷و۸) وبا طرح شبیه به‌مسجد جامع‌سامره
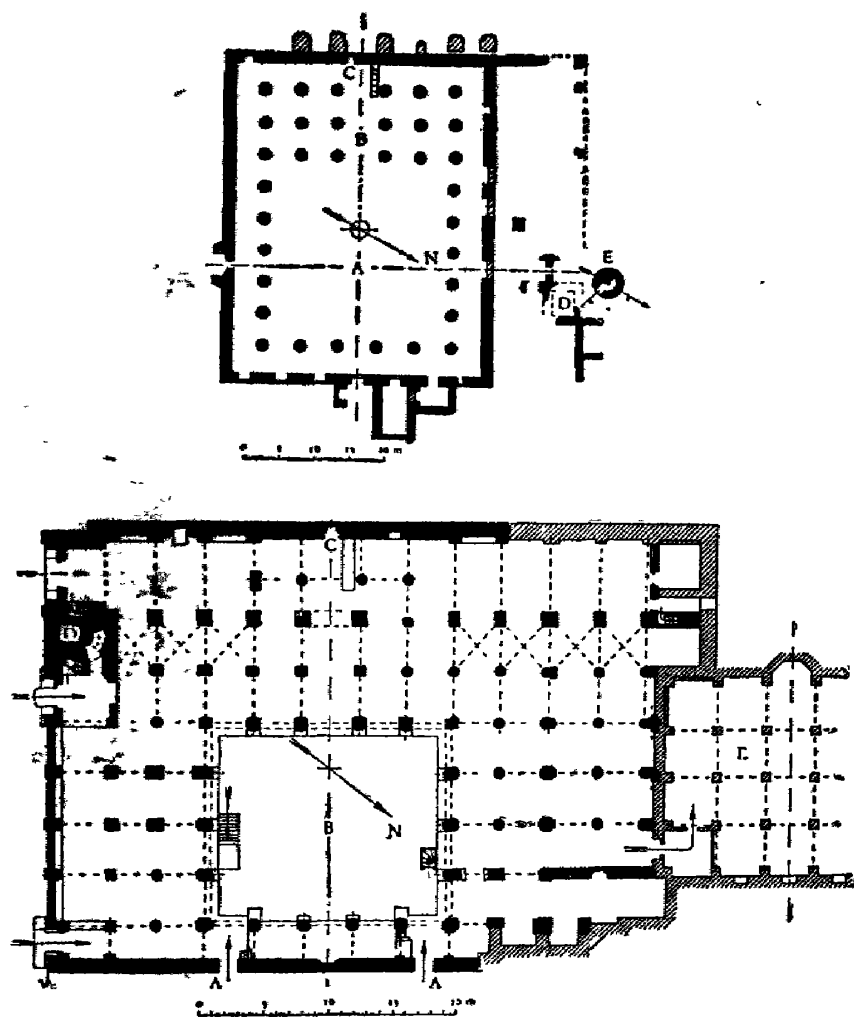
شکل شماره ۷ و ۸ ــ طرح مسجد جامع دامغان دربالا ــ
وطرح مسجد نائین درپائین (عکس از کتاب هنر ایران
تألیف گدار)
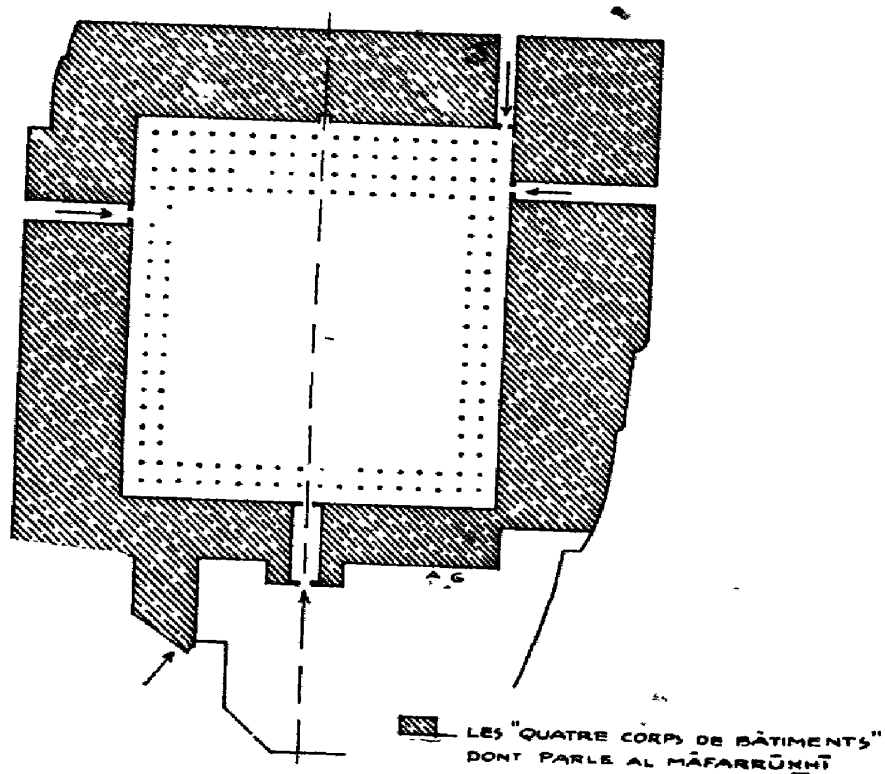
شکل شماره ۹ ــ طرح مسجد اصفهان (عکس از آثار ایران تألیف گدار ج ۱ جزء ۲)

ولی برابر سنت‌های قدیم ایران ساسانی ساخته شده ازمسجد جامع اصفهان نیز بایدنام برد.

مسجد جامع اصفهان امروز هیچ شباهتی بامسجد جامعی کـه در زمان خلفای عباسی درآن محل ساخته شده بود ندارد جز اینکه درمحل سابق آن مسجد قرار گرفته است مرحوم «گدار» درمجلد دوم آثار ایران طرحـی برای این مسجد که اکنون ازبین رفته است پیشنهاد کرده (شکل ۹) و ادعا نموده است که بنابر گفتهٔ المافروخی[1] مسجدجامع اصفهان نیز شباهتی بمسجد جامع سامره از حیث طرح و مصالح ساختمانی و ستون‌ها و قوس‌ها و غیره داشته است.

در تاریخ ٤٨٠ هجری ملکشاه برای اولین‌بار طرح مسجد چهار ایوانی را ریخت ومسجد جامع اصفهان نخستین مسجدی بود که بین ٤٨٠ تـا ٥١٧ هجری ازصورت‌مسجدعربی (طرح‌سامره) به‌صورت مسجد چهارایوانی درآمد و پس ازآن‌مساجد اردستان‌و گلپایگان ومسجد«خمارتاش»درقزوین‌ومدرسهٔ حیدریه در همان شهر به‌مساجد چهارایوانی مبدل گشتند حتی‌درتاریخ ٥٣٠ هجری‌در شهر«زواره» مسجدی ازابتدا بصورت چهار ایوانی ساخته شد وپس ازآن در زمان ایلخانیان در ورامین و در زمـان صفویه در اصفهان و دیگر شهرهای ایران تمام مساجد بصورت چهارایوانی ساخته شدند وطرح عربی‌یا طرح شبیه به مسجدجامع سامره بکلی منسوخ شد.

۱- کتاب محاسن اصفهان چاپ تهران ص٨٤-٨٦ - به‌سفرنامهٔ ناصرخسرو ص ٢٥٢-٢٥٣ و معجم‌البلدان ص٢٩٢ نیزرجوع کنید.

جشنهای ملی سنگسر

از

چراغعلی اعظمی سنگسری

نورو Now Ro نوروز

در مقاله پیش گفتیم که به‌علت حساب نکردن ساعات اضافه بر ۳٦٥ روزسال موقعیت ماهها هر چهارسال یك روز تغییر میکند اما نوروزجای ثابتی داردیعنی درست در نقطه اعتدال بهاریست و گردش غیرمحسوس ماهها در آن اثر ندارد منتها اگر فرضاً درسالی نوروزمصادف بابیستم ماهی باشد ٤ سال بعد مقارن باروز بیست‌ویکم آن‌ماه‌خواهد شد.

مراسم جشن نوروز در سنگسر تقریباً همانند دیگر نقاط ایران است. سنگسری‌ها پیش‌از فرارسیدن‌عید‌خانه‌تکانی میکنند، لباسهای نو برای خود و

فرزندان‌خود فراهم میسازند ، درشب عید به حمام میروند و باخانه‌ای تمیز وجامه‌ای نو وبدنی پاك باستقبال این جشن بزرگ باستانی میشتابند . در روز عید هنگام برخورد به همدیگرمیگویند: « تِسالی نو تِوسازیگاربو Ta sali no tad sazigar bo » . یعنی: «سال‌نوتوساز گارت‌باشد» واین‌پاسخ را میشنوند : «تدن سازیگاربو Taden sazigar bu » یعنی : « ترا هم ساز کار باشد » .

درروز عید درسنگسر بازار ماچ‌وبوسه رونقی ندارد چون اصولامرسوم نیست اما ممکن‌است افراد یك عائله یادوستان نزدیك متانت‌خاص‌سنگسری را کنار بگذارند و همدیگر را ببوسند .

کاشتن جو وعدس دربشقابها نیز مورد توجه خاص‌سنگسری‌هاست زیرا روئیدن و سرسبز شدن آن را نشانه‌ای از دفع شرور و ارواح پلیدمیدانند. این سبزه‌ها تا روز سیزده بعداز عید نگاهداری میشود ودرآن روزآنرا از خانه بیرون میریزند اما چیدن سفره هفت‌سین‌معمول نیست ونامی هم ازآن نمیبرند . خاموش کردن چراغی را که شب قبل از عید روشن شده جایز نمی‌شمارند وآنرا به‌حال خود میگذارند تاشب وروزآنقدربسوزد که روغن یا نفت آن تمام شود وخودبه‌خود خاموش گردد .

نوروزی Now Ruzi یعنی سرود نوروز

یکی از مراسم جالب این جشن درسنگسر آنستکه تقریباً سی‌روز پیش از فرا رسیدن نوروز همه روزه درغروب آفتاب پسربچه‌ها از غنی و فقیر از خانه‌های خود خارج شده دسته‌های کوچك از ۳ الی ۵ نفرتشکیل‌داده به‌در خانه‌های خویش وبیگانه میروند وحلقه درها را میکوبند وبه‌مجرد شنیدن صدای « کیه» شروع به‌خواندن سرود نوروز نموده مژده نزدیك‌شدن بهار را به اهل خانه میدهند

ساکنین خانه‌ها آواز کودکان ونغمه نوروزی را به فال نیك گرفته به فراخور توانائی خود مقداری پول خرد وآجیل (نبات و نقل ، نخود بریان ، کشمش ، گردو ، بادام ، خرما ، سنجد و غیره بنابر معمول سنگسر) به‌آنها

میدهندوآنها را نوازش نموده روانه خانه همسایگان دیگر مینمایند.

خواندن نوروزی تا پاسی از شب گذشته ادامه مییابد و هرشب ممکن استچند دسته «نوروزی خون Now Ruzi khon» یعنی «خوانندگان سرود نوروز» دریك خانه را بکوبند.

سرود نوروز به زبان سنگسری ومفصل است ودربعضی ازبندها آمیخته با زبان فارسی متداول وزبان مازندرانی است.

اکنون چند قسمت که به زبان سنگسری خالص است نقل میشود:

در اشعار ذیل «خسرو» نام صاحب خانه فرضی است. اگر بالفرض نام صاحب خانه «رضا» باشد بجای خسرورضا واگر نام صاحب خانه نامعلوم باشد «مشدی» بمعنی «مشهدی» گذاشته میشود.

۱ ـ صد سلام وصد علیك	Sad salamo sad aleik	صد سلام وصد علیك
خسروجون سلام علیك	Khosrow jon salam aleik	خسروجان سلام علیك
صد سلام وصدخوشه	Sad salamo sad khosha	صدسلام وصدخوشی
خسروجون احوال خوشه	Khosrow jon ahval khosha	خسرو جان دارای احوال خوشی است
۲ـ خسروجونی مهربون	khosrow joni mehrabon	خسرو جان مهربان
تونسته تالارمیون	To neste talar mayon	تونشسته‌ای درمیان تالار
سپیل ده بده تکوم	Sapilda badah takom	سبیل را تکان بده
دست دکه جیبی میون	Dast daka jibi mayon	دسترا بمیان جیب ببر
بربریژ چارتا قرون	Barbarizh charta gharon	چهارقران بیرون بریز
حادت نوروزی خون	Hada ta nowruzi khon	بده به خوانندگان نوروزی خود
بواژن خونابدون	Bavazhan khonabadon	تابکویند خانه(ات) آبادان باشد
لاله زارموارك بو	Lalazar mavarak bo	لاله زار مبارك باشد
نوبهار مبارك بو	Now Bahar mvarak bo	نوبهار مبارك باشد

خواندن سرود نوروز به دعا برای صاحب خانه پایان میپذیرد بدین ترتیب:

خدابر کتدیه-آمین	Khada barkat deya Ammın	خدا بر کت بدهد ـ آمین
پسوهزار ببون-آمین	Pasu hazar babun Ammın	گوسفند کم‌شما هزار شود ـ آمین
گنوموخروار ببو ـ آمین	Gannomu kharvar babo Ammın	گندم کم‌خروارشود ـ آمین
دشمن‌لال‌ببو-آمین	Dashman lal babun Ammin	دشمن لال شود ـ آمین

گولاچ یا گولاچو Gulach یا Gulachu

نان روغنی مخصوص نوروز است که معمولا یك روز پیش از عید تهیه میشودوتهیه آن سنتی‌است که‌هرخانواده‌ای خودراملزم به‌اجرای‌آن میداند طرزتهیه آن بدین‌طریق است که‌آرد سفید اعلی را باآبیکه باافزودن‌مقداری زردچوبه زردرنگ‌شده‌است خمیرمیکنند وپس از«ورمتن» Varmetan یعنی ورآمدن خمیرآنرا بصورت گرده‌هائی باندازهٔ دوسوم نان تافتون در آورده در روغن کنجد که « شی رهون » Shı rahon « یعنی روغن سرخ فام » نامیده میشود میپزند و روی‌آن شکرمیپاشند ودرایام عید خود ومیهمانانشان‌آنرا میل میکنند. بعقیده سنگسری‌هاعلاوه براینکه‌گولاچ نان لذید و مطبوعی است پختن وانتشاربوی روغن مخصوص‌آن در ایام نوروز سبب شادی روح در گذشتگان است وهر کس هر قدرهم که فقیـر باشد کوشش میکند حتی بمقدار بسیار کم‌آنرا تهیه نموده وبویش را درخـانه خود که ارواح مردگان درآن جمع است منتشرسازد (دربرهان قاطع گولاچ اینطور معنی شده است نام حلوائی است که آنرا لابرلا میگویند)

نوروی‌تام Now Royi tam یعنی پلو نوروز

بانوان سنگسری که بسیار کدبانو هستند « شـوگیر Showgir » یعنی شبگیر ازخواب برمیخیزند وبا درنظر گرفتن تعداد احتمالی میهمانان خود

پلوی مخصوص نوروز را میپزند. این پلو بسیار لذیذ ونوعی ته‌چین است که ازمختصات آن زیادی آلو و اسفناج خرد نشده میباشد که درموقع دم کردن برنج روی دیگ میگذارند. درروز عید برای هریك از واردین یك بشقاب مملو از برنج وگوشت وآلو واسفناج میآورند البته سفره بوسیله گولاچ و انواع لبنیات سنگسری که در تابستان درفصل کوه نشینی و در چادرها تهیه شده ازقبیل آرشه Arshah نیموا Nimva وارهون Varahon خورش Khorash رهون Rahon و غیره و همچنین میوه رنگین شده است. میهمان باید برای ادای احترام به میزبان لااقل بشقاب پلورا نوش جان کند. چون در سنگسر دید و بازدید منحصر به‌روز عید است هر کس ناچار است همان روز به‌دیدن بستگان ودوستان نزدیك خودبرود وبا چند سفره رنگین وبشقاب پلوروبرو گردد. البته باید شجاعت ذاتی خود را در اینجا بکاربندد و بدون توجه به‌شکایات وپیچ وتاب شکم لقمه‌های سنگین بردارد و تسلیم حوادث گردد» (آوردن چای وشیرینی برای میهمانان هم اخیراً مرسوم‌شده‌است.)

دیگرازمراسم نوروز اینست که‌بانوان کدبانوپس‌ازپختن پلوی‌مخصوص نوروز وآب‌وجارو کردن منزل صبح‌زود باکوزه‌های نو که قبلابرای چنین روزی خریده شده ازخانه‌بیرون میروند وازمزارع گندم‌مقداری سبزه‌چیده بچشمه‌سارها مراجعه نموده وکوزه‌هارا ازآب روز عید لبریز کرده مقداری رنگ‌بداخل‌آن ریخته وبااین تحفه‌های گرانبها بخانه بازمیگردند.

سبزه نشانه‌سرخوشی‌وشادمانی وسنگریزه‌نموداری ازتندرستی‌وتوانائی است. آب‌نوروز علامت وفور نعمت استوآب مقدس است وهمان‌طور که درفروردین یشت‌اوستاآمده است فروهرها یعنی ارواح پاك‌در گذشتگان آن را بخانواده خود، بده خود، بناحیه‌خود وبمملکت‌خودمیرسانند. اینك‌آیات فروردین یشت درباره اهمیت این‌آب ذکر میشود:

فقره۶۰-«وقتیکه آبهای‌اسپنتمان‌زرتشت‌ازدریای‌فراخکرت‌بافرمزداآفریده سرازیرشودآنگاه‌فروهرهای‌پاك‌مقدسین‌برخیزندچندین‌چندین‌صدها،چندین چندین‌هزارها، چندین چندین ده‌هزارها»

فقره ٦٦ - « تاهریك(منظور فروهرهای پاك است) از برای خانواده خود، ده خود، ناحیه خود، ملك خود آب تحصیل کند این چنین گویان. آیا مملکت ما باید ویران کشته و خشك شود ؟»

فقره ٦٨ «و آنهائیکه درمیان آنان(فروهرها) موفق گردیدند آب را هریك بخانواده خود، بده خود، بناحیه خود، به مملکت خود میرساند این چنین گویان. مملکت ما باید خرم گردد و نمو کند. »

یکی دیگر ازمراسم نوروز این است که سنگسریها درروز عید بمزار درگذشتگان خود میروند و برای شادی روح آنان از بیچارگان و فقرا دستگیری مینمایند واین همان کاری است که نیاکان ما میکرده اند. ماه فروردین همانطور که از نام آن مستفاد میشود ماه مخصوص فروهرهای پاك درگذشتگان است که درایام عید نو ازعالم پاك آهنگ عالم خاك را میکنند واگر بستگان خود را درحال بذل وبخشش ببینند مسرور وشادمان میشوند وراضی وخوشحال بجایگاه ملکوتی خود باز میگردند . در این باره فقره ٤٩ فروردین یشت میگوید :

«فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که درهنگام همسپتمدیم (آخرین گاهان بار جشن آفرینش انسان ومقارن سال نو) از آرامگاههای خود به بیرون شتابند و درمدت ده شب پی درپی دراینجا برای آگاهی یافتن بسر برند.»

وفقره ٦٤ همان یشت : «فروهرهای نیك توانای مقدسین رامیستائیم که بزرگتر، قویتر، دلیرتر، نیرومندتر، پیروزمندتر، درمان بخش تر ومؤثرترانداز آنکه بتوان با کلام شرح داد که ده هزارها(از آنان) دروسط خیرات دهندگان فرودمیآیند».

وازهمینجا است که سنگسریها اعتقادراسخ دارند که درایام عید درگذشتگان آنان بسراغشان میآیند ومنتظرند که کسان آنها مشغول بذل وبخشش بنام آنها باشند . بنابراین سنگسریها درایام عید در خانه ولانه خود میمانند و با دادودهش مردگان خودرا ازانتظار بیرون آورده روانشان را شادمیسازند واگر درمسافرت باشند کوشش میکنند شب عید بمنزل رسیده درخانه خودرا بگشایند و خود وخانه را مرتب سازند تادر گذشتگان مأیوس بازنگردند و به آنها نفرین نکنند

نوروی‌نومزه Now Royi Nomzah ـ یعنی نامزدنوروز

سنگسریها نوروزرا جوان رعنا وخوش‌بروبالائی میدانند که‌دارای‌نامزد زیبا ووفاداری است .

نامزد نوروز بر آن میشود که روز عیدهدیه‌ای باوتقدیم دارد و تصمیم میگیرد «قوه Ghoveh» یعنی‌قبای زیبائی تهیه نماید . یکسال تمام مشغول تهیه پارچه لطیف ابریشمی ودوختن قباوتزئین آن میشود وسرانجام هدیه نفیسی آماده میکند ویکی دوروز پیش‌از عید، مشغول خواب و استراحت میشود که هنگام‌آمدن نوروزکاملا سرخوش‌وشاداب باشد . بدبختانه خواب این‌دلباخته فداکار طولانی میگردد بنوعیکه موقع رسیدن نوروز هم‌بیدار نمیشود

نوروز بیوفا ازراه میرسد ووقعی باونگذاشته راه خودرا درپیش‌میگیرد ودور میشود ، سه‌روزپس‌ازسپری‌شدن‌نوروز نامزدش بیدار موشودوازدوستان خود سراغ اورا میگیرد آنها لب‌باستهزاء گشوده ،آمدن ورفتن نوروزرا با نیشخندباوخبرمی‌دهند بیچاره نامزد دیوانه‌وارخانه‌وکاشانه‌خودرا ترك گفته، بی‌اراده بهرسوئی میرود تامگر از نوروز نشانی یابد اما میبیند که کار ازکار گذشته‌است،ازشدت اندوه قصد خودکشی کرده یا خودرا بخاك می‌افکند ، یاخودرا بآتش میزند،یاخودرا غرق‌درآب مینماید . اگرخود را بخاك افکند سال‌نو سال پر گردوغباری‌میشود اگرخودرا بآتش بزندسال‌نودچار کم‌بارانی وخشکی میگردداما‌اگرآهنگ‌آبرا بنماید آنسال‌باباراندگی ووفورمحصول همراه خواهدبود . بهرحال هوای سه‌روز بعداز عید حاکی ازتصمیم‌خطرناك وی‌است . دوستان نامزد نوروز مرگ اورا رواندانسته اورا ازخاك یاآب‌یا آتش ومرگ‌حتمی‌رهائی میبخشند وتسلی‌میدهند وروح امید دراو میدمند بطوریکه دوباره اراده میکند میزان وفاداری خودرا بادوختن‌وآراستن‌قبای دیگر ثابت نماید واین‌ماجرا بعلت شتاب نوروز وخستگی‌نامزدش همه‌ساله تکرار میشود .

٥

نوروئی سیزده Now Royi Sizdah ـ سیزده نوروز

برگزاری‌مراسم سیزده عیددرسنگسرتقریباً مشابه دیگرجایهای کشور

باستانی ماست وسیزده روزپس ازنوروز برپا میشود . سنگسریها در این روز سبزه‌هائیکه پیش ازفرارسیدن نوروز برای رفع ودفع پلیدیها کاشته شده از منازل به بیرون میریزند وبعد تمام افرادخانه‌های خود را ترك گفته آهنگ باغات ودشت وصحرا مینمایند وماندن درخانه را در این روز جایز ندانسته چنین کاری‌را عامل بدبختی وتیره‌روزی میشمارند. گرمزدن سبزه‌هادرسنگسر برای رسیدن به تندرستی‌کامل است ومعمولا بیماران‌باینکارمبادرت‌مینمایند. هنگام بیرون رفتن ازخانه‌ها کوزه‌های کهنه سال گذشته وهمچنین چیزهای شکستنی راکه ترك برداشته باخود بصحرا میبرند ودراطراف سنگپاره‌هاو صخره‌ها گردآمده به هیئت اجتماع آنها را به‌سنگ زده بسا هم در گفتن این کلمات هم‌آواز میشوند :

سیزده بدر چارده موارك Sizdah Badar Chardah Mavrak

یعنی : « سیزده‌بدر چهارده مبارك »

اگر کسی کوزه کهنه یا چیز دیگری برای شکستن نداشته باشد از قطعات شکسته ظروف که در اطراف صخره‌ها جمع شده است استفاده میکند تا در اجرای مراسم سیزده از کسی عقب نمانده باشد (گویاشکستن کوزه در بعضی نقاط ایران در مراسم چهارشنبه سوری مرسوم است)

نرون Naron

سی‌ام(سیام-به‌ضم‌میم-سنگری)«نرون»یا«نر»Narنام‌دارد که‌همان«انیران» یا«انارام»ایران‌باستان‌ومعنی‌فروغهای بی‌پایان‌است وسی‌ام‌هرماه‌باستانی‌باین‌نام خوانده‌میشده‌است.عشایرسنگسرآنرافقط‌درموردسی‌ام(سیام-ایضاً-) که‌از لحاظ سنتهای کله داریشان دارای اهمیت خاص است حفظ کرده‌اند و در ماههای دیگر برگزاری آنرا ازیاد برده‌اند

همانطور که در مقدمه گفته شد سنگسریها با فرارسیدن بهار به کوهها کوچ کرده و خیمه وخرگاه خودرا در لارها برپامیکنند و چندماه از سال را بدین‌ترتیب می گذرانند . نرون پیوسته با فعالیت زیادی همراه است زیرا درآن‌روز یا چندروز پس ازآن‌خیمه‌ها برچیده میشودو Koch کوچ‌ها(یعنی

زن وفرزند وباروبنه)آهنگ شهر میکنند. بعلاوه در چنین روزی است که گوسفندان نررا بامراسم‌خاصی با گوسفندان ماده‌مخلوط میکنند و در موقع اختلاط آنها نبات و انار برپیشانی گوسفندان نرینه می‌زنند و بعد دانه‌های انار وخورده‌های نبات را گردآورده میخورند وآنرا عامل مؤثری برای‌حفظ تندرستی میدانند. برخی ازآنان تاریخ درهم‌آمیختن گوسفندان‌را به پانزده یا بیست روز بعد از «نر» موکول میکنند اگراین‌کار درست درروز «نرون» انجام شود آنرا «راستون Raston» میخوانند که معنی‌آن برپاداشتن مراسم نرون در روز نرون است

با فرارسیدن نرون«کرد Cord ها» یعنی چوپانها مختارند که گله ارباب خود را ترك گویند وارباب‌ها نیزمیتوانند به خدمت کردها پایان دهند زیرا نرون پایان یکدوره خاص وآغاز دورهٔ جدیداست .

چوپانهائیکه از ارباب خود ناراضیند این کلمات را درشب پیش از«نر» زمزمه میکنند .

«امشو نرمه‌سال‌سره Amsho narah ma sal sarah» . یعنی: «امشب‌انیران است وسال یا دورهٔ خدمت من تمام است » .

درهم آمیختن گوسفندان نروماده در روز انیران بستگی به معتقدات مذهبی ایران باستان دارد چنانکه«آذرباد» در اندرزهای خود که از تعالیم زردشت اقتباس کرده اصلاح سروچیدن ناخن واختلاط دوجنس مخالف را در روزانیران تجویز کرده وآنرا عامل بوجودآمدن مولود مسعودی دانسته است .

بعلاوه انیران در کتب مذهبی نیاکان ما دارای فضیلت بسیاری است . جایگاه جلال اهورامزداست و مردان پاکدین پس از گذشتن از سه بهشت ـ پندارنیك و گفتارنیك و کردارنیك ـ به‌انیران که چهارمین‌و آخرین بهشت است واصل میشوند .

گرچه سی‌ام سیام «نرون» وتاریخ رسمی برچیدن اردوگاههای‌تابستانی و موقع اختلاط گوسفندان نروماده استامابادر نظر گرفتن تغییرمحل‌روزها

بعلت حساب نکردن ساعات زائد سال موقعیت این روز نیز تغییر میکند برای اینکه اختلاط گوسفندان از تأثیر این روز فرخنده بی بهره نمانده باشد سنگسریها این مراسم را مثلا «دس رو بعد از نری das ro bad az nari » یعنی : « ده روز بعد از نرون» انجام میدهند یاروزهای دیگر را باذکر «نره یا» «نرون» بترتیبی که گذشت انتخاب میکنند .

تیرمای سیزده Tir Moyi sizdah

یعنی سیزدهم تیرماه

یکی از جشنهای مهم ایران باستان که هنوزهم درسنگسر بجای مانده است جشن تیرگان است که در روز سیزدهم تیرماه سنگسری یعنی درتیرروز از تیرماه برگزار میگردد و «تیر مای سیزده» نامیده میشود . مراسم این جشن بشرح ذیل است :

شب سیزدهم تیرماه اختصاص بتفأل دارد . افراد خانواده و بستگان نزدیك آن شب را در کنار هم گرد میایند ومجلس «شونیشتن Show Nishtan» یعنی شب نشینی با شکوهی ترتیب میدهند . تفأل یابافال حافظ انجام میشود یا بااشعار «امیرپازواری» وفال کوزه. کیفیت فال حافظ معلوم است اما برای فال کوزه هریك از حضارچیز کوچکی را در سبوئی میاندازند وآهن سبو در اختیار کهنسالترین فردحاضر درشب نشینی قرار میگیرد ودر گوشه ای مدتی میماند، دوباره آنرا در میان جمع مینهند و کسی که دارای آوازخوشی است دوبیت ازاشعار امیرپازواری را که بزبان مازندرانی است ودر حافظه ها ضبط است میخواند . آنگاه نگهبان سبودست را بدرون آن برده پس از بهم زدن اشیاء يك قطعه ازآن را بیرون میآورد . دوبیت شعرخوانده شده وصف حال یا پاسخ فال کسی است که شیء خارج شده ازسبو ازآن اوباشد وبهمین روش خواندن شعرامیر وبیرون آوردن اشیاء ادامه مییابد تا دیگر چیزی در سبو نمانده باشد .

برای شام شب سیزده نیزپلوی مخصوصی تهیه میکنند که باید حتماً دارای سیزده جزء از برنج و گوشت و چغندر ونخود وسبزی وغیره باشد،یعنی

بانوان« کی‌بانو Key Banu» یعنی کدبانو باین‌است که‌تعداداجزاء پلوازسیزده زیادتر بشودچون هرچه تعدادآن بیشترباشد افتخار پزنده واجرخورنده‌آن فزون‌تراست .

دیگرازمراسم‌این‌جشن‌آنستکه کودکان روزقبل به‌باغات اطراف‌میروندو چوبدست و ترکه‌های بلندی‌فراهم‌می کنند. ازشب قبل‌بافرورفتن‌آفتاب‌لب‌از سخن‌میبندندوروزسیزده‌تیردرسپیده‌دم‌خانه‌هاراترك گفته‌دسته‌دسته نعره‌زنان وهمهمه کنان درحالیکه‌خودرابه‌گنگی‌زده‌و کف‌دسترا بلب‌میزنندبه‌عابرین از زن‌ومرد وپیرو جوان حمله‌ور گردیده وبا چوبهای‌خود بجان‌آنهامیافتند وعجب‌آنکه‌عابرین‌از خودمقاومتی نشان نمیدهند بلکه ضربات بیدریغ کودکان لال‌را بجان‌میخرند و شاید هم برای بهره‌مند شدن از آن‌در چنین روز خانه و لانه راترك نموده بـاشندزیرا سنگسریها براین عقیده‌اند که این ضربه‌ها باعث‌طول عمر وبقای تندرستی ورفع رنج و بیماری‌است وبیماران تعمداًخود را درمعرض هجوم اطفال قرارمیدهند. جوش‌و خروش کودکان و هجومشان‌به‌عابرین تابرخاستن«خر ـ Khor» یعنی‌آفتاب ادامه‌مییابد وآنگاه لب بسخن گشوده ازستیزه‌جوئی دست کشیده ، راه‌خانه‌های خود را درپیش میگیرند .

کهنسالان وظیفه مهمتری‌دارند . آنها قبل‌ازسرزدن آفتاب‌ازخانه بیرون میروند وضمن بهره‌یافتن ازضربات «لال»ها و بدون‌اینکه خود نیز به کلمه‌ای گویاشوند مقداری‌آب‌ازچشمه‌سارهای‌اطراف سنگسر در ظرفی ریخته بخانه بازمیگردند . این آب « لاله‌و Lalvo » یعنی آب لالها نـامیده میشود وآب مقدسی است وباید نهایت احترام‌درباره‌آن مجری گردد . چون‌برزمین‌نهادن آن گناه‌بزرگی بشمار میآید ناچارآنرا در جای مناسبی‌آویزان میکنند و همه‌افراد خانواده بـرای بهره‌مند شدن ازتندرستی زوال ناپذیر از آن آب مینوشندواینکار را «شگونی Shaguni » یعنی‌فرخنده‌میدانند .

حال میبینیم برپاداشتن جشن سیزدهم تیرماه بوسیله‌سنگسریها برروی دو پایه‌مذهبی وملی استوار است .

اولا همانطور که میدانیم درایران باستان هر گاه نام‌ماهو نام روز با هم مصادف میشده‌است ایرانیان آنروز را بجشن و سرور برگزار میکرده اند ـ از آنگونه است جشن مهرگان وبهمنگان وغیره ـ سیزدهم‌تیرماه‌هم‌مصادف با تیرروز وجشن تیرگان است .

ثانیاً دراوستا تیریا تشتر Teshtar نام‌فرشته‌آب و ستاره باران‌است‌واین ستاره سرورونگهبان ستارگان دیگراست .

فقره٤٤ تیریشت‌میگوید : «ماستاره تشتر درخشان وبا شکوه را تعظیم میکنیم که‌اهورامزدااورا بسروری‌و نگهبانی همه‌ستارگان‌برگزیده‌چنانکه زرتشت را برای مردم»

درفقره چهارم همین یشت مذکور است .

«تشتر ستاره باجلال و فرهمند رامیستائیم که نطفه‌آب دربردارد» وفقره پنجم تشتریست چارپایان خردو بزرگ و مردم مشتاق دیدار تشتر هستند . کی دگرباره این ستاره باشکوه و درخشان طلوع خواهد کرد ؟ کی دیگر باره چشمه‌های‌آب به ستبری شانه اسبی جاری‌خواهدشد ؟»

در فقره ٥٢ همان یشت اهورمزدا خطاب به زرتشت میگوید :

« من تشتر را مانند خود شایسته حمدوثناآفریدم » از این آیات اوستا میفهمیم چرا سنگسریها آب‌روز سیزده‌تیرماه‌را مقدس میدانند وبااحترازاز گفتار و تنفس از آلوده شدنش جلوگیری مینمایند .

همچنین معلوم‌است آبیکه ستاره با شکوه تیر در تیرروز ازتیرماه بآن تابیده باشد آب‌مقدسی‌است و آشامنده آن تحت حمایت فرشته‌تیراست‌واز گزند بیماریهادر امان میباشد .

ثالثاً بطوریکه دربرهان قاطع مذکوراست : «تیرنام فرشته‌ایست که بر ستوران موکل است وتدبیر مصالحی که درروز تیرو ماه‌تیر واقع شودباو تعلق دارد ... نام‌روز سیزدهم است ازهر ماه شمسی نیک است دراین روزدعا کردن وحاجت خواستن وروز عید فارسیان‌هم هست . واین روزرا مانند مهرگان ونوروز مبارك دانند ... وجشن این روز را جشن‌تیرگان خوانند.»

این روزرا درایران قدیم «آبریزان» یا «آبریزگان» نیز مینامیده‌اند و دربرهان قاطع دراین‌باره نوشته‌است: «آبریزان روز سیزدهم تیر ماه باشد. گویندورزمان یکی ازملوك عجم چندسال‌باران نبارید . در این‌روزحکماو بزرگان وخواص و عوام در جائی جمعیت نموده دعا کردند. همان لحظه باران‌شد بدان‌سبب مردم شادی ونشاط کرده‌آب بریکدیگرریختند وازآن روز این‌رسم‌برجاست.»

دیگر ازعلل بجای‌ماندن این‌جشن درمیان عشایر سنگسر احترام آنان به‌شعائر ملی‌استزیرا جشن تیرگان‌دارای‌اهمیت فوق‌العاده تاریخی‌میباشد.

در کتاب آثارالباقیه‌ابوریحان بیرونی چنین‌مذکور است: «روزسیزدهم آن (منظورتیرماه‌است) روزتیراست وعیدی‌است تیرگان نام‌دارد برای‌اتفاق دونام وبرای‌این عیددوسبب‌است یکی‌آنکه افراسیاب چون‌بکشورایران‌غلبه کرد ومنوچهر رادر طبرستان در محاصره گرفت منوچهرازافراسیاب‌خواهش کرد که از کشور ایران باندازه پرتاب یك تیر درخود باوبدهد ویکسی از فرشتگان که نام‌اوسفندارمذ بود حاضرشد و منوچهر را امر کرد که تیرو کمان بگیرد باندازه‌ایکه بسازنده‌آن نشان دادچنانکه‌در کتاب اوستاذکر شده وآرش را که‌مردی بادیانت بودحاضر کردند و گفت که تو بایداین تیرو کمان را بگیری و پرتاب کنی وآرش برپاخاست و برهنه شدو گفت‌ای پادشاه وای‌مردم بدن مرا ببینید که ازهر زخمی وجراحتی و علتی سالم‌است و من یقین دارم که چون‌بااین تیروکمان تیر بیاندازم پاره‌پاره خواهم‌شد وخودرا تلف‌خواهم‌نمود ولی‌من‌خودرا فدای‌شما کردم. سپس برهنه‌شد وبقوت‌ونیروئی که خداوندباوداده بود کمان را تابنا گوش‌خود کشید وخود پاره‌پاره شدو خداوند بادرا امر کرد که تیراورا ازکوه رویان بردارد و باقصای خراسان که میان فرغانه وطبرستان‌است پرتاب کند واین تیردرموقع فرود آمدن به درخت گردوی بلندی گرفت که در جهان از بزرگی مانند نداشت و برخی گفته‌اند ازمحل‌پرتاب‌تیرتاآنجا که افتادهزارفرسخ‌بود ومنوچهر وافراسیاب بهمین مقدارزمین باهم صلح کردند واین قضیه درچنین‌روزی بودومردم‌آنرا عید گرفتند.»

رویان که بشهرستان نیز معروف بوده بر قله کوهی در ۱۶ فرسخی قزوین قرار داشته وطبق اظهار یاقوت رویان پایتخت ناحیه کوهستانی طبرستان بوده وعمارتی زیبا داشته است. رویان کجور هم خوانده میشود.(مراجعه شود به کتاب مازندران واستر آباد تألیف ه . ل . رابینو ترجمه غ . وحید مازندرانی.)

برخی هم محل پرتاب تیر آرش را کوه دماوند وجای فرود آمدن آنرا کنار رود جیحون ذکرنموده‌اند درتیریشت اوستا هنگام ستایش تیر باین موضوع اشاره شده است . فقره ٦ تیریشت : «تشترستاره باشکوه وفرهمندرا میستائیم که تند بسوی دریای فراخکرت تازد مانند آن تیر درهوا پران که آرش تیرانداز بهترین تیرانداز آریائی از کوه‌آئیر یوخشوث بسوی کوه خوانونت انداخت » همچنین درفقره ۳۷ همان یشت: «تشترستاره باشکوه وفرهمندرا میستائیم که شتابان بدان سوی گراید چست بدان سوی پرواز کند . تند بسوی دریای فراخکرت تازد مانند آن تیردرهوا پران که آرش تیرانداز بهترین تیرانداز آریائی از کوه آئیریوخشوث بسوی کوه خوانونت انداخت»

حال ببینیم ارتباط جشن تیرگان با کودکان چیست بطوریکه در کتاب The Religion of the Magi by R.E. Zaehner درفصل اندرزهای آدرباد مذکوراست نیاکان ما با توجه به‌تعالیم دینی خود هر روز را برای اقدام به‌کاری مناسب میدانستند وتیر روز هرماه را به کودکان اختصاص داده بودند - درصفحه ۱۰۸ این کتاب که بزبان انگلیسی فراهم شده نوشته‌است :

« On the dey of Tir (Sirius) send your children to learn archery and Jousting and horsemanship »

یعنی: «درتیرروز فرزندان خودرا برای فرا گرفتن تیراندازی ونیزه‌اندازی و سواری بفرستید » .

ازاینجا معلوم میشود که دراین‌روزایرانیان فرزندان‌خودرا برای‌تمرین فنون جنگی وآموختن سپاهیگری میفرستادند ودرجشن تیرگان‌این‌مراسم را مجللتر برپا میداشتند و درحقیقت این روز باشکوه باصطلاح امروزی «روز کودک» بوده است .

اکنون هم پس از گذشت قرنها این سنت پسندیده درمیان فرزندان سنگسریها که ازرشیدترین مردم ایران میباشند پابرجاست. چوبهای بلند کودکان سنگسری درروزتیرگان نشانه‌ای ازنیزه‌های مرد افکن سواران ایران باستان‌است وهمهمه ونعره‌های‌آنان نیزنموداری‌ازخروش‌جنگ‌آوران وشعارهای پهلوانی ایران میباشد. نعره‌هائیکه رعشه براندام دشمنان مرز وبوم ما میانداخته‌است.

اکنون که شرح «تیرمِی سیزده» پایان یافته خودرا ناگزیرازذکرمطلبی میدانم وآن‌اینکه ستاره تیر که دراوستا بسروری ونگاهبانی‌ستارگان‌دیگر گزیده شده همانطور که ازفقره چهارم وپنجم تشتریشت برمیاید «نطفه آب دربردارد» وبهمین دلیل «چهارپایان خرد وبزرگ ومردم مشتاق دیدار» آن هستند وآرزوی طلوع این ستاره «باشکوه ودرخشان» را دارند تاباظاهر شدن آن «چشمه‌های آب بستبری شانهٔ‌اسبی» جاری شود. اما ماه تیر در تقویم فعلی ایران درجائی ازفصول چهارگانه واقع شده که نه‌تنها درپایان فصل بارندگی بهاره‌است بلکه فرا رسیدن آن همراه باوزش بادهای گرم و سوزان وخشکی وانعدام بساط سبزه وگل‌است وآه ازنهاد مردمان برآورده چشمه‌هائیرا که‌دارای آب بستبری شانه اسب‌است خشکانیده بحالت‌فلاکت باری درمیاورد وبعبارت دیگرهیچ اثری که دال برهم‌آهنگ بودن باستاره تیرباشد درآن نیست بلکه موضوع کاملا برعکس ووارونه‌است.

تضاد وتناقض فوق درصورتی رفع میشود که بحکم گاهنمای باستانی سنگسری ماه تیررا ازجای کنونی آن برداشته جه‌پائیزانتقال دهیم وبجای ماه‌آبان بنشانیم‌وماه‌آبان‌رانیز بجای‌اسفند واسفندرابجای تیرفعلی بگذاریم باابن تغییروضع‌این نتایج‌را بدست میآوریم:

۱ ـ فرارسیدن ماه تیرباشروع بارندگی توأم خواهد بود وآنوقت است که «چارپایان خرد وبزرگ ومردم» میتوانند بحق انتظارفرا رسیدن آن وجاری شدن «چشمه‌های آب بستبری شانه‌اسبی» را داشته باشند.

۲ ـ ازروزنهم این‌ماه تاهشتم ماه بعد ستاره تیررا باشکوه تمام‌درآسمان

ملاحظه خواهیم کرد وماه‌تیراسم‌باسمائی خواهد بود. (درباره طلوع‌ستاره تیررجوع شود به‌جلد اول یشتها تألیف‌شادروان‌استاد گرانمایه پورداود).

۳ ـ ماه آبان نیز بحکم گاهنمای سنگسری درآخرسال قرارمیگیرد و بلافاصله پس ازآن ایام پنجگانه زائدسال که بزبان سنگسری «پیتك Pitak» نامیده میشود فرامیرسد وموقعیت آنرا تثبیت وتحکیم میکند. ریزش باران نیزوجود اورا درجای جدید تأئید مینماید .

٤ ـ ازقرار گرفتن ماه اسفند بجای ماه تیرلطمه‌ای بآن نمیرسد چه‌ماه اسفند بنام امشاسپند سفندارمذ موکل‌زمین‌است واز آبادی وباروروشدن‌زمین خوشنود میشود ودرموقعیت جدید ماه اسفند ، خوشنودی سفندارمذ رادو چندان‌خواهد کردزیرافصل‌رسیدن‌محصول وبهره گرفتن‌از کشتو کاراست.

«مس چله Mas challah یعنی چله بزرگ که ازاول تابستان شروع‌شده و٤٠ روزادامه مییابد .

«کس‌چله‌وو Kas challahvu » یعنی چله کوچك که درتابستان بلافاصله بعدازچله بزرگ شروع شده و٢٠روز بطول میانجامد .

چارچار Char Char بمعنی چهار چهار است . برای توضیح آن باید بدانیم که فصل زمستان درگاهنمای سنگسری نیز دارای دوچله است «مس چله» و« کس‌چله‌وو» که‌اولی از آغاز زمستان شروع شده ومدت آن ٤٠روز است ودومی بمدت٢٠ روز وبلافاصله بعداز اولی‌است. ٢یا٤روزآخر«مس‌چله» زمستان‌با٢یا٤ روز اول«کس چله‌وو» که جمعاً ٤یا٨ روز میشود «چار چار» نام‌دارد و دراین ایام است که‌سرمابه‌آخرین‌حد شدت‌خودمیرسد.

سنگسریها عقیده دارند که بین‌دوچله بزرگ و کوچك زمستان رقابت شدیدی وجود دارد وچله بزرگ وقتی که می‌بینند به آخرین روزهای خود رسیده است سعی میکند باسرمای زیاد تلافی مافات را نموده بر رقیب خود فائق‌آید . چله کوچك نیز در مقابل عکس‌العمل شدید نشان میدهد و برای پیروزی خود سرما را بحد اعلی میرساند ودرحقیقت‌سرمای «چارچار» براثر مسابقه و مبارزات شدید این‌دوچله‌است.

اهمن وهمن – Ahman Vahman –هشت روز آخر چله کوچك زمستان را سنگسریها « اهمن وهمن » میگویند که ٤روز اول آن «اهمن» است و ٤روز دیگر «وهمن». این دو برادرند و اولی چند صباحی از دومی بزرگتر است. روزی «اهمن» به «وهمن» میگوید: برادرجان زمستان درشرف سپری شدن است و چون دیر جنبیده‌ام نمیتوانم سرما را بنهایت درجه شدت برسانم و حق آنرا کاملا ادا کنم. وهمن درجواب میگوید: عزیزم زیاد غصه نخور من تلافی آنرا هم خواهم کرد وتاآنجا که درقوه دارم خواهم کوشید و هوارا بقدری سرد خواهم کرد که بره در دل مادر خوداز سرما خشك شود و تلف گردد، باید اذعان کرد که خیلی بیکفایت بودی اگرمن جای تو بودم آنوقت میدانستم چکار کنم، حیف که در موقعیت بدی قرار گرفته‌ام زیرا بهار درتعقیب من است وعرصه را برمن تنگ کرده و ناچارم زود عقب نشینی کنم . بهرحال سرمای ٨ روز آخر چله کوچك زمستان زائیده خشم «اهمن» و کینه توزی «وهمن» است که تصمیم دارد چهارپایان را معدوم کند . باید دانست که این تنها موردی است که گاهنمای سنگسری با معتقدات نیاکان ما اختلاف دارد زیرا بااینکه «اهمن و وهمن» سنگسریها دشمن چهار پایان سودمند، وقهار وغدار هستند و حتی به بره‌های تودلی ابقا نمیکنند در خرده اوستا بهمن امشاسپند ، نگهبان چهار پایان سودمند معرفی شده و حتی درجشن بهمنگان که در روز دوم بهمن است بهمین دلیل نیاکان ما از خوردن گوشت پرهیز میکردند برهان قاطع بهمن را اینگونه تعریف میکند: «بهمن... نام فرشته ایست که تسکین خشم و قهر دهد وآتش غضب را فرو نشاند و او موکل است بر گاوان و گوسفندان و اکثر چهار پایان. »

«پیرشکیینی چله– Pir Shakeyini Challah» یعنی چله پیرزن.

سنگسریها پنج یاشش روز چله کوچك زمستان را که معمولا بسیار سرد است «پیرشکیینی چله» یا «اجوك بجوك Ajuk Bajuk» مینامند وحکایت میکنند که پیرزنی دارای چندشتر بود و بااستفاده از آنها امرارمعاش میکرد .یکسال هوا سرد نشد وشترهای او براثر گرمی هوا مایل به اختلاط نشدند و بیم آن

میرفت که پیرزن از کره شتر محروم شود وشیری‌هم از آن وا‌عایدش نگردد بسیارپریشان شد وشیون کنان شکایت‌نزد پیغمبری که‌نام اومعلوم نیست‌برد پیغمبر رئوف به‌هوا فرمان‌داد سرد و طوفانی شود تا از پیرزن رفع نگرانی گردد. البته همچنانکه اراده پیغمبر بود هوا بی‌نهایت سرد شد و بادهای‌شدید وزیدن گرفت و شترهای‌ماده ونر درهم‌آمیختند و پیرزن‌شادمان وسپاسگزار گردید. اکنون هم‌هر وقت بلافاصله پس‌ازچله کوچك‌هواسرد میشود سنگسریها میگویندبازاین پیرزن مزاحم پیغمبر شده‌است.

«ششا Shasha»، بمعنی «شش‌ها»ست. سنگسریها ۱۸ روزبعد از «نرون»را که سه ٦روزاست ودرآن مدت درهم آمیختن گوسفندان نر و ماده در کمال شدت‌وحدت خود میباشد ششا مینامند که ششای اول‌است. ششای‌دوم پنج‌ماه بعد از نرون یعنی دراواخر زمستان‌است که بازهم سه‌شش روزیا۱۸روزادامه میبابد که در آن گوسفندها وبرها میزایند و زائیدن آنها هنگامی است که دیگرچله وچارچارواهمن و وهمن نیستند که بره ها و بزغاله‌ها را تهدید کنند، ازچله پیرزن‌نیز نباید زیادواهمه‌داشت و«غروم‌پیتك» یاسرمای‌«پیتکی» هم که چندان خطرناك نیست سنگسریها معتقدند که اگر هوا درایام ششای اول‌ملایم ومعتدل‌باشد درششای‌دوم که‌فصل‌زائیدن گوسفندان‌است هوا آفتابی و مساعدخواهد بود اما اگرهوای ششای‌اول همراه باوزیدن بادو گرد و غبار باشد هوای ششای‌دوم طوفانی وبرای بره‌ها و بزغاله‌هابسیارخطرناك‌خواهد شد وبادانستن این مطلب پیش بینی های لازم را میکنند که خطری متوجه گوسفندانشان‌نشود.

ششای‌دوم درحقیقت مبشر بهاراست‌وپس‌ازسپری‌شدن‌آن بتدریج گله‌های سنگسری «چفت Chaft»ها یاجایگاههای زمستانی خود را ترك گفته‌آهنگ چراگاههای سرسبز و خرم بهاری و تابستانی کوههای البرز را مینمایند و خیمه‌وخرگاه عشایرسنگسر در کنارمرغزارها وچشمه‌سارهای‌پرپیچ‌وخم‌این کوهها برپا میشود.

« سوریی‌آخر Surayi Akhar» همان چهارشنبه آخرسال‌است. برگزاری

این‌جشن‌و آتشبازی‌وغیره در سنگسر معمول نیست اما در آن روز اقدام به کارهای سنگین راجایز نمیشمارند وازباز کردن سر کتاب‌وتفأل‌هم خودداری میکنند زیرا این‌چهارشنبه را روزمناسبی برای‌اینکار نمیدانند.

نوا Navat

نوا از دهات لاریجان است ــ در اینجا روز اول ماه را «ماه درمه ــ Mah dormeh» میگویند که با پاره‌ای مراسم همراه است. در شب سیزدهم تیرماه کودکان دسته دسته با چوبهای بلند که در انتهای آن جورابی بسته شده به‌خانه‌ها نزدیك میشوند و جوراب را به‌داخل خانه‌ها هدایت مینمایند و ساکنین خانه آنرابا انواع‌خوراکیها پر میکنند. آنگاه کودکان‌جورابها را به‌طرف خود میکشند و آنرا تخلیه نموده و به‌خانه‌های دیگر میروند. در اینجا نیز صبح روز سیزده تیر کودکان مراسم لالبازی را بجا میاورند. شب چهارشنبه سوری نیز برفراز بامها بوته‌های گون آتش‌زده و از روی‌آن میپرند و اشعار مازندرانی مخصوص آن‌شب را میخوانند. شبهای جمعه در قبرستانها جهت آمرزش ارواح چوبهائی باندازهٔ نیم‌متر در دوطرف قبر قرار میدهند و روی آن پنبهٔ آغشته به‌نفت گذاشته و جهت آمرزش ارواح آنرا روشن میکنند.

چاشم Chashm

چاشم قریه‌ایست که در دل کوهها در چهار فرسنگی شمال سنگسر واقع شده و اسم سابق آن میرچشمه (مهرچشمه؟) بوده است مردم آن به‌زبان مازندرانی تکلم میکنند. اول سال نو این قریه نیز منطبق با اول سال سنگسری یعنی ۲۱ «اونه ماه Onah mah» است در اینجا اولین روز هر ماه «ماه دارمه Mah darmeh» نامیده میشود و صبح این‌روز کسانیکه مبارك‌قدم هستند بخانه دوستان‌وکسان خود میروند.

مردم چاشم مانند سایر اهالی«هزار جریب» مازندران روز۲٦ «نوروزماه ــ Nuruzah mah» راجشن میگیرند و مراسم کشتی گیران برپامیکنند وآن را موقع تجدید سال نو میدانند. شب قبل‌ازآن نیز شمع روشن کرده به سردر خانه و در قبرستان‌ها میگذارند.

مراسم اختلاط گوسفند نرو ماده درچاشم روز ۱۸ «هره ماه Harah mah» ـ که «نرون» خوانده میشوه ـ انجام میگیرد .

درچاشم برای روز سیزده تیرهما Tirahma گندم بریان میکنند وصبح آن روز کودکان لال میشوند و با ترکه بمردم هجوم می کنند . شب قبل نیز زنان ومردان به‌خانه‌های دیگران رفته ودر میزنند وبآنها پلو داده میشود . تفأل نیز در آن شب مرسوم است . پایان

توجه :

درسطر ششم صفحه ۲٤۷ شمارهٔ ۳ و ٤ بررسیهای تاریخی سطر ششم بعد از کلمه « است » این جملات اضافه شود :

آبان آخرین ماه سال بوده است و بطوریکه ملاحظه شده در گاهنمای اصلاح شدهٔ سنگسری تیر آبانماه آخر سال است .

کتابهائی که از آنها استفاده شده است :

۱ ـ شاهنامهٔ فردوسی
۲ ـ فرهنگ شاهنامهٔ فردوسی ـ چاپ هندوستان ـ سال ۱۸۹۷ میلادی
۳ـ آثار الباقیه عن‌القرون الخالیه ـ ابوریحان بیرونی (ترجمهٔ صیرفی)
٤ـ یشت های اوستا ـ تفسیر و تألیف شادروان استاد ابراهیم پورداود
٥ـ برهان قاطع ـ لابن خلف التبریزی محمد حسین المتخلص به برهان
٦ ـ مجله سخن
۷ ـ The Religion of the Magie R. E. Zaehner
۸ـ مازندران و استرآباد ـ هـ . ل . رابینو ـ ترجمهٔ وحید مازندرانی

شاهکارهای تمدن و هنر ایران

مجلهٔ بررسیهای تاریخی در هر شماره تحت این عنوان نمونه‌هائی از
شاهکارهای هنر و تمدن ایران را که زیب بخش موزه‌های مختلف
و مجموعه‌های خصوصی است، به خوانندگان ارجمند معرفی
مینماید.

دراین‌شماره شش اثر ازشاهکارهای‌هنری ایران عرضه میشود:

شکل۱ـ نقش رنگی جنگ کلاغ‌ها و جغدها از کتاب کلیله و دمنه نصرالله ابوالمعالی که نمونه‌ای از شاهکارهای هنرنقاشی مکتب هرات است و متعلق به سده پانزدهم میلادی می‌باشد اصل این اثر هنری درکتابخانه سلطنتی موجود است (تصویر از کتاب پوپ)

○ ○ ○

شکل۲ـ نقش رنگی و شفاف روجلد پوستی یك کتاب خطی باابعاد ۱۷×۲۶/۶ سانتیمتر متعلق به هنر اسلامی اواخر سدهٔ شانزدهم میلادی است. اصل این نمونه دربخش هنراسلامی مجموعه سارموجود می‌باشد.

○ ○ ○

شکل۳ـ کاسه یا بشقاب توگود لعابی رنگی از آثار بدست آمده در آمل (بقطر ۲۷ سانتیمتر) این نمونهٔ ارزنده در موزهٔ شخصی متلهنی Metlhenny قرار داده شده است. (تصویر ازکتاب پوپ)

شکل۴- نقاشی روی یك قطعه پارچه ابریشمی و آن نمونه یکی از شاهکار های هنری سده شانزدهم میلادی است که طول آن ۳۱/٤ سانتیمتر میباشد .
این اثر ارزندهٔ هنری در موزهٔ شخصی خانم موره H. W. Moore موجود است (تصویر از کتاب پوپ)

◇ ◇ ◇

شکل۵- کوزهٔ لعابی رنگی بارتفاع ۳۳سانتیمتر که از نواحی اطراف ساوه بدست آمده است.
این اثرهنری متعلق به‌سدهٔ سیزدهم میلادی می‌باشد ودرموزهٔ شخصی آقای رابنو قراردارد . (تصویر از کتاب پوپ)

◇ ◇ ◇

شکل۶- قطعهٔ سفال لعابی الوان و طلا کاری شده بابعاد ۲۰×۲۰سانتیمتر
در این نقش داستان بهرام‌گور وآزاده با تنوع خاصی نمایش داده شده است .
این اثر هنری ارزنده که متعلق به سدهٔ سیزدهم میلادی می‌باشد درموزهٔ شخصی خانم پاراوی‌سینی موجوداست (تصویر از کتاب پوپ)
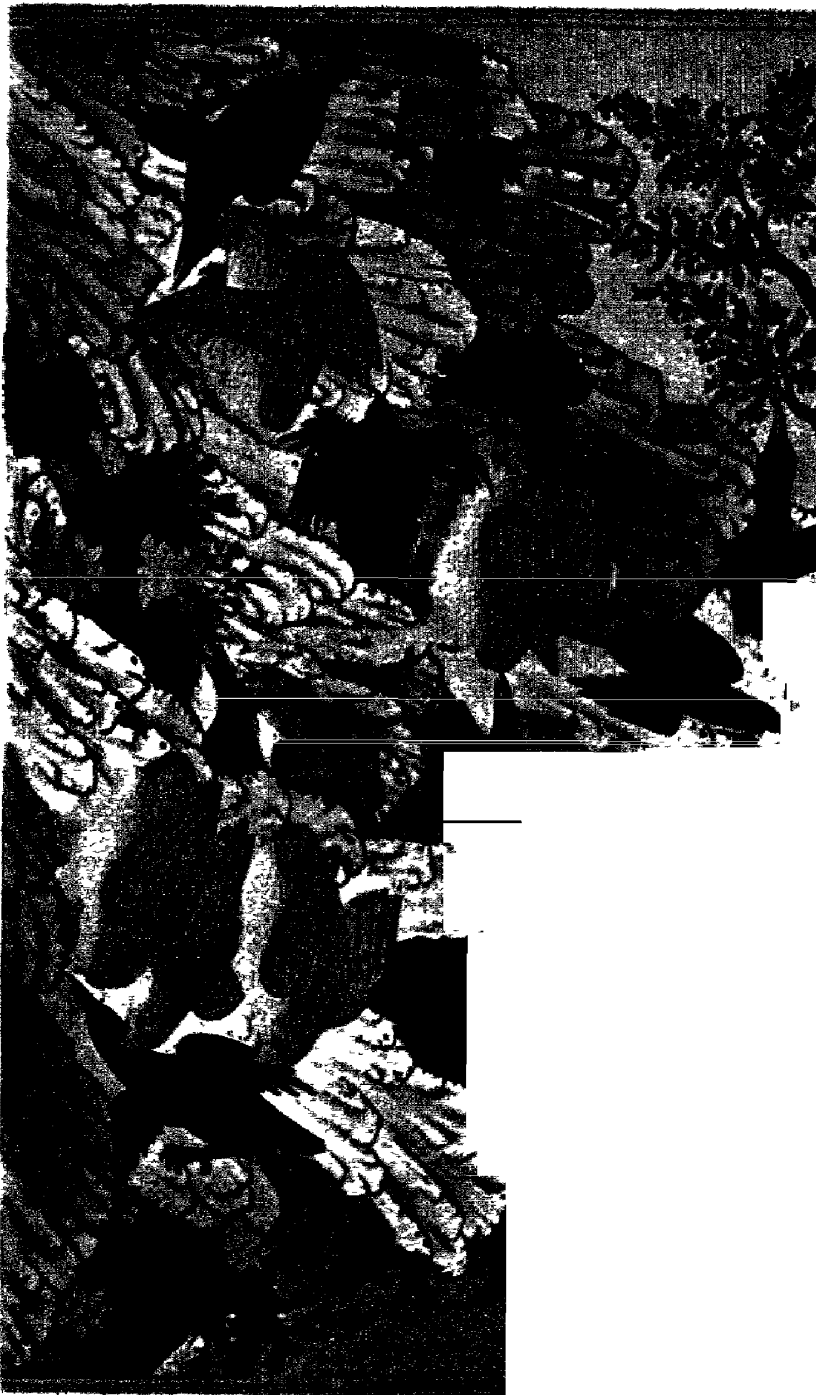
شکل (۱) تصویری از کتاب کلیلہ و دمنہ

شکل (۳) بسقاب رنگی الوان

شکل (٥) کوزه لعابی

شکل (٦) تصویری ازبهرام گور وآراده

پایان کار

میرزا آقاخان اعتماد الدوله نوری

از

سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی

(بقیه از شماره پیش)

تبعید میرزا آقاخان به سلطان آباد (اراك)

(ذی‌حجه ۱۲۷۶ ـ اواخر شعبان ۱۲۷۷ قمری)

چنانکه پیش‌ازاین گفته‌شد باستناد مندرجات کتاب تذکرهٔ تاریخی مدت تبعید میرزاآقاخان درآدران درحدود دوماه یعنی تاماه ربیع‌الاخره ۱۲۷۵ قمری بوده است[۱۳۰] ولی بموجب مدارك دیگری که بعد خواهیم دید، تردیدی نیست که میرزاآقاخان را در اواسط ماه ذی‌حجهٔ سال ۱۲۷۶ به سلطان‌آباد فرستاده‌اند و ازاین‌رو معلوم نیست از ربیع‌الاخرهٔ ۱۲۷۵ تاذی‌حجهٔ ۱۲۷۶ ـ مدت بیست ماه میرزاآقاخان در کجا ودرچه حال بوده‌است

دراسنادموجوددر بایگانی وزارت‌امورخارجهٔ فرانسه مربوط بماه فوریه ۱۸۶۰ (رجب ۱۲۷۶) بنام میرزاآقاخان برمیخوریم ومطالب جالبی درخصوص او درآنجاهست.

بموجب این‌مدارك ناصرالدینشاه در اواسط ماه‌رجب (دههٔ‌اول فوریه) به‌شکارگاه جاجرود رفته و مهدعلیا دراینموقع سخت بیماربوده است. چون شاه ازسفر جاجرود بازگشت‌چنین شایع شد که مهدعلیا هنگام بیماری خود پیغامهای بسیار برای‌شاه فرستاده ودرخصوص‌صدراعظم معزول توصیه کرده بود که‌شاه‌اورابرسر کارخود بازگرداند. همچنین گفته‌میشد که راولنسن[۱۳۱] ازعزل صدراعظم که درهنگام سفر اول واقامتش درتهران، بااوروابط نیکویی داشته‌است اظهارنارضامندی کرده بود وچنانچه این‌موضوع‌صحیح باشد باید قبول کرد که تغییر روش مهدعلیا، برای‌هماهنگی بانظر وزیرمختارانگلیس بوده‌است. وحقیقت‌این‌بود که هنگام‌بیماری‌مهدعلیاچون دکترطولوزان[۱۳۲] درالتزام رکاب‌شاه درجاجرود بودناگزیر دکتر دیکسن[۱۳۳] طبیب سفارت

۱۳۰- ص ۷۳ نسخه‌خطی

۱۳۱- Sir Henry Rawlinson

۱۳۲- Dr. Tolozan

۱۳۳- Dr. Dickson

انگلیس‌را ببالین مهدعلیا برده‌بودند واین‌نخستین بارنبوده که مهدعلیا بطور محرمانه بوسیله مستخدمین خود باماموران سفارت انگلیس تماس وارتباط می گرفت.[۱۳۴]

ازاین‌تاریخ تاسال ۱۲۷۸ درتواریخ قاجاریه‌دیگرذکری‌ازمیرزاآقاخان دیده نمیشود فقط درحقایق‌الاخبار ناصری‌ضمن شرح وقایع این‌سال‌باردیگر بنام‌میرزاآقاخان برمیخوریم که‌دریزدبوده بنابرضبط‌مؤلف کتاب‌سیاستگران دوره‌قاجار،میرزاآقاخان‌را پس‌ازرسیدگی بحسابهایش به‌یزدتبعید کردند[۱۳۵] وگردآورندهٔ آثار میرزاملکم‌خان درمقدمهٔ کتاب می‌نویسد اورا به کاشان فرستادند.[۱۳۶] اما بموجب اسناد دولتی ، میرزا آقاخان در اواسط ذی‌حجه ۱۲۷۶ بسلطان‌آباد (اراك‌امروز) تبعیدشده ومدرکی که دراین‌زمینه‌موجود است گزارشیست که یکی از ماموران دولتی نوشته ودر ۲۳ ذی‌حجه ۱۲۷۶ بعرض ناصرالدینشاه رسیده واین‌است متن‌آن گزارش:

«قربان‌خاکپای مبارکت‌شوم چندروز قبل حسب‌الامر ، غلامی که به سلطان‌آباد به‌معیت میرزاآقاخان فرستاده شد، حال مراجعت کرد . کاغذی جلیل‌خان نوشته است‌با اسامی آدمها ومالها که بنظرمبارك میرسد. مالها را اینجا آوردند . هرطور مقرر می‌فرمائید از آن قرار بشودچون لازم بود بخاکپای مبارك عرض‌شد. امر امرهمایون است»[۱۳۷].

مقارن‌همین‌روزهالقب‌اعتمادالدوله که‌مهمترین‌القاب‌آن‌زمان‌وخاص‌میرزا آقاخان بود به‌عیسی‌خان قاجاراعطا شد[۱۳۸] واین عمل‌خود نشان‌بزرگترین بی‌مرحمتی ازطرف شخص‌شاه نسبت‌به‌میرزاآقاخان‌بود وبهرحال‌تبعیدمیرزا آقاخان‌وخانواده‌اش‌درمیان مردمان تهران‌بصورتهای گوناگون‌شایع‌شدوآن شایعات موجب گردیدبعضی ازسفرا ووزرای مختاردول اروپایی مقیم‌تهران‌به

۱۳۴- برك ۲۹ و۳۰ جلد ۳۱ اسناد سیاسی ایران درپاریس

۱۳۵- ص۵۳

۱۳۶- ص ه .

۱۳۷- مجموعهٔ ۶۲۷۸ جزء سوم.

۱۳۸- ص ۲۳۸ مجلد۲ مرآةالبلدان ناصری.

انحاء وبهانه‌هائی به‌حمایت ازمیرزا آقاخان اقداماتی کنند ونامه‌هایی‌بدولت ایران بنویسند وازآنجمله سفارت‌فرانسه نامه‌یی‌نوشته بود ودرضمن‌آن‌بعذر اینکه میرزاآقاخان‌دارای‌نشان‌لژیون‌دونور[۱۳۹] ازطرف دولت‌فرانسه‌است‌از او حمایت کرده بود.[۱۴۰]

میرزاآقاخان تاسال۱۲۷۷ق ظاهراً درسلطان‌آبادبودەوچنانکه‌ازنامه‌های دولتی برمیآید[۱۴۱] دراین‌سال برای‌بازگشت‌اوبه‌تهران کوششهائی میشده‌تا جایی که ناصرالدین‌شاه رانیز راضی به‌بازگشت او کرده بودند.

مدرکی که دراین‌مورد دردست است گزارش محرمانه‌ییست که یکی از نزدیکان شاه واعضای‌دولت به‌ناصرالدینشاه نوشته ودرپنجم ماه جمادی‌الاول (۱۲۷۷ ق) به‌عرض‌شاه رسیده‌است.

دراین گزارش نویسنده مینویسد: «ازقرارمشهور باطناً رأی مبارك‌اقدس را چنان میدانند مایل به‌آوردن میرزاآقاخان شده» و بموجب همین‌مدرك معلوم میشود درمیان درباریان، دراین‌روزها دسته‌بندیهایی بود چنانکه در یك صف میرزامحمدخان سپهسالار ومیرزامحمدحسین دبیرالملك ودر صف دیگر مستوفی‌الممالك وکسان‌اوقرار داشته‌اند و چون میدانیم سپهسالار از طرفداران‌ودوستان‌میرزاآقاخان‌بوده[۱۴۲] باید گفت‌اقداماتی که برای‌بازگشت میرزاآقاخان به‌عمل می‌آمده توسط اوویارانش صورت میگرفته‌است. اما از

۱۳۹- Legion d honnour

۱۴۰ - مجموعهٔ ۶۰۳۳

۱۴۱- مجموعهٔ ۶۲۷۸ جزء پنجم

۱۴۲- درنامه‌ای که نظام‌الملك پسرمیرزاآقاخان پس‌ازمرگ میرزاآقاخان‌به‌میرزا آقامهدی پسرعم وبرادرزن خودنوشته در خصوص نزدیکی های سپهسالار و میرزا آقاخان چنین می‌نویسد: «در جواب تعلیقهٔ جلالتمآب بندگان قبله‌گاهی سپهسالار اعظم زبدة و مجدة العالی عریضهٔ مفصل نوشتم واظهار شکرگزاری ازعنایات شاهانه وخرسندی ازلطف ومهربانی جناب معظم‌الیه نمودم وچون ایشان را بامرحوم مغفورصدراعظم طاب‌ثراه دوست ویگانه میدیدم وبا خودم واز اول حال همیشه‌لطف ومهربانی داشتند وهیچوقت تغییرحالت درایشان ندیدم قرارم براین است که بی‌دستورالعمل‌ایشان‌کاری نکنم.» (ازمجموعه نامه‌های میرزاآقاخان)

نامهٔ دیگری که بتاریخ دوماه بعدازاین وقایع یعنی درماه شعبان بعرض شاه رسیده‌است چنین برمیآید که دوستان میرزاآقاخان در کوششهای خودتوفیقی بدست نیاورده‌اند ومخالفان بهرافسون وافسانه‌یی که بوده‌توانستند ناصرالدینشاه را راضی نمایند میرزاآقاخان را از سلطان‌آباد به کرمان بفرستد تا هر چه ممکن‌است ازپایتخت دورتر باشد وبدین‌منظور کلبعلی‌خان یوزباشی با سی نفرغلام معین شد که درمعیت اهل‌خانه میرزاآقاخان به‌سلطان‌آباد رفته واو رابه کرمان‌ببرد[۱۴۳] وبنابرقول مؤلف کتاب‌یکصدوپنجاه‌سال‌سلطنت‌درایران «تمام اثاثیه میرزا آقاخان مخصوصاً جواهرات اوبنفع دولت ضبط گردید و کاربجائی رسید که وسایل آشپزخانه را از بام بکوچه میریختند»[۱۴۴] این خبردرپایتخت سروصدای خاصی‌حاصل کرد وچنان‌شایع شد که کلبعلی‌خان با غلامانش برای «زجر واذیت‌بدنی» میرزاآقاخان به‌سلطان‌آباد میروند .

براثر این شایعات نیکولا مترجم ومنشی سفارت‌فرانسه بتاریخ ۲۷شعبان یادداشتی به وزارت امورخارجهٔ ایران‌فرستاد وپس‌ازآنکه درنامهٔ خودنوشته بود « امروز (یعنی ۲۷ شعبان) درمیان مردم چنین منتشر گردیده که کسی به نزد میرزا آقاخان صدراعظم سابق مأموروروانه شده است که اورا زجر واذیت بدنی برساند . .» چنین اضافه کرده بود :

« دوستدار ازخداخواهان است که این رویه واین‌اخبارازجمله‌اراجیف باشد ومتوقع است که بعدالیوم نوعی قرار دهند که کسی نتواند تصور نماید اشخاصی که باذن اعلیحضرت شاهنشاهی حامل نشان فرانسه میباشند مورد زجر وتنبیه بدنی خواهند بود »[۱۴۵] .

۱۴۳- مجموعهٔ ۶۱۹۳ جزء یازدهم

۱۴۴-ص۶۰-این‌مؤلف نیز نوشته‌است«میرزامحمدخان‌علاء الدوله‌فراشباشی‌مأمور شد میرزاآقاخان را بهیزد روانه نماید وتحت‌نظر قراردهد » ص۶۰

۱۴۵- مجموعه ۶۰۳۳ اسناد دولتی‌ایران

ترجمه نامه‌یی که مسیو نیکولا منشی و مترجم سفارت فرانسه بدولت ایران نوشته است

«بعدالعنوان امروز درمیان مردم چنین منتشر گردیده که کسی به نزد میرزا آقاخان صدراعظم سابق مأمور و روانه شده است که اورا زجر و اذیت بدنی برساند. البته آنجناب فراموش نکرده‌اند که اندك مدت بعد از عزل مشارالیه این نوع اخبار شیوع یافته بود و دوستدار باستعجال تمام آنجناب را آگاهی داده واظهار داشته بودم که چون اعلیحضرت شاهنشاهی مشارالیه رادر مهد عنایت و مرحمت ملوکانه پناه داده و مأذون و مرخص فرموده بودند که حامل نشان لژیون دونور بوده و بوسیله همان نشان ازهرار نوع زجروتنبیه بدنی درامان باشند. پس بعداز صدور آن حکم انتشار یافتن اینگونه اخبار آثار بی احترامی نسبت به اعلیحضرت شاهنشاهی است ودوستدار نیز فراموش نکرده است که آنجناب اراجیف بودن اخبار مزبوره را بـه ثبوت رسانیدند. ولی چون انتشار این نوع اخبار تجدید یافته ، از آنجناب خواهش دارم کـه مراتب را به خاك پـای اعلیحضرت شاهنشاهی عرض نمایند. اگر هم بالفرض اخبار مزبوره اراجیف باشد و یا اینکه بواسطهٔ غرض وبدخواهی بعضی اشخاص که ذکر کردن اسم آنها چندان اشکالی ندارد منتشر شده باشد ، در هرصورت چنانکه مرقوم شد خالی از علامت بی حرمتی نسبت باعلیحضرت پادشاهی نمی‌نماید. سهل است این کیفیت اولیای دولت بهیهٔ فرانسه را نیز بعد از آنکه اعلیحضرت شاهنشاهی درباب تبعهٔ دولت علیه حامل نشان فرانسه اطمینان داده بودند بمعرض تردید وتشکیك خواهد انداخت که آیا آن اطمینان استحکام دارد یانه. دوستدار از خداخواهان است که این رویهٔ این اخبار از جمله اراجیف باشد و متوقع است که بعدالیوم نوعی قرار دهند کـه کسی نتواند تصور نماید اشخاصی که باذن اعلیحضرت شاهنشاهی حامل نشان فرانسه میباشند مورد زجر و تنبیه بدنی خواهند بود. زیاده زحمتی ندارد. تحریراً فی ۲۷ شهر شعبان المعظم ۱۲۷۷».

(اصل نامه به مهر «نیکولا ۱۲۷٤» ـ در مجموعه اسناد و نامه‌های رسمی دولتی ایران شماره ٦۰۲۳)

تبعید میرزا آقاخان به یزد

اما ازاین وقایع ونیز ازاینکه درفاصله زمان جمادی‌الاولی وشعبان چه وقایعی دردربار روی داده‌بوده که به‌شکست طرفداران میرزاآقاخان وتوفیق مخالفان او منجر شده ، درتاریخهای قاجاریه ذکری نیست و چنانکه پیش ازاین اشاره شد ، فقط درحقایق الاخبار ناصری ضمن شرح وقایع سال۱۲۷۸ اسمی از میرزا آقاخان‌می یابیم که دریزد بوده‌وبنابراین‌چنین‌استنباط‌میشود که به احتمال نزدیك به یقین درهمان اواخرماه شعبان ۱۲۷۷ که خبر روانه شدن مأمور برای «زجر و اذیت بدنی» میرزاآقاخان شهرت داشته او را از سلطان‌آباد به مقصد کرمان حرکت داده ولی دریزد متوقف نموده‌اند .

در این زمان حکومت یزد با عیسی‌خان قاجار ملقب به اعتماد‌الدوله بوده [۱۴۶] و میرزا آقاخان باو سپرده شد . اگر تبعید میرزا آقاخان اعتمادالدوله را به یزد درزمانی که حکومت آنجا باعیسی‌خان‌اعتمادالدوله بوده تصادف ندانیم بی‌گمان بایدآنرا تعمدی ازجانب مخالفان اودانست که خواسته‌اند با این وضع ، میرزاآقاخان را که مردی از خود راضی وبانخوت ونسبت به دیگران بی اعتنابود ، بیشتر آزرده و تحقیر کرده باشند .

بدین‌ترتیب میرزاآقاخان تاسال ۱۲۷۸ که‌خرموجی‌مؤلف حقایق‌الاخبار درکتاب خود بازازاونام برده ، دریزد بوده‌است وچنانکه خرموجی نوشته ، در این سال بفرمان ناصرالدین شاه کاظم‌خان نظام‌الملك و میرزا داودخان وزیرلشکر پسران میرزاآقاخان به تهران احضار شدند . اما مؤلف مزبور از اینکه چه عواملی موجب احضار نظام‌الملك و وزیرلشکر شده ذکری نکرده‌است تنها بلونه [۱۴۷] وزیرمختار فرانسه در ایران درگزارش مورخه پانزدهم ربیع‌الاخر ۱۲۷۸ خود (۲۰ اکتبر ۱۸۶۱) نوشته است : «ازیك‌ماه پیش تا حال درپایتخت جز دربارهٔ بازگشت میرزاآقاخان صدراعظم‌صحبتی

۱۴۶- ص۲۳۳وص۲۵۴ ج۲مرآةالبلدان وص۲۶۷منتظم ناصری ج ۳ .

۱۴۷- Blonnet

عکس ۷ــ نامه پلونه بتاریخ ۲۰ اکتبر ۱۸۶۱ (۱۵ ربیع‌الاخر ۱۲۷۸) بوزارت خارجه فرانسه

ست . افکار عمومی یکجهت ویکدل ، باز گشت میرزا آقاخان را تنها چارهٔ رفع بدبختیهائی میداند که براین سرزمین بدبختسایه گسترده است [148] و عموماً معتقدند که میرزا آقاخان تنها کسیست که بادرایت وتجربه‌هایی که در مورد امور مملکت دارد خواهد توانست از بی‌نظمی‌هایی که پس از بر کناری او درهمهٔ شؤن شیوع یافته ، بخوبی جلو گیری نماید.[149] (عکس شماره ۷)

وسپس بلونه چنین میگوید :

« میرزا آقاخان درنامه‌یی بسیار تأثرانگیز که به شاه نوشت ، استدعا کرده بود باو اجازه داده‌شود به کربلا برود وروزهای آخر عمرخود را در آنجا بسر برد» ودرعریضه خود اضافه کرده بود «اگرشخص اومستوجب تبعید و مجازات بود پسران اوچه تقصیر و گناهی کرده‌اند که باید شریك رنجها و مصیبت‌های پدر باشند ولی شاه در جواب او گفته بود هنوز موقع زیارت کربلا نرسیده است، اما پسران او را به تهران فراخواهد خواند» [150] (عکس شماره ۸)

بلونه در نامه دیگری باز می‌نویسد: « مردم همچنان در انتظار ورود میرزا آقاخانند وورود دوپسراوبیشترمردم را به آمدن‌صدراعظم‌سابق وبهبود اوضاع امیدوار کرده‌است [151] » وچون این‌نامه ‌تاریخ شانزدهم جمادی‌الاول ۱۲۷۸ (۲۰ نوامبر ۱۸٦۱) است باید گفت نظام‌الملك ووزیر لشکردردهٔ اول به تهران باز گشته‌اند .

از طرفی حاجی‌علیخان ضیاء الملك (حاجب‌الدولهٔسابق) هم که از سال ۱۲۷٦ حکومت خوزستان را داشت و درآنجابوده [152] ، دراین سال به علت

۱٤۸- اشاره به‌بی‌نظمی وآشفتگی اموروهمچنین قحطی است که‌دراین روزهادرهمه جا شیوع داشته است

۱٤۹- برگ ۳۷۷ مجلد ۳۱

۱۵۰- پشت برگ۳۷۷ مجلد ۳۱ وتذکره تاریخی ص۸۲

۱۵۱- برگ۳۸٦ مجلد ۳۱ اسناد ایران در وزارت خارجه فرانسه.

۱۵۲- حاجی علیخان که دوسه‌روز بعد ازعزل میرزا آقاخان ازکار برکنارشده بود، در ذی‌حجهٔ همان سال درروز سلام عام روزعید اضحی مورد عفو ومرحمت عام واقع و با لقب ضیاءالملك بحکومت خوزستان منصوب گردید (ص۳٤۱ج ۲ مرآةالبلدان وص ۲٦۲ ج۳ منتظم ناصری)

عکس ۸ — پشت نامه پلونه

بیماری به تهران آمد. ودرسلك وزرای دربار و اجزای دارالشورای دولتی داخل ووزیر عدلیه شده بود[153] وچون از نامه‌های خصوصی میرزاآقاخان که درهمین روزها نوشته شده چنین برمی‌آید که دراین ایام واسطهٔ شفاعت وعرض متمنیات او به حضور شاه، حاجی علیخان بوده است،[154] لامحاله باید قبول کرد زمینهٔ بازگشت میرزاآقاخان‌ومقدمات احضارپسران اوتوسط حاجی‌علیخان‌ویاران او فراهم شده است.

نامه‌یی نیز درمجموعه‌یی‌ازنامه‌های دولتی موجوداست که‌دردوم جمادی الاخر ۱۲۷۸ یعنی مقارن همین احوال به عرض ناصرالدین‌شاه رسیده[155] و آن راجع به عیسی‌خان اعتمادالدوله حاکم یزد است که در این روزها از حکومت‌آنجا معزول وظاهراً به اتهام اختلاس و ارتشاء مورد مؤاخذه بوده است و چون عزل عیسی‌خان که فقط بخاطر تحقیر و تخفیف میرزاآقاخان لقب اعتمادالدوله وحکومت یزد را باو داده بودند همزمان با احضارپسران میرزاآقاخان بوده آنرا جز توفیق دوستان وموافقان میرزا آقاخان به‌چیز دیگر نمی‌توان تعبیر نمود.

بدین ترتیب میرزاکاظم‌خان نظام‌الملك ومیرزا داودخان وزیرلشکر به تهران آمدند واملاك ایشان را که تا این‌زمان بتصرف‌کارگزاران دیوان بود بخودایشان واگذار کردند و دستور صادر شد که در وزارت استیفا و لشکر خدمتی‌بایشان رجوع شود[156].

اما وسایس وتحریکات مخالفان بازاثر خود را بخشید و شاه دستور داد نظام‌الملك‌ووزیرلشکر به‌یزدباز گردند[157] وچنانکه کنت گبینو نوشته‌است، آنها را درمعیت چهل تن سوار به یزد بازفرستادند[158].

۱۵۳- ص ۲۹۲ ج ۲ مرآة‌البلدان و ص۲۷۷ ج ۳ منتظم ناصری

۱۵٤- مجموعه نامه‌های میرزاآقاخان متعلق به‌خانبابا نوری

۱۵۵- مجموعه ٦۲۷٦ کتابخانه وزارت خارجه ایران.

۱۵٦- حقایق‌الاخبار درشرح وقایع سال ۱۲۷۸ تذکره تاریخی ص۸۲

۱۵۷- حقایق‌الاخبار در شرح وقایع سال ۱۲۷۸ قمری و همچنین تذکرهٔ تاریخی صفحه ۸۳

۱۵۸- برگ ٤۸ مجلد ۳۲اسناد مربوط بایران دربایگانی وزارت خارجه فرانسه

ازاین وضع وهمچنین از مدارك موجود دربایگانی وزارت خارجهٔ فرانسه مربوط باین سال، معلوم می‌شود که دراین روزها ، دربار ناصرالدین‌شاه مرکز کشمکش وتوطئه و دسته‌بندیهای دودسته موافقان و مخالفان میرزاآقاخان بوده‌وناصرالدین‌شاه‌هم بی‌آنکه تصمیم وارادهٔ ثابتی‌ازخودنشان دهد هر لحظه بخاطر یکی ازآن دودسته فرمان و دستوری صادر می‌نموده است چنانکه به محض بازگشت وورود نظام‌الملك ووزیرلشکر به‌یزد ، شاه دستور داده است مراقبان آنها را بردارند و نظام‌الملك ووزیرلشکر خود به تنهائی و آزادانه به تهران باز گردند و فردای صدور این دستور هم درشورای وزیران، خطاب به‌وزرای خود گفته‌بود «میرزاآقاخان صدراعظم،خوب خدمت کرده بود و بی‌سبب و بی‌آنکه سزاوار باشد ازکار بر کنار گردید وبی‌مرحمتی که نسبت‌باوشده جز براثر تقدیر نبوده‌است»[۱۵۹] سپس لباسی که متعلق به‌فتحعلیشاه بود به‌عنوان‌خلعت‌بایك قلمدان‌طلا ونامه‌ای‌مرحمت‌آمیز برای میرزاآقاخان فرستاد ودرآن‌نامه به‌صدراعظم‌پیشین خود اظهار کرده بودلقب اعتمادالدوله راباز باو اعطامی‌نماید وبوی‌سفارش کرده بود درحفظ‌سلامت وتندرستی خود کوشیده‌وبخاطرشاه‌ومیهنش‌ازخودمراقبت‌ومواظبت‌بسیارنمایدودرهمان‌زمان فرمانی‌بنام نظام‌الملك فرستاده‌شد که بحکومت یزدمنصوب باشد امادسه روز بعد باز،ورق برمیگردد باین‌معنی که‌جامه خلعت وقلمدان ونامهٔ‌محبت‌آمیز وفرمان حکومت یزد همه وهمه را پس گرفتند ودیگرهم سخنی‌ازآنها بمیان نیامد[۱۶۰] ومیرزاآقاخان وپسرانش همچنان دریزد ماندند .

مساعی حاجی‌علیخان برای استخلاص میرزاآقاخان تااواخرسال۱۲۷۹ به‌نتیجه‌یی نرسید وشاه در جواب او که در همین سال اعتمادالسلطنه لقب یافت[۱۶۱] گفته بود «حالت میرزاآقاخان از دوشق خارج نیست یاجبهٔ دور - مروارید صدارت باید بپوشد یاهمین قسم بمیرد».[۱۶۲] (عکس شماره ۹)

۱۵۹ — پشت برگ ٤۸ مجلد ۳۲ .

۱٦۰ — پشت برگ ٤۸ مجلد ۳۲ ، ازنامه‌ای که کنت دوگبینوبتاریخ ۲۰ذی‌قعده ۱۲۷۸ (۲۰ مه ۱۸٦۲) طی شمارهٔ ۱۵ به‌دولت متبوع خود نوشته‌است .

۱٦۱ — س ۳ ج ۳ مرآةالبلدان وص۲۸۰ ج۳ منتظم ناصری

۱٦۲ — به‌نامه‌ای که میرزاآقاخان به‌میرزا محمد مهدی نوشته‌است رجوع کنید (سه‌سطر آخر عکس شمارهٔ ۹)

عکس ۹ – نامه بخط میرزا آقاخان که به میرزا محمد مهدی نوشته است

از یزد به اصفهان

(ازاواخر ذی‌حجهٔ ۱۲۷۹ تااواسط ربیع‌الاخر ۱۲۸۱ ق)

میرزاآقاخان درطول‌این مدت به‌بیماریهای تنگی نفس و کلیه مبتلاشده بودوازپنج سال‌تبعیدوحبس بسیاررنج می‌بردبه‌قسمی که دریک‌نامه خصوصی سراپاشکایت و سوزو گدازخود می‌نویسد:[۱۶۳]

« من ازاین زنده‌بودن‌بعدازپنج‌سال حبس وخجالت شصت نفر عیال و پانزده شانزده‌نفر پسرودختر جوان گرفتار، به‌تنگ آمدم. خود فکر کنید پسرهای ده دوازده ساله پانزده شانزده ساله‌شدند مثل حسینقلی‌خان و عبدالوهاب خان، پسرهای بیست ساله و هیجده ساله همه بیست ساله و بیست وپنج ساله شدند پنج‌شش‌نفر دخترهم بهمین قسم همه‌بزرگ شدند. پسرها جوانی می‌خواهند که‌بامردم‌معاشرت کنند،زن‌میخواهند،دخترها،هم‌زبان، قوم‌وخویش وشوهرمیخواهند. گیرم خودشان‌هیچ‌نگویندوساکت باشند، لکن من خود دل‌تنگ وپریشان‌میشوم » (عکس‌شماره ۹)

کاراین رنج بردن وزجر کشیدن بحدی رسیده بود که می‌بینیم بالاخره میرزاآقاخان بجان‌آمده وفریاد می کشد:[۱۶۴]

« ایل شاهسون وافشارندارم، ایل خانی صدهزار دوخانهٔ ایلات‌نیستم. مرد بیچاره [یی] بودم . مفاخرت‌من بنوکری بود موروث. گفتند زنده‌باش،بودم گفتند بمیرمردم.چه‌کارده‌ام که حبس لازم‌داشته‌باشم وانگهی‌حبس پنج‌سال درهیچ تاریخ شنیده نشده. اگر قصابید بکشید . اگر تاجرید بفروشید و اگر پادشاهید ببخشید ، بیایم در گوشهٔ خانهٔ خود قرادی بجهة فروش وپسرها و دخترها بدهم ... ». [۱۶۵] (عکس شماره ۱۰)

بالاخره، خواه براثرمساعی حاجی‌علیخان اعتمادالسلطنه بودویابواسطه آشفتگی‌ها وبی‌نظمی‌هایی که به‌سبب دسته‌بندیهای درباریان در ادارهٔ امور کشورحاصل شده بود، ناصرالدین شاه به‌وخامت اوضاع پی بردوسرانجام پس

---

۱۶۳ ــ همان نامه

۱۶۴ ــ همان نامه. ر.ک. به گراور۱۰ ــ سطور۴ تا ۸

۱۶۵ ــ اشاره بپیغامی است که پادشاه آسیای صغیر در جنگ با سلطان ملکشاه سلجوقی به ملکشاه فرستاده بودو مؤلف تاریخ گزیده چنین ضبط کرده است که « اگر پادشاهی ببخش و اگر بازرگانی بفروش واگر قصابی بکش.و سلطان‌ملکشاه گفت‌پادشاهم نه بازرگان ونه‌قصاب...» صفحه ۴۳۶ چاپ دکتر عبدالحسین نوائی .

عکس ۱۰ ــ بقیه نامه میرزا آقاخان به میرزامحمد مهدی

ازدستورات متعدد وضدونقیض موافقت کرد میرزاآقاخان ازیزد به اصفهان بیاید وبطوریکه کنت دوکبینو دراین مورد نوشته است شاه هردم ازراندن صدراعظم سابق خود تأسف می‌خورد ووزرای خودرا به فراخواندن میرزاآقاخان تهدید می‌کرد واین امر بیشتر موجب می‌شد وزرا از بازگشت میرزاآقاخان بیمناك شوندونسبت بهٔوی بیشتر دشمنی ورزند به‌قسمی که درصددبرآمدند بهرگونه باشد فرمان مرگ اورا بدست آورند وحتی چنین شایع کردند که سه هفته پیش یکی ازتفنگداران شاه به‌یزد رفت ومأمور بود میرزاآقاخان را به‌قتل رساند.[۱٦٦]

ولی بهرحال و بهرتقدیر که بود، بالاخره میرزاآقاخان اجازه یافت به‌اصفهان بیاید اماتاریخ دقیق این نقل مکان معلوم نیست فقط ازفحوای نامهٔ کنت دوکبینو که بتاریخ ۱۸ محرم ۱۲۸۰ (۵ ژویه ۱۸٦۳) است و در آن می‌نویسد «او (یعنی میرزاآقاخان) تازه وارد اصفهان شده و اورا باپسران و خانواده‌اش در یکی از کاخهای شهرجای داده‌اند »[۱٦۷] می‌توان گفت ورود میرزاآقاخان به‌اصفهان در اواخر ذی‌حجهٔ ۱۲۷۹ و یااوائل محرم ۱۲۸۰ بوده است.

ازاین تاریخ ببعد بازراجع به‌میرزاآقاخان در کتب‌معاصر اونام ونشانی دیده نمی‌شود ودر کتابی‌تألیف میرزافضل‌الله وزیرنظام که درهمین‌سال‌تألیف گردیده‌فقط نوشته‌شده «به‌تاریخ‌حال‌شهرشعبان سنه ۱۲۸۰ ایشان‌دراصفهانند وبنده درقم[۱٦۸] ».

بنابراین، مدارك ما ازاین پس به چند نامهٔ خصوصی میرزا آقاخان و نظام‌الملك پسر او منحصر می‌گردد.

۰

۱٦٦ ـــ برگ ۲٤٦ مجلد ۳۲ دربایگانی‌وزارت خارجهٔ فرانسه

۱٦۷ ـ همان نامه.

۱٦۸ ـــ ص ۸۵ تذکرهٔ تاریخی

دراصفهان میرزا آقاخان را درعمارت دولتی هشت‌بهشت جای دادند و درمدت یکسال و چندماه اقامت دراصفهان باو بسیار سخت گذشت و بیماری تب و نوبه هم بر بیماریهای سابق او افزوده شد باضافه اینکه همهٔ افراد خانواده اونیز دراصفهان به‌بیماری مبتلاشدند. اجازهٔ آمدورفت ومعاشرت با کسی را نداشتند وحتی به‌میرزا آقاخان اجازه داده نشده بود با عباسقلی خان سیف‌الملك پسرعم وبرادرزنش که‌او نیز ازمدتی پیش دراصفهان‌بطور تبعید بسرمی‌برد ملاقات کند.

نامه‌های میرزاآقاخان دراین مدت‌تمام حاوی آموناله، شکوه وشکایت، یأس وناامیدیست واو همه وقت آرزو می کند باو اجازهٔ بازگشت به‌خانه و زندگیش داده شود تادر گوشهٔ خانه خود درتهران بمیرد؛ [169] واسطهٔ کار-های‌او برادرزن وپسرعمش‌میرزا محمدمهدی پسرمحمدعزیزخان سردارنوری بوده واوست که باحاجی علیخان اعتمادالسلطنه درجلسات محرمانه‌صحبت می کند وخواهش‌های میرزاآقاخان را بوی میگوید واورا برای‌شفاعت در حضور ناصرالدین‌شاه برمی‌انگیزد.

میرزا آقا خان در قم

(ازاواسط ربیع‌الاخر ۱۲۸۱ تا۱۲ شوال ۱۲۸۱ ق)

از روزی که میرزاآقاخان به‌اصفهان‌آمد، میرزا محمد مهدی دریـافت باودن معاندان ودشمنانی چون عزیزخان سردارکل و مستوفی‌الممالك، کار میرزاآقاخان بدست‌اعتمادالسلطنه تنهادرست نمی‌تواند شد، ناچاردوست‌بدامن شاهزاده محسن میرزا امیرآخور زدوبامواعیدی چند اورا راضی‌به‌طرفداری وحمایت از میرزاآقاخان نمود [170] و بالاخره براثر کوششهای امیرآخور و اعتمادالسلطنه، رفته رفته از سختگیریهای نسبت به‌میرزاآقاخان و خانوادهٔ اوکاسته‌شد وطولی‌نکشید میرزاعلی‌خان‌پسراواجازه‌یافت به‌تهران بیاید [171] و

۱۶۹- مجموعه شادروان خانبابا نوری

۱۷۰ - مجموعه خانبابا نوری

۱۷۱ - همان مجموعه

کمی بعدهم حسینقلیخان بدریافت یك طاقه شال خلعتی مفتخر گردید ولی میرزاآقاخان همچنان دراصفهان باقی بود تااینکه حالت مزاجی اوروزبروز بدترشد وناگزیرعریضه‌یی به‌شاه نوشت واجازه خواست به‌تهران بیاید[172].
اما مخالفان او که هنوزدست ازدشمنی وتحریکات خود برنداشته بودند شاه را از قبول استدعای او مانع شدند و بالنتیجه اجازه داده شد به‌قم بیاید که به‌سبب نزدیکی آن به‌تهران امکان دسترسی به‌پزشکان حاذق درآنجا بیشتر میبود وبمیرزامحمدمهدی دستورصادر گردیدبرای رسیدگی بامورمیرزاآقاخان وترتیب حرکت اوبه‌قم برود.[173]

نامهٔ حاجی علیخان اعتمادالسلطنه به‌میرزامحمدمهدی

هو

«مخدوما مهربانا میرزاآقاخان صدراعظم سابق بواسطه ناخوشی وتکسر مزاج خواهش نموده بودند که از خاکپای مبارك مستدعی شده آنمقرب الخاقان را مرخص فرموده باصفهان برویدومعظم الیه راملاقات نمائید . این فقره بخاکپای مبارك عرض گردیدو محض مراحم ملوکانه وتفضل خسروانه مرخصی مرحمت فرمودند که روانهٔ اصفهان شوید . لهذا ابلاغ فرمایش همایون را اظهار نموده که حسب الامر الاقدس الاعلی آن مقرب الخاقان مأذون و مرخص میباشند که بوصول این نوشته ابلاغ وحصول برمدلول فرمایش اقدس همایون بلاتأمل روانهٔ اصفهان شوید و میرزا آقاخان را ملاقات نموده در اصلاح امور معظم الیه هرطور که خواهش دارد بکوشید. محض ابلاغ فرمایش همایون اقدس قلمی شد . هروقت که ممکن ومقدور شد روانه شوید . زیاده زیاد است .

(ازمجموعه خانبابا نوری-اصل نامه بخط ومهراعتمادالسلطنه)

۱۷۲- همان مجموعه .
۱۷۳- همان مجموعه

فرمان مزبور مورخ به‌تاریخ ربیع‌الاول سال ۱۲۸۱ است و میرزا آقاخان پس‌از دریافت آن، بعداز یک‌سال وشش‌ماه دراواسط ربیع‌الاخر به‌قم رسید[۱۷۴] واینک سواد فرمان مذکور:

«میرزا آقاخان‌از قراریکه بعرض حضور همایون رسید این اوقات سوء مزاج و کسالت بشما عارض شده و ضمناً مستدعی شده بود که چون در اصفهان آنطوریکه لوازم معالجه است ممکن نیست اذن و اجازه مرحمت شود که عزیمت دارالایمان قم نموده بعلت قرب دارالخلافه مشغول مداوا و معالجه باشد. مقصود خواطرهمایون ما همه‌وقت برآسودگی و رفاه حال شما وکسان شما بوده است، این استدعای شما را قبول فرموده و مقرر میداریم که موافق این دستخط مأذون هستید که خود با عیال و متعلقان هروقت بخواهید از اصفهان حرکت و عازم قم شوید و درآنجا باکمال فراغت و آسودگی توطن کرده لازمه اهتمام در اصلاح مزاج بعمل آورده و درآن مکان شریف مشغول دعاگوئی وجود مبارك باشید. شهر ربیع‌الاول سنه ۱۲۸۱»

درحاشیه این فرمان بخط ناصرالدین‌شاه نوشته شده است «موافق همین دستخط مأذون‌هستید که بقم آمده ساکن‌باشید زیاده فرمایش نبود»[۱۷۵]

شرحی که اعتمادالسلطنه درپشت سواد فرمان ناصرالدین‌شاه نوشته است

«حسب الامر جناب مقرب الخاقان رقمه‌علیحده بجناب فخامت نصاب مجد الدوله نوشتند که میرزا آقا خان برحسب امر اقدس مأذون ومرخص هستند هروقت بخواهند از اصفهان بدارالایمان قم‌بیایند. هرگونه معطلی که‌در آنجا داشته باشند آنجناب رفع نمایند و درکمال توقیرواحترام‌روانه قم‌نمایند که‌در قم مشغول استعلاج‌تکسرمزاج‌خودودعا گوئی دوام عمر ودولت اقدس همایون باشد و در کمال آسودگی‌ورفاهیت گذران‌نمایند.» (بمهر اعتمادالسلطنه)

۱۷۴ ـ همان مجموعه

۱۷۵ ـ همان مجموعه.

بدین ترتیب میرزا آقاخان در اواسط ربیع‌الاخر ۱۲۸۱ به‌قم رسید و چنانکه از یکی از نامه‌های او که بتاریخ ۲۰ ربیع‌الاول ۱۲۸۱ یعنی قبل از حرکت به‌قم نوشته‌شده برمی‌آید اعتمادالسلطنه وعده کرده بودپس ازتوقف‌مختصری درقم اجازهٔ آمدن میرزا آقاخان به‌تهران را بدست خواهدآورد.[۱۷۶]

ولی مقارن با همین احوال اعتمادالسلطنه از کار برکنار و معزول شد وچنانکه وعده کرده بود نتوانست فرمان‌آزادی وحرکت میرزا آقا خان را به‌تهران بدست‌آورد وناگزیرمیرزاآقاخان تا شوال آن سال که درگذشت در قم باقی ماند

از علت وچگونگی عزل اعتمادالسلطنه اطلاعی نداریم و صنیع‌الدوله پسر او هم در کتابهای خود ازآن ذکری نکرده است تنها میرزا آقا خان در یکی از نامه‌های خود که از قم نوشته است می‌نویسد: «ازقراری که بمن نوشته‌اند بجهت اعتمادالسلطنه چهل‌تقصیر تعیین کرده‌اند وشما هرقسم هست این تقصیرات [را] که بجهت ایشان معین کرده‌اند از برای من بنویسید که بدانم که این بیچاره چه تقصیر کرده است و گرفتار شده‌است»[۱۷۷]

نگارنده گمان‌نزدیك به‌یقین‌دارد درمورداعتمادالسلطنه‌سعایت وتحریك ازطرف مخالفان میرزاآقاخان شده که در رأس آنها مستوفی‌الممالك را باید نام برد زیرا این عده میدیدند بالاخره مساعی و کوششهای اعتمادالسلطنه به نتیجه‌رسیده وشاید هم بزودی میرزاآقاخان مورد بخشش شاه قرارمیگرفت و باز به صدارت میرسید و در این صورت مصالح‌او شاید هم زندگی‌آنهادر خطرمی‌افتاد خاصه که می‌بینیم عزل اعتمادالسلطنه درست همزمان با چنین

---

۱۷۶ - مجموعه خانبابا نوری

۱۷۷ - همان مجموعه

روزهای حساسی بود و ازطرف دیگر دشمنان میرزا آقاخان هم در نظر داشته‌اند اورا از قم به‌جوشقان بفرستند.[۱۷۸]

درقم ، مأموران دولتی نسبت به میرزا آقاخان به‌بدی رفتار می‌کردند و از نامهٔ پرسوزی که بخط یکی ازپسرهای میرزا آقاخان نوشته شده خوب پیداست نزدیك شدن او بپایتخت دشمنانش را سخت متوهم ساخته بود و بدین جهت آنها را به سختگیری و بی‌احترامی نسبت باو واداشته است [۱۷۹]

قسمتی از نامهٔ میرزا آقاخان به میرزا محمد مهدیخان

«خود شما میدانید که در این مدت هفت سال گرفتاری درهر ولایت که بودیم حاکم یانایب الحکومهٔ آن ولایت بما کمال احترام وانسانیت رابجا می‌آورد ومن خودم دراین مدت قراول خودم بودم وکسی رابخود راه نمیدادم وحالا از قراری که معلوم میشود دراین‌ولایت بنای بی‌احترامی رابما گذاشته‌اند باوجود این که باید حالا بامهربانی های فرزندمکرم امیرزاده اعظم امیرآخور بیشتروخوبتراحترام ومهربانی نمایندبرعکس علی‌بیک نایب ایشان که درقم میباشد از احترام گذشته در سر بازار وکوچه می‌نشیند وبد میگوید و صریح و واضح میگوید که‌سرکار مستوفی‌الممالك بمن‌فرمایش کرده‌است که آدم‌سرگذرها بگذارم که کسی آمدوشد نکندواگرکسی آنجامیرودیانامه‌ای‌میبرد نگذارم، راست ودروغ‌روزنامه‌بکنم. بهمچنین‌علی‌بیکی‌که‌خادم قبرمستوفی‌الممالك مرحوم میباشد درهرجا می‌نشیند از ما بد میگوید . نمیدانم عداوت سرکارآقای مستوفی الممالك بعد از هفت سال تاچه اندازه است ونمیگذارد با این حال ناخوش در خانه خود بمیرم . بهمچنین میرزا حسین ممیز غیراز این که‌بد مابگوید کاری ندارد .گویا اینها رامیفرستند بجهت‌بی‌احترامی کردن باما .

---

۱۷۸ - میرزا آقاخان دریکی‌ازنامه‌های خودمی‌نویسد : «ازقراری که افواهاًشنیدم بعدازهمهٔ دشمنی‌ها ، آقای مستوفی‌الممالك ، حال خیال دارند مارا بجوشقان بفرستند. بدان‌خدا اگرچنین‌خیال دارند دست عیالمرا میگیرم ومیروم سرقبرستان بیایندکردن ما همه‌را بزنند»ودرجای دیگر نامه نیز نوشته‌است«نمیدانم عداوت‌سرکارآقای مستوفی‌الممالك بعد ازهفت سال تاچه‌اندازه است ونمیگذارد بااین حال ناخوش درخانه خود بمیرم.»

۱۷۹ - مجموعه خانبابا نودی

حالا در اینجا نمیدانم اگر کاری داشته باشیم به که بگوئیم
اگر خودمان آدم بفرستیم مورد هزار گونه تهمت خواهیم شد
و اگر نفرستیم کار ما مغشوش است نه آب داریم نه نان . هما
نواب والا امیرآخور را ببینید و قرار این کارها را بدهد .... »[۱۸۰]

پایان کار میرزا آقاخان

بدین ترتیب روز بروز وضع برمیرزا آقاخان سختتر و حالت مزاجی او وخیم‌تر می‌شد تااینکه بالاخره درشب جمعهٔ دوازدهم شوال ۱۲۸۱ بعد ازشش ماه اقامت در قم ، درگذشت و میرزا کاظم خان «نظام‌الملك» پسرش همان شب با نامه‌هائی که بمیرزا محمدمهدی نوری و میرزا محمدخان سپهسالار نوشت مرگ اورا بتهران خبرداد[۱۸۱] واستدعا کرد اجازه داده شود جنازهٔ میرزا آقاخان را بعتبات حمل نمایند و بهمین نظر میرزا آقاخان رابطور امانت درقم بخاك سپردند.
ظاهراً چنین استنباط میشود که درتهران بازدرخصوص اینکه بازماندگان میرزا آقاخان مورد عفو شاه قرارنگیرند و یا آنکه جنازه میرزا آقاخان بعتبات حمل نشود اقداماتی شده بود و احتمالا مخالفان میرزا آقاخان سعی داشته‌اند شاه را از قبول مستدعیات بازماندگان میرزا آقا خان منصرف سازند چه می‌بینیم ازمرگ میرزا آقاخان تافرستادن فرمان آزادی بازماندگان او بیست و یك روز کشیده است تااینکه روز جمعهٔ سوم ذی‌قعده خلعتهائی از جانب شاه مبین آزادی نظام‌الملك و وزیر لشکر و بقیه پسران میرزا آقا خان به‌قم رسید و بطوریکه نظام‌الملك خود در نامه‌ای بمیرزا محمد مهدی نوشته است «تا خاك فرج» باستقبال خلعتهای شاهانه رفته‌اند .[۱۸۲]

در مجموعه‌ای از نامه های دولتی مضبوط در وزارت خارجهٔ ایران نامه‌ای موجود است که تاریخ آن مقارن با همین روزهاست و از فحوای آن چنین معلوم میشود که برای حمل جنازهٔ میرزا آقاخان بعتبات نیز اجازه داده شده بود و نویسندهٔ این نامه که ظاهراً از دوباریان نزدیك بشاه بوده و متأسفانه اورا نشناختیم ، در نامهٔ خود با زیرکی و ظرافت طبعی خاص

۱۸۰ــ مجموعه خانبابا نوری
۱۸۱ــ همان مجموعه
۱۸۲ــ همان مجموعه

رفتار غیرعادلانهٔ ناصرالدین‌شاه نسبت بمیرزا آقاخان تلویحاً اشارتی می‌کند و این است متن قسمتی از آن نامه :[183]

«قربان خاکپای مبارکت شوم ... درباب میرزا آقاخان حال از قرار دستخط مبارك اینطور مقرر فرمودید . امنای دولت اینطور مصلحت دانسته‌اند و حسب‌الامر فرامین داده بنویسند فردا بحضور مبارك میفرستم . بعد از ملاحظه ، آدم بچاپاری برود، انشاءاله. تصدقت شوم، همین حکم رفتن به کربلا، آنوقت که عریضه عرض کرده بوه واز وزراء شور فرمودید ، دهسطر بدستخط مبارك مرقوم فرمودید که مراجعت بموکب همایون حکم نمیشود ، به‌قم بیاید ، دستخط مبارك بردند برای میرزا آقاخان، آنوقت میشد بهتر بود، البته بهتر بود ، البته.... در دولتخواهی اینطور مضامین‌را بدانیه آن بهتر است.. »

بدین‌گونه بالاخره بازماندگان میرزا آقا خان ، بعد از چندین سال تبعید و دوری ازخانه و زندگی خود، اجازه یافتند که بتهران بیایند وپس از رسیدن خلعتهای شاهانه با تعجیل تمام بطرف تهران عزیمت کردند وروز چهارشنبه هشتم ذی‌قعده وارد تهران شدند.[184]

پایان

۱۸۳ — مجموعه شمارهٔ ۶۲۴۰ اسناد رسمی ایران

۱۸۴ ـ نامه میرزا کاظم‌خان نظام‌الملك بمیرزا محمد مهدی نوری در مجموعه خانم بانوری

شجره خاندان میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری

تکمله

اینك برای آنهایی که بخواهند در زمینهٔ احوالات میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری ویا در مورد یکی از جوانب زندگی او تحقیقاتی کرده باشند فهرستی از آنچه تاکنون دربارهٔ جوانب مختلف زندگانی میرزا آقاخان نوشته ومنتشر شده است دراینجا ذکرمی کنیم:[۷]

۱- اعتمادالدوله و داوری تاریخ ، بقلم حمید نیر نوری در مجلهٔ مهر شمارهٔ هشتم سال هشتم

۲- تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس تألیف محمود محمود ج۲ فصول ۳۰ تا ۳٤ مخصوصاً فصلهای ۳۱ و۳۳ چاپ تهران سال ۱۳۲۹ خورشیدی

۳- تاریخ قاجار تألیف واتسن ترجمهٔ عباسقلی آذری و ترجمهٔ دیگری ار غلامعلی وحید مازندرانی ، فصلهای ۱۲ تا ۱۵ چاپ تهران سال ۱۳٤۱ خورشیدی

٤- ترجمهٔ احوال میرزا آقاخان صدراعظم نوری بقلم خان‌ملك ساسانی از صفحه ۱ تا ۵۸ کتاب سیاستگران دورهٔ قاجار چاپ تهران سال ۱۳۳۸ خورشیدی

۵- جنگ ایران وانگلیس تالیف کاپیتن هنت ترجمه حسین سعادت نوری ازصفحه ۳۷ تا صفحه ٦۰ ومخصوصاً ازصفحهٔ ۵٦ تا ٦۰ راجع بقطع رابطهٔ سیاسی ایران وانگلیس برسرمسأله هرات وچند مسالهٔ دیگر وموضوع انعقاد عهد - نامهٔ پاریس چاپ تهران سال ۱۳۲۷ خورشیدی

۷- بطوریکه شنیده‌ام بازماندگان آن‌مرحوم سالهاست مشغول تدوین کتابی درباره: تاریخ وشجرهٔ خاندان خواجه‌نوری یعنی اعقاب میرزا آقاخان هستند و دراین کتاب لامحاله شرح احوال میرزا آقاخان بتفصیل نگاشته خواهد شد .

۶ - شرح حال عباس میرزا ملك آرا - درمقدمهٔ فاضلانهٔ آن بقلم دانشمند فقید عباس اقبال آشتیانی راجع باقدامات و نیات میرزا آقاخان درمورد عباس میرزا ملك آرا با متن نامه‌های متبادلهٔ بین دولتین ایـران وانگلیس . چاپ تهران سال ۱۳۲۵ خورشیدی .

۷ - عزل وتبعید میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری بقلم جهانگیر قائم- مقامی درمجلهٔ یغما شماره‌های نهم و دهم سال ۱۳۳۱ خورشیدی

۸ - قحطی سال ۱۲۷۳ قمری درتبریز بقلم جهانگیرقائم مقامی در مجله یغما شماره ٦ سال هفدهم.

۹ - مژدهٔ فتح هرات و خبر دروغین فوت حسام‌السلطنه بقلم‌حمید نیر- نوری درمجلهٔ اطلاعات ماهانه شمارهٔ نهم سال‌سوم.

۱۰ - مکاتبات ناصرالدین‌شاه بمیرزاآقاخان نوری صدراعظم بامقدمه‌یی از غلامرضا فرزانه‌پور . درمجله یغماشماره‌های ٥ و ٦ و٨ سال چهاردهم سال ۱۳٤۰ خورشیدی .

۱۱ - مکتوب تاریخی ازمیرزا آقاخان‌نوری بامقدمهٔیی ازایرج افشـار در مجلهٔ یغما شمارهٔ۱۲ سال دوازدهم سال۱۳۳۹ خورشیدی

۱۲ - نامه‌یی ازمیرزاآقاخان اعتمادالدوله نوری‌بقلم سرهنگ۲مهندس جهانگیر قائم‌مقامی‌درمجلهٔ راهنمای کتاب شماره‌های ٦و۷سال ششم(شهریور ومهرماه ۱۳٤۲ خورشیدی)

۱۳ - ولیعهدهای ناصرالدین شاه بقلم سرهنگ ۲ مهندس جهانگیر قائم‌مقامی در مجلهٔ یغما شماره‌های ٥و٦ سال پانزدهم سال۱۳٤۱ خورشیدی

۱٤ - یك‌مکتوب تاریخی راجع بواقعه هرات ازمیرزا آقاخان درمجله راهنمای کتاب شماره ٤و٥ سال ششم(تیرومرداد ۱۳٤۲ خورشیدی)

۱٥ - تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار تألیف عبداله مستوفی - جلد اول ازص ۷۸ تا۹۰مطالبی جالب مربوط بدوران صدارت میرزا آقاخان دارد- ازجمله خصوصیات اخلاقی او، بلندپروازیهای‌وی ، نابسامانی کارهای

دولتی درزمان او ، واقعه ازدست رفتن مرو ، یاغی شدن افغانها ، انتزاع افغانستان ومعاهده پاریس ، بروز بی نظمی ها وپریشانی دروضع ارتش این یادداشت ها اگرچه مستند بحافظه ومسموعات نویسنده است معهذا از نظر نحوه قضاوت مؤلف نسبت بمیرزا آقاخان بسیار جالب میباشد.

۱٦ ـ مطالبی چند در کتب بهائیان بطور جسته و گریخته دیده میشود که باوجود تازگی موضوع ها چندان قابل اعتمادنیست.

توجه

چند لغرشی را که درچاپ متن این مقاله در شمارهٔ پیش روی داده است تصحیح فرمائید .

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰۳	٤	بهاءالدوله	زائد است .
۱۳۳	٤	ملاحظه کاریهای صنیع الدوله	ملاحظه کاریها
»	٥	حتی درروزنامه	حتی روزنامه
»	٥	هم که بوسیله خوداو	دراین زمان

کاوشهای باستانشناسی

در کنارههای رود کر و ارس

بقلم :

مجید یکتائی

روز هشتم خرداد ماه امسال در جلسه معارفهای که در آکادمی علوم باکو، برپا گردید با هموندان آکادمی علوم و انستیتوهای وابسته آشنائی پیدا شد. در انستیتو تاریخ باکو درباره کاوشهای باستانشناسی در قفقاز و کنارههای رود کر[1] وارس گفتوگو بمیان آمد. ودراین منطقه بوسیله جمهوری آذربایجان شوروی سدی که بایدبرروی رودخانه کر بسته شود در دست ساختمان است و آقای قارا احمداف رئیس هیأت کاوشهای کنارههای ارس و کارشناس باستانشناسی قرون وسطی خواهش داشت در آن بخش از کنارههای ارس متعلق به ایران

---

۱ ـ رود کر یا کورا (به گرجی) که ازبخشی از آذربایجان شوروی نزدیک گنجه میگذرد واز میان شهر تفلیس جاری است رودی است که از دیرباز بنام کوروش بزرگ نام گذاری شده است .

نیز که درنتیجه بستن سد دریاچه‌خواهدشد وزیر آب میرود از جانب ایران زودتر کاوشهای باستانشناسی‌انجام شود [۲]

اکنون‌شمه‌ای از آنچه درباره کاوشهای کناره رود کر بنام «مینگه‌چئور» [۳] شده است :

بخش مینگه‌چئوردردامنه کوههای‌بزداغ وانتهای جنوبی‌رشته کوههای قفقاز و دردو کرانه رود کراست.

بخش شمالی که به برداغ منتهی‌میشود زیر آب رفته‌است و بخش جنوبی مینگه چئورارسوی‌راست رود کر به‌بخش قره‌باغ وازسمت چپ‌بدشت‌شیردان منتهی میگردد

اکنون منطقه زیر کاوش‌راآب‌فرا گرفته و در این بخش دریاچه مصنوعی کارخانه برق‌آبی مینگه چئور است ودربرخی از کناره‌ها هنوزجاهایی‌است که زیر آب‌نرفته است

بخش۱ـ سمت‌راست رود کر شامل گورستان بوده است که اشیاء بدست آمده دراین‌بخش از دوران مفرغ تاآغازهزاره‌یکم پیش‌از میلاد تخمین زده شده است

بخش ۲ و ۳ ـ در کناره چپ رود کر ، اشیاءپیدا شده مربوط بقرن‌سوم تاسیزدهم میلادی است که ازنظر تاریخ مشترك‌ایران واین بخش قابل مطالعه وبررسی‌است

بخش ۴ ـ در کرانه راست رود کر متعلق بقرن ۱۴ تا۱۷میلادی است

بطور کلی منطقه‌ای بگسترش ۳۵ هزار مترمربع وبه ژرفای۲/۵ تا۳متر کاوش شده‌ودراین زمین‌بیش ازبیست هزار شیء گوناگون از زیرخاك پیدا شده است واین اشیاء ازدورانی است که درحدود چهار هزار سال میشود و کهن‌ترین‌آنها به‌سه‌هزارسال پیش‌از میلاد میرسد وتازه‌ترین‌آنهااز قرن‌هفدهم میلادی است

۲ــ من درباز گشت به تهران دراین‌باره‌اقدام نمودم و جناب آقای وزیر فرهنگ‌و هنر به هیأت بررسیهای آثار باستانی‌آذربایجان دستور لازم دادند که هرچه زودتر این کاوشها آغاز گردد

۳ـ مینگه چائور

در شمار کاوشها مجسمه‌ها و نمونه‌هائی از خط ساکنان پیشین این نواحی دیده‌شده که آنها راآلبان‌ها[۴] نام‌گذاری کرده‌اند و درشماراین‌اشیاء جنگ افزار ووسائل زندگی سیارپیداشده‌است .

ولی هنوز مسائل بسیاری از دانستنیهای مربوط به تاریخ وزندگی این مردم روشن نشده‌است واشیاء پیداشده‌نیزدرآزمایشگاه‌ها مورد بررسی است وهمچنین اطلاعات درباره خصائص آنتروپوژیك مردم ساکن میسکه چئور هنوز ناقص است .

کارگروه باستانشناسان آذربایجان شوروی درمینکه چئور در سالهای ۱۹۴۶تا۱۹۵۳ انجام‌شد درنتیجه این‌کاوش‌هاآثار بسیاری از دوران مفرغ از سه‌هرار سال‌پیش‌از زادروز مسیح تاسده هفدهم که یکدوران چهارهزارساله را دربردارد بدست‌آمده‌است .

گذشته‌ازآن آثاری از دوران برنز نیزیافت شده‌است واین کاوشها در نواحی خاوری قفقاز ازهزاره سوم تاهزاره یکم پیش‌از زادروزمسیح‌است‌ولی باید توجه‌داشت که باوجود آثار سیار که بدست آمده و طبقه بندی شده و آنچه مورد پژوهش قرار گرفته بارهنوز این‌بررسی‌هاکاملا تطیم‌نشده‌است.

وباآنکه میزان رشدصنعت و اقتصاد وزندگانی دوران مفرغ و برنز دراین سرزمین‌ها تااندازه‌ای‌مستند گشته معهذابرخی ازمسائل مانند هنر و مسائل نژادشناسی هنوز بدرستی روشن نگشته است وانتظارمیرود که درنتیجه کاوشهاوپژوهشهای‌آینده نکات تاریك روشن گردد.

با این کاوشها برای نخستین بار در دشتهای شرقی قفقاز ، فرهنگ سه هزارسال پیش اززادرور مسیح پژوهش شد و آثاری ازگورستانهاوخانه‌های مردم‌آنرمان‌بدست‌آمد وچگونگی اسکان‌مردم در دوران برنز ، خانه‌ها ، کوزه‌های‌سفالی گورستان‌و چگونگی مس گدازی بررسی گردید

اشیاء‌بسیاری ازیك گوربدست‌آمد که امکان پژوهش رادر جهات‌مختلف تسهیل نمود . این‌اشیاء بدوگروه کرونولوژیك‌بخش گردید

---

۴ — آلبان ها یکی از اقوام ایرانی بوده‌اند که آنها را آلان‌داران نیزگفته‌اند. مروج‌الذهب‌مسعودی در ذکر جبال قبق(کردستان قفقاز)

تپه‌هائی که برای نخستین‌بار کاوش وپژوهش شد تپه‌های کم عمق بود همانند تپه‌هائی که پیش‌ازآن دربخشهای جنوبی وغربی‌آذربایجان شوروی کاوش‌شده وازنظر بررسی‌وضع زندگانی ساکنان این بخش در گذشته بسیار جالب‌توجه بوده‌است .

زمان‌دقیق‌اشیاء‌پیداشده هنوزنا روشن بوده ونیاز ببررسی‌وزمان‌بیشتری دارد. این‌آثاربیشترازهزاره‌پیش‌از میلاد وبویژه‌سده هشتم‌و هفتم‌پیش اززاد روز مسیح است .

اشیاء‌دیگری ازسده پانزده‌وسیرده و یازده پیش‌از زادروز مسیح‌بدست آمده که‌هنوز بدرستی‌شناخته نشده وگمان میرودپس‌ازکاوش‌در سراسر قفقاز روشن گردد

پیشینهٔ کاوش درقفقاز (بخش‌آذربایجان شوروی)

نخستین‌کاوش توسط پاخوموف درسال ۱۹۳۵ درمینگه‌چئورانجام‌شد که پیرو این‌کاوش دوبخش‌خانه‌وگورستان پیداشد پس‌ازآن درسالهای ۱۹۳۷ تا۱۹٤۱ پاخوموف به‌بررسی وتاریخگذاری اشیاء پیداشده پرداخت در سال ۱۹٤۱ دوباره کاوش آغازشد ولی بعلت‌آغازجنگ‌این‌کار بیش‌ازیکماه طول نکشید .

درسال ۱۹٤٦ دوباره کاوش‌آغاز شد وضمن وقفه‌هائی تاسال۱۹۵۳ادامه یافت وکاوش دردوکرانه رودکرانجام گرفت که مدت کاوش دراین‌دوره ۸۹ ماه‌بوده است

نتیجه این‌کاوشهاوشکل چند هرار قطعه اشیاء بدست آمده در کتابی جداگانه چاپ‌و مورد بررسی قرار گرفته است اکنون‌باید منتظر انتشار نتیجه کاوشهای‌دیگر از جمله آنچه درکناره شمالی رودارس‌انجام‌شده،بود وبدیهی‌است نتیجه این‌کاوشها به‌شناسائی تاریخ وتمدن مردم وساکنان این سرزمین که باتاریخ گذشته ایران ارتباط‌بسیار دارد کمک‌خواهد کرد .
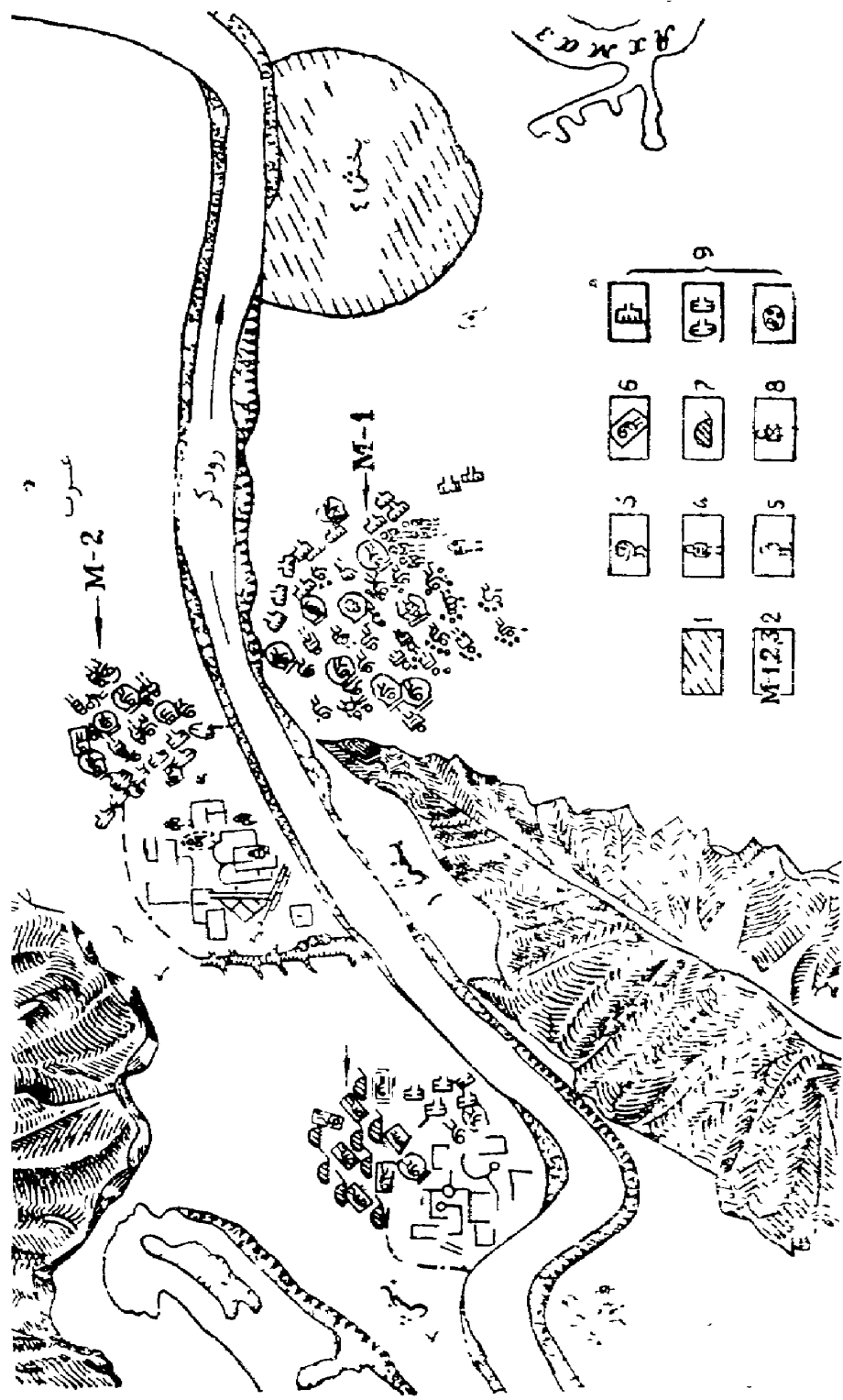
بحس‌های کناره رود کر که درآن کاوش‌های باستانشناسی شده است
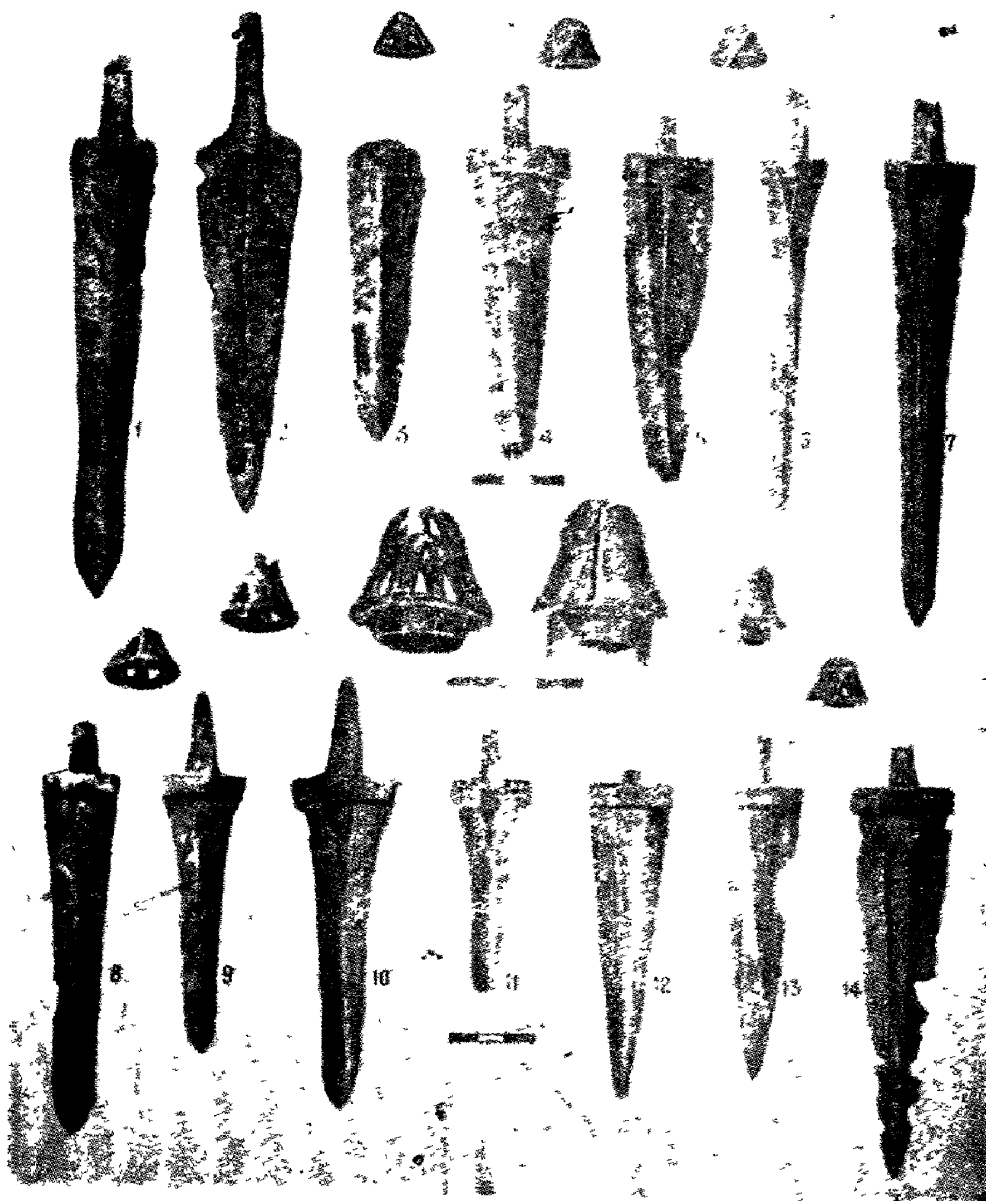
نمونه خنجرهای برنزی
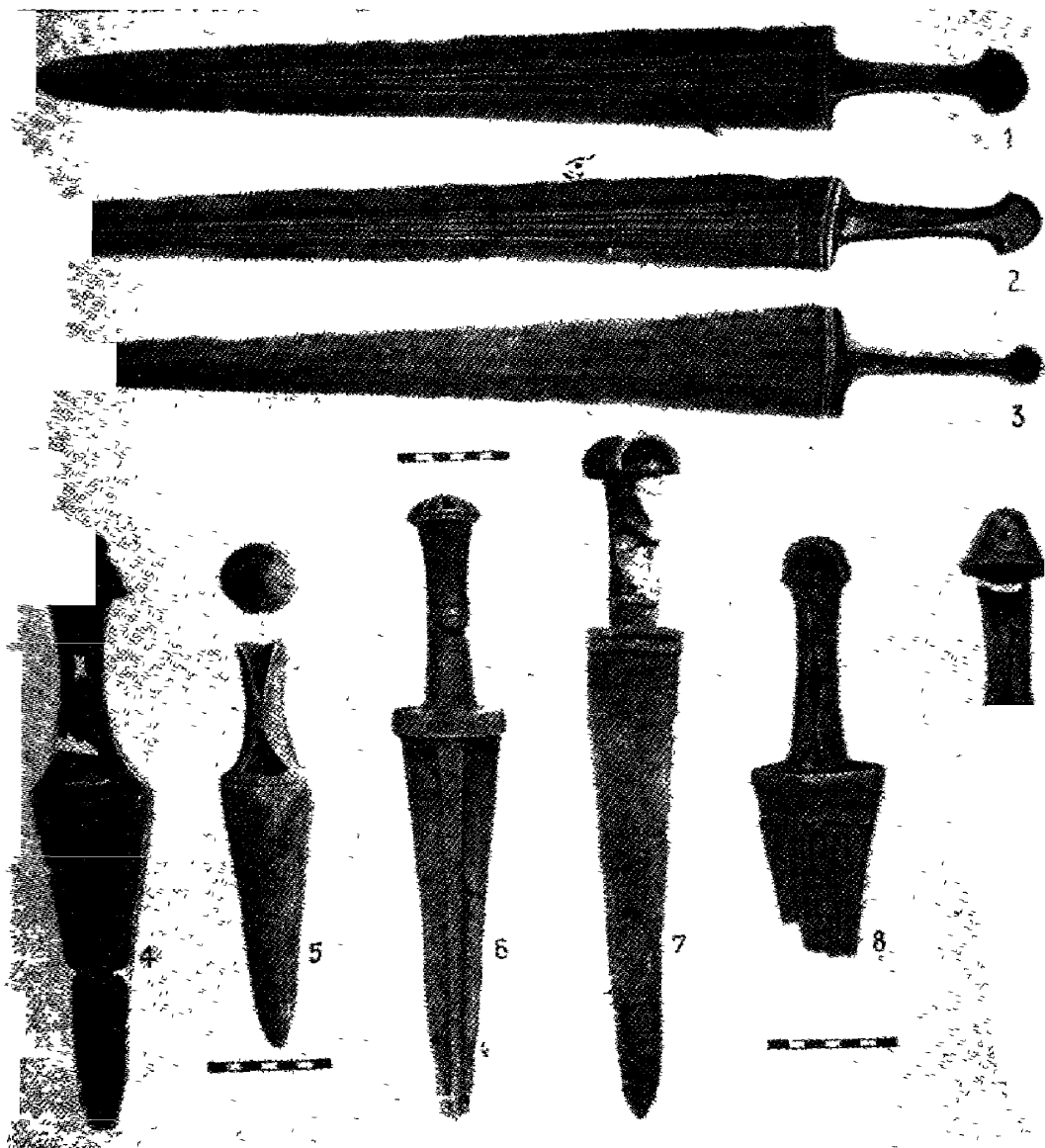
شمسیرها وخنجرها

پیچ های برنزی روکش‌دار وانواع زینت‌آلات مختلف

ابزار کار
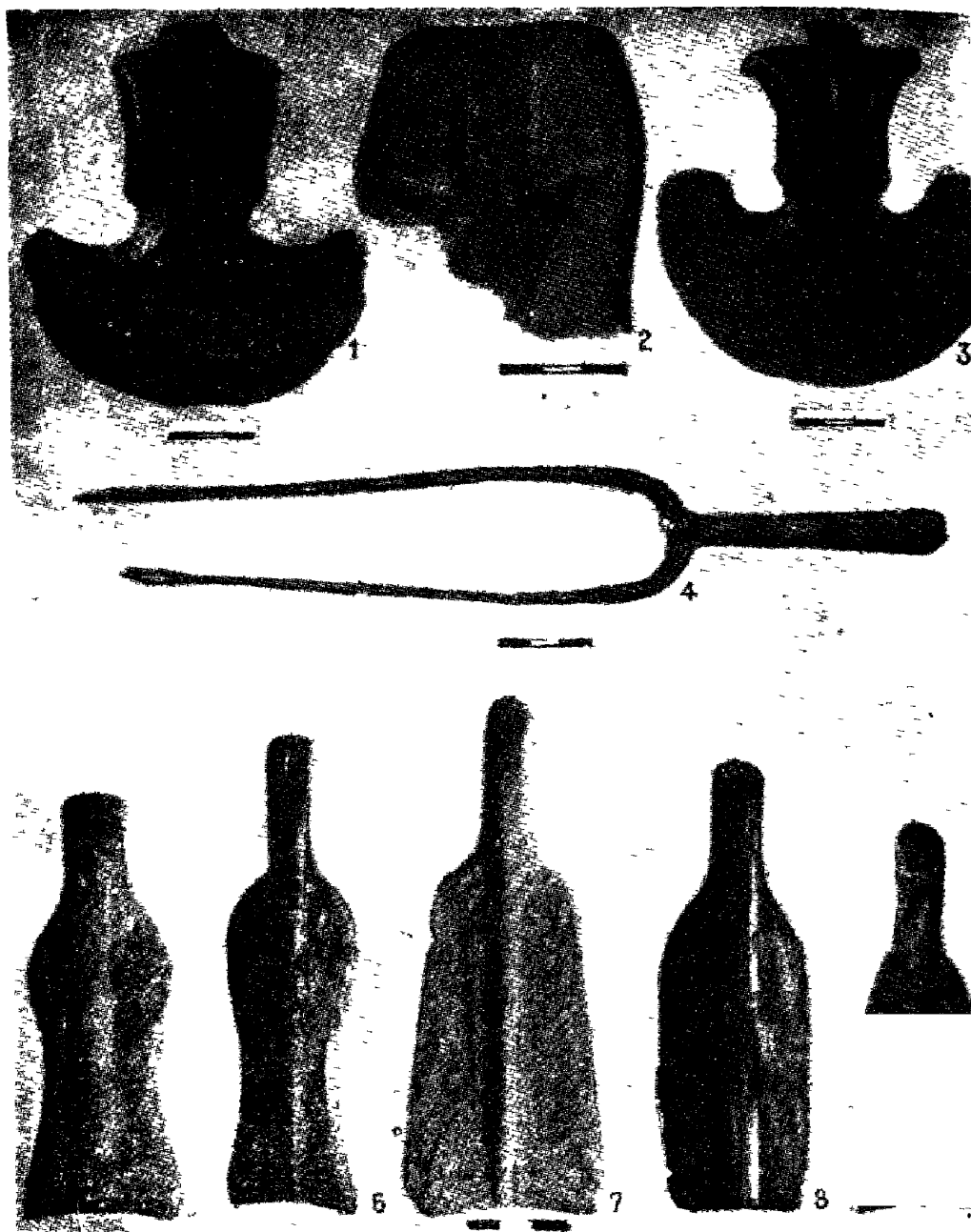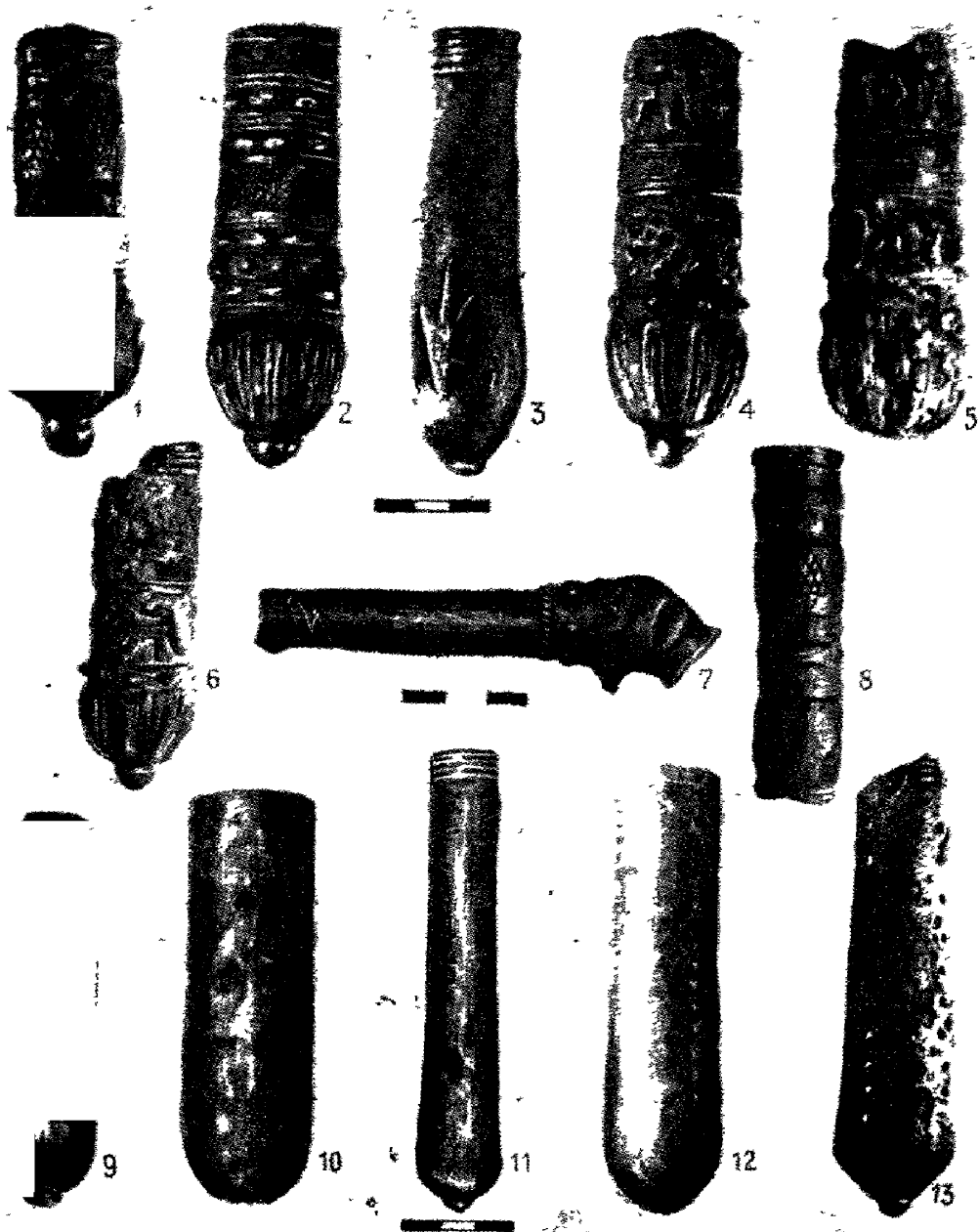
افزارهای برنزی جهت سرکردن سلاح ولوله‌های رمحه‌ای
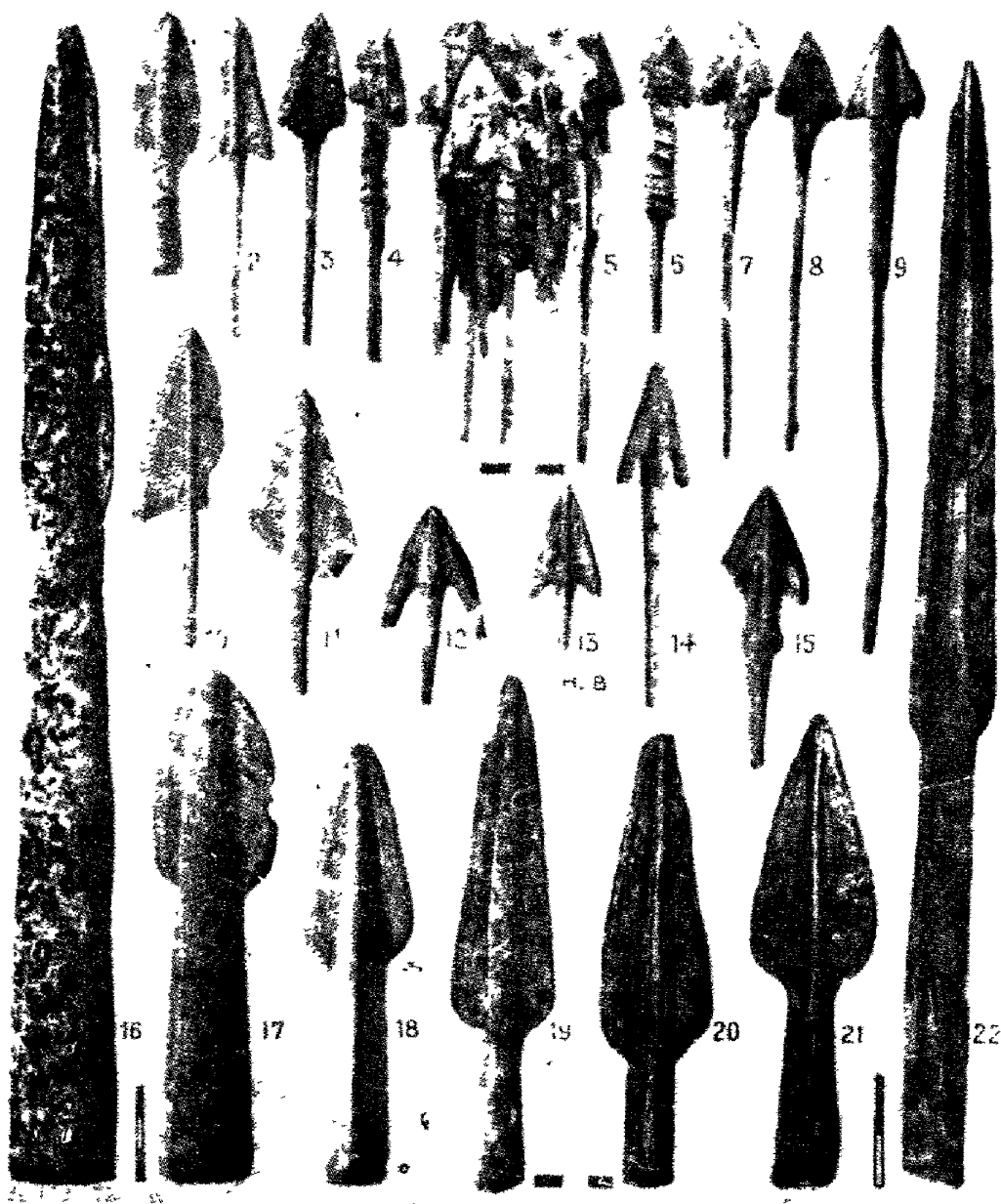
سرنیزه‌های برنزی ووسایل حفاری ازنوع سرکلنگ

زینت آلات مختلف بربری
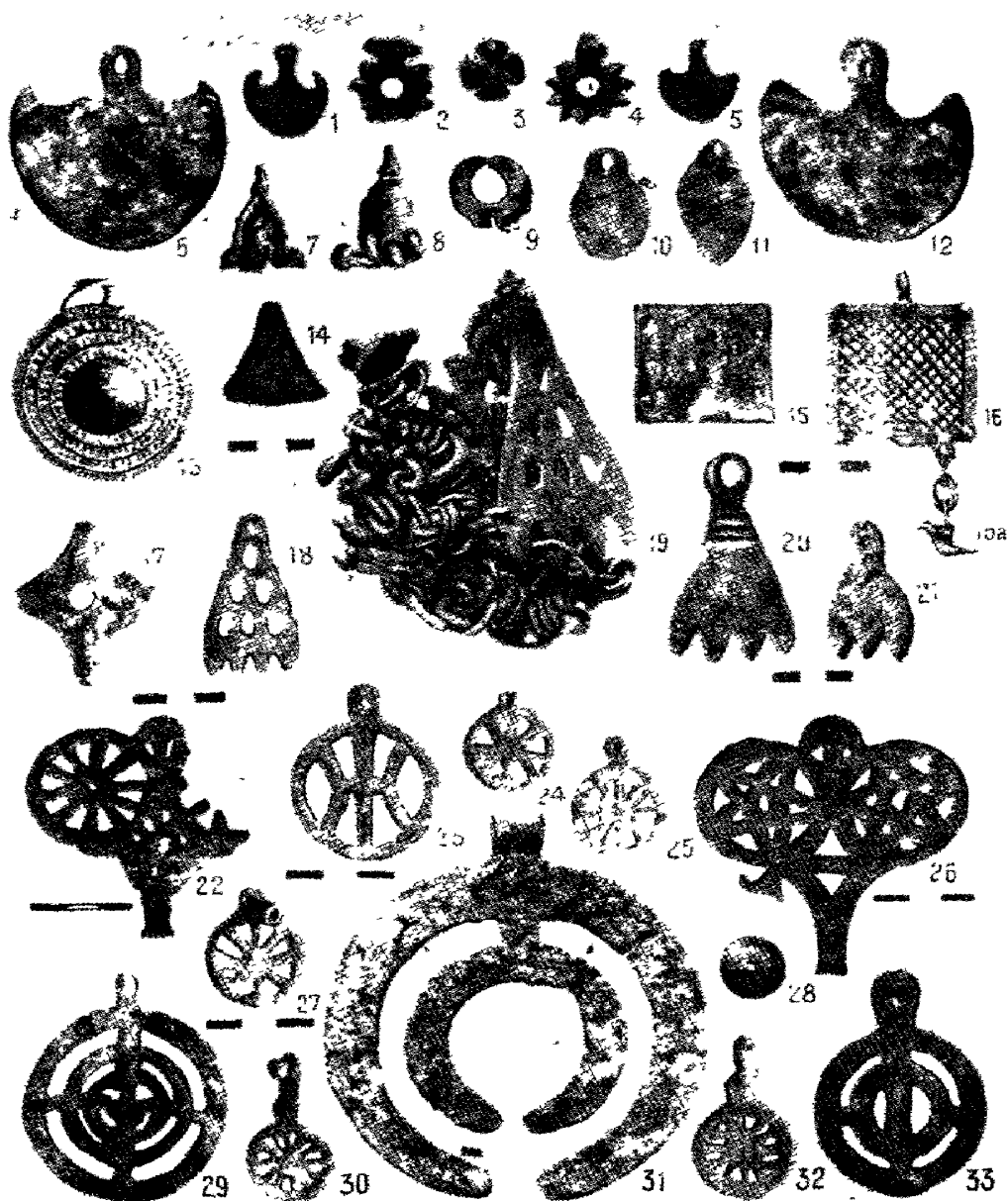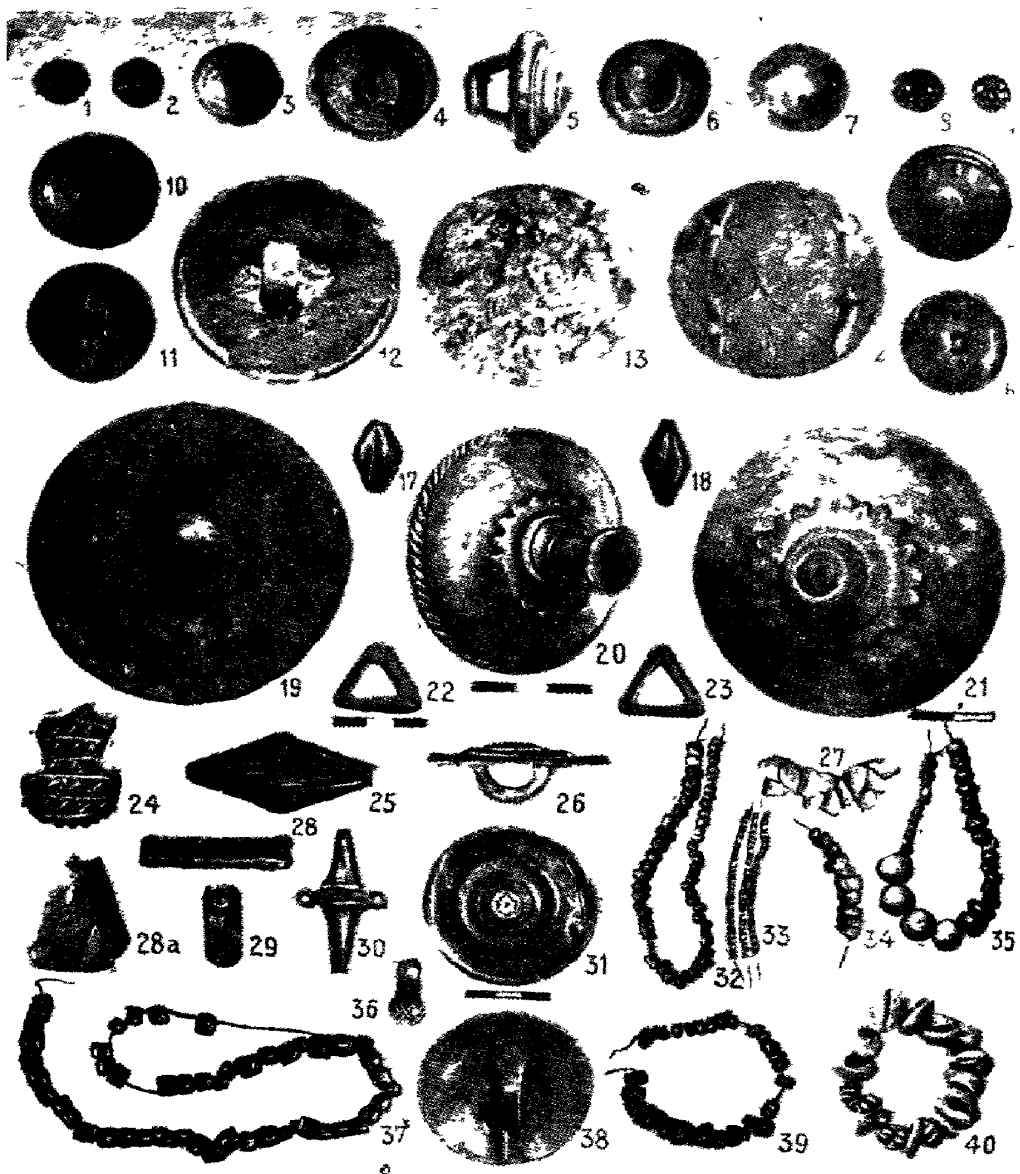
اسباء آرایشی ودگمه های مختلف

کوره‌های زبانه‌دار

اشیاء مختلف گلی

اشیاء مختلف گلی و مهرهای مختلف
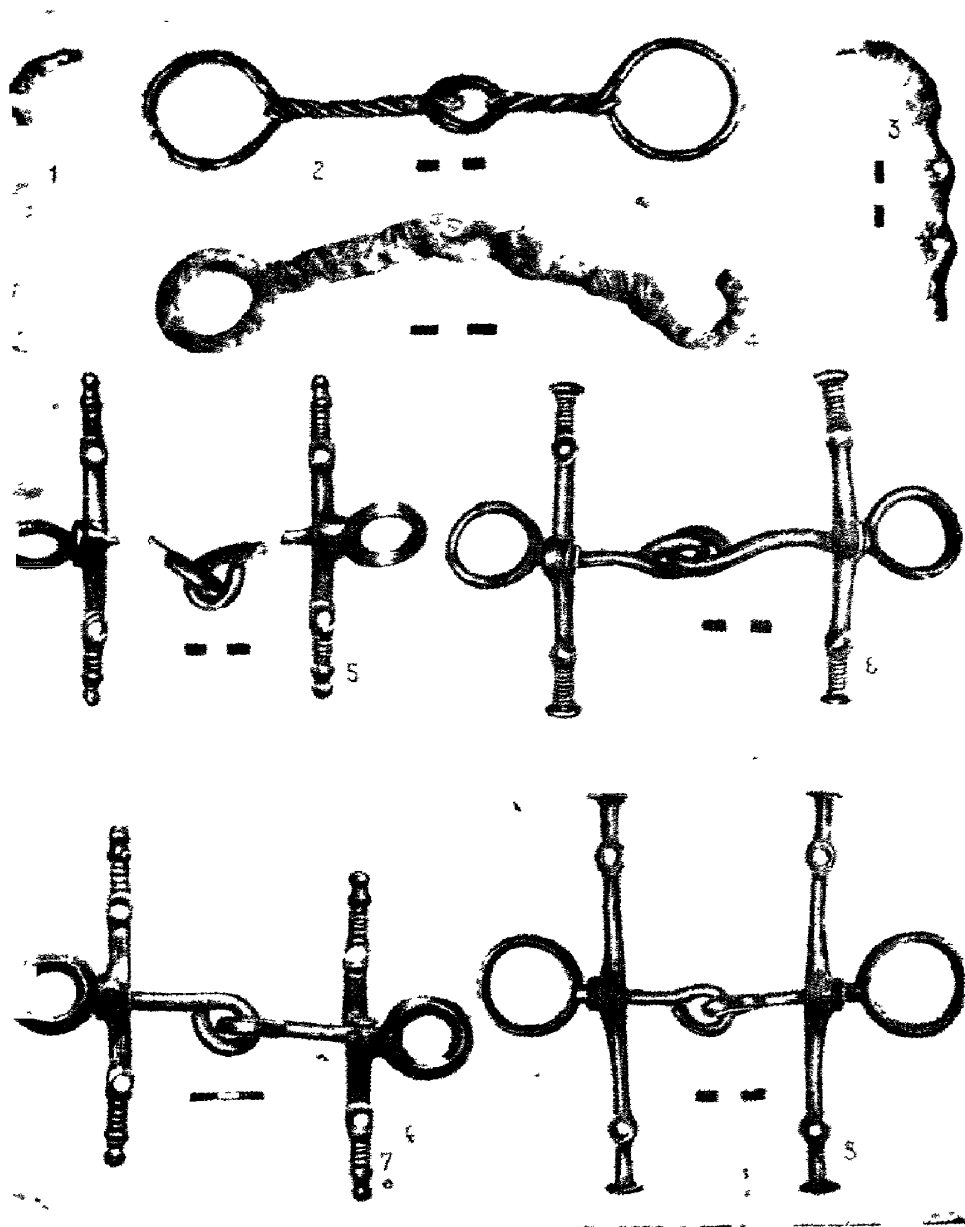
حلقه‌های (دهانه) برنزی به‌دست‌آمده از سه‌ها
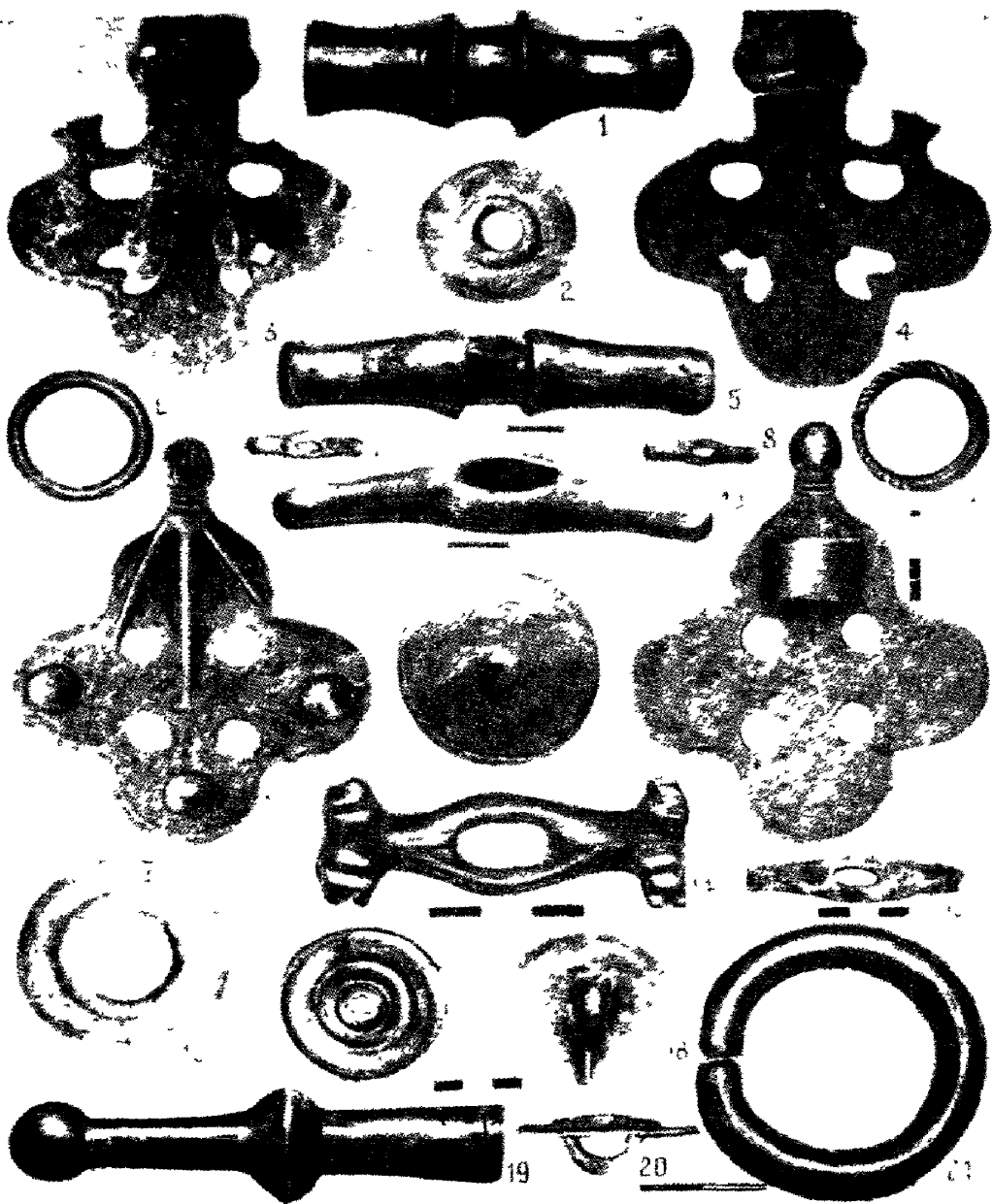
یراق و تجهیزات مربوط به اسب سواری
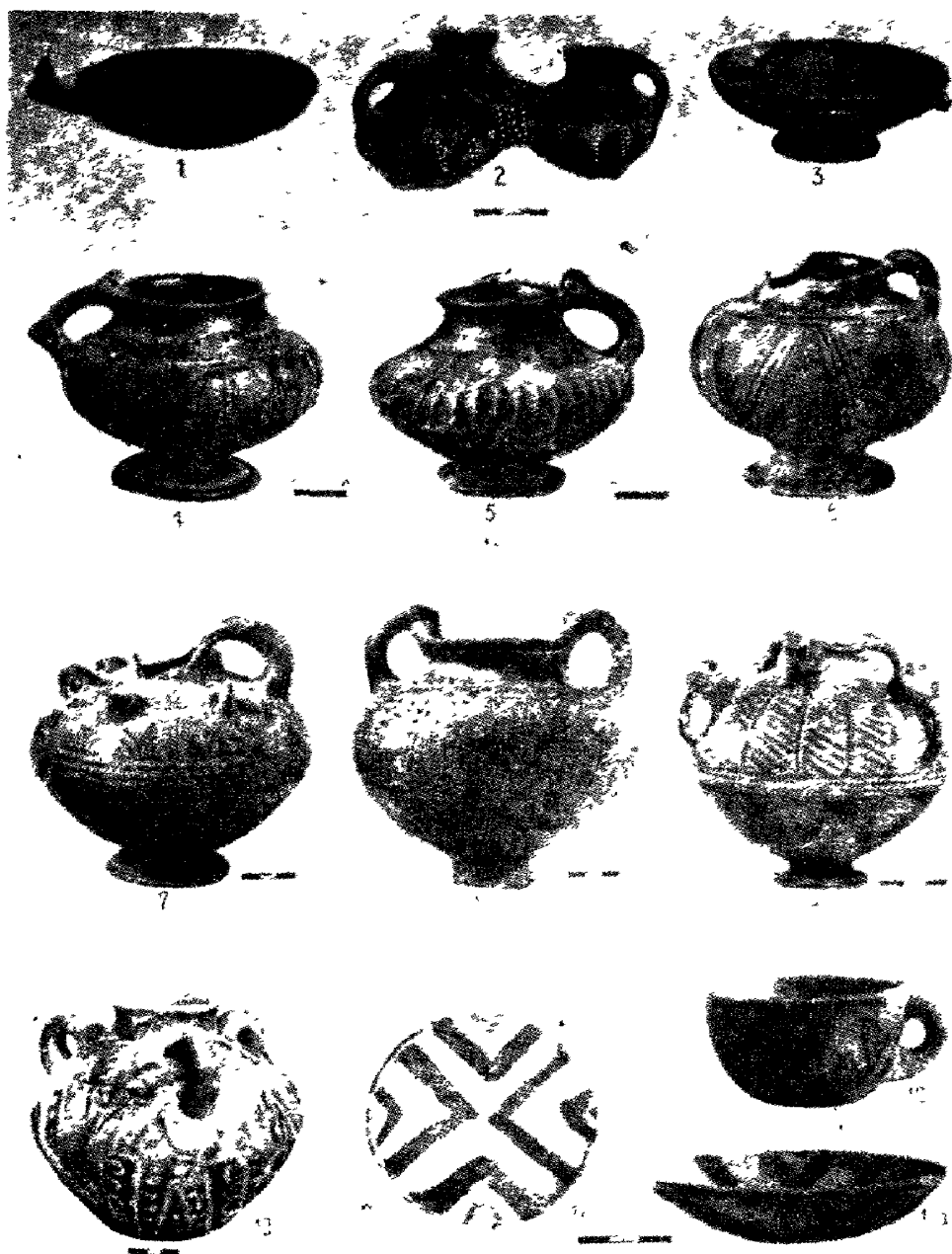
سرامیک‌های به دست آمده از تپه‌ها
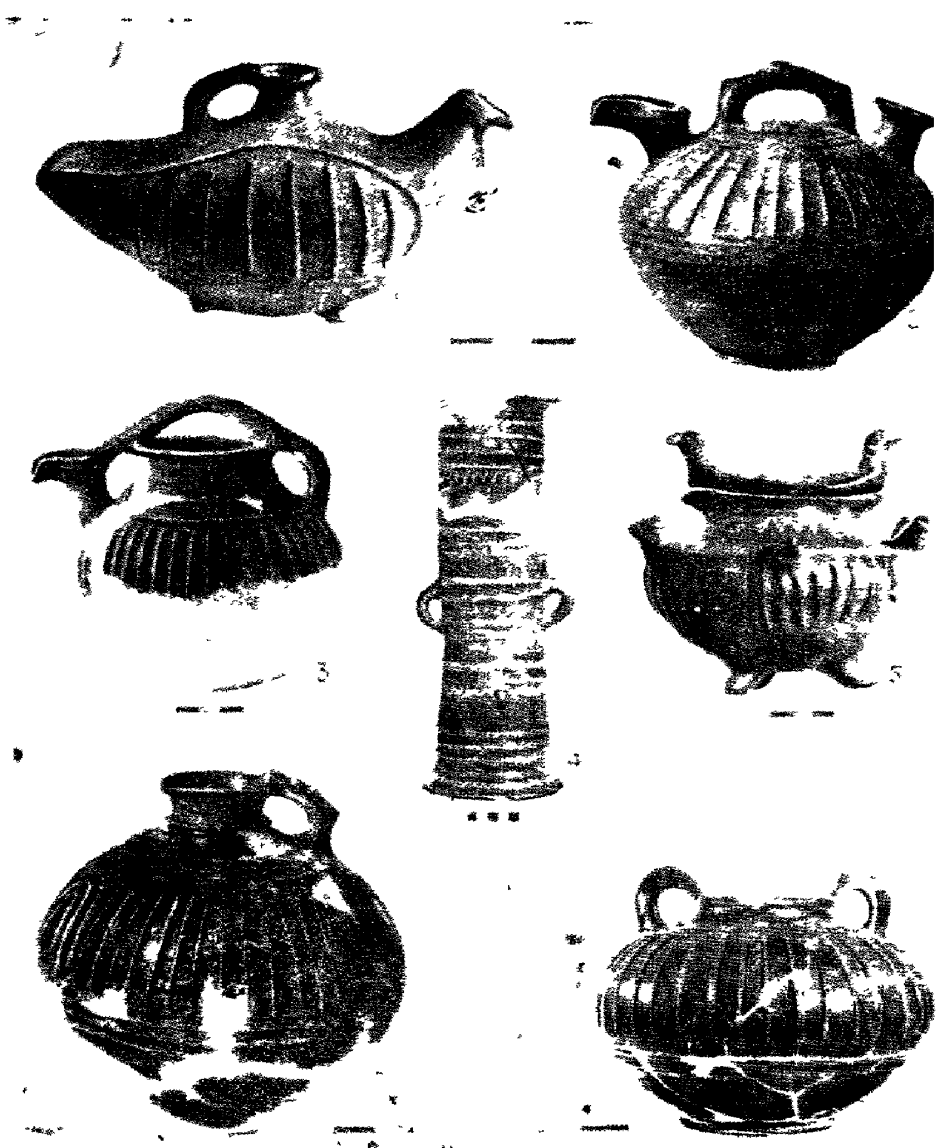
سرامیک‌های به دست آمده از تپه‌ها

محتسب که بوده است

از

دکتر ابراهیم باستانی پاریزی

یادداشت مجله

در تاریخ اجتماعی واداری ایران بعد از اسلام و همچنین در ادبیات و اشعار سرایندگان فارسی زبان به کرات به شغل و منصبی بنام محتسب بر میخوریم که در هر دوره وزمان وظیفه خاصی به عهده داشته است وهمین امر خود موجب گردیده که با تمام اهمیتش در بررسی‌های اجتماعی ، مفهوم ووظیفه آن ناشناخته ومبهم مانده است بدین سبب لازم بود در روزی توضیح وتوصیفی کافی و کامل در این باره گفته می‌شد واینك مقاله حاضر را که محقق محترم آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی در این باره تهیه کرده‌اند در اینجا درج میکنیم .

بررسی‌های تاریخی

☆ ☆ ☆

در تاریخ اجتماعی ایران بعد از اسلام غالباً به یك مقام بزرگ برخورد می کنیم که هم جنبهٔ عرف دارد و هم شرع و در همهٔ کارها میتواند مداخله کند، او که نامش محتسب است کسی است که هر کس نامش را میشنید از بیم گناهان خویش برخود می‌لرزید نام محتسب با ما بسیار آشناست، و در اشعار وادبیات فارسی دائماً از او یاد شده است. محتسب یعنی کسی که بحساب خلق میرسد، و دیوان احتساب را اداره میکند.

در باب «حسبت» یك کتاب گرانقدر بنام «معالم القربه فی احکام الحسبة» به قلم محمد بن محمد بن احمد القرسی به عربی نوشته شده است که در سال ۱۹۳۷ میلادی بهمت «ر بن لیوی» در مطبعهٔ دار الفنون کمبریج به چاپ رسیده است. [۱]

مؤلف این کتاب وظائف محتسب را مو بموشرح داده است ومن از جهت اینکه زمانی یادداشتهایی از آن برای کار خود استخراج کرده بودم، به نقل قسمتهای جالب آن کتاب می‌پردازم

مؤلف گوید.

نایب امام

حسبة از پایه‌های بزرگ امور دینی است ومعمولا آنانکه بدان شغل می‌پرداختند از جهت ثواب جزیل آن بوده است و آن درواقع امر به معروف است که از طرف مخلوق ترك شود و نهی از منکر است آنگاه که انجام آن بظهور رسد و کسی از آن ابا نکند

محتسب درواقع کسی بوده است که ازجانب امام یا نایب او تعیین میشد تا در احوال مردمان ومصالح آنان نظارت کند

از شرایط محتسب آن بوده که مسلمان و آزاد و بالغ وعاقل وعادل وتوانا باشد واگر کودك ومجنون وکافر را کنار بگذاریم هر کسی از افراد میتوانسته است بدین کار برسد مگر آنکه فاسق یا برده ویا زن بوده باشد.

البته افراد غیر مکلف نیز هرگز شاغل این کار نمیشدند. [۲]

---

۱ - آنطور که شنیده‌ام، یکی از جوانان فاضل دانش پژوه در خیال ترجمهٔ این کتاب هست وامیدوارم هرچه زودتر توفیق یابد.

۲ - ص ۷

محتسب باید دارای صرامت رأی وخشونت دردین می‌بود و ازاحکام شرع آگاهی کامل میداشت وآنچه را شرع نیکو دانسته است نیکومی‌شمرد وبدرا بد می‌دانست درین باب که محتسب بایستی ازاهل اجتهاد شرعی باشد یا اهل اجتهاد عرفی بین علماء اختلاف است.

«ابوسعید اصطخری گوید که «اوباید اهل اجتهاد دراحکام دین باشد تا بتواند به رأی خود اجتهاد کند»[1]

باید دانست که بقول امام ابوالحسن علی‌بن‌محمدماوردی «حسبة درواقع واسطهٔ بین احکام قضاوت واحکام مظالم است»[2]

نخستین چیزیکه محتسب بدان مکلف بوده آنست که گفتارش باکردارش مخالف نباشد . ودررفتار وگفتار خدای تعالی را درنظرآرد . و به نیت خالص رضای خدا را بجوید ودرین مقام چنان‌شود که مهابت وجلالت او در دلها افتد ، وقول او را بسمع طاعت بپذیرند.[3]

حتی امرا وسلاطین نیزازدخالت این مقام درامان نبودند .

گویند اتابك «صفتکین» سلطان دمشق محتسبی خواست، مردی ازاهل علم را باو معرفی کردند، امر باحضار اوداد، چون براو نظر انداخت گفت من‌ترا به‌امرحسبت انتخاب کردم که‌مردم‌را امر به‌معروف‌ونهی ازمنکر کنی آن عالم گفت اگر چنین است، پس‌توخود هم‌اکنون ازاین مسند ابریشمین برخیز واین انگشتری زررا از انگشت بیرون ساز که پیغمبر فرموده است هردوی این اشیاء (ابریشم و کلاه) برای طبقهٔ ذکور امت من حرام است . سلطان اطاعت کرد ودستور داد تامسند ابریشمین رابرداشتندوانگشتری‌را نیزازدست خارج ساخت وسپس گفت من امور مربوط به‌شرطه را نیز به‌کار توضمیمه ساختم، ودرآن زمان مردم ازومحتسبی باهیبت‌تر ندیده بودند .[4]

---

۱ ــ ص ۹ ــ فرق بین اجتهاد شرعی وعرفی آنستکه اجتهاد شرعی براساس اوامر شرع صورت میگیرد واجتهاد عرفی براساس عرف صورت می‌پذیرد چنانکه خداوند فرمود. خذالعفو وأمر بالعرف ...

۲ ــ ص ۹

۳ ــ ص ۱۲

۴ ــ ص ۱۳

محتسب مواظب اجرای سنن پیغمبر می‌بود خصوصاً درمورد چیدن شارب و کوتاه کردن انگشتان وپاکیزگی لباس وعطرزدن وامثال آن. واین غیراز قیام برفرائض و سنن است [۱]

گویند مردی نزد سلطان محمود آمد درغزنه وازوحسبت خواست سلطان براو نگریست ودید که شارب او، ازجهت طول، دهان اورا پوشانده است و دنبالهٔ آن بپایین آویزاست گفت ای شیخ، فعلا برو واول برنفس خود حسبت کن وبعد برگرد و مقام حسبت برمردم را ازمن بخواه. [۲]

ازشروط حسبت آن بود که محتسب ازمال مردم چشم بپوشد، هرگزهدیه نپذیرد(خصوصاً ازاصناف وکارگران واهل صنعت که این درحکم رشوه است) وباید غلامان واعوان اونیز همین رویه را پیش گیرند واگر متوجه شود که یکی ازآنها رشوه‌ای گرفته ویاهدیه‌ای قبول کرده بایداورا برکنار کند [۳]

گربه رشوه‌خوار

گویند یکی از مشایخ گربه‌ای داشت وهرروز از قصاب محله گوشت‌پاره‌ای برای گربه میگرفت روزی متوجه شد که قصاب کار خلافی انجام داده است، اول بخانه آمد وگربهٔ خودرا اخراج کرد وسپس به‌بازار رفت و امر شرع را برقصاب اجرا کرد قصاب گفت من ازفردا دیگر برای گربه توچیزی نخواهم داد شیخ گفت مطمئن باش که من تاگربه را ازخانه بیرون نکردم، امر شرع را دربارهٔ توانجام ندادم [٤]

گویند ابوالحسن نوری روزی برقایقی در بغداد سوار شد ودر آنجا زورقی دید که سی نشکه درآن نهاده بود. پرسید این چیست؟ ملاح گفت. توچه کارداری که درآن چیست؟ بکار خود پرداز.

نوری بار اصرار کرد، ملاح گفت، بخدا که توآدم صوفی فضولی هستی، این شراب است وبرای معتضد خلیفه تهیه شده که مهمانی خودرا برگزار کند نوری گفت جرعه‌ای ازآن به‌من ده. ملاح عصبانی شده به‌غلامش گفت

---

۱ و ۲ - ص ۱۳
۳ - ص ۱٤
٤ - ص ۱٤

کمی از آن بشیخ بده‌تا ببیند چیست،چون قطره‌ای در دست او ریخت ومطمئن شد که شرابست اززورق بالا رفت ویکی‌یکی بشکه ها را شکست وفقط یك دن‌را باقی گذاشت ملاح فریاد میزد و کمك‌می‌خواست. صاحب‌جسر که‌در آن روز موسی‌بن افلح بود نوری‌را گرفت ونزد معتضد برد

معتضد آدمی بود که شمشیرش قبل‌از کلامش شروع بکار میکرد همه فکر میکردند که خلیفه.نوری را خواهد کشت ابوالحسن گوید وقتی بر خلیفه وارد شدم او بر کرسی نشسته بود وعمودی دردست میگرداند ، وقتی مرا دید گفت تو کیستی ؟

گفتم : محتسب

گفت : چه کسی‌مقام حسبت را به توداد ؟

گفتم : همان کسی که مقام امامت وخلافت را بتوبخشید .

خلیفه پا را به‌زمین کوفت و سپس سر بلند کرده و بمن گفت .

ـ چه چیز تورا وادار کرد که چنین‌کاری انجام دهی ؟

گفتم : شفقت من برتو موجب این‌کار شد ، چه خواستم مکروهی را از تو دور سازم . .

باز پای بزمین کوفت و کمی بفکر فرو رفت وسپس سر برداشت و گفت :

ـ چطور این یکی‌خمره ازچنگ توخلاص شد؟

گفتم : این یکی علتی‌داشت ، که اگر خلیفه اجازه‌دهد بعرض‌برسانم

گفت. بگو.

گفتم : من برای احقاق حق خدای‌تعالی به شکستن آن دوخمره دست یازیدم ودر آن‌لحظه اجلال وخوف حق برمن غلبه داشت ، وقتی که نوبت این خم رسید ، هیبت ازمن دورشد وبحال اول آمدم ، و درآن حال قدرت چنین‌کاری نداشتم ، درواقع اگرحالت مطالعهٔ حق درمن باز میگشت اگر دنیاهم پرازخم‌شراب‌میشد آنرا می‌شکستم .

معتضد گفت : برو که مادست ترا در محو هرچه که بوی انکار دهد آزاد گذاشتیم .. پس گفت نیاز توچیست ؟

گفتم : تنها نیازم اینست که اجازه دهی‌مرا سالم ازین‌شهر بیرون کنند ،

او اجازه داد و ابوالحسن از بغداد به‌بصره رفت ودرآنجا بود تامعتضد درگذشت، سپس به بغداد بازگشت.[1]

این نمونه‌ای از سیرهٔعلماء در امر بمعروف ونهی‌ازمنکر بود وعدم‌اعتنای آنها به قدرت ملوك وسلاطین، چه‌آنان به فضل خدای اتکاء داشتند

آنچه که درباب حقوق‌آدمیان استومورد دخالت محتسب قرارمیگرفت تعطیل بازارها وخرابی برج وباروها و مساجد وامثال‌آن بود که قاعدتاً باید از بیت‌المال به‌اصلاح آن پرداخت واگرپولی در بیت‌المال نمانـد اشخاص صاحب مکنت بآن قیام خواهند کرد.

در باب حقوق اشخاص مثل دیون وغیرآن چون در پرداخت آن‌تأخیر می‌شد،محتسب آن‌حقوق را به صاحبش میرساند و از آن جمله است قیام به امرصغار ووصایا وودایع وامثال آن

محتسب درباب اموززنان مثل مجبورساختن آنها به‌رعایت ایام عده و تأدیب کسی که فرزندی را ازخود طرد کند وبستن نسبت و فراش ونفقهٔ زن و اخذحقوق‌بندگان ازخداوندان‌آنها ونگاهداری وتعلیف حیوانات وتغذیهٔ آنها وآزار نرساندن به‌آنها حتی‌در کمیت شیری که از آنها گرفته خواهدشد دخالت‌می کرده‌است ..[2]

در باب نهی از منکر حسبت در ترك نماز وروزه خواری (پس از سؤال ازعلت‌آن)از وظایف‌محتسب‌بوده‌است اومردم‌را ازعبوردرجاهای‌موردتهمت برحذر می‌داشت [3]

محتسب خصوصاً محلهائی را که زنان در آن جای جمع میشدند زیر نظرمیداشت ازاینگونه محل‌هاست: بازاربافندگی (برازی) وکتان فروشی و جویهای‌آب، ودرحمامهای زنانه وامثال‌آن ... واگرمی‌دید که جوانی بازنی در غیرموقع معامله وخریدوفروش مشغول گفت وگوست‌آنها رااز‌ایستادن در چنین محلهائی منع‌می کرد واگر جوانی‌نگاه بی‌جهت به‌زنان‌میداشت اورا

---

۱ - ص۱۹

۲ — ص ۲٦

۳ — ص ۳۱

تعزیر می‌نمود[۱]،چه بسیاری از جوانان اهل‌فسادورچنین جاهائی می‌ایستند.[۲]

علاوه براین محتسب درباب آلات وادوات حرام وخمروشراب وغیر آن نیر نظارت مینمود.هر گاه کسی درخوردن خمر وشراب تظاهرمی کرد یاخمر را بمیدان میآورد بایستی‌ادب شود و آن‌شراب نیز ریخته شود ، فقط در مذهب شافعی ریختن آن واجب نیست زیرا جزو اموال به‌حساب می‌رود. بر محتسب بود که اشیاء و اسباب لهو و لعب مثل نی و طنبور وعود و سنج وغیرآنرا چنان درهم شکنند واعضاء آنرا بگسلد که تبدیل به چوب شود ودیگر بکارلهو نیاید وصاحب آنرا ادب کند [۳]

هر گاه محتسب خبرمی‌یافت که مردی درخلوت خیال کشتن دیگری را دارد ویا مردی بازنی برای زنا خلوت کرده‌اند بایستی درین مورد تجسس میکرد تا حادثه‌ای اتفاق نیفتد . [٤]

در مورد رفتار بااهل ذمه محتسب بایستی‌توجه خاص میداشت وآنان را ملتزم میساخت که بشرایط کارخود توجه کنند .

وآن مخصوصاً درباره پوشیدن لباس مخصوص غیرازمسلمین بود مثل رنگ زرد برای یهود وبستن‌زنار ازطرف‌نصاری‌وهم‌اینکه‌درحمام باحلقه‌ای از روی ویا آهن وارد گردندتابا آن‌شناخته شوند [۵]

معبد و کلیسا دردیار اسلام نسازند ... در راهها هنگام عبور حق تقدم‌با مسلمین باشد، جزیه ازهر کدام بقدر وسعت خودشان گرفته شود، فقیر یك دینار ومتوسط دو دینار وغنی چهار دینار دراول هرسال بدهد[٦]...

محتسب دربارهٔ غسل‌و کفن ودفن مردگان‌نیزدخالت‌می کرد. اگرزنی‌را

---

۱ - تعزیر رفتار امام و یا نایب اوست در مورد تأدیب گناهکاران مثل زدن معلم طفل را و در واقع مجازاتی که به حد حدّ نرسد تعزیراست و معمولا عمل تعزیرباعصاو تازیانه انجام می‌شده ونبایستی خون جاری شود .

۲ - ص ۳۲

۳ - ص ۳۳ تا ۳۵

٤ - ص ۳۷

۵ - ص ٤۱

٦ - ص ٤۵

به نوحه خوانی و گریه با فریاد بلند برسر مرده می‌دید باید او را منع و تعزیرمیکرد زنان حق زیارت قبورراناداشتند. محتسب باید به زنان دستور میداد که هنگام خروج از منزل درپی جنازه با مردان فاصله بگیرند و باهم مخلوط نشوند، سروصورت نگشایند. اگر زنی را نوحه گرو خواننده دید باید اورا بازدارد و تعزیر کند وحتی ازشهرخارج کند. زیرا زنان نباید در پی جنازه روند. و گریبان بدرند. یامشت بصورت بزنند.[1]

در خرید وفروش‌های فاسده (که بنای‌آن برراستی ودرستی‌نیست) مثل رباوغیرآن- که‌حرام‌است- محتسب بایدنظارت‌می کرد، ونمی گذاشت که کاسب با کودك و دیوانه وبرده وکورمعامله کند زیرا معامله با طفل حتی‌به‌اجازهٔ ولی‌اوجائز نیست. معامله بابرده‌بدون اجازه صاحبش‌منع دارد، درباب‌فروش اجناس‌فاسد ومنع شده‌هم محتسب‌باید دخالت تام می‌نموداما درباب قیمت- گذاری اجناس اوحق دخالت نداشت مگردرسالهای قحط که قیمت ها بالا خواهد رفت[2]

هر گاه محتسب متوجه میشد که کسی‌قوت وغذای مردم‌را احتکار کرده است،ودرهنگام قحطی‌جنسی‌را خریده‌ونگاهداشته تادرموقع گرانی‌بفروشد، بایستی اورا مجبور به فروش آن می‌ساخت

دخالت درخریدوفروش جواهر، دقت دروزن درهم ودینار وصحت و آن نیز بعهدهٔ محتسب بود[3]

درمعابر تنگ هیچکدام از اهل‌بازار حق نداشتند بساط بگذارند یا جلو خان دکان را پیش آورند، و برمحتسب بود که این موانع را از میان بردارد، هم چنین بود درمورد پیش‌آمدن ایوانها (بالکن‌ها) وکاشتن‌درختان وبستن حیوانات‌وعدم تناسب‌نصب‌ناودانها وآبروها درمعابر تنگ که محتسب وظیفه داشت درموردآنها اقدام کند

محتسب‌بایستی‌ازحمل‌بارهای‌هیزم وپنبه‌وخار درمعابر جلو گیری‌میکرد

۱-ص ۵۱

۲-ص۵۲ و٦٤

۳-ص ٦٥ و٦٩

که لباس مردم دریده نشود، جز در مواردی کــه ناچار مردم باید از چنین راههــائی عبور کنند . بار کنندگان هیزم و سنگ و خربوزه و غیرآن را مجبورمی کرد که زودازمعابر بگذرند وتوقف نکنندودرمیدانهابارروا ازپشت چارپایان زود پائین آورند چه نگهداشتن حیوان در زیر بار گناه است و پیغمبر مردم را ازتعذیب حیوانات منع کرده است [1] اهل‌بازار باید بارار را خود تنظیف کنند وپنجره‌ها وروزن‌ها را بازبگذارند

نباید مردان درراه عبور زنان‌توقف کنند، جزدرموارد احتیاج، و گرنه محتسب آنانرا تعزیرمی کرد

محتسب درکارسنگ‌ها ووزنهٔ کسبه دخالت میکرد و برمحتسب بود که وزنه‌هارابشناسد ودرباب‌آن تحقیق کندتامعاملات‌ازوجوه شرعی‌خارج‌نشود

چون بایستی‌میزان‌هاو کیل‌ها دقیق وثابت وشاهین میزان ازفولادباشد، محتسب مراعات این جوانب را میکرد وچون قپان هر لحظه ممکن است‌وقت خود را ازدست بدهد ، محتسب همیشه مراقب این‌نکته بود .

وزنه‌ها ازآهن ساخته میشد ومحتسب آنها را می‌سنجید ومهرمی کرد اگر کسی‌وزنهٔ آهنی‌نداشت محتسب اورا وادار میکرد تا روپوش برآن‌ورنه بپوشدوسپس‌آنرابسنجد ومهر کند وهرلحظه‌آنرا‌امتحان نماید درآسیاب‌ها یك پیمانهٔ معین مورد استفاده قرارمیگرفت .

محتسب عیارمثقال‌ها ورطل‌هاوحبه‌ها وذراع‌ها را ناگهانی وغفلتاً مورد آزمایش قرارمیداد [2]

احتکار غله حرام ومخلوط کردن غلات مانده باغلهٔ تازه ممنوع است غله فروشان وآسیابانها بایستی غلات‌را ازخاك و ریگ جدا میکردند وغبار آنرا میگرفتند . ومحتسب مواظب بود که‌آرد ؤ جو وبقولات‌را باآرد گندم مخلوط نکنند . [3]

---

۱ - ص ۷۹

۲ - ص ۸۸

۳ - ص ۸۹

محتسب نانوایان را وادار می‌نمود که سقف دکانها و کوره‌های خود را بالا ببرند و دودکشها گشاد باشد وتغارها ووسایل کار تمیز باشد، آرد را با پا خمیر نکنند، عرق بدن آنان درخمیر نچکد، عطسهٔ آنان متوجه خمیر نشود و در روزها بابادزن‌های قوی مگسهارا برانند . . هر دکان نانوائی مقرری خاص و وظیفه معینی داشت که باندازهٔ معین هرروز نان پخته شود تااینکه شهرازجهت کمی نان دچار اختلال نگردد.[1]

محتسب درکار کبابی‌ها، آشپزی‌هاسلاخها وقصابها دخالت داشت، او قصابان را از اینکه در برابر دکان خرد قصابی کنند باز میداشت تا عمر علم را آلوده بخون و کثافات نکنند گوسفند باید در کشتارگاه کشته میشد، ولاشه گوسفند وبررا جداگانه آویزان می‌کردند.

محتسب آشپزان را وادار می‌کرد که ظروف خود را تمیز نگاه دارند وباآب جوش و اشنان بشویند. وگوشت بزرا باگوشت بره ویا گوشت شتررا با گوشت گاو مخلوط نکنند[2]

محتسب مواظب بود که حلیم فروشان نیز درمیزان مصرف گندم و گوشت گاو یا گوسفند تناسب نگهدارند . . ودیگ حلیم پزی وچوب حلیم کوبی را تمیز داشته باشند.

ماهی‌فروش‌ها، زلبیاپزها، شیرینی‌پزها وشربت فروش‌ها نیز زیر نظر محتسب بودند[3]

درمورد کارعطاران وشمع ساران محتسب توجه خاص داشت، محتسب هیچکس را اجازهٔ فروش عقاقیر ودواهای عطاری نمیداد مگر اینکه دربن مورد معرفت و خبرگی داشته باشد . درمورد ادویه تقلب زیاد میکنند. مثلازعفران را باگوشت مرغ یا گوشت گاو (پس از برشتن یا جوشاندن آن) مخلوط میکنند ومیفروشند . مشك و عود و عنبر و کافور و لاجورد وشمع امکان

۱ - ص ۹۱
۲ - ص ۱۰٦
۳ - ص ۱۱۰

تقلب فراوان دارد . . . محتسب دراین باب دقت فراوان بخرج میداد.[۱]

شیرفروشان باید ظروف خودرا تمیز نگاه دارند که مگس وحشرات بدان راه پیدا نکنند . ... محتسب بایستی مواظب می بود که آنها آب درشیر نکنند کار دلالان را نیز محتسب زیرنظر داشت ومراقبت میکرد که آنان هنگام فریاد کردن وعرضهٔ کالا معایب آنرا پنهان نسازند.[۲]

محتسب دوزندگی‌ها ورفوگران وقبادوزان‌را کنترل میکرد که هنگام دوخت لباس مردم‌راسرندوانند وپارچهٔ آنانرا خراب‌نکنند، حریرفروشانرا وادار می‌نمود که ابریشم قزرا پیش ازشست‌وشو وسفید کردن رنگ نکنند، چه رنگ آن بعداً تغییرخواهد کرد .

رنگرزان ، پنبه فروشان و کتان فروش‌هارا کنترل می‌نمود ، خصوصاً کتان فروش‌ها، که تاامانت وخودداری وعفت آنان درمعاملات ثابت‌نشده‌باشد نباید بدین‌کار گماشته شوند ، چه بیشترمعاملات آنان بازنان است .

محتسب‌مرتباً بازارصرافهارا موردبازرسی‌وتجسس‌قرارمیداد زیرادرواقع کسی که صرافی میکند دینش بیش ازهر کس درخطراست ، محتسب هر گاه ربا خواری‌را می‌یافت حتماً اورا تعزیرمی کرد . . واجازه نمی‌داد که مثلا دینارکاشانی‌را به‌دینارشاپوری باوجود اختلاف وزن آن معامله میکنند[۳]

بیطاری علم مهمی است واهمیت علاج امراض حیوانات ازامراض بشر بیشتراست ،چه چارپایان زبان ندارند که‌دردخودرا بازگویند ، درصورتی که کسی درخون گرفتن حیوانات یاداغ یاقطع جوارح‌آنان خبرگی نداشته باشد نباید بدین‌کاردست‌یازد ومحتسب چنین کسی‌را تعزیرمی‌نمود[۴]

محتسب حمامیهارا به‌اصلاح وتمیزنگاهداشتن آب آن وادار می‌ساخت وتصویرهائی‌را که درحمام میکشیدند، چون‌مکروه‌است‌پاک‌می کرد

طب‌کاری عملی ونظری‌است .. طبیب باید به ترکیب‌بدن ومزاج واعضاء

---

۱ - ص ۱۲۷

۲ - ص ۱۳۵

۳ - ص ۱۳۶ تا ۱٤٦

٤ - ص ۱۵۲

و امراض آن آگاه باشد هنگام مراجعه مریض از بیماری اوسؤال کند و سپس نسخه نویسد ، و در روز سوم و چهارم از حال او پرسش کند ، اگر بیمار خوب می‌شد اجرت خود را میگرفت و اگر می‌مرد بایستی اولیاء او را حاضر کنند و نسخه‌هارا به حکیمی مشهورتر بدهند، اگر مقتضی حکمت تشخیص داده می‌شد حق او را میدادند و گرنه باید خونبهای مریض را بپردازد چه درواقع اوباعث قتل کسی شده است ... درین صورت اطباء درکارخود احتیاط بیشتر خواهند کرد و تهاون بخرج نخواهند داد .

محتسب باید قسمنامهٔ بقراط را که سایر اطباء نیز بدان قسم میخورند از هرطبیبی بخواهد که بدان یاد کند ، و آنانرا سوگند دهد که هیچ دوای مضری به بیمار ندهند ودواهای سمی‌را به‌عامه نشناسانند ودوائی‌را که باعث سقط‌جنین میشود به‌زنان یاد ندهند همچنین دوائی‌را که درمردان باعث قطع نسل میشود

طبیبان باید چشم خودرا ازمحارم وزنان چون بآنان مراجعه میکنند بپوشند واسرار کسی را فاش نکنند

محتسب باید در این موارد و درمورد دواها و جراحی و آنچه مربوط به‌چشم است اطلاعات دقیق داشته باشد

محتسب بایستی برمساجد نظارت دقیق داشته باشد وخدام این اماکن‌را به‌تنظیف آن وادارد که گردوخاك حصیر آنرا بتکانند ودیوارهارا تمیز کنند وقندیل‌ها وچراغهارا بشویند وهرشب روشن‌دارند وبعد ازنماز درهارا ببندند و کودکان ودیوانگان‌را ازورود بدان بازدارند همچنین کسانی‌را که‌میخواهند درآنجا چیزی‌بخورند یابخوابند ویاکاری انجام دهند ویاخرید وفروش کنند یادرآنجا گرد هم‌بنشینند و گفت‌و گوی دنیارا کنند .. همسایگان مساجدرا ملتفت سازد که‌نمازجماعت‌را مواظب باشند وبمحض شنیدن اذان بدانجا روی نهند که مستحب است

امام مسجد باید مردی عاقل وفقیه وقرائت‌دان باشد ...

محتسب مواظب بود که پیش‌نماز درنمازجماعت روزجمعه مزاحم اقتدا کنندگان نباشد اگرامامی نمازرا چنان طول‌دهد که ضعفا ویاکسانی که

کاردارند نتوانند آنرا بپایان برسانند ، محتسب چنین پیش‌نمازی‌را آگـاه می کرد که حضرت رسول بیزمعاذرا هنگام ادای نمازطولانی توبیخ کرد

مؤذن بایدآدمی عادل وامین ومورد اطمینان ووقت شناس‌باشدومحتسب مؤذن را درمورد وقت شناسی‌امتحان وآزمایش می کرد، و کسی را که‌آگـاه وشناسای اوقات‌نبود ازاذان بازمیداشت ، چه ممکن است دراثراذان بی‌وقت، روزه‌داران افطار کنند،یا نمازقبل ازوقت گذارند وبالنتیجه نماز وروزهٔ‌آنان باطل شود

هم چنین محتسب مؤذن را ازآواز خوانی وغناز بازمیداشت، ولی البته مؤذن باید خوش صوت باشد

محتسب بایدکار گزاران مساجد را وا میداشت کـه روز جمعه جلـوی مساجد بایستند واز دخول گدایان و گدائی کردن‌آنان دربرابرمسجد جلو-گیری کنند ودرصورت‌لزوم ازاعوان خود کسانی رابرای کمك‌آنان‌میفرستاد که ازین‌کارها جلو گیری شود.[1]

محتسب خود درکار وعاظ نیزدخالت ونظارت می کردو کسانی را اجازه میداد بدین کار قیام کنند که به‌دین وخیروفضیلت دربین مردم مشهور باشد

نامه‌نویسان‌نباید دروسط راه وبرابر دکانها بنشینند، چه‌بیشترمراجعین ایشان زنانند وناچارباید درمعبرعام توقف کنند. باید از نامه‌نویسان‌التزام گرفته میشد که نامه‌های عاشقانه ومهیج و امثال‌آن برای مردم ننویسند : و سحروجادو نکنند و در غیر این صورت باید حتماً تعزیرشوند. نبایدازطرف زنی نامه به‌مرد بیگانه بنویسند یااخباردولتی‌را برای کسی مکاتبه کنند. محتسب اگر براین کار آگاه میشد نخست‌آنان را تنبیه می کرد و درصورت تکرارتعزیرمی‌نمود [2]

کشتی رانان وقایق رانان نبایدبیش ازحد بارحمل کنند ومحتسب‌آنها را درمواقعی که باد موافق نبود ازحرکت بازمیداشت شکستنی‌فروشها اگر اشیاء شکسته را بصورتی به‌مشتری میفروختند مجازات میشدند .

۱- ص ۱۷۸

۲- ص ۱۸٤

هم‌چنین فخاران و کوزه گران وامثال آنان وصیخ سازان و سوزنگران شامل این بازخواست می‌بودند حنائی‌ها، شانه فروش‌ها ، شیره کش‌ها ، و روغن فروشها، غربال‌بندها . دباغان. پوست فروشان ، حصیر فروشان نیز درمراقبت محتسب بودند .

قضا و دادگستری در لغت ابرام امر است و احتیاج مردم به‌رجوع‌بدید قاطعی که درنزاع، آنانرا به‌حق برساند ، امرقضارا پیش‌آورده است

مجلس قاضی باید در وسط شهر باشد که مردم آنجا را بدانند و بتوانند بآنجا بروند اگر قاضی خطا می‌کرد محتسب اورا به‌خطای خودآگاه مینمود ومقام بزرگ‌او البته مانع آن‌نیست که در این موردمحتسب اورا انکارنماید ابراهیم‌بن بطحاء که متولی حسبت بعداد بود روزی ازطرفی از بغداد میگذشت و متوجه شد که جمعی منتظر قاضی هستندوآفتاب بالاآمده. ایستاد وحاجب‌اورا خواست و گفت: به‌قاضی‌القضاة بگوکه متنازعین منتظرند و آفتاب بآنان تابیده است و در انتظار رنج میبرند، یا بمجلس آی‌ویا تأخیر خودرا خبرده تابروند و بلروقتی‌دیگر آیند

هر گاه قاضی هنگام رأی بخشم و غیظ سخن میگفت محتسب او را به میداد چه‌قاضی وقتی غضبناك است‌نباید حکم‌دهد

محتسب پیك‌های‌خاص وغلامان خاص واعوان‌همیشه بقدر حاجت در اختیار می‌داشت، واین برای تزیید حرمت وهیبت اونیز لازم بود وکار مردم را هم‌آسانتر میتوانست فیصله‌دهد

هیچکس ازپیك‌ها بدون اجازه محتسب‌برای‌احضار کسی نمیرفت‌وچون میرفت باید به‌عزم وقوت‌نفس گناهکار را بسرعت حاضر کند.

بنابراین مراتب حسبت نخست بانهی، دوم با وعظ، سوم با ردع و زجر انجام میشده است .

وسائل حسبت‌چند نوع‌بوده‌است وازآنجمله‌است: دره وتازیانه.

دره تازیانه‌ایست که ازپوست گاوبافته وساخته شده واین‌وسیله بردرگاه دکه‌محتسب آویخته میشدتامردم آنرا ببینندواز آن‌وحشت‌دردلشان‌ایجادشود. چون دستور زدن کسی داده‌شدباید دقت کند که آیا باتازیانه مقصود اوبوده

است یا دره وهر کسی رامناسب حال خودش وباندازه گناهش تنبیه کنند، و جرائم ضرب وصفع وحبس ولوم وتوبیخ رااجراء کنند ومنقول است که «العفو فی‌حق‌الله تعالی دون حق‌الادمی»

اگر به‌محتسب کاری رجوع میشد واوآنرا ترك‌میکرد و آن‌کار تکرار میشدواوحق رانمی گرفت،شرعاًولایت او ساقط‌میشد واهلیت‌حسبت‌نمیداشت.

البته اگر ازاجراء عاجز می‌بود باید آنرا به‌ولی امر و امام یانائب او ارجاع می‌نمود [۱]

۱ ــ ص ۲۲۲

قابل توجه نویسندگان و خوانندگان گرامی

مجلهٔ بررسی‌های تاریخی از نویسندگان و خواسدگان محترم و گرامی خود تقاضا دارد هنگامی که در بارهٔ مسائل تاریخی نظریهٔ جدیدی در مجله مطرح می‌گردد به‌منظور بحث و تجزیه و تحلیل بیشتر ، نظرات موافق و مخالف خود را جهت درج در مجله ارسال فرمایند

مجله قبلاازهمکاری‌هائی که در بارهٔ روشن شدن گفت‌وگوی علمی - تاریخی مبذول فرمایند تشکر می‌نماید .

بررسی‌های تاریخی

اسناد و نامه‌های تاریخی

مجله بررسیهای تاریخی در هر شماره، چند سند و نامه از اسناد و نامه‌های تاریخی که پیش از این در جایی چاپ نشده باشد بچاپ میرساند تا رفته رفته مدارک و اسناد پراکنده تاریخ ایران جمع آوری و برای استفاده پژوهندگان آماده گردد.

اسناد و نامه‌های تاریخی

دورهٔ صفوی

از

دکتر خانبابا بیانی

◇ ◇ ◇

بخش دوم ـ اسناد ونامه‌های موجود دربایگانی وزارت خارجه فرانسه

فهرست اسناد [1]

۱ـ دوسند دیگر ازهمین دسته اسناد راکه درشماره های ٥و٦ سال یکم این مجله بچاپ رسیده بودد اینجا نقل نکردیم (ر.ك. به شماره ٥و٦ سال یکم صفحات ٥٦ تا٦٠)

-۱-

نامه شاه سلطان حسین به لوئی چهاردهم

معزالسلطنه والجلالة والشوکة والابهة والعزوالاقبال لوئیس پادشاه

کتاب مینانام مصادقت‌ختام ونمیقه الفت شمیم موالات فرجام عالیحضرت سپهرمنزلت غضنفرصولت‌وافی درایت‌سامی‌مرتبت فرازنده تاج وتخت‌پادشاهی فروزنده ایوان عظمت‌وصاحب کلاهی سراوار اورنک ابهت‌وجلالت لایق‌دیهیم شوکت و عدالتِ اکرم سلاطین رفیع‌الشأن عیسویه افخم خواقین بلند مکان مسیحیه فرمانفرمای ممالك فرانسه که مصحوب‌خلیفه سزاریلی محرك سلسله ودو ولاو مشید اساس صدق و صفا که از دیرگاه فیمابین این خاندان عظمت وجاه وآبا واجداد آنسلطنت وابهت دستگاه سمت استحکام دارد شده بودند عزورود یافته باعث‌تجدید مؤانست ودوستی قدیم وجدید گردید . شرحی که درباب سفارش نصارای ارامنه الکا نخجوان مرقوم خامـهٔ محبت و دادگشته قلمی نموده بودند که چون بعضی اوقات که‌حکام‌نخجوان تغییرمی‌یابندحکام جدید را اطلاع برسفارش‌آنشوکت وجلالت پناه وصدورحکم همایون برطبق آن‌حاصل نمیشود ورجای فرمان‌تأکید وسفارش‌مؤکد درباب خلیفه‌سزاریلی و نصارای فرنگی خصوصاً پادریان سیاه‌پوش شده بود مضامین آن برضمیر آفتاب‌نظیر واضح ولایح گردید . قبل ازاین که‌آن خسرو رفیع مقدارملاحظه رعایت‌جماعت‌مزبوره‌رامرقوم کلك‌صداقت‌نموده بودندپرو‌انچه‌مطالعه‌لازم‌الاطاعه

اشرف درین باب شرف صدور یافته بشرحی که در آنوقت در نامهٔ خلّت طراز مندرج فرموده بودیم فیمابین حکام جدید معمول و برقرار است و تغییری بقواعد آن راه نیافته مهمی دیگر که درین حدود باشد باظهار آن مبادرت نمایند که بندگان درگاه عرش اشتباه بانجام آن مأمور گردند باقی امور مقرون بخیر و خوبی باد[۱].

-۲-

نامه شاه سلطان حسین به لوئی چهاردهم[۲]

شمایم الفت و وداد ونسیم یگانگی واتحاد ازحدیقه نمیقه والاو یکلرار رقیمهٔ دلگشای پادشاه عظیم‌الشأن ولایت پاریس ونرمندیاو بریتانیا واکویتانیا واسکینا وبیکتاویا واکستنژ یاولمویسی وبوردوکالیا و کرانپلیس وپرون وپرنگر وانکلیسیا وتلزا واندکاویا وسنمنم وترنیس وکارنوتم و نیورنیس و لوکدنم وپیکاردیا وکالس و کمپانیا و دونکرك وکامبرزیس وآرتزیا و سایر ولایات که مشحون بانوار کلمات دوستی آمیز ومطهر ازهار عبارات الفت انگیز ودریسولا ازموقف والاومحضر معلی ارسال بزم حضور موفورالسرور گشته بود پمشام آگاهی ودماغ شناسائی رسیده تجدید ضوابط [-] وتأکید روابط مصادقت نمود مرقوم خامه دوستی نگار شده بود که میکائیل ایلچی سابق آن شهریار عالی‌تباراصرار نواب همایون ما را درمراتب دوستی وولا [با] عتبار قبول رجاء آن رفیعمقدار درباب مرحص گشتن تجار مملکت فرنسه بآمد شد این دیار مقروع سمع شریف ساخته ادعان وامضای مضامین عهدنامه همایون که درباب مقدمات متعلقه بامرمز بورشرف صدوریافته وتردد تاجران مذکوره را موقوف بطی نزاع وجدال باعظمای فرنکستان وقرارنموده اند که دربارهٔ سودا گران

۱- اصل این نامه درجلد ۱٤ اسناد ومکاتبات سیاسی ایران برگ ۱۳ دروزارت خارجه فرانسه ضبط است

۲- اصل دربایگانی وزارت امورخارجه فرانسه ضبط است

ممالك فرنگ واین‌همایون‌آستان (چند کلمه ناخوانا) آن والا (یك کلمه) آیند بهمان دستور وهمان پایه (یك کلمه ناخوانا) رأی وزین وضمیرمنیر (چند کلمه ناخوانا) اشعاری که درباب (یك کلمه ناخوانا) ورخصت‌تعلیم پادریان پابرهنه‌دریك فصل‌از فصول عهدنامه مذکور (چندین کلمه‌ناخوانا) صدور حکم (یك کلمه) بدانجهت درخصوص‌عدم اجرا (چند کلمه) فرموده بودند برآن صاحب عظمت و اعتلا درحجاب اختفا نداند که شروح عهدنامه مذکوردرباب مبتنی بررعایت‌شریعت غراست ومع‌هذا درفصل مذکورتصریح بآن شده که خلیفها و پادریان فرنگی درمکان سکنی وخانهای خود برسم وآئین خویش بعبادت‌مشغول‌بوده(چند کلمه ناخوانا) نشود مشروط برآنکه مرتکب امری که خلاف مذهب وطریقه اثناعشری باشد نگردند و بر خاطر عاطرآگاه وضمیرمنیر باانتباه ظاهر وباهر وعیان خواهد بود که‌چون‌طوایف ارامنه جریه بقانون شریعت غرا مهمسازی سرکار دیوان‌مینمایند که دردین وآئین خویش متمکن وبرقرارباشند جبرایشان بر تعلم ازپادریان فرنگی سبب اینکه منجربتغییر مذهبی که دارند میشود مخالف شرح انور ومنافی دین اطهر خواهد بود وبرنواب همایون ما که جذع برومند دودمان اصطفاو اقتصائیم رعایت مقتضای شریعت غرا الزم لوازم‌واهتمام دراجرای آن برذمت همت شریعت پرور خدیوانه واجب ولازم است،آن والا جاه اینگونه‌جزئیات راسبب‌ترلزل مبانی محبت بی‌پایان و عهد ومیثاق قوی‌الارکان ندانسته خاطر مودت ذخایر[جمع دارند] که مادام که‌ازآن طرف شرف قرین نقصی درعهود مزبوره واقع نشود مخالف آن از جانب سعادت مآل اشرف صورت احتمال‌نخواهد داشت وچون‌مدتیست مدید که میکائیل مشارالیه جهةاجرای قول‌وقراری که نموده بود بانصوب صواب آئین شتافته وبا وجود رفع موانع وفتح طرق (یك کلمه ناخوانا) تجاروورود امضای عهدنامه مزبورازآنطرف شرف مدار بدربار عظمت واقتدارو‌سهولت‌ارسال تجارمذکور،درهرحال‌برآن عالیمقدار سبب نیامدن ایشان بدین دیارالی الآن برضمیر منیر کیمیا آثار ظاهروآشکار نگردید واحتمال عدم اطلاع آن والا تبار ازاین امور مظنون میگردید لهذا عالیجاه بیگلر بیگی چخور سعد حامل نامه مصادقت‌عنوان

را که ازمعتبرین آن ولایت است حسب‌المقرر روانــه آن جانب محبت جالب نمود که تاکید قواعد دوستی‌ووداد نموده بتحقیق این امور و اظهـار سخنان (یك کلمه باخوانا) که نزباندانی‌او مفوض ومرجوع است پردارد و امور مذکوره را بنحوی که موافق مصلحت دولت طرفین باشد تمشیت داده بعد ازانجام خدمت سفارت بدین سده سدره منزلت مراجعت نمـاید طریق دوستی و موالات چنانست که مشتهیات بآمال را مرقوم خامهٔ صداقت مقـال نمایند که توجه پادشاهانه باستحصال آن مصروف ومعطوف گرداند ایـام سلطنت (یك کلمه) واقبال بروفق رضای ایرد متعال گذران باد

۳

نامه شاه سلطان حسین به لوئی چهاردهم

لوئیس پادشاه‌چهاردهم

تکریمات وافیات و تفخیمات نامیات از کمال وداد ونهایت اتحاد بجانب والای پادشاه عظیم‌الشأن‌ولایت‌پاریس‌ونرمندیاوبریتانیاوآکویتانیاواسکیسما وبیکتاویا واکسنتزیاولمویسی و بوردکالیا وکراپیس و پرون و پریکر و انکلیسیا و تلزاواندکاویا وسنمنم وترنیس و کارنوتم ونیورنیس ولوکدنم و بیکاردیا وکالس وکمپانیا و دونکرك‌ولنسیانا وکامرزیس و آرتریا و سایر ولایات ابلاغ وارسال داشته (یك کلمه ناخوانا) همت‌بلند وجملگی نهمت آسمان پیوند بارتفاع مراتب اقبال و اجتماع اسباب جاه و جلال آن‌شهریار دوستی شعار مصروف و معطوف است بعدها بر ضمیر منیر خفی وستیر نماند که کتاب شریف و رقیمه مودت‌الیف که بارسال آن مؤکد بنیان‌الفت وولای دیرپای قدیم و مشید بنای صدق و صفای‌دیرین بقای قویم‌شده بودندورهنگام استماع خورشید دولت و اعتلای لوای شوکت وانفتاح ابواب شادمانی بر رخسار آمال وامانی خدیوانی بوساطت زبدةالاقران میکائیل در پیشگاه

سند ۱ــ عکس نامهٔ شاه سلطان حسین به لوئی چهاردهم

سند ۳ــ عکس نامهٔ شاه سلطان حسین به لوئی چهاردهم

عظمت و تبجیل ببهترین‌نمودی جلوهٔ ورود نموده موجب‌استحکام بنیاد وفاق و التیام مواد اتفاق گردید و اشعاری که در باب تعلق خاطر دوستی ذخایر آن پادشاه بلند بارگاه باسکشاف حقایق یگانگی وایتلاف و ارتفاع عوایل بیگانگی و اختلاف از شیوع آمدشد و وقوع تردد فیمابین نواب ما و آن خدیو عدل آئین که باعث انتفاع رعایای جانبین و معموری بلاد طرفین شده مشارالیه را صاحب اختیار و مکنونات ضمیر منیر و مخزونات خاطر خطیر را رجوع بتقریر آن سفیر نغز گفتار نموده بودند مقتضیات رأی آفتاب ضیا را بتفصیل معروض ایستادگان پیشگاه شوکت و اعتلا ساخته مقبول رای شریف و مطبوع طبع منیف شاهنشاهی گردید وبنا بر مراعات جانب آن عالیشان امرلازم‌الاذعان در باب انجام‌آن بنفاذ پیوست وکارکنان دولت ابداعتصام‌خاقانی ومتصدیان اشغال‌و مهام سلطانی قراردادها برطبق‌استدعای اودرباب آمدو رفت‌تجار دیار فرانسه بممالك محروسه خسروانی وسایرامور خیریت‌مدار منسوبان آن عالیشأنی وبعضی ازآیندگان بلادفرنگستان باین صوب میمنت اقتران در میان گذاشته وبعد از استحکام امور مزبوره و عهد نامه اکید در خصوص این مراتب بنحوی که مومی‌الیه بنظرآن عالیمقام خواهد رسانید انتظام‌پذیر سلك تحریر گردیده احکامی را که قبل ازین در ازمنه سلاطین جنت‌مکین این دودمان‌برداحسان درآن مواد بعزنفاذاقتران یافته‌بود ممضی وتجدید فرمودیم ورسول مزبور بعدازتلثیم قوایم عرش نشان و مجالست محفل‌ارم بنیان‌ازالطاف گوناگون‌واعطاف میمنت مقرون همایون بهره‌مند گشته مقضی‌المرام بآن‌صوب‌صواب فرجام مراجعت نمود یعنی که از جانب مودت جالب‌آن‌والاجاه نیزاستمرار قواعدمزبوره بروجهی که موجب وفورودوولا باشد بعمل‌آمده آنچه‌از قرار تعهد ایلچی مسفور باوالقا شده وبه معرض عرض‌آن بانی مبانی وفاق ووفاخواهدرسانید انتظام‌پذیررشته‌انجام گردانیده پیوسته بارسال مراسلات وانهاء هرگونه مهمات صفا بخشای‌مشرب عذب مصافات خواهند گردید. عواقب احوال‌مقرون بمشیت ذی‌الجلال‌باد .

-۴-

نامهٔ بیگلربیگی ایروان به صدر اعظم فرانسه[۱]

مشیرافخم و وزیراعظم جعل‌اله عواقب‌امورکم بالصواب

تا پرتواشعه وانوار خورشید تابان‌ومهر درخشان روشنی‌بخش‌عالم‌امکان است همواره لالی آبدار محبت ووداد و در شاهوار مودت و اتحاد وکلاء ذوی‌الاعتلاء پادشاهان والاشکوه وامناء اصابت رأی‌دولت‌فرمانفرمایان‌انجم گروه اعنی بندگان اعلیحضرت فریدون شوکت جمشید منزلت اسکندر فطرت خسرو ماه عزم‌فلك مسیرخدیو آسمان بخت خورشید نظیر زینت افزای تختگاه کیان وفرمانفرمای ممالك فسیح‌المسالك ایران خلدالله ملکه وسلطانه‌وعالیجناب‌سلطنت‌وعظمت مآب‌شوکت‌وجلالت آیات عمدةالسلاطین و قدوةالخواقین‌العیسویه یعنی پادشاه والاجاه خورشید کلاه فرنسه ادام‌الله اجلاله در رشته خصوصیت و موالات وسمط تألف و مصافات منتظم باد بعد بر رأی رزین اصابت پیرا و ضمیردوستی تخمیر مرآت رونمای جناب وزارت وجلالت القاب بسالت ونبالت مآب سماحت و شهامت اکتساب عمدهٔ امراء مملکت کامل مهام سلطنت پوشیده و مستور نماند که شش هفت سال قبل‌از این میکائیل نام مشهور بموسی میشل از جانب عظمت جلالت پادشاه والاجاه خورشید کلاه برسم سفارت وایلچیگری بدرگاه آسمان جاه‌جهانیان امیرگاه نواب‌کامیاب سپهر رکاب اشرف‌اقدس شاهنشاهی‌آمده ونامه درباب آمدن تجار وقونسل وآوردن امتعه واقمشه وطلا ونقره وسایرتحف واجناس آندیار بممالك محروسه ایران صانهاالله‌التعالی عن‌طوارق‌الآفة والحدثان و سودا ومعاملات بااهالی اینطرف وتعیین وقراردادعشوروخروج و مراعات بادریان درموروومطالب دیگر که مشروحاً درنامه‌نامی پادشاه‌والاجاه‌معظم‌الیه

---

۱ - اصل‌نامه دربایگانی وزارت امور خارجه فرانسه در جلد۱۷ اسناد و مکاتبات سیاسی ایران ضبط‌است.

مرقوم بود بخدمت ثریا منزلت شاهنشاهی آورده وبندگان اشرف اقدس اعلی میکائیل مزبوررا مشمول انواع الطاف بی‌پایان فرموده بنهجی که از آنجانب خواهش نموده بودنداحکام وارقام‌قدر نظام باامراوحکام‌وعمال‌ممالك‌محروسه شرف صدور یافته باعهدنامهٔ همایون وجواب نامهٔ نامی پادشاه خورشید کلاه تسلیم میکائیل مزبور ومهومی‌الیه را مرخص و روانه آنصوب فرمودند و بعد ازآن بیرمکررنامه وایلچی ازجانب‌پادشاه والاجاه بدربار عظمت مدارشاهی آمد بازبهمان دستور جواب نامه قلمی وارسال شده درینمدت بهیچوجه‌اثری ازآمدن قونسل و تجار وآوردن امتعه واقمشه و طلا ونقره باینطرف ظاهـر نگردید لهذا درین اوقات که موسی کپتان نام جهت همان مطلب نامهٔ مجدد بخدمت اقدس شاهی آورده بود اراده خاطر دریا مفاخرملکوتی ناظر اشرف ارفع همایون اعلی بدان‌متعلق گردیده‌بود که‌نامهٔ‌محبت‌ختامه بپادشاه والاجاه معظم‌الیه‌قلمی وازجهت وسبب‌تکرارنامه وایلچی وظاهر نشدن اثری برآمدن قونسل‌وتجار وآوردن‌امتعه‌وغیره استفساردوستانه‌فرمایندوچون‌تعیین‌وروانه فرمودن ایلچی ازدرگاه جهان پناه شاهی باعث شهرت ومسموع اهالی رومیه شده ومحتمل بود که درولایت روم بنا برجهات‌چند مانع ایلچی مزبورشوند بدانجهت از موقف سلطنت وجهانداری نامه‌وسوقات پادشاه والاجاه خورشید کلاه را نزد این بندهٔ درگاه شاهی که بحمدالله‌تعالی درین اوان بایالت و دارای مملکت چحورسعد ایروان ممتازاست ارسال و مقرر فرموده‌بودند که بنحویکه‌شهرت ننماید احدی ازمعتبرین اینولایت رابایلچیگری تعیین‌ونامه وسوقات‌پادشاه‌والاجاه‌عظمت دستگاه را بصحابت‌اوارسال حضورعظیم‌الحبور پادشاه‌خورشید کلاه‌نماید بنابرین درینوقت که رفعت‌ومعالی‌پناه،عزت‌وعوالی دستگاه عمدة الاماثل والاقران محمد رضابیگ ایلچی را بایعقوبخان بلدراه بانامهٔ عنبرین شمامه وسوقات روانه آنصوب مینمود لازم دانست که بتحریرو ترسیل این صحیفه دوستانه مبادرت‌نماید یقین حاصل است که انشاءاله‌تعالی بمقتضای دوستی وموالات ورود ایلچی مزبوراورا علی اسرع‌الحال بوضعی که شایان مراتب خلت ومصافات بوده‌باشد شرف یاب ادراك حضورعظمت‌موفور پادشاه خورشید کلاه و بروجه عهود ومواثیقی که درنامهای سابق مشروحاً

درج واعلام فرموده بودند با قونسل وتجار وحمل امتعه واقمشه وطلا ونقره
سایر تحف واجناس آندیارسریعاً بعود وانصراف اینطرف مرخص و روانه
نمایندوطریقهٔ انیقه تألف و وداد وشیوهٔ مرضیه تخصص و اتحادمقتضی آنست
که همواره فاتح ابواب مهرو محبت بوده مهام یکجهتانه[ای] که درین حدود
تفاق افتد اعلام آنرا از نتایج یکانکی‌ها شمارند. باقی مدار گردش دوار بر
فق رضای حضرت آفرید گار دایر باد.

= ۵ =

فرمان شاه سلطان حسین [۱]

هو اله سبحانه
الملك الله
یا محمد یا علی

شاه عباس اعلی‌الله فی‌الخلد مقامه

محل مهرشاه

لوئیس پادشاه چهاردهم

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه بیکلر بیگیان عظام وحکام کرام و
وزراء درایت کیش و عمال کفایت اندیش وضابطان بنادر ممالك محروسه
خاقانی و داروغگان ومستحفظان طرق و مسالك قلمرو خسروانی و سایر
مباشرین امور دیوان وقاطبه سکنه ولایات فسیح‌المساحات ایران بدانند که
قبل ازین فرمان قدر توأمان نواب گیتی ستان فردوس مکان بتاریخ شهر
رمضان‌المبارك سنه ۱۰۱۶ باینمضمون عدالت‌مشحون بعزنفاذاقتران یافته که‌چون
میانه نواب کامیاب همایون وپادشاه مسیحیه وسلاطین فرنگیه کمال دوستی و
محبت واقع است و همیشه از جانبین رسولان و ایلچیان آمدوشدمینمایند و

۱ـ اصل دربایگانی وزارت خارجه فرانسه جلد ٦ اسناد ومکاتبات سیاسی ایران

نواب همایون را نهایت شفقت و مرحمت بجماعت کرستیان هست وهر کس که
از ایشان بخدمت اشرف می‌آید کمال عزت وحرمت میداریم میباید که هر
کس از کرستیان فرنکیه بدین دیارآید حکام کرام و داروغکان و وزراء و
عمال و کل سکنه قلمرو اعرازوا کرام بجای‌آورده‌دقیقهٔ از دقایق‌حرمتداری
فرو کذاشت نکنند وهیچ‌آفریده در ممالك محروسه مزاحم و متعرض حال
ایشان نشده پیرامون نکردد وخاطر ایشانرا رنجیده سازند و کذارند که
طبقه کرستیان ازهرطرف که خواهند بممالك محروسه وقلمرو همایون‌آمد
وشد نمایند واحدی پیرامون اموال و جهات تجارآن طبقه‌نکردد و اکر از
احدی نسبت بایشان بی‌اندامی سرزند مورد عتاب و خطاب خواهند بود و
دریولا ازجمله سلاطین عدالت‌آئین فرنکستان پادشاه خورشید کلاه ولایت
باریس و نرمند وبریتانیا و آکوتیانیا و اسکینا و پیکتاویا واکستنژیا
ولمویسی و بوردکالیا و کرانپلیس وپرون و پریکر وانکلیسیا وتلراوالد-
کاویا و سنمنم وترنیس وکارنوتم و نیورنیس ولوکسونم و بیکاردیا و کالس‌و
کمپانیا و دونکرك وسایر ولایات باوی تجدید قوانین محبت واتحاد دیرین
بانواب‌کامیاب همایون ماکشته ایلچی معتبرمعتمد حود میکائیل را با رقیمه
صداقت آئین بکریاس عرش تزیین فرستاده‌توقع کشادن راه تردد وانفتاح
مسالك‌آمد وشد تجارخیرمدار جهة شیوع مؤالفت فیمابین این دو سلطنت
عظیم‌الشان ووصول فواید بمتسبان این‌دو دولت دیربنیان واختیار درلوازم
این مرام میمیت فرجام بایلچی مزبورداده سفارش ارباب اعتبار واعتمادبآنچه
مشارالیه معروض ایستادکان دربار فلك مدارنماید نموده بودند و بندکان
این دربارعظمت واقتداربنای‌قول وقرار بموجب عهدنامهٔ علیحده بااو کذاشته
درخصوص امداد و اعانت و رعایت ومراقبت تجار خیرمدار ولایات فرنسه
استدعاء صدور امضای پروانچه مبارك مزبور نمود بنابرین مضامین مسطوره
فی‌اوله الی‌آخره دربارهٔ ایشان ممضی بامضای پادشاهی و جماعت مزبوره را
مادون اذن شاهنشاهی فرمودیم که بفراغ بال ورفاهٔ حال در کمال اطمینان
بممالك محروسه ایران تردد و آمد و شد نمایند چون برمضمون مثال بیضا
مثال همایون شرف اطلاع حاصل کردانند مانع و مزاحم آنجماعت نشده

گذارند که بخاطرخواه خود ازهر صوب که خواهند ببلاد قلمرو خدیوانی آمد ورفت و درهرخصوص بشروح پروانچه مقدس نواب گیتی ستان و عهد-نامه مطاع مزبورعمل نمایند و درین ابواب قدغن دانسته درعهده شناسند و چون فرمان جلی الشان بتوقیع وقیع رفیع منیع اشرف اعلی مزین ومحلی گردد معتبرومعتمد دانند تحریراً فی‌شهررجب‌المرجب سنه ۱۱۲۷

-۶-

سواد فرمان شاه سلطان حسین [۱]

یاعلی

مهر مهرآثار نواب‌کامیاب اشرف اقدس که در مهر مذکور قلمی شده که بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم کمترین کلب امیرالمؤمنین سلطان حسین .

حکم جهانمطاع شد آنکه رفعت ومعالی‌پناه‌زبدة الاشباه موسوپدری قونسل‌فرنسه بشفقت‌شاهانه سرافراز گشته بداند که‌آنچه درباب توقع پادشاه والاجاه بلند بارگاه فرنسه از نواب همیون مادر خصوص قبول قرار دادی که قبل از این وکلاء پادشاه سابق بامحمد رضا بیگ‌ایروانی درحین سفارت مشارالیه نموده‌اند بعالیجاه وزیر دیوان اعلی اظهار نموده بود بعرض اقدس رسانیدوتوقع مزبوررا مقرون‌بانجاح وقبول فرمودیم که درازای‌آن بتمشیت بعضی امور معینه که‌رأی عالم آراء تعلق بدان گرفته اقدام نمایند . مقرر فرمودیم که رفعت و معالی پناه محمد رحیم بیگ بعنوان ایلچی گری روانه آنصوب شده بعد ازتقدیم مراسم تهنیت جلوس‌آن پادشاه‌والاجاه‌دراستحکام بنای‌دوستی‌قدیم امری را که رأی عالم‌آراء بدان‌تعلق گرفته بپادشاه‌والاجاه مذکور اظهار کرده‌وضابطه منقحه نیزدرباب سودا ومعاملات منسوبان‌طرفین

۱- برگ ۲۱ جلد ۱۷ اسناد ومکاتبات سیاسی ایران دربایگانی وزارت خارجه فرانسه .

مشخص ومعین نماید که امور نا ملایم من‌بعد واقع نشده نزاعی در معاملات فیمابین وکلا ومنسوبان طرفین واقع نشود و درین بین مانعی سبب طغیان بعضی از یاغیان بهم رسیده ارسال مشارالیه بتعویق افتاد می‌باید که آن زبدةالاشباه محبتهای گوناگون نواب کامیاب همایون وتعیین ایلچی‌را جهت امور مربوط به آن پادشاه والاجاه قلمی و اعلام نماید که بعد از رفع مانع مزبورانشاءالله تعالی ایلچی‌مذکورروانهٔ آنصوب گشته مقتضای رأی عالم‌آرای اقدس را درباب تمشیت امرمزبور بایشان اظهار خواهد نمود که بتمشیت‌آن پردازند وضابطه معاملات رانیز برنهج صواب معین ومستحکم خواهد نمود که ازآنقرارکارکنان‌آن پادشاه والاجاه معمول داشته ازاین طرف نیزموافق ضابطه قرار دادند که استمرار یابد . تحریراً فی رجب‌المرجب سنه ١١٣٤

-٧-

فرمان شاه سلطان حسین [1]

محل مهر شاه

حکم جهانمطاع شد آنکه نایب فارس عالیجاه‌اخوی‌مخلص بلااشتباه سردار لشکر نصرت نشان و بیگلربیگی کل فارس و عمال دارالعلم شیراز بشفقت‌شاهانه سرافراز گشته بدانند که دراینوقت رفعت‌ومعالی‌پناه‌زبدةالاشباه موسو پدری قونسل فرنسه بعرض‌رسانید که خانه که درشیرازازسرکاردیوان بمشارالیه داده‌اند کوچك است واستدعای خانه وسیعتر نموده می باید بعد ازاطلاع برمضمون‌رقم مطاع خانه‌دیگر که‌اوسع ازخانه سابق باشدبمشارالیه

١- اصل‌سنددر برگ ٢٥ جلد ١٧ اسنادومکاتبات سیاسی ایران دربایگانی‌وزارت خارجه فرانسه .

بدهند که درآنجا سکنی نماید و درین باب قدغن دانسته از فرموده تخلف نورزند ودر عهده شناسند[1]. تحریراًفی رجب‌المرجب ۱۱۳۴

-۸-

فرمان شاه سلطان حسین دربارهٔ آزادی بازرگانی فرانسویان[2]

حکم جهانمطاع‌شد آنکه چون درینوقت‌رفعتومعالی‌پناه زبدةالامثال موسو پدری قونسل فرنسه بعرض رسانیده‌پادشاه والاجاه‌خورشید کلاه‌فرنسه خواهش‌دارد که تجارفرنسه هرقسم‌متاع ازهرجا که بایران‌آورندواز کرمان و شیراز و سایر ممالك محروسه بمحال خود برند هر گاه نشان و علامت از سرکار پادشاه والاجاه مزبور داشته باشند بموجب قراردادی که وکلاء پادشاه مزبور بامرحوم محمد رضا بیگ‌ایروانی درحین سفارت نموده‌بودند عشور وخروج وراهداری وسایر مالیات دیوانی بازیافت نشود ودرهرولایت که دیریکتور وقونسل معتمد از جانب پادشاه مزبور خواهد توقف نماید خانه ازسرکار خاصه شریفه جهت اوتعیین ودرآنجا ساکن نمایند وازترجمه وکلمه‌چیان وهنود دلال وصراف ایشان مطالبه جزیه وسرانه‌نشود واحدی مزاحمت خلافحساب به‌آن جماعت‌نرساند وازجانب پادشاه مزبورعرض‌نمود که اینمعنی باعث حصول انتفاعات جهت سرکار طرفین خواهد بود وسفراین ایشان‌آماده شده منتظرصدور فرمان پادشاهی‌درین ابواب‌اند که بعدازصدور روانه ایران شوند و در باب سفارش و خواهش پادشاه والاجاه مزبور نوشته بعالیجاه وزیر دیوان اعلی تسلیم وعالیجاه مشارالیه اوامر اقدس رابزبدة -

---

۱- درپشت فرمان محل مهر . افوض امری الی اله محمد تقی

۲- اصل این سند در بایگانی وزارت خارجه فرانسه دربرگ ۲۷ جلد ۱۷ اسناد و مکاتبات سیاسی ایران ضبط است‌دربالای‌فرمان مهر شاه سلطان حسین .
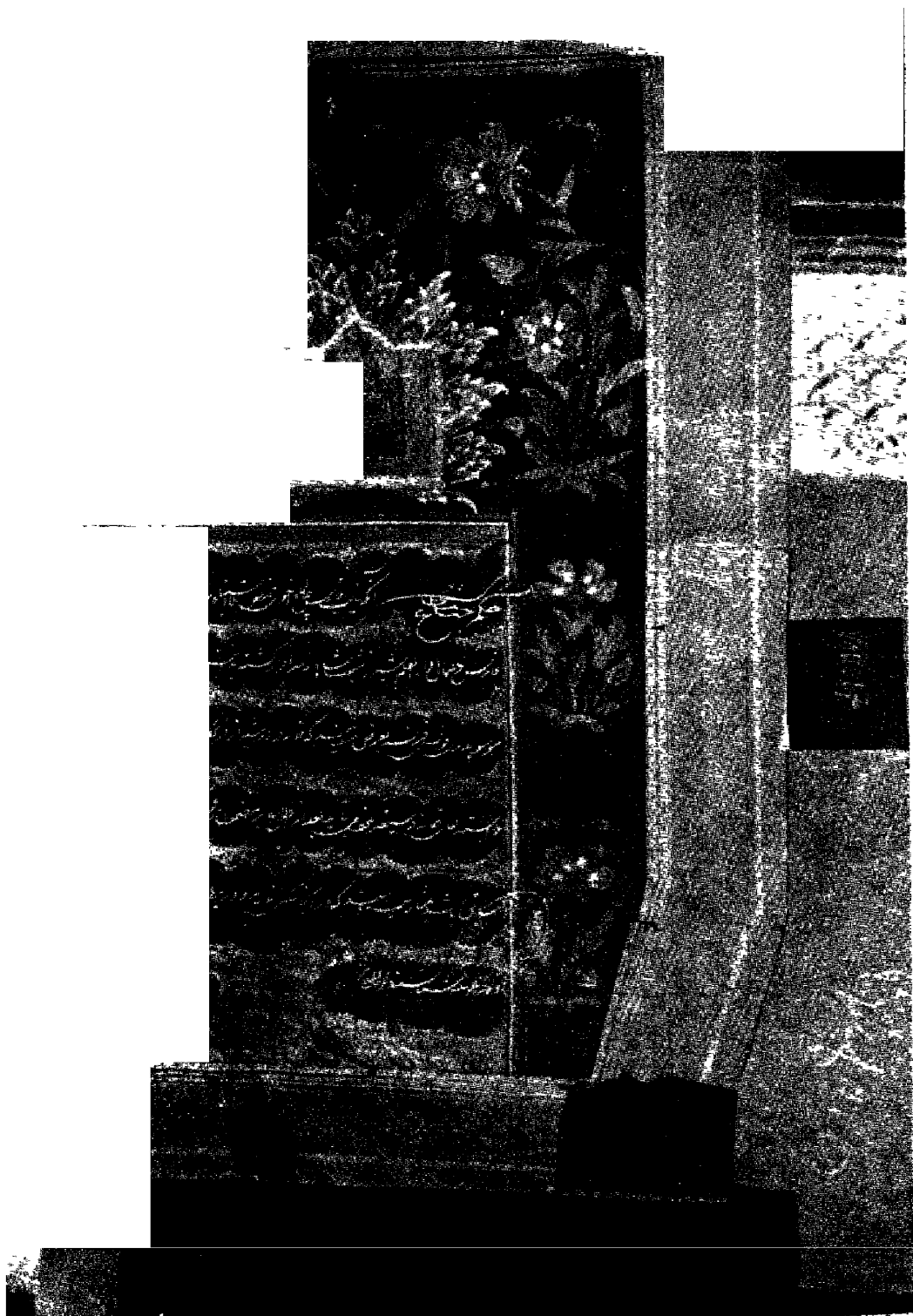
سند ۵ـ عکس فرمان شاه سلطان حسین

الاشباه مزبور خاطر نشان‌نموده بنابراین جمیع مستدعیات مزبور را بانجاح مقرون ومقرروفرمودیم که بیگلربیگیان‌وحکام وعمال وضابطان ومستأجران و راهداران در هر باب بشروح مزبوره فوق عمل نموده از مضمون مسطور تخلف جایز ندارند وآنچه نسبت بسرکارپادشاه والاجاه فرنسه داشته‌باشد دست انداز وزیادتی نکرده جبر و تعدی بمنسوبان پادشاه مزبور ننمایند و بهیچوجه من الوجوه مانع و مزاحم ایشان نشوند وگذارند که برفاه حال بلوازم تجارت و انجام مهمات پادشاه والاجاه مزبور قیام نمایند و در عهده شناسند تحریراً فی شعبان المعظم سنه ۱۱۳٤ .

= ۹ =

فرمان شاه سلطان حسین درباره بازرگانی فرانسویان[۱]

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

موضع مهر مبارك اشرف اقدس
کمترین‌کلب امیرالمؤمنین سلطان حسین

حکم‌جهانمطاع‌شد آنکه زبدةالامثال‌موسوپدری‌قونسل‌فرنسه به‌شفقت شاهانه سرافراز گشته بداند که چون بعرض رسانیده بود که جماعت فرنسه سفاین خودرا آماده و مهیا ساخته منتظر صدور رقم اشرف در باب قبول تمنیات پادشاه والاجاه فرنسه‌اند، لهذابموجب استدعا رقم اشرف علیهده‌شرف صدوریافت. چون ممکن است که در حین‌ورود ایشان بعضی دشمنان درروی دریا بوده باشند که دفع ایشان ضرور باشد و در درگاه معلی توپچیان

۱– اصل این فرمان در جلد ۱۷ برگ ۳۳ اسناد ومکاتبات سیاسی‌ایران در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه ضبط است .

صاحب وقوف و تمشیت بعضی خدمات ضرور شود می‌باید به‌وکلاء وکار کنان سرکار پادشاه منصور که در بنادر و سفاین‌اند اعلام نماید که در حین ورود سفاین‌هرگاه‌از اینمقوله امور به‌ایشان اظهارو خدمات رجوع شود به‌مقتضای دوستی که از قدیم‌الایام با پادشاه والاجاه مزبور درمیان است‌بلاتوقف‌به‌عمل آورده در دفع دشمنان وتمشیت خدمات این دولت ابدمدت تعویق و تأخر و مسامحه جایز ندارند و در عهده شناسند . حرراً فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۱۳٤

پایان

سند۹ ـ عکس فرمان شاه‌سلطان‌حسین درباره بازرگانان فرانسوی

چهار سند تاریخی و فرمان
مربوط به دورهٔ صفویه

از

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی

در این بخش :

۱ـ فرمان شاه سلطان حسین بتاریخ شعبان ۱۱۰۹ قمری در بارهٔ اولاد الهوردی بیک
۲ـ فرمان شاه سلطان حسین بتاریخ ۱۱۱۳ قمری راجع به حقوق پیری بیک بایوردی
۳ـ فرمان شاه سلطان حسین بتاریخ ۱۱۱۴ قمری راجع به حقوق پیری بیک بایوردی
۴ـ فرمان شاه سلطان حسین بتاریخ ۱۱۲۲ قمری در بارهٔ تیول و حقوق پیری بیک بایوردی

مقدمه

مجله بررسیهای تاریخی باچاپ وانتشارفرامین‌قدیمه که‌حقاً تهیه‌وبدست آوردن آنها خالی ازسعی‌وزحمت نمیباشد خدمت بارزی بتاریخ ایران‌نموده است‌وهرگاه این‌رویه وعمل‌ادامه‌یافته واز گوشه‌وکنارمملکت فرامین وارقام قدیمی که متأسفانه‌قسمت اعظم آنها ازبین‌رفته وبندرت درخانواده‌های‌قدیمی پیدا میشود، جمع‌آوری وعکس برداری شده نسخه‌های آن‌درمراکز معتبر فرهنگی وبایگانی عمومی نگاهداری شود علاوه برمحسنات بیشماری که دارد ، کلکسیون مهمی خواهدبود که نکات ودقایق وقایع تاریخی‌را بیش‌از پیش روشنترخواهدساخت.

این نکته غیرقابل انکار است که ارزش واهمیت فرامین وارقام ازلحاظ علاقه‌ومالکیت آنها نیزقابل‌توجه است زیرا هرچند تمام این اسناد از نظر قدمت وموضوع جالب‌وجنبه تاریخی دارند لکن آن‌قسمت ازفرامین و ارقام که تعلق بیك خانواده معین داشته‌ودنباله آن مثلا ازعهدصفوی تا امروز با تغییر چندین سلسله‌وسلطنت ادامه‌وپیوستگی دارد واصالت آن‌معلوم ومحرز باشد ارزش دیگر دارد وخوشبختانه یك‌مقداری فرامین وارقام ذی قیمت از عهد صفویه تاامروز متعلق بخانواده‌بایبوردی دردسترس‌ماقرار گرفته که‌ضمن شرح مختصری ازسوابق خدمت آنها که‌برای روشن‌شدن سابقه ضرورت دارد عکس ومتن چهار تا ازآنهارا دراین‌مجله درج مینمائیم .

سابقه - آنچه خلاصة‌التواریخ واحسن التواریخ وعالم‌آراء مینویسد :

بایبوردیها طایفه‌ای‌درمغرب آرارات بودند که‌آنهارا ازلحاظ شهرت محل روملونیزمیگفتند. دربدو خروج شاه‌اسماعیل اول صفوی ازآذربایجان و ورود اوبه‌ارارات قراجه‌الیاس جدبزرگ‌این‌خاندان بسال ۹۰۵هجری قمری

با چندهزار نفر تبعه و کسان خود بشاه اسماعیل پیوسته و مورد مرحمت و محبت شاهانه قرار گرفته درعداد طوایف قزلباش درآمده و در تشکیل امپراطوری صفوی جانفشانی نموده است.

پس از او پسرش قره‌خان سلطان درزمان شاه طهماسب اول والی ایروان و آن نواحی و سرحددار روم بوده که دراین اوقات بواسطه جنگ و کشتار باقشون روم (عثمانی) که قره‌خان سلطان باچهار هزارسوار خود هفت هزار قشون عثمانی را درناحیه ارزروم یاارضروم بکلی مغلوب وتارومار نمود پس ازاین وقایع درحدود سال ۹۸٤ هجری قمری قره‌خان سلطان از نظر مصالح مرزی ومملکتی بامر شاه طهماسب باایل وتبار خود مجبور بترك ناحیه آرارات شد وازطرف دولت منطقه ارسباران ودامنه‌های سبلان برای سکونت آنها تعیین وازطرف شاه‌طهماسب حکومت ارسباران بایشان واگذار گردید وآنان دهات زیادی دراطراف اهرخریده یاخود ایجاد واحداث نمودند که هنوز هم اغلب دهات اطراف اهرباسم بانیان آنها که خوانین وبیگزادگان بایبوردی بوده‌اند باقی وموجود میباشد [1]

خدمات دولتی این خانواده همینطور تاجنگ هرات(۱۲۷۲ هجری قمری) ادامه داشته که مرحوم حسین مسرور نویسنده ده‌نفر قزلباش هفده سال پیش ضمن اشاره بخدمات این خانواده درعهد شاه‌عباس کبیر وجود حسن خان سرهنگ بایموردی‌را درخدمت سلطانمراد میرزا حسام‌السلطنه فاتح هرات که عکس فرمان آنهم درجای خود درج خواهد شد متذکر شده‌است

بااینکه بنابنوشته تواریخ مشروحه صاحبمنصبان بزرگی ازاین دودمان دردربار شاه‌اسماعیل وشاه‌عباس وغیره بوده‌اند وقطعاً فرامین ورقمهائی داشته‌اند متأسفانه فرامین آنها ازبین رفته‌است وفقط چند طغرا ازاوایل سلطنت شاه سلطان حسین که هنوز تمام‌قفقاز وگرجستان وترکستان وافغانستان درسلطه او بود باقی مانده که ذیلا چهارتا از آنهاازنظرخوانندگان محترم میگذرد

فرمان تاریخ شعبان ۱۱۰۹ هجری قمری - راجع بحقوق ورتبه آقائی اولاد الهوردی بیگ بایبردلو

۱- به تاریخ ارسباران تألیف سرهنگ بایبوردی رجوع کنید.

فرمان تاریخ شوال ۱۱۱۳ هجری قمری - راجع بحقوق پیری بیك از نواب حقوردی بیك بایبردلو بتصدیق تیمورخان بیک بایبردلو

فرمان تاریخ محرم ۱۱۱۴ هجری قمری - راجع بحقوق پیری بیك قورچی باشی حقوردی بیک بایبردلو بتصدیق تیمورخان بیک بایبردلو

فرمان تاریخ ۱۱۲۲ هجری قمری - راجع بحقوق ومحل تیول پیری بیک از نواب نجفقلی بیک بایبردلو

اصل این فرمانها متعلق به سرکار سرهنگ بازنشسته ارتش بایبوردی است که معظم له وعده داده‌اند فرامین و رقمها واسناد دیگری را که درخانواده خود دارند بتدریج برای استفاده عموم دراختیار ما و مجله بررسی‌های تاریخی بگذارند.[1]

= ۱ =

هو

خاتم سلطنتی بشکل مربع تاجدار

صاحب ملك سلیمان سلطانحسین

مهر دیوان

از ابتداء سنه اودی ئیل مطابق ۱۱۰۸ پیری بیک[2] ولد کلبعلی را که از جملهٔ جمعی است که در سفرخیر اثر خراسان حاضر بوده و اسم مشارالیه در نسخهٔ محمد بیک نایب عالیجاه سردار سابق خراسان بدرگاه معلی فرستاده در تحت عوض نوادهٔ الهویردی بیک یوزباشی بایبردلو که حال رفعت پناه حقویردی بیک ولد او یوزباشی است بوده داخلست در عوض اولتان بیک ولد حقنظر بیک که درعوض حقنظر بیک یوزباشی بایبردلو ملازم وبعد از آن در سلك آقایان منتظم گشته ومتوفی شده درسلك قورچیان عظام تأمین

---

۱ - مجله بررسی‌های تاریخی از این لطف بی‌شائبه سرکار سرهنگ بایبوردی سپاسگزار است.

۲ - پیری بیک پسر کلبعلی بیک و او پسر مهدیخان بیک و او پسر شاه نظرسلطان میباشد (از فرمان ۱۰۸۳ قمری شاه‌سلیمان صفوی)

رفعت‌پناه یوزباشی مزبور منسلك ومبلغ هشت تومان تبریزی مواجب که‌در وجه متوفی مذکور درایامی که در سلك آقایان برقرار ومقرر بوده در وجه مومی الیه شفقت ومرحمت‌فرموده ارزانی داشتیم مستوفیان‌عظام کرام دیوان اعلی رقم این وستخط را دردفاتر خلود ثبت نموده سال‌بسال بدستورامثال و اقران تنخواه دهند مقرر آنکه در امضار سانحه سواره مکمل یراق حاضر شود ودرعهده دارند فی‌شهرشعبان‌المعظم ۱۱۰۹

-۲-

هو
الملك لله

خاتم سلطنتی بشکل دودایره
بنده شاه ولایت حسین
۱۱۱۳
وسط دودایره‌اسامی‌چهارده معصوم

فرمان همایون شد آنکه رعایای‌قریه اسنور ناحیه کندوان کرهرود ار ابتداء ئیلان ئیل مبلغ شش تومان تبریزی از بابت‌مالوجهات ووجوهات که ثبت رسد همه ساله قورچیان مذکورهٔ ذیل باقیست در وجه مواجب همه ساله پیری بیگ‌ولد کلبعلی بیك‌نایب رفعت‌پناه حقویردی‌بیگ یوزباشی بایبردلو که‌ازسرکارقورچی‌نوشته‌اند[۱] که‌ساکن‌آذربایجان وبسفری مأمور نشده ووجه استدعا داخل مبلغ سی‌وشش هزار تومان و کسری‌است و تیمورخان بیگ یساول قور بایبردلو تصدیق حضوراو وعالیجاه قورچی‌باشی تجویز نموده حسب‌الظهر مقرر دانسته سال بسال ازقرارتصدیق دفترقورچی وتوجیه رسانند وازقرار قبض بخرج مجری دانند ودرعهده شناسند.

شوال۱۱۱۳

۱ - شرح وجوهات باسیاق است.

-۳-

هو
الملك لله
خاتم سلطنتی بشکل دو دایره
بنده شاه ولایت حسین
۱۱۱۳
وسط دو دایره اسامی چهارده معصوم

فرمان همایون شد آنکه رعایای محال مزبورهٔ ضمن از ابتداء سنه یونیت ئیل مبلغ یکهزارو چهارصد وشصت دینار نقدو مقدارسه خرواروپنجاه من جنس ازبابت مالوجهات ووجوهات بشرحی که درثبت اسم هریك نوشته شده در وجه مواجب همه ساله پیری بیگ ولد کلبعلی قورچی باشی رفعت پناه حقویردی بیک یوزباشی بایبردلو که ازسرکارقورچی نوشته‌اند که وجه مزبور داخل مبلغ سی وشش هرار تومان و کسری است و تیمورخان بیگ یساول قور تصدیق حضور مشارالیه و عالیجاه قورچی باشی تجویز نموده حسب الظهر مقررهشدسال بسال ازقرارتصدیق دفترقورچی وتوجیه، برسانند واز قرار قبض بخرج مجری دانند ودرعهده شناسند فی‌شهرمحرم‌الحرام‌سنه ۱۱۱٤

-٤-

هو
الملك لله
خاتم سلطنتی بشکل دو دایره
بنده شاه ولایت حسین
۱۱۱۳
وسط دودایره اسامی چهارده معصوم

فرمان همایون شد آنکه چون در اینوقت پیری بیگ ولد کلبعلی

بیک نایب نجف‌قلی‌بیک یوزباشی بایبردلو بعرض‌رسانید که‌مواجب مومی‌-الیه‌برات است‌وقدری از بابت مالوجهات محالمزبوره‌بهمه‌سالهٔ‌جماعت‌مذکوره مقرر است وایشان رضانامچه داده‌اند که محال مزبوره بهمه ساله مومی الیه مقرر گردد

آلان امر که بهمه سالهٔ جماعت مذکوره مقرر است — بهل- اهل‌وغیره
کلبعلی بیک نواده شاه نظر سلطان پنجهزارو چهارصد دینار
پنجعلی بیک پنجهزار وچهارصدو هشتادوسه‌دینار
بهل‌اهل که بهمه‌ساله کلبعلی بیک‌مقرراست
تراکمه تمرلوکه بهمه‌ساله تیمورخان بیک‌مقرراست نهصددینار[۱]

و در باب ادعای خود رضانامچه معتبر بمهر جمیل ابراز و استدعا نمود که محال مزبوره بموجب رضانامچه بهمه ساله مومی‌الیه‌مقرر گرددوازسرکار قورچی‌آذربایجان تصدیق نموده‌اند که مومی‌الیه از جملهٔ مأمورین خراسان که در معسکر عالیجاه تفنگچی آقاسی و سردار خراسان حاضر شود و حسب‌التعلیقچه عالیجاه قورچی باشی‌بجهت تحصیلداری مرخص شده ومبلغ هفت تومان تبریزی مواجب و از آنجمله برینموجب همه ساله باشد و تعیین یافته[۲] وبرینموجب‌ازبابت محالمزبوره استدعائی بهمه ساله‌جماعت مذکوره مقرر است‌که رضانامچه داده‌اند که بهمه سالهٔ پیری بیک مزبورمقرر گردد وعالیجاه‌قورچی‌باشی تجویز نموده‌بنابراین‌ازابتداء تنکوزئیل مبلغ سه‌هزاز وپانزده دینار ومقدار پنجاه من جنس از بابت مالوجهات محالمزبوره معیسه همه‌ساله جماعت مذکوره بموجب رضانامچه حسب‌الظهر بهمه ساله مشارالیه مقرر فرمودیم که سال بسال ازقرار تصدیق سرکارقورچی وتوجیه، برسانند و قرار قبض بخرج مجری دارند ودر عهده شناسند فی‌شهرربیع‌الاول۱۱۲۲

پایان

---

۱ - مقادیر نقد وجنس به اعدادسیاق نوشته شده‌است.
۲ - در اینجا چند قلم به سیاق نوشته شده است.
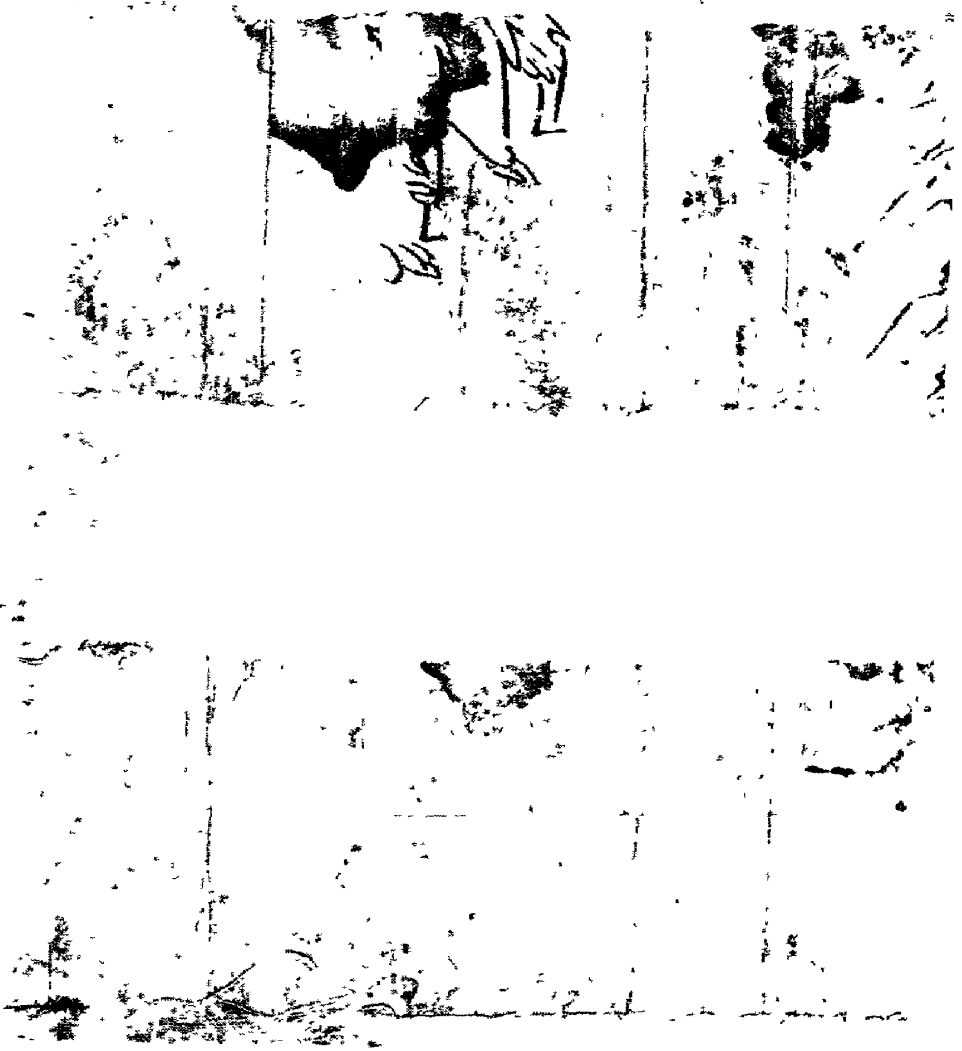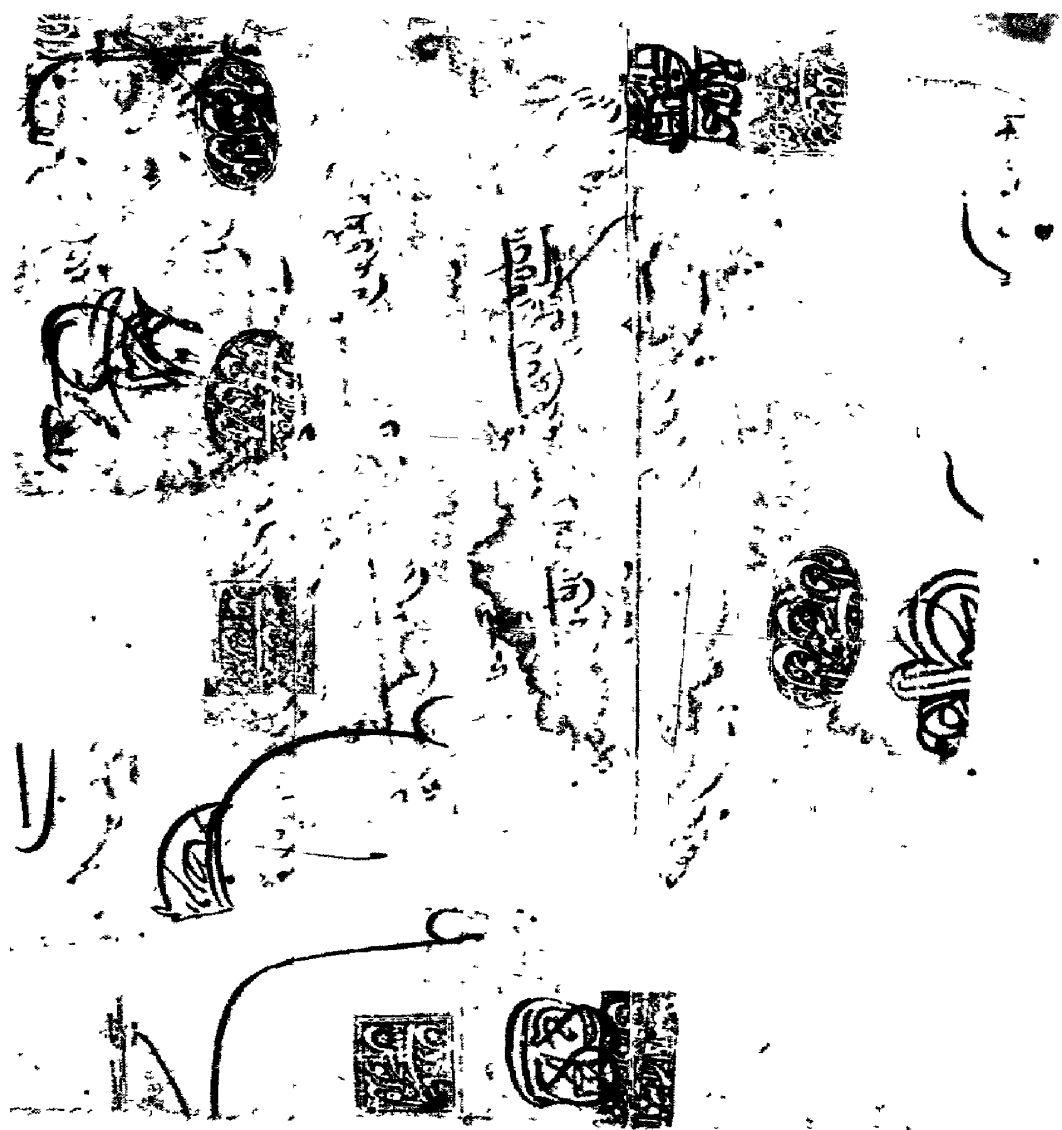
۱ــ فرمان یکم شاه سلطان حسین دربارهٔ بیری بیگ بایبوردی

۲ــ فرمان دوم شاه سلطان حسین درباره تبری بیگ بابوردی

۳ـ لبب مهرهای پشت فرمان شماره ۲

٤ـ فرمان سوم شاه سلطان حسین درباره ببری بیگ ابیوردی

۷ـ ثبت مهرهای پشت فرمان شماره ۴

سیاست صلح و دوستی شاه اسمعیل صفوی با امپراتوری عثمانی

بقلم

دکتر مجیر شیبانی

همانطوریکه در مقاله گذشته [1] راجع به نبرد شاه اسمعیل صفوی با ازبکان ذکر شد شهریار ایران در کوشش خود در راه احیاء وحدت ملی بدو رقیب سرسخت ومقتدر برخورد نمود : یکی ازبکان ، دیگر امپراطوری عثمانی [2] شهریار صفوی توانست در اثر کاردانی وداشتن سپاهی ورزیده بآسانی رقیب خود شیبک خان ازبك را درشرق کشور شکست داده ومرزهای ایران راتا آنسوی ماوراء النهر توسعه دهد .

اما در باختر مسأله غیر از این بود چون توسعهٔ امپراطوری عثمانی در شرق ودر اروپا در

۱- مجلهٔ بررسی های تاریخی شماره ۲ سال دوم- تیرماه ۱۳۴۶

۲- راجع بروابط ایران وعثمانی درزمان صفویه بهترین مدرك تاریخی مجموعه نامه های سیاسی می باشد که فریدون بیك جمع آوری نموده است ودر تاریخ ۹۸۲ هـ - ۱۵۷۴ م بنام منشآت السلاطین طبع کرده است. این نامه ها بزبان ترکی وفارسی است در دوجلد چاپ استامبول ۱۲۷۴ هجری قمری.

آستانهٔ تشکیل شاهنشاهی صفویه سد بزرگی بود در راه احیاء وحدت ملی و سیاسی ایران مخصوصاً آنکه پس از انهدام خلافت اسلامی به دست هلاکوخان مغول سلاطین عثمانی ادعای جانشینی پیغمبر وخلافت بر دنیای مسلمین را داشتند و بانظر کینه‌توزی بتحولات سیاسی ایران می‌نگریستند

در حقیقت برای امپراطوری عثمانی ایران نیز جزئی از دنیای اسلام بود که بایستی تحت‌سلطهٔ آنها قرار گیرد ونمی‌توانست دردنیای جداگانه‌ای درمرز امپراطوری بسر برد

ازطرف دیگر از بین‌رفتن قدرت ازبکان دوست‌ومتحد سلاطین‌عثمانی اوضاع را درشرق دگرگون می‌ساخت ، یعنی درحقیقت شاه‌اسمعیل با دستی باز جلوی‌خواسته های‌عثمانیان ایستادگی نموده وحاضر نبود اصول خلافت مسلمین را درخاندان عثمانی‌بپذیرد وشکست ازبکان ورقبای دیگر شهریار ایران گوشزدی‌بود بامپراطوری عثمانی که بایستی ازاین پس یکی‌ازاین‌دو نیروئی که در شرق تکوین بود ، درمقابل سیاست توسعه طلبی‌دیگری از صحنهٔ سیاست خارج گردد .

اگر تااین زمان بعلت وحدت مذهبی دو کشور ایران‌و عثمانی در حال صلح ودوستی بسرمی‌بردند وکمتر اختلافاتی بین‌آنها رخ‌داده بود ولی‌ازاین ببعد مسایل جدید مذهبی وسیاسی این‌وضعیت را تغییر می‌داد وموجب برهم خوردن اوضاع می گردیدوقدرت روز افزون خاندان صفوی واعمال سیاست کشورگشائی و جاه طلبی شاهان صفویه بسیاست توسعهٔ طلبی امپراطوران عثمانی برمیخورد ویك رقابت آشتی ناپذیر بین دو کشورهمسایه که‌هر کدام سودای جهانگیری درسرمی‌پروراندند بوجودمی آمد ، بطوریکه سبب‌ضعف این دوقدرتی که درشرق بوجود آمده بود گردید و همسایگان زورمند آنها توانستند بتدریج تسلط خودرا برقسمتی از خاك‌آن دو کشور برقرارسازند

چون علل این برخورد های خصمانه طولانی بین شاهنشاهی ایران و امپراطوری‌عثمانی را باید درروابط آن دو کشوربا یکدیگر جست‌وجونمود یك نظر اجمالی به‌روابط بین‌این‌دو کشور لازم‌است، تا به‌عللی که‌سبب گردید سیاست دوستی ومسالمت‌آمیز گذشته آنها جای خود را به سیاست‌تجاوز-

کارانه وتوسعهٔ طلبی شاهنشاهی ایران و امپراطوری عثمانی بدهد، پی برده شود .

پس از آنکه اعراب بر ایران تسلط یافتند وامپراطوری عظیم ساسانی واژگون گردید، چون دیگر قدرتی نبود که مانند دوران عظمت گذشته‌اش از نفوذ نژاد زرد به ایران ومتصرفاتش جلوگیری نماید ، بتدریج اقوام نیمه بدوی ترك ، تاتار ومغول ، ازراه این کشورگ وقفقاز بطرف خاورمیانه و نزدیك مهاجرت نمودند.

ورود ترك ها درقرن اول هجری - قرن هفتم میلادی به خاور نزدیك نشانه ای ازنخستین تماس ایرانیان با این اقوام بود، اما روابط حقیقی آنها ازقرن پنجم‌هجری - یازدهم میلادی، باورود سلجوقیان که همراه قبیلهٔ غز ارمنستان، آسیای‌صغیروایران‌رافرا گرفتند‌صورت گرفت ترکان‌عثمانی‌نیز جزء قبیله‌غز بودند که همراه‌آنها باین نواحی‌آمدند ودر زمان‌سلطنت سلجوقیان چون خدمات شایانی به این سلسله نموده بودند بآنها اجازه دادند که در ولایات فریژ یااپیکتوس[۱] که بعداً بنام «سلطان‌اوی» معروف گردید ، اقامت نمایند .

این ترکان پس از انقراض سلجوقیان روم درحاشیهٔ شرقی این نواحی ، یعنی درسلطان اوی نردیك قسمت «بی‌تی‌نیا»[۲] از نواحی روم شرقی تشکیل حکومتی دادند، وسپس عثمان پسر ارطغرل پس ازمرگ علاءالدین کیقباد سوم پادشاه سلجوقی روم به ایجاد سلسله‌ای موفق شد که ازتاریخ ۶۲۹ هـ تا ۱۳۳۷ هـ (۱۳۰۱ م ۱۹۲۳ م) ادامه یافت [۳]

عثمان سرسلسلهٔ‌عثمانیان کشورخود را بطرف باختر توسعه دادوپسرش ارخان شهرهای بروسه ونیقیه را درشمال باختری آسیای صغیر اشغال نمود وپس ازچندی ترکان عثمانی کشورهای اروپائی دولت روم شرقی را بتصرف

---

۱ — Fhryigie Epictetus

۲ — Bithinia

۳ — طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی لین پول Stanley lane pool ترجمه مرحوم عباس اقبال - تهران ۱۳۱۲

درآوردند، و دراثر شکست اروپائیان سراسر شبه جزیرهٔ بالکان باستثنای قسطنطنیه[1] بتصرف آنهادرآمد، گرچه در۸۵۷هجری - ۱۴۵۳ میلادی این‌شهر را نیز تصرف نمودند وامپراطوری عثمانی تا ایتالیا بسط یافت .

در همین‌زمان دستهٔ دیگری ازترکها یا ترکمانان نیز درشمال باختری ایران بتشکیل‌حکومتهای‌محلی پرداختند بنامهای قراقویونلو(گوسفندسیاه) وآق‌قویونلو (گوسفند سفید) که بین ایران که هنوز درهرج ومرج بسر می‌برد وامپراطوری عثمانی که روزبروز توسعه مییافت قدرتی یافتند .

فتح قسطنطنیه و واژگون شدن امپراطوری بیزانس[2] نه تنها دو امپراطوری ژن و ونیز را درایتالیا بوحشت انداخت ، بلکه نشانه‌ای بوداز شروع کشمکش‌های طولانی ومبارزات سیاسی بین دولتین‌عثمانی وایران .

اما دراین زمان‌حکومت‌آق‌قویونلو که درمرزهای عثمانی قدرتی‌بدست آورده بودموقتاً ایران را ازخطرتهاجم عثمانیان رهائی‌بخشید، چون اوزون حسن رئیس‌آق‌قویونلو دراثر مهارت وکاردانی رقبای خود را از بین‌برده و قدرتی بدست‌آورده بود و راه را برتجاوز همسایهٔ رقیب یعنی عثمانی بسته بود امپراطوری ونیز و دربار رم که با دقتی فراوان بتحولات این نواحی نگاه میکردند، ازموقعیت استفاده نموده وباحکومت آق‌قویونلو اتحادیهٔ نظامی برضد دولت عثمانی منعقد ساختند .

این اتحادیه در حقیقت طلیعه‌ای بود برمبارزات امپراطوری عثمانی و شاهنشاهی ایران که مدت دوقرن‌طول کشید

اتحاد اوزون حسن باکشور طرابوزان، متحدگرجستان که یك کشور عیسوی بود نتایج‌درخشانی‌داشت، مخصوصاً آنکه شاه‌آق‌قویونلوخواهرزاده

---

۱ ــ فتح قسطنطنیه (استانبول) اثرات شگرفی در سیرتکاملی تمدن جهان داشت . رجوع شودبتاریخ تمدن ـ تألیف نویسنده مقاله.

۲ ــ امپراطوری بیزانس Byzantin طرابوزان بسال۶۰۰ ه ـ۱۲۰۴ م پس از چهارمین جنگهای صلیبی تشکیل شد ودر ۸۶۵ ه ـ۱۴۶۱ م بدست عثمانیان منقرض‌گردید.

آخرین امپراطور طرابوزان بنام کوراکاترینا [۱] را بازدواج خود درآورده بود باین جهت در ۸۶٤ هـ - ۱٤٦۰م نمایندهای‌ازطرف اوزون حسن بدربار سلطان محمد دوم سلطان عثمانی فرستاده شد تا ازسلطان درخواست کنداز حمله به طرابوزان چشم‌پوشد، چون شاه‌آق‌قونیلو مایل به‌تصرف‌طرابوزان وحاضر ببسط نفوذ عثمانیان براین کشور نبود.

روی همین اصل بین سلطان محمدثانی و اوزون حسن کشمکش‌درگیر شد که نتایج شومی برای وی داشت ، چون سلطان عثمانی طرابوزان را متصرف شد .

ازاین ببعد فراریان‌آسیای صغیروعناصر مخالف‌عثمانیان بدورحکومت آق‌قویونلو جمع شدند واو را تشویق به جنگ با دولت عثمانی نمودند ، ولی درنبردی که درنزدیکی‌ترجان بین‌او وسلطان عثمانی درگرفت‌بشکست اوزون حسن تمام شد وعاقبت یك صلح دائمی بین‌آنها برقرار گردید .

باز بین رفتن حکومت‌آق‌قویونلو تامدتی‌خطر هجوم عثمانیان‌به‌ایران بعلت گرفتاری در اروپا رفع شد و حتی بازماندگان اوزون حسن برای مقابله باشاه اسمعیل صفوی مجبور بگرفتن کمك ازعثمانیان شدندوبایزید دوم سلطان عثمانی جانشین سلطان محمدثانی که ازنظراخلاقی با سلف‌خود تفاوت داشت وعلاقهٔ وافری به فلسفه وادبیات وهرداشت بفکر کشورگشائی نیافتاد و حتی حاضر بکمك به خاندان آق‌قویونلو برضد شهریار ایران نگردید .

الوند میرزا آخرین مدعی تاج وتخت ایران ازخاندان‌آق‌قویونلوحتی نامه‌ای به سلطان‌عثمانی‌فرستاد واز او خواست تا برضد دشمن مشترك کمك نماید، ولی از سلطان بایزید دوم جواب مساعدی دریافت ننمود.

۱ـ Kyra-Caterina . این شاهزاده‌خانم را اروپائیان دسپینا Despina نامیده‌اند که لقب یونانی اوست و معادل خاتون درفارسی است . دختر دسپینا بنـام مارتا Marta بازدواج شیخ حیدر پدر شاه اسمعیل اول درآمدودر فارسی‌اورا باجی آغا و یا حلیمه بگی آغا خوانده‌اند.(مینورسکی - ایران در قرن پانزدهم . بیست مقالهٔ مینورسکی - انتشارات دانشگاه تهران)

درین نامه که پادشاه آق‌قویونلو پس از شکست خود ازشهریار صفوی در شرور به سلطان عثمانی فرستاد چنین نوشته بود :

« حمدی که مستوجب نوید حصول منی ونیل حاجات شود وشکری ک مستجلب مزید فواید موايد مرادات گردد و ثنائی که مستلزم ارتقاء معارج اعلاء مقامات بود و درودی که مشید قواعد بنیان رغبت و التفات شود نثار بارگاه پادشاهی که انسان را ازبرای تحصیل کمالات وتفصیل حقایق موجودات ازاعلی علیین جنات برنطع خاك درانداخت وباز بمقتضای من لم یولدمرتیر لم‌یلج السموات ازحضیض وهبوط تنزلات بر اوج شرف ترقیات بوسیلهٔ عرو وثقای التفات بی‌علت وغایات و الطاف بی‌نهایات برسطح افلاك برآورد تاار قوس وجوب وامکان دائره ساخته برساحت کون ومکان طوف نماید، نفس تمرا تکر که عین ترقیست

سبحان من تنزه ذاته عن الزوال وتقدس صفاته عن الانتقال و ورود درو نامحدود برآن سائرفضای« دنی فتدلی » وطائر هوای « قاب قوسین اوادنی وصاحب سر « فاوحی الی عبده ما اوحی .» علیـه من الصلوات اعلاها و من التحیات اسناها ومن التسلیمات اسماو برآل واصحاب او باد ، اما بعد، درین ولا عنقای آسمان عزت وسیمرغ قاف همت وهمای آشیان دولت وطوطی شکرستا همت وطائر فرخنده فال وهمای همایون بال . شعر

یعنی بـرید نـوید اعلی‌حضـرت خورشید رتبت جمشید صـولت ابو مرتبت خلافت منزلت ، سلطنت پنـاه جم جاه ، سلیمان مکان ، گیتی‌ستان عـالم مـدار فلك اقتدار ، خـاقان اعـظم مـالك رقاب الامم ، مـولی ملو والعجم ، مـلاذالخواقین فی‌العـالم ، خلیفةالله فـی‌الارضین و ظـل ا علی کافةالمسلمین ، قهرمان‌الزمان، جلال‌السلطنته والخلافة والعدالةوالنصه والعظمة والاقبال. سلطان بایزید خان مدالله تعالی ظلال‌سلطنته و رأفته عل قاطبةالمسلمین و ابدسیامن خلافته وعدالته علی کافةالمؤمنین ...

هذا معروض ضمیرمنیرخورشید تنویرا کسیر تأثیر آنکه اشارت عالی درباب اتفاق سلاطین بایندریه شرف ظهورپذیرفته بود ، بگوش جان وسم قبول تلقی نمود . اگرحضرت شعاری عمی قاسم بیك وحضرت مملکت دار

اخوت شعاری میرمراد جعلهما الله تعالی سبیل الوفاق و وفقهما فی رفع اهل الشرك والنفاق ، حسب اشارت جهان متاع بدفع ورفع جماعت ضال و مضل اوباش قزلباش خذلهم الله وقهرهم اتفاق نمایند فهو المراد والاتوکل بعون عنایت الهی وبیمن همت اعلی حضرت عالم پناهی نموده ، توجه بقلع وقمع آن قوم نابکار وآن گروه بی‌شکوه بد کردار درخواهد شد وچون ازمبدأ حال دست تشبث واعتصام باذیال شفقت وامتثال عاطفت آن حضرت زاده، توقع که من کل الوجوه ظاهراً وباطناً همم علیه دریغ نفرمایند تا بتوفیق ربانی وتأئید سبحانی وعنایت آن حضرت ابوت مکانی ، مزارع روی زمین از بذرضلالت آن جماعت پاك گردد وبوستان شریعت غرای نبوی وگلستان ملی زهرای مصطفوی از آب عدالت سیراب و سرسبز گردد وسریر خلافت باینداریه درقبضه تصرف درآید. زیاده اطناب نرفت ظل ظلیل سلطنت و خلافت و اقبال بسر مفارق اسلام و اسلامیان مخلد و مبسوط ومستدام باد . بالنبی وآله الامجاد .» [۱]

سلطان بایزید درجواب الوند میرزا چنین نگاشت : « سپاس بی‌قیاس مرخدای راجل جلاله وعم نواله که بعدازتکمیل وجود انسانی محبت روحانی را ، درعالم جسمانی ، بظهور آورد وگوشه نشینان حضیض خاك را خبیر از سیارگان اوج افلاك گرداند وخواص آن را صاحب علم (وعلم آدم) نمود و بعلم جزوی بکلیات امور صاحب وقوف ساخته بافرمان «ثم جعلنا کم خلائف» سرافرازی بخشید و درکنه ذات احدیتش تعالی شأنه و کمل برهانه ، عقول عشرهٔ خرده بین را عاجز وسرگردان ساخت .. وبعد دراین وقت که نسرین وریحان جنت سرشت ویاسمین بستان هشت بهشت وسنبل مشك پیوند وبنفشه کوه الوند ، اعنی کتاب مستطاب عنبربار و خطاب خورشید نقاب عبهر نثار که از جانب اعلی جناب سلطنت مآب فلك بارگاه رفعت دستگاه سعادت آیات معدلت عنایات ، جمشید شوکت فریدون رأیت ، اسکندرمکنت دارا درایت ، ظل رحمان لطف یزدان شعر .... ؟

درخجسته ترین اوقات وبهترین ساعات رسید ومجلس انس وجان رامعطر

۱- فریدون بیك - ج۱ ص۳۵۲-۳۵۱. دکترعبدالحسین نوائی مکاتبات واسناد تاریخی ایران . ص ۵-۷

بتسنیم وفا ومعنبر ازشمیم صفا کردانید ... و آنچه درباب عدم اتحاد عم بزرگوار عالی‌شأن ناجاً للدولة والسعادة و والدین طائی قاسم بیك وحضرت مملکت داری جلال الدین مراد بیك، زادالله قدرهما، نسبت بخدام سلطنت مقام رفع الله تعالی مدارج عزه وقدره وحفظ عن مکاید العدو و غدره، نوشته بودند معلوم گشت وبخاطر رسید که هر چند فروغ وداد ایشان چون سراج و تاج خالی ازظلمت زدائی ونورافزائی نیست لکن چراغ پیش آفتاب نمودی ندارد و طایفهٔ یاغیهٔ قزلباشیه خذلهم‌الله اگرچه شعلهای آتشین از کلاه سرخ نکبت اندود بکیتی درانداخته وچون مجوسیان روز بادکان آتش پاره‌ها راوراق سر برداشته وازپیچش فوطهای کبود جهان پر دود ساخته وچون میل آتشین از آن سرزمین نمایان شده یقین است که منارهٔ بلندورپیش کوه الوند پست نماند وچون کار ازمواعظ گذشته وموقوف به توفیق الهی مانده، مأمول است که علی‌الدوام باغیرت تام کوشیده وقوت بازو را روی اقدام بحرکت درآورده با جمیع فرق ناجیه اتفاق فرموده و تبرا از خویشتن داری کنان، متوکلا علی‌الله الملك المنان عزم جزم برقلع وقمع آن طایفه یاغیه ودفع و رفع گروه مکروه ضاله گماشته، پیش ازآن که شرارفتنه بالا گیرد؛ باطفاء در کوشند و باشد که بتوفیق‌الله بخاك سیاه پایمال ساخته، نام ونشان آن ملاعین راازصفحه جهان بزدایند و عالمیان را، باخبار مسرت آمارفتح وفیروزی، شادوخرم گردانند وهمت بی‌همتای همایون ما را مبذول و مصروف شمرده خلاف آن تصور ننمایند وجمهور وسادات و علما ومشایخ وصلحا وکافهٔ رعایا و برایای ممالك محروسه را بوظائف دعاگوئی دولت جانبین مشغول دانستهٔ طریقهٔ یك جهتی واخلاص را مسلوك وسبیل مراسلات ومکاتبات را مکشوف دارند واز اعلام سوانح حالات عطالت اغفال جائز نشمرند که ازین جانب حسب‌الاشاره بوجهی که لازم آید، تقصیری نخواهد بود. انشاءالله تعالی؛ باقی ایام سعادت و دولت بروفق مرام احبای عزت ورفعت، فزون و مستدام باد، برب‌العباد [1]

سلطان عثمانی گرچه باو وعده کمك و مساعدت مالی می‌داد واز حکومت وی پشتیبانی نمود ولی عملا هیچ اقدام مؤثری ننمود وفقط بفرستادن یك نامه به حاجی رستم بیك مکری گردحاکم دیاربکر اکتفا کرد:

---

۱ ـ منشآت فریدون بیك ج ۱. ص ۳۵۳ ـ ۳۵۲

در این نامه ازاوخواست که ازوضعیت شاهنشاهی صفویه وقدرت حقیقی شاه اسماعیل ونفوذ او درایران برای او گزارشی بفرستند ؛ تا با بررسی آن به نتایج کشمکش خاندان آق قویونلو، وشاه اسمعیل پی برده و بداند غلبه با کدام یك از متخاصمین است.

مضمون نامه چنین بود: « امیرمعظم و کبیرمفخم مطالعه‌فرمایندوبدانند که مدت مدید است که خصومت جماعت قزلباش باربساب دولت بایندریه (آق‌قویونلو) بچه انجامید. علی ماهوالواقع معلوم نواب‌کامیاب‌ذوی‌الاقتدار ومعروض عتبهٔ‌علیهٔ فلك مقدار، وحضرت بزرگوار مانشد حالیابرای‌استعلام احوال دارندهٔ کتاب مستطاب قدوةالاقران کیوان چاوش بدان‌طرف فرستاده شد، واولکای جای شما متصل آن نواحیست، و بحقیقت حال تمام معلوم شماست؛ چون دارندهٔ مکتوب شریف بشرف ملاقات مشرف گردد، ازاخبار صادقه ووقایع آن جانب هرچه پیش شما تحقق پذیرفته است‌بمشارالیه انهاء نواب‌کامیاب دارید، واین معنی را سبب عنایت شاهانهٔما دانید، وهرچه‌معلوم نموده باشند اصلا کم نکرده شیمهٔ صداقت را بظهورآورید. تحریراًفی‌اول‌ـ الربیعین سنهٔ ثمان وتسعمائه » [۱]

پس ازمدتی حاجی رستم بیك‌مکری کرد حاکم دیاربکر چنین‌نوشت:

«آنچه از استفسار احوال قزلباش مذهب خراش، لعنهم‌الله ودمرهم تنبیه فرموده بودند، قصهٔ آن طایفهٔ باغیه حالا براین منوال است که به‌الوندخان گزند رسانیده و از آنجا به عراق عجم رفته مراد خان را منهزم و منکسر ساخته، ودرعراق عرب‌کاربرنا کیان (باریك‌بیك پرناك حاکم عراق عرب)را پرداخته و با چرا که مصرمصالحه واتحاد نموده حالاعزیمت‌دیاربکرومرعش داشته، احوال ایران ازبیداد ایشان پریشان، اکثر بلاد و نواحی از ظلم و حیفشان ویران گشته، امید ازفضل یزدانست که قلع و قمع گروه باغیان بگرز وسنان غازیان‌وتیغ‌خونفشان مجاهدین‌خداوندگاراسلامیان وشهنشاه زمان میسر ومقدور گردد » [۲]

۱ـ منشآت فریدون بیك ـ ج ۱. ص۳۵۳ ـ ۳۵۴

۲ـ ایضاً ـ ص ۳۵۳ ـ ۳۵۴

دراین نامه‌حاکم‌دیاربکر به‌سلطان‌عثمانی گزارش داد که‌الوندمیرزاشاه آق‌قویونلوشکست‌خورده وشهریار ایران سعی داردتابرضدامپراطوری‌عثمانی اتحاد و دوستی با مصر برقرار نماید و درضمن خبر رسیدن شاه اسمعیل را به دیاربکر بسمع بایزید دوم رسانید .

باین‌ترتیب باشکست‌الوند میرزا وانقراض حکومت‌آق‌قویونلوها روابط بین ایران وعثمانی که تابحال دوستانه بود تیره‌می‌گشت یعنی درحقیقت دو قدرتی که هر کدام‌بنحوی متضاد، تمدن وفرهنگ‌اسلامی‌را نمایان‌می‌ساختند ازاین پس درمقابل هم قرارمی‌گرفتند وکشمکش بین این‌دورقیب نیرومند برسر متصرفات آق‌قویونلو حتمی بود ، مخصوصاً آنکه سیاست جاه‌طلبانه شهریارصفوی وسلطان عثمانی اختلافات سیاسی و کینه‌های نژادی ومذهبی‌را تقویت می کرد .

اما تازمانیکه بایزید دوم‌سلطنت‌می‌نمود هردوطرف کوشش خودرادرراه تحکیم روابط دوستی وصلح بکاربردند ونامه‌هائی که بین آنها ردوبدل‌شده است نشانه‌ایست ازروابط دوستی ومودت بین دو کشور

دریکی ازاین نامه‌ها شهریارصفوی شاه‌اسمعیل‌ازسلطان عثمانی‌خواستار شده‌است که ازورود طرفداران وفدائیان ترك که ازخاك عثمانی برای زیارت اوبه‌اردبیل می‌آیند جلوگیری بعمل نیاید

این نامه که نشان می‌دادچه‌اندازه مریدان خاندان صفویه درخاك‌عثمانی زیـاد بوده ، وبرای توسعهٔ نفوذ ایران بهترین عامل می‌باشند سبب تشدید اختلافات و تیرگی بین دو کشورنگردید، بطوریکه بایزید دوم درپاسخ‌نامه شاه اسمعیل خیلی مؤدبانه نوشت که سبب منع خروج زائرین فراراین افراد ازخدمت سربازی است نه‌زیارت آن خاندان ، معهذا :

« چون اشـارت شریف دررسید حکم فرمودیم که هرفردی ازاین طبقه دروقتی که داعیهٔ زیارت اولیاءالله‌علیه‌الرحمه نمایند برسبیل بازآمدن هیچ احدی مانع ودافع نگردد ، تاطریقهٔ محبت چنانچه دلخواه طرفین ومقصود جانبین است معمور ودائر گردد ، و رشته حجت لاینقطع غیرمنقطع شود ..

(۱۰)

وگرنه علاقهٔ فراوانی بادامهٔ دوستی بین آن دو کشور دارد . » [۱]

درضمن بایزید دوم سلطان عثمانی چون متوجه شد که حکومت آق قویونلو محکوم بزوال است، وحکومت مقتدری براین کشور فرمانروائی میکند درسال ۹۱۰ هـ=۱٤١٥م برای برقراری دوستی ومودت باایران ، محمد چاوش بالابان سفیرخودرا باهدایا وتحف بسیار بدربارشهریارایران فرستاد تابشاه اسمعیل پیروزی عراق وفارس را تبریک گوید ، وَلی مهاجرت اهل تسنن ازایران دراثر رسمی شدن مذهب شیعه در کشور، وذکر تعدیات شاه ومریدان وی نسبت به آنها پادشاه عثمانی را بر آن داشت که علاوه برنامه شادباش نامهٔ دیگری که در آن شهریارصفوی را اندرزداده بود که نسبت به سنیان ظلم وتعدی رواندارد همراه نامهٔ نخستین برای شاه اسمعیل فرستاد وبه نماینده خود دستور داد درصورتیکه اخبارمذکورصحت داشته باشند نامهٔ دومین را نیزتسلیم شهریار صفوی نماید .

سفیرعثمانی چون درورودخود بخاک ایران به صحت اخبار وقوف یافت هردو نامه را تقدیم شاهنشاه ایران نمود .

درنامهٔ ثانی بایزید دوم چنین نوشته بود « جناب امارت مآب حکومت نصاب سیادت انتساب ، مبارزالسلطنه والحکومة ، صاحب الفتح الجزیل ابن الشیخ سلطان حیدرالصفوی امیراسمعیل اسس الله بنیان عدله وافضاله الی یوم الدین را که مقام فرزند ارجمنداین ولاء ومؤسس اساس سلطنت والا وسرسلسلهٔ دولت اعلی وجانشین کیخسرو ودارا ست ، اولا سلام سلامت انجام همایون ما مفتخر ساخته ، ثانیاً ابواب گله بل شکایت گشوده اظهارمینمایم.

بعدآنیکه آن فرزند عالیمقام بعزم کشیدن انتقام پدر حیدرسیر از گیلانات خروج کرد وبافرخ یسار شروانشاه جنگید وبیاری بخت بروظفر یافت وبسزا رسانید ، بعد باالوند لوند محاربه نمود وبهزیمت گرفتارساخت وبالشرف و الاجلال درتبریز گلبیز براورنگ خسرو وپرویزجلوس کرد وکامکارشد ،آنگاه که این دو نوید مسرت پدید درمرزوبوم روم شایع گشت بسیارخرسند شدم و

۱ـ این نامه بفارسی وبدون تاریخ است.

منتظر قدوم بشیری بابشارتنامهٔ مخصوص ماندم که درورود آن جوابنـامهٔ تهنیت‌آمیزی باسفیرمخصوص بفرستم ، چون اعلام ازاین قبیل وقایع عظیمه ازعهدهٔ تکالیف حکمدارانست ، هنوزازآنجانب نه‌بشیر وبشارت ونه‌اشارتی واقع شده بود ، که‌بشارت‌دیگردرین کشورشایع گشت ومعلوم‌شد آن امارت‌مآب خطهٔ‌وسیعهٔ‌عراق‌وفارس‌را نیزازوجودمظلمه‌آلود باینندریه پاك وبه‌آفتاب بخدمت تابناك کرده بالیمن والاقبال ضمیمهٔ ممالك مفتوحه امیرانه نموده‌اند چون این خبرشـادی اثرتشنیف‌ساز صماخ مسرت گردید وبشارت‌نامهٔ نیز از آنجناب‌نرسید ، لازم آمد که فتوحات پی‌درپی‌آن سیادتمآب شهامت نصاب‌را تبریك وتهنیت گفته درطریقهٔ اخلاص کیشی ومودت گستری تقدم بجویم ، و دراین ضمن وصایای بی‌غرضانه هم بگوش هوش آن نتیجهٔ خـانوادهٔ ولایت رسانیده نظردقت بـافطانت آن امارتمآب‌را درباب تعمیق مضارچند مسئله منعطف‌سازیم

«اولا - دراکشارواسراف درقتل که باعث کوتاهی عمروسبب بدنامی‌ابدی ودرشرع‌وعقل غیرممدوح‌است ،تابع هوای نفس جوانی نشده اجتناب‌فرمایند، البته شنیده‌اید که‌نام **حجاج** و **چنگیز** و **تیمور** را اعالی‌وادانی بچه‌عنوان بزبان آورده ومی‌آورند .

«ثانیاً - لازم نیست که ترویج وتعمیم یك طریقهٔ مخالف عامهٔ مسلمین‌را ازبرای پیشرفت امورسلطنت‌سه‌روزه‌دنیا آلت قرارداده درمیان امت‌خیرالبشر تفرقه بیاندازند بواسطهٔ این‌تباعدوتنافرالی آخرالایام امت مرحومهٔ‌ستمدیدهٔ حضرت‌خیرالانام‌را دشمن همدیگرساخته قوای‌مادیه ومعنویه اسلام‌را بکاهند وباین وسیله باعث دست‌اندازی اعادی دین درممالك مسلمین شوند

«ثالثاً - قبورومساجد وتکایا وزوایا وسایرآثارسلاطین وامرا وعلمای سالفین وسابقین‌را نگذارند که‌بعضی نادانهای صوفیه باغوا واغرای اپوهی‌از مغرضین ، که میخواهند موقوفات آنهارا ملك قرارداده غصب کنند، خراب نمایند ، چه آنها اسنادوحجج مالکیت‌اسلام درآن ممالك وداعی ذکرجمیل مشاهیررجال امت حضرت حبیب رب‌لاینام است .

« رابعاً ـ استمالت بعدل و انصاف در قلوب اهالی مؤثرتر از اظهار بطش و شدت وخونریزیست. بهتر اینست که در هر امر مساوات و عدالت و حریت مشروعه اهالی برای آن امارتمآب پیشه گشته مرغ قلوب اهالی را بدام صدق نیت وحسن سلوك شکار کرده کسی را نرنجانند و طوری رفتار نمایند که اهالی آن مرز و بوم وطن آباء و اجدادشان را ترك ننموده بخارج هجرت نکنند ، زیراآبادی مملکت وبقای دولت بخشنودی رعیت از حکومت است. هرگاه ایرانیان ازحکومت اتراك(بایندریه) خشنود میبودند،آن سیادت مآب آن قدر ممالك را نمیتوانست بآسانی فتح نماید

« ایران مملکتی است که چندین سلاله از حکمداران معتبر قبل از اسلام در آن اقلیم توسن سلطنت رانده و بعضی از حکمداران آنها نیز در اغلب آبادیهای ممالك روی زمین بیاری همان ایرانیان فتحهای بسیار ممدوح کرده بین السلاطین بنام نیکی تفرد جسته اند .

«ایرانیان نیزملتی بوده و هستند که تا پادشاه از نجبا و از خودشان نباشد بمیل انقیاد و اطاعت نمیکنند و میخواهند که پادشاه آنها در یکی از پایتختهای ایران ساکن شده خود را ایرانی بشناسد و ایرانیان را نیز ملت حاکمه قرار داده بعدالت راه رود. للهالحمدوالمنه آن جناب شهامت مآب که از تمامی ایرانیان حسیب ونسیب ونجیب ترو منسوب بیکی ازخانوادههای قدیم و معروف و ممدوح ترین ایران و صاحب انصار و اعوان هستند ،اگر عدالت را پیشه و ترفیه وآسودگی رعایا وبرایا را همیشه اندیشه فرمایند ، اهالی ایران بالطوع والرضا و اهالی هندوستان و ترکستان نیز فقط بهیك توجه آن ولا ربقهٔ تابعیت و اطاعت را بر رقبهٔ عبودیت و رقیت نهاده دربقاء و ارتقای دولت صوفیهٔ صفویه جانسپارانه خواهند کوشید اما در عکس معامله هرگاه بحیف سیف مالك ایران هم باشند از شرق و غرب دولت و مملکت خود را هدف تیر عداوت عامهٔ مسلمین قرارداده آنی آسوده ازهجوم و اقتحام حکمداران و امراء عامهٔ اسلام نمانده مملکت ایران محصور واهالی آن در انظار مسلمین مقهور خواهند شد . پس چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی ؟! مملکت پادشاه میخواهد ، پادشاه مملکت و رعیت ، و این

هردو بعدالت معمور و مرفه میشود . پادشاه با دین و مذهب که از امور معنویه و اخرویه است ، چه‌کار دارد . اگر آن سیادت مآب نصایح مشفقانهٔ این جانب را اصغاء و قبول فرمایند ، شکی نیست که همیشه دولت ابد مدت عثمانی را ظهیر و معین امارت و حکومت آن ولا یافته عندالاقتضا معاونت فعلیه هم خواهند دید ، وما علینا الاالبلاغ .

« چون درین ولا بنابر تأسیس اساس وداد و تمهید لوازم اتحاد وابلاغ آن نصایح قدوةالاماثل و الاقران محمد چاوش بالابان زید قدره ، بموجب سیاهه ملفوفه حامل بعض هدایا ارسال نموده رفت تا شرایط رسالت وروابط راکماینبغی از این‌جانب مؤدی کرده دقیقه‌ای معوق نگذارد و آنچه به‌زبانی سپارش شده است ، در وقت تقریر مجاز و مرخص فرموده خلافی در آن ملحوظ نفرمایند که از معتمدان‌و بندگان صداقت‌نشان‌قدیمی و صادق‌القول جبلی است وبعداز تلاقی و کسب صفا حسب‌القبول والرضا حسن اجازت و رخصت انصراف‌ارزانی داشته بتوفیق‌الله‌عزوجل روانهٔ این‌جانب فرمایند . »[1]

شاه‌اسمعیل نیز هنگامیکه برضد علاءالدوله ذوالقدر وارد نبرد گردید عازم بستان شدوچون اجباراً بایستی ازاطراف قیصریه که جزو امپراطوری عثمانی بود بگذرد، سپاهیان خود دستور داد به‌جان ومال رعایا ودهاقین دست‌اندازی نکنند وباآنها بادوستی ورأفت رفتار نمایند ودر نامه‌ای که به‌سلطان بایزید فرستاد از ورود بخاك کشور عثمانی اظهار تأسف نمود و اظهار داشت بهیچ‌وجه نمی‌خواهد که روابط دوستی دیرینه دو کشور خللی وارد آید وبسرداران وسپاهیان خود دستور داده‌است باملاك رعایا که‌موقتاً اشغال شده است تجاوز نشود

شاه‌اسمعیل درنامهٔ خود چنین نوشته بود : « ... انهای رأی ملك‌آرای عقده‌گشای آنکه درتاریخ دوازدهم شهر ربیع‌الثانی دریورت نخرسورنی (خربوت) واقع شد وازآنجا کوچ بر کوچ‌توجه بجانب مخالفان مصمم‌است، ومحبت وعهد بدستوری که سابقاً مقرربود بهمان دستور فیمابین مؤکداست وخلل پذیر نیست، ودراین اوقات فرخنده ساعات که‌عبور ولایات‌دارالاسلام

۱ - کتاب انقلاب الاسلام بین‌الخاص‌والعام. نسخه خطی- کتابخانه ملی. ص ۶۲-۶۷

روم واقع شد یساق کرده بودیم که مطلقا غازیان عظام وعساکر نصرت‌فرجام پیرامون اموال رعایای آن‌بلاد نگردند وتعرض نرسانند وجمعی که بواسطه عبور معسکر ظفر پیکر منهزم شده بودند، استمالت داده به‌محل ومقام خود آیند که‌اصلا باایشان ازهیچ‌وجه مهمی نیست . چون غرض تأکید روابط محبت والقاء مواد مودت زیاده اطناب نرفت »[۱]

سلطان بایزید درجواب‌نامهٔ شهریار ایران‌بالقاب: «شهریارمعظم‌وتاجدار اکرم‌ملک ممالک عجم و نوئین بلادالترك والدیلم، جمشیددوران‌و کیخسرو زمان‌المؤیدمن عندالله الملك‌الجلیل شاه‌اسمعیل اسس‌اله قواعد عدله وعمره وایده بتوفیقه‌ونصره .. » خوانده وچنین نوشته بود .

« . مکتوب بلاغت اسلوب .. درایمن ساعات و اشرف اوقات رسید واز وصول موکب متبرکش به قیصریه محمیه خبیرو آگاه ساخت . امراء آن مرزوبوم را درتقدیم مراسم یکجهتی تأکیدنموده اعلام رفت که‌درباب‌اتحاد وصفات ذات‌البین دقیقه‌ای فوت ننمایند وهمواره درخلوص ووداد ورضای طرفین کوشند .... وچون رسوخ مودت و یگانگی آن سلطنت مآب عدالت مناب بدرجهٔ کمال و کمال درجه وضوح پیوسته، سکنهٔ آن مرزوبوم ازقدوم نصفت رسوم مضجر نگشته رعایت خاطر همایون و جانبگیری مارا درهر باب محمی ومرعی داشتند وباعلوشان شمه‌ای‌ازآن معطل ومعوق نگذاشته، ان‌شاءالله الاعزالاکرم ازاین‌جانب نیز همان شیوهٔ مرضیه را معمول نموده شکل خلاف صورت‌پذیر نخواهد گشت وفواید این نعمت جلیله بساکنان ممالك طرفین سمت ظهور یافته وفضل وشکر آن بصحایف اعمال مندرج‌شده ثواب عظیم خواهد رسید . . . »[۲]

زمانیکه‌شهریار صفوی‌برای برقراری‌امنیت درکشور گرفتار کشمکش ومبارزه بارقبای خود بود، پسر بایزید دوم سلیم اول حاکم طرابوزان چندین مرتبه بمرزهای ایران دست‌اندازی‌نموده وحتی تاارزنجان پیش‌روی نمود وبرادر شاه‌ابراهیم‌را باسارت برده‌بود، شاه‌اسمعیل‌سفیری برای‌اعتراض

۲ـ منشآت سلاطین ج۱ ص۳۴۶-۳۴۷

۱ـ منشآت‌السلاطین ج۱.ص۳۴۷

برفتار سلیم بدربار سلطان عثمانی فرستاد ودرضمن وجودصلح ودوستی بین دو کشور را یادآورشد ولی دربار عثمانی بطور شایسته‌ای از فرستاده شاه پذیرائی ننمود.

سفیر شاه‌اسمعیل که ملبس بقبای زربفت بود هنگام ورود همانطوری که رسم بود بایستی دست سلطان را برای ادای احترام بوسه زند، ولی باو چنین اجازتی داده نشد وفقط بزانوی سلطان بوسه‌زد، وصول این‌خبر شاه اسماعیل را سخت خشمگین ساخت و هنگامیکه سفیر عثمانی برای تقدیم نامهٔ جوابیه بدربار ایران آمد مورد استقبال وپذیرائی قرارنگرفت.

سفیر عثمانی نیز موقعیکه وارددربار ایران‌شد چون دید برخلاف‌رسوم فرشی گسترده نشده‌است تاوی بنشیند وبایستی نامه‌را ایستاده تقدیم‌شهریار ایران نماید، لباس خودرا درآورده وبزمین پهن نموده برآن نشست

درباریان‌ازاین حرکت بی‌ادبانهٔ سفیرعثمانی سخت‌متعجب ومتحیرشدند که چگونه شهریار ایران درمقابل عدم احترام سفیرعثمانی خونسردی خود را حفظ نموده واورا قطعه قطعه نساخت.[۱]

این آرامش ظاهری شاه اسمعیل در مقابل حرکات بی‌ادبانه سفیر دلیل علاقهٔ شهریار ایران بدوستی بادولت عثمانی بود، وتمام نامه هائی که بین سلطان‌عثمانی وشاه‌ایران‌مبادله می گردیدوسفرائی که بدربار طرفین‌فرستاده می‌شد نشانه‌ای بود ازحفظ دوستی ظاهری بین دورقیب زورمند.

اما بتدریج سیاست مسالمت‌آمیز ودوستی آنها مبدل بسیاست خصمانه میشد شاه اسماعیل که دراثر فداکاری امنیت را در سراسر کشور برقرار ساخته بود و یك حکومت مرکزی‌مقتدری تشکیل داده‌بود میتوانست‌رقیب سرسختی برای سلطان عثمانی باشد وازطرف دیگر سلاطین عثمانی که‌تا بحال بعلت گرفتاری‌دراروپا ازتوسعهٔ سیاست‌تجاوزکارانه خود درشرق‌دست برداشته بوند باسلطنت رسیدن سلطان‌سلیم اول‌سیاست توسعه‌طلبی‌سلطان جوان عثمانی سبب گردید که‌سیاست صلح وآشتی و مسالمت جای خودرا بسیاست تهاجمی امپراطوری عثمانی بسپارد.

۱- فن‌هامرپورگشتال Von hammer Purgstal تاریخ‌امپراطوری‌عثمانی‌ص۳۹۰

اختلافات خانوادگی و کشمکش برادران و پدر و پسران خاندان سلطنتی عثمانی موجب ضعف حکومت مرکزی شده بود چون درنتیجهٔ ضعف سلطان بایزید دوم شاهزادگان عثمانی کوشش می‌نمودند بادسایسی بر تاج و تخت عثمانی دست یابند

سلطان سلیم که مردی جاه‌طلب، جسور و شجاع بود سپاه ینی‌چری را باخود همدست ساخته واز پدرش خواست تاحکومت یکی از متصرفات اروپائی کشور عثمانی را بوی بسپارد، تابپایتخت نزدیک‌تر باشد، ولی سلطان بایزید بادرخواست پسرش موافقت ننمود وسلیم تاپشت دروازه شهر ادرنه پیش‌آمد وپدرش اجباراً بادرخواست او موافقت نمود و فرمانروائی ولایات سمندریه، و دین ازمتصرفات اروپائی خودرا باوسپرد

در همین زمان در مرزهای خاوری امپراطوری عثمانی شورشی‌در تکه برپا شد کــه مبدل بجنگ داخلی در عثمانی گردید در۹۱۷ هـ - ۱۵۱۱ م بابا شاه‌قلی پسر باباحسن خلیفه از طایفهٔ تکلو بجـای پدر بریاست فرقهٔ صوفیان برگزیده‌شد وحاکم‌تکه گردید . اهالی این‌شهر که‌از شیعیان متعصب و جان‌نثار شهریار صفوی بودند بدور او جمع شده دست بشورش زدنـد . حاکم آناطولی که از طرف سلطان عثمانی مأمور خواباندن شورش بود بدست آنها گرفتار و مقتول گردید .

شاه اسمعیل که کشور عثمانی را گرفتار هرج‌ومرج دید زمینه را برای تبلیغات مذهبی مساعد یافت و در این نواحی دست بتبلیغات مذهبی‌زد وسبب شورش و بلوا درخاك عثمانی شد که روز بروز توسعه می‌یافت و تمام شیعیان آناطولی در نتیجه دست به‌طغیان زدند و موجب خطر بزرگی برای سلطان عثمانی گردیدند دولت‌عثمانی که‌تااین زمان گرفتار نبرد باد شمنان نیرومندی در اروپا بود ازآغاز تأسیس شاهنشاهی‌صفویه در مرزهای‌خاوری نیز گرفتار حریف تازه‌ای گردید که با تبلیغات مذهبی‌خود و تحریکات سیاسی درولایات شرقی و جنوبی آسیای صغیر ، و اتحاد با دشمنان عثمانی در اروپا و افریقا موجودیت امپراطوری عثمانی را بخطر انداختند .

هواخواهان ومریدان خاندان صفوی ومریدان وفدائیان شاه‌اسمعیل که

ودراغلب ولایات امپراطوری عثمانی مسکن داشتند پیوسته بتحریك شاه ایران برای رواج مذهب شیعه وتضعیف دولت عثمانی بایجاد اختلاف وتاخت وتاز میپرداختند ، چنانکه هنگامیکه باباشاه‌قلی دست بطغیان زد از دستجات مختلف شیعیان ومریدان وپیروان خاندان صفوی بکمك وی شتافتند و بـه ولایات قرامان هجوم آوردند وقراگوزپاشا فرماندارآنجارا شکست دادند وبولایت سیواس دست‌اندازی نمودند . بنحویکه بایزید دوم علی‌پاشا وزیر اعظم عثمانی‌را باسپاهی انبوه بدفع بابا شاه‌قلی فرستاد ولی درنبردیکه بین متخاصمین درگیرشد فرمانده هردوطرف کشته شدند و طرفداران شهریـار صفوی پس‌از این پیروزی مجبور بترك خاك عثمانی شدند و بایران پنـاه آوردند .

اثرات تبلیغات مذهبی و سیاست مدبرانه شاه ایران اثرات شومی در امپراطوری عثمانی برجاگذاشت چون درمدت کوتاهی تمام نواحی خاوری کشور عثمانی‌را فراگرفت وعلناً کشور دشمن‌راگرفتار هرج ومرج نمود و قدرت مرکزی‌را تضعیف کرد بطوریکه اگر شهریار صفوی بموقع توانسته بود کمك مالی ونظامی بشورشیان برساند پیروزی وی حتمی بود ومیتوانست مانندقسمت‌خاوری ایران که بابتخت‌نشاندن بابر دست‌نشانده خودحکومتی مطیع خود درآنجا ایجاد کرده ، درباختر ایران نیز سلطانی برتخت سلطنت امپراطوری‌عثمانی مینشاند که‌دست‌نشانده وی‌باشدولی متأسفانه شاه‌اسمعیل بعلت گرفتاریهای داخلی نتوانست ازاین موقعیت استفاده نماید وبشورشیان کمك کند ، درنتیجه شورش بجائی نرسید وشورشیان سر کوب‌شدند.

این گونه حوادث روابط دو کشوررا تیره ساخت ، ولی‌شاه اسمعیل بعلت مبارزه باازبکان درشرق کشور وبایزید دوم دراثرپیری وفرسودگی بجنگ مایل نبودند ، چنانکه سلطان عثمانی پس‌از شنیدن خبر اغتشاش باباشاه‌قلی درولایات خود اقدامی‌خصمانه ننمود وفقط بنوشتن نامه‌ای اکتفا کرد .

متن‌نامه چنین بود .... ای‌جوان کم تجربت ، بازنصیحتی ازپدربشنو. ازبرای قبولانیدن مذهب‌تازه‌ات خون‌مسلمانان‌را مریز ، ووعیدمن‌قتل‌مومناً متعمداً فجزائه جهنم خالدین فیها ، را از خاطر دور مدار . طریقهٔ‌اجداد

عظامت الله برهانهم‌را مسلك‌خودساز ، فرستادن پوست‌شیبك‌خان‌سلاطین شجاعت آئین عثمانیانرا گرفتارخوف وتلاشی‌نمیکند بعضی اشخاص ملعنت اختصاص‌رابابین‌مملکت‌فرستادن‌وجهال‌نیك‌و بدنفهم‌این‌ممالك‌را بوسیله ایشان بالاغفال بایران کوچانیدن و در راهگذارشان آبـادیها را تاراج و اهـالی مسکونه را مقتول گردانیدن کار دزدانست نه کار پادشاهان مملکت ایران مانند پلی است که میان دواقلیم سیاروسیع اسلام‌نشین قراردارد . ایـن پل محتاج بیك محافظ با اقتدارست که هنگام لزوم در سرپل جلو وشمن اسلام را بگیرد وبامداد غازیان‌نگذارد که حمله‌آوران ازپل باقلیم دیگر بگذرند و بخرابی بپردازند . اززوش‌کارهای فوق‌الطبیعه استنباط میشود که حضرت مالك‌الملك شما را جهت محافظت آن پل انتخاب کرده موفق بفتح و نصرت مینماید . پس لازم وواجبست که تشکرات مقتضیهٔ خداوندی را بجای‌آورده قدر این نعمت عظمی‌را بدانید واین‌پل را بواسطهٔ مباینت مذهب قطع نکرده مسلمانان طرفین رامنع از مراوده وملاقات یکدیگر ننمائید چنانکه پیش از این اظهار کرده بودیم رعیت عدالت میخواهد و سلطان اطاعت از رعیت ، مذهب امری است معنوی سلطنت امریست مادی ، درسلطانست کـه عدالت پیشه کرده مداخله بامور معنویه ننماید

« دیگراینکه از استیلای ممالك روم قطع امید کنید و بهتر آنست جد و جهد باضمحلال وجود ملوك‌الطوایف ایران و تـوران و هندوستان نموده سلطنتی بسیار بـاقوت در آن سامانها تأسیس کنید و من‌بعد طوری رفتار ننمائید که غازیان عثمانیان که مشغول بجهاد فی‌سبیل‌الله وساعی باعلای کلمهٔ الله هستند ، ناچار بکشیدن شمشیر انتقام از نیام گشته ، روبایران آورند ، وبیش ازپیش ویران سازند ... »[1]

اما همینکه جنگهای داخلی درامپراطوری عثمانی‌و کشمکش‌های بین خاندان سلطنت‌عثمانی‌به‌سلیم اول اجازه داد تاباپشتیبانی‌سربازان ینی‌چری

---

۱ ـ رجوع شود به مجله دانشکده ادبیات مقالهٔ آقای فلسفی راجع به جنگ چالدران . (دی ۱۳۳۲). چاپخانه دانشگاه تهران .

برقسطنطنیه وست یابد و بایزید دوم راوادار باستعفا کند(هشتم صفر ۹۱۷ هـ ـ ۱۵۱۲م) اوضاع دگر گون گشت.

بمجردیکه سلطان‌سلیم اول بسلطنت رسید بکشتن مخالفان خود دست زد، نخست برادربزرگ خود احمد را کـه با شهریار صفوی دوستی داشت بقتل رساند، سپس برادر دیگرش قورقود را نیز اسیروخفه کرد.

فقط سلطان‌مراد برادر دیگرش به‌تبریز گریخت و شهریار ایـران از او پذیرائی شایانی‌نمود وقسمتی‌ازفارس را باوبخشید، اما در راه بطرف‌اصفهان درگذشت و بدستور شاه‌ایران بخاك سپرده شد.

در همین‌ضمن شاه سلیم سفیری باهدایای فراوان و نامه‌ای بدربار ایران فرستاد و شاه ایران را از مرگ بایزید دوم پدرش و جلوس خود به‌تخت سلطنت عثمانی‌آگاه ساخت و ازشاه ایران خواست تـا برادرش مراد را پس فرستد، اما بدستور شاه‌اسمعیل تمام نمایندگان سلطان‌سلیم بقتل رسیدند

سلطان سلیم پس ازآنکه مدعیان تاج‌وتخت عثمانی را ازمیان برداشت و شورشها را سر کوب نمود متوجه ایران گـردید و برای مقابله بـا سیاست تهاجمی شاهنشاه‌ایران که زمینهٔ حملات نظامی را بوسیله تبلیغات‌وشورشهای مذهبی مهیا می‌ساخت، خودرا آماده نمود.

برای جلوگیری از تبلیغات مذهبی وخواباندن طغیانهائی که از طرف پیروان‌شاه‌اسمعیل درخاك‌عثمانی برپا شده بوددستور داد تاصورتی ازپیروان ومریدان شهریار ایران که شیعه بودند، ودرآسیای‌صغیر سکنی داشتند از سن هفت تا هفتاد سالگی تنظیم کنند وتماماً را بقتل برسانند:

«چون شاه‌قلی فرار کرد یونس‌پاشا (صدراعظم سلطان‌سلیم‌اول) فرمان داد، که در بلاد آسیای‌صغیر بجست‌وجوی متابعان مذهب‌ایـران شتافتند، و اشخاصی‌راکه درشورش اخیراسلحه برداشته‌بودند، امر داد ببدترین‌سیاستی مقتول‌ساختند، وبقیة‌السیف راباآهن سرخی در پیشانی نشان کنند، تابعدها شناخته شوند، وآنهارا با اقوام فراریان، وهمراهان شاه‌قلی وورثهٔ مقتولین به اروپاکوچ داد، ودر بلاد مقدونیه و اپیروس و پلوپونز متفرق‌ساختند،

ا اگر شاه‌قلی که به ایران پناهنده شده است باز گردد، و لشکری جـدید
ـاورد اینها دوباره بوی پیوسته شورشی از نو برپا نکنند.» [۱] . .

بهرجهت شهریارایران‌نتوانسته بودبموقع بشورشیان کمك رساند وتماماً
ـنکوب شدند و دیگرشاه اسمعیل درمبارزات خودبرضد سلطان سلیم ازاین
ـشتیبانی بکلی محروم گردید .

معذلك این کشمکش‌ها وخونریزیها وسرکوبی طرفداران شهریارایران
ـنها علت اختلافات سیاسی بین دو کشور نبود سلطان سلیم کـه مایل بود
ـنیای اسلامی‌را ازانحطاط نجات بخشیده وتحت لوای خود قراردهد کوشش
ـاشت تمام کشورهای اسلامی را تحت تسلط خود در آورد و برمسند خلافت
ـسلمین‌نشیند ازبك‌ها نیزعلاوه برهم مسلك بودن با عثمانیان باآنهارو ابط
ـسنه داشتند . شریف مکه وخان‌های کریمه سراطاعت فرود آورده بودند .
ـها شاه اسمعیل بود که سدی در مقابل جاه‌طلبی و کشور گشائـی سلطان
ـثمانی ایجاد کرده بود وحاضر بپذیرفتن اصول خلافت در خاندان عثمـانی
بود .

این سیاست خصمانه سلطان سلیم نسبت به‌ایران با سیاست تجاوزکارانه
ـی تشدید می گردید ، یعنی درحقیقت کشور کشائی وسیاست مذهبی‌سلطان
ـثمانی با سیاست نظامی‌برای ایجاد نظم وامنیت در مرزهـای شرقی کشور
ـثمانی توأم بود .

سلطان‌سلیم سلطان عثمانی هر گرحاضر به بخشیدن شاه اسمعیل که از
ـراریان ترك بخاك ایران پشتیبانی کرده بود نبود چون بااین‌طریق ازوجود
ـنها در کشمکش‌هـای خـود بـا امپراطوری عثمانـی استفاده می‌برده ،
خصوصاً آنکه در هنگامیکه سلیم اول بـر ضد پدر خـود قیام نموده
برادران خود را بقتل رسانده بود ، شاه صفوی از بـرادرش مـراد
ـمایت نموده بود وپس‌از شکست‌احمد برادرسلطان سلیم از اوبه‌دوپسرانش
که در زمان تاج گذاری شاه ایران بایران آمده بودند و از شهریار صفوی

---

[۱] ـ ادوارد براون-تاریخ ادبیات ایران - ج ٤ ص ۵۷ . اما هیچیك از مورخان ایـرانی
ـی ازاین قتل عام وحشتناك نیاورده‌اند .

درخواست کمك نموده بودند، وعده همه گونه مساعدت داده بود.[1]

علاوه برآن سلطان مصر، و علاء الدوله ذوالقدر که کشور خودشان را در معرض حملات عثمانیان میدیدند بیش از پیش به شاه اسماعیل نزدیك شده بودند وازتحریکات ایران برضد دولت عثمانی جانبداری مینمودند

شاه اسمعیل از این موقعیت استفاده برده و سفیری نزد سلطان مصر ملك الاشراف قانصوغوری فرستاد که هدایای گرانبهائی همراه داشت واز او خواست که روابط دوستی واتحاد با ایران برقرار ساخته برضد دولت عثمانی با او هم کام گردد. گرجستان نیز علاقه خودرا بشرکت دراین اتحادیه ابراز داشته بود وباین ترتیب یك اتحادیه مقتدری برضد سلطان سلیم تشکیل میشد

علت دیگریکه سلطان عثمانی را برآن داشت تامتوجه ایران گردد، نظرهای نظامی وسوق الجیشی بود. سلطان سلیم اول سعی داشت بهرنحوامنیت را در مرزهای شرقی امپراطوری برقرار سازد زیرا مرتباً ازطرف کردهای دست نشانده ذوالقدر، دوست ومتحدسلطان مصر تهدیدمیگردیدند وآنهامانع از پیشروی وی بطرف ایران بودند.

بدین ترتیب کشمکش بین دو کشورمعظم ورقیب عثمانی وایران شروع می‌شد.

پایان بخش اول

۱ - فون‌هامر - تاریخ امپراطوری‌عثمانی-ص۴۱۴-۴۱۳

شاهدی زنده

از روابط هنری ایران و روم

از

دکتر غلامعلی همایون

قرن‌هاست که دانشمندان، به هنرهای تصویری بمنزله اساس و کاشف حوادث تاریخی مینگرند. آنها اشیاء و آثار تاریخی را از دل خاك بیرون کشیده واز روی آن نه تنها تمدن و هنر ملل را تجزیه وتحلیل نموده، بلکه روابط آنها را نیز مطالعه‌مینمایند.

یکی از بزرگترین آثار تاریخی جهان که طرف توجه خاص اروپائیان قرار گرفته و بمنزله مهمترین سند تاریخی دوران امپراطوری رم میباشد و برای تاریخ ایران نیز سندی گویا و مهم محسوب میگردد، مجسمه تمام قد آگوستوس Augustus و یا اوکتاوین است.[1]

---

۱ - آگوستوس مابین سالهای ۲۷ ق.م تا ۱۴ میلادی امپراطور رم بوده‌است.

این مجسمه درپریما پورتا[2] Prima Porta کشف شده وازاینجهت بنام مجسمه آگوستوس ازپریما پورتا معروف است.

محل نگهداری حالیه آن موزه واتیکان دررم میباشد.

با امپراطورآگوستوس هنررمی دورهٔ امپراطوری رم شروع شده است وبا هنر دورهٔ آگوستوس عصری شروع گردید که علمای تاریخ هنر آنرا هنر عصر امپراطوری نامیده‌اند. علت آنست که این امپراطوری تأثیری‌سرا برروی هنر عصر خود نمود این تأثیر از یکطرف بوسیله‌اراده‌آگاهانه امپراطوران وازطرف دیگر بوسیله مأموریت های مختلف هنری که‌آنها به هنرمندان میدادند، اعمال میگردیده است. بالنتیجه هنری که بوجود آمد ارتباط مستقیم با شخص‌امپراطور داشت‌ودردرجه اول‌یك‌هنرامپراطوری‌بود

همانطوریکه فوقاً ذکر گردید هنر امپراطوری رم برای اولین بار با حکومت آگوستوس‌پدیدآمد. هنررمی‌ازاین زمان یك هنر سیاسی شد،البته نه بآن معنی که برای حکومت تبلیغ میکرد بلکه بآن معنی که خود امپراتوری‌واعمال ورفتار مربوط بآنرا بیان میداشت

آگوستوس‌درمدت تقریباً بیش از ۴۰ سالی که دررأس حکومت‌رم قرار داشت جوش وخروش فراوانی به‌هنررمی بخشید. یکی ازشاخه‌های هنرهای مصور که دراین دوره از لحاظ کیفیت، پیشرفت فراوانی داشت هنرمجسمه سازی است.

درهنر مجسمه سازی دورهٔ آگوستوس سبك‌خاصی نشان داده شده‌است مسئله سن در چهره که دردوران جمهوری[3] مشخص میشد در شروع دوران امپراطوری درنظر گرفته نشد. البته چهره نیزازآن‌چیزی که‌واقعاً‌می‌داشت

---

۲ - پریما پورتا نام ناحیه‌ایست نزدیك‌رم

۳ - دوران جمهوری تقریباً از ۵۰۰ ق. م میلادشروع وقریب به۵ قرن ادامه داشته‌وبه۲۷ ق.م. یعنی سال‌جلوس‌آگوستوس به امپراطوری رم ختم میگردد.

۱ ـ تصویر مجسمه آگوستوس امپراتور رم

انتر جلوه داده نمیشد ولی گاهی اوقات یك مسئله در چهره مراعات
گردید وآن این بود که اگرچهره‌ای را قدری مسن نشان میدادند.مقصود
ن بود که بدینوسیله احترام و مقام صاحب چهره را بالاتر بروه باشند .
مترین ووالاترین مجسمه‌هائی که در این دوران ساخته شده ، پرتره هائی
ت که از امپراطورآگوسٹوس تهیه گردیده بود . در این مجسمه ها اغلب
ر دست مجسمه سازان یونانی که مقیم رم بودند تشخیص داده میشودولی
ت آنچنان مجسمه‌سازان یونانی که دارای روحیهٔ رمی گشته بودند .
این نوع مجسمه‌ها،آگوستوس‌رادرسنین‌مختلف‌نشان میدهد: آگوستوس
عنفوان‌جوانی ،آگوستوس دردوره مردی وپختگی وآگوستوس‌درآستانه
پولت . واما مهمترین وبهترین‌آنها مجسمه ایست که مررد بحث ماست .
تمام هنروالای مجسمه سازی دوران آگوستوس در مجسمه تمام قد او
ریماپورتا) جمع گردیده است این مجسمه زمانی در داخل یك نیم
نی [٤] در ویلای لیویا [٥] دررم برپا ایستاده بود [٦] .
امپراطوررم در این مجسمه پا برهنه مانند یك پهلوان افسانه‌ای نشان
ه شده است . روی لباس او را زره‌ای سیار زیبا پوشانده و در ناحیه
ین تر شنلی با چین‌های زیبا ملاحظه میگردد که بر روی دست چپ او
یده شده است . ضمناً دست چپ او حامل عصای سلطنتی نیز میباشد که
ازات بدن او قرار گرفته است (تصویر ۱)
امپراطوردست راست خود رابا تمام شکوه وجلال‌امپراطوری بلندنموده
شکریان رامخاطب قرار داده است
این‌مجسمه‌امپراطوررادردوران‌منتهای‌قدرت‌خودیعنی‌درحدودسال۱٤ق.م
ن داده است . دراین مجسمه اگرچه جزئیات امر با تمام ریزه‌کاریهای
د بیان گردیده ولی بسته بودن ویك پارچه بودن مجسمه بیشترموردنظر
ه است .

٥

٤ - Nich شاید بتوان این کلمه راطاق‌نمانیزمعنی کرد .
٥ - Livia

مسئله‌ای که دراینجا باوضوح کامل بچشم میخورد همان والائی و شاهانه بودن جلال امپراطوریست و این موضوعی است که در هنر مجسمه سازی دوران مختلف ایران هم کاملا هویداست . هنر مجسمه سازی ایران - بخصوص در دورهٔ هخامنشیان-ازاین‌حیث ، هنری کاملاناتورالیستی بوده ، یعنی اینکه شاهنشاه‌آنطوریکه طبیعتاً وواقعاً بوده‌مظهرقدرت معرفی گردیده است .وتجزیه وتحلیل روانشناسی‌هنرمجسمه‌سازی ایران (بطور اعم)نیزاین موضوع را باثبات میرساند که آنجائیکه شکوه وجلال شاهنشاه مطرح است بشر عادی راراهی نیست

درحقیقت هنر مجسمه سازی امپراطوری رم در اینزمان از لحاظروانی تحت تأثیرهنرمجسمه سازی‌ایران قرار گرفته استوقدرتوشکوه‌امپراطوری رم رادروجود مجسمه پریماپورتای‌آگوستوس خلاصه کرده است .

نقش‌زره‌آگوستوس‌دراین‌مجسمه که‌مدرك مهمی‌برای‌تاریخ روابط ایران ورم محسوب میگردد ، خاطره زوهی بسیارظریف اماآهنین‌رازنده مینماید (تصویر ۲)

این نقش برجسته یك موضوع تاریخی را ، یعنی عودت دادن پرچمهای لژیون رمی به‌امپراطوری رم رانیز بیان میدارد .

در سال ۵۳ قبل ازمیلاد جنگ مهمی‌مابین امپراطوری رم وشاهنشاهی اشکانیان روی داد این جنگ که ما بین سورنا سردار لشکریان شاهنشاه ایران ارد و کراسوس [۶] سردار امپراطور رم رخ داد بنام جنگ کارهه [۷] ویاحران معروف است

دراین‌جنگ کراسوس‌سردار‌رمی کشته‌شدواشکانیان‌پیروزشدند[۸]وپرچم-

---

Crassus - ۶

Carrhae - ۷

۸ - پلوتارك شرح مفصل این جنگ راگزارش کرده است . مراجعه شود به صفحه ۴۶۸ تا ۴۷۶ کتاب « تاریخ ایران » تألیف ژنرال سرپرسی سایکس ، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی ، تهران، ۱۳۲۳

نقش روی زره امپراتورآگوستوس
درین نقش نشان میدهدکه سردار اشکانی برحم لژیونهای رمی را بسردار رم
دهش میکند.

های لژیون های رمی بدست ایرانیان افتاد. این پرچمها تاسال ۲۰ ق.م نزد ایرانیان بود تا اینکه فرهاد چهارم پرچم های لژیون‌های رمی را در مقابل رهائی پسر خود که در رم زندگی میکرد تحویل امپراطور آگوستوس نمود.[9]

تحویل پرچم های لژیون رمی در رم تأثیر شگفت انگیزی در روحیه رمیها بخشید و آنها شادیها کرده و بمناسبت اینکه مابین دولتین رم وایران قضیه بطور مسالمت آمیزی فیصله داده شده بود، جشنها گرفتند و بدینوسیله ابهت و وجههٔ امپراطور آگوستوس فزونی یافت و نویسندگان وشاعران رمی من جمله هوراس[10] وی را بسختی ستودند. این امر یعنی تحویل پرچم های لژیون های رم بامپراطوری رم چنان برای رمیها مهم بود که آنرا بعنوان بزرگترین عمل امپراطور جلوه دادند و از اینجهت برروی زره مهمترین پرتره او این عمل امپراطور را نقش نموده و بدینوسیله آنرا جزء بزرگترین افتخارات او جاویدان نمودند.

برروی زره آگوستوس، ناحیه شکم و درطرف چپ، نقش یکی ازسرداران اشکانی ملاحظه میگردد

سمت راست گویا یکی از صاحب منصبان رمی است که در مقابل سردار اشکانی ایستاده ومنتظر گرفتن پرچم لژیون رم میباشد دردوطرف و بالا و پائین زره، خدایان وغیره نقش گردیده است

سردار اشکانی دست راست خود را بلند نموده وپرچم لژیون رمی را که علامت عقاب دارد درفضا نگهداشته بطوریکه، آن تا ناحیه وسط دوپستان آگوستوس کشیده شده است (تصویر۳).

این مسئله خودگویای این مطلب است که سردار اشکانی میخواهد بدینوسیله بیان دارد که ایرانیان یکثلث قرن تمام پرچم بزرگترین امپراطوری

---

۹ ـ مراجعه شود به صفحه ۴۹۰ کتاب فوق وصفحهٔ ۲۳۲ کتاب « تاریخ رم » تالیف آلبرماله و ژول ایزاك ، ترجمه غلامحسین زیرك‌زاده

۱۰ـ Horatius از بزرگترین شعرای نامی رمی که مابین ۶۵ و ۸ قبل از میلاد میزیسته است.

آنرا بعنوان غنیمت جنگی نزد خود نگهداشته‌اند و اکنون نیز آنرا بخاطر صلح ومودت مابین دو کشور بامپراطوری رم عودت میدهند.

بدین ترتیب می‌بینیم وجود یک‌مجسمه و نقوش روی‌آن چگونه روابط تاریخی دو کشور وملت را روشن میکندوچه نکات تاریخی‌را معلوم‌میدارد امیدست که درآینده پژوهندگان راه دانش و هنر را بیشتر بتوانم با روابط هنری ایران و کشورهای اروپائی وتأثیرات متقابل آنهاآشنا سازم.

پایان

تاریخچهٔ هنر نقاشی ایران

در دورهٔ اسلامی

از آغاز سدهٔ یکم تا پایان سدهٔ ششم

نوشته :

کیوان رضوی

- ۳ -

در بخشهای اول و دوم این نوشته روشن شد که ایرانیان سده های یك تا شش دنباله هنرهای ایران ساسانی رارها نکردند ودر گسترش وباروری آنها کوشیدند، زمانه نیز آنان رایاری میکرد. درمیان این هنرـ ها نقاشی ارزشی بزرگ داشت ونقاشان ایرانی آفرینندهٔ زیباـ ترین پرده های دوران خود بودند . این هنرمندان درهمه زمینه‌های هنر نقاشی دست داشتند که ما در بخش دوم چهره‌نگاری ، پرده‌های شکار ورزم ونگاره‌های بزم و مهر - ورزی را بررسی کرده‌ایم اینك دنباله سخن :

۴ـ نگارش پرده‌های داستانی وافسانه‌ای

ایرانیان ۶ سده اول از جنگاورترین و نیرومندترین توده‌های جهان آنروز بودند ؛ هر گاه که سالاری خردمند راهبری این توده را بگردن میگرفت، جهان روزگار خودرا بلرزه میانداختند. روشن است که چنین توده زیان و رتوان بداستانهای پهلوانی دلبستگی بسیار میداشته است .

نشانه این دلبستگی شاهنامه‌های فراوانیست که درآندوران سروده‌اند گویندگان وسخنوران درنشستهای زمان آسایش داستانهای پهلوانی را برای شنوندگان میخواندند و بساکه از پرده های پهلوانی نیز برای گویا تر شدن داستانها وافسانه ها کمك میگرفتند.[۱]

پرده‌هائیکه دراینگونه نشستهای شاهنامه خوانی وافسانه گوئی بکار میرفت هم‌کار «دکور» را در تآترامروزمیکرد وهم اینکه « اسلاید»ی‌بود در راستی گفتار گوینده .

درسده پنجم وششم داستانهای شاهنامه فردوسی بیش ازهر کتاب دیگر قلم نقاشان‌را بخدمت گرفته‌است زیبائی‌داستانهای‌فردوسی، که درهمه‌زمینه‌ها ازدیگرسرایندگان والاتر و برتراست، نقاشان را وا میداشت تا نگاره‌هائی درخور این داستانها بیافرینند داستانهای‌عشقی زال و رودابه، بیژن‌ومنیژه، بهرام‌گور وهمچنین جوانی و برومندی سیاوش ، پهلوانی وشکست ناپذیری رستم ، روئین تن بودن اسفندیار ، جوانمردی سهراب و . شایان هرگونه کوششی هستند تاهمگان با اینگونه ابرمردی‌ها آشنا شوند و براستی که نقاشان سده پنجم وششم دراین زمینه کوشش بسیاربکاربرده‌اند [۲]

---

۱) این روش تا امروز هم دنباله دارد نگاه کنید به « نقاشیهای قهوه خانه‌ای » وگفتارهای « پرده داران » و « نقالان »

۲) اگر بدکنی کیفرش بدبری — نه‌چشم زمانه بخواب اندراست
برایوانها نقش بیژن هنوز — بزندان افراسیاب اندراست

از پیش‌گفتار روانشاد استاد پورداود بر کتاب بیژن ومنیژه برگ ۳۰ـ به نقل ازهفت اقلیم احمد امین رازی که در سال ۱۰۰۲ بپایان رسیده .

☆ همچنین برگ ۴۶۳ کتاب تاریخ‌ادبیات‌ایران نوشته استاد ذبیح‌اله‌صفا که‌فرموده‌اند.

بقیه درصفحه روبرو

نگاره‌ایکه ، تاامروزهم گاه و بیگاه ، در گوشه و کنار، بدست می‌آیـد ، صورت گور یا گوزنی است در زیر وشیری برپشت اوجهیده و در کاردریدن گوزن است که تیر کمانداری شیرو گوررابرجای‌دوخته است.این نگاره ـ که میتواند ازدیده «اخلاق اجتماعی» توده‌ایرانی نیزشایان دقت باشد ـ درریشه به‌بهرام گور و دلاوریهای اومیرسد.[۳] روشن است که‌پس‌ازبهرام نیزتاسده‌های پیاپی اینگونه نگاره‌ها بسیار کشیده‌شده‌است [۴]

داستان گرشاسب واژدها نیزازآنداستانهائیست که‌اندیشه‌نقاشان‌ایرانی رابسوی خود کشیده‌است این‌داستان آریائی ـ که خودنمونه ستیزباندیهاست ـ به‌چند شاه وپهلوان دیگرنیزبسته شده است ازمیان این داستانها بایدبهرام گوررا یادآورشد نظامی دراینباره گوید :

نقشبند آمـد و قلم برداشت — صورت شاه و اژدها بنگاشت
هرچه کردی بدین صفت بهرام — در خـورنق نگـاشتی رسـام

گذشته ازداستانهای شاهنامه، نگارگران ایرانی‌افسانه‌های میترائی را نیز مینگاشتند نگاشته‌های پنج کت نیز درچشم نویسنده ازاین گـروه‌باید باشد **بازیل گرای** موزه‌دار بریتیش میوزیوم درمـورد یکی ازنگاره‌های پنج کت چنین گوید :

بقیه از صفحه مقابل

«... دریك قطعه منسوب به‌فردوسی نیز اشاراتی بداستان بیژن می‌بینیم

درایوانها نقش بیژن هنوز — بزندان افراسیاب اندر است

واین بیت الشهرت فراوان داستان منیژه وبیژن حکایت میکند تابدانجا که‌تصاویر آنان را در ایوانها وبردرخانها نیزنقش میکرده‌اند »

(۳) گفت منذر به‌کار فـرمایان — تا بـه‌بـهـر کارصورت آرایان
در خورنق نگاشتند به زر — صورت گور زیر و شیر زبر
شه زده تیروجسته‌زان دو شکار — در زمین غرق گشته تا سوفار
چون نگارنده این رقم بنگاشت — هرکه آن دید جانور پنداشت
(هفت‌پیکرچاپ‌جیبی برگ ۲۴)

(۴) نگاه کنید به کتاب حدودالعالم‌درزیرنام بلخ :

«شهری‌بزرگ‌ست‌وخرم، مقر خسروان بوده‌است اندرقدیم واندروی بناهای‌خسروانست با نقشها وکارکردهای‌عجب و ویران گشته».

درمیان نقاشیهای پنج کت قسمتی که کاملا محفوظ مانده بطول ۱۵متر است که در روی‌آن یکدسته سوارنظام عازم جنگ بوده و نیز پهلوانی‌ایرانی با اژدهای مخوفی مشغول مبارزه میباشد. تمام این نقاشیها برروی بوم آبی ترسیم شده است یك تکه دیگر نقش نبرد رستم بادیوهای‌نیمه‌انسان است.[۵]

بدبختانه نویسنده باین نگاره دسترسی نداشته است و نمیتواند چگونگی‌های آنرا وارسی کند.

۵- نقاشی کتابها

ارزش نگاره درروشن کردن خواست نویسنده کتاب‌بسیارروشن است نویسندگان‌ایرانی‌بسیاری‌ازبرگهای کتابهای‌خودراویژه‌نگاره‌هائی‌مینمودند که در روشن‌تر کردن نوشته‌هاکارآمد بوده‌اند روی‌آوردن نویسندگان به نگاره‌ها وپیراستن کتابها به نقش ونگارآنچنان همگانی بوده است که امروزه ازنقاشی ایران تنها به‌یادآوری نقاشی کتابها (مینیاتور) بس میشود

نویسندگان و کتابسازان ایران بویژه کتابهائی‌را که برای سالاران و سروران‌زمان خود مینوشتندبه نگاره‌های بسیارمیآراستند اژآرایش کتابی که مسعودی‌درفارس دیده است وهمچنین‌نگاره‌های کتاب کلیه‌ودمنه‌رودکی ونیز کتاب‌الفیه‌دربخش‌نخست‌این‌بررسی‌سخن گفته‌ایم اینك‌میپردازیم‌به کتاب دیگری که‌نگاره‌هایش‌درزبان‌پارسی زبانزدهمه‌است وآن‌ارژنگ‌مانی‌است[۶] روشن است که چشمداشت‌ما ار ارژنگ مانی همان کتابی نبوده است که مانی‌آنرا نوشته وآراسته است ، بلکه کتابهای‌دیگریست که‌ازروی کتاب نخستین رونویس شده وبه نگاره‌هائی درهمان زمینه آرایش یافته است آخرین خبر ار بودن این کتاب را درآغاز سده پنجم ، ابوالمعالی در کتاب بیان الادیان میدهد ومیگوید که : « در خزائن غزنین هست» .نویسنده این بررسی بسبب گفتارهای فراوانی که درباره نقاشی کتابها رفته است خود را

---

(۵) ترجمه ازمقدمه بازیل گرای بر کتاب مینیاتور ایران بزبان فرانسه

(٦) ارتنگ‌وارژنگ‌مانوی‌درادبیات ایران‌بسیاربکار رفته وبرابر بانگاره ونگاشته های زیبا وچشمگیر است وکمتر سراینده‌ایست که این واژه را بکار نبرده باشد.

ازبازگوکردن آنها بی‌نیاز میداند و خوانندگان پی‌گیررا به نوشته‌های استاد بهنام ونویسندگان اروپائی راهنمائی میکند.

۶ـ نقاشی ساختمانهای دینی

دربخشهای پیش یادآور شدیم که تاسده پنجم پیروان کیشهای گوناگون درسرزمین ایران روزگاررا به آسانی کنارهم میگذراندند.هریك ازاین کیشها ازخود نیایشگاههای ویژه‌ای داشتند، وپیروان هردین درجست‌وجوی همراهان وهمکیشان تازه بودند این گروه درراه برآوردن خواستهای خودبدستاویزهای گوناگون دست میازیدید. از میان این دستاویزها گفتارها ونگاره‌ها ازهمه کارآمدتر بودندچه بیشترمردم ازخواندن ونوشتن ناتوان بودند وکشاندن آنان بسوی خود بکمك کتابها ونامه‌های بی‌پیرایه دشواربود.

مسلمانان درآغازکارخود ازگفتاربیش ازهمه سود بردند. سخن آنان که برادری وبرابری را نوید میداد بردل تودهٔ شنونده مینشست؛ از اینرو نیازی بزیور وپیرایه نداشتند در سده‌های چهارم وپنجم از آن مسلمانان پاکدل کمتر نشانی دیده میشد. اسلام در دست خلیفه و یارانش دستاویزی شده بود برای فرمانروائی‌وکامرانی دراین‌زمان بودکه برای کشاندن مردم به مسجدها و نگهداشتن ایشان در آئین «برابری و برادری کهن» به آرایش مزگتها پرداختند. وخانه خدا را بهمچشمی بتکده‌ها وکلیساها پرازنقش و نگار کردند.ویژگی‌آرایش مسجدها درآن بودکه دراین خانهٔ‌خدا چهره‌ها رانمینگاشتند. نگارگران‌درآرایش دیوارهاونوشته‌هاازموتیف‌های گیاهی کمك میگرفتند؛ هزاران طرح از شاخ وبرگ رزآفریدند، همچنین ازانار وبرگهای کنگر وبیدوپیچك پیچیدگی وبی‌پایانی این طرحها آنچنان زیبا وچشمگیر بودکه بیننده ناخودآگاه بیاد ناتوانی‌خود وبزرگی پروردگار میافتاد. همچنین نگارگران‌به نقشهای‌هندسی، دایره‌هاوحلزونیهای بی‌پایان نیز روی آوردند وآنها را در کنارنگاره‌های گیاهی نشاندند.

نگارگران ایرانی با استیلیزه کردن موتیفهای گیاهی و کمك گرفتن
نقوش هندسی توانستند نقشهائی بسیارزیبا بیافرینند و کلام خداوندرا
میان بهشت اوبنشانند.

رنگهائی که نقاشان‌ایران درآرایش مسجدهابکارمیبردندرنگهائی بسیار
زیبا بوده است ؛ همچون رنگهای‌لاجوردی ، فیروزه‌ای، سبز ، سیاه ، سفید،
رائی‌وسوده زروسیم .

نگاره‌های مسجدها تنها به نقش ونگاررنگین وگچ بری بس نمیشد
ته دیگری ازهنرنگارگری که ساختن وپرداختن نقشهای آجرتراش‌است
درراینگونه ساختمانها بکارگرفته میشد. نقشهای زیبا وچشمگیرآجر
اش‌برنگهای زرد، خاکستری وسرخ که بررمینه‌های ناهمرنگ‌کارگذاشته
شدند هنگام تابش خورشید ویاماه آنچنان زیبا وچشمگیر بوده است که
نده رابیخود میکرده است طرح کنندگان این‌نقشها- که امروزه بسیاری
آنها درجلوی چشمان ما هستند- با دانشی‌سیارودیدی‌باز نقشها ورنگها
مایه روشنهارا بکارمیگرفتند چنانکه امروز نیز باهمه فرآوزده‌های
نواخت وزیبای‌صنعتی،ساختن چنان‌نگاره‌هائی‌بسیارسخت وتوانفرساست

درنیایشگاههای کیشهای دیگرهمچون کلیساهای‌مسیحیان وبتکده‌های
دائیان نیزنقاشان ایرانی دست بکارآفرینش‌بودند، همچون معابد قندهار،
ح، بامیان و . . ازاین نیایشگاه‌ها وزیبائی نقشهای‌آنها درادبیات پارسی
ن بسیاررفته‌است که نمونه‌هائی ازآن‌سخنهارا درگذشته دیده‌ایم

گذشته ازبودائیان مانویان نیز درعبادتگاههای خود نگاره‌های بسیار
بائی‌را مینگاشتند پس از برافتادن ساسانیان که مانویها دوباره جائی‌تازه
فتند دین‌مانی‌رواجی‌نویافت.چنانچه درحدودالعالم من‌المشرق‌الی‌المغرب
ده‌است، مانویها تاسال۳۷۲ نیزدرسمرقند نیایشگاه داشته‌اند بگفته‌حدود
عالم « اندرسمرقند خانگاه مانویان است وایشان‌را نغوشاك خوانند» [۷]

حدودالعالم برگ ۱۰۷ شماره ۱۳

همسانی‌واژه‌های‌خانگاه‌باخانقاه‌وهمچنین‌نغوشاك با نقش ونگاشتن درخور اندیشه‌است.

درخوجو باستانشناسان غاری رایافته‌اند که نیایشگاه مانویان بوده‌است. بر دیواره این غار نگاره‌های بسیاری را نگاشته‌اند دریکی ازاین نگاره‌ها مردی دیده میشود باسبیل آویخته وریش دوشاخ . روبروی این مرد گروهی زن ومرد ایستاده و بسخنان او گوش فرا داده‌اند. سبک این نقاشی‌ها هماهنگی بسیار با نگاشته‌های های پنج کت دارد.

در بارهٔ نگاره های دیواری پرستشگاههای عیسوی آگاهی نویسنده بسیار کم‌است . ولی بی‌شك همچنانکه درسراسر رم وبیزانس انبارهای کلیساها تاسدهٔ هشتم‌ونهم میلادی انباشته ازپیکره هاوشمایلها بوده است ، باید کلیساهای ایران زمین نیز بچنان نگاره هائی آذین یافته باشد .

کهن ترین کلیسائی که درسرزمین کنونی ایران برپاست کلیسائیست درشمال آذربایجان نزدیك ماکو اگردرزیر اندودهای بررویهم این کلیسا جست‌وجو شود شاید بازمانده نگاره‌های تازه‌ای به‌مجموعه نگاره‌های ایران افزوده شود

☆☆☆

آنچه گذشت نگاهی کوتاه بود بگذشته هنر نگارش میهن‌ما در ٦ سده اول هجری . نویسنده این گفتاررا برای آن نوشته است تا روشن شود هنر نقاشی در ایران از روزگار کهن دنباله داشته ودرجای خود هنرمندان ما از هنرمندان غرب نیز پیش‌رفته‌تر بوده‌اند ، وکارهای ایشان بسیار با ارزشتر هنرمندانه‌تر از کارهای آنان بوده‌است همچنین چشمداشت نویسنده ازاین گفتار آنست تا دیگر ایراندوستان دست به گردآوری باز مانده‌های هنری ویرانهای گذشته‌میهن‌خویش برنند وآنهارا بادیده‌ایرانی بررسی‌نمایند. باشد که از اینراه بسیاری از گفته های بیگانگان در بارهٔ گذشته هنرهای میهن‌مابی‌ارزش شود، وبرگهای نوینی بتاریخ میهن گرامی‌ما افزوده گردد.

☆☆☆

در پایان این بررسی از بنیادهائیکه در ایران خاوری دست بکاوش زده‌اند بویژه از باستانشناسان شوروی که در پنج کت وشترك کاوش کرده‌اندخواهشمند است، نمونه‌ها و اسلایدهای نگاره‌های پنج کت وشترك وحفریات بعدی خود را در جمهوریهای ماوراءالنهر وتاجیکستان، برای بررسیهای نوین در راه روشن-تر کردن گذشته‌های هنر ایران بوسیله مجله بررسیهای تاریخی در اختیار نویسنده این بررسی قرار دهند . دسترسی باین گزارشها و نگاره‌ها بهر زبان که باشد او را سپاسگزار خواهد کرد

پایان

پادشاهان هخامنشی

و احترام گزاردن آنها به‌معتقدات ملل مغلوب

از

سرهنگ ستاد مسعود معتمدی

در تاریخ ایران رخداد-های افتخارآمیز و بسیاری ثبت است که برگهای زرین تاریخ انسانیت را تشکیل میدهند .

هنگامیکه این برگهای زرین را ورق میزنیم، می بینیم در زمانیکه پادشاهان ملل دیگر شرح کشتارهای وحشیانه خود را با سرافرازی بسیار بعنوان شاهد افتخارات خویش بر سنگهامی نگاشتند ، شاهنشاهان ایران با صدور منشور آزادی ملل و احترام به معتقدات و آئین اقوام مختلف ، آنچنان گامی در جهان انسانیت فرا پیش نهاده اند که امروز پس از گذشت دو هزاروپانصد سال ، ملل آزادی-خواه جهان ، تازه پای برجای

پای آنهامیگذارند . لوح گلین کوروش بزرگ که هشتادو نـه سال پیش (۱۲۵۸ خورشیدی-۱۸۷۹ میلادی) درکاوشهای شهر بابل بدست آمده و فرمان آزادی حقوق ملل برروی آن ثبت شده یکی ازهمین برگهای زرین وافتخار-آمیز است .

این فرمان در عین‌حال که برای قوم آریائی و تاریخ ایران سر افرازی بس‌بزرگی فراهم‌نموده است موجب برانگیختن رشك و دشمنی بـرخی از مورخان بعدمثل‌هرودوت‌نیز شده که نسبت‌های ناروائی به شاهنشاهان‌هخامنشی در کتاب خود ذکرنمود مادراین مقاله به نسبت‌هائی که هرودوت‌ویابرخی دیگر به ایرانیان و شاهنشاهان ایران داده اند کاری نداریم بلکه بساستناد مدارك معتبرخود ملل مغلوبی که طوق فرمانبرداری شاهنشاهـان ایران را بگردن نهاده بودند میخواهیم روشن کنیم پادشاهـان ایـران تاچه‌پایـه به معتقدات مذهبی وآداب‌ورسوم قومی‌ملل مغلوب احترام‌میگذاشتندومانخست پژوهش خودرا ازلابلای سطور کتاب آسمانی قوم یهود آغاز میکنیم که‌سالها فرمانبردار شاهنشاهان هخامنشی بودند

بموجب مندرجات توراة ، چون کوروش بابل‌را گشود (۵۳۹ پیش از میلاد) ، برای آزادی قوم‌اسرائیل که از سالها پیش‌در بابل باسارت بسرمی-بردند ، فرمانی‌صادر کرد که‌متن آن در توراة چنین ثبت شده‌است [۱] :

« کوروش پادشاه فارس چنین میفرماید . یهـوه خدای آسمانها جمیع ممالك زمین‌رابمن‌داده و مراامرفرموده است که خانهٔ [ای] برای‌وی در اورشلیم که در یهـودا است‌بنانمایم پس کیست ازشمااز تمامی‌قوم‌او که‌خدایش بـا وی باشد او باورشلیم که در یهودا است برود وخانهٔ

---

۱ ـ درکتاب عزرا از تورات دراین باره نوشته شده «... ودرسال اول کوروش ، پادشاه فارس ، تا کلام خداوند بزبان ارمیا کامل شود ، خداوند روح کوروش پادشاه فارس را برانگیخت تا درتمامی‌ممالك‌خود فرمانی‌نافذ کرد وآنرا نیز مرقوم داشت.»(آیه ۱) و منظور از سال اول کوروش سال تصرف بابل است که کوروش‌خود را در آن سال پادشاه بابل خوانده است یعنی بسال ۵۳۹ پیش از میلاد .

یهوه راکه‌خدای‌اسرائیل وخدای‌حقیقی است‌دراورشلیم بنا نماید وهر که باقی مانده‌باشد درهرمکانی‌ازمکانهائی که درآنها غریب میباشد اهل‌آن مکان‌اورا بنقره وطلاو اموال‌وچهارپایان علاوه‌برهدایای تبرعی بجهت‌خانهٔ‌خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند » [۲].

براثراین فرمان اقوام اسرائیل که در بابل بودند بسوی اورشلیم روان شدند تا خانه‌خدارا بسازند و چنانکه تورات میگوید. « کوروش پادشاه، ظروف خانهٔ خداوند راکه نبوکدنصر آنهارا از اورشلیم آورده ودرخانه خدایان خود گذاشته بود [۳] بیرون آورده و کوروش پادشاه فارس‌آنها را از دست متردات خزانه‌دار خود بیرون‌آورده به‌شیشبصر رئیس یهودیان‌سپرد [٤] .... و شیشبصر همهٔ آنها را با اسیرانی که از بابل باورشلیم میرفتند [باورشلیم] برد » [٥] واین عده در روز اول ماه هفتم به‌اورشلیم رسیدند [٦] و دست‌بکار ساختن خانه خدا شدند.

مورخان، برای توجه کوروش‌نسبت به‌ملت یهودتعبیرات وتوجیه‌هائی کرده‌اند ولی بیانیهٔ‌خود کوروش میرساند که او نسبت بهمه‌ملل‌مغلوب‌همان حس و مهربانی را داشته‌است وی‌دربیانیهٔ خود میگوید:

---

۲ - باب اول کتاب عزرا، آیه‌های ۲و۳و٤ وباب سی‌و ششم کتاب دوم تواریخ ایام آیه‌های ۲۲و۲۳

۳ - منظور ظروف طلائی و سیمین است که نبوکدنصر برده بود (ر ك به بند ۷ باب ۲۳ کتاب دوم تواریخ ایام)

٤ - بموجب توراة شمارهٔ این ظروف چنین بوده است «سی طاس طلا وهزارطاس نقره وبیست ونه‌کارد وسی‌جام‌طلا وچهارصدوده جام نقره از قسم دوم وهزار ظرف دیگر. تمام ظروف طلا ونقره پنجهزاروچهارصد بود »

٥ - بموجب آماری که درباب دوم کتاب عزرا آمده « این عده از ۹٦ قبیله وچهل‌ودوهزاروسیصد وشصت نفربغیر از غلامان و کنیزکانی که خود۷۳۳۷ نفرمیشدند ومغنیان۲۰۰ نفر ودواب ایشان ۸۰۸۸ سر ترکیب میشدند.

٦ - آیه ۱ باب سوم عزرا

اعلامیه آزادی حقوق بشر

«منم کوروش، شاه شاهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه‌سومرو اکد، شاه چهارمملکت پسر کمبوجیه شاه بزرگ، نوادهٔ کوروش شاه بزرگ، ازشاخه سلطنت ابدی که سلسله‌اش مورد مهر خدایان و حکومتش بدلهانزدیک‌است.

«هنگامیکه بی جنگ و جدال وارد بابل‌شدم، همهٔ مردم قدوم مرا با شادمانی پذیرفتند. در قصر پادشاهان بابل‌بر سریرسلطنت نشستم. مردوك [خدای بابلی] دل های نجیب‌مردم بابل را متوجه‌من کرد، زیرا من اورا محترم‌و گرامی داشتم. لشکربزرگ من‌بآرامی وارد بابل شد. نگذاشتم صدمه‌و آزاری بمردم این شهر واین سرزمین واردآید وضع‌داخلی بابل واَمکنهٔ‌مقدسه آن قلب‌مرا تکان داد. فرمان دادم که هیچکس‌اهالی‌شهر را از هستی ساقط‌نکند. خدای بزرگ ازمن‌خرسندشد وبمن که کوروش‌هستم و به‌پسر کمبوجیه وتمامی‌لشکر من‌از راه عنایات، برکات خودرا نازل کرد. پادشاهانی که درهمهٔ ممالك عالم‌درکاخهای خود نشسته‌اندازدریای بالاتا دریای پائین و پادشاهان غرب تماماً خراج‌سنگین آوردند ودربابل برپاهای من‌بوسه زدند.

«فرمان دادم که از بابل تاآشور وشوش‌واکد و همه سرزمینهائی که درآن طرف دجله واقعند و ازایام قدیم بناشده‌اند معابدی را که بسته‌شده بود بگشایند همه‌خدایان‌این‌معابد را بجاهای خودبر گردانیدم‌تاهمیشه در همانجامقیم‌باشند. اهالی‌این محل‌ها را جمع کردم و منازل آنهارا که خراب کرده بودند ازنوساختم‌وخدایان
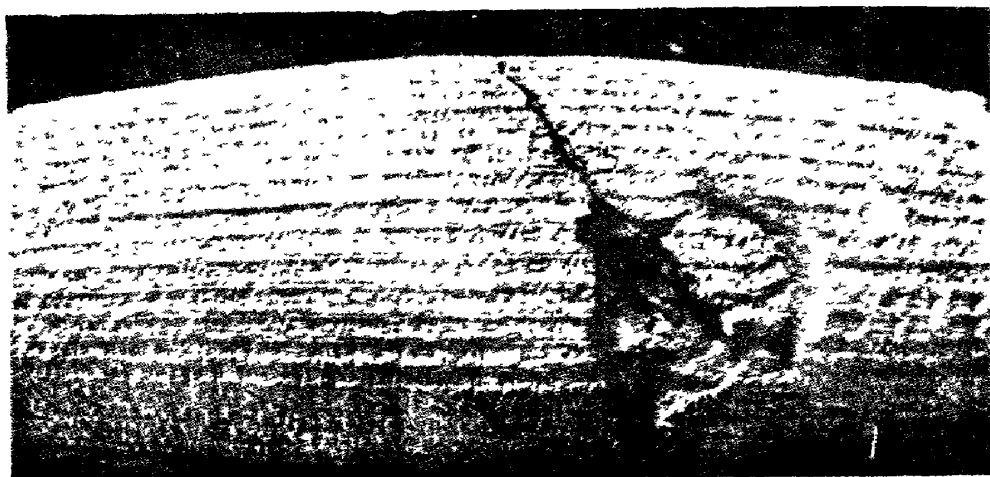
استوانهٔ بابلی که به خط بابلی و در سال ۱۸۷۹ در کاوش های شهر بابل به دست آمده است .

این استوانه ازگل پخته وحاوی متن اعلامیه کوروش بزرگ، مبنی بر آزادی حقوق بشر است واصل آن اکنون در «بریتیش میوزیوم» در لندن ضبط میباشد .

سومرواکد را بی‌آسیب بقصرهای آنها که شادی دل نام دارد باز گرداندم . صلح وآرامش‌را بتمامی مردم اعطاء کردم ».

(نقل از ایران باستان تالیف پیرنیا ص۳۸۷)

صدور این چنین فرمانی درزمانی که هنوزخاطره کشتارآشوربانیپال ازیادمردم جهان آنروزمحونشده بود وتنگ‌نبشته اوهنوز پا برجا بود ، اثر فراوانی دردنیای‌آنروزبخشید وعظمت روح بزرگ منشی‌آریائیها راباثبات رسانید .[7]

پس از کوروش ، پسرش کمبوجیه بپادشاهی رسید (۵۲۹-۵۲۲ پیش از میلاد) و او که گرفتارشورشهای اقوام مخالف و سر گرم لشکر کشی بمصر و حبشه بود فرصتی نیافت تا به مسأله قوم اسرائیل بپردازدودرنتیجه‌دشمنان اسرائیل بمخالفت وکارشکنی برخاستند ونگذاشتند قصدایشان‌درساختمان خانه خدا دراورشلیم بانجام رسد[8] و این وضع تاسال دوم‌پادشاهی‌داریوش معطل ماند .[9]

چون داریوش بپادشاهی رسیدقوم اسرائیل‌دوباره‌بکارساختمان‌اورشلیم پرداختند ولی ساتراپ و اقوام ساکن « ماوراء نهر »[10] مانع کارآنها شدند و داریوش فرمانی مبنی بررفع مراحمت ازیهودیان صادر کرد .[11]

---

۷ ــ آشوربانی‌پال دربارهٔ ویران کردن وتاراج شوش چنین میگوید : « در مدت یکماه و یك روز سراسر شهرشوشان را بویرانه‌ای مبدل ساختم . من این مملکترا از چهارپایان‌وحشم‌وگوسفند ونیزازنعمات موسیقی بی‌نصیب کردم‌وبدرندگان‌ومارها وجانوران کویر وغزال اجازه دادم که آنرا فروگیرند » ایران باستان ص ۱۳۹-۱٤۰ وتاریخ ملل قدیم آسیای غربی تألیف دکتراحمد بهمنش ص ۲۷۷

۸ ــ آیه ۵ باب چهارم کتاب عزرا .

۹ ــ آیه ۲٤ باب چهارم کتاب عزرا

۱۰ ــ مرحوم پیرنیا نوشته‌است منظور از نهر ، رود روان است (ص٤۰۳)

۱۱ ــ این فرمان درپاسخ عریضه تتنا ساتراپ ناحیه‌آنسوی رود اردن(سوریه) که ازساختمان خانه خدا دراورشلیم جلوگیری کرده وازدربارداریوش کسب تکلیف نموده بود صادرشد . تتنا ساتراپ ماورای نهروساکنان آن حدود درنامه خود چنین نوشته بودند :

بقیه درصفحه روبرو

« در سال اول کوروش پادشاه ، همین کوروش پادشاه در بارهٔ خانه خدا در اورشلیم فرمان داد که آنخانه[ای] که قربانیها درآن میگذرانیدند بناشود و بنیادش تعمیر گردد وبلندیش شصت زراع وعرضش شصت‌زراع باشد. باسه‌صف سنگهای بزرگ ویك صف چوب نو وخرجش‌ازخانه پادشاه داده‌شود ونیزظروف طلاونقره‌خانه خدا را که نبوکدنصر آنها راازهیکل اورشلیم گرفته به بابل آورده بود پس بدهند وآنها را بجای خود درهیکل اورشلیم بازبرند و آنها را در خانهٔ خدا بگذارند پس حال‌ای تتنای والی ماوراءنهر ونشتر بوزنای ورفقای شما وافرسکیانی که به‌آنطرف‌نهر میباشیدازآنجادورشوید وبکاراین‌خانهٔ خدا متعرض نباشید

اما حاکم یهودومشایخ یهودیان این خانهٔخدارا درجایش بنانمایند وفرمانی نیز ازمن صادرشده‌است که شما با این مشایخ‌یهود بجهت بنانمودن این‌خانهٔ خداچگونه‌رفتار نمائید از مال خاص پادشاه یعنی از مالیات ماورای نهر خرج باین مردمان بلاتأخیرداده شود تا معطل نباشند و مایحتاج ایشان را از گاوان

بقیه از صفحه قبل

« برپادشاه معلوم بادکه ما ببلاد یهودیان ، بخانه خدای عظیم رفتیم و آنرا از سنگهای بزرگ بنا می کنند وچوبها دردیوارش میگذارند واین‌کار در دست ایشان بتعجیل معمول وبانجام رسانیده میشود ، یهودیان درپاسخ آنها که‌پرسیده بودند ازجانب چه کسی اجازه دارید که بنای اورشلیم را به‌انجام رسانید گفته بودند : پس از خرابی خانه خدا بدست نبوکدنصر واسارت یهودیان ، کوروش فارسی ماراآزادکرد واجازه داد این‌خانه‌را بناکنیم . بدین‌سبب والی ماوراء نهر درستی ونادرستی این دعوی را از پادشاه خواسته بود (باب پنجم کتاب عزرا)

وقوچها و برهها بجهت قربانیهای سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمك و شراب و روغن برحسب قول کاهنانی که دراورشلیم هستند روز بروز به ایشان بی کم وزیاد داده شود تاآنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذرانند وبجهت عمر پادشاه وپسرانش دعا نمایند ودیگر فرمانی ازمن صادرشد که هر کس این حکمرا تبدیل نماید ازخانهٔ اوتیری گرفته شود واو برآن آویخته ومصلوب گردد وخانهٔاو به سبب این این عمل مزبله بشود وآن خدا که نام خودرادرآنجا ساکن گردانیده است ، هرپادشاه یا قوم را که دست خودرا برای تبدیل این امروخرابی این خانهٔ خدا که در اورشلیم است دراز نماید هلاك سازد

من داریوش این حکم را صادر فرمودم پس این عمل بلا تأخیر کرده بشود [۱۲]

بعد ازداریوش بهنگام پادشاهی خشایارشا (۴۸۵ تا ۴۶۵ پیش ازمیلاد) ظاهراً بعلت گرفتاریهای خشایارشا ، فرصتی بدست نیامده است تا به مسأله بنای اورشلیم توجهی شود ولی توجه و جانبداری شاهنشاه هخامنشی را نسبت بهآزادی قوم یهود میتوان ازداستان استر ومردخای بخوبی دریافت و ما ازآن به سبب اینکه بسیاری از نویسندگان ازآن یاد کردهاند در اینجا گفتوگو نمی کنیم [۱۳]

درزمان اردشیر اول (ارتخشستا) مخالفان یهود بازنامههای شکایتآمیز وعلیه ساختن اورشلیم بدربار پارس فرستادند [۱۴]

واین است قسمتی از یکی ازآن نامهها که به اردشیر نوشته شده و در تورات ضبط است :

---

۱۲ - باب ششم کتاب عزرا

۱۳ - نگاه کنید به توراة کتاب استر و به کتاب پیرنیا ازص۷۹۷ تاص۹۰۴

۱۴ - باب چهارم کتاب عزرا

«از بندگانت که ساکنان ماورای نهر میباشیم.
واما بعد معلوم باد که یهودیانیکه از جانب تونزدما
آمدند به اورشلیم رسیده‌اند و آن شهرفتنه انگیز
و بد را بنا مینمایند و حصارها را برپا میکنند و
بنیادها را مرمت مینمایند. الان پادشاه را معلوم باد
که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد
جزیه‌وخراج وباج نخواهند داد وبالاخره‌بپادشاهان
ضررخواهد رسید. پس چونکه مانمك خانهٔ‌پادشاه‌را
میخوریم ما را نشاید که ضرر پادشاه را ببینیم لهذا
فرستادیم تا پادشاه رااطلاع دهیم تا در کتاب‌پدرانت
تفتیش کرده شود وازآن کتاب تواریخ دریافت‌نموده
بفهمی که این شهر فتنه انگیز است و ضرر رساننده
به پادشاهان و کشورها ودرایام قدیم در میانش فتنه
می انگیختند و از همین سبب این شهر خراب شد.
بنابراین پادشاه را اطلاع میدهیم که اگر این شهر
بنا شود وحصارهایش‌تمام گردد تو را باین طرف نهر
نصیبی نخواهد بود.»

(باب چهارم کتاب عزرا)

بطوریکه ازمندرجات توراة استنباط میشود خشایارشاواردشیر توجهی بهمسأله‌یهودیان‌نداشته‌اندواین‌امر [۱۵] ظاهراً بعلت گرفتاریهای دیگر آنهابوده است‌ولی‌بهرحال‌چون‌داریوش‌دوم‌به‌پادشاهی رسید (٤۲٤ تا ٤۰٤ پیش‌ازمیلاد) بنای اورشلیم‌ازنوآغازشد(سال‌دوم‌پادشاهی داریوش) [۱٦] ودرزمان اردشیردوم (٤۰٤ تا ۳۵۸ پیش‌ازمیلاد) هم که به عزرا کاهن‌یهود اجازه داداو وآنهائی‌از

۱۵ - باب چهارم کتاب عزرا وص ۹٤۹ ایران باستان پیرنیا
۱٦- باب چهارم وپنجم کتاب عزرا.

قوم یهود که هنوز در بابل می‌بودند[۱۷] به اورشلیم بروند و در بنای معبد آنجا با دیگر بنی‌اسرائیل همکاری کنند، یهودیان با دلگرمی بیشتر بکار ساختن اورشلیم پرداختند.

این است فرمان اردشیر دوم به عزرا کاهن یهود:

« از جانب ارتخشستا شاهنشاه به عزرای کاهن و کاتب کامل شریعت خدای آسمان:

« اما بعد. فرمانی از من صادر شد که هر کدام ازقوم اسرائیل و کاهنان ولاویان ایشان که در سلطنت من هستند و برفتن همراه تو باورشلیم راضی باشند بروند، چونکه تو از جانب پادشاه وهفت مشیر او فرستاده شده [ای] تا در بارهٔ یهودا و اورشلیم بروفق شریعت خدایت که در دست تواست تفحص نمائی و نقره وطلائیرا که پادشاه ومشیرانش برای خدای اسرائیل که مسکن او دراورشلیم میباشد بذل کرده‌اند ببری و نیز تمامی نقره و طلائی راکه در تمامی ولایت بابل بیابی با هدایای تبرعی که قوم وکاهنان برای خانهٔ خدای خود که دراورشلیم است داده‌اند [ببری] . لهذا بااین نقره گاوان وقوچها و بره‌ها و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنهارا به‌اهتمام بخرو آنهارا برمذبح خانهٔ خدای خودتان که دراورشلیم است بگذران وهرچه بنظر تو و برادرانت پسند آید که بابقیهٔ نقره وطلا بکنید برحسب ارادهٔ خدای خود بعمل آورید و ظروفی که بجهت خدمت خانهٔ خدایت بتو داده شده

۱۷- پیرنیا. «پس‌از صدور فرمان کوروش، تمام یهودیانی که‌در بابل بودند، حاضر نشدند باورشلیم برگردند، زیرا عده‌زیادی ازآنها درمدت اسارت دارای کارهای صنعتی و تجارتی‌شده بودند وماندن‌را دربابل برفتن باورشلیم ترجیح میدادند. اسنادی که‌ازحفریات بابل بدست آمده، میرساند که‌از یهودیان اسیر دونفرصاحب دوبانک معتبر بوده‌اند». ص ۹۵۰

است آنها را بحضور خدای اورشلیم تسلیم نما و اما چیزهای دیگر که برای خانهٔ خدایت لازم باشد هرچه برای تو اتفاق افتد که بدهی آنرا از خزانهٔ پادشاه بده و ازمن ارتخشستا پادشاه فرمانی بتمامی خزانه داران ماورای نهر صادر شده‌است که هرچه عزرای کاهن وکاتب شریعت خدای آسمان ازشمابخواهد به‌تعجیل کرده شود تاصدوزنهٔ نقره و تاصد کر گندم وتاصدبت شراب وتاصد بت روغن وازنمك هرچه نخواهد، هرچه خدای آسمان فرموده باشدبرای خانهٔ‌خدای‌آسمان بلاتاخیر کرده شود زیراچراغضب‌برملك‌پادشاه‌وپسرانش‌واردآیدوشمارااطلاع میدهیم که برهمهٔ کاهنان و لاویان و معنیان و دربانان و نتینیم وخادمان این خانهٔ خدا جزیه وخراج وباج نهادن جایز نیست وتوای عزراموافق حکمت خدایت که دردست تومیباشد قاضیان وداوران ازهمهٔ آنانی که شرایع‌خدایت را میدانند نصب نما تا برجمیع اهل ماورای نهر داوری نمایند وآنانی‌راکه‌نمیدانندتعلیم دهید وهر که شریعت خدایت و بفرمان پادشاه عمل‌نماید براو بی‌محابا حکم شود . خواه بقتل یابجلای وطن‌یابه‌ضبط اموال یابحبس »

(باب هفتم کتاب عزرا)

برحسب ضبط توراة ، عزرا باقوم خود درروز اول از ماه اول سال هفتم پادشاهی اردشیر از بابل بیرون شدند و در روز اول ماه پنجم همان سال به اورشلیم رسیدند . [۱۸] عزرا نام و شماره قبایلی که با او به‌اورشلیم رفتند و شرح اقدامات وکارهائی راکه پس از دریافت این فرمان انجام داده بتفصیل در کتاب خود (باب هشتم) نوشته‌است

۱۸- آیه‌های ۸و۹ باب هفتم کتاب عزرا

بدنبال این گفت‌وگوها شرح‌جالب دیگری‌هم درتوراة هست که مربوط به‌سال بیستم پادشاهی اردشیردوم (۳۸۵ پیش‌ازمیلاد) میباشد وآن داستان نحمیای کاهن‌است که‌خوددرپایتخت هخامنشیان درشوش سکونت داشته‌است

نحمیا درکتاب خود می‌نویسد چون از گرفتاری و سختی‌های زندگی هم کیشان خود که هنوزدربابل بوده و باورشلیم نرفته بودندآگاه شده‌است به‌تضرع وزاری و نیایش بدرگاه خداوند پرداخته است و چنانکه میگوید معجره‌ای روی داده و درمجلسی فرصت دست میدهد که ازنگرانی خود با اردشیر صحبت کند:

« در ماه نیسان درسال بیستم ارتخشستا پادشاه واقع شد که **شراب پیش وی‌بود ومن‌شرابرا گرفته بپادشاه‌دادم وقبل‌از آن‌من‌درحضورش‌ملول نبودم** وپادشاه مرا گفت روی توچراملول است بااینکه بیمارنیستی. پس من بنهایت ترسان شدم و به‌پادشاه گفتم‌پادشاه تاباید زنده‌بماند، رویم چگونه ملول‌نباشد وحال‌آنکه شهری که موضع قبرهای پدرانم باشد خراب است ودروازه‌هایش بآتش سوخته‌شده پادشاه مرا گفت چه‌چیزمیطلبی. آنگاه نزد خدای‌آسمانها دعانمودم و به‌پادشاه گفتم اگر پادشاه را پسندآید واگربنده‌ات درحضورت التفات یابد مرا به‌یهودا و شهر مقبره‌های پدرانم بفرستی تا آنرا تعمیرنمایم. پادشاه گفت و ملکه پهلوی اونشسته بود ، طول سفرت چه خواهدبود و کی مراجعت خواهی‌نمود پس پادشاه صواب دید که مرا بفرستد وزمانی برایش تعیین نمودم وبه‌پادشاه عرض کردم اگرپادشاه مصلحت بیند مکتوبات برای والیان ماورای نهر بمن عطاشود تامرا بدرقه نمایند و به یهودا برسانند و مکتوبی‌نیز به‌آساف که‌ناظر درختستانهای پادشاه‌است نویسد تاچوب برای سقف‌دروازه‌های‌قصر که‌متعلق‌بخانه‌است‌بمن‌داده‌شودوهم‌برای‌حصارشهروخانهٔ که من درآن ساکن شوم. پس‌پادشاه برحسب دست مهربان خدایم که برمن بود اینهارا بمن عطافرمود ». (باب دوم کتاب نحمیا)

بدین ترتیب کار تعمیرات اورشلیم وحصار آن در ۲۵ ایلول، پایان یافت[۱۹] وبنی اسرائیل آنرا جشن گرفتند وبآئین خود نیایش کردند.

از داستان نحمیا نکته دیگری نیز روشن میشود و آن اینکه پادشاهان هخامنشی به تمام آئین‌ها و نژادها و اقوام بیك دیده می‌نگریستند و آزادی آئین و تساوی حقوق دراین دوره تا جائی بوده است که نزدیکان خودرا از میان پیروان ازهر کیش وازهر نژادی برمی گزیدند چنانکه می‌بینیم شرابدار وپیشخدمت ویژه اردشیر ، نحمیای یهودی بوده‌است.

پایان

۱۹ - باب ششم کتاب نحمیا

فرمان منسوب به سلطان احمد جلایر

از

سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی

سندی که متن و عکس آن اینک از نظر خوانندگان میگذرد فرمانی است در روی طوماری پوستی بطول وعرض ۰/۲۲ × ۲/۲۵ متر که اصل آن در کتابخانهٔ ملی پاریس بشماره Supplemant Persan 1630 بخش نسخ خطی شرقی مضبوط است و شادروان قزوینی برای نخستین بار متن آنرا با عکسی از قسمت آغاز آن در سال ۱۳۲٤ در مجله ماهانه یادگار با توضیحاتی بچاپ رسانید.[۱]

این فرمان که منسوب به سلطان احمد جلایر است بخط تعلیق و دربارهٔ بخشودگی مالیات و عوارض موقوفات مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین جد پادشاهان صفوی

---

۱ ــ شماره ٤ سال یکم . در کتاب تاریخ جلایریان تألیف بانو دکتر شیرین بیانی نیز متن فرمان نقل از مقاله قزوینی ولی با عکسهای بیشتری از فرمان مز ور بچاپ رسیده است (ص ۲۲۱ تا ص ۲۳۰)

(متوفی بسال ۷۳۵قمری) و بخاطر آسایش خاطر شیخ صدرالدین موسی پسر اوست که درذیقعدهٔ ۷۷۳ قمری به‌حکام ومأموران دولتی صادرشده‌است . از نظر اسلوب فرمان نویسی ، فرمان مورد بحث درست براساس همان قواعد و مختصات تنظیم‌شده که محمدبن‌هندوشاه‌نخجوانی‌معروف‌به‌شمس‌منشی‌درمقدمهٔ دستورالکاتب فی‌تعین‌المراتب نوشته‌است :

« منشی باید .. القاب به قدرمنزلت نویسد وحد فواصل خطوطرا در نامه‌های‌متعارف‌ومکاتیب امرا وحکام نگاه دارد . »[۲] ودراین‌فرمان‌هم‌می‌بینیم که فواصل بین خطوط با همان ترتیب ونظم خاص است باین معنی که‌فرمان مزبور باحترام قدرومنزلت شیخ صدرالدین‌روی کاغذی بطول۲/۲۵ متر ودر۱۹ سطر بافواصل‌معین نوشته شده‌است وشاید بتوان‌آنراهم بقلم‌وبخط خودشمس منشی دانست که ازمنشیان‌دربارشیخ اویس پدرسلطان احمد بوده واحتمالا بعد ازمرگ شیخ‌اویس دردستگاه پسرش سلطان احمد نیز باقی مانده است

برروی‌این فرمان پنج‌بار آل‌تمغای[۳] سلطان‌احمد(مهرسرخ) خورده‌است[٤] ورنگ سرخ آن موجب‌شده‌است که پاره‌ای از کلمات فرمان‌خوانده‌نمیشود آل‌تمغای‌مزبور که‌بخط کوفی‌است شکل‌چهار گوشه‌ای باندازه ۱۲/۵×۱۲/۵ سانتیمتردارد ومتن آن شامل شش سطراست وشادروان قزوینی آنراچنین خوانده‌است . (عکس شمارهٔ ۱)

«لااله‌الاالله محمد و رسوله ارسله بالهدی و دین‌الحق لیظهره علی الدین کله‌و کفی بالله‌شهیداوماالنصر الامن‌عندالله العزیزالحکیم‌فی‌سنة تسع‌وخمسین وسبعمایه وصلی‌الله‌علی سیدنا محمد»

ودرحاشیه آن چنین نوشته شده‌است :

«لااله‌الاالله وحده لاشریك‌له ، له‌الملك وله‌الحمد یحیی ویمیت وهوحی

---

۲ ــ رجوع کنیدبه ج۱ چاپ روسیه .

۳ ــ آل تمغا بمغولی یعنی مهر سرخ (آل=سرخ و تمغا= مهر) و آنرا بامرکب سرخ روی فرمانها واحکام و نامه‌های‌پادشاهان میزدند و دونوع تمغای‌دیگرهم بوده است یکی آلتون تمغا (مهرطلائی، با مرکب طلائی) و قرا تمغا (مهر سیاه ، با مرکب سیاه) (توضیحات قزوینی ، بنقل از مقدمهٔ جهانگشای‌جوینی ج۱ ص یط) .

٤ ــ قزوینی نوشته است چهاربارآل تمغا روی فرمان خورده است‌وآن اشتباه‌است

لایموت بیده الخیر وهوعلی کل‌شیئی قدیر نعم‌المولی ونعم‌النصیر» ودرچهار گوشهٔ مربع‌نام خلفای راشدین ابوبکرو عمروعثمان وعلی ثبت شده‌است»[۵]

روانشاد قزوینی، درتوضیحاتی که‌درمقدمه این فرمان نوشته است این فرمان‌را، باآنکه‌مورخ‌بتاریخ ذیقعدهٔ ۷۷۳ هجری‌است‌آنرابه‌سلطان‌احمدبن سلطان اویس جلایر نسبت میدهد که از۷۸٤ تا ۸۱۳ سلطنت کرده است ودر توجیه این ناهماهنگی‌می‌نویسد: «صدورفرمان موضوع بحث، درایامی که سلطان‌احمد جلایرهنوزبسلطنت نرسیده‌بوده‌است چندان‌اهمیتی ندارد زیرا که بلوك اردبیل ازعهد پدربعنوان سیورغال ازاقوابجمعی احمدبود وامر او درآنجانافذ تمام‌داشت بهمین سبب‌است که‌احمد بااینکه‌دراین‌تاریخ سلطنتی نداشته‌ازتبریزاین فرمان‌رابحکام ومتصرفان‌ونواب‌اردبیل صادرنموده‌است.[٦]

ولی ابهام دیگری که درانتساب این فرمان به‌سلطان احمد موجوداست وهنوزتوجیهی‌برای‌آن بدست نیامده این‌است که درپای فرمان «ابن‌احمد» امضاء شده که‌قاعدتاً بایدعلاءالدوله‌پسراوباشد اما باتوجه باینکه‌علاءالدوله درسال ۷۷۳ یاهنوز متولد نشده‌بود یا کودکی خردسال بوده است نمیتوان پذیرفت که این فرمان ازاو باشد وتنها توجیهی که درانتساب این فرمان به سلطان احمد، میتوان ارائه نمود این‌است که کلمهٔ پیش ازنام احمد، کلمهٔ «ابن» نیست وچیزدیگریست که خوانده نمیشود وشاید هم بقیهٔ توقیع نام سلطان احمد باشد وبهرحال تااین ابهامها مرتفع نشود، بهتراین‌است که‌این فرمان‌را ازسلطان احمد ومربوط بدوران پیش ازپادشاهیش بدانیم ولی‌قدر مسلم اینکه‌فرمان‌مزبورازخاندان جلایری یاایلکانیان‌است زیرا دراین‌سالها تنها سلسله‌ای که در قلمرو مغرب ایران حکمرانی داشته‌است همین خاندان بوده (از۷۳٦ قمری) وسلطان احمد، چهارمین پادشاه این‌خاندان‌است.[۷]

---

۵ ــ یادگار شماره ٤ سال یکم مقالهٔ فرمان سلطان اویس جلایر.

٦ ــ این موضوع که اردبیل در زمان سلطان اویس‌سیورغال سلطان‌احمد بوده در تاریخ حافظابرو (ذیل جامع‌التواریخ رشیدی) ص۲۲٤ نیزذکر شده است (ر ك بذیل جامع‌التواریخ ص۲۲۱ چاپ دکتر خانبابا بیانی) ه

۷ ــ این شخص همان ممدوح حافظ است که درباره او غزلی چنین سروده است:

احمد الله علی معدلة السلطانی احمد شیخ اویس حسن ایلخانی
خان‌بن‌خان‌وشهنشاه‌شهنشاه‌نژاد آنکه‌می‌زیبداگرجان‌جهانش‌خوانی

واما نتایج تاریخی که ازاین فرمان بدست میآید:-

۱ - چنانکه می بینیم القابی که برای افراد خاندان رسالت وسادات دراین زمان بکارمی برده اند بهیچوجه دراین فرمان بکار نرفته است [۸] وسلطان احمد باوجود اعتقادی که به شیخ صدرالدین داشته [۹] فقط ، با کمال تجلیل وادب، ازاو باالقاب،شیخ الاسلام اعظم سلطان المشایخ والمحققین قدوةالسالکین ناصح الملوك وسلاطین مرشد الخلایق اجمعین،نام برده است وازاین رومیتوان این فرمان رابمنزله یك سند معتبرومؤید درستی نظردانشمندفقید سیداحمد کسروی مبنی برسیدنبودن صفویه دانست .[۱۰]

۲ - وجود آل تمغاهائی که روی این فرمان خورده است نشان میدهد در این دوره هم رسم آل تمغا مانند دورهٔ ایلخانیان هنوز متداول بوده است وپادشاهان جلایری مهرخودرابه پیروی ازپادشاهان ایلخانی بشکل چهارگوش وباندازه مهرپادشاهان مغول می ساخته اند باتفاوت اینکه تمغای ایلخانیان بخط چینی بوده وتمغای جلایریان بخط کوفی . نمونه هائی که ازتمغاهای پادشاهان ایلخانی دردست است این تقلید ومداومت رسم رابخوبی نشان میدهد وبرای اینکه این نکته بیشتر روشن شود قسمتی از نامهٔ ارغون راکه بپادشاه فرانسه نوشته وتمغای او روی آن خورده است دراینجا چاپ می کنیم [۱۱] (عکس شمارهٔ ۲)

۳ - چنانکه در عکس شماره ۱۱ دیده میشود وآن مربوط به پشت فرمان

---

۸ - شادروان قزوینی می نویسد: « در این ایام مرسوم چنین بود که سیدی را که جاه ومقام دنیائی نیز داشته باشد بالقابی مانندالامیرالامام، یاالسیدالاجل ،یاالمرتضی الاعظم، یا سلطان العترة یا جلال الاشرف وغیره یاد کنند» (ر.ك به مجله یادگار شماره ٤ سال یکم)

۹ - این نکته علاوه براینکه از متن فرمان مورد بحث که میگوید « همواره اعتقاد و تعلق خاطر ... دربارهٔ خاندان و مریدان شیخ الاسلام .. درجه کمال دارد » برمی آید ، از نامهٔ دیگری هم که آنرا شیخ صدرالدین بسال ۷۸۱ بهسلطان احمد نوشته است بخوبی مستفاد میشود (نگاه کنید به کتاب اسناد نامههای تاریخی تألیف سیدعلی مؤید ثابتی ص ۳۵۷-۳۵۸ چاپ کتابفروشی طهوری).

۱۰- نگاه کنید به رسالهٔ «شیخ صفی وتبارش» که کسروی درآن می گوید صفویه از سادات و خاندان رسالت نبوده اند .

۱۱ - اصل این نامه دربایگانی ملی پاریس بشماره A.E. III 204 محفوظ است.

مورد بحث است یك سطر بخط اویغوری نوشته شده وچون معمولا پشت فرمانها محل ثبت دفاتر و امضای وزیر و مستوفیان بوده است و آنچه هم در پشت این فرمان بخط اویغوری نوشته شده جز این نمیتواند بود باید گفت درزمان جلایریان دفاتر ثبت و ضبط اداری هنوز بخط ایغوری بوده است .

٤- نکتهٔ دیگر اینکه درپای نوشته‌های اویغوری این فرمان دردوجا نوشته‌اند «طالعت» و «اطلعت» و دراین باره هم باید دانست که بنابر معمول ، این قبیل فرمانها را پس از توشیح شاه و امیرزادگان ، نخست برای اشخاص ذینفع میفرستاده‌اند که از متن فرمان آگاه شده و خود آنرا به حکام و ماموران دولتی برساند وبنابراین ،این فرمان هم نخست بایستی بدست شیخ صدرالدین رسیده باشد و کلمات طالعت و اطلعت که اینجا بمعنی «رؤیت شد» و « دیدم » است به گمان نزدیك به یقین دستخط شیخ صدرالدین میباشد .

۵ - در مهرسلطان احمد ، چنانکه پیش ازاین دیدیم (صفحه ۲۷٤) بعد از آیات قرآن ، تاریخ «تسع و خمسین و سبعمائه» (۷۵۹) دیده میشود . در اینکه این تاریخ مربوط به چیست . باید گفت درقرون گذشته رسم براین بود که اشخاص، تاریخ انتصاب بمقامی را که می‌یافتند واگر مقامی نداشتند، تاریخ تولد وگاهی هم تاریخ حك مهر را برروی مهر خود ضبط می کردند و این رسم تا دورهٔ قاجار نیز متداول بوده است اما در بارهٔ تاریخی که روی مهر سلطان احمد حك شده، قدرمسلم این است که این تاریخ مربوط به پادشاهی اونیست ، چه تاریخ بشاهی رسیدن اوسال ۷۸٤است نه ۷۵۹ واین سال تاریخ انتصاب او بمقامی دیگر هم نمیتواند بود زیرا سلطان اویس پدرش ، درسال ۷۵٦ همسر انتخاب کرده است[۱۲] وبفرض که سلطان احمد ، نخستین فرزند سلطان اویس هم بوده ، درسال ۷۵۹ دو سال بیشتر نداشته است و این سن آنچنان نبوده که او بتواند شاغل مقامی ودارای مهری باشد پس لامحاله سال ۷۵۹ تاریخ تولد اوست وبدین ترتیب او فرزند اول ویا دوم سلطان اویس میشود ودرسال صدور فرمان مورد بحث ما (۷۷۳) چهارده سال داشته است

۱۲ - تاریخ آل جلایر ص ٤۹

ودراین سن ، داشتن شغل ومقام برای یك شاهزاده چندان بعید نبوده است چنانکه برادر کوچکترش سلطان حسین درسن هشت سالگی بجای پدر بر تخت پادشاهی نشست.[۱۳]

باین حساب سلطان احمد ٥٤ سال عمرو ۲۹سال پادشاهی کرده و گفتهٔ مؤلف منتخب‌التواریخ معینی که می‌نویسد او «شصت‌و[-]سال عمر داشت و سی‌وچهارسال حکومت کرده»[١٤] درست نخواهد بود.

اینك به متن فرمان می‌پردازیم :

« حکام و نواب و متصرفان و بیتکچیا[ن][١٥] و[-][١٦] اردبیل وتوابع ونواحی‌آن بدانند که‌همواره اعتقاد و تعلق خاطر در بارهٔ خاندان و مریدان شیخ‌الاسلام اعظم ، سلطان‌المشایخ والمحققین‌قدوة‌السالکین ناصح الملوك و السلاطین مرشدالخلایق اجمعین شیخ صدرالحق و الملتین[١٧] ادام‌الله برکة حیوته‌الشریفه الی یوم‌الدین ، درجه کمال دارد . در این وقت برحسب التماس خاطر مبارك شیخ‌الاسلام

۱۳ - حافظ ابرو ص ۱۹۸

١٤ - ص ١٦٨ چاپ ژان‌اوبن

١٥- بیتکچی: مأمور مالیات دردوره ایلخانان (ر ك. به کتاب مالك و زارع نسخه فارسی ترجمه امیری‌ص۷)

١٦- بسبب پارگی فرمان، یك‌یاچند کلمه که‌ظاهراً نام‌مناصب ومشاغل دولتی‌بوده ازمیان رفته است .

۱۷- مرحوم قزوینی این‌کلمه را والملة والدین خوانده‌است ولی‌باتوجه به‌روش‌قلم نویسندهٔ این فرمان که کمی بعد باز کلمه والدین را نوشته‌است میتوان‌دریافت که‌استنباط قزوینی درست نبوده است.

اعظم مشارالیه، این حکم یرلیغ[۱۸] نفاذ یافت تا همهٔ
انواع در ترفیه خاطر مبارك او و مریدان او کوشند
و رعایت جانب ایشان من کل الوجوه واجب دانند و
متوجهات[۱۹] املاك و اوقاف زاویهٔ متبرکهٔ ایشان
بموجب مقررنامهٔ دیوان بعضی بمسلمی[۲۰] قدیم مقرر
است و بعضی که متوجهات آن بنام ملازمان حواله
رفته و [۲۱] حکم یرلیغ[۱۸] نفاذ یافته که جماعت
براتداران وجه[۲۲] خود بموجب برات دیوان با فرع
از مریدان مشارالیه بستانند [۲۳] و بمواضع نروند و
مطالبتی ننمایند تا زحمت رعایاء ایشان نباشد و همچنین
فرموده شد که حکام اردبیل مواضع ایشان را دخلا
و خرجاً مقرر و مفروز دانسته برات این تیول [—]

۱۸- کلمه یرلیغ که بمعنی حکم شاهی و فرمان است درحاشیه باآب طلا نوشته شده وجای آن درمتن سفید است.

۱۹- متوجهات: مالیاتی که علاوه برمقدار اصلی ومعین شده، وصول میشد (مالك و زارع ش۷۸۵)

۲۰- مسلمی. بضم اول وفتح دوم وسوم وتشدید لام بمعنی بخشودگی مالیاتیست (مالك وزارع ص۷۸٦)

۲۱- قزوینی نوشته است «این واو بنظر زاید می‌آید».

۲۲- وجه ووجوهات دراصطلاحات اداری دورهٔ ایلخانان بمعنی مالیات نقدی بوده است (مالك وزارع ص۷٦۲ «درزیرواژه مال الجهات)

۲۳- قزوینی «نستانند» نوشته است وظاهراً بستانند درست‌تر است زیرا چنانکه می‌بینیم بموجب این فرمان مقرر شده‌است مالیات نقدی (وجه) را با فرع آن از راه برات وصول کنند وبرات بطوریکه امروز هم معمول است «نوشته‌ایست که بموجب آن، شخص بدیگری دستور میدهد که مبلغی رابرؤیت یابوعده دروجه یابحواله کردخود یاشخص ثالث یابحواله کردخود اوبپردازد» (نگاه کنید بفرهنگ معین واژهٔ برات). بنابراین چون مالیات اردبیل بابرات، وصول میشد، دیگر لزومی نمی‌بود مأموران دولتی بآنجابروند وبیت اصلی هم ازاین قرار معین بوده‌است.

نفرستند[۲۴] و یك دو دکان قصابی و صباغی که تا غایت
دراین مواضع معهود بوده ، پیشتر متوجه آن[۲۵] داخل
مال این مواضع شده برقرار دانسته[۲۶] و چنانك در
مقررنامهٔ دیوان مشروط است بزیادت و نقصان متعرض
آن مواضع نشوند وحزار[۲۷] نفرستند واگر انکساری
واقع شود ایشان نیز بعلت تخة [-][۲۸] واگر خصومتی
و یا قضیهٔ عرفی واقع شود رجوع آن بمریدان ایشان
کنند و بعلت تخیل مداخلت نورزند و کلمة الحق
ادام‌الله بر کته را در امر معروف ونهی منکر مطاوعت
نموده طریق انقیاد مسلوك دارندو بدعت مناهی را که
تا کنون در شهر اردبیل نموده مرتفع دانند و منع کل
واجب دانسته بعلت فواحش وخماره پیرامون نگردند،
امراء و آینده ورونده بخانها، برایشان و مریدان ایشان
نرول نکنند، هیچ آفریده بهیچ نوع پیرامون علات
ایشان نگردد وچهارپای ایشان باولاغ[۲۹] نگیرد[-][۳۰]
و اتمامه فی تاریخ[۳۱] ذی القعده سنه ثلاث [و] سعین و
سبعماته الهلالیه [- ابن][۳۲] احمد بدارالسلطنه تبریز
پایان

۲۴- قزوینی این عبارت را چنین خوانده است: «... مقرور دانسته برآنجا برات
ننویسند [-] ویك دودکان ...»

۲۵- قزوینی این عبارت رانخوانده است.

۲۶- قزوینی «برقرارقدیم دانندو ...»

۲۷- حزار بفتح اول وتشدیددوم مأموری بوده از که اندازه گیری ومعیوی می کردند.
در تاریخ آل جلایر این واژه ، حراز چاپ شده (ص۲۲۹) و احتمالا اشتباه چاپی است.

۲۸- بسبب پارگی کاغذ چند کلمه افتاده است.

۲۹- اولاغ بمعنی بمعنی بیگاری است (ر.ك به فرهنگ معین)

۳۰- دو کلمه ناخوانا.

۳۱ — دکتر شیرین بیانی این تاریخ را ۲۲ ذی القعده خوانده است(؟!)

۳۲- پیش از نام احمد کلمه‌ای است که خوانده نمیشود ومرحوم قزوینی گمان داشته
که توقیع احمد بوده است.
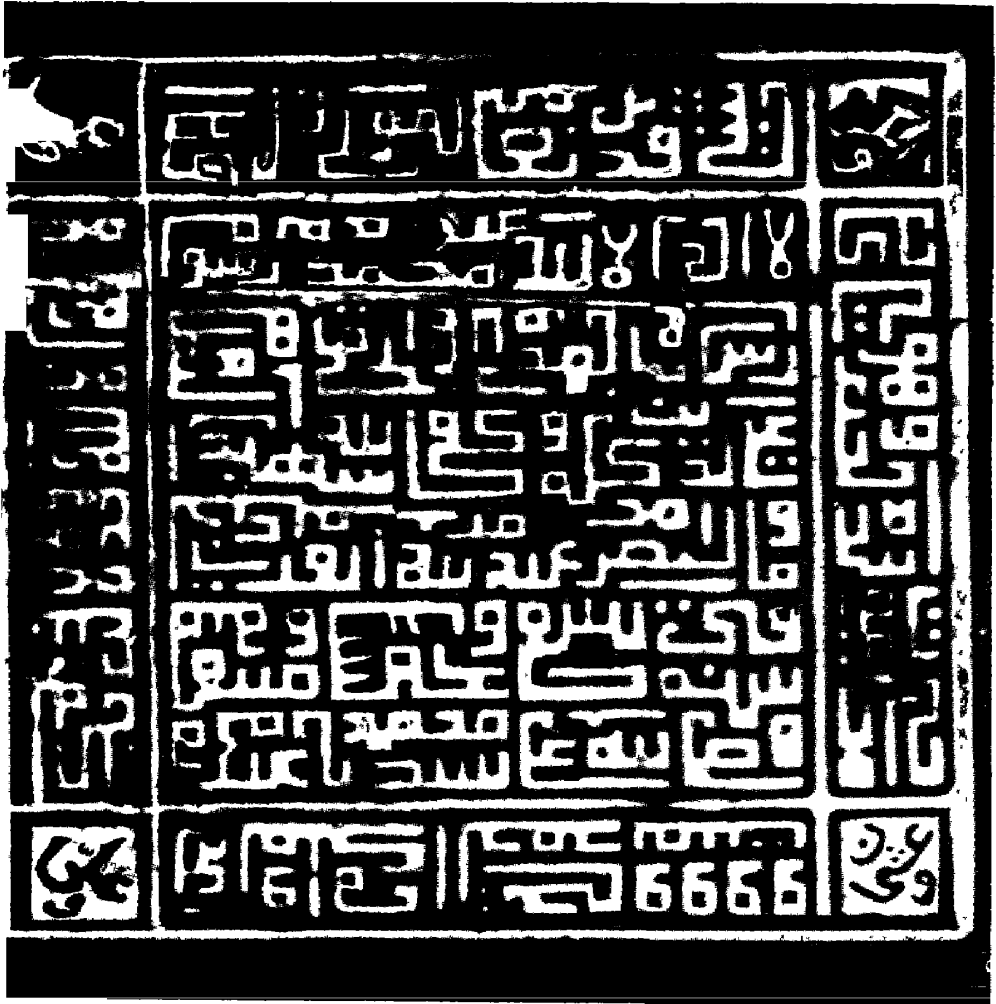
۱ــ نقش آل تمغای سلطان احمد جلایر
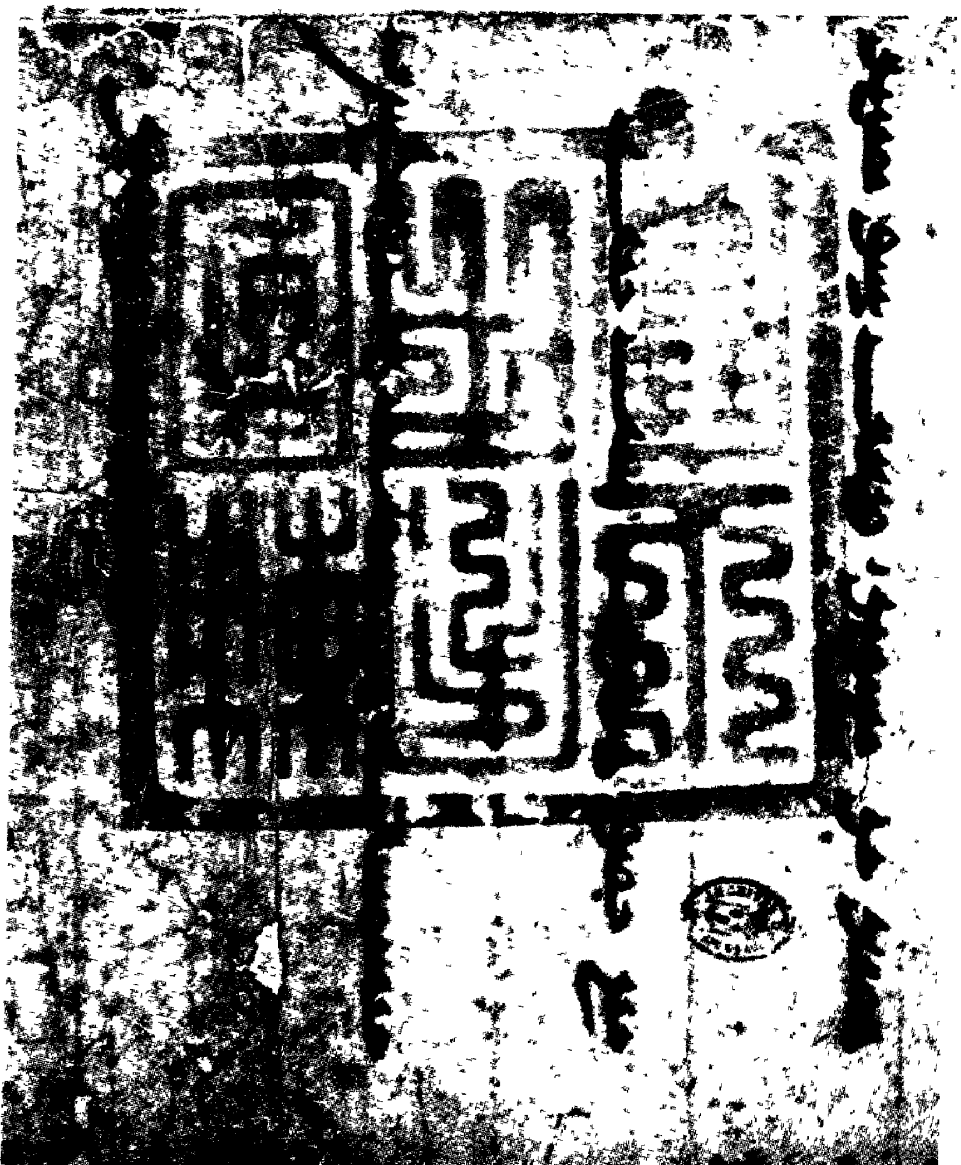
۲ ـ قسمتی از نامه ارغون به پادشاه فرانسه و نقش آل تمغای او

۳ـ ابتدای فرمان سلطان احمد جلایر

۷ ــ قسمتی از فرمان سلطان احمد جلایر

۸ ــ قسمتی از فرمان سلطان احمد جلایر

۱۰ــ آخرین قسمت از فرمان سلطان احمد جلایر

تحقیقات تاریخی

پژوهشی درباره عصر زرتشت

از

رکن الدین همایون فرخ
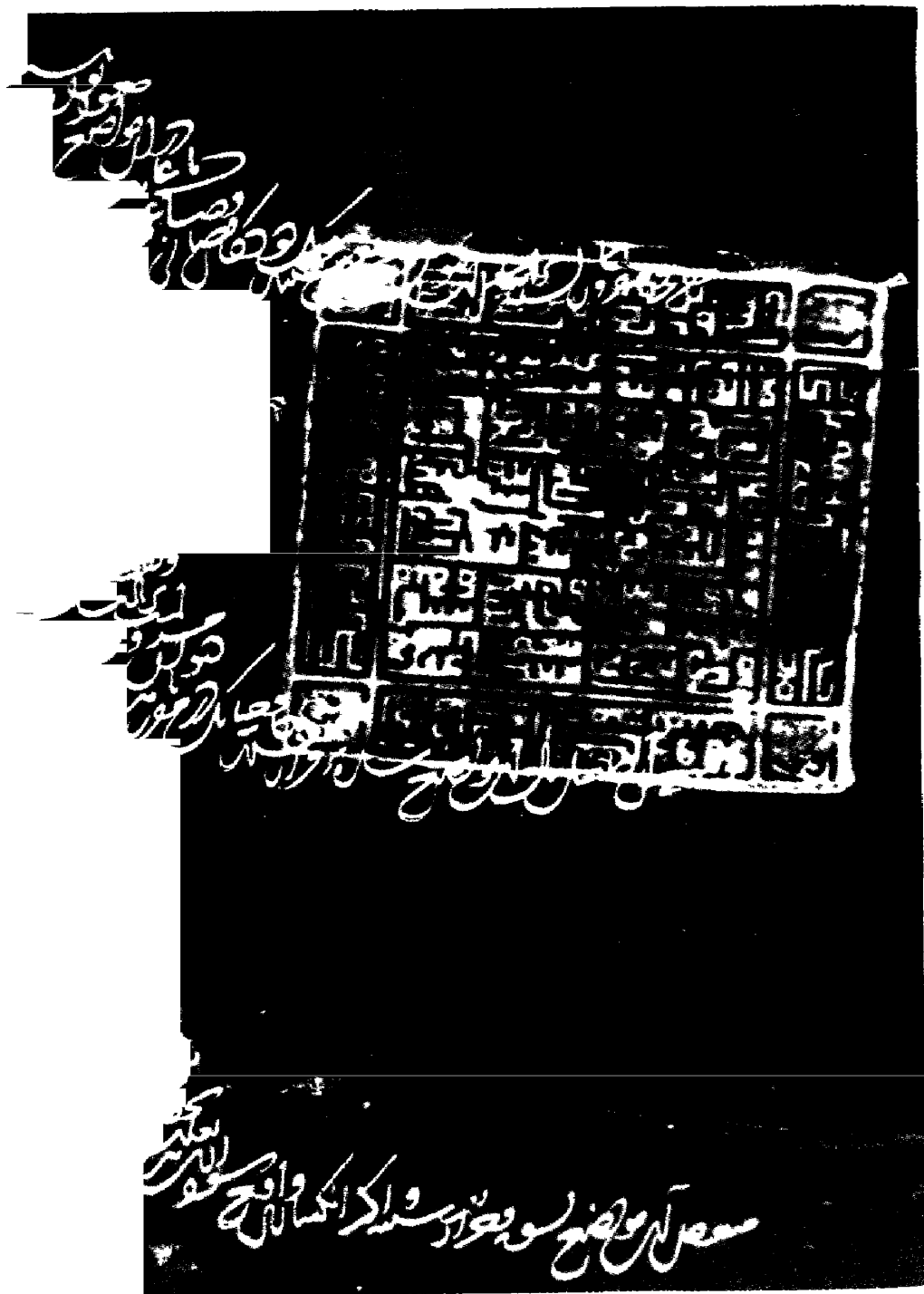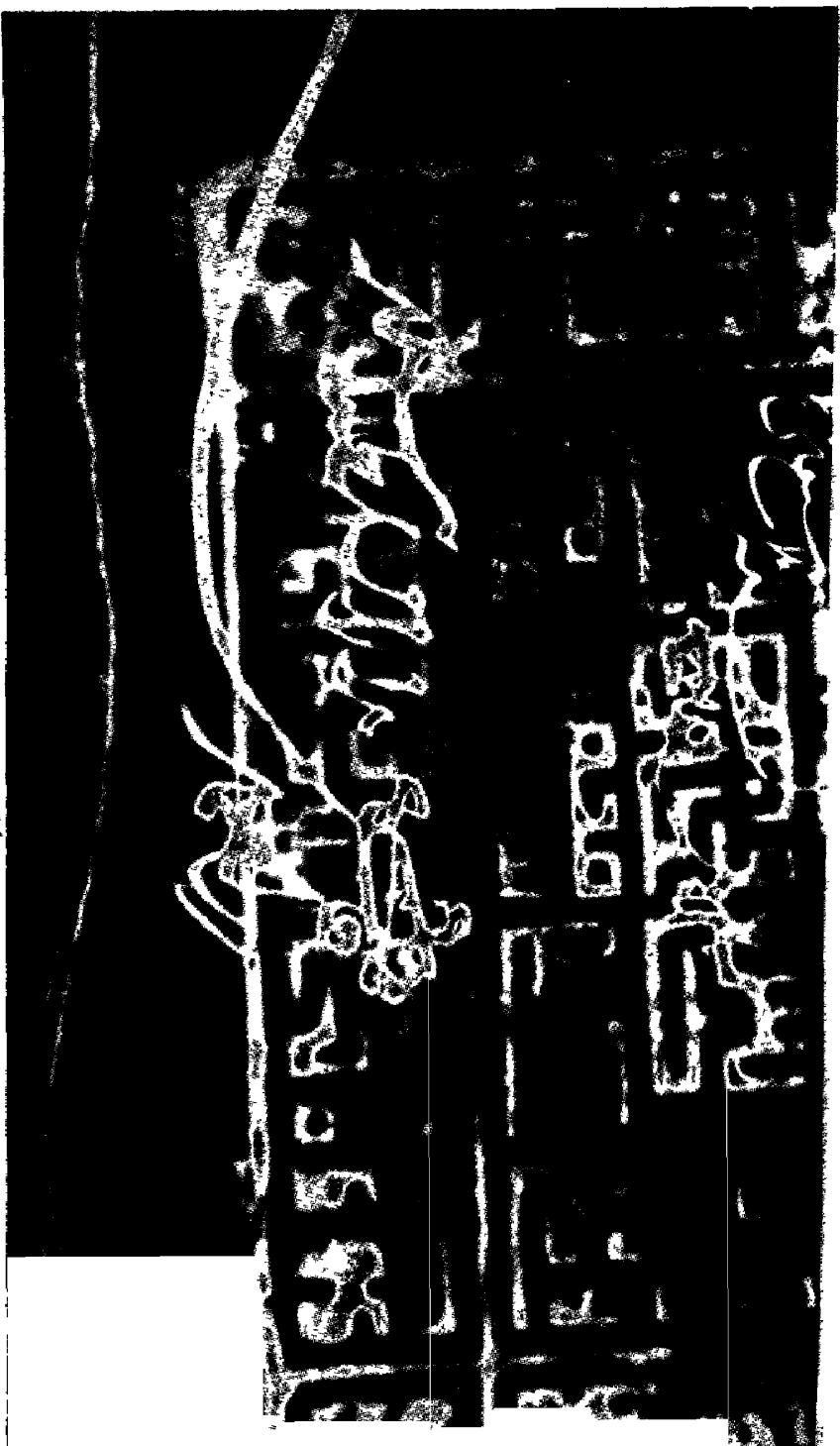
یادداشت مجله

ما توجه دانشمندان را به مطالب و نظرات نوین آقای همایون فرخ در این مقاله جلب می‌کنیم ولی رد ویا قبول آن با دانشمندان و خوانندگان است ودفاع از نظریه مزبور با خود نویسنده محترم میباشد .

○ ○ ○

تحقیق در باره شخصیت تاریخی زرتشت برای روشن شدن بسیاری از نکات تاریك تاریخ ایران باستان کمال اهمیت وارزش را دارد زیرا دوران زندگی زرتشت که نمی تواند از تاریخ اجتماعی و اقتصادی وسیاسی ایران باستان منفك باشد بمناسبت وجود اسناد ومدارك مکتوبی از آن روزگار

میتواندتاریخ مستندی برای تاریخ تحقیقی ایران باستان محسوب گردد.

توجه به‌عصر زرتشت‌برای‌تحقیق وثبوت زمان ودورانی که زرتشت زیست میکرده میتواند به بسیاری از نظرات خام و مغرضانه پاسخ دهد و حقایقی روشن و افتخارآمیر ازتاریخ هشت هزارساله ایران راآشکار کند.

باغورو بررسی‌نظرات‌ونوشته‌هائی که‌درباره زرتشت‌ازطرف‌بعضی‌مورخان ومحققان نشر ومتأسفانه اشاعه یافته زمان زرتشت را در حدود ششصد سال پیش از میلاد مسیح دانسته‌اند و بنابراین تاریخ اوستا را هم مربوط بهمان زمان بحساب میآورند ونتیجه می گیرند که اوستانمایانگر وضع اجتماعی واقتصادی وفرهنگی‌ایران‌در آن سال وزمان‌است بدیهی‌است اتخاذ این‌نظریه چندان ساده و بی ریا ودورازتعصب‌نبوده است زیرا اگر بتوانند بقبولانند که زرتشت درششصد سال پیش ازمیلاد ظهور کرده ومتعلق به‌ششهزارسال قبل‌از میلاد نیست موضوع مهاجرت آریائیها ازاروپا به‌آسیا دچاراشکال نمیشود

میدانیم که تنی چند از محققان تاریخ اروپا ازنظر تعصب نژادی کوشا هستند که مسکن اصلی و نخستین آریائیها را شمال اروپا بشناسند و سپس کوچ آریان‌ها را ازاروپابآسیا ودرحدود یکهزاروچهارصدسال (۱٤۰۰)پیش از میلاد مسیح بشمارآورند ودرنتیجه فرهنگ ومدنیت کهن‌آسیا را مرهون ومدیون آریان‌های اروپائی بحساب آورند لیکن‌اگرمحرز ومسلم شود که زرتشت درحدود ششهزارسال پیش‌ازمیلاد مسیح ظهور کرده ودرنتیجه گاتاها ویسنا متعلق به‌آن دوران است وچون درآریائی بودن زرتشت وقومی که او منسوب بدانهاست نمیتوان شك کرد پس‌با قبول زرتشت ششهزارساله چگونه امکان میتوانداشت که فرضیه کوچ‌آریائی‌هارا در۱٤۰۰ پیش ازمیلاد ازاروپا به‌آسیا پذیرفت؟» باقبول زرتشت ششهزارساله تأئید میگردد که آریان‌های آسیا درحدود ششهزارسال پیش‌ازمیلاد دارای فرهنگ وتمدنی عالی‌بوده‌اند درحالیکه درهمین‌زمان دراروپا نشانی‌ازفرهنگ وتمدن‌درخشان نمی‌بینیم بنابراین تحقیق درباره عصرزندگی زرتشت ازنظر تاریخ ایران باستان از جهات وجواب مختلف بسیار گرانبها و قابل‌توجه است وباروشن شدن این واقعه وحقیقت تاریخی میتوان به بسیاری ازنکات مجهول پاسخ مثبت داد و به

اعمال نظرها وغرض‌ها که در تاریخ باستانی ایران از نظر نژادپرستی و یا تعصبات مذهبی ریشه وسرچشمه گرفته است پایان بخشید بهمین نظر در این مقال نویسنده درباره عصر زندگی زرتشت تحت عنوان «زرتشت از نظر تاریخ» به تحقیق پرداخته است ومتذکر میگردد که در این تحقیق بهیچوجه نظر بر چگونگی آئین زرتشت نیست بلکه قصد ومنظور براینست که زرتشت را از دیدگاه تاریخ مورد بررسی قرار دهیم و عصر زندگی اورا براساس اسنادی که بتوان بآن استناد جست مطالعه کنیم

براساس اخبار واطلاعاتی که دردست است زندگی زرتشت در سپندنسك اوستا بطور مشروح آمده بوده است . لیکن این قسمت ازاوستا تاکنون دردست نیست وباید گفت فقدان این قسمت ازاوستا ودیگر قسمتهای آن از دوران ساسانیان است وبعلل وجهاتی که فعلا جای ذکرآن نیست در زمان ساسانیان که برای بارسوم بجمع آوری وتدوین اوستا پرداختند بعمد وقصداین قسمت ازاوستا را ازمیان برداشتند وآنرا از دسترس مطالعه واستفاده مردم بدور داشتند البته این اقدام ازآن نظر بود که چون زرتشت ازمردم خراسان ودودمانش بااشکانیان (پرثوها) قرابت وهمبستگی داشت وساسانیان بهیچوجه نمیخواستند یادی از اشکانیان بشود خاصه اینکه زرتشت نسبتش به آن دودمان مسجل ومسلم باشد اینست که چون در سپندنسك سخن ازدودمان زرتشت رفته بود وازنظر سیاسی مخالف مصلحت ساسانیان میبود دست به چنین اقدامی زدند بااینهمه دردو کتاب پهلوی یکی دینکرت ودیگری زاتسپرم مطالبی ازدودمان او بدست میآید [1] باستناداین دوائر، نام او، زرتشتر که بمعنی شتر پیریا شتر زرین بوده است ونام خانوادگی او سپتیم ـ یا سپتیما ویاسپیتیمه ثبت شده ومعنی سپید میدهد

پدرش را پوروشکسپ، بمعنی دارنده اسبِ خاکستری ونام مادرش را دوغدوا یعنی دوشنده گاوسپید نوشته‌اند

اینك ببینیم روایات تاریخی ، زرتشت را متعلق به چه زمان و دوران میدانسته‌اند

۱- وست E. W. West . این دوائررا ازپهلوی بانگلیسی ترجمه کرده است .

هوری مینویسد[۲] «روایات خارجی وداخلی زمان زرتشت رابه‌پنجهزار سال پیش از جنگهای تروا و ششهزار سال پیش از افلاطون دانسته‌اند ، ارسطو ظهورزرتشت را تاریخی‌آورده که۶۳۴۸سال‌پیش ازمیلاد مسیح‌میشود و.ب.ادکسوس نیزاین‌تاریخ را تأئید میکند وهری‌می‌فیس درحدود۶۲۰۹ پیش ازمیلاد مسیح دانسته است »

انکتیل دوپرن برای‌نخستین‌بار‌این‌نظریه‌رااعلام کرد که زرتشت‌معاصر با پدر داریوش بزرگ بوده است و برای ثبوت نظریه‌اش باین نکته استناد جست که چون پدر داریوش نامش هشتاسپ یا ویشتاسب بوده و زرتشت هم گفته‌است که‌درزمان پادشاهی کی گشتاسب‌ظهور کرده‌بنابراین گشتاسب‌تعبیر لهجه ویشتاسب است و باید اورا معاصر باپدر داریوش کبیر دانست

ویلیامس جکسن زمان ظهورزرتشت راقبل‌از کورش کبیردرحدود قرن هفتم‌پیش از میلاد دانسته‌است چنانکه خواهیم‌دید نظریه‌انکتیل دوپرون و ویلیامس جکسن مخدوش و بدلائلی که ذکرخواهیم کرد قابل‌قبول نیست .

ویامر میگوید[۳] «ظهور زرتشت درعهدهخامنشی‌ها بوده و این دین‌بجای عقاید مشرکین که قوای طبیعت را پرستش میکردند یك تعلیم شامل کلی برقرارساخت که اساس آن قول ، برستیز میان خیروشراست بانی این‌دین زرتشت بود که در قرن ششم پیش ازمیلاد تولد یافت و دین او دین[۴]ایران و دین داریوش وخشایارشا گردید»

برستد درباره زرتشت عقیده دارد که[۴] «اقوام ایرانی دین زیباازنیاگان آریائی خود موروث داشتند ودرحوالی ۷۵۰ پیش از میلاد یك پیامبر مادی بنام زرتشت درآن سرزمین یعنی سرزمین ماد (آذربایجان) بدنیاآمد و به‌تأسیس دین قیام کرد دینی‌شریف بود و تعالیم اخلاقی عالی روی اساس نزاع بین خیروشرنهاد وپیروان خود را به التزام خیرومبارزه با شر دعوت کرد و مسئولیت هر فرد را از اعمال خود در روز رستاخیز تلقین نمود و به موجب

۲ ـ ایران ازنظرخاورشناسان ص۱۴۷

۳ ـ درکتاب ایران چاپ دانشگاه پرنستین-۱۹۵۰ ص ۹-۱۰

۴ ـ درکتاب روزگارباستانی ص۱۰۱-۱۰۰

عادت باستانی آریائی نوروآتش مظهر خیر و ظلمت را علامت شر شمرد وی بامید نشر تعالیم خود ازماد به پارس رفت امیدها وبیم‌های او را از گاثاها سرودهای او در اوستا که شاید تنها قسمت های مربوط بزمان خودش باشد توان یافت. بالاخره دین زرتشت توسعه یافت ودرحوالی ۵۰۰ پیش ازمیلاد دین ملی ایران گشت واحکام وتعالیم آن دین بهم گردآمد و نوشته و کتاب اوستا نامیده شد»

آل‌مستد مینویسد [۵] « درتعالیم زرتشت اثری از نفوذ خاور زمین عهد قدیم مشهود نیست ومبتکر آنها خود او وسرزمین و نژاد ایرانی است که از مراحل ساده ترین عقاید آریائی تکامل گرفته وتوسط او بمرحله‌ای رسیده که هیچیك ازافکاردقیق ملل آریائی درعلو ولطافت بمقام آن نرسیده است » .

دربرابر این نظرات که گروهی ظهور زرتشت را در زمان هخامنشی‌ها دانسته‌اند عده‌ای ظهوراو را بعد ازهخامنشی‌ها پنداشته وحتی معتقدند که پادشاهان هخامنشی زرتشتی نبوده‌اند و در برابر نظرات این دسته است که **دارمستر و گلدنر و مودی و فیروزجاماسبی و - والا** - (دکترکارخانه والا) نظرات آنان را با اسناد و مدارك مردود شمرده وثابت کرده‌اند که پادشاهان هخامنشی همه زرتشتی مذهب بوده اند

آل مستد درباره زرتشت مینویسد وی نام خدا را گاهی آهور گاهی مزد ، گاهی اهورمزد و یا مزداهورآورده است وشاید این ترکیبات دلالت باشد به ادوارقدیم که اهورمزد دونام ودوخدا بود چنانکه حدود یك قرن پیش‌از زرتشت **آریارامنه** [۶] خداریوش اهورمزد را خدائی ردیف خدایان دیگر نشان داده ولی بعقیده زرتشت او تنها خداوند است الهه دیگر نظیر خدای خورشید (یعنی مهر) که بعضی شاهان ازآنها با تعلق یادمیکردند

---

۵ - Olmstead کتاب شاهنشاهی ایران ازنظرخاورشناسان ص ۱۳٦

٦ - باید گفت استنباط آل مستد کاملا خطاست زیرا جد داریوش براساس همان کتیبه که بدست آمده زرتشتی بوده واقوی دلیل همان بکاربردن نام اهورمزد است . زیراپیش از زرتشت برای نام آفریننده اهورمزدبکارنمیرفته و ایرانیان خدائی بنام اهور نداشته اند . آئین مزدیسنه هم شاخه‌ای ازآئین زرتشت بوده‌است.

بموجب آئین زرتشت خدا نبود بلکه دیوهائی بودند که پیروان دروغ بآنها پرستش میکردند»

اینک می پردازیم به تجزیه و تحلیل نظرات محققانی که آوردیم تا دریابیم چه اندازه این نظرات با واقعیات وحقیقت وفق میدهد وچه مطالبی از آنها مخدوش و باطل است وچگونه موجب گمراهی وانحراف محققان تاریخ ایران باستان میگردد

پیش ازپاسخگوئی به نظرات خاورشناسان ومحققانیکه نظراتشان رایاد کردیم لازم است باین نکته توجه کنیم که اساساً آریان‌ها پیش‌از ۲٤۰۰قبل‌از میلاد مسیح درایرانشهر یا **ایرون‌وراج** (ایران‌ویج) مستقر شده بوده اند و دلائل این نظریه را در صفحات آینده باستناد گاثاها و یسنا خواهیم آورد

خاورشناسان ومحققانیکه ظهور زرتشت را مربوط به دوران هفتصدویا ششصد سال پیش ازمیلاد مسیح میدانند ومهاجرت آریان ها را به ایرانشهر و سرزمین ایران در حدود ۲٤۰۰ پیش از میلاد مسیح بحساب آورده‌اند ناچارشده اند برای تمدن وفرهنگ ایران متعلق بادوار پیش از ۲٤۰۰قبل ازمیلاد قوم و مردمی نا شناخته تصور کنند وآنها را با نام جعلی **آسیانی** بشناسند وبگویند آنها نه سامی ونه‌آریائی بوده‌اند»[۷]

پروفسور گیرشمن در کتاب هنرایران‌درآغاز تاریخ ، مهاجرت آریائی‌ها را از راه قفقاز دانسته وتاریخ این مهاجرت راهم دردوهزارسال قبل ازمیلاد مسیح محسوب‌داشته باید گفت این نظر کاملا واهی و بی‌اساس ومخدوش‌است وما دراین تحقیق بطلان این‌نظریه را ثابت می کنیم

براساس اکتشافات باستان شناسی درسرزمین ایرانشهرازدوران غارنشینی تا تمدن سفال وسنگ و مس ومفرغ و آهن آثار بسیار بدست آمده است درمورد دوران غارنشینی هنوزنمی‌توانیم درباره مردم غارنشین سرزمین ایران

---

۷ - پروفسور دکتر کنتنو استادسابق‌دانشگاه سوربن ورئیس قسمت شرقی موزه لوور که باتفاق دکتر گیرشمن در تپه گیان مطالعاتی کرده و کتابی در این زمینه نوشته است خالق نام جعلی«آسیانی»واین نظریه‌بی‌پایه واصل است .

اظهار نظر صریحی نکنیم لیکن میتوانیم گفت که پس از دوران غارنشینی و تمدن سنگ وسفال وسپس مس و مفرغ مردمی که موجد آن تمدن بوده‌اند همان آریائی‌ها هستند که بنا به شواهد و آثاری که دردست داریم و در این مقاله بآن اشاره خواهد شد درحدود دوازده هزار سال قبل از کناره‌های سیحون وجیحون (اکسوس ویا کسارت) بسرزمین آرین ویج سرازیر شده بوده‌اند

کوشش خاورشناسان در اینکه تاریخ کوچ آریائیهارا درحدود دو تا دو هزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح ثابت نگاهدارند بدین خاطر است که بتوانند آن را با زمان زیست آریائیها در شمال اروپا وفق بدهند، امروز در اثر کاوشهای باستانشناسی درایران آثاری بدست آمده است که قدمت آنها تا ششهزار سال پیش از میلاد مسیح محرز است واین آثار متعلق است به طوائف مختلف آریائی ازجمله تپوریها آماردها ، کاشی‌ها [8] کبیل‌ها ، سک ها [9] دیلمها ، طالش ها ، اورارتوها ، پرثوها ، ساکنان ناحیه ماد وانشان‌ها [10]

برای محققان بی‌نظر این امر مسلم است که مردم انشان (ایلام) وسونگیرها (سومری مجعول) مردمی آریائی بوده‌اند وآثار بدست آمده ازاین طوایف آریائی تا ششهزار سال قبل ازمیلاد مسیح قدمت دارد . باتوجه باینکه آثار

۸- خاورشناسان به‌اشتباه آنهارا کاسیت می‌خوانند ـ درحالیکه درکتیبه داریوش (کاش شی) آمده وآنها احداد کسانی هستند که امروز هم بنام کاشی معروفند وهنر کاشی‌سازی هم منسوب باین طایفه آریائی است آنها قرنها بابل را درتصرف داشته‌اند وتمدن بین‌النهرین (بابل وآسور) ازفرهنگ کاشی‌ها سرچشمه گرفته است استرابون آنهارا مثانی خوانده و گفته که ازحاشیه دریای خزر درحدود زاگروس غرب ایران سکنی گزیده‌اند

دولاپورت آنهارا ازنژاد آریائی شناخته و دمرگان نیز تأکید کرده‌است که آنها پیش ازمادها درحدود زاگرس وغرب ایران سکنی داشته‌اند گوردن شیلد، آنهارا آریائی دانسته ومتذکر است که یك شاهزاده آریائی درهجوم آنها به بابل بر آنها ریاست داشته‌است .

آشوریها آنهارا کاشو وانشانی‌ها کوشی خوانده‌اند

۹- به اشتباه این طایفه راهم اسکیت خوانده‌اند.

۱۰- انشانی‌هارا بنام جعلی عیلام خوانده‌اند درحالیکه این طایفه آریائی بوده‌اند و آشوریها یکی ازشهرهای آنهارا که درمحل دره شهر کنونی بوده، مادا کتو خوانده وبااین ترتیب نشان داده‌اند که آنهاهم ازمردمی بوده‌اند که درناحیه ماد زندگی میکرده‌اند.

فرهنگی وهنری بدست آمده از کاشی‌ها وسونگیریها وانشانی‌ها ازششهزارقاسه هزارسال پیش ازمیلاد مسیح قدمت دارند چگونه توان پذیرفت کـه طوایف آریائی مستقردرمرکر وغرب وجنوب ایران در۲٤۰۰سال پیش‌ازمیلاد مسیح به‌سرزمین ایران آمده باشند؟؟

آیا زرتشت از مردم سرزمین ماد آذرپاتن بوده است؟

بطوریکه در صفحات پیش گذشت و گفته پرستد را از کتاب «روزگار باستانی» نقل کردیم گروهی ازخاور شناسان همانند او چنین می‌پندارند که زرتشت ازمردم آذربایجان وارناحیه‌ای واقع درجنوب دریاچه‌چی‌چست‌است که همان دریاچه رضائیه باشد » در حالیکه یکی ازموارد اشتباه در مورد زندگی وعصرزرتشت همین نکته است و باید توجه‌داشت که انتساب زرتشت ازطرف بعضی ازخاورشناسان به‌غرب ایران بدین منظوراست که فرضیه ظهور اورا درششصد سال قبل ازمیلاد بقبولانند اینک مواردی را که نشان دهنده بطلان این نظراست بطوراختصار میآوریم.

در این نکته عموم خاور شناسان متفق‌الرأی هستند که گاثاها اثری است بسیار کهن و متعلق به زرتشت. این اثر گرانقدر که از نظر ادبی و فصاحت و بلاغت و هم مفاهیم ومعانی پایه‌ای بلند دارد. بزبان و لهجه مردم ماوراءالنهر وخراسان یعنی شرق ایران سروده شده‌است

کسانیکه معتقدند زرتشت ازمردم آذربایجان بوده عقیده دارند که او در سن سی سالگی از زادگاه خود به‌شرق ایران مهاجرت کرده و در آنجا پیامبری خودرا اعلام کرده‌است،

این نظریه ازچندلحاظ مردود است.

۱ ـ چگونه میتوان تصور کرد که زرتشت برای نشر عقاید و آئینش آشنایان وبستگان وطایفه ودودمانش‌را رها کرده باشد وبمیان مردمی ناشناس وغریب وطوائف ناشناخته برای تبلیغ برود؟

۲ـ عقل چگونه میتواند باور کند و بپذیرد که کسی از گاه کودکی با زبانی ولهجه‌ای پرورش یافته وسخن گفته باشد ودرسن سی‌سالگی به‌سرزمینی

برود که زبان ولهجه‌شان بازبان ولهجه او مغایر وبیگانه باشد معهذا نتواند بزبان ولهجه آن مردم آنهم بافصاحت وبلاغت کامل آثاری انشاد کرده باشد؟

۳- زرتشت دراوستا از ۱۶ کشور آریائی یاد میکند ونام آنهارا بدین شرح بدست میدهد . ایرن واچ (ایران‌ویج) - سوغد (سغد) - موره (مرو) باحذی (باختر) - نی‌سایه (نیشابور)؟ هرای و (هرات) - وای کرت - اورو (توس) وهرکان (گرگان) - هرهواتی(رخج) - ای تومنت (کنار هیرمند) رک (ری) - چخر(شاهرود) و رن (خوار) - هپت‌هندو (جلگه‌هند)-رنگا.

بطوریکه میدانیم این ۱۶ کشور همه در شرق ایران هستند و بنابراین دراوستا حتی نام ونشان یک‌شهر یایک کشورواقع درغرب ایران نیامده وتوان گفت که این‌مورد بهترین دلیل و گواه صادق است براینکه، زرتشت هیچگاه در غرب ایران و آذربایجان نزیسته چه‌اگر جز این بود امکان نداشت از زادگاه خود مطلقاً یادی نکند ونام کشور و یاشهری را نبرد.

۴- آیاظهورزرتشت درزمان گشتاسپ بوده است؟

گذشته ازاینکه‌ویشتاسب هخامنشی کی‌گشتاسب اوستانیست، باید گفت اگر بپذیریم که‌زرتشت ازمردم ساکن‌حدود مادآذرپاتن ویاحدودمادمرکزی ویاغربی بوده وزمان او درششصد سال پیش‌ازمیلاد بوده‌است ، چرا وچگونه نام ونشانی ازپادشاهان سرزمین ماد و یاهخامنشی درآثار خود بدست نداده وازآنها بهیچوجه یاد نکرده‌است ؟

اگر زرتشت در زمان ویشتاسپ پدر داریوش می‌زیسته و کی‌گشتاسب همان ویشتاسپ بوده‌است‌پس چرا از آرشام و آریارامنه وچیش پیش که‌پیش ازویشتاسپ بوده‌اند نامی در اوستا نیامده است ؟

۵- درگاتاها ویسنا سخن از ملوك‌الطوایفی است واین نشان میدهد که گاتاها ویسنا درزمانی سروده شده‌است که ایران وحدت وشاهنشاهی نداشته است وزرتشت آرزو میکند که وضعی پیش‌آید که‌آریائیان متحد و نیرومند شوند وازهجمات زشت کرداروغارت وچپاول آنها جلوگیری کنند . با این وصف و باتوجه باینکه‌درزمان مادهااتحادیه‌مادموجب‌تشکیل‌شاهنشاهی‌مادشد

وپر ملوك‌الطوایفی پایان‌دادوشاهنشاهی نیرومند مادتوانست‌بزرگترین‌دولت عصر که‌آشور باشدمسکوب ودرحقیقت مضمحل کند، پس‌اگرزرتشت‌دردوران مادها ویاهخامنشی می‌زیست چگونه‌آرزوی‌ظهورپادشاهی بزرگ ونیرومند را می کرد ؟؟

باید گفت اگر زرتشت درزمان ویشتاسپ پدرداریوش می‌زیسته چون ویشتاسپ‌هم زمان باهوخشتره شاهنشاه ماد است لازم میآمد که زرتشت از هوخشتر ، نیزیاد کند وامگهی ، ویشتاسپ پادشاه ایران (انشان) بوده که در جنوب عربی‌ایران‌سلطنت میکرده‌اندوما درآثارزرتشت‌هیچ نشانی نمی‌یابیم که زرتشت درنواحی جنوب غربی ایران بسربرده باشد

۵ ـ درزمان‌ویشتاسپ‌پایتخت مادهنگمتانه بوده‌است واین‌شهردرسراسر دنیای آن روزنام آور و شهره بوده‌است با این‌ترتیب اگر زرتشت درزمان ویشتاسپ می‌زیست چگونه نام ونشانی از هنگمتانه درآثارزرتشت نیست ؛ وبالعکس اثری هست که نشان میدهد وتأئید میکند که اوستا پیش از بنای هنگمتانه سروده شده بوده است . اینك این نشان واثر

در ویدودات[۱۱] واوستاسخن ازانجمن رأی‌زنی (مجلس مشورتی) بمیان آمده ونشان‌میدهد که‌وامابان وبرگزیدگان آئین زرتشت برای اخذ‌تصمیم درکارهابایستی‌دراین انجمن شرکت کنند وآن انجمن را بنام هنجمن‌ویاخ یا هنجمن ویاخمان نامیده است هرودوت[۱۲] نیز متذکر است که مادها مجلس مشورتی داشته‌اند ودرآن مجلس گرد میآمده‌اند وسران طوایف ماد درآن مجلس شرکت‌میکردند وتصمیمات‌آن انجمن قابل اجرا و درحقیقت برنامه‌کار شاهنشاهی ماد بوده است .

باتوجه به نام هنگمتانه ونام هنجمن ویدودات ، ما باین حقیقت‌رهبری میشویم که انجمن مادها ، درآغاز همان هنجمن‌و یاخمن‌اوستا بوده و چون درمحلی که این انجمن تشکیل میگردید . بنائی برای انجمن ساخته شد

۱۱ - ویدودات۲۱/۲

۱۲- (۱/۹۷)

آن سا بنام همان انجمن ـ هنگمتن ـ نامیده شد و هنجمن در لهجه مادی ـ هنگمتن آنه ـ هنگمتانه گردیده است . ومنابراین قابل قبول است که عصر اوستا متعلق به قبل از بنای هنگمتانه (همدان) بوده است .

۶ ـ گرپانها وحکومت آنان

دراوستا سخن از کرپان هاست واین کرپانها رؤسا وفرمانروایان مذهبی پیش اززرتشت بوده‌اند . درباره کرپانها تا کنون تحقیقی نشده و نگفته‌اند که آنها چه کسانی بوده‌اند وچه نقشی درجامعه آریان‌ها ایفا میکرده‌اند . بنابراین لازم میداند دراینجا بمناسبت موضوع تحقیقی درباره کرپانها که در گاثاها ازآنها یاد شده‌است بعمل آوریم تا زمینه بحث برای اثبات نظرات آتی ما آماده باشد .

برای طرح مطالب مورد نظر بجاست نخست بمطالبی که در گاثاها ویسنا درباره کرپانها آمده‌است توجه کنیم وسپس آنها را مورد نقد و بررسی قرار بدهیم دریسنا ۵۱ ـ بند ۱۴ آمده است :

« کرپانها نمیخواهند که در مقابل قانون زراعت سراطاعت فرود آورند برای آزاری که ازآنان به ستوران میرسد توقضاوت خود را در حق آنان ظاهر ساز که آیا در روز رستاخیز نظر بکردارشان بخانه دروغ خواهند درآمد یا خیر »

در گاثاها بند ۱۲ آمده است .

« نفرین توای مزدا بکسانی باد که از تعلیمات خود مردم را از کردار نیك منحرف میسازند وبکسانیکه گاو را بافریاد شادمانی قربانی می کنند ازآن گروه است ، گرهما وپیروانش که از راستی گریزانند وگرپانها و حکومت آنان که بدروغ مایلند »

ودربند هشت گاثاها ص ۳۷ آمده است که :

« آشکاراست که جم پسر ویونگهان از همین گناهکاران است که کسی که برای خوشنود ساختن مردم خوردن گوشت بآنان آموخت» .

دریسنا سخن از «بندو» یکی دیگر ازبزرگان کرپانهاست که زرتشت اورا نفرین میکند ومیگوید : « . . ای مزدا . وای‌اشا همیشه این بندو سد راه

من است . وقتیکه میخواهم غفلت زدگان راخشنود ساخته براه راست آورم ای راستی بسوی من آی و پناه متین من باش ای وهومن ، بندو را نابود ساز . این بندوی گمراه کننده که یکی از دروغ پرستان است . دیرزمانی است که خارسرراه من است؛ کسی است که منفور اشا است . ازاین جهت است که در جلب نمودن آرمتی مقدس ساعی نیست و نه درخیال است که طرف شورمنش پاك شود ، ای مزدا »

برای آگاهی ازچگونگی حکومت کرپانها لازم است که بتاریخ باستانی واساطیری ایران که بعنوان روایات پارسی ویاشاهنامه فردوسی دردسترس است توجه کنیم .

براساس روایات باستانی نخستین پادشاه پیشدادی کیومرث بوده است که در کوههای شمال منزل داشته وخوداووپیروانش پوست پلنگ می پوشیدند کیومرث کسی است که نحستین بارحیوانات را اهلی کرده است . پس از او نوه اش هوشنگ (بروایات مذهبی هوشیانغا) جانشین او میشود

درروایات پارسی پیدایش کیومرث چنین آمده است که « درآغاز خلقت وپیدایش جهان دوموجود خلق شده اند : یکی کیومرث ودیگری یك گاونر. درششهزارسال اول خلقت این دوموجود درکمال آسایش زندگی میکردند تا آنکه نیروی نیك وبد باهم درمیآمیزد وجهان کنونی ازآن پدید میآید کیومرث می میرد وگاونرهم پس ازاو درمیگذرد ازجسد کیومرث نخستین زوج آدمی بنامهای ـ ماشیا و ماشیانا بوجود میآیند نیروی شر براین زوج چیره میشود وآنها بدروغ گوئی وفساد آغاز میکنند دراین زمان از آسمان موجودات آسمانی بزمین میآیند وآتش رابرای آنها ارمغان میآورند

ازجسد گاونر انواع نباتات وحبوبات روئیدوزمین برکت گرفت وروح گاونر بصورت فرشته موکل حیوانات درآمد .

اما بموجب روایات دینی پارسی نخستین پادشاه پیشدادی هوشنگ است که بردیوان فرمانروائی داشت .

بر اساس مطالب شاهنامه هم که گوئی از پشت ها مأخوذ است

نخستین پادشاه پیشدادی هوشنگ بوده واوست که آتش را اختراع کرده وبیاد کار این کشف جشن سده را بنیان گذاشته است . پس از او پسرش تهمورث معروف به دیو بند فرمانروا میشود واز دیوان سی گونه خط می آموزد و اوست بنیان گذار فرهنگ ودانش و او بمردم فن ریسندگی وتعلیف حیوانات اهلی وپرورش مرغ وخروس را میآموزاند گوزیر او شیدسپ ، نیایش صبح وعصر بدرگاه ایزدان را بنیان میگذارد

بروایت بندهش ،دردوران او ، مردم بگوشه و کنار جهان میروند و میان کشورها و نژادها گذاشته میشود . نیایش آتش از دوران او آغاز میگردد وکاخ مروودزسارویه جی دراصفهان از بناهای اوست

پس از تهمورث جم به پادشاهی میرسد نام او جم است وشید» بمعنی درخشندگی وپرتو که صفت است بر نامش افزوده وجمشیدخوانده اند دراسنادهای مشترك هند وایران ، نام او بیم ـ ویاما و بیما ـ آمده که پسر وان هارا است ودر روایات پارسی او پسر ویونگهان است اوبااهورمزد دیدارمیکرده ولی پیامبری را نپذیرفته است در شاهنامه جم از پادشاهان بزرگ است که برپریان ودیوان فرمانروائی داشته است روش استفاده ازحیوانات اهلی و بکار بردن افزار جنگی رااو بمردم آموخته او دیوان را بکار ساختمان و معماری آشنا کرده است طبقه بندی اجتماعی راهم او بنیان نهاده ومردم را به چهار طبقه تقسیم کرد .

۱ ـ طبقه روحانی ۲ ـ نظامی ۳ ـ پیشه ور

درباره پایان کار جم دو روایت در دو اثر پهلوی هست : یکی در وندیداد و دیگری دریشت ها .

بنوشته وندیداد ، اهورمزد جم را آگاه ساخت که زمستانی سخت فرا خواهد رسید ودراثر سرما و برف زمین ها همه منجمد میشود واو باید پناهگاهی برای حفظ وحراست انسان وحیوان و نبات سازد اونیز بفرمان اهورمزد پناهگاهی بزرگ درزیر زمین ساخت ودر آنجا بنگاهداری آتش وحیوانات ونباتات پرداخت . وچون پایان زمستان فرارسید اومژده داد که زمستانهای

سخت ازمیان رفت و فرارسیدن نخستین بهار را جشن گرفت و این است که جشن روزنووسال نوازاویادگارماند »

درتاریخ باستانی ایران ازدوسلسله پادشاهانی افسانه‌ای بنام سلسله پیشدادیان و کیانیان یاد شده ،آنچه در تاریخ افسانه‌ای درباره پیشدادیان آمده آوردیم واینك متذکرمیشویم که تاکنون نه‌درباره کرپاها ونه‌درباره این دوسلسله تحقیقی انجام نگرفته است . مورخان بر اساس تاریخ‌هائی که مورخان‌و نویسندگان یونانی‌بجا گذاشته‌اند ویامآخذی که‌ازنامه‌های آشوری آمده‌است‌وهم‌چنین باتوجه به‌سنگ نوشته‌هائی که تاکنون کشف شده‌است آغازتاریخ‌شاهنشاهی ایران‌راازدولت‌مادمیدانندوپادشاهان پیشدادی‌و کیانی را افسانه ودروغ می‌پندارند

لیکن نویسنده‌برخلاف نظرات مورخان نظروعقیده‌ای‌دارد وآن‌اینکه سلسله‌پیشدادیان ، پادشاه‌نبوده‌اند بلکه‌آنها همان‌حکمرانان وفرمانروایان آئینی‌بوده‌اند که دراوستا ازآنهابه‌نام‌کرپان یادشده‌است . بایدتوجه داشت، که داد - دات‌برمان پارسی‌باستان‌بمعنی‌آئین وقانون‌است وچون بطوریکه دیدیم پادشاهان پیشدادی همه کسانی بوده‌اند که آئین‌گزاربوده‌اند ، بعدها آنهارابنام‌پیش آهنگان‌آئین گزار-پیش‌دادخوانده‌اند کیلن درزمان‌زرتشت نامشان‌کرپان بوده است اینك درتائید این نظر میگوئیم :

زرتشت درگاتاها میگوید«نفرین توای مزدا بکسانی بادکه ازتعلیمات خود مردم‌را ازکرداری نیك منحرف میسازند و بکسانیکه گاورا بافریاد شادمانی قربانی می کنند از آن گروه است گرهما وپیروانش که ازراستی گریزانند وکرپانهاوحکومت آنان که‌بدروغ قایلند»

اینك‌تحقیق کنیم که‌چه کسی قربانی کردن‌وخوردن گوشت گاورا مباح اعلام کرده است ؟ .

زرتشت درگاتاها بندهشتم‌میگوید که: «آشکاراست‌جم پسر یونگهان ازهمین گناهکاران‌است که‌برای‌خوشنودساختن مردم خوردن‌گوشت‌به آنان آموخت . »

پس بااین توضیح و بااین توصیف جم ازسلسله پیشدادی از کرپانهاست که گاورا قربانی کرده واجازه داده‌است که مردم گوشت بخورند .

چرا زرتشت کرپانها و جم راکه خوردن گوشت گاو و کشتن آن را مباح دانسته‌اند نفرین میکند و برای چه کرپانهـا با زرتشت مخالفت ورزیده‌اند ؟

زرتشت درقانون زراعت ، کشتن گاو را که برای شخم زمین وکار کشت مفید وضروری ولازم بوده منع کرده وچون کرپانها بخوردن گوشت و کشتن گاوراغب بوده‌اند وبرای گوشتخواری بدامپروری رغبت داشته‌وآنهاراترویج میکرده‌اند وزرتشت مروج کشاورزی ودرجهت مخالف آنها بوده‌است اینست که‌آنها نیز بمخالفت بازرتشت برخاسته بوده‌اند تاجائیکه زرتشت باصراحت میگوید

« **کرپانها نمیخواهند درمقابل قانون زراعت سراطاعت فرود آورند برای آزاری که بهستوران میرسانند** » .

باید گفت .

پیش از بوجودآمدن اتحادیه طوایف سرزمین ماد در کشورهای کوچك آریائی که بطور ملوك‌الطوایفی اداره می‌شده است اداره امور کشور بر اساسی بوده است که کرپانها آئین آنرا گذاشته بوده‌اند و آن تقسیم طبقات بچهـار طبقه بوده است و این تقسیم بندی راجم که از کرپانهـاست بنیان نهاده بود . و این طبقه‌بندی از طرف کرپانهاشان می‌دهد که در کشور دو نوع حکومت وفرمانروائی وجود داشته، یکی‌فرمانروائی روحانی ودیگری فرمانروائی‌وحکومت‌نظامی رؤسای مذهبی‌خودحکومتی داشته‌اندوقوانینی برای اداره اجتماع وآسایش و رفاه مردم وضع میکرده‌اند و در حقیقت اداره امور اجتماعی باآنهابوده‌است. اماحفظ‌حدود وثغور کشوروایستادگی دربرابر مهاجمان وبرقراری نظم بعهده‌سپاهیان گذاشته شده بـوده و سران سپاه وفرماندهان بنام‌ساستر، بعدهاشهربان وسپس شاهگان نامیده می‌شدند

که درقرون بعد پس‌از اتحادیه شاهگان شاهنشاهی بوجود آمد و با رسمیت یافتن آئین زرتشت بساط فرمانروائی کرپانها برچیده گشت و جای خودرا به‌حکومت مغان (مؤبدان- هیربدان) داد.

بنابراین درزمان زرتشت ودورانهای قبل‌از او پیش‌دادها همان کرپانها هستند که حکومت مذهبی داشته‌اند ودرقرون بعد که‌در روایات‌وداستانهای تاریخی باستانی‌نامی ازآنها بجامانده بوده‌است‌فرمانروائی وحکومت‌مذهبی آنهـا بافرمانـروائی وپادشاهی درهم آمیخته و موجب اشتباه و گمـراهی گردیده است

چنانکه آوردیم وازمنابع مختلف درباره پیشدادها روایات متعددنقل کردیم نشان‌داده شد که‌به‌هریك ازسران پیشداد(کرپانها) پدیده‌هائی‌نسبت داده شده که‌آنها بنیان‌گذار آن بوده‌اند میتوان گفت کـ ه : این کرپانها رؤسای مذهبی آئین مهر بوده‌اند (آئین مهر به‌شاخه‌هـا وشعبی نیز منشعب شده مانند آئین دوه‌یسمه ـ مردیسنه ـ زروان) درداستان‌زندگی کیومرث می‌بینیم‌که او باگاونر خلق می‌شود ودر داستان گاونر آثار مکتب‌مهری کاملا مشهود است وهم‌چنین درداستان هوشنگ وجم وديگران که به‌هریك ازآنها پدیده‌ای نسبت داده شده و هریك آئین‌گذار بوده‌اند ، یعنی دادی (قانونی) آورده‌اند ، لیکن درباره پادشاهان کیانی چنین نسبت هائی داده نشده است

بنا براین توان گفت که پیش دادهـا همان قانون‌گذاران بوده‌اند به‌مملکت داران‌وازاین رهگذراست که‌در کتاب مذهبی زرتشت ازآنان یاد شده است واز آنجا که دریك کتاب مذهبی ازآنان یادشده نمیتوان وجود آنهارا انکار کرد

با مسائلی که مطرح شد این زمینه بدست‌آمد که زرتشت‌در زمانی می‌زیسته که حکومت کرپانها هنوز وجود داشته است (یعنی بازماندگان

فرمانروایانی که بعدها در دوران ساسانی‌ها بنام پیشدادها یعنی قانون‌گذاران خوانده شده‌اند) وباتوجه به‌تاریخ مستند دوران دولت‌ماد ودولت هخامنشی می‌بینیم که در زمان فرمانروائی این دو دولت اثری ازحکومت کرپانها نیست وفرمانروائی وسلطنت دردوران این‌دولت‌ها باپادشاهان بوده است بطور مطلق.

۷ـ ساسترها فرمانروایان پیش‌از دولت‌ماد

گروه‌بندی اجتماعی در گاثاها وخرده اوستا وبکاربردن نام‌هائی که در این دوائر آمده مارا به‌حقایقی رهنمائی میکند که‌ازجمله نام ساستر است این‌نام براساس تحقیقات زبان‌شناسی متعلق بدوران قبل‌از تشکیل دولت‌ماد است و ساستر فرمانروایان‌ناحیه‌ای ومحلی‌بوده‌اند واین‌همان ساسترهاهستند که بصورت‌ملوك‌الطوایفی درایران حکومت‌میکرده‌اند وغالباً باهم‌اختلافات مرزی ومحلی داشته‌اند ودرنتیجه به‌نزاع و کشمکش‌بایکدیگرمی‌پرداختند و به نهب وغارت اموال هم دست می‌یازیدند و ازین رهگذر است که زرتشت از نفاق ونزاع‌این ساسترها می‌نالد وازحکومت ملوك‌الطوایفی دل‌تنگ‌است وبرای آریائی‌ها آرزوی بوجود آمدن یك‌حکومت‌مقتدر وپادشاه نیرومند کرده و از اهورمزد خواسته است که بنیان نفاق و کشمکش را براندازد و یگانگی وحدت برای آریائی‌ها پدید آورد.

بطوریکه ازآثار آشوری‌هم مستفاد است این ساسترها بوده‌اند که با هم متحد شدند ومدت دوقرن باهجوم آشور به‌ایران بمبارزه پرداختند و سپس شاهکان اتحادیه‌ای تشکیل‌دادند وبا‌تأسیس انجمن‌مادها، پایه‌واساس شاهنشاهی دولت ماد گذاشته‌شد بکاربردن نام ساستر ازطرف زرتشت نشان گویا وارزنده دیگری است از آنکه زرتشت قبل‌از تشکیل دولت ماد می‌زیسته است.

۸ـ زمان زرتشت ازنظر تقویم وتاریخ

مبداء تقویم وتاریخ کیومرثی را صبح سه‌شنبه اول بهار و اول فروردین پارسی سال ۶۵۳۲ پیش ازمیلاد مسیح گرفته‌اند، و بطوری که قبلا اشاره کردیم چون کیومرث، پیشدادها، فرمانروایان مذهبی بودند، بنابراین می‌توان حدود فرمانروائی کرپان‌ها را ازتاریخ کیومرثی مدت ۵۰۰ سال‌درنظر گرفت وتصور کرد که زرتشت‌درپایان فرمانروائی‌وحکومت مذهبی کرپان‌ها ظهور کرده بوده است وبدیهی است پس از گسترش آئین زرتشت حکومت کرپان‌ها پایان پذیرفته است بنابراین باتوجه به‌این تاریخ وزمان ودلایل دیگری که ارائه خواهیم داد، دوران زرتشت درحدود ششهزارسال پیش از میلاد مسیح بوده است

در رامیاد یشت بندهای ۲۶ و۲۷ و۲۸و۳۱ و۱۳۰-۱۳۱از کرپان‌هایادشده است به این شرح

رامیادیشت بند ۲۶ فری که دیرزمانی ازآن‌هوشنگ پیش‌داد بود

رامیادیشت بند ۲۸ فری که ازآن تهمورث زیناوند بود

زامیادیشت بند ۳۱ فری که دیر زمانی ازآن جم دارندهٔ گله‌های خوب بود.

رامیادیشت بند ۳۱ دومین بارفربگسست آن فر جم بسر زیونگهان به پیکر مرغ وارغن بیرون شتافت این فر را پسر خاندان آتبین فریدون برگرفت

زامیادیشت بند ۱۳۰ فره وهرپاکدین، جم، جم قوی، دارنده گله‌های فراوان ازخاندان زیونگهان را می‌ستائیم

زامیادیشت بند ۱۳۱. فره‌وهرپاکدین، فریدون از خاندان آبتین را می‌ستائیم فره‌وهرپاکدین، منوچهر ازخاندان ایرج.

دنباله دارد

نمونه خط فاضل خان گروسی

از

دکتر محمد اسماعیل رضوانی

فاضل خان گروسی را کلیه دانشمندان و پژوهندگان در رشته‌های شعر و ادب و تاریخ می‌شناسند و کم و بیش به آثار ادبی او آشنائی دارند وی از سخنوران و نویسندگان نامور دربار فتحعلیشاه بود و در محفل نویسندگان و شعرا از مردان محترم و موجه بشمار می‌آمد و در مجالس انس رجال سیاست و حکومت و حکمت راه داشته و با نویسندگان و دانشمندان و حکام بزرگ مکاتبه داشت. در مخزن‌الانشاء نامهٔ بسیار زیبا وشیوا و لطیفی وجود دارد که فاضل خان به آقاخان محلاتی نگاشته است[1]. در منشآت قائم‌مقام نامه‌های متعددی است که آن بزرگ به فاضل خان نوشته .

---

۱ ـ کتاب مذکور حاشیه ص ۴۲۱

مطالعهٔ این‌نامه‌ها بخوبی اهمیت وعظمت وعلو مقام فاضل‌خان را نشان می‌دهد. درمیان‌نامه‌های قائم‌مقام زیباتر ازهمه نامه‌ای‌است که‌درآن گوشه‌ای اززندگانی‌میرزاتقی‌خان‌امیر کبیررا نیزروشن‌میسازدوقسمتی‌ازآن‌این‌است:

«... باد آمد وبوی عنبرآورد بادام شکوفه بر سرآورد. کتاب مستطاب که مجموعهٔ فضایل و آداب بود مصحوب پسر اسماعیل‌بیك گروسی‌رسید، هرچه خواهش کرد به‌پاداش این نعمت پذیرفتم‌وقدومش را برخلاف‌سایر آن قوم گرامی‌داشتم خورسندی وصول مکتوب شماوخوشوقتی‌ازسلامتی مزاج کثیرالابتهاج و خوشنودی از رجوع مطالب و مهام همه یك طرف بود و این یکی یك طرف که مسطورات ید بدی مرا مرغوب داشته بودید به این دلیل که کله از نوشتن کاغذ به‌خط‌غیرداشتید هرچند میرزا علینقی‌فراهانی باشد یا میرزامحمدتقی‌آذربایجانی یا کربلائی‌محمد تقی‌بن کربلائی‌محمدقربان که بالفعل درمسقووپطر-بورغ از جملهٔ کرسی‌نشینان‌است. گوی‌سبقت ازهمزهٔ استفهام میرباید، پای‌تفوق‌برفرق‌لام ابتدامیگذارد، فرقدین‌راشسع نعلین خود نمی‌شمارد، سخن در اوج فلك‌الافلاك دارد.

من که گاهی بخط خود در جواب تحریرات شما گستاخی‌نمی کنم از آن‌است که خاربه گلشن‌نفرستم و چراغ در برابر آفتاب نیارم والا بخدا هروقت آدمی بجانب شما روانه شود شوق و ولع چنان‌است که هرموئی دربدن من‌بنانی شود و هریك‌بردیگری پیشی وبیشی جویندفی کل جارحة هو الكدفین. دست وبنان را اگر خاصیتی هست همین است که چیزی از شما بنگارند، چشم و زبان اگر حاصلی دارند

همان است که سطری از شما ببینند یا بخوانند.
ورنه بیند چه بود فایده بینائی را.»
اگر بدانی که هر بار کاغذی از شما می‌رسد تا چه حد برای من شادی‌فزا و غمکاه است با آن طور مهربانی و غمگساری که داری دائم خواهی نوشت و منتظر جواب نخواهی شد. من اگر ننویسم حق دارم. همهٔ زشتها مخدره و مستوره میشوند ابکار افکار شما را چه افتاده که شاهدی و خودنمائی نکنند. خم گشته مگر کمان ابرویش - بشکسته مگر خدنگ مژگانش زان سبزه فغان که خوابگه بگزید - درسایهٔ سنبل گلستانش بیت ثانی را به‌اقتضای حال نوشتم نه از مقولهٔ المقال یجر المقال است. افسوس که استغراق خیال شما چنانم فریب داد که گویا حالا باهم نشسته‌ایم و بی‌واسطه نامه و رسول سخن درپیوسته هیهات، هیهات آن سخن‌ها که میان من و آن غالیه‌زلف بزبان بودی اکنون به‌رسول است و پیام ..»[1]

درهمین نامه قائم‌مقام اورا «درفضل و کمال وحیدعصر» خوانده و «ابلق چرخ گردون را قابل رکوب او» ندانسته‌است. فاضل خان درتعبیر خواب نیز مهارت داشته‌است درسال ۱۲۳۳ وزیر فتح خان افغان در حدود خراسان به‌تاخت و تازپرداخت وذوالفقار خان سردار دامغانی مأمور دفع وی شد در روزهائیکه جنگ بین این دو درجریان بود حاجی‌محمد حسین‌خان مروزی شبی درخواب دید که ذوالفقارخان را زنده زنده پوست ازتن می کنند صبح آنروز آشفته‌وپریشان بدربارشاهی آمد یکی ازامرا سبب آشفتگی اورا پرسید وی خواب خودرا بیان کرد و گفت می‌ترسم که بدولت راوهنی پدیدآید، فاضل خان گروسی مؤلف کتاب انجمن خاقان که از ادبای نامدار وفضلای بزرگ روزگاربود ودرعلم تعبیرمهارتی تمام داشت گفت: زینهار اندیشه بخود راه

۱ ــ منشآت قائم مقام چاپ سرهنگ جهانگیر قائم‌مقامی ص۱۲۸ ــ ص۱۳۰

حطه واندوه بی‌فایده مخور که ذوالفقار وقتی‌ازغلاف بدرآید که بردشمن‌ظفر یابد. چون حضار درستی تعبیر ازوی بشنیدند‌نیکوپسندیدند وازدرتحسین برابن‌سیرینش فزونی دادند».[1]

توانائی فاضل‌خان درنویسندگی‌بحدی بوده است که قائم مقام در پاسخ یکی ازنامه‌های اومینویسد: «من نمیدانم که این جنس سخن رانام چیست، نواب‌نایب‌السلطنه‌روحی فداه‌بامشاغل‌لاتعدولاتحصی که این‌اوقات‌دارنداوقات شریف‌را به‌ملاحظه‌مسطورات‌آن‌معروف‌داشته‌همه‌کار رابر کنار گذاشتند..»[2]

مشهور ترین اثرادبی فاضل خان تذکره‌ای است بنام انجمن خاقان که حاوی‌پنج فصل است‌یا بقول خودمؤلف دارای‌چهارانجمن ویك خاتمه،انجمن اول مخصوص شرح حال فتحعلیشاه و اشعار، او انجمن دوم مخصوص افکار شاهزادگان‌ونمونهٔ اشعار آنان،انجمن‌سوم‌شرح‌حال بزرگان درباروسخنوران و ناموران و «شرفیافتگان بارگه‌داد» ، انجمن‌چهارم‌نمونه‌هائی ازشعرشعرای شهرستانها درآنروزگار وشرح حالشان خاتمه«مفسرآغازوانجام مؤلف»

این مرد ماباین اوصافی که بطوراختصارنگارش یافت اسمش محمد و لقبش فاضل وتخلصش راوی بوده درشب جمعه چهاردهم ذیحجه سال ۱۰۹۸ هجری قمری قریب به‌طلوع صبح درولایت گروس متولد شده وتاسال ۱۲۱٤ درخدمت پدرزیسته وبقدرامکان تحصیل زبان فارسی کرده و در آن‌سال جلای‌وطن‌اختیارنموده بتهران‌آمده‌است، وی دراین‌شهرموردتوجه‌فتحعلیخان ملك‌الشعرای‌کاشانی شده و راوی اشعاراو گردیده وتخلص‌خودرا بهمین‌سبب راوی قرارداده‌است. ازاین پس بمرورزمان دردل درباریان ورجال‌بزرگ آن زمان راه یافته مورد عنایت فتحعلیشاه قرارگرفته است. وفات فاضل خان درمنتظم ناصری ذیل وقایع سال ۱۲۵۱ هجری قمری‌آمده است.

غرض ازذکراین مقدمه بیان شرح حال فاضل خان نیست . وی هرکه بوده شایستگی این دارد که رساله‌ای جداگانه درشرح حال اوبرشته‌تحریر درآید وانجام‌کارنیزچندان مشکل‌نیست زیرا دراکثرآثار ادبی عهدقاجاریه

۱ــ تاریخ افغانستان تألیف اعتضادالسلطنه ص۱۰۰

۲ــ منشآت قائم‌مقام چاپ سرهنگ جهانگیر قائم‌مقامی ص ۱٤٦

نام وی بمیان آمده است. در اینجا منظور ومقصود فقط این است که نمونه‌ای ازخطاو روشن گردد.

روزی درمحضر یکی ازبزرگان شهر بیجار، مرکز ولایت گروس، بنام حاج قربانعلی رضائی سخن ازفاضل خان بمیان آمد آن بزرگ ناگهان برخاسته واز صندوقچه اسناد خانوادگی نمونهٔ خط اورا بنگارنده اهدا فرمود ازتوفیقی که بدست آمد بسیارمسرورشدم وبرای اینکه حوادث وآفات روزگاراین اثر نفیس را ناگهان نابود نسازد تصمیم گرفتم آنرا درمجله بررسی‌های تاریخی پایدارسازم و تأسفم ازاین است که اکنون مرحوم حاج قربانعلی رضائی زنده نیست و نمی‌توانم مراتب سپاسگزاری خود را بحضور اومعروض دارم ناچار بروح پاك وطبع بلند او درود می‌فرستم

واما نمونهٔ خط فاضل خان که شرح حال اوبقلم خوداست وبنابراین اهمیت آن بیشترازیك نمونه خط عادی میباشد.

پایان

تبدیل سال های قمری به شمسی وشمسی به قمری

به طوری‌که می دانیم تقویم رسمی ایران تا سال ۱۳۰٤ خورشیدی هجری براساس سالهای قمری هجری بوده که‌مبدأ آن هجرت پیغمبر اسلام وبرابر با ۲۲ ژوئیه ۶۲۱ میلادی است وتاریخ های لازم هم چه درکتاب ها وچه افواه عامه با همین وضع حساب می‌شده است ، ولی درسال ۱۳٤٤ قمری به فرمان اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر تقویم قمری به تقویم خورشیدی ولی برهمان اساس هجرت‌تبدیل شد . وآن برابر با ۱۳۰٤ خورشیدی بود وازآن روز تقویم رسمی کشور ایران خورشیدی هجری‌شدکه امسال سال ۱۳٤۷ آن است .

چون در مطالعه کتاب ها و بسیاری از موارد دیگر ناگزیریم معادل سال قمری ویا سال خورشیدی را بدانیم فرمول تبدیل سال های قمری به خورشیدی ویا به عکس را دراینجا برای خوانندگان‌گرامی ذکر می‌کنیم :

تبدیل سال‌های قمری به‌خورشیدی

الف = ۳۵٤ + سال قمری

سال قمری را برچهار تقسیم نمایند =ب

$$\text{سال شمسی} = \frac{\text{ب + الف}}{۳۶۵}$$

تبدیل سال‌های خورشیدی به قمری

الف = ۳۶۵ × سال شمسی

ب = ٤ : سال شمسی

$$\text{سال قمری} = \frac{\text{ب ــ الف}}{۳۵٤}$$

اگر باقی مانده تقسیم بیشتر ازنصف مقسوم الیه باشد یك عدد برمقسوم‌الیه اضافه می‌کنیم واگر کمترباشد صرف نظر می‌کنیم .

شاهسون

(قره قویونلوها - آق قویونلوها)

نوشته - ریچارد تاپر

ترجمه مجید - وهرام

مجله بررسی‌های تاریخی ، درشمارهٔ ٤ سال یکم خود (١٣٤٥) باانتشار مقاله‌ای زیرعنوان «عشایرایران» بقلم سرکارسرهنگ جهانگیر قائم مقامی مبحثی بهمین‌نام بازنموده بود تابکوشش محققان ودانشمندان دربارهٔ زندگی ، آداب و رسوم ، معتقدات ، صنایع ، زبان وپیشینه‌های تاریخی عشایر ایران پژوهشهای لازم بعمل‌آید . دراین مقاله پس ازمقدمه وذکرلزوم بررسی این مسائل چنین نگاشته شده است :

«.... بجاست برای حفظ سوابق وتاریخ گذشته‌های آنها که خود فصل مهمی از تاریخ اجتماعی ایران راتشکیل‌میدهد بجمع آوری سوابق وپیشینه‌های این طبقه‌ازاجتماع مبادرت‌شود ونگذاریم‌تاریخ وگذشته های آنها بسبب اینکه تاریخ وپیشینهٔ‌ثبت وضبط‌شده‌ای‌ندارند کلابدست فراموشی سپرده شده‌و مدارکی درزمینه تحقیق باقی نماند ....»

«..... وظیفهٔ مخصوص محققان محلی ومأمورین بصیر دولتست که بافراهم‌نمودن امکانات ومقدورات

درمحل، بمقتضای ذوق ودیدخاص خود، بجمع آوری وتدوین سوابق وجزئیات زندگانی گذشته این گروه اقدام کنند وباتألیف رسالات ونگارش مقالاتی درباره جوانب گوناگون زندگی این اجتماعات، مواد و مصالح لازم رابرای تدوین «تاریخ کامل عشایرایران» بتدریج فراهم سازند».

«این است که مجلهٔ بررسی های تاریخی باتوجه باهمیت این موضوع که در حکم وظیفهٔ ملی برای محققان است ازاین پس مبحثی بدین منظور آغاز خواهد کرد وصفحاتی چند برای درج مقالات ونکات مربوط به این موضوع اساسی اختصاص خواهدداد»

اینك به پیروی ازاین هدف ملی، تحقیق بسیار جالبی را که آقای پروفسور ریچارد تاپر دربارهٔ ایل شاهسون، قره قویونلو، آق قویونلو، یون سورپاشا و طایفه صفویه و بسیاری دیگر از عشایرایران (پس از چند ماه اقامت درمیان آنها) نموده و آنرا درمجله IRAN (متعلق به مؤسسه ایرانشناسی بریتانیا درایران) منتشر نموده است ترجمه و صفحه دیگری بر تاریخ این موضوع برای محققان اضافه مینمائیم.

الف : شناسائی منطقه

ایل شاهسون[1] امروزی شامل گروههائی است که بزندگی چادرنشینی وشبانی اشتغال دارند وبنوعی زبان ترکی تکلم مینمایند ودرشمال غربی ایران سکونت دارند. گروههائی که دراین مقاله ازآنها یادخواهدشد در شمال شرقی آذربایجان ساکنند واکثریت آنان درتابستان وزمستان به حوالی کوه سبلان یعنی دردشت مغان ییلاق وقشلاق می کنند. با این ویژگیها شاید

۱ـ شاهسون درزبان ترکی بمعنی شاه‌دوست آمده است (Shahsevan)

ایل شاهسون یکی‌ازخوشبخت‌ترین ایلاتی است که درایران دارای زندگی شبانی‌وچادر نشینی‌هستندمسیری که‌این طایفه‌درطول‌ییلاق‌و قشلاق‌می‌پیماید درحدود بیش‌از یکصدو پنجاه مایل[۲] میباشد که‌درچنین مسیری چوپانان ایلات میتوانند حداکثر استفاده‌از مراتع ومزارع را بعمـل آورند و در تابستان ازچراگاههای مرتفع که‌ارتفاعشان به۱۲۰۰۰ پامیرسد بهره‌برداری نمایندولی درزمستان بسوی‌دامنه‌های کوه‌سبلان ودشت‌مغان‌سرازیرمیگردند وبنابر تغییرات فصلی مکان زیست خودرا با موقعیت هوا هماهنگ میسازند وبالنتیجه دربرابر تغییرات‌فصلی‌مصون‌میمانند هرچند آذربایجان یکی‌از مناطق حاصلخیزایران‌است‌وکمتراراضی‌لم‌یزرع درآن دیده میشودولی‌چون میزان‌بارندگی سالانـه درشمال شرقی آن درحدود ۳۰ سانتیمتر ودر دشت مغان وحوالی کوه سبلان درحدود بیش‌از ٤۰سانتیمتر میباشد تقریباً مراتع همیشه سرسبز بوده و بطور کلی بسبب وجودآب‌وهوای مناسب ازبسیاری لحاظ‌افراد ایل‌شاهسون ازعشایری که‌درحوالی ودامنه کوه زاکرس‌ویامناطق دیگر زندگی میکنند،نیرومندتر وسالمتر هستند

هوای‌دشت‌مغان‌درفصل زمستان‌بندرت سرد میشود ولی سال ٦٤-۱۹٦۳ یکی ازسردترین سال‌های تاریخ مغان بشمار رفته‌است.دراین‌سال دشت‌مغان مانند سایر نقاط ایران سال سیارسردی را درپشت‌سر گذاشت هم‌سطحی و نزدیکی به‌دریای مازندران درتمام مدت‌سال رطوبت‌کامل ویک‌نواختی‌را در سراسر این‌منطقه‌بوجود میآورداز‌طرف‌دیگر کوهستانهای همواروسهل‌العبور وفصول دلپذیر ومطبوعی‌راموجب میگردند وبدین‌ترتیب هوای نیمه‌صحرائی این منطقه موجب دوم زندگی شبانی وچادرنشینی درودشت مغان شده است. کوه سبلان بادامنه های سرسبزش درتابستانها دارای آب وهوائی‌شبیه آب هوای کوهستانهای آلپ اروپا است درمراتع و مزارع مرتفـع اگرچه در

۲- درحدود ۲٤۱ کیلومتر

تابستان روزها هوا گرم است ولی شبها تقریباً خنك ومطبوع‌تر میباشد ولی بافرارسیدن ماه‌سپتامبر[۳] هوای مه‌آلود وبارانی سبب کوچ ایل‌شاهسون به‌جلگه‌های گرم‌تر که برای زندگی مناسب‌تر است آغازمیگردد.

جلگه هائی که در دامنه‌های سبلان محصور شده‌اند شهرهاو آبادیهای زیادی را دربر گرفته‌اند که‌بخش‌های اهر،مشکین‌شهر وشهر های اردبیل و سراب‌ازمهمترین‌وپرجمعیت‌ترین‌بخش‌های‌این‌جلگه بشمارمیآیند. ارتفاع‌جلگه فوق‌الذکردرحدود چهارهزاریاپنجهزارپا ازسطح دریا میباشد وآب‌وهوای آن درزمرهٔ آب‌وهوای فلات قاره‌ای محسوب میشود . مراتع وچراگاههای تابستانی درمناطق مرتفعی‌قرار دارند (حتی در بعضی جاهائیکه ارتفاع قلل آنها درحدود ۱۵۸۰۰ پاازسطح دریا میرسد مورد استفاده قرارمیگیرد).

تبریز باجمعیتی درحدود یك‌سوم‌میلیون‌نفر که دومین شهر ایران است درچند کیلومتری تپه‌های شمال‌غربی اهر قرار گرفته است وازتهران که پایتخت ایران است ازطریق اردبیل تااین منطقه که ۶۰۰ کیلومتر فاصله دارد، راه یك روزه است .

برابر سرشماری که‌درسال ۱۹۵۶ در این منطقه بعمل آمده است آستان آذربایجان شرقی وشهرستانهای مربوطه(ارسباران، مشکین‌شهر، اردبیل و سراب)دارای‌جمعیتی‌درحدود۷۵۰۰۰۰ نفر بوده‌است،مرکزشهرستان‌دشت‌مغان مشکین شهر (خیاو) است با جمعیتی درحدود ۱۷۱۰۰۰ نفر (که تنها مشکین‌شهردرحدود ۷۰۰۰ سکنه‌دارد).

سه‌بخش دیگر گرمی [۴] ، لاهرود [۵] وبیله‌سوار [۶] هر کدام درحدود ۳۰۰۰ نفر جمعیت داشته ونقاط دیگر که‌شامل دهات وروستاها میباشد هر یك کمتراز یکهزار نفر جمعیت دارد .

۳ــ اواخر شهریورماه

4 - Germi

5 - Lahrud

6 - Bilehsuvar

درشهرستانهای دیگر این‌استان‌شهراهر(مرکز ارسباران) دارای ۲۰۰۰۰ نفر واردبیل ۶۶۰۰۰ نفر وسراب دارای ۱۳۰۰۰ نفرجمعیت میباشد.این‌چهار شهرستان‌اصلی که درمجاورت دشت‌مغان‌قراردارند درفصل تابستان برای‌ایل شاهسون بعنوان مراکز خریدوفروش وتجارت بشمارمیروند .

ب ــ شرح سوابق تاریخی

باتوجه باینکه نگارنده درحدود ۶ماه درمیان ایل‌شاهسون بسر برده، تا آنجاکه توانسته درمورد تیره‌های عشایری بررسی و تحقیق نموده است .

تیره‌های شاهسون امروزی تقریباً ازیک سلسله آداب ورسوم موروثی قبیله‌ای‌خود که‌حاکی ازاصالت‌وتاریخ آنها است‌برخوردارند وداستانهائیکه آنها حکایت میکنند پیداست که در طول تاریخ مانند همه مردم جهان از حوادث ومخاطرات دورنمانده وتحولات زمان بر آنها بی‌تأثیر نبوده است. چگونگی‌زمان ومکانیکه طی‌آن‌شاهسون درصحنه‌تاریخ‌ایران پدیدارگشته وبامقاله حاضرارتباط وبستگی‌کامل‌دارد دراین‌بخش ازآغازپیدایش‌شاهسون وروابط هریك ازایلات مشروحه‌زیر که‌ازمنابع مهم‌تحقیقی درشناسائی‌ایلات بشمارمیروند، توجه داده میشود .

۱ــ هجوم وحملات ترکها ومغولها به‌آذربایجان .
۲ــ صفویه ولباش .
۳ــ روابط یون سورپاشا[۷] و ایل‌شاهسون
۴ــ موقعیت ایل شاهسون بعد ار صفویه
۵ ــ ورود روسها به دشت مغان
۶ــ دورهٔ دگرگونی وآشوب
۷ــ نبرد ساری خان
۸ــ رضاشاه کبیر وتخته قاپی
۹ــ وضع شاهسون در زمان جنگ دوم جهانی وبعد ازآن

7 – Yunsurpasha

۱ ـ هجوم ترکها و مغولها به آذربایجان [۸]

ظهور ترکها درمنطقه شرقی آذربایجان به تهاجمات وسیع ترکان غز مربوط میشود . درسال ۱۰۲۵ میلادی سلطان محمود غزنوی که اصلا یکی از برده‌زادگان ترك بود به ترانسوخیانا [۹] (ماوراءالنهر) لشکر کشید و تصمیم گرفت که به سلجوقیان و گروه‌های چادرنشین غز [۱۰] اجازه اقامت درخراسان داده وبدینوسیله امیدوار بود که بتواند آنها را تحت انقیاد خود در آورد لیکن این قوم درزمان سلطنت جانشینان سلطان محمود شروع به آشوب نموده و برای پیدا کردن اقامتگاه بهتر و وسیعتر بشمال وغرب ایران دست اندازی کروند وخود را بحوالی کوه‌سبلان رسانیدند. عده زیادی از آمان دراردبیل ودشت‌مغان وحوالی آنجا اقامت گزیدند زیرا آن نواحی دارای مناطق بسیار عالی و مناسبی برای چراگاه و زراعت بوده است . این افراد ترك موجب اشاعه مذهب خود وترویج زبان ترکی دربین سکنه ایرانی مقیم آذربایجان شدند

درطول قرن دوازدهم میلادی که ترکها بسوی آسیای صغیر مهاجرت کردند هنوز آذربایجان تحت فرمانروائی اتابك ایلدغار [۱۱] وجانشینان وی اداره میشد. هنگامیکه مغولها درسال ۱۲۲۰ تا ۱۲۲۱ میلادی به آذربایجان وارد شدند لشکریان مغول بامرجبه [۱۲] و سوبوتای [۱۳] که فرماندهی سپاه مغول را عهده‌دار بودند پیش ازحمله به گرجستان وآذربایجان دشت مغان را بمنظور اقامتگاه زمستانی خود انتخاب نموده و ترکهای غز و سلجوقی را از آنجا بیرون

۸ـ کتاب مینورسکی ص(۸-۱۸۷) ودایرة المعارف اسلامی ذیل کلمات غز ـ سلجوق ـ ترکها ـ آق قویونلو ـ قره‌قویونلو ـ آذربایجان ـ مغان

9-Transoxiana

10-Ghoz

11-ildeghar

12-jebe

13-Subutay

راندند. پس از آن درسال ۱۲۵٦ هلاکوخان باسپاهی که بیش از نیمی‌ازآنرا افراد ترك تشکیل میداد وارد ایران‌شد. او وجانشینانش در حدود ۱۳۰ سال برایران فرمانروائی کردند، وآذربایجان به‌عنوان مقر حکومت‌آنان‌محسوب می‌شد؛ بهمین سبب عده زیادی ازمغول‌ها مجبورشدند درحوالی‌مراغه،تبریز، و سلطانیه اقامت نمایند.

اگرچه در سال ۱۲۵۸ میلادی هلاکوخان‌درحدود ۱۵۰/۰۰۰ خانوار ترك‌را از آسیا در ترانس‌کاکاسیا [۱٤] (ماوراء قفقاز) مستقر نمود ولی به‌نظر می‌رسد که عمال مغول بزودی درمیان ترکها نفوذ کرده و با زبان ودین و آداب و رسوم آنها خود را هم‌آهنگ ساختندو همین مسأله نیز در زمان تیموریان تکرار گردید.

درسال۱٤۰۳ میلادی‌عده‌ای‌ازچادرنشینان ترك موسوم‌به قره قویونلو که ازنسل سلجوقیان بودند و در ارمنستان و بین‌النهرین علیا و آسیای صغیر سکونت داشتند، علیه تیمور شورش نموده و علم مخالفت بر افراشتند و از سوی مغرب به آذربایجان مراجعت نموده و آن سامان را از دست میران‌شاه‌فرزندتیمور که‌درآن‌هنگام‌حکمران‌آذربایجان بوددرآوردندوپس‌ازآن تاسال۱۵۰۰میلادی‌تیره‌های‌مختلف‌ترك‌ومغول‌وقفقازی‌وارمنی‌درمنطقه اردبیل ومغان باهم زندگی میکردند.

۲ ــ صفویه وقزلباش

فرزندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی از اول مردمی معروف بودندلیکن از اواخر قرن سیزدهم به عنوان صوفی های مذهبی و مقدس شناخته شدند. این طایفه در حدود سال ۱٤۵۰ میلادی تحت عنوان توسعهٔ تشیع شروع

14-Transcacasia

۱۵- وجه تسمیه قره‌قویونلوو‌آق‌قویونلو این بوده است که قره‌قویونلو ها تصویر گوسفند سیاه وآق‌قویونلوها‌تصویر گوسفندسفیدرا‌بروی پرچمهایشان نقاشی می کردند.

۱٦-منابع این قسمت‌مأخوذ است ازمینورسکی Minorsky ، هنز Hinz بابینگر Babinger ، روس Ross، سارور‌Sarwar، واسکندرمنشی.

به ایجاد یك نهضت نظامی نمودند ، و در کشاکش این نبردها پدر بزرگ و بزرگترین برادر اسماعیل به قتل رسیدند .

بلافاصله پس ازمرگ شیخ حیدر (سلطان‌حیدر) درسال ۱۴۸۸میلادی- شاه اسماعیل اول ازاردبیل عازم گیلان گردید و پس از بازگشت از گیلان درسال ۱۵۰۰ میلادی درحالی که بیش از۱۳ سال نداشت پیروان‌وفاداری را ازقبایل قاجار -قارامانلو[17]- خینیسلو[18]- قپچاق[19]- شاملو و افشار گرد خود فراهم‌آورد

درآغاز کارفقط جمعیت مستقر درمنطقه‌اردبیل وترکمانهای‌آسیای‌صغیر وسوریه از شاه اسماعیل پشتیبانی می‌کردند ، ولی به تدریج سران طوایف گوناگون ارمنی وسایرقبایل نیزجزوطرفداران اودرآوردند . شاه‌اسماعیل پس از اینکه قدرتی بهم رسانید از اختلاف بین اعضای خاندان آق‌قویونلو استفاده کرده عازم جهاد باکفار گرجستان شد و در نزدیکی قریه گلستان جنگ سختی با فرخ یسارشیروان شاه نموده و وی را بقتل رسانید درنتیجه شماخی ونقاط دیگری را درقفقاز به زیرفرمان درآورد، سپس‌باکو را که بسیارمستحکم بود فتح کرد ، الوندمیرزاآق‌قویونلو پس ازاطلاع ازفتوحات شاه اسماعیل باسی‌هزارازکسان خود عازم نخجوان شد ولی درنزدیکی آن شهر ازشاه اسماعیل صفوی به سختی شکست خورد و به‌جانب ارزنجان[20] (واقع درترکیه امروزی) گریخت .

بدنبال‌این پیروزی و بعد ازاینکه شاه‌اسماعیل کاملابرتمامی‌آذربایجان مسلط شد جهت جنگ با مرادمیرزا قره‌قویونلو که حکومت عراق‌و فارس‌را در دست داشت عازم جنوب ایران شد . شاه اسماعیل چون میدانست که

17-Gharamanlu

18-Khinislu

19-Ghipchagh

20-Erzinjan

مرادمیرزاباعده کثیری عازم جلوگیری وی شده است باسرعت‌فوق‌العاده‌ای خود را به همدان رسانید ودرنزدیکی آن‌شهر بردشمن غلبه یافت و مراد-میرزا به‌شوشتر متواری شد .

بعد ازشکست مراد میرزا والوندمیرزا بقیه سپاهیان و افراد خاندان آنان تسلیم شاه اسماعیل شدند .

شاه اسماعیل پیش ازهرچیز دردرجه اول به نفوذ معنوی ونیمه خدائی خاندان خود ، و در ثانی ، به نیروهائی که تحت فرمان او بود اتکاء داشت . شاه اسماعیل با اعطای قطعه زمین هائی بعنوان پاداش به قبائل و افرادی که کارهای برجسته‌ئی میکردند کم‌کم شالودهٔ یك سیستم فئودالی را پی‌ریزی کرد. ولی پس‌ازاینکه شاه‌اسمعیل درسال ۱۵۱٤میلادی ازسپاهیان عثمانی درجنگ چالدران شکست خورد سران قبایل نسبت به وی دلسرد شدند و از طرفی قزلباش که مستقیماً از فرماندهان خوداطاعت می کردند، نه از شاه ، بمنظور کسب موقعیت درولایات شروع به اغتشاش کردند .

پس از مرگ شاه اسماعیل درسال ۱۵۲٤ شاه تهماسب که بیش ازده‌سال نداشت به‌سلطنت رسید، بهمین جهت‌طوایف‌روملو[۲۱]،استاجلو[۲۲]، تکلو[۲۳] و شاملو به تناوب شاه تهماسب جوان را تحت نفوذ خود قراردادند .

در سال ۱۵۸۲ میلادی و ۱۵۸۵ میلادی سلطان محمد (خدابنده) به منظور جلب محبت قبائل علیه ازبك‌ها وعثمانی‌ها تدبیری اتخاذ کرد ، بدین ترتیب که افراد غیرنظامی را بارضایت‌خودشان بخدمت نظام درآورد. این عمل او به«شاهسون اولماخ» یعنی دوستدار شاه شدن ، معروف شد .

هنگامی که‌شاه عباس‌درسن شانزده سالگی‌درسال ۱۵۸۷میلادی به‌تخت نشست ابتدا به منظور درهم کوبیدن اغتشاشاتی که در شرق ایران توسط

21 - Rumlu

22 - Ustajalu

23 - Takklu

ازبکها بوجود آمده‌بود باعثمانی‌هامصالحه کرد . دراین ضمن درسال ۱۵۸۹ میلادی قزلباش علیه مرشدقلی‌خان نماینده شاه عباس‌سر بشورش برداشت‌ولی شاه عباس با موفقیت گروه دیگری را بنام شاهسون دربرابر نیروی قزلباش بسیج‌نمود . وبطوراساسی نخستین شالوده‌پیدایش ایل شاهسون ازاین‌تاریخ درزمان شاه عباس پایه گذاری شد

بطوریکه قبلا اشاره شد افراد قزل‌باش چادرنشینهای فئودالی بودند که تنها از فرماندهان مستقیم خود اطاعت می کردند شاه عباس به منظورتقلیل نفوذ وقدرت‌آنها ابتدا‌تعداد قورچی‌های شاهی را که در حدود شصت هزار نفر بودند به سی هزار نفر کاهش داد ، در عوض ده هزار سواره نظام بنام «قوللر»[۲٤] و ده هزار پیاده به‌نام «تفنگچی» تربیت کرد که مستقیماً تحت فرمان شاه بودند وحقوق خود را مستقیماً ازاو دریافت می کردند .

بطورخلاصه سپاه شاه‌عباس از عوامل پنجگانهٔ زیر تشکیل می گردید که عبارت بودند از :

۱ - قورچی‌های قزلباش که بانیزه مسلح بودند .
۲ - قوللر که دارای اسلحهٔ آتشین بودند .
۳ - پیاده‌ها (تفنگ‌چی‌ها).
٤ - سربازان ولایتی .
٥ - توپچی‌ها .

درست‌است که این سپاه برای‌درهم کوبیدن نیروی‌قزل‌باش به‌وجودآمد ولی کاملا نمی‌توانست مانع پیشرفتهای سپاهیان عثمانی شود بهمین دلیل هنگامی که‌شاه‌عباس‌درسال۱٦۲۹م وفات‌یافت‌این‌سپاه رفته‌رفته‌رو به‌ضعف‌نهاد

۳ ــ روابط یونسور پاشا وشاه‌سون

اکثر منابع این بخش از آثار راد (Radde) درمورد ایل شاهسون که از اوگرانویچ[۲٥] نقل نموده اخذ گردیده است .

---

24 - Ghollar
25 — Ogranowitch

دراواخر قرن شانزدهم میلادی پس ازاینکه اکثر تیره‌های سنی وشیعه خود را از زیرسلطهٔ ظالمانهٔ امپراتوری عثمانی نجات بخشیدهٔ و به ایران پناهنده شدند هم درایران وهم در خاك عثمانی وحدت هائی که بین قبائل وجود داشت کم‌کم‌ازبین رفت وتنها سازمان‌سیاسی که درآن وقت‌تااندازه‌ای وحدت سیاسی خود را حفظ کرده بود سازمان وتشکیلات قزلباش بود.

سرگذشت‌شاهسونهای‌مغان‌بطوری که‌راد[26] ازقول او گرانوبچ نقل کرده به این ترتیب است که یون‌سورپاشا از طریق ترکیه به منظور کسب اجازه درمورد آوردن قبیله‌اش به ایران به دربار شاه عباس آمده‌است و شاه‌عباس به‌آنان نام شاهسون داده و به‌آنهامی گوید که‌هرمنطقه‌ای را که مایلند برای سکونت انتخاب کنند لذاآنها حومه‌های اردبیل را که بین کوههای طالش، باقرو، سبلان محصور است و همچنین کلیبر Kalibar مغان تامحل تلاقی رود های ارس‌و کررا، را برای زندگی نیمه شبانی خود برگزیدند.

یون‌سورپاشا دراول دارای مذهب سنی بود ولی‌بعدها تغییر مذهب داد و بمذهب شیعه گرائید پس از مرگ یون سورپاشا شش فرزند او سرزمینی راکه او تحت‌اختیارداشت‌بین‌خودتقسیم نمودند فهرستی از قبائل‌شاهسون که ازترکیه آمده و دراین خطه (حوالی‌اردبیل) مسکن گزیده‌اند درآخر مقاله ضمیمه شده (فهرست۲)، اگرچنانکه فهرست‌مذکور را با طوایف‌فعلی شاهسون مقایسه نمائیم متوجه‌می‌شویم که سرگذشت مضبوط وثبت شدهٔ آنها خودتاریخ‌جداگانه‌ای‌راتشکیل‌می‌دهدویون‌سورپاشاومعاصران اوسردودمان واقعی شاهسون‌های‌امروزی هستند. با بررسی و مقایسه بیشتر فهرستها با فهرست (شماره ۱ قزلباش) معلوم میشود که فقط طوایف‌شاهسون و قزلباش درسه نام باهم وجه‌اشتراك دارند وآن سه نام‌عبارتند از: تکلو، بیگدلو، و اینانلو که سرگذشت هر کدام بطورخلاصه ذیلا ذکر می گردد.

---

26 — Radde

تکلو - این طایفه احتمالا با ترکمانهای تکه (Takeh) در ماوراء خزر مربوط بوده‌وشایدازبقایای ایل تکه در پامفلیا Pamphlia ولاسیا Lycia باشند، همانطوریکه قزلباش ها درسال ۱۵۳۰م توسط شاه تهماسب اول ازبین رفتند وبازماندگان آنها بعدها درسراسر ایران پراکنده شدند . بنابه‌عقیدهٔ هوتوم‌شیندلر[۲۷] (Houtum Schindler) این طایفه قدمت زیادی ندارد ، ولی دراواخرقرن نوزدهم ، آنها بنام تکیله[۲۸] Takileh درمیان شاهسونهای‌مغان به‌چشم‌می‌خورد (همان اسمی که امروزاشتهار دارد) . مینورسکی‌معتقداست که برخی ازآنان درکرمان زندگی میکنند .

بیگدلو[۲۹]

۱ - طایفه‌ای است از ترکهای غز[۳۰] که‌درقرن چهاردهم به‌سوریه[۳۱] رسیدند ، ودرقرن پانزدهم‌جزویکی‌ازمهمترین قبائل‌بشمارآمدند.این طایفه درقرن هفدهم بهترین چراگاههای واقع در بین آلپو[۳۲] ودر دیار بکر[۳۳] را دراختیارداشتند واکثرآنها درسال ۱۷۰۰م دراین‌منطقه‌سکونت داشتند

۲ - یك‌شاخه ازاین‌قوم باشاملوهای قزلباش بایران‌آمده ودر دورهٔ‌صفویه اغلب سرکردگان اداری ازبین‌آنان انتخاب میشدند وبعضی ازآنهااکنون درمنطقه استرآباد (گرگان) زندگی میکنند

۳- گون دوغمزش[۳۴] سلطان بیکدلی کرکوکی در نخستین لشکرکشی به‌بغداد در سال ۱۶۲۲م شاهسون شد وجزو سپاهیان شاه‌ایران‌درآمد.

27 - Houtum Schindler
28 - Takileh
29 - Bekdillu
30 - Ghoz
31 - Syria
32 - Alepo
33 - Diyar Bekr
34 - Gun doghmush Sultan Begdili

اینانلو [۳۵]

احتمالا این طایفه از غزهائی هستند که رئیس آنان ابراهیم ینال [۳۶] نام داشت.

۱- اینانلوها خانواده‌ای از افشارهای تحت فرماندهی شاه‌عباس بودند.

۲ - درحدود سال ۱۷۰۰ م در تذکرة‌الملوک از اینانلو های شاهسون که در مغان و اردبیل زندگی میکردند یادشده است ، واز این محل بود که بعدها نادرشاه افشاریا آغامحمدخان قاجار آنهارا برای جلوگیری از تهاجم کردها به‌حدود ساوه کوچ داد

۳- گروههای دیگری نیز هستند که موسوم به‌اینانلو بوده و درایران و ترکیه پراکنده‌اند . یکی از قبائل‌خمسه [۳۷] نیز اینال‌لو [۳۸] نام دارد . به‌عقیده شیندلر آنان مهمترین قبایل‌شاهسون بودند ورئیس آنهارئیس کل‌ایل‌شاهسون (ایل‌بیگی [۳۹]) محسوب می‌شد گروههائی که دارای نام اینانلو هستند ودر منطقه اردبیل زندگی‌میکنند درفهرست سوم ضمیمه‌همین‌مقاله‌از آنان‌یادشده است. ولی در حال حاضر اینانلوهائی که درآن منطقه زندگی میکنند جرو شاهسونها محسوب‌نمیکردند) [۴۰]

درمیان شاهسونهای فعلی بیگدلوها دارای اهمیت همان شش‌خانواده‌ای هستند که اوکرانویچ‌از آنها یاد کرده‌است،تاریخ شناخته‌شده سایرقزلباشها درفهرست شمارهٔ۱ذکر گردیده‌است

سرگذشت سایر قبایلی که خود را شاهسون می‌نامند ودرمنطقه ساوه زندگی می کنند عبارتند ازدوریان [۴۱]، اینانلو،کردبگلو [۴۲]، بغدادی‌وغیره

35— Inanlu

36— Yınal

۳۷— خمسه محلی درنزدیکی زنجان امروزاست

38— Ainallu

39— Ilbegi

۴۰— بنابه‌عقیده مینورسکی

41— Duverian

42— Kurdbaglu

این موضوع مشخص میکند که شباهتی اساسی باقبائلی که درمغان زندگی میکنند دارند ـ قبائل کوچکی که ذکر شدند اصل ونسبشان به قزلباشها برمیگردد.

مالکم[43] ومورخین بعدازاو (مثل کرزون Curzon) گفته‌اند که‌شاهسون یکی از قبائلی است که توسط شاه عباس بمنظور خنثی کردن فعالیتهای قزلباش بوجود آمده‌است[44] (همانطوریکه‌قبلااشاره‌شد) حال که بخشی‌ازتاریخ قبیله شاهسون را شناختیم به علل اطلاق کلمه شاهسون می‌پردازیم برای این منظور دودلیل واضح دردست است

۱- دراوائل پیدایش‌سلسله صفویه‌عده‌ای‌ازقبائل‌خود را به‌عنوان‌داوطلب جروقبائلی درمی‌آوردند که طرفدارشاه بودند، واحتمالاپیش‌ازاینکه‌نیروی اصلی‌شاهسون‌بوجود بیاید به‌آنان شاهسون گفته‌میشد (بجزطایفه اینانلو و احتمالاقبائل‌افشار آذربایجان)

۲- باتوجه به‌خطمشی شاه‌عباس درمورد ازبین‌بردن‌اتحادقبائل وسربار-گیری ازقبائل شکست خورده و کشورهای همسایه میتوان استنباط نمود که‌افراد تازه واردی که بخدمت شاه‌درمی‌آمدندبنام شاهسون مشهورومعروف می‌شدند (مسأله‌ای که‌دراینجاقابل‌توجه‌است‌ایست که‌درحقیقت‌بعدازمرگ شاه‌عباس بنام و نشانی ازشاهسونها تاقرن‌هیجدهم میلادی برخوردنمی کنیم، اگرچه اسم ایسانلوها درتذکرة الملوك تألیف اسکندرمنشی ذکرشده ، ولی باتوجه به‌مسافرتی که اولریوس[45] جهانگرد معروف در سال ۱۶۳۷م به‌دشت مغان‌نموده وشبهائی را در کلبه‌های ترکهای تاتار گذرانده اسمی ازشاهسون وقزلباش به‌میان نمیآورد)

۳- موقعیت ایل شاهسون بعدازصفویه - درسال ۱۷۲۲م که شاه‌سلطان حسین یارای مقاومت دربرابرافغانهارا نداشت، فرزندش‌تهماسب به‌جانشینی

43– Malcom

۴۴– بطوریکه قبلا اشاره‌شد.

45– Olearius

او برگزیده شد ولی دراین راه توفیقی حاصل نگردید. بطوریکه هان‌وی[46] و کرملایت[47] وقایع نگاران معروف نوشته‌اند، ایل‌شاهسون دراین تاریخ آمادگی جنگی برای حفظ وحراست تخت وتاج‌شاه‌تهماسب ازخود نشان‌نداد، درصورتیکه شاهسون بعنوان یك گارد شاهی بوجودآمده بود ووظیفه داشت در این دوره نقش مهمی ایفا کند. دراین سالهای حمله افغانها، محمود افغان سه‌هزارنفر سربازقزلباش را در اصفهان قتل‌عام‌نمود همزمان باحمله محمود به‌جنوب ایران عثمانیهانیز آذربایجان را تحت اشغال خود درآوردند (سال ۱۷۲۵ میلادی) ولی وقتی‌که عثمانیهابه‌اردبیل رسیدند بامقاومت وپایداری شدید شقاقی‌ها و شاهسونهای مقیم‌آنجا مواجه شدند ودرنتیجه شقاقی‌ها و شاهسونها دست به‌دست هم داده قوای مهاجم ترك را تااندازه‌ای ازآن منطقه بیرون راندند، ولی متأسفانه ازآنها شکست خورده به سوی دشت مغان روانه شدند

نادر شاه افشار و کریمخان زند و قاجارها بمنظور تقلیل قوای عشایر وقبایل اقدام به‌متفرق ساختن و کوچ کردن آنهانمودند اینانلوهارا ازمغان‌به ساوه انتقال دادند گروهی‌ازایل‌بغدادی‌شاهسون‌رابنابه‌نوشته‌فیلد[48] دراواخر دورۀصفویه به بغداد کوچانیدندلیکن‌بعدهانادرآنهارابه‌شیرازبرگردانید. ایل بغدادی‌دردوره‌زندیه‌مسکن‌وماوای‌معین‌وثابتی‌نداشتندتاایـنکه‌بالاخره‌به‌قوای آغامحمدخان قاجار ملحق شدند و اوآنهارا باقبیلۀ اینانلو دریك‌جا مستقر نمود. ضمناً فیلد ازدویست خانواده شاهسون جنوب شرق شیراز یاد میکند که منشاء آنها معلوم نیست ولی بنظر می‌رسدکه آنان از بازماندگان ایل شاهسون بغدادی باشند در این دوره (زمان‌آغامحمدخان) یابعدها حتی در

46— Hanway

47— Carmelite

48— Field

دوره فتحعلی‌شاه ، شاهسونهای خمسه ودوریان‌ها وافشارهای دوریان ممکن است مسکن اصلی خود اردبیل ویاسایر نقاط آذربایجانرا ترك کرده باشند

بطوری که‌راد Radde می‌نویسد - بدیرخان [۴۹] پسرالله قلی پاشا برادر یونسورپاشا در جنگهای متعددی که نادرشاه نمود شرکت داشته و شجاعت فوق‌العاده‌ای ازخود بروز داده است. بعدها کوچك‌خان برادر بدیرخان و برادرش ناصرخان تمام ایل را بین خود تقسیم‌نمودند پس ازیك‌دوره طولانی دشمنی وخصومت ورزی آتاخان [۵۰] پسر کوچك‌خان، ناصرخان‌وپسر بزرگش را ازمشکین شهر بیرون راند و مراتع آنهارا متصرف شد . ازاین تاریخ قبائل شاهسون مغان سوی مشکین شهر آمده وقبائل‌مقیم اردبیل نیزهر کدام دارای یك سرپرست کل بنام ایل‌بیگی شدند . فرضی‌خان پسر کوچك خان از ۱۸۵۰تا۱۸۸۰م سمت ایل‌بیگی قبیله مقیم مشکین‌شهررا عهده‌دار بود

در این جا مطلب مهمی به‌نظر میرسد و آن این است که در شجره - نامه‌های موجود ، ایل بیگی‌های شاهسون اکثراً از نسل برادر یونسور - پاشا می‌باشند، هرچند که خودآنها می‌گویند ازنسل شش پسر یونسورپاشا هستند، ولی به‌نظرمیرسد یکی‌ازاین ایل‌بیگی‌ها بنام قوجابیگ سردودمان تمام ایل بیگی‌ها باشد

(دنباله دارد)

49— Badirkhan

50— Atakhan

افراد ایل پس از ورود بلافاصله شروع به ساختن آلاچیق می‌کنند .

دامنه کوه سبلان پس از کوچ پائیزی ایل
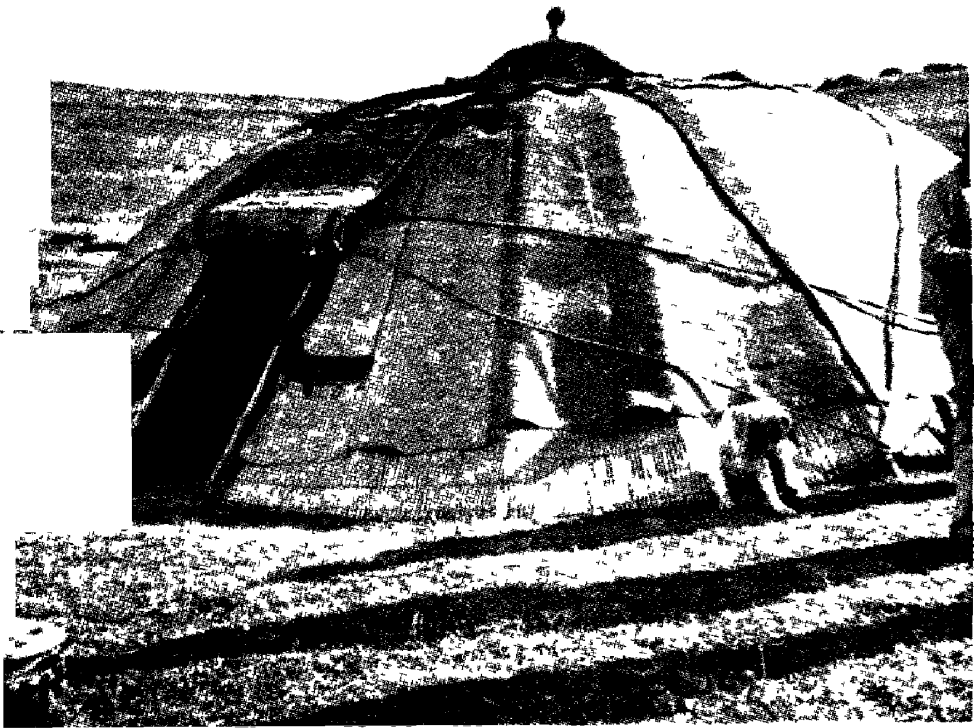
تصویر دیگری از یک آلاچیق شاهسون- این آلاچیق چادر ایل بیگی است .

تصویر آلاچیقی در منطقه ییلاق ، کوه سبلان نیز در عکس مشخص است

بخش دوم

خبر ها

نخستین کنگرهٔ تاریخ در ایران

نخستین کنگرهٔ تاریخ که پیام شاهنشاه آریامهر «بر پیشانی آن میدرخشید» باابتکار و، زیر نظر وزارت فرهنگ و هنر، باهمکاری انجمن دبیران تاریخ و علوم اجتماعی از روز شنبه هیجدهم آبانماه بمدت پنج روز در محل جدید موزهٔ ایران باستان گشایش یافته و برگزار گردید.

هدف از تشکیل این کنگره، بررسی اهمیت علمی، اجتماعی، وفردی تاریخ و همچنین برای مطالعهٔ تأثیر آن در روابط بین ملتها، در پرورش شخصیت، در نگاهداشت یگانگی ملی و بستگی با دانشهای دیگر مانند

جغرافیا ، علوم اجتماعی ، باستان‌شناسی و زبان و ادبیات بود و درجلسات این کنگره که با حضور آقایان نخست‌وزیر و وزیر دربار شاهنشاهی، وزیر فرهنگ‌وهنرو جمعی از بزرگان و دانشمندان آغازشد ، دویست‌تن‌ازدبیران تاریخ وجغرافیای پایتخت و شهرستانهای ایران که بدعوت وزارت‌فرهنگ‌و هنر بتهران آمده‌بودندبطور ثابت شرکت داشتند وگروهی‌از محققان‌تاریخ نیز در جلسات کنگره حضور میبافتند .

پس از ابلاغ پیام‌شاهنشاه آریامهر که بوسیله جناب آقای اسداله علم وزیر دربار شاهنشاهی[1] اجرا شد ، جناب آقای هویدا نخست وزیر سخنان کوتاهی در باره اهمیت کنگره تاریخ و کنگره‌هائی مشابه‌آن ایراد کردندو سپس جناب‌آقای‌دکترصادق کیا استاد دانشگاه‌تهران ومعاون‌وزارت‌فرهنگ و هنر ، هدف و منظور ازگشایش کنگره و برنامه آنرا به آگاهی حاضران رسانیدند

در جلسات کنگره که همه روز پیش‌ازظهر و بعدازظهر تشکیل‌میگردید ۱۳ تن ازاستادان و محققان درباره موضوعهای گوناگون‌تاریخی سخن‌رانی‌- هائی ایراد کردند و در پایان جلسات به پرسشهائی که از سوی شنوندگان‌و حاضران در جلسه میشد پاسخ میگفتند .

فهرست سخن رانی ها و نام سخن رانان[2]

۱ ـ تأثیر و فایدهٔ مطالعهٔ تاریخ — آقای دکتر اسمعیل رضوانی استاد دانشگاه‌تهران ودانشگاه ملی

۲ ـ تأثیر تاریخ درپرورش شخصیت — آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی استاد دانشگاه تهران

۳ ـ تأثیرتاریخ در نگاهداشت یگانگی ملی — آقای ابراهیم صفائی

---

۱ ـ متن پیام شاهنشاه درآغازمجله درج شده‌است.

۲ ـ مجموعهٔ این سخنرانیها از طرف وزارت فرهنگ وهنر دردست چاپ‌است .

۴ ـ تأثیر تاریخ درروابط بین‌ملتها سرکارسرهنگ‌دکترجهانگیرقائم‌مقامی مدیرمجله بررسیهای تاریخی

۵ ـ آموزش‌تاریخ وترویج مطالعه‌آن آقای دکتر غلامرضا سلیم

۶ ـ تاریخ و دانشهای دیگر — آقای دکترمحمد جواد مشکور استاد دانشسرای عالی ودانشکده‌ادبیات تهران

۷ ـ تاریخ‌و جغرافیا — آقای دکتر کاظم‌ودیعی استاددانشگاه

۸ ـ تاریخ و علوم‌اجتماعی — آقای‌دکترشاپور راسخ استاد دانشگاه

۹ ـ تاریخ وعلوم‌اجتماعی — آقای نعمت‌شرقی

۱۰ ـ تاریخ و زمان و ادبیات — آقای محمدمحیط طباطبائی

۱۱ ـ تاریخ وباستان‌شناسی — آقای دکتر عزت‌الله نگهبان استاد دانشگاه‌تهران

۱۲ ـ تاریخ‌و باستان‌شناسی — بانوملکه بیانی موزه دار موزه ایران باستان و استاد دانشگاه تهران

۱۳ ـ تاریخ و باستان‌شناسی — آقای اکبر تجویدی

جلسات نخستین کنگره تاریخ بدین ترتیب ، سر انجام در بعد از ظهر روز چهار شنبه ۱۲ آبان ماه پایان‌یافت و افزون براینکه دبیران ومعلمان تاریخ ازاین گفت‌و شنودهای پنج روزه دریافتند ، باید در روش تدریس و و آموزش خود وهمچنین در نوع‌مطالبی که تدریس میکنند تغییر کلی‌دهند آنهائی‌هم که تا کنون برای‌تاریخ ، در میان شؤن فرهنگی ما جائی و مقامی نمی‌شناختند ویا نمی خواستند بشناسند باین‌حقیقت واقف شدند که نیاز مبرم‌هست تا تاریخ ایران از هرسو و از هر جنبه مورد مطالعه قرار گیرد. ضمناً باید گفت که تشکیل‌این کنگره و کنگره‌های دیگری که در نظر است همه‌ساله در همین باره (تاریخ) تشکیل گردد ، خود از اقدامات اساسی و

[illegible] است که وزارت فرهنگ و هنر برای پیشرفت دانش تاریخ و تفهیم مفاهیم آن بکار برده و میبرد و در این راه هم بی گمان سهم بیشتر و بزرگتر را مجله ما باید از آن آقای دکتر صادق کیادانست .

بررسی های تاریخی

یادداشت [illegible]

آنچه در اینجا از نظر خوانندگان میگذرد از یک مقاله ارزشمند و مبسوط بقلم آقای دکتر باستانی پاریزی است که بمناسبت گشایش نخستین کنگره تاریخ در ایران در شماره آذرماه امسال مجله وزین یغما (شماره نهم سال بیست و یکم) بچاپ رسیده است و از آنجا که روش مجله بررسی های تاریخی بر این نیست که نوشته‌هائی را که در جای دیگر چاپ شده است نقل نمائیم چون مطالب مقاله آقای دکتر باستانی در زمینه لزوم تبیین فلسفه‌ای برای تاریخ ایران و نقش آن در نظام حکومتی و حفظ ملیت کشور اهمیت و تازگی ویژه‌ای دارد، قسمتهائی از آنرا عیناً نقل میکنیم.

[illegible]

بقلم: دکتر ابراهیم باستانی پاریزی

تاریخ و کنگرهٔ تاریخ

ماه گذشته، کنگرهٔ تاریخ، وبعبارت بهتر، نخستین کنگرهٔ تاریخ در تهران فراهم آمد.... و ساعتی که کنگره تمام شد، همه متوجه شده بودند که احساسی در درون آنها جوش می‌زند وآن اینست که احتیاجی مبرم هست تا تاریخ ایران ازهرجهت وازهرجانب مورد مطالعه قرار گیرد و بالاتر ازآن اینکه همه متوجه شدند وجمعی را نیز توجه دادند که در جزء شؤون فرهنگی مابحثی و مقوله‌ای هم بنام تاریخ هست که ازارکان فرهنگ این مملکت است وپایه گذار قوام کارسیاست کشور است وآن چنان اهمیت دارد که بی‌وجودآن، سجل سیاسی ونظام اجتماعی مملکت مغشوش ومختل خواهد ماند.

کنگرهٔ تاریخ، مجمعی نجیبانه و عمیق بود، ودرضمن، دستگاههای فرهنگی را بیك حقیقت تلخ واقف ساخت وآن اینکه متأسفانه تاکنون، درنظام اجتماعی وسیاسی ایران، بفلسفهٔ تاریخ واهمیت آن برای تعیین خط مشی اهل سیاست وبزرگان کشور، هرگز توجه نشده است.

شاید اغلب اطلاع داشته باشیم که بیشتر ممالک شرقی، سیاست خودرا در نظام حکومی خود از جهت فلسفهٔ تاریخی روشن ساخته‌اند. ما کار بممالک بزرگ عالم، آمریکا وروسیه یا فرانسه وآلمان وانگلستان نداریم، تنها بهسایگان شرقی خود اشاره میکنیم، زیرا هم وضع آنان تاحدودی از جهاتی مشابه ماست وهم تاریخ آنان باتاریخ ماپیوستگی دارد وعلاوه بر آن براساس مناسبات سیاسی واقتصادی ناچار از مماشاة وهمقدمی با یکدیگر هستیم.

امروز در کشورترکیه، هیچ کتاب‌تاریخی نیست، چه‌خطی وچه‌چاپی، که از جهت فلسفهٔ نژادی ترك وتعیین هدفهای سیاسی آن کشور شناخته نشده باشد - محققان واهل کتاب یکایك آنها را زیرورو کرده، هرجا هر جمله‌ای وهرعبارتی ومبحثی که مربوط به عثمانی وترکیه ونژاد ترك باشد، ازمد نظر گذرانده، تکلیف خودرا دربارهٔ استفاده ازآن روشن ساخته‌اند، این تحقیق ازسرزمین ترکیه شروع میشود، وبه کرانه های شرقی دریای خزر و شمال آن و به نواحی خوارزم و بخارا وسمرقند و بالاخره تبت و مغولستان وچین میکشد

درهر کتابی، حتی‌اگرچند جملهٔ کوتاه‌هم مربوط به‌نژاد ترك وتاریخ حکومت ترکان یا سکونت ونژاد آنان - حتی ترکمن‌ها - بوده باشد، مورد بررسی قرار گرفته است وآرشیوهای متعدد فراهم ساخته‌اند، چنانکه‌وقتی مرحوم احمد آتش در کنگرهٔ خاور شناسان بـه ایران آمد، مخصوصاً جستجو کرد ومن گمنام را ازمیان‌یکهزارتن شرکت کنندگان درآن کنگره پیدا کرد ومباحثی را که درباب سلجوقیان وغزها - در کتاب «سلجوقیان و غزدر کرمان» - بدان اشاره کرده بودم، مطرح ساخت و گفتگو کرد ومن متوجه شدم که جمله بجملهٔ آن کتاب در جاهایی ومراکزی مورد بررسی قرار گرفته است، و امروز ما می‌بینیم که بهترین مقاله فی‌المثل - در باب جنگ ملاذکرد(حکومت الب‌ارسلان)-درترکیه نوشته میشود که بااخرین

تحقیقات اروپائی مطابقه دارد [1] وحال آنکه ما میدانیم ، این جنگ را یك مرد بزرگ ایرانی - یعنی خواجه نظام‌الملك طوسی - رهبری میکرد واو بود که سلطان را بکنار دریاچهٔ وان کشاند وخود اهل وعیال سلطان را بهمدان برد ، وچون جنگ پایان یافت رومانوس دیوجانس امپراتور روم اسیر ودر برابر یك میلیون ونیم دینار بازخرید شد .

همسایهٔ دیگرما افغانستان ، سالهاست که فلسفهٔ تاریخی خودرا براساس شکفتگی نژاد آریایی درین سرزمین بنیاد نهاده ، و درطی نیم قرن اخیر استقلال خود توجه خاص بمسأله تاریخ وتاریخ نگاری مبذول داشته است.

درافغانستان بسال ۱۳۱۰ شمسی (قریب چهل سال پیش) انجمنی بنام انجمن تاریخ تأسیس گردیده وهمه‌جا ازتقویت مقامات رسمی برخوردار بوده ودرابتدا دانشمندان ایران - دوستی چون احمدعلی کهزاد - ریاست آنرا داشتندومرحوم سرور گویا باآن انجمن همکاری میکردواخیراً ریاست انجمن به آقای عبدالحی حبیبی دانشمند قندهاری افغان سپرده شده است .

این انجمن مجله‌ای مستقل بنام آریانا دارد که ۲۶ سال قبل تأسیس شده و بدون انقطاع انتشار یافته و هرجا نکته‌ای واشاره‌ای دیده که مربوط به تاریخ افغانستان میشده آنرانقل کرده ومورد بحث قرارداده. چنانکه درفهرستی که اخیراًازدوره‌های این مجله به چاپ رسیده بیش از ۱۳۴۷ مقاله درباب تاریخ و جغرافیای افغانستان ومسائل مربوط به آن چاپ رسانده است [2] وخودبنده شاید نزدیك صدمقاله در باب سیستان ویعقوب لیث وسلطان محمود غزنوی درآن خوانده‌ام .

عراق همسایهٔ عرب ماازجهت آرمانهای عربی واسلامی وسیاست فرهنگی و تاریخی تکلیف خودرا روشن ساخته وهمپایه وهمدوش سایر ملل عربی است و حداقل

---

۱ - این مقاله اخیراً توسط آقای دکتر آلیادی ترجمه وتکمیل ودر مجله دانشکده ادبیات تبریز چاپ شده است .

۲ - شمارهٔ مخصوص آریانا ، سال ۲۶ شماره ٤ ص ٥٤

چیزهاییکه در کتب عربی میخوانیم و می بینیم ، مسأله عربیت بسیاری از بزرگان ایران است و حتی خلیج پارس را هم اگر در بعض نقشه‌های خود خلیج عربی ننویسد ، لااقل در کنار آن خلیج بصره می گذارد و یا جشنهای رازی و ابن‌سینا برپا می‌دارد . (و حال آنکه ما از برگزاری هزارهٔ بیهقی - بزرگترین مورخ خود هنوز غافل مانده‌ایم)[۱]

پاکستان ، دولت دوست و همزبان و همدل ملهم ناچار است که نظام سیاسی خود را از جهت فلسفهٔ تاریخی آن روشن کند و او البته درین مورد اساس کار را بر فلسفهٔ اسلامی نهاده است اما کم و بیش حتی خواهین سند و بلوچ هم کم کم پایه‌های کمکی این فلسفه خواهند شد و راشدی ها و امثال آن دانشمندان ایران دوست و فارسی گو کم کم در کنار کهزادها و گویاها و گل‌پینارلی‌ها خواهند نشست و محققان تازه‌نفس امثال پروفسور جعفرها جای آنانرا خواهند گرفت

☆ ☆ ☆

آنچه گفته شد ، نه تنها مایهٔ تأسف نیست ، بلکه موجب کمال انبساط خاطر است که درین کشورهای دوست و همسایه ، بهر حال به تاریخ و گذشتهٔ سرزمینهای آسیای میانه توجه میشود و ما باید اضافه کرد که تحقیقات دانشمندان همسایه ، هر چند بر اساس فکر ناسیونالیستی خودشان باشد ، باز کم و بیش مربوط به تاریخ ایران خواهد شد و گوشه‌هایی را روشن خواهد کرد و

---

۱ - ابوالفضل بیهقی صاحب تاریخ بیهقی درسال ۳۸۵ هجری قمری درحارث آباد بیهق بدنیا آمده ، و اکنون درست ۱۰۰۳ سال قمری از تولد او میگذرد ، و من سه سال پیش برای نخستین بار در انجمن دبیران علوم اجتماعی و سال پیش درمقدمهٔ آسیای هفت سنگ (ص۳) یادآوری هزارهٔ او را کردم ، و اینک تکرار میکنم که تا قوم و خویشهای او درماوراء اترک پیدا نشده‌اند و مزاری درماوراء خواف و عشق‌آباد برایش درست نشده ، قبر واقعی او را در بیهق (نزدیکیهای سبزوار) تعمیر کنند و یادی ازین مورخ بزرگ بنمایند و چه خوش بود که کنگرهٔ تاریخ بنام این بزرگ مرد افتتاح شده بود .

بنظر می‌نماید [illegible] فتنه راهها به رم ختم می‌شود. اما از آنچه درینجا عنوان شد، مقصود اینست که ببینیم تکلیف ما درین میان چیست و محققان ما چه وظیفه‌ای دارند؟

خوشبختانه کار محققان ما از یک جهت روشن و روبراه است، و آن اینکه هرحال اصل موضوع و مادة‌المواد تحقیق که خود تاریخ ایران باشد، موجود هست و اصالت دارد، یعنی حداقل ۲۷۰۰ سال تاریخ مدون هست و هیچ احتیاج به تاریخ‌سازی و نسب پردازی نیست: نه احتیاج است که کردی را عرب کنیم و عربی را فارس و نه لازم می‌نماید که فارسی را هندو و هندویی را افغان جلوه دهیم. نخستین بیانیه کوروش را در بین‌النهرین دیده‌ایم، و کتیبهٔ داریوش را در کانال سوئز بدست آورده‌ایم و لوحهٔ خشایارشا در کنار دریاچهٔ وان پدید آمده است و قبر دختر انوشیروان در بلخ زیارتگاه است، و بر کتیبهٔ گور تیمور در سمرقند و سلطان محمود در غزنه اثر زبان پارسی هست و بر گرد مدرسهٔ خیوه شعر پارسی نوشته‌اند و هزار و صد و پنجاه سال پیش که بابک خرمی را از قلب دهات اردبیل به سامرای عرب‌نشین بردند و کارد در سینه‌اش فرو کردند، گفت: «آسانیا»؛ فارسی بحت و بسیط و خالص و خلص!!

پس امروز اگر ما درباب تاریخ گذشتهٔ خود صحبت می‌کنیم، هرگز احتیاجی نداریم که برای خود فلسفهٔ تاریخی بسازیم، نژادنو بیافرینیم و شخصیت و رجال تاریخی از چوب بتراشیم یا از همسایه قرض کنیم.

همان وادی است این بیابان دور — که گم شد در آن لشکر سلم و تور

اما بهرحال، این روشنی راه و سربراه بودن تکلیف تاریخ ایران از اهل تحقیق و امثال ما مزاربانان گورستان تاریخ، نه تنها اسقاط تکلیف نمی‌کند، بلکه وظیفه‌ای تازه‌ای بدوش ما میگذارد. ما نمیتوانیم تنها بنام اینکه تاریخی کهن داریم که پهندشت خاورمیانه را فرا گرفته، از تحقیق و تتبع در آن طفره برویم و فرصت بدست دیگران بسپاریم؛ چه بقول شطرنج بازان هر کس با مهره سیاه بازی می‌کند همیشه یک بازی عقب است.

مشکل تاریخ ما امروز اینست که هر کسی از چهار گوشهٔ دنیا، برای ما تاریخ خاصی می‌نویسد و ما هم آن تواریخ را می‌خوانیم و یا ترجمه می کنیم، بدون آنکه متوجه بشویم که این تواریخ در وضع اجتماعی و روحیهٔ مردم ایران چه تأثیری دارند؛ تاریخی که در روسیه برای ایران نوشته می‌شود، هر چند خدمتی قابل تقدیس است، اما البته ما میدانیم، که بنای آن بر اساس یك سیستم فکری خاص گذارده شده، سیستم فکری تازه‌ای که نصف دنیارا در برابر خود برانگیخته است. کسی که در ترکیه جامع التواریخ رشیدی را چاپ می کند، هر چند خدمتی باجر کرده و چشم و عمر خود را بر سر این کار نهاده اما بهر حال هدف اصلی او توجیه مسائل مربوط به حوادثی است که در حول وحوش حملات غز و ترك و مغول دور میزند، و گرنه چرا تاریخ جهانگشای نادری را چاپ نکرده است؛ از همین مقوله باید شمرد تاریخ سایکس را و تمدن گوستاولوبون را و تاریخ عرب فیلیپ حتی را و سعدی شناسی حسینعلی محفوظ را و حتی تاریخ اخیر کمبریج را وغیره غیره.

در ایران باید یك مرکز تحقیقات تاریخی بوجود آید که ابتدای کار و قبل از هر چیز، تکلیف خود را در برابر این کوله بار سنگین که ۲۷۰۰ سال بر روی هم انباشته شده است روشن سازد. کدام وقایع در تاریخ ایران اهمیت دارد؛ چه شخصیتهائی در تاریخ ایران باید مورد مطالعه بیشتر قرار گیرند؛ چه حوادثی در تکوین تمدن اساسی و اصیل ایرانی مؤثر بوده است؛ چه وقایعی به شکستها یا پیروزی‌های مادی و معنوی ایران منجر شده؛ چه حوادثی هنوز آنچنانکه درخور است مورد مطالعه و تحقیق و موشکافی قرار نگرفته؛ آیا هرگز مطالعهٔ دقیق شده است که حملهٔ عرب فی‌المثل برای ایران از نظر اجتماعی فوائد آن بیشتر بود یا مضار آن؛ آیا صفویه تا چه حد در خدمات خود موفق بودند؟

پس از این کار نوبت تدوین به آرشیو ملی میرسد. چه اسنادی باید حکم برداری شود؛ و چه دستگاههایی باید به این مرکز تحقیق کمك و یاری کنند

کتابخانه بزرگ دنیا وآرشیو ملی کشورها ـ خصوصاً ممالک همجوار ،
مصر ، ترکیه وهندوستان وعراق وافغانستان ـ چگونه باید استفاده کرد ؟ این
هزارها کتاب خطی فارسی کتابخانه های ترکیه را ازچه راه میتوان مورد
مطالعه قرار داد ودردسترس محققان گذاشت ؟ آیا نگارش تاریخ صفویه ونادر
وقاجاریه بدون دسترسی به این آرشیو میتواند صحیح ودقیق باشد ؟

همهٔ اینها مسائلی است که باید ازطریق چنین مرکزی حل وفصل شود و
بدبختانه در طی سالهای اخیر به این مسائل مهم رسیدگی نشده است .

(نقل ازمجله یغما شماره نهم سال بیست ویکم)

روانشاد استاد ابراهیم پور داود
(۲۰ بهمن ۱۲٦٤ ـ ۲٦ آبان ۱۳٤۷)

درگذشت

پورداود

روانشاد استاد ابراهیم پورداود فرزند حاجی داود که پس‌از ۸۳ سال زندگی، سرانجام در بامداد روز یکشنبه بیست و ششم آبانماه ۱۳۴۷ در کتابخانه ودفترکارخود جهان را بدرود گفت، در روزجمعه پانزدهم اسفندماه ۱۲۴۶ شمسی(۲۸جمادی‌الاول۱۳۰۳ قمری= ۶مارس ۱۸۸۶ میلادی) درمحله سبزه‌میدان رشت درخانواده‌ای‌بازرگان دیده بجهان گشود[۱].

زندگی استاد، بگفته یکی ازشاگردانش، دردانش‌اندوزی‌وداش‌پروری خلاصه میشود، واین گفته بهمه‌رو درست وبجاست، چه اوازشش‌سالگی که بمکتب‌خانه رفت تاسپیده‌دم‌روز۲۶آبانماه که انجامین‌یادداشت خودرا ناتمام گذاشت وبدرود زندگانی گفت دمی از خواندن‌ونوشتن وآموزش وبررسی‌و پژوهش‌نیاسود.

روانشاد پورداود از بینش‌ورانی‌بود که در سراسرزندگی خود جز به

۱ ــ زادگاه او امروز دبستان عنصری‌است.

فرهنگ ایران وشکوهمندی ونیروی خلاقه آن چیز دیگری نمی‌اندیشید و انبوه نوشته‌های او گواه گویای این گفته است.

پورداود تحصیلات مقدماتی خود را در همان شهر رشت زیر نظر آموزگاری بنام میرزا محمد علی فرا گرفت وسپس بمدرسه طلاب رفت وهنگامی که بیش از بیست سال نداشت بتهران آمد وبفرا گرفتن پزشکی پرداخت اما بسیار زود دریافت که این دانش باهمهٔ ارزش وسودمندیش، باروح وذوق اوساز گار نیست وبناچار رخت سفر بسوی کشورهای باختری بست (ذی القعده ۱۳۲۶ قمری برابر باآذر ۱۲۸۷ خورشیدی)

بیاددارم روزی که استاد از دشواری‌های این سفر گفتگو میکرد، میگفت چگونه نهان از پدرومادرش که از رفتن او به اروپا جلوگیری میکردند در فصل زمستان باگاری ازراه ترکیه (سلطان آباد) راه بغداد در پیش گرفت[۱] و در راه برحسب تصادف با یکی از بازرگانان که از دوستان پدرش می‌بود برخورده بود ولی بهر گونه که بود نخست به بیروت رفت وپس از دوسال ونیم اقامت در آنجا، ازراه اسلامبول وطرابوزان رهسپار رشت ودیدار پدرومادرخود شد اما دیری درایران نماند وبازدر شعبان ۱۳۲۸ قمری (شهریور ۱۲۸۹ خورشیدی) از راه باکوخود را بفرانسه رسانید چندی درشهر Beauvais (٦٠ کیلومتری پاریس) بفرا گرفتن زبان وادبیات فرانسه پرداخت وسپس بدانشکده حقوق پاریس رفت درپاریس باعلامه میرزا محمدخان قزوینی وبسیاری از ایرانشناسان آشنا شد.

در این هنگام جنگ جهانی اول آغاز شد وآتش آن بدامان بسیاری از کشورها افتاد پورداود با اندیشه خدمت بمیهنش آهنگ ایران کرد وبغداد آمد ولی چون راههای غرب ایران دردست روسها بود از قصرشیرین پیشتر نتوانست بیاید وناگزیر رهسپار اسلامبول شد وپس از چندماهی که اورا در آنجا نگاهداشتند بآلمان رفت وتاسال ۱۳۴۲ قمری (۱۳۰۲ خورشیدی) در

۱ ــ دردیباچه دیوان او بنام پوراندخت نامه هم، خود باین نکته اشاره کرده است.

آنجابودواوقات‌خود رابیررسی‌وپژوهش‌درباره تمدن‌وفرهنگ‌ایران گذرانید تا اینکه بهوای دیدارمیهن رهسپارایران شدودرشوال۱۳٤۲قمری (اردیبهشت ۱۳۰۳ خورشیدی) به بندر پهلوی(انزلی‌آنروز)رسید، چندی‌درایران ماند و آنگاه دوباره درپنجم‌ربیع‌الثانی۱۳٤٤(یکم‌آبانماه ۱۳۰٤ خورشیدی)ازراه بغداد به‌هندوستان رفت.

درهندوستان پارسیان از اوبگرمی وخوشی استقبال کردند و درآنجا بود که حاصل سالها رنج وبررسی وپژوهش خود بنام بخشی از ادبیات مزدیسنا وگزارش اوستا را بروی‌کاغذآورد وسخنرانیهائی درباره‌پیشوایان دین مزدیسنا، زبان فارسی، ایران قدیم ونو، فروردین، دروغ، تقویم وفرق‌دین مزدیسنا ، وآتش بهرام ایراد کرد که مجموعه آنها در کتابی بنام خرمشاه بچاپ رسید

دوسال ونیم‌اقامت پورداوددرهندوستان، از سالهای باروزندگی‌اوست. درپایان این مدت(خرداد ۱۳۰۷ خورشیدی) باز رخت سفر بسوی اروپابست ودرآنجابکارترجمه وتفسیرجلد دوم‌یشتها وخرده اوستا ونخستین‌جلدیسنا پرداخت.

در سال۱۳۱۱پورداود بدعوت‌تاگورفیلسوف هندی، برای‌تدریس‌فرهنگ وتمدن‌ایران‌باستان‌دردانشگاه ویسوبهارتی Visva Bharti در شانتی‌نیکیتان Shantiniketan که بنیادآن دانشگاه بکوشش تاگورگذاشته شده بودبرای دومین بار بهندوستان رفت وتااسفند۱۳۱۲ درآنجا بتدریس فرهنگ وتمدن ایران باستان سرگرم بود کاراو درهند آنچنان بی‌ریا وبینش‌ورانه بود که زردشتیان‌هندبهنگام‌مراسم‌مذهبی‌مزدیسنا که خودآنرا یزشن‌میگویند وبجز زردشتیان کس دیگررا درآنجاراه نمیدهند ازپورداود دعوت کردند واو چهارمین غیرزردشتی بود که تاآنروز بچنان مراسمی‌راه می‌یافت.[1]

---

۱ ــ سه‌تن‌دیگراینها بودند. خاور شناس آمریکائی‌جکسن، خاورشناس آلمانی‌هوگ، بانوی خاور شناس فرانسوی‌منان.

پور داود دراسفند ۱۳۱۲ باردیگر ازهندوستان بآلمان رفت وبه‌تکمیل بررسی های خود دربارهٔ اوستا پرداخت وتافروردین ۱۳۱۸ درآنجا بود. در این سال است که سرانجام بسوی ایران آمد و درششم اردیبهشت ماه بتهران رسید. درتهران، دانشگاه تهران مقدم اورا گرامی داشت ودردانشکدهٔ حقوق بتدریس حقوق‌درایران باستان ودردانشکدهٔ ادبیات‌بآموزش اوستا وفرهنگ ایران باستان وپارسی باستان پرداخت. شش‌سال بعد، درسال ۱۳۲۴دانشگاه تهران بمناسبت شصتمین سال زاد روز اوجشنی برگزار کـرد وسرانجام در مهر ماه ۱۳۴۲ درسن ۷۸ سالگی بـا عنوان استاد ممتاز بازنشسته شد. وی افزون برپایه استادی دانشـگـاه تهران، هموند شورای فرهنگی سلطنتی و فرهنگستان ایران بود واز سال۱۳۴۶ هموندی انجمن فرهنگ ارتش را نیز داشت.

استاد پور داود بسبب مقام بلند علمیش به بسیاری‌ازانجمن‌هاو کنگره‌های فرهنگی دعوت میشد وبنمایندگی دانشگاه تهران درآن مجامع حضور میبافت:

۱ - درهفتمین کنفرانس شرقی هند، درآذر ۱۳۱۲ که هرپنج سال‌یکبار دریکی ازاستانهای هند تشکیل میشود دعوت شد.

۲ - درسال۱۳۲۲باهیأت فرهنگی ایران که بهندوستان مسافرت‌میکردند بهند رفت وازدانشگاههای آن بازدید کرد.

۳ - در۱۳۳۹دربیست وپنجمین کنگرهٔ خاورشناسان که‌درمسکوتشکیل شد بریاست هیأت نمایندگی ایران شرکت داشت

۴ - در ۱۳۴۰ دولت‌اسرائیل برای شرکت درسومین کنگرهٔ یهود کـه بمناسبت دوهزار وپانصدمین سال‌آزادی یهود بدست کورش بزرگ برگزار میگردید ازاستاد دعوت کرد.

۵ - در۱۳۴۲ برای شرکت دربیست و ششمین کنگرهٔ خاورشناسان که این‌بار دردهلی تشکیل میبافت بهندوستان دعوت‌شد ودرآنجا او را بریاست شعبه ایرانشناسی برگزیدند واین چهارمین سفراو بهندبود. دراین سفراست

که دانشگاه دهلی بابرگزاری جشنی باشکوه درجه دکترای افتخاری باو داد وسال بعد (۱۳٤۳) به همونندی آکادمی جهانی هنرودانش انتخاب گردید.

درسال ۱۳٤٥ (۱۸ فروردین) دولت هند نشان تاگور که بزرگترین نشانهای آن دولت است به پورداود بخشید وسپس (سال ۱۳٤٦) درباروانیکان نیز به پاس انساندوستی استاد ، نشان وعنوان شوالیه سیلوستر بوی اعطا کرد.

با این گذشته واین خدمات فرهنگی استادپورداود ، سرانجام دربامداد روز بیست وششم آبان ماه امسال (۱۳٤۷) درگذشت وتشییع جنازه او بفرمان مطاع شاهنشاه آریامهر ، باشکوه واحترامی بسیار ازمسجد سپهسالار انجام شد وپیکراورا بنابوصیت خوداو به رشت برده درآرامگاه خانوادگیش بخاك سپردند که هفتادوهفت سال پیشترمکتبی درآنجا بود وابراهیم کوچك آنروز و استادپورداود بعدها نخستین الفبای زبان فارسی را درهمانجاآموخت.

آثار پورداود :

استادپورداود از پژوهشگرانیست که در فرهنگ ایران جائی بس بلند دارد وخدمتی که درطول زندگانی ۸۳ سالهٔ خود بتاریخ فرهنگ و تمدن ایران نموده است اورا بی گمان درشمار بزرگترین خدمتگزاران فرهنگ و تاریخ ایران قرارداده است. ویك عمر برای روشن کردن گوشه های تاریك تاریخ تمدن ایران باستان کوشید وحاصل این یك عمر زحمت و کوشش را در قالب دهها کتاب ومقاله وسخنرانی عرضه کرد.

پورداود محقق، زبانشناس و شاعر، یك نویسنده چیره دست نیز بود . همهٔ نوشته های اوبا زبانی ساده وقلمی روان وشیوه ای بسیارشیوا نوشته شده است. درکار تحقیق بسیار دقیق و روشن بین بود اونخستین کسی است که اوستا را بفارسی برگردانید وتاریخ تمدن ایران باستان را باکوشش وتحقیقات شبانه روزی خود روشن ساخت. گفت و گودربارهٔ مقام دانش وارزش آثار اوجائی بس فراختر وزمانی بیشترمیخواهد وچون این امکانات ، آنچنان که باید اکنون فراهم نیست ، در اینجا تنها به بیان نام آثار اوبس می کنیم :

۱ـ گاثاها : ترجمه سرودهای زرتشت بامتن اوستائی که دو بار یکی در ۱۳۰۵ خورشیدی وباردیگر در ۱۳۲۹ دربمبئی بچاپ رسیده است .

۲ - یشتها : بخش نخست ازهرمزدیشت تا خورشید یشت ، متن اوستائی چاپ بمبئی (فروردین۱۳۰۷) وچاپ تهران (۱۳۴۶)

۳ - یشت ها : بخش دوم از فروردین یشت تا زامیاد یشت ، متن اوستائی چاپ بمبئی (فروردین ۱۳۱۰) و چاپ تهران (۱۳۴۶)

۴ - خرده‌اوستا: چاپ بمبئی ۱۳۱۰

۵ - یسنا : بخش نخست ازهات یك تا هات۲۷ چاپ بمبئی (۱۳۱۲)وچاپ تهران (۱۳۴۰)

۶ - یسنا : بخش‌دوم با گفتارهائی دربارهٔ موضوعهای تاریخی چاپ‌تهران (۱۳۳۷)

۷ - یادداشتهای گاثاها : دربارهٔ واژه‌های گاثاها تهران ۱۳۳۶

۸ - ویسپرد بخشی از اوستا تهران ۱۳۴۲

۹ - ایرانشاه · تاریخچه مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) چاپ بمبئی سال ۱۳۴۴ قمری

۱۰ - خرمشاه : گفتار دربارهٔ آئین وکارنامه و زبان ایران باستان چاپ بمبئی سال۱۳۰۵ شمسی

۱۱ - سوشیانس رساله‌ایست دربارهٔ مرعود مزدیسنا چاپ بمبئی سال ۱۳۴۶ قمری

۱۲ - فرهنگ ایران‌باستان · بخش‌نخست شامل ۱۲ گفتار در بارهٔ زبان وفرهنگ ایران،تهران ۱۳۲۶ خورشیدی

۱۳ - هرمزدنامه : بیست وشش گفتار در بارهٔ تاریخ وریشه‌شناسی برخی از واژه‌ها و گیاهان : تهران ۱۳۳۱ خورشیدی

۱۴ - آناهیتا : مجموعهٔ پنجاه گفتار تاریخی وزبان شناسی،تهران ۱۳۴۳ خورشیدی

۱۵ - دین میترا، بمبئی ۱۹۳۳

۱۶ - مجموعه گفتارهای پورداود درانستیتوی‌کاما، بمبئی۱۹۳۵

۱۷ - گفت وشنود پارسی برای دبیرستانهای هند چاپ بمبئی ۱۳۱۲ خورشیدی

۱۸ - داستان بیژن ومنیژه : سخنی ازشاهنامه یا پیشگفتاری مبسوط دربارهٔ فردوسی وشاهنامه چاپ تهران ۱۳۴۴

۱۹ - داستان فریدون : برگزیده‌ای از شاهنامه بامقدمه‌ویادداشتها،تهران ۱۳۳۶

۲۰ - زین‌ابزارها : سلسه مقالات که در مجله بررسی‌های تاریخی بچاپ رسیده است .

۲۱ - یزدگرد شهریار : منظومه‌ایست که بیادگار جشن هزارهٔ فردوسی دربمبئی‌منتشرشد (۱۹۳۳)

۲۲ - پوراندخت‌نامه : دیوان شعر استاد با ترجمهٔ انگلیسی آن توسط دینشاه ایرانی چاپ بمبئی سال ۱۳۰۶ خورشیدی

ازآثار چاپ نشده پورداود وندیداد و انبوهی یادداشت را که دربارهٔ فرهنگ‌وزبان‌ایران‌باستان‌است و بقولی‌درحدودده‌جلدمیشود بایدنام برد.

بررسی های تاریخی

مدارك و مراجع

در تدوین وتنظیم این گفتار از کتابها و نوشته های زیرین بهره‌برداری شده‌است :

۱ - دیباچه پوراندخت‌نامه دیوان پورداود چاپ بمبئی شهریور۱۳۰۶ خورشیدی .

۲ - تعلیم لسان فارسی تألیف حسین‌دانش چاپ اسلامبول ۱۳۳۴

۳ - سخن‌وران ایران درعصر حاضر تألیف محمداسحق استاد دانشگاه کلکته چاپ دهلی ۱۳۵۱ قمری .

۴ - سخن‌وران دورهٔ پهلوی تألیف دینشاه ایرانی چاپ بمبئی۱۹۳۳
The Poers of the Pahlavi Regime

۵ - تذکرهٔ شعرای معاصر تألیف سید عبدالمجید خلخالي چاپ تهران (۱۳۳۷)

۶ - بیست مقاله قزوینی باهتمام پور داود دورهٔ کامل چاپ تهران ۱۳۳۲ خورشیدی .

۷ - یادنامه پور داود تألیف دکتر محمد معین چاپ تهران ۱۳۲۴

۸ - مجله راهنمای کتاب سال ششم شمارهٔ آبان ماه ۱۳۴۲

۹ - آناهیتا (مقدمه) بکوشش مرتضی گرجی تهران سال ۱۳۴۳

۱۰ - مجله هوخت دوره نوزدهم‌شماره ۹ سخن‌رانی اردشیر جهانیان.

۱۱ - مجله سخن دورهٔ هیجدهم شماره ۷ آذرماه ۱۳۴۷ مرگ پورداود بقلم دکتر بهرام فره‌وشی .

۱۲ - مجله وحید شماره ۱۲ سال پنجم - سوگواری بـرای یك دوستی شصت‌ساله ، بقلم استاد سیدمحمدعلی جمال‌زاده .

خوانندگان نوما

-۱-

فاضل محترم آقای عبدالحسین وجدانی در نامه‌ای با لطف فراوان که نسبت به مجله بررسی‌های تاریخی ابراز نموده‌اند شرح مفیدی دربارهٔ «آفت تعصب در تاریخ نگاری» نوشته‌اند که از نظر شیوائی ورسائی آن، ما عیناً در اینجا نقل نمائیم :

بررسی‌های تاریخی

عبدالحسین وجدانی

آفت تعصب در تاریخ نگاری

مورخ نامدار معاصر هـ . ج . ولز (H. G. wells) در سال ۱۹۲۰ میلادی کتابی را تحت عنوان «دورنمای تاریخ» آغاز کرد که درسال ۱۹٦٦ باتجدید نظرهای مفصل در ۱۲۷۰ صفحه بقطع وزیری با ضمائم و تعلیقات و فهرست مندرجات واعلام ونقشه‌هاوتصاویرتجدید چاپ شد وانتشار یافت . بطوریکه ازنام کتاب برمی‌آید ، تاریخ پیدایش جهان وتمدن آدمیان‌را از آغاز تا سال ۱۹٦۰ میلادی برشته نگارش کشیده‌است .

ارزش عمدهٔ این اثر گرانبها در این است که نویسنده سبك نوینی در مکتب تاریخ نویسی ارائه می کند و بویژه تعصب و غرض را در تاریخ نگاری گناهی بزرگ و نابخشودنی می‌شمارد. ولز معتقد است که «مورخان سهم ملت هائی چون ایران را در نمایشنامه‌های خود اندك و ناچیز نشان داده وحق آنان را در تمدن بشری دست کم گرفته‌اند ، و از این که تاریخ نویسان بـه ثبت وقایع وحوادث تاریخی اکتفا کرده و نابررسی‌های تعصب‌آمیز و غرض‌آلود حقایق تاریخی‌رامعکوس جلوه داده‌اند ،سخت ناخشنود وآزرده خاطر است

ولز اعتقاد دارد که : توجه به کشف حقایق و علل پدیدآمدن وقایع و حوادث تاریخی بسیار واجب‌تر و سودمندتر از ثبت و نگارش شتابزده و غرض آلودآنهاست

نکبت ومصیبتی که جنگ اول جهانی برای هزاران هزارانسان بوجودآورد ولز را اندیشناك ساخت که «عقلای قوم‌قادر به‌حل مسائل‌بغرنج سیاسی‌نیستند چرا باید کشته شدن ولیعهد اطریش بدست یك دانشجوی صربی در شهر کوچك سرازوو باعث جنگی شود که پنجاه میلیون انسان را بخاك و خون بکشد ؛ چه باعث شد که ژاپن که تا پنجاه سال پیش[1] کشوری گوشه گیر و سرزمینی خیال‌انگیز وافسانه‌ای بود ، به قدرتی عظیم تبدیل شد ؛ چرا ارکان عظمت و قدرت روسیه تزاری دراندك زمانی چون‌کاخی مقوائی فرو- ریخت ، چگونه امپراتوری نیرومند عثمانی بوجود آمد وچسان دود شد وبرباد رفت ؛ چه موجب شد که ولایات کوچك و مجزا و خود مختار آلمان متشکل ویك پارچه شد وبصورت نیروئی متجاوز وجنگجودرآمد؟»

ولز از طرح این پرسش ها می‌خواهد این نتیجه را بگیرد که « اگر مورخان با روشن بینی و آزاد از هرگونه تعصب و غرض ، به کشف علل و بررسی عوامل بروز وقایع وحوادث تاریخ وتجزیه وتحلیل واستنتاج‌درست بپردازند ومردان سیاسی فرآورده‌های کنکاش و پژوهش آنان را در اداره امور جهان وجهانیان بکاربرند ، راه تأمین سعادت وآسایش‌انسانهای‌نگران

۱- نسبت به‌سال ۱۹۲۰ که ولزنگارش این تاریخ راآغاز کرده بود .

وبی‌پناه را مسلماً خواهند یافت.» ولز فایده وهدف‌غائی بررسی‌های‌تاریخی را همین می‌داند.

این است که درنگارش کتاب خود روشن بینی وموشکافی را با صراحت وصداقت درهم‌آمیخته و اثری‌پدیدآورده است که بقول خود او: «با وجود انتقادهای سختی که بر آن شده هیچوقت وژرف یابی که درتدوین‌آن‌بکاررفته هرگز مورد تردید قرارنگرفته است»

ولز نبردهای ایران ویونان را درزمان داریوش بزرگ وخشایارشاچنان مجسم ساخته است که گویی خواننده صحنهٔ کارزار را بچشم می بیند وغوغای جنگ‌آوران وشیههٔ اسبان وچکاچك شمشیر دلاوران را بگوش می‌شنود.

ودر پایان این گفتار به‌هردوت می‌تازد ومی گوید:

«هردوت درتوصیف نبرد سالامین دیگر مــــورخ نیست بلکه شاعری است حماسه سراکه باوج احساسات وطن پرستی خود می‌رسد.»

ولز این تعصب وغرض ورزی هرودت را صریح وبی‌پرده توجیه‌می کند: «اودرشهر هالیکارناس، در آسیای صغیر که مستعمرهٔ ایران بود، به دنیــا آمد و تا گزیرسیادت و فرمانروایی شکوهمند ایرانیان رابچشم می‌دیده‌است واین بریك یونانی هموارنمی تواند بود. ضمناً هردوت، چنان که‌خود می‌ـ گوید، منابع تاریخ او روایات و گواهی‌های‌کاهنان مصری و روحانیان ملل واقوام گوناگون بوده‌است که اغلب زیرسلطه وسیطرهٔ ایرانیان بسرمی‌بردند، وبسیار بعید می‌نماید که **این راویان‌وگواهان ازتعصب‌وغرض‌وخطاولغزش مصون و مبرابوده باشند.** ولز دربارهٔ شرح وبررسی غرض آلود هردوت که «**پدر تاریخ**» لقب یافته وجهانیان باین سمت او را می شناسند ومی‌ستایند، باشهامت‌قابل ستایشی داوری‌می کند وصریحاً می گوید:

«هردوت هرگز ازتبلیغ ضدایرانی نیاسود.»[1]

بنا باصل روانی «تداعی معانی» وبمصداق مثل معروف عرب که «تعرف الاشیاء باضدادها» به‌خاطرم‌آمد که چندی پیش کتابی از رنه گروسه[2]، عضو

---

1 – Herodutus never relaxed Arom anti – Persian propaganda .

2 – René grousset .

ارمنستان فرانسه ؛ به دستم رسید که عنوان آن «کارنامهٔ تاریخ»[1] است. این اثر باشیوه‌ای شیوا واستوار نگارش یافته است ولی افسوس، چنان تعصب وغرض بدان در آمیخته که ارزش کتاب را پاك از بین برده است .

گروسه به آئین مسیح وتمدن اروپائی که سرچشمهٔ آن را تمدن یونان و روم میداند ، تعصبی شدید می‌ورزد و ناگزیر هیچ تمدن و آئین دیگری را نمی‌پسندد . اودر کتاب خود به نبردهای ایرانیان ویونانیان نیز اشارت کرده چنین نتیجه می گیرد که اگر یونانیان جلوی «بربرها» رانمی گرفتند اساس تمدن اروپائی از بیخ و بن کنده می‌شد . این نویسنده در کتاب خود همه جا «آسیائی» را مرادف با «وحشی» آورده است . کتاب دیگری نیز بنام «تاریخ ارمنستان» از همو دیده‌ام که در آن هم تعصب مذهبی وقاره‌ای مؤلف سخت نمایان است . نویسنده دراین اثر خود نیز ارمنیان را از ایـن جهت می‌ستاید که عیسوی بودند و مانع هجوم اقوام آسیائی غیر مسیحی به اروپای متمدن شدند و حال آنکه چنین مورخ نامداری لااقل می‌باید بداند که دردورانی که اروپا مسکن قبایل واقوام وحشی وغارتگر ازقبیل گلواها ، فرانك‌ها ، نرمانده‌ها، برتون‌ها ، ژرمن‌ها، گت‌ها ، ویزیگت‌ها، و ایکینگ‌ها، واندال‌ها، ساکسونها وغیر این‌ها بود ، درقارهٔ آسیا تمدن‌های بسیار درخشان و عالی وجود داشته است. مخصوصاً ایرانیان که از لحاظ اغماض سیاسی ومذهبی ، که به‌زبان ملوژی گروسه آن را «Tolérace» می گویند، درسراسر تاریخ نمونه‌وسرمشق بوده‌اند ای کاش گروسه نیز مانند هموطن خود «شوالیه شاردن» سفری باصفهان میکرد وفرمان‌های متعدد ومکرر پادشاهان صفوی را که در رعایت آزادی مذهب و آسایش حال ارمنیان وتأمین جان ومال آنان صادر شده‌است ، درموزهٔ کلیسای جلفا می‌دید واطلاع می‌یافت که شاه عباس صفوی ایشان رادرنهایت مهر ومحبت درجوار پایتخت زیر کنف حمایت خود پناه داد و در دستگاهها و سازمانهای ارتشی و کشوری مناصب عالی به آنها سپرد وتجارت پرسودابریشم را بایشان واگذاشت .

نمی‌دانم‌ که گروسه این حقایق تاریخی را می‌دانسته است یا نه ؟ولی اگر

1 - Le Bilan del.Histaire

میدانسته واز روی تعصب وغرض تجاهل‌العارف کرده است ، زهی تأسف !
دراین‌جا باز ، برمی گردم به‌تاریخ ولز که می گوید :
« زمان‌آن فرارسیده است که بررسی‌های‌تعصب‌آمیز وغرض‌آلودتاریخ نویسان با محك عدالت وروشن بینی داوری وارزیابی شود ».

=۲=

آقای علی حصوری از تهران نوشته اند

سردبیر محترم :

درصفحات ۲۵۱ - ۲۴۳ شماره‌های ۳و۴ سال‌جاری آن مجله مطلبی توسط آقای چراغعلی اعظمی درج شده است که متاسفانه گزارشی است ناقص و در مقاله مذکور یکی دواشتباه یا تعبیروتفسیر اشتباهی هم هست که متذکر خواهم شد :

تقویم سنگسری ازنوع تقویم مازندرانی است وحتی نام ماههای آن هم شباهت‌کامل به نام ماههای تقویم مازندرانی دارد : این نوع سال درایران‌قدیم درتقویم‌ها ذکر میشده وحسابی است که اغلب با کبیسه بخصوصی برای‌اوقات عبادت نگهداشته‌می‌شده ، اما از موقعی معین ، کبیسه‌های آن در برخی از نقاط ایران دقیقاً گرفته نشده ودرنتیجه سال از سرجای خود حرکت کرده است واین باعث شده که آقای‌اعظمی تصوربفرمایند که‌مس‌مو(mas mo)آغاز سال سنگسری است . علت دیگری هم این اشتباه را ایجاد کرده است و آن اینکه ایشان تصور فرموده است‌اندرگاه سنگسری پس‌ازپایان سیصدوشصت روز افزوده میشود که اینطور نیست . دراینگونه سالها کبیسه معمولا پس از آبانماه افزوده می‌شده وملاحظه می کنیم که در تقویم سنگسری هم پس از آونه‌مو (آبانماه) ویتك (pitat) افزوده شده است باین‌ملاحظه نخستین ماه سال سنگسری همان‌سیامو (seya mo) است ونه مس‌مو ولی دراثر گردش سال فعلا آبانماه مصادف آغازسال خورشیدی شده است .

تقاضای شخص من از آقای اعظمی سنگسری وامثال ایشان چند چیز است.

۱ـ تلفظ کلمات دقیق نوشته شود تااشتباهی برای خواننده رخ ندهد مثلا ایشان به خط فارسی سیامو و به خط لاتین Seya mo نوشته‌اند که دقیق نیست.

۲ـ کاری که خیلی خیلی بهتر است اینست که گزارش شود آیا اکنون سنگسریان سال را تثبیت کرده‌اند ویاباز هم میگردد یعنی لازم است توضیح داده شود که لااقل درطی دهسال گذشته نوروز سنگسری در کدام روز وچندمین روز آونه‌مو بوده‌تااگر سیرمی کند میزان سیرآن برای علاقمندان به‌تتبع دراین قسمت، پیدا شود

۳ـ درصورتیکه ممکن باشد ازپیرمردان ویاپیرزنان تحقیق شود کـه ترتیب موجود را از کی بیاد دارند زیرا که ممکن است باتحولاتی که در این‌قرن دروضع روستاها وعشایر ایران پیداشده‌تغییری ویاحذفی وباحتمال ضعیف‌الحاقی درتقویم صورت گرفته باشد

ازهمه ایرانیانی که به‌قسمت‌بالا علاقمند هستندودرهر نقطه‌ای که‌تقویم محلی دارد، زندگی می کنندنظیر چنین تقاضارا دارم بخصوص که احتمال می‌دهم آثار تقویم‌های‌محلی قدیم درنقاط دیلمان ، کردستان، بلوچستان و سیستان وخطه شمال خراسان ویامشرق ایران بطور کلی، هم‌مانده باشد .

با احترام علی حصوری

ـ۳ـ

آقای محمد مشیری نوشته‌اند :

سردبیر محترم مجلهٔ «بررسیهای تاریخی»: درقسمت «خوانندگان وما» شماره ۳و٤امسال، ص۳۲۱ درپاسخ به‌پرسش های‌آقای قوامی اشتباه‌مختصری دست داده که برای رفع آن‌لزوماً به‌توضیح وتصحیح جسارت می‌ورزد وآن انتساب «حیرت‌نامه» به‌میرزا صالح‌شیرازی‌است [1]

---

۱ ــ ضمن اینکه‌حق‌را دراین‌باره به‌فاضل محترم آقای مشیری‌میدهیم از توجه خاص ایشان به‌مندرجات مجله بررسی های تاریخی سپاسگزاریم .

«حیرت‌نامه» نام‌سفرنامهٔ میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی ایلچی کبیر است
که درمراجعت ازسفراول‌خود ازلندن به‌ایران‌درمعیت سرگوراوزلی‌وجیمز
موریه معروف وقایع ایام توقف درانگلستان وشرح مسافرت خودرا به‌زبان
ساده می‌نویسد .

(شروع مسافرت وی ازطهران ۲۲ربیع‌الاول ۱۲۲٤ ه‍ ق. و برگشتن از
لندن اول جمادی‌الثانی ۱۲۲۵ بود)

دربرگشتن ازلندن که‌در جمادی‌الثانی ۱۲۲۵ اتفاق افتاد وبطوریکه‌در
بالا گفته‌شد، سرگوراوزلی وموریه باحاجی میرزا ابوالحسن همسفر شدند
وپس ازسفری دورودراز ازلندن به‌برزیل وازبرزیل به‌هندوستان و ایران
به‌طهران رسیدند و در برگشتن به‌طهران حاجی‌میرا ابوالحسن به‌لقب‌خان
ملقب گردید .

شرح این مسافرت را موریه هم درسفرنامهٔ اول‌ودوم خود نوشته‌وحاجی
میرزا ابوالحسن‌خان روزبه‌روز قید کرده ونام سفرنامه خودرا «حیرت‌نامه
سفرا» گذاشته ازاین کتاب نسخی‌چند در طهران ویك‌نسخه نیز درکتابخانه
موزه بریتانیا درلندن باقی است.

خوشبختانه این کتاب به‌اهتمام « آقای دکتر حسن جوادی » در جزو
انتشارات دانشگاه تهران زیرچاپ وامید است بزودی منتشر شود

اماسفرنامهٔ‌میرزاصالح‌شیرازی، شرح‌مسافرت‌اول اوست‌به اروپاکه برای
تکمیل‌تحصیل به‌انگلستان میرفته ازروزحرکت ازتبریز تاباز‌گشت‌به‌ایران
(از۱۲۳۰ تا۱۲۳۵ قمری) وازاین‌مدت‌سه‌سال‌و نه‌ماه وبیست‌روز درانگلستان
بوده وسفرنامهٔ اوعلاوه‌بروقایع‌مسافرت مشتمل برشرح‌مفیدی درتاریخ‌روسیه
و انگلستان و انقلاب‌کبیر فرانسه ووقایع ایام ناپلئون اول واوضاع واحوال
ممالکی که‌او دردوره سفرخود دیده‌است* خوشبختانه این‌کتاب نیزبه‌وضع
بسیار خوبی‌توسط آقای‌اسماعیل‌رامتین چاپ‌شده وامیداست دراین چندروز
منتشر شود ازجسارت خود معذرت می‌خواهم .

محمد مشیری

- ٤ -

آقای هرمزد ایرا از تهران نوشته‌اند :

درشماره اول سال دوم مجله بررسیهای تاریخی دربخش اسنادومکاتبات تاریخی ضمن چاپ ۱٤صفحه عکس رساله تحقیقات سرحدیه شرحی نیز در باب آن‌انتشار یافت درچندجای‌شرح مذکورقید گردیده است که‌عکسهای منتشره ازصفحات رساله بخشی ازآن رساله است لکن درابتدای رساله قید گردیده است «متن رساله تحقیقات سرحدیه»

ازحضور جنابعالی استدعا دارم ضمن‌توضیحی روشن بفرمائید که کل رساله تحقیقات سرحدیه همان ۱٤ صفحه منتشره است یااینکه بخشی از کل رساله ، واگر صحایفی ازآن محذوف است این فقرات محذوفه درچه باب بوده است ؟

ضمن مقابله‌ای که اینجانب باقسمتهائی از رساله تحقیقات سرحدیه که درکتاب امیر کبیر تألیف‌آقای دکتر فریدون آدمیت بعمل آوردم چنان دستگیرم‌شد که‌فقراتی ازرساله تحقیقات سرحدیه‌درمجله بررسیهای‌تاریخی درشماره مذکور بچاپ نرسیده است .

درهرحال ازلطفی که‌فرموده‌وحقیررا ازچگونگی ماوقع مطلع‌خواهید فرمود نهایت سپاسگزارم .

پاسخ- چهار «صفحه‌ای که‌از رساله تحقیقات‌سرحدیه درمجله‌بررسی - های تاریخی بچاپ رسیده‌است تنهامقدمه‌رساله نامبرده است ومتن‌کامل‌رساله باهتمام همکار محترم آقای محمد مشیری جزو انتشارات بنیاد فرهنگ زیر چاپ است .

-۱-
معارف اسلامی

نشریه سازمان اوقاف

هنگامی که صفحات مجله درچاپخانه بسته میشد شماره هفتم (آبان‌ماه ۱۳۴۷) نشریه سازمان اوقاف بنام معارف اسلامی بدست مارسید.

این نشریه سودمند که بقطع خشتی بزرگ ودر ۷٦ صفحه با کاغذاعلی و پشت‌جلدی رنگی با نگاره‌ای از گچ‌بریهای هنری قدیم بچاپ رسیده است نشانه کوشش فراوان مسؤلان آن میباشد که با دقت وسلیقه خاصی مطالب و گفتارهائی نغز و محققانه را درآن گرد آورده‌اند هرچند در این نشریه پنج مقاله و یك فهرست از کتابهای اسلامی‌بیشتر نیست ولی باید پذیرفت که باوجود همین اندکی صفحات و کوتاهی گفتارهایش جائی بس بلند درجهان مطبوعات فارسی خواهد یافت و برای این طفل یکشبه ره صدساله میتوان پیش‌بینی کرد.

در این شماره از نشریه معارف اسلامی مقالات وحدت وجود از استاد سیدمحمدکاظم عصار، رسالة فی‌حقیقة‌العشق از سهروردی با مقدمه‌وتصحیح دکترسیدحسین نصر استادوسرپرست دانشکده‌ادبیات وعلوم‌انسانی‌دانشگاه تهران، اسلام در ایران از دکتر عبدالحسین زرین کوب، راز معنوی خانه کعبه از هانری کربن ترجمه بزرگ نادرزاد و سرانجام کتابهای اسلامی از [illegible] بختیار را میخوانیم که‌هریك‌درجای خودارزشمندوبینش‌ورانه‌است.

ماکامیابی مسؤلان این نشریه سودمند وپرارزش را آرزو میکنیم.

-۲-

ایران جاویدان

تألیف: دکتر خانبابا بیانی استاد دانشگاه تهران

ازانتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی – ۱۳۴۷

۱۴۶ ص + ۲۰

ooo

این کتاب که هنوز پخش نشده و در دسترس همگـان نیست، از روی تصادف نیمساعتی بدست ما افتاد وآنقدر فرصت شد که توانستیم آنرا ورق بزنیم واجمالا از فحوای مندرجات آنآگاه شویم.

کتاب ایرانجاویدان یکیدیگر از چندنشریه ارزشمند شورایمرکزی جشن شاهنشاهی ایران است که بر اثـر توجه و علاقه جناب آقـای سناتور بوشهری نایب رئیسشورا انتشار یافته است این کتاب بخامهٔ توانای همکار گرامی وعالیقدر مجلهٔ بررسیهایتاریخی آقای دکتر خانبابا بیانیء استاد دانشگاه تهران برشته نگارش کشیده شده.

کتاب مصدر بهقسمتی از پیام شاهنشاه آریامهراست که در بیستوهشتم امرداد ۱۳۳۸ خطاب به ملت ایران ایـراد فرمودهاند و ظاهراً مؤلف از این پیام شاهانه الهام گرفته و کتاب خود را تدوین کردهاست.

شاهنشاه درآن پیام چنین فرمودهبودند:

«راست است کـه در طول تاریخ کهنسال این کشور دورههای انحطاط نظیر آنچه برای هرملت دیگر روی داده برای ما پیشآمده و ما را مدتی در حال عقب ماندگی نگاهداشته است ولی همان غریزهٔ ذاتی ولیاقت نهائی وفطری ملت ما بکرات بصورتی معجزهآسا بروز

کرده است وما هرباره نشان داده‌ایم ودر آتیه نیزنشان
خواهیم داد که‌چگونه با نیروی روحی شگفت‌آورخاص
این ملت کهنسال ، که در طول قرون در کورهٔ حوادث
بصورت‌پولادی درآمده است ، خودرا بپایهٔ مترقی‌ترین
ملل و سعادتمندترین جامعه‌ها برسانیم. »

ازاینکه مؤلف ، این‌پیام شاهانه را سرلوحهٔ کتاب خود قرارداده‌میتوان دریافت دراین کتاب از موضوع بسیار اساسی و بسیار مهم «سربقای ایران» گفت‌و گو شده‌است‌چنانکه مؤلف خوددرمقدمه اشاره باین‌نکته‌نموده است:

« کتاب ایران جاویدان سرگذشتی است از
مجاهدتهاوازخودگذشتگی‌های ملت ایران و تلاشهای
شاهنشاهان و زمامداران‌آن‌برای حفظ بقاء و موجودیت
خود و استقلال سرزمینی که شخصیت و آبروی آنها
طی قرون متمادی بآن بستگی داشته است دراین‌کتاب
کوشش شده‌است‌با دلایل‌مثبت و با اتکاء به حقایق‌فلسفی
و اجتماعی و سیاسی توجه بآنچه بتاریخ معنای علمی و
استدلالی میدهد، سر بقای ایران روشن‌شود »

کتاب بعداز یك مقدمهٔ کوتاه ، نخست شامل بحثی در بارهٔ تأثیر وضع جغرافیائی ایران‌در تاریخ این‌سرزمین(۸صفحه) است‌وسپس بحث‌اصلی کتاب زیرعنوان « نقش شاهنشاهی‌ایران درتاریخ» آغاز میشود . (۱۳۸ صفحه)

این بخش مفصل بظاهر دارای این عیب است که در آن ، فصل بندی نشده‌اماهنر وابتکارویژهٔ مؤلف‌در همین است که بی‌آنکه گفت‌وگوی‌شیرین و جالبی را بریده بریده کند ، با جادادن عکس سه‌فرمان تاریخی که هریك در تاریخ ایران بدوره‌ای پایان داده و دورهٔ نوینی را آغاز کرده‌اند ، در حقیقت کتابرا به سه‌فصل اساسی بخش نموده است :

۱ - از آغاز تاریخ تا سال ۵۳۹ پیش‌از میلاد که فرمان کوروش بزرگ مبنی برآزادی ملل صادر شد .

۲ـ از فرمان کوروش بزرگ تا فرمان مشروطیت (۵۳۹ پیش از میلاد تا ۱۹۰۶ میلادی ـ ۱۳۲۴ قمری) که ایران از زیر یوغ استبداد رهائی یافت.

۳ـ از فرمان مشروطیت تا صدور فرمان «الغای ارباب ورعیتی» که در بهمن ماه ۱۳۴۱ باراده سنیه شاهنشاه آریامهر صادر شد.

نویسنده گفتگوی خودرا با یادآوری از پیدایش زردشت و آئین او آغاز میکند، (ص۹) وسپس به بنیاد شاهنشاهی ایران از دورهٔ مادها (ص۱۲) میپردازد و به «عصر طلائی» یعنی دورهٔ هخامنشیان میرسد و گفته پروفسور بن‌ونیست خاورشناس فرانسوی را نقل میکند که میگوید « دودمان هخامنشی نخستین بار در تاریخ نمونهٔ تشکیلات وسیعی را که امپراتوری می‌نامند بجهان غرب نشان داده است» (ص۱۳) آنگاه ازروح آزادیخواهی هخامنشیان نسبت به ملل تابعه که خود از افتخارات این دودمان است صحبت میکند، فرمان کوروش بزرگ را که دربارهٔ آزادی قوم یهود است شاهد میآورد، از اقدامات داریوش وجانشینان او یاد میکند ودر بارهٔ همین دوره است که در کتاب «ایران جاویدان» میخوانیم: « غالباً خواسته‌اند از تمدن هخامنشی انتقاد کنند ازاینرو که تمدن مزبور بتمدنهای اقوام دیگر مخصوصاً در زمینهٔ هنر تعلق داشته است. اگر منظور ابنیه‌ایست که می‌شناسیم باید این حقیقت کهن را تصدیق کرد که در همه ازمنه اقوامی که با یکدیگر روابط داشته‌اند در یکدیگر متقابلا نفوذ کرده‌اند. آیا یونان باهمهٔ نبوغ خود ازمنابع هنری وفکری مشرق استفاده نکرده است؟ ...» (ص۳۵)

چون بدورهٔ اسکندر میرسد، حاصل یك عمر مطالعه وتحقیق مؤلف را در یکی دوجمله چنین میخوانیم که «تاریخ اسکندر مقدونی جزئی از تاریخ ایران است ودوره‌ای که عصر طلائی یونان نام دارد درواقع دنبالهٔ منطقی تاریخ ایران ونتیجهٔ توسعه فرهنگ ایران است» (ص۲۰)

سپس بدورهٔ پارتها وساسانیان (ص۲۳ تا ۳۹) میرسیم. که دراین دوره « تمدن ایرانی درقارهٔ اروپا وافریقا راه یافته و اثرات مهم درتمام شؤن زندگی این دوقارهٔ بزرگ بجا گذارده است» (ص۲۴)

بعد از این دوره است که « درایران اهورامزدا جای خودرا بالله میدهد»

اما روح ایرانی که نمی‌توانست این آئین تازه را بهمان قسم که «درسراسر عربستان وشمال افریقا وبسیاری از نواحی آسیا حکمفرمائی یافته بود، بپذیرد ، موفق گردید مذهبی بنام شیعه ، شعبه‌ای از دین اسلام که کاملا رنگ ایرانی داشت انتخاب نماید» (ص۴۲ـ۵۰) تابتواند بااین پدیدهٔ ایرانی، استقلال وملیت خود رانگاهدارد. تأسیس خاندانهای ایرانی طاهریان،سامانیان، صفاریان،دیلمیان آل‌زیار وخاندانهای دیگری که در کرانه‌های دریای مازندران جای داشتند بالاخره جنبشهای آزادیخواهی ایرانیان که در زیر لوای جنبشهای مذهبی روی میداد همه بدین منظور بود وازاین نکات وازاین فلسفه عالی بگونه‌ای محققانه دراین کتاب گفت‌وگو شده‌است (ص۵۰ تا ص۶۱)

این وضع تاحدود نیمه اول سدهٔ چهارم هجری کشیده میشود تا اینکه قبایل ترک در دستگاه پادشاهان ایرانی راه می‌یابند وبتدریج برای خود بساط قدرت وشاهی برپامی کنند ورفته‌رفته دامنهٔ سلطه و سیطره خودرا بربخش بزرگی ازایران می گسترند (غزنویان ، سلجوقیان و خوارزمشاهیان) . اما این بارنیز نبوغ ایرانی کارخودرا برای مستحیل کردن اتراك وتمدن آنهادرتمدن ایرانی باجنگ‌افزار زبان وادبیات وفلسفه تصوف آغاز نموده‌است (ص ۶۱ـ ص۷۱) ولی «روح ایرانی درمیدان آزادی هنوز آنقدرجلوه گری نکرده بود که آسمان ایرانرا ابرتیره وتاراستیلای مغول فراگرفت وتندباد آن بلای ناگهانی درخت سالخوردهٔ علم ومعرفت را درآن سرزمین ازپای درآورد» (ص۷۱).

ازنو دورهٔ تاریك برای ایران گشوده شد. این بار مغولان وبعدهم تیموریان «آمدند و کشتند وسوختند وبردند ورفتند» وخونهاریختند (ص۷۱ تا ص۸۱) لیکن این بارهم ایرانی گوهر ذاتی خودرا بازنشان داد و نهال تازه‌ای که با همان خونهای ریخته، آبیاری شده بود سر برکشید وشاخ و برگها تادرون کاخهای ایلخانان مغول نیزراه یافت ودرآنجا سایه افکند وسرانجام هم انبوهی آن «بیگانگانرا خفه کرد» ووحدت ایران بدست خاندان صفوی وجودیافت.

ازاین پس تادومین فرمان آزادی (فرمان مشروطیت) اگرچه، هرچندی

سرزمین ایران دستخوش تجاوز قومی ومورد هجوم گروهی شده‌است اما در همه حال ایرانی توانسته است گلیم خود را از آب بیرون کشد وبگونه‌ای معجزآسا که آن معجزه جز تراوشی از نبوغ روحی وفکری ایرانی نمی‌بود، دفع شروبلاازخود کرده‌است (ص۸۵تاص۱۲۰)

درپایان این دوره، دومین فرمان‌آزادی درایران‌صدوریافت(۱٤ جمادی الثانیه ۱۳۲٤قمری) اما این فرمان باآنکه درجای خود بسیار گرانقدر و با ارزش بود ولی‌نتوانست آزادی وآسایش‌را آنگونه که‌فرمان کوروش بزرگ آنرا اعطا وتأمین کرد، تممیم دهد واین نارسائی بانشیب وفرازهای دیگری هم که ازآن پس روی داد، آمیخته‌شد (ص۱۲۰تـاص۱۲۸) تا آنکه سومین منشور که قاطع‌ترین نیز می‌بود دربهمن ماه ۱۳٤۱ بارادهٔ شاهنشاه آریامهر صادر شد (۱۲۸-۱٤۳)

بدین ترتیب در هرمرکی از کتاب ایران جاویدان یکی ازاسرار بقـای ایرانرامی‌یابیم که‌نشانهٔ«قابلیت‌انعطاف» ، «نقش‌پذیری»،«قدرت اراده» «پشت کار»«اصالت‌قریحه»، «استعداد وابتکار»،«علاقه‌وبستگی به‌مواریث ملی»و«حفظ صفات حسنه‌نیاکان» است.

این است آنچه در این کتاب نفیس و ارزشمند باتفصیل بیشتر و رساتر می‌یابیم وبالاخره درنتیجه کتاب(ص۱٤۳تاص۱٤٦) چنین میخوانیم: « ملت آریایی‌ایران درطی‌قرون متمادی‌حیات خود دوهدف را وجههٔ همت قرارداد: درمواقع تسلط وقدرت وسروری، اشاعه سعادت ونیکبختی برای ملل مغلوب وآموختن راه و رسم زندگی بمردمی که ازجهات مختلف از خود او عقب‌تر بوزند وبخصوص احترام به‌آنچه که‌نزدآن مردم عزیزشمرده میشد.... امادر مواقع انحطاط وتاریکی وسقوط، دراینجاست که ایرانی باتمام شدت وحدت، نبوغ روحی وذاتی خویش‌را بمنصه ظهور درآورده...»(ص۱٤۳-۱٤٤)

از مزایای دیگر این کتاب اینکه با وضعی بسیار مرغوب و بدون غلط بچاپ رسیده است.

وجود فهرست منابع ومآخذ کتاب وهمچنین فهرست اعلام‌نیز برمرغوبیت وارزش علمی‌آن افزوده‌است و بطورخلاصه باید بگوئیم سالهاست کتابی با وجود کمي صفحات بدین پرمغزی و محکمی و بااین روانی وسادگی که در عین حال مطالب ونظراته بسیار محققانه ودرسیاری ازموارد هم نو وتازه باشد درمطبوعات ایران انتشار نیافتة است ما کامیابی بیشترشورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران که ناشر این کتاب است و مؤلف دانشمند آن را آرزو میکنیم .

بررسی های تاریخی

-۳-

در فاصلهٔ پخش شماره ٤ مجله بررسی‌های تاریخی و این شماره ، چند کتاب تاریخی دیگر نیز بفارسی بچاپ رسیده است ولی چون هنگامی این کتابها بدست ما رسیدند که صفحات مجله بسته شده بود نتوانستیم در بارهٔ آن کتابها سخنی در این شماره بگوئیم . بدین‌رو دراینجا تنها از نام آنها یاد میکنیم و گفتگوی بیشتر را بشمارهٔ آینده میگذاریم :

۱- تاریخ اجتماعی ایران درعهد باستان تألیف دکتر محمد جواد مشکور از انتشارات دانشسرای عالی

۲- تاریخ تشکیل شاهنشاهی صفویه تألیف دکتر نظام‌الدین مجیر شیبانی

۳- تاریخ آل‌مظفر جلدیکم تألیف دکتر حسینقلی‌ستوده چاپ دانشگاه‌تهران

٤- تاریخ آل‌جلایر تألیف دکترشیرین بیانی چاپ دانشگاه‌تهران

٥- سفرنامهٔ ویلسن یا تاریخ سیاسی‌و اقتصادی ترجمه وتلخیص حسین‌سعادت نوری

غلط نامه

وتوضیحی دربارهٔ مقاله« معبد آمون درمصر »

در مقالهٔ « معبد آمون درمصر » که در شمارهٔ گذشته در صفحات ٤١-٥٤ چاپ‌شده بوواشتباهاً شکل‌شماره۳بجای‌شکل۱ وشکل۱ بجای‌شکل۳شماره-گذاری شده و زیرنویس شکلهای مذکور نیز مربوط بدیگری می‌باشد .

ضمناً درصفحه ٥٠ سطر ١١ جمله داخل پرانتز (شکل در نقشهٔ تخت جمشید) بوده که اشتباهاً (سگ وببر نقشه‌تخت جمشید) درج‌شده‌است.

آمون Amon خدای شهر کوچك‌تب ابتدا خدای تاریکی‌بود ودرمعبد متوسطی قرار داشت اماچون تب پایتخت گردید دربین‌خدایان درمرتبه اول قرارگرفت روحانیون هلیوپلیس آنرا با « را» یکی کردند و این خدای کامیاب را «آمون‌را» نامیدند (Râ یا Rê خدای‌هلی‌پلیس‌نام‌داردوبزرگترین خدای‌مربوط بخورشیداست که گاهی‌درشب وزمانی‌درروزدردوقایق‌درآسمان سفر میکند).

☆ ☆ ☆

این خطاهای چاپی را هم درست فرمائید :

صفحه		سطر	سهو	درست
۳١٥	(نمونه‌خط‌فاضل‌خان)	زیرعکس	قسمت‌دوم	قسمت اول
۳١٦	«	«	قسمت اول	قسمت دوم
١٤١		سطرپیش ازآخر	حسنقلی‌خان	حسینقلی‌خان
۳٤٦		٦	١٢٤٦	١٢٦٤
«		٦	٦ مارس	٥ مارس

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی

مدیر داخلی - ستوان یکم مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی ــ نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
(کمیتهٔ تاریخ)
نشانی : تهران ، ستاد بزرگ ارتشتاران
تلفن : ٧٦٤٠٦٤

بهای مجله هر شماره	برای نظامیان	٢٠ ریال
	برای غیرنظامیان	٣٥ ریال

بهای این شماره استثنائاً برای غیر نظامیان ٥٠ ریال

وجه اشتراک سالانه ٦ شماره	برای نظامیان	١٢٠ریال
	برای غیرنظامیان	٢١٠ریال

برای اشتراک : وجه اشتراک را به جساب ٧١٤ بانک مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراک مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت و رسید را با نشانی کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

چاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی ایران

Barrasihâye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT — MAJOR DE COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR:

DR. DJAHANGUIR GHAIMMAGHAMI

ADRESSE:

IRAN - TÉHÉRAN.

AV. KOUROCHE KABIR, TCHAHAR RAHE QASR

ABONNEMENT: 5 DOLLARS POUR 6 No.

بفرمان

مطاع شاہنشاہ آریامہر بزرگ ارتشتاران

مجلّه

بررسیهای تاریخی

مجلهٔ تاریخ وتحقیقات ایران شناسی
نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران ـ کمیتهٔ تاریخ

شماره ۶ سال سوم
شماره مسلسل ۱۸

بهمن ـ اسفند ۱۳۴۷
فوریه ـ مارس ۱۹۶۸
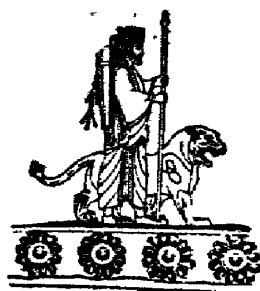
عکسها و گراورهای رنگی و غیررنگی این شماره (۹ رنگی و ٦۲ سیاه)
در گراورسازی چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران تهیه شده است
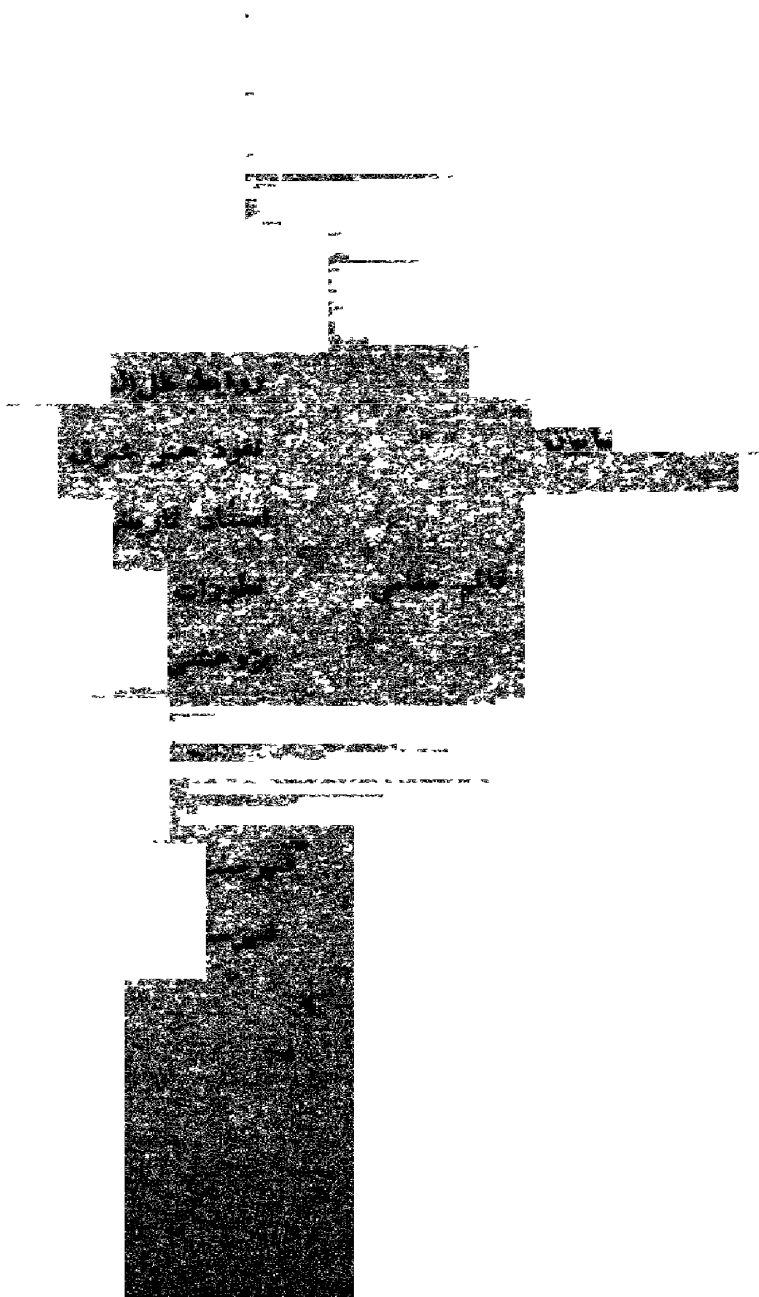
شورای مجلهٔ بررسیهای تاریخی

بموجب اساسنامه مجلهٔ بررسی های تاریخی که بتصویب اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران رسیده است مجله توسط یک هیأت شش نفری اداره میگردد که هموندان آن بشرح زیرند :

۱. تیمسار ارتشبد دکتر بهرام آریانا رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران رئیس شورای مجلهٔ بررسیهای تاریخی

۲. تیمسار سپهبد خدامراد سیوشانی رئیس اداره کنترل ستاد بزرگ ارتشتاران هموند شورا

۳. تیمسار سرلشکر سعید رضوانی رئیس اداره سوم ستاد بزرگ ارتشتاران هموند شورا

۴. تیمسار سرلشکر میرحسن عاطفی رئیس اداره مهندسی ارتش هموند شورا

۵. آقای دکتر خانبابا بیانی استاد تاریخ دانشگاه تهران هموند شورا

۶. سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی رئیس کمیسیون تاریخ نظامی ستاد بزرگ ارتشتاران - مدیر مسئول مجله بررسی های تاریخی و هموند شورا
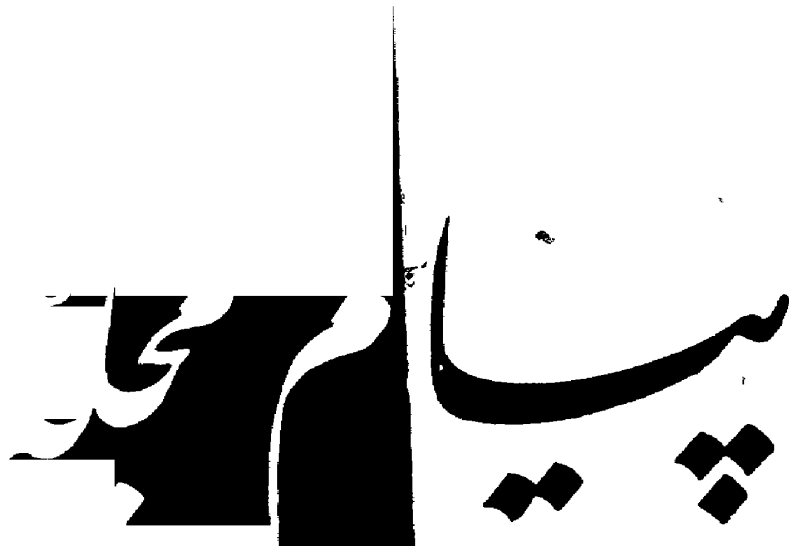
مجله بررسیهـای تاریخـی کـه بفرمان خجستهٔ خدایگان شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران از سال ۱۳۴۵ بکار آغاز کرده ، با پخش این شماره، سومین سال خود را بپایان میرساند و بسی سرفراز است که در راه انجام خواستهای راستین و خجستهٔ شاهانه و خدمت به کارنامهٔ کهن وباستانی ایران از فرخنده نوروز ۱۳۴۸ بچهارمین سال تلاش خویش گام می‌گذارد .

برای آنان که نکار فرهنگ وکتاب
وروزنامه آشنائی دارند بخوبی‌آشکار
است‌که فراهم ساختن وپخش چهار
هزار برگ سخن درپیرامون‌جستار-
هائی نو در تاریخ ایران (در ۱۸ جلد)
چه کاری بس دشوار است . اما باید
گفت که این‌کامیابی بزرگ فرهنگی
جز با تلاش بینش ورانـه همکاران
دانشمند مجله‌وگرمی پذیرش ومهری
که ازسوی هم‌میهنان نژاده ما آشکار
گردیده است ، شدنی نبود واز این
روست که از ایشان سپاس فراوان
دارم وسال نو را با فرخنده نوروز
باستانی آن ، برای ایشان بگونه‌ای
خجسته ، آرزو میکنم .

رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران .
ارتشبد دکتر بهرام آریانا

به یادبود

دو

سالروز بزرگ

با فرا رسیدن ماه اسفند ، سالروز دو رویداد بزرگ که هریک بگونه‌ای در سرنوشت ایران ما نقشی سازنده و حیاتی داشته‌اند ، نیز فرا میرسد

این دو رویداد بزرگ ، یکی زادروز اعلیحضرت رضاشاه کبیر ـ در بیست‌وچهارم اسفند ۱۲۵۶ خورشیدی ـ است ودیگری کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ میباشد که چهل وسه سال بعد بدست توانای آن رادمرد بزرگ برای بهبود اوضاع آشفته ونابسامان ایران آنروز ، جامه عمل پوشید ، بدین‌رو مجلهٔ بررسی های تاریخی باندیشه بزرگداشت این دوروز تاریخی ، کرونولوژی زندگانی شصت و شش سالهٔ اعلیحضرت رضا شاه کبیر را که بنیادگذار ایران نوین بوده اند زیب سرلوحه خود میسازد

۱۲۵۶ (۲۴ اسفند)	زاد روز اعلیحضرت رضاشاه کبیر
۱۲۷۰	ورود بخدمت نظامی در بریگاد قزاق
۱۲۹۴	رسیدن بدرجه سرهنگی
۱۲۹۷	رسیدن بدرجه میرپنجی (سرتیپی)
۱۲۹۹ (سوم اسفند)	کودتا ودریافت لقب سردارسپه
۱۳۰۰ (۴ اردیبهشت)	رسیدن به‌مقام وزارت جنگ
۱۳۰۰ (ازتیرماه تا۱۹بهمن)	سرکوبی سرکشان وپایان‌دادن به بی‌نظمی‌ها
۱۳۰۰ (۲۵آبان)	تشکیل ارتش نوین
۱۳۰۱ (فروردین)	بیرون راندن افسران بیگانه ازارتش ایران
۱۳۰۱	تشکیل نیروی هوائی
۱۳۰۲ (۶آبانماه)	رسیدن بپایه ریاست وزراء (نخست وزیری)
۱۳۰۳ (۱۶ اردی‌بهشت)	ایجاد خدمت نظام وظیفه‌عمومی
۱۳۰۳ (۱۰ آذر)	پایان فتنه‌خوزستان
۱۳۰۳ (۲۵ بهمن)	رسیدن به‌درجه‌ومقام فرماندهی کل قوا
۱۳۰۴ (۱۷ خرداد)	آغاز ساختمان راه‌آهن‌سراسری ایران
۱۳۰۴ (نهم آبان)	پایان زمامداری خاندان‌قاجار وبرگزیده‌شدن‌سردارسپه بریاست حکومت موقتی
۱۳۰۴ (۲۱آذر)	برگزیده شدن به‌شاهنشاهی ایران
۱۳۰۴ (۲۶آذر)	تخت نشستن
۱۳۰۵ (۵ اردی‌بهشت)	تاجگذاری
۱۳۰۶ (۲۰ اردی‌بهشت)	لغوکاپیتولاسیون
۱۳۰۷ (۲۸ امرداد)	تأسیس بانک‌ملی
۱۳۰۸	تشکیل نیروی دریائی
۱۳۰۹ (۶ خرداد)	لغو امتیازچاپ‌اسکناس بانک‌شاهنشاهی (بانک‌انگلیس)
۱۳۱۰	لغو امتیاز نفت دارسی
۱۳۱۱	امتیاز جدیدنفت (شرکت‌نفت ایران‌وانگلیس)
۱۳۱۳	تأسیس دانشگاه تهران
۱۳۱۴ (خرداد)	تأسیس فرهنگستان ایران
۱۳۱۴ (۱۷ دی)	نهضت بانوان وبرداشتن‌حجاب
۱۳۱۶	تقسیم کشور بده استان

۱۳۱۷ (۲۷ امرداد) بهم پیوستن راه آهن جنوب و شمال

۱۳۱۹ (۴ اردی‌بهشت) گشایش نخستین فرستندهٔ رادیو

۱۳۲۰ (۲۵ شهریور) استعفای شاهنشاه ازسلطنت ومهاجرت ازایران

۱۳۲۳ (۴ امرداد) درگذشت اعلیحضرت رضاشاه کبیر درشهر ژوهانسبورگ در امریکای جنوبی

۱۳۲۹ (۱۷ اردی‌بهشت) انتقال پیکر شاهنشاه از قاهره به‌آرامگاه ویژه

سرهنگ جهانگیر قائم مقامی

کشانیان و داستانهای ملّی ایران

بقلم

ذبیح الله صفا

« دکتر در ادبیات فارسی »

در شاهنامهٔ استاد طوس چند بار به کلمهٔ «کشانی» و بنام پهلوانانی مانند کاموس کشانی واشکبوس کشانی بازمیخوریم. مقالهٔ حاضر برای بحث درباب این قوم وپهلوانان آنان است

کلمهٔ کشانی درشاهنامه که امروز آنرا باشتباه بفتح اول میخوانیم قاعدتاً باید بضم اول خوانده شود زیرا بازمانده از نام «کوشان» و خاطره یی از امپراطوری وسیع کوشانی است که در دورهٔ اشکانی و قسمتی ازاوایل عهدساسانی درمرزهای شرقی وشمال شرقی ایران از اواسط آسیا تا مصب رودخانهٔ سند گسترده و یکی از سه امپراطوری قوی آن روزگار

بود که مراد از دوتای دیگر شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم شرقیست .
تاریخ این امپراطوری وسیع و قدرتمند که مدتها موجب اشتعال خاطر همسایگان ، علی الخصوص شاهنشاهان اشکانی در سرحدات شرقی ممالك آنان ، بوده ازجهات گوناگون قابل مطالعه است زیرا تمدن و فرهنگی که دربیشتر نواحی آن امپراطوری بزرگ رایج بوده غالباً تحت تأثیر تمدن و فرهنگ ایرانی واقع بوده وبا آن ارتباط مستقیم داشته است وهمین امرموجب آمیختگی قسمتی ازحوادث تاریخی کوشانیان واشکانیان در داستانهای ملی ماست وبهمین سبب تحقیق درتمدن وهنر کوشانی از جملهٔ مسائلی است که برای روشن شدن قسمتهایی از حوادث تاریخی ایران و خاصه قسمتهایی از داستانهای ملی ایران از جملهٔ واجباتست
نکتهٔ اساسی و مهم در این تحقیق و تحقیقاتی نظیر آن آنست که نمیتوان تمدن نواحی مختلف فلات پهناور ایران وحتی قسمت بزرگی از فلات پامیر وپاره‌یی دیگر ازنواحی آسیای میانه را بدون مطالعه ویکنوع مقایسه دربارهٔ همهٔ آنها مورد مطالعهٔ دقیق قرار داد درچنین مواردیست که تاریخ وباستانشناسی دست احتیاج بطرف یکدیگر دراز می کنند واز ثمرات علمی یکدیگر برخوردار میشوند
علاوه برابن مشرق فلات ایران ونواحی مجاورآن تا درهٔ سند ازجنوب غربی ودره‌های سیردریا وآمویه‌دریا و دامنه‌های فلات پامیر دریك روزگار دراز صحنهٔ وقایع بسیار مهمی بود که علمای تاریخ هنوز نتوانسته‌اند همهٔ آنها را با نظم وترتیبی چنانکه باید تدوین نمایند علت اساسی آنست که این ناحیهٔ وسیع دریك مدت طولانی ازادوار تاریخی مورد تاخت وتازقبایلی بود که ازبیابانهای آسیای مرکزی بنه کن وبا احمال واثقال درطلب آب ونان بنواحی حاصلخیز جدید روی می‌آوردند سکاها ، یوئه‌چی‌ها ، هفتال‌ها و نظایر آنان پیشروان اقوامی از قبیل غزها وقارلقها وتاتارها ومغولها وقبایل دیگرند که مدتها قسمتهای شرقی فلات ایران رامیدان تاخت وتاز خود قرار می‌دادند . وسعت دامنهٔ فعالیت این اقوام بستگی داشت به سردارانی که آنها را هدایت می کردند وسرداران ویا شاهانی که دربرابر حملات آنان مقاومت

مینمودند، ومخصوصاً مرزبانانی که ازدیرباز درایالات سرحدی ایران سمت دفاع ازشاهنشاهی را بر عهده می گرفتنددراین زدوخورد ها سهم عمده‌ای را برعهده داشتند

در این سرزمینها بعد از فتوحات اسکندرسلوکیها و ساتراپهای یونانی وامرای هند وایرانی وسکاها وپارتها وهندوپارتها وستوپارتها ویوئه‌چی ها وطخارها وازآن میان امپراطوری نیرومند کوشان یکی بعد ازدیگری روی کارآمدند و چنان حوادث مهمی‌دراین قسمت از آسیا ایجاد کردند که‌تحقیق در بارهٔآنها و تنظیم دقیق تاریخ آنها مدتها وقت و مخصوصاً اکتشافات باستانشناسی ژرف ودقیقی لازم دارد

طرحی که یونسکو در آخرین کنفرانس خود ، دوسال قبل ، دربارهٔ تحقیق درتاریخ‌تمدن وهنرآسیای مرکزی پذیرفته‌واکنون درحال اجراست درحقیقت ناظر برهمین امر است دراین طرح تمدن وهنر دورهٔکوشانیان اهمیت‌زیادی داده‌شده است زیراتمدن کوشان ازطرفی وارث‌تمام‌جریاناتیست که درناحیهٔ‌سند وسیستان وافغانستان‌امروزی و بعضی‌ازنواحی مجاورشمالی آن از عهد هخامنشیان تا آغاز تاریخ‌مسیحیت روی داده بود وازطرف دیگر نمایندهٔ تمدنیست که عنصرایرانی درآن‌سهم اساسی دارد وتحقیق دربارهٔآن تمدن مساعدت مستقیمی است به محققانی که دربارهٔ تمدن و هنر ایرانی در روی فلات ایران‌ونواحی مجاورآن‌کار می کنند .

ذکر تاریخ امپراطوری کوشان دراین گفتار بنظر من زائد است ولی نمیتوان فراموش کرد که این امپراطوری وسیع ازاواسط قرن اول تا اواسط قرن سوم میلادی یکی از سه قدرت اساسی عالم بعد از دولت روم و دولت اشکانی شمرده میشد وباشاهنشاهی عظیم ایران رابطهٔ جنگ وصلح و همچنین مراودات دائم فرهنگی ومدنی داشته است. همین دولت مقتدر است که‌جانشینان گندوفارس Gondopharès را از میان برداشت و از جانب مغرب امپراطوری خود تا سیستان و مرو وهرات پیش آمد و پنجه در پنجهٔ ملوك‌الطوایف شرقی اشکانی وحتی شاهنشاهان اشکانی درافکند واززمان «کوجولا» (Kùlula) و « وینا » (Wina) یعنی از آغاز عهد این‌دولت به بعد

مزاحم مستقیم شاهنشاهی اشکانی در مشرق و یکی ازعلل بزرگ اشتغالات فکری اشکانیان شده بود .

ازتعدادجنگها وصلحهای کوشانیان بااشکانیان اطلاعات جامع وصریحی نداریم اما همینقدر میدانیم که کوشانیان حتی در دورهٔ قدرت خود یعنی در عهدسلطنت «کانیشکا» (۱۴۴-۱۷۳ میلادی) نتوانستند در امپراطوری اشکانی نفوذ بیشتری ازآنچه گفته شد حاصل کنند واگرچه برخی این توقف وعدم پیشرفت را نتیجهٔ بی‌میلی کوشانیان بفتح اراضی خشك مشرق ایران دانسته‌اند، ولی هیچ معلوم نیست که امپراطوران فاتح کوشان از سرزمینهای پر ثروت خراسان و گرگان ودهستان (منزلگاه قوم داهه) ازروی میل چشم‌پوشی کرده وبتاخت وتازهائی برای نفوذ مداوم بطرف مغرب مبادرت ننموده باشند .

این حدس را روایاتی که‌از منابع بودائی بدست میآید تقویت می کند زیرا بنابراین روایات میان کانیشکا ودولت اشکانی جنگی در گرفت . قاعدة این جنگ میبایست درعهد بلاش سوم که‌از ۱۴۸ یا ۱۴۹ تا ۱۹۱ میلادی سلطنت کرده‌است رخ داده باشد، و مثلا کوشانیان درین اوقات از گرفتاری بلاش با رومیان وجنگهای متمادی که باآنها داشته است استفاده کرده وخواسته‌اند ازضعفی که بدین طریق ، و مخصوصاً براثر شکست بلاش از کاسیوس واز دست دادن قسمتی از اراضی اینسوی فرات برای دولت اشکانی حاصل شده بود، استفاده کنند وشاید همین گرفتاری درمشرق بود که به بلاش سوم فرصت نداد تابعداز بازگشت رومیان اراضی ازدست رفته را از دست امـرای دست نشاندهٔ رومی بیرون بیاورد .

گویا این موقع شناسی دولت کوشان بی‌ثمر نبود و بعضی ازنواحی شرقی شاهنشاهی اشکانی موقتاً بدست آنهاافتاد ولی درعهد بلاش چهارم که‌ازسال ۱۹۱ تاسال ۲۰۷ میلادی شاهنشاهی می کرد ، باید این محرومیت جبران شده باشد زیرا بازبنا برهمان مأخذ بودائی درآغاز جنگهای بلاش با کوشانیان بردباآنها بود ولی بعداً مجبور بعقب‌نشینی شدند ومقداری ازمتصرفات غربی خودرا ازدست دادند .

باتوجه باین‌مقدمات می‌بینیم که‌امپراطوری زورمند کوشان نه‌تنهامدتی

شاهنشاهی ایران‌را ازتوسعه بطرف مشرق بازداشت ملکه اولا قسمت بزرگی ازمتصرفات خاندانهای پارتی مشرق‌را ازدست آنها بیرون آورد و ثانیاً تا دیرگاه بعنوان یك‌عامل‌بزرگ تهدید نظامی واقتصادی‌در کنار دولت‌اشکانی سر برد وهمین مطالب‌است که‌باعث اشتعال سریع دولت ساسانی در اوایل تشکیل‌آن دولت، یعنی دردورهٔ فرمانروائی شاپور اول (٢٤١–٢٧١ یا ٢٧٢ میلادی)، نسبت بکارآن‌سلسله‌شد چنانکه سپاهیان‌او نخست پیشاور‌پایتخت زمستانی کوشانیان‌را فتح کردند وبعداز تصرف درهٔ‌سند واشغال شهرکاپیسی نزدیك‌کابل که پایتخت تابستانی آنان بود، وعبور ازهندوکوش بفتح بلخ و سمرقند وتاشکند توفیق یافتند وبدین‌طریق یك‌امپراطوری نیرومند که دو قرن تمام شاهنشاهی اشکانی را ازمشرق تهدید میکرد از میان رفت وفقط آثاری ازدورهٔ درخشان خود دردل خاك باقی‌نهاد که‌نزدیك هفده‌قرن بعداز آن موضوع خوبی برای کارباستان‌شناسان زیرك اروپائی گردید .

عجب‌آست که‌تاریخ نویسان‌ایرانی درتواریخ مطم ومدون حوداز‌شرح چنین سلسلهٔ مهم ودورهٔ پراهمیتی غفلت‌کردند شاید علت اساسی این امر ذهولی باشد که معلول گذشت قرون‌وصروف دهوراست امااین مطلب زیاد قابل تأمل نیست زیرا درتاریخ نویسی ایرانیان نظیر همین غفلت را نسبت به‌معصران شاهان کوشانی‌یعنی اشکانیان‌هم‌ملاحظه‌می‌کنیم ، همان سلسلهٔ مهمی که فردوسی دربارهٔ آن میگوید :

چو کوتاه شد شاخ‌و هم بیخشان	نگوید جهاندیده تاریخشان
از ایشان جز از نام نشنیده‌ام	نه‌در نامهٔ خسروان دیده‌ام

در مآخذ دیگر فارسی وعربی هم که اسم بعضی ازشاهنشاهان این‌سلسلهٔ عظیم آمده مطلب بنحو اجمال واختصار ذکر شده‌است زیرا مآخذ همهٔ آنها یعنی‌خداینامه ودیگرمنابع پهلوی نظیرهمین بی‌عدالتی‌را دربارهٔ آن‌سلسلهٔ مقتدر ومدافع بزرگ ایران کرده بودند وشایدعلت واقعی امردشمنی‌دیرین ساسانیان باخاندان سلطنتی اشکانی وبیم ازبازماندگان آن سلسله درشمال وشمال‌شرقی ایران بوده‌است .

اما‌اگر منابعی که زیرنظر مقامات رسمی دورهٔ ساسانی ترتیب یافته یا

از مآخذی که تحت تأثیر آنها بوجود آمده بود ، مگذریم ملاحظه میکنیم که ذهن داستانگزاران ایرانی نقیصهٔ کاردستهٔ دیگررا جبران کرده است . مقصود ازاین‌داستانگزاران راویان اخبار تاریخی ایراست که‌مطالب‌خودرا بصورت قصه های منظم بیان میکردند وروایات شفاهی آنان شامل مطالبی ازتاریخ ایران شرقی بابعضی نفوذها ازتاریخ‌قسمت‌عربی ایران قدیم‌مخصوصاً تاریخ دولت هخامنشی بوده است .

قسمت بزرگی ازوقایع پهلوانی دورهٔ سلطنت کیانیان در شاهنامه انعکاسهای مهم وگاه صریحی است از تاریخ دورهٔ اشکانی مخصوصاً تاریخ خاندانهایی ازقبیل‌دولت‌هند وپارت درسیستان‌وسند، وگودرزیان‌در گرگان، وسلطنت‌های سلاطین مهمی مانند ولاش سوم وچهارم ووارداونس‌ونظایر آنها اتفاقاً روابطی که میان همین دسته از امرا یاشاهنشاهان اشکانی با کوشانیان درتاریخ ملاحظه میشود در داستانهای شاهنامه‌نیز منعکس است منتهی دراینجا کوشانیان بصورت پهلوانان کشانی درشمار متحدین‌تورانیان باایرانیان جنگ‌میکنند وبنابرآنچه ازظاهر داستان برمیآید زورمندترین متحدین آنان هستندوبااقوام دیگری ازقبیل سگساران (سکاها) وسقلابیان (اسلاوها) وهندوان ازولایت‌سند، وچغانیان و شگنیان یعنی همانکه امروز چغنی میگوئیم، وحتی چینیان که مقصود زردپوستهای آسیای‌مرکزی‌است، برضد سردار بزرگ ایران گودرز کشوادگان همکاری‌میکنند، وتمام‌وقایع آن‌ها که‌سرانجام‌بدست رستم یعنی‌همان‌رتستخم (Rotstakhm) متون پهلوی پایان‌میپذیرد ، تحت‌عنوان «داستان‌رزم کاموس کشانی» درشاهنامهٔ فردوسی ملاحظه‌میشود فردوسی داستان این‌رزم را همچنانکه خود گفته است ازیك مأخذ مکتوب‌فراهم کرده است که مبتنی بود برروایات‌قدیم .

کنون رزم کاموس پیش آورم	ز دفتـر بگفتـار خویش آورم
بگفتار دهقان کنون بازگرد	نگر تاچه گوید جهاندیده مرد

این داستان متکی‌است برداستان‌طولانی‌دیگری که‌عبارتست‌ازلشکر کشیدن طوس به‌ترکستان‌وشکست‌اووبازگشت‌به ایران‌زمین. دراین‌جنگ‌ازمهمترین

وقایع،قتل فرودوپلاشان است بدست‌فرزندان گودرز که انعکاسات بسیارصریح وروشنی‌است ازاختلافات میان گوترزس گئوپوثروس(Gotarzes Geopothros) وخانوادهٔ او باواردانس پسراردوان سوم که بسال ٤٢میلادی شاهنشاهی‌یافت وبسال ٤٦ میلادی درحال مراجعت از گرگان ناگهان کشته شد بنابر بعضی روایات‌این گودرزهمان برادرواردانس‌وپسراردوان وشاهنشاه‌سخت‌گیراشکانی بود وبهرحال وضع او ووراردانس مشابهت‌بسیار باداستان‌فرود شاهزادهٔ کیانی درشاهنامه دارد که بدست خاندان گودرزی درحصارگاه خودازمیان‌رفت

واقعهٔ‌پلاشان‌هم‌انعکاسی است ازاختلافات‌میان‌خاندان گودرز، که ملوک طوایف‌هیرکانیا بوده‌اند، وبلاش اول که‌ازسال ٥١ میلادی شاهنشاهی یافت شورش‌حکام هیرکانیا همچنانکه میدانیم طولانی ومخالفت آنان بابلاش‌جدی بود چنانکه گویا بارومیان ازدر اتحاد درآمده و ظاهراً با کوشانیان که اوایل دورهٔ فتوحات خودرا میگذرانیدند روابطی ایجاد کرده بودند که قاعدةً نبایست پایدار ومستمرمانده باشد علی‌ای‌حال در شاهنامه‌پلاشان از دشمنان ایران‌شمرده شده‌است‌وعلت آن‌طبعاً اتکاء مطالب برداستانهای‌مربوط بخاندان‌گودرزیان گرگان‌است که‌درنواحی شرقی ایران شایع گردیده و استقلال طلبی‌آنان درمقابل دولت مرکزی اشکانی بصورت مبارزات‌شجاعانه درآن داستانها جلوه‌گر شده بود.

بعد ازداستان پرماجرای مذکور همچنانکه گفته‌ام داستان رزم کاموس بمیان میآید که درآن گودرز سمت فرمانروائی دارد وعدهٔ کثیری‌ازخاندان خود را ازدست میدهد مسلماً اساس داستان دشواری هائی است که بعد از دورهٔ پیشرفت وکامیابی سابق برای خاندان گودرزی‌هیرکانیاپیش‌آمد وآنرا ضعیف و ناتوان نمود و استبعادی ندارد که این دشواریها موروث فشارهای کوشانیان در دورهٔ قدرت‌آنان، بر ولایات شرقی اشکانیان و مخصوصاً بر گرگان‌بوده‌باشدزیراچنانکه میدانیم دولت کوشانی برای دردست‌داشتن راه تجاری‌با روم حاجت مبرمی بتسلط برسواحل شرقی‌دریای مازندران داشت.

درداستان رزم‌کاموس‌بعد ازآنکه پادشاه توران ازتقویت سپاهیان‌ایران

با عناصر مختلف مخصوصاً گودرز و فرزندان و قوای کثیر او. آگاه شد از خاقان و ازکاموس کشانی یاری گرفت و نرد پیران سردار خود فرستاد .

به پیران فرستاده آمد ز شاه — که آمد ز هر جا فراوان سپاه
سپاهی که دریای چین را ز گرد — کند چون بیابان بروز نبرد
یکی مهتر از ماورالنهر در — که بگذارد ازچرخ گردنده سر
تنش زور دارد بصد نره شیر — سر ژنده پیل اندر آرد بزیر
به بالا چو سرو و به دیدار ماه — جهانگیر و نازان بدو تاج و گاه
سر سرفرازان و کاموس نام — برآرد ز گودرز و از طوس کام
ز مرز سپیجاب تا مرز روم — سپاهی که بود اندر آباد بوم
کشانی چو کاموس شمشیرزن — که چشمش ندیدست هر گرشکن
همه کارهای شگرف آورد — چو خشم آورد باد و برف آورد

در اینکه اسم کاموس قابل انطباق بر کدامیك از اسامی شاهان مقتدر کوشان باشد فعلا اظهار روشنی نمیتوان کرد فقط به محققان تاریخ کوشانی وبه باستانشناسانی که ازراه حفاری‌وا کتشافات‌خود دنبال یافتن چنین‌اسمی بروند ، توصیه میکنیم که چندان به انطباق سنوات سلطنت بازماندگان‌وی بدوره معین‌ومصرحی توجه نکنند، زیرا در داستانهای حماسی و قهرمانی هیچوقت چنین صراحت وقاطعیتی در تاریخ مناط اعتبار نیست . این کاموس هر کدام ازپادشاهان وسرداران کوشانی‌بوده‌باشدازجملهٔ مقتدرترین آنهاست و اگرچنین باشد چه مانعی دارد که او را برکانیشکا انطباق دهیم زیرا تغییرنام دراین مورد بهمان حد از احتمالست که مثلا دربارهٔ نام مهرداد به میلاد و نام سپندوات به اسفندیار ونام گندافرز به برزافره و سپس به فریبرز وبسی ازنامهای دیگر که ازصورتهای قدیم‌خود درشاهنامه بصورتهای بسیار جدید و گاه خیلی دور ازاصل تبدیل یافته است

خاصیت کار کاموس در این داستان از شاهنامه در آنست که اولا معتقد بهیچگونه سهل‌انگاری و استمهال نسبت بنیروی جنگندهٔ ایران نیست و از طرفی دیگر خود و سردار بزرگش اشکبوس مرکز قدرت و موجب اصلی

مقاومت سپاه توران دربرابر قوای ایران محسوب میشوند و وجودآن دومایهٔ رعب وهراس عظیمی درمیان سپاه ایرانست

کاموس دراین لشکر کشی، که در شاهنامه باسم تورانیان تمام شده است، قصد فتح تمام ایران وقتل و غارت این سرزمین و برانداختن حکومت آنرا دارد وچون پیران پیشنهاد آسایش بخاقان و همراهانش کرد،

چنین گفت کاموس کاین رای نیست	بدین موبش اندر مرا پای نیست
بدین مایه مردم بدین گونه جنگ	چرا جست باید بچندین درنگ
بسازیم و یکباره جنگ آوریم	بر ایشان در و کوه تنگ آوریم
به ایران گذاریم از ایدر سپاه	نمانیم تخت و نه تاج و کلاه
بر و بوم یکباره ویران کنیم	بکام دلیران و شیران کنیم
زن و کودك خرد و پیرو جوان	نه شاه و کنارنگ و نه پهلوان
به ایران نمانم بر و بوم و جای	نه کاخ و نه ایوان ونه چار پای

این ابیات باید نشانهٔ مقاصدی باشد که پادشاهان فاتح کوشانی نسبت به ایران ویالااقل نسبت بمتصرفات گودرزیان ومتحدین داهی ایشان داشته و گویا براثر همین مقاصدجنگهای سرحدی خونینی رابراه انداخته وآسیبهای بسیار به قوای گودرزیان رسانیده بودند

داستان رزم کاموس کشانی یکی از داستانهای بسیارطولانی شاهنامه است که سرانجام بعجز گودرز وفرزندان و نبیرگان وی و دخالت بی اثر فریبرز که شاهت بیکنوع شکست و ناکامی داردمی انجامد آیامیتوان این دخالت مقرون بترس فریبرز یعنی برزافره را نشانه یی ازعدم مقاومت اعقاب گندافرز درمقابل تعرض کوشانیان شمرد ؟

با کشته شدن اشکبوس کشانی و کاموس کشانی بدست رستم شکست تورانیان از ایرانیان مسلم میشود و تمام متحدین پادشاه تورانی طریق فرار میگیرند اما اینکه این رستم یا رتستخم متون پهلوی کیست باید دربحث دیگری حل شود، منتهی باید در اینجا بیادداشت که در حماسهٔ ملی ما تمام مبارزات ایرانیان در مشرق در برابریك قوم بنام تورانی و یك کشوربزرگ که تورانزمین باشد انجام میگیرد زیرا همه این داستان ها مبتنی است

با کشمکشهای اقوام آریائی ایرانی مشرق با یك دسته ازهمنژادان‌خود که‌ور اوستاتوئیری Tuirya نامیده میشوند وپادشاهان‌وسرداران‌بزرگشان‌دراوستا «فرنگرسین»و«اغرارث»و« کرسوزد»و«ارجت‌اسپ»[1] یعنی‌افراسیاب‌و«اغریرث» و« کرسیوز» و«ارجاسپ» نام دارند که خاندان « واسکی[2] » یعنی اخلاف « واسک[3]» که‌درزمان‌های بعدی به‌«ویسه» تبدیل شده‌است، باآنان‌همکاری میکنند و ازاین پسران «واسك» در شاهنامه‌نام چندتن را ملاحظه میکنیم .

درروایاتی که‌جانشین اشارات اوستائی گردید همه دشمنان شرقی ایران تورانی ویا متحدین تورانیان دانسته شده اند و از اینجاست که می‌بینیم کوشانیان هم که‌خود یك‌قدرت معتنابه درمشرق بوده اند زیردست وبفرمان پادشاه توران به‌ایران حمله میکنندهمچنانکه نژاد های قوی دیگرازقبیل شکی‌ها واسلاوها ونظایر آنها

---

۱ ــ بلفظ این اسامی‌بترتیب زیرین است

Frangrasyana. Aghraêratha Krêsêvazda. Arêjat - Aspa

۲ ــ Vaesakaya ۳ ــ Vaesaka

کاوش در معبد آناهیتا
(کنگاور)

از
کام بخش فرد

معبد آناهیتا، یکی از بزرگترین پرستشگاههای ناهید بوده که ویرانه های آن امروزه در قلب کنگاور باقی است کنگاور یا کنکوور و بقول «ایزیدور خاراکسی» [1] جغرافیا نویس یونانی در قرن اول میلادی کنکبار (Concobar) [2] در مسیر شاهراه همدان ـ کرمانشاه و در ٤٥ کیلومتری بیستون بین گردنه‌ها و چمهای صحنه و اسدآباد واقع شده است

سابق براین روستای کنگاور منحصراً برروی بقایای معبد آناهیتا ساخته‌شده بود و

۱ـ Isidor von charax

۲ـ کنکور به کسر کاف وسکون نون وفتح واو، محلی بین همدان و کرمانشاه قصر عجیبی در آنست که قصر اللصوص (قصر دزدان) نامیده میشود و اکنون خراب است (معجم البلدان ـ جلد ١٦ ص ٤٨٤)

شکل شماره ۱ ــ عکس هوائی کنگاور ــ میدان ناهید و خیابان ناهید . جبههٔ غربی معبد ، و جبههٔ شرقی و جنوبی و شمالی آن نیز با اندکی دقت در عکس کاملا پیداست . محل کارگاه های حفاری هیئت ما نیز در جبههٔ شرقی مشخص شده است

امروزه گسترش یافته و دارای تشکیلات نسبتاً نوین شهری و ارتباطی گشته است

ساکنان تپه آناهیتا از گذشته های دور، خانه های خودرا برفراز معبد بنا کرده وضمن استفاده ازمصالح آن دراحداث کاشانه های خود، ازتخریب این بنای عظیم بجهت استفاده های مادی نیز فروگذار ننموده‌اند بیشتر این مردم در گذشته به کوره‌پزی و یاشکستن ستونهای سنگی وحمل آنها برای ابنیه جدید شهر کنگاور مشغول بوده‌اند

امروزه‌تپه آناهیتارا «گچ کن» نیز مینامند واین‌وجه‌تسمیه اطلاق مردمی است که‌از ملاط قطور گچ دیوار عریض ناهید مرتباً برداشت کرده و در کوره مجدداً آنرا پخته و تبدیل به گچ زنده نموده‌اند ونیز ستونها وتــه ستونها وسایر منضمات حجاری شده را که آهکی هستند خرد کرده و در کوره آهك ساخته‌اند

ضمن کاوش درلایه های فوقانی تپه، بقایای کوره هائی[1] علاوه بــر آنچه که‌از قرون متأخر بر بالای تپه باقی است، ازخاك بیرون‌آمد که‌نشانی‌از این تجاوزات در گذشته های دور نیز میباشد

لطمه‌ای که‌از این رهگذر بحجاریها وتأسیسات باستانی این معبدوارد شده جبران‌ناپذیر است ولی خوشبختانه این صدمات، فقط جبهه وتأسیسات دیوار جنوبی وبخشی کوچك ازشرق وغرب بنارا شامــل شده وقسمتهای دیگر دراثر وجود ساختمانهای روستائی که ازدیر باز بررویهم وبــر بالای معبد ساخته شده چندان صدمه‌ای ندیــده و نسبتاً سالم هستند و اگرچه شاهکارهای آن یك بیك طعمهٔ آزواشتهای زمان شده ، لکن هنوز ازشکل و روح آن بخشی عظیم باقی است از جمله امامزاده ابراهیم و حول وحوش آن در خیابان ناهید و بازار است که علی‌رغم عناد انسانی در محو کار و نبوغ گذشتگان، بخشی از سالمترین حجاریهای پرستشگاه ناهید را در خود بمصداق : «کار های خدائی مانــع بسیاری از زشتیهــا میشود » حفظ نموده است .

۱ــ هم‌اکنون چهار کوره گچ‌پزی وآهك که‌از صدسال پیش ساخته شده در روی تپه باقی است که‌در چندسال پیش اداره باستانشناسی آنهارا تعطیل کرد.

در ۱۸۴۰ میلادی، یکصدو بیست‌وهشت سال پیش « اوژن فلاندن» و «پاسکال کست» دونفر سیاح‌فرانسوی ضمن مسافرت‌خود بایران جهت‌بررسی ونقشه‌برداری ازآثار باستانی، از کنگاور ومعبد آناهیتا نیز بازدید بعمل آورده وطرح ونقشه هائی ازمعبدواجراء معماری‌آن‌را در کتاب خود گراور کرده‌اند [1]

فلاندن در سفرنامه خود پس‌از شرح مختصری راجع به کنگاوردرباره معبد چنین مینگارد[2]: « از بقایایش میتوان بکنه مناوطرز ساختمانش پی‌برد اما دراثر اینکه بیشتر قسمتهای این‌معبد را مالکین جزء خانه‌های خود کرده‌اند نمیتوان صحیحاً نقشهٔ آنرا درنظر گرفت لیکن مابرآنیم تا حدممکنه بخود زحمت‌داده ازطرز بنا، تزئین آلات‌ومعماریش باخبر گردیم بنابراین بطرح نقشه‌آن مبادرت کرده وبجزئیات واردشدیم این‌بنا مستطیل شکل وطولش متجاوز ازدویست‌متر بوده، جلوخانش بطرف جنوب وایوانش که‌نمیتوان‌جایش‌راصحیحاً مشخص‌ساخت چندپله اززمین‌بلندتر بوده‌وامروزه پله‌ها تماماً ازبین رفته‌اند، تنها ازبقایای آن میتوان بقسمت درونی معبدپی برد وقتی ازپلکان بالارویم منتهایش کف معبد است که ورقه عظیم مرمری ممزوج باسیمان آنرا مفروش ساخته است. درسمت مغربش مسجد کوچکی بناشده‌وبطرف شمال غربی آن کوچه‌ایست که‌بهترین ومهمترین‌قسمت‌بنا در این گوشه واقع شده است این‌قسمت معبد برروی پایه‌های زیبائی ازمرمر سفید بنا گردیده وارتفاع این پایه‌را نمیشود حساب کرد مگراینکه نیمرخ صفه مشاهده گردد دراین محل بکمی حفاری پرداخته‌شده که گویادراثر اجازه‌ندادن ساکنین متروك گردیده است دراین‌قسمت نه‌پارچه ستون‌مرمر سفید یافت میگردد واین‌ستونها درجزء دیوارهای خشتی خانه‌هاست واتکای خوبی برای بناهای اهل محل است. پهنای بنا از قطعه‌ایکه سمت‌شرق میگردد معلوم میشود وطولش هم‌از انتهای بالائی پلکان است تاگردشی که از زاویه وجه‌غربی قسمت‌شمال می‌پیچد نیمرخ پایه‌ها وقواعد ستونها بسبك

---

[1]— Perse ancienne par Flandin et Coste.

[2]— سفرنامه اوژن فلاندن ـ ترجمه حسین نورصادقی ص۱۶۱
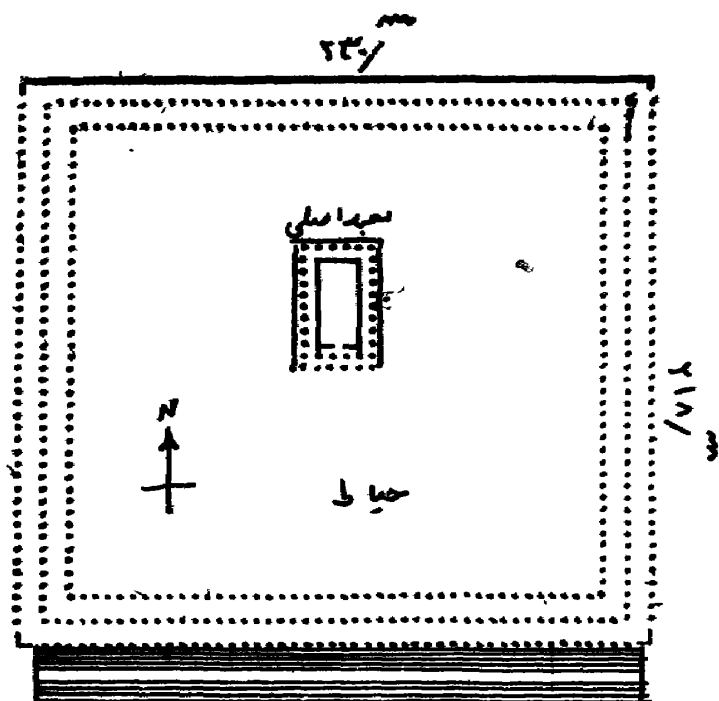
شکل شمارهٔ ۲ ـ (۱) پلان معبد اناهیتا کنگاور. طرح فلاندن ـ کست
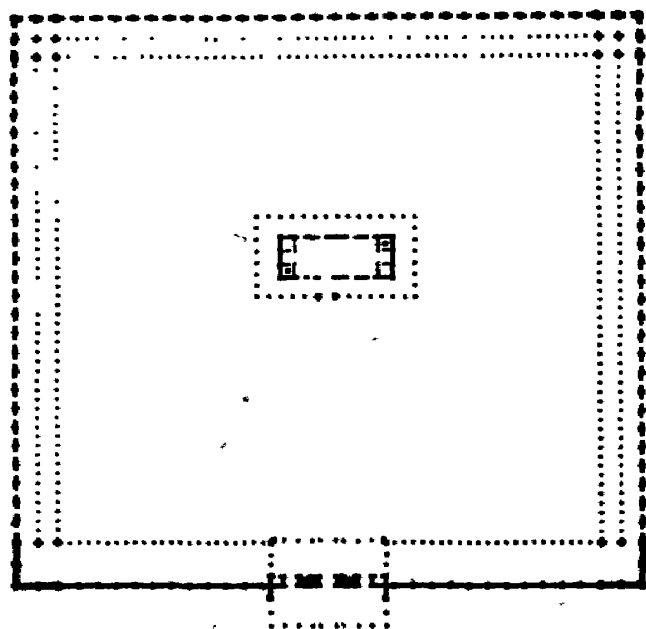
(۲) پلان معبد خورشید پالمیر واقع در شامات

یونانیست ووضع سرستونهارا نمیتوان قیاس کردولیکن بنظر چنین میآید که طرحی داشته‌اند. دراولین وهله هر کس تصور میکند که این نیمرخها شباهتی تام بامعماری یونانی دارد زیرا که چون جزئیات ناتمام مانده نمیتوان طبقه بندی درستی برایشان قائل گردید اما سرستونهای خیلی پست و خمیده کنگاور باسبك معماری یونان خواص یکسان دارند مثلا قسمتی از آنها شبیه بسبك چهارم «کرنتین Corinthien» است که از همه مجللتر است. بعضی در قسمتهای بالائی خود خطی منحنی بچهاروجه دارند که باسبك معماری یونانیان یکسان است».

اندازه‌هائی که فلاندن وهمکارش ازاضلاع معبد داده اند تقریباً باوضع فعلی تطبیق میکند، طول دیوارغربی و شرقی ۲۲۰ مترو درازای جبهه شمالی وجنوبی ۲۳۰ متراست ولی درجبهه جنوبی پلکان سراسری را ارائه داده‌اند که درست نیست همچنین در وسط بناطرح ستوندارمعبد اصلی را رسم میکنند که صرفاً تصوری و با توجه وقیاس نسبت به معبد خورشید پالمیر درشامات که یك اثر پارتی- یونانی است، قائل بوجود این معبد دروسط بنا شده‌اند. فلاندن اظهارمیدارد که . «منتهی ازپلکان جنوبی که بالاروند کف معبداستکه مفروش بمرمریك تخته باسیمان است» واین بدان معناست که احداث بنای کلی معبد را بر روی صفه‌ای درنظر آوریم : درحالیکه بنای معبد برپشته ای از صخره طبیعی ساخته شده ودیواری بقطر ۱۸/۵ متردرچهارضلع بصورت مربع مسطیل برروی آن بالا رفته است.

این دیوار ارتفاعی تا ۸ مترازسطح اراضی اطراف ودرپاره‌ای ازنقاط که سطح صخره به پستی ویا بلندی گرائیده، این ارتفاع تغییر یافته است ارتفاع دیوار دربخش داخلی از رأس تاکف حیاط معبد بالغ بره تا ۷ متراست یکردیف ستون با فواصل ۴/۵۰ متررأس دیوارهای عریض را در چهار ضلع دورمیزند واین ستونها برپایه های خود استوارند ومشرف برقسمت خارجی بنا میباشند. درحالیکه دونقاش اروپائی بامقایسه معبد خورشید پالمیر تصور کرده اند، درهرضلع سه رویف ستون برپا بوده و مجموع ستونهائی که دراین معبدقائل به‌وجود آنها بوده اند (شکل شمارهٔ ۲) تا پانصد و پنجاه

شکل شمارهٔ ۳ ــ چندین تراشه حجاری درپای دیوارشرقی معبد وهم‌چنین ادامه آن در داخل معبد

شکل شمارهٔ ٤ ــ چند تراشه حجاری که تا پای خانه‌های روستائی مردم کنگاور ادامه یافته ، نشان دهندهٔ ادامهٔ دیوار شرقی معبد ، درزیر خانه هاست

ستون بوده است ، درحالیکه کاوشهای امسال ما تنها یکردیف ستون‌بندی‌را مشرف برخارج معبدتأئیدمینماید وهیچگونه آثاری که دال بروجوددوردیف ستونهای دیگردرهرضلع باشد درحفریات‌ما بدست نیامده ونیزتصور نمیرود که وجود داشته باشد.

کاوش درپای دیوار شرقی معبد :

ازمجموع تپه ناهید که تقریباً پنجاه وسه هزار متر مربع بنای معبد را درخود مدفون نگهداشته بخشی از جبهه جنوبی وقسمتی ازجبهه شرقی آن امروزه آزاد است و کاشانهٔ مردمان روستای کنگاور آنرا اشغال نکرده است با اینحال قسمتی از دیوار وبنیان معبد در سه چهارم طول خود در خیابان ناهید (جبهه غربی) ویك سوم درازای خود در جبهه شرقی وده متر ازطول خود در جبهه شمالی امروزه بیرون از خاك وآشکارا در ته دکانها و خانه ها دیده میشود (عکس هوائی ش ١)

بهمین جهت‌هیئت‌ما بهترین نقطه‌ای راکه برای احداث‌کارگاههای‌کاوش انتخاب نمود ، منتهی الیه جبهه شرقی معبد بود در این قسمت ٦ ترانشه بعرض ١٠ متر (مجموعاً ٦٠ متر) درپای دیوارشرقی حفر گردید (ش٣و٤)

در هر ترانشه یاکارگاه ١٠ متری دو ستون و منضمات آنها که عبارت از ته ستون و سر ستون و گیلوئی و تخته های حجاری سقف (رخ بامها) مجموعاً دوازده ستون و منضمات‌آنها ، از خاك بیرون آمدند . ازدوازده ستون ، نه ستون سالم و سه ستون وسیله کوره پزان از بین رفته وبقایائی‌از آنها بجای مانده است و بهمین ترتیب نیز چندتائی از اجزاء ستونها ازبین رفته ونابودشده است و بطورکلی ازمجموع مصالح ٣٠ درصد ازمیان‌رفته است . در این بخش‌شصت متر ازدیوار شرقی مشخص و از خاك‌آزاد گردید، قطر دیوار در اینجا ١٨/٥ متر و پوشش « نمای » خارجی دارای سنگهای حجاری شده است که‌ابعادپاره ای از آنها ١/٦٠×٢ متر [1] است ، این‌سنگها

---

[1] ـ سنگهای تراشیده با حجم زیاد درقسمت فوقانی دیوار قرار داده شده و بنیان دیوار از سنگهای تراشیده کوچك ردیف شده است و علت عدم مقاومت دیوار در مقابل زلزله، سنگینی قسمت‌فوقانی آن بوده است .
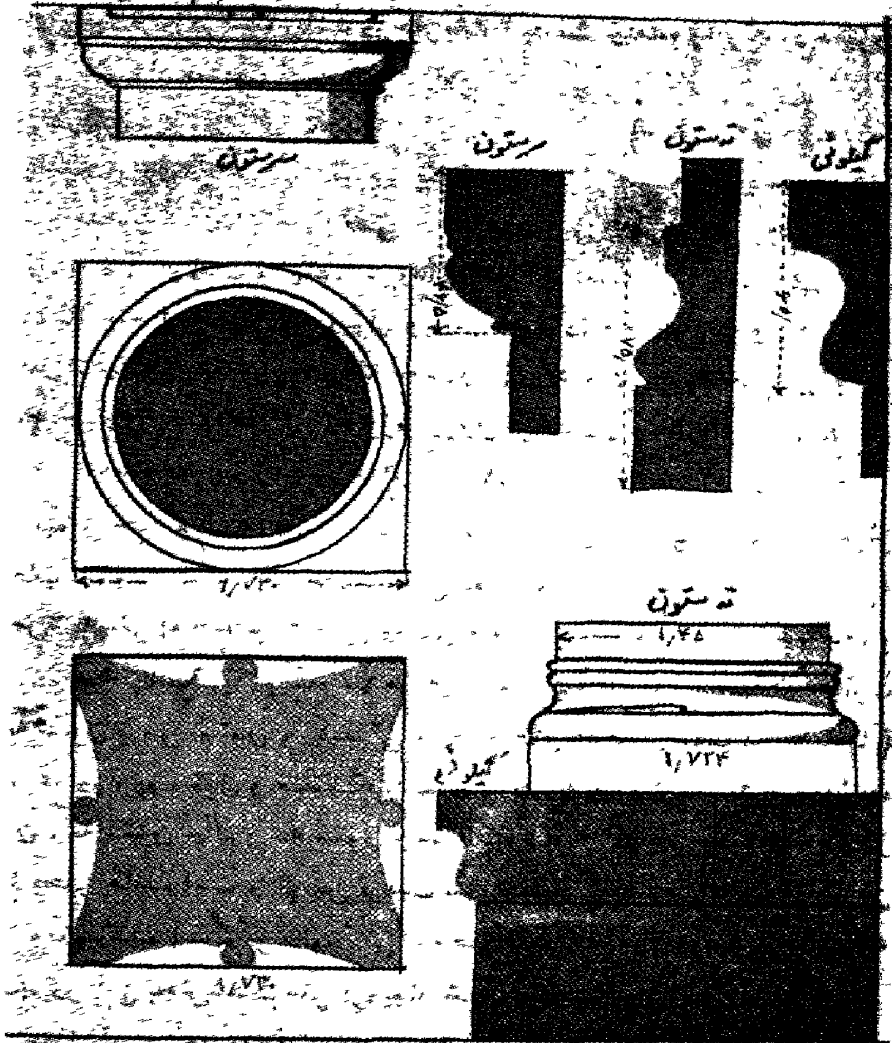
شکل شمارهٔ ۵ ـ بلان از سرستون ها و به ستون ها وگیلوئی های معبد ناهید کنگاور (اقتباس از طرح فلاندن ـ کست)
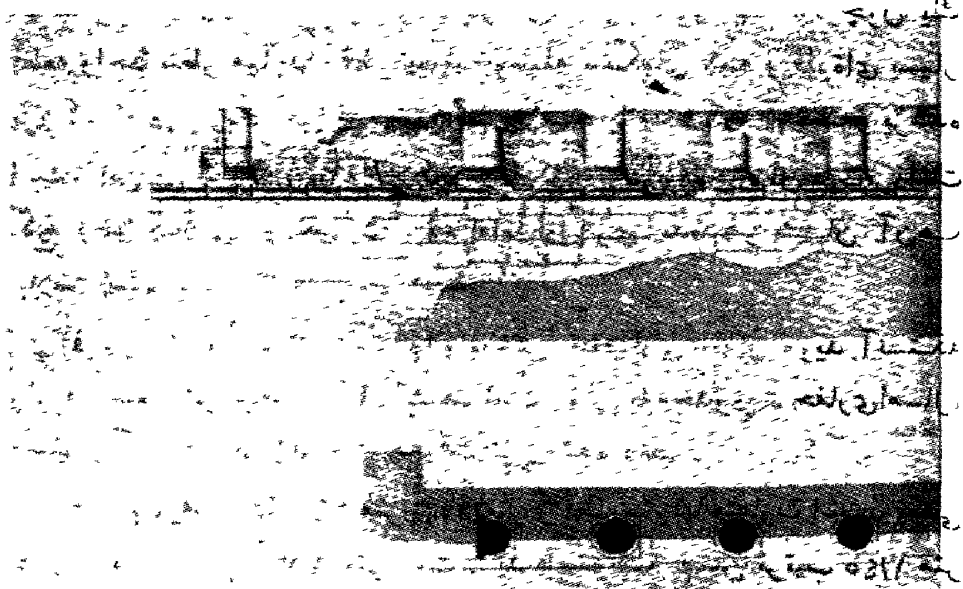
شکل شمارهٔ ٦ ـ طرح فلاندن ـ کست ، ستون بندی معبد ناهید

بصورت«خشک‌چین» و بگونهٔ تراورتن‌بر رویهم قرار گرفته و دنبـاله‌های آنها درملاط گچ پی فرورفته‌اند . پاره‌های‌سنگ را چنـان بدقت‌چهار گوش ساخته‌و صیقل داده‌اند که‌هر پاره ، پارهٔ دیگر را بخود گـرفته وچون یك قطعه واحد بنظر میآید قطر دیوار بوسیله سنگهای لاشه و قلوه‌ای بسیار بزرگ که در پاره‌ای موارد تاشش تن میرسند با ملاط گچ آمیخته‌و پرشده است و این پی قطورجزدرنقاطی که‌وسیله کوره‌پزها ومتجاوزان‌جهت‌برداشت گچ و سنگ‌های آن تخریب شده لطمهٔ دیگری ندیده و بنیـان آن‌هـا سلامت است .

فرم ریزش و ویرانی ستونها و پوشش حجـاری دیوار مؤید آنستکه زلزله عظیمی این محل رابکام کشیده است ، ولی با محدودیت حفاری‌امسال، نمیتوان گفت که این زلزله [1] چه‌وقت نازل شده است .

قطر پـایه‌ستونها ۱/۸۰ مترو۱/۷۲متر و قطر ستونها متفاوت است ، بعضی ۱/۴۵ متر و برخی ۱/۳۷ متر است بدنهٔ ستونهـا بهمین ترتیب ۱/۴۵ متر و ۱/۳۷ متر قطر دارند . ارتفاع گیلوئی‌ها ٦۰ سانتیمتر و پایه ستونها ۷۵ سانتیمتر وسرستون‌ها ٤٦/٥سانتیمتر (شکلهای٥و٦) . ارتفاع ستون‌های‌اصلی (بدنهٔستون)را فعلا نمیتوانیم محاسبه نمائیم ، زیرا اندازه‌های مختلفی‌دارند. بعضی در حدود ۱/٦۰ متر و برخی بالغ بر ۲/٤۰ متر ارتفاع دارند ، ولی‌در اصل و وقتیکه برپا باشند همه‌دریك سطح‌قرارمیگیرند . آنها که کوتاه‌ترند با بدنهٔ سرستونها و ته ستونها سطح مطلوب رسیده و آنها که‌بلند ترند ، درعوض‌سرستونها و ته ستونهافاقد بدنه می‌باشندواین‌امر نتیجه سنگبریهای اولیه از کوه بوده‌است که سنگهای آهکی لایه‌شده را در کوهستان چگونه با حجاری مورد نظرشان (ستون‌و اجزاء آن) وفق داده و چون قادر نبودند که سنگها را با اندازه‌های مطلوب از کوهستان بدست آورند ، سنگها را

[1] ـــ در سال ۱۳۳٦ شمسی نیز زلزله ای در کنگاور حادث‌شده وتمام خانه‌های روی معبد را ویران نموده که مجدداً وسیله اهالی خرابیها ترمیم شده است .

با ابعاد واندازه‌ها تطبیق داده اند و بهمین جهت مشاهده میشود که اندازه‌ها همه یکسان نبوده و اختلافات جزئی با یکدیگر دارند .

ارتفاع یك مجموعهٔ ستون بندی از کیلوئی تا رخ بامها (سقف) بنظر میرسد که نزدیك به ۴/۵۰ متر باشد ولی این ارتفاع دقیق نیست وممکن است تا ۵ متر نیز برسد و چنانچه بلندی ۸ متری دیوار را که بر رأس خود ستونها را تحمل میکرده بدان اضافه نمائیم ، ارتفاعی بالغ بر ۱۲تا ۱۴ متر از سطح اراضی اطراف داشته‌است . یکردیف ستون مشرف بربخش خارجی معبد چهار ضلع بنا را دور میزده و باین بنا وحدت‌می‌بخشیده است فاصله هر دو پایه ستون نسبت به یکدیگر ۴/۵۰ تا ۴/۷۸ متر بوده‌است اکنون چند ستون برلبه‌خارجی دیوار درغرب معبد واقع در خیابان‌ناهیدبرپاست که تنها یکی از آنها بر پایه خود درحد فاصل دیوار امامزاده ابراهیم‌کاملا دیده میشود و بقیه بوسیله کاهگل استتار شده‌اند ساقه ستونها مدور و استوانه‌ای و پایه و سرستونها دارای تزئینات و شال های مدور (دوریك) میباشند ـ عموم ستونها و اجزاء آن صیقلی‌شده است و بر خلاف نظر فلاندن وکست ازجنس مرمر نبوده بلکه از سنگهای‌آهکی کدر و ساده می‌باشند و یکی‌از محلهای اصلی آنها در دو کیلو متری مغرب تپه آناهیتا واقع در دره‌ای بنام «چل مران» [1] است که هم اکنون تعدادی ستون و سر ستون و پایه ستون که قابل مقایسه باابعادحجاریهای همین‌معبداست با تراشهای‌خشن و اولیه ، در آنجا که کوهی مشرف بر روستای «دوله» دارد ، باقی‌است که بقایا وبازمانده‌های خارج‌از اندازه و حجم مصالح معبد ناهید بوده اند ، و کاملا مشهود است که کوه‌بری و تراشهای اولیه وخشن مصالح در اینجا داده شده و پس‌از حمل آنها در پای ساختمان بحجاری‌و صیقل آنها پرداخته‌اند بهنگام حمل‌ونقل این سنگها ویا پرداختهای بعدی چنانچه در آنها حباب هوا و شکستگیهائی حادث‌شده بوسیلهٔ سرب مذاب پرو پرداز‌شده‌اند .

---

۱ ــ دراصطلاح محلی : چل = خل و دیوانه و «مران» را دره و مجموعاً آنرا «دره دیوانه» میگویند.

عقایدی راجع به معبد ناهید کنگاور :

گیرشمن معبد کنگاور را مخصوص پرستش آرتمیس (آناهیتا)[1] میداند وآنرا با معبد کرهه وبقایای معبد لائوریسه نهاوند در دوران سلوکیها طبقه بندی نموده وطرح آنرا غربی میداند که در ۲۰۰ قبل ازمیلاد ساخته شده است

لوئی واندنبرگ باستانشناس بلژیکی در کتاب خود تحت عنوان «باستانشناسی ایران باستان» این معبد را مربوط به ۲۰۰ قبل ازمیلاد مسیح دانسته وآنرا در دوران سلوکیها رده بندی نموده ومیگوید : «ازمعبدی که برای الهه آناهیت دراین محل ساخته شده بود بیش ازچند ستونی باقی نمانده[2] که برای ساختمان خانه‌های شهر بکاربرده شده است ساقه این ستونها صاف بوده وسرستون آنها از نوع سرستون «دری» میباشد که روی آن یك «بالش کرنتی» قرار داده‌اند . [3]

مرحوم پروفسور هرتسفلد معبد کنگاور را ازرمان اشکانیان میداند و آنرا ازبزرگترین معابد دنیای قدیم محسوب داشته ومیگوید. «آبادی کنونی کنگاور فقط قسمت وسطی معبد راگرفته است خرابه باشکوه این معبد عبارتست از پشته ایکه ٦٤٠ پی طول و ٥٤٤ پی عرض آن میباشد ودراطراف آن ایوانی به پهنای ٤٤ پی باستونهای بلند ساخته شده بود وهنوزچند ستون در گوشه شمال شرقی معبد برپاست دراین بناها صنعت معماری ایران ویونان دیده میشود » [4]

حسن مشیرالدوله (پیرنیا) میگوید [5] . «این بنای وسیع را در عهد

---

۱ ـ ایران از آغاز تا اسلام ـ گیرشمن ـ ترجمه دکتر معین ـ ص ۲۷۰

۲ ـ در حفریات امسال دوازده ستون در کارگاههای ما از خاك بیرون آمد و این دوازده ستون بیست‌وچهار سرستون و ته‌ستون و بیست‌و چهار گیلوئی و رخبام داوند که ۳۰ در صد مجموع این مصالح ازبین رفته است

۳ ـ باستانشناسی ایران باستان ـ لوئی واندنبرگ ـ ترجمه عیسی بهنام ـ انتشارات دانشگاه

٤ ـ یشتها ـ ادبیات مزدیسنا ـ جلداول ـ پورداود ـ ص ۱۷۱

٥ ـ ایران باستان ـ کتاب نهم ـ اشکانیان ـ ص ۲۷۰۱

اشکانیان ساخته بودند ومشتمل بود بر تالاری در وسط ورواقی بسبك یونان در اطراف ».

درحفریاتی که برای اولین بار درمعبدناهید درسال جاری انجام گردید، چندین دوره قبور اشکانی درخاك بکر این معبد کشف گردید که حاکی ازعلاقه این قوم نسبت به این پرستشگاه عظیم بوده است - درجستجوی ومعاینه خاکهای طبقات قدیم این تپه که در ترانشه‌های حفاری بعمل آمد حتی یك نمونهٔ کوچك ازآثار هلنی‌هم[1] بدست نیامد - ستونهای حجاری‌شده ازنظر فرم واندازه باانداز‌ه‌هائیکه درحجاریهای یونان مرسوم بوده کاملا متفاوت است دریونان ودربنای پارتنون (۴۴۷ قبل ازمیلاد) ارتفاع ستون پنج برابر قطر آن میباشد که بوسیله فیدیاس عمل شده ودرپورئیدونیا ارتفاع ستون چهار برابر آنست درحالیکه ستونهای کنگاور ارتفاعی از ۲ متر بیشتر ندارند و قطر آنها ۱/۵۰ متراست ودرجات انحراف ازاستیل وسبك معمول یونان بسیار زیاد است سرستون وته ستون در حجاری های این معبدتقریباً باشال‌های خود شباهتی بااستیل «دوریك» دارا هستندوسبك‌حجاری‌سرستون به‌تنهائی نمیتواندمعیاری بریونانی‌بودن بناباشد وچه بسا که ازمهندسان واستادکاران یونانی بواسطه‌روابط نزدیکی که دراینزمان موجود بوده استفاده بعمل آمده است.

دفن اموات :

درپای‌دیوار شرقی معبد ناهید مردگان دفن شده‌اند طرز تدفین دراین بخش کاملا متفاوت و گونه گون است حال چرا درپای دیوارشرقی اموات‌را بخاك‌سپرده‌اند ، احتمالا بجهت قرب وهمجواری بااین پرستشگاه بوده واین گرایشی است که امروزه نیز ازجانب مسلمانان نسبت بدفن امواتشان درجوار وبصحن مقابر متبرك وجود دارد وشاید بی‌ارتباط با این سنتهای قدیمی نباشد [2] اقوام باستانی وادوار تاریخی ازنظر احترام وتقدیسی که نسبت

۱ - منظور از آثار هلنی ، بقایای سفالینه ها و یا مدارکی از دوران سلوکی - یونانی است

۲ - ... دفن اموات نیز امروزه در صحن امامزاده ابراهیم که گوشه شمال غربی معبد ناهیدرا اشغال نموده معمول است

بمظاهر طبیعی وعناصر قائل بودند ، درجوار رودخانه‌ها و کوهستانها وقلل پربرف وسرابها وچشمه ها وکمپها بزندگی پرداخته واموات خودرا بخاك می‌سپروند وهمچنین دفن‌اموات روبمشرق ومحل طلوع‌آفتاب که ازقدیمترین ایام متداول بوده مبتنی برادیان ابتدائی آریائی ، پرستش خورشید ، ماه، زمین ، و آسمان است که‌بتدریج‌منتهی به‌نوعی وحدت خواهد شد . چندسال پیش‌درمغان[۱] آذربایجان قبور پارتی مورد حفاری وبررسی وتحقیق‌نگارنده قرار گرفت. ودراین قبور اموات رادرخمره ورو بخورشید دفن کرده‌وبردهانه خمره‌های تدفین ، خورشید را نیز نقش‌کرده ویامرده را درون پارچه‌ایکه بمنزله کفن ومزین به‌نقش خورشید[۲] است پیچیده ودرخمره بخاك سپرده‌اند وبنظر اینجانب این طرز تدفین نشانی ازپیوستن بخورشید (مهر) است

درمعبد ناهید کنگاور صورت اموات روبمعبد قرارداده شده ولی محل تدفین مشرق انتخاب شده است[۳]

جهت ونوع مقابردرمعبدآناهیتا :

سه نوع مقبره وتدفین دراین معبد تشخیص داده شد :

نوع‌اول: که‌مربوط به‌قبل ازمیلاد مسیح است صخره طبیعی را با‌بعاد ۶۰×۲۰۰ سانتیمتر کنده ومرده را درون آن بحالت خوابیده و طاق باز ، صورت روبمعبد[٤] وجهت شرقی- غربی دفن کرده‌اند دربعضی موارد دست

---

۱ - رجوع شود به مقاله نگارنده - قبور پارتی مغان (آثار و بقایای دهکده‌هائی پارتی) شماره یکم سال دوم ش ۳ - ص ۲۸ مجله بررسیهای تاریخی

۲ - تکه‌ای از پارچه با نقش سواستیکا (گردونه‌خورشید) در یکی‌از قبورخمره‌ای پارتی مغان کشف گردید و اینك در موزه ایران باستان بین‌دو شیشه حفظ گردیده است (شماره یکم سال دوم مجله بررسیهای تاریخی عکس شمارهٔ ۱۳)

۳ - احتمالا در تمام محوطه شرقی معبد اموات پارتی دفن شده‌اند زیرا در ۶۰متر آن جابجا این‌مقابروجوددارند .

٤ - بدون استثناء در تمام مقابر کنده شده در صخره ویا تابوت و خمره صورت اموات بطرف‌معبدقرار داده شده است

چپ مرده بحالت احترام برروی سینه قرارداده شده است واین نوع دفن قبلا در دوره هخامنشی نیز معمول بوده است

دریکی ازقبور که بترتیب فوق مشخص گردید ، سکه‌ای از ارد پادشاه اشکانی (٥٦ تا ٣٧ قبل ازمیلاد) درزیر بدن مرده بدست آمد که‌ازنظر تاریخ‌گذاری کمك بسیار بزرگی برای‌ما بوده است وتقریباً این قبوررا «قبور با شناسنامه» نامیدیم . ودرقبوردیگری ازهمین‌نوع سفالینه‌های مشخص‌اشکانی ازقبیل قمقمه‌ها ، پیاله ها و کوزه ها بدست آمدند که عموماً اختصاصات هنرسفالسازی دوران پارت را دارا میباشند .

دریکی ازقبور ودرحوالی گوش مرده ،گوشواره‌های زرینی بدست‌آمد که دسته‌های تزئینی این گوشواره‌هامجسمهٔ انسان بالداری را القاء میکمند که بر بالای سر نقش گل «رزاس» شش‌پردارند . گل رزاس مقدس وموردا‌حترام این قوم بوده و دربیشتر نقوشی که منسوب به‌آناهیتاست دیده شده است . دسته تزئینی گوشواره‌ها که مزین به‌انسان بالدارو گل زراس که اورپز کیهی ناهیداست، القاء یکی ازخدایان مهم پارتی است که ارتباط ونزدیکی‌فراوانی باناهید دارد این‌نوع‌قبور قدیمترین مقابری است که مادرحفریات‌سال‌جاری شناخته‌ایم (شکلهای ٧ و ٨)

نوع دوم : قبوری که مربوط به بعداز میلاد مسیح وجدیدتر ازمقابر نخستین است .

دراینددوره‌اموات‌را درتابوتهای‌سفالین‌بدون‌لعاب وزینت‌بطول ٣٥×٢١٠ سانتیمتر وژرفای ٢٥ سانتیمتر قرارداده وتابوت‌را درمحوطه‌ای بهمین‌اندازه که درصخره‌طبیعی کنده شده‌دفن کرده‌وروی‌تابوت‌را بوسیله درپوش‌سفالین ویاورقه‌های سنگ آهك‌مسدود نموده‌اند . جهت این‌تابوتهانسبت بقبورنوع اول شمال‌ـ جنوبی است مرده طاق‌باز وصورت بطرف‌معبدقرارداده‌شده‌است کودکان درتابوتهای کوچکتر دفن شده‌اند .

نوع سوم : که برای دفن میت ازخمره‌های سفالین استفاده شده است ، بدین ترتیب که مرده را درون خمره بحالت طاق باز و صورت بطرف معبد

شکل شمارهٔ ۷ ـ یک جفت گوشوارهٔ طلا مزین به مجسمهٔ انسان بالدار که در بالای سر نقش گل رزاس شش پر دارد مکشوفه از قبور پارتی معبد آناهیتا

شکل شمارهٔ ٨ ـ محل کشف گوشواره‌ها

قرار داده ودرهمان جهت که تابوتهای سفالین‌را دفن‌نموده‌اند‌در گودی‌صخره گذارده ودهانه خمره‌را بوسیله یک‌تخته سنگ مسدود کرده‌اند .

این‌نوع تدفین‌ووسیله‌دفن‌رانه‌تنها دراین‌ناحیه‌دیده‌ودرآن کاوش کرده‌ایم بلکه قبلانیز درناحیه مغان آذربایجان مورد بررسی وتحقیق قرارداده‌ایم[1] . گیرشمن راجع بمقابر پارتی‌خارج ازسرحدات ایران میگوید [2] «درنیپور، کاکـزه ، دورا، و اوروپوس، گورستانهای پارتی نشان‌داده است که درآنهـا امواترا بالوازم تدفین درتابوتهای سفالین دفن کرده‌بودند تابوتهای‌مزبور غالباً لعاب‌کاری شده ومزین بنقش برجسته معرف ربة‌النوعی عریان است و دانشمندان آنرا ناهید میدانند »

می‌بینیم که در گورستان پارتی معبدناهید تحول‌وانتقالی ازدفن درخاك بکر وصخره به‌تابوت وخمره‌میت وهمینطور تغییر جهت امواتدر گورستان این معبد وجود دارد که احتمالا نشانی ازانتقال وتحول وبارستاخیرمذهبی است درقبور مغان‌آذربایجان نیزاین انتقال دیده شده است

گیرشمن نیزدرمقابر سکنه شوش درپایان قرن اول یادرآغاز قرن دوم مسیحی نوعی ازاین انتقال ورستاخیزرا مشاهده کرده است [3]

بنظر میرسد که نفوذ عقاید زردشتی در بعداز میلاد مسیح در قوم پارتی سبب اصلی دفن اموات درتابوت وخمره‌های سفالین است که عدم آلودگـی خاك بوسیله اجساد نظر اصلی بوده است واین انتقال وتحول مذهبی[4] مرحله آغاز گام بعدی است که امواترا درفضای باز وستودانها برای لاشخورها و مرغان هوا عرضه میکنند .

---

۱ ـ رجوع کنند به مقاله نگارنده ـ آثار و بقایای دهکده های پارتـی ـ (مجله بررسیهای تاریخی شماره یکم سال سوم)

۲ ـ ایران از آغاز تا اسلام ـ ترجمه دکترمعین ـ ص ۲۷۱

۳ ـ ایران از آغاز تا اسلام ـ ترجمه دکتر معین ـ ص ۲۷۱

٤ ـ بنظر میرسد که پارتها در طول ٤٧٤ سال حکومت همواره دستخوش‌تحولات مذهبی بوده‌اند ـ روابطی که با رم وجود داشته و نهضتها و دخالتهای ایی‌امپراتوری نیز اثراتی بر حکومتهای پارتی از خود بجای نهاده است و با این ترتیب دوره پارتی ازنظر عقاید مذهبی کاملا مغشوش و مضطرب است .

بقایای ساسانی واسلامی

برروی تأسیسات معبد ناهید فعل وانفعالاتی دردوره ساسانی بعمل آمده که‌دو کارگاه کوچك ما که درداخل معبد وپای دیوار داخلی حفر گردیده بعلت قلت محوطه حفر نتوانست نشان دهنده فرم وشکل این‌تأسیسات باشد. تنها لایه‌ای که ازاین‌دوران بجای مانده وهمینطور سفالینه های پراکنده و مصالح قلیل دراین لایه‌دلالت برسکونت واستقرار مردم ساسانی دراین محل میکند وازاین‌دوره ببعد نیز آثار دیوار وشالوده‌های آجری دوران اسلامی بانضمام بقایای سفالین زمان‌کاملا مشهود است .

لایه‌های سوخته که اثرآتش‌سوزی میباشد بقطر ٢٥ سانتیمتر درپای دیوار شرقی ودرانتهای دوره ساسانی مشاهده میشود و مؤید آنستکه اقوام اسلامی که برروی تأسیسات ساسانی مستقر شده ، مساکن ساسانی را به‌آتش کشیده‌اند درتمام طول تراشه‌ها این‌لایه ٢٥ سانتیمتری سوخته‌وجوددارد درحقیقت پایه وبنیان ساختمانهای فعلی مستقر برفراز معبد ناهید از اوایل اسلام است ومنتهی بجهت زلزله‌های مداوم چندین بارتعییر شکل داده‌اند . آتش‌سوزی وتخریب بخشی ازاین‌معبد مربوط باوایل تسلط اعراب درنواحی غرب ایران است .

ازسیاحان‌وجغرافی‌نویسان‌قدیمی«ابودلف»[1] درباره‌این‌محل‌چنین‌میگوید: «.... ازآنجا به«قصراللصوص» (کاخ دزدان) محل کنگاور امروزی رفتم ساختمان این‌کاخ بسیار عجیب‌است وبرروی یك‌ایوان آجری که‌بیست پا اززمین بلندتر است بنا شده . دراین‌کاخ ایوانها وکوشك‌ها وخزانه هائی است که ازآنچه گفته‌شد عالی‌تروباشکوه‌تراست .

زیبائی‌ساختمان ونقشهای آن دیدگانرا خیره میسازد . این‌کاخ‌بواسطه فراوانی‌شکار وگوارائی آب ومرغزارهاودشت‌های باصفای اطراف‌آن‌دزمحکم ومنزل وگردشگاه مخصوص پرویز ... درنزدیکی‌آن شهر بزرگی است

١ ــ سفرنامه ابودلف در ایران ٣٤١ ــ هجری ــ ولادیمیر مینورسکی ــ ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی ــ ص ٦٥

که یك مسجد دارد . از آنجا بمکانی که به آشپزخانه [۱] خسرو معروف است وچهار فرسخ تاقصراللصوص فاصله دارد رفتم ...»

درآثار البلاد[۲] چنین آمده‌است « . مسکن کسری پرویز بوده‌است و . . . بنیان آن صدذرع درصد ذرع وارتفاعش ازسطح زمین بیست‌ذرع واز یك پارچه سنك ، دارای ایوانها و حجره‌ها وکوشکهـا ، دارای خراین و ستونهای سنگی است که بیننده ازساختمان وزیبائی نقوش آن‌متحیرمیماند».

ودرمعجم‌البلدان [۳] اینطور میآید . «درزمان فتح نهاوند وقتیکه سپاه مسلمین وارد همدان میشد چهار پایانی از سپاه مسلمانان بوسیله ساکنان قصر کنگاور دزدیده شد وبهمین جهت اعراب بدین محل « قصراللصوص » (قصردزدان) نام دادند و ذکر شده از مسعر بن مهلهل که اینجـا قصـری بوده ازسطح زمین بیست ذرع بلندتر که چشم انسان ازساوزیبائی نقوش آن خیره‌شده واینجا دراصل‌قصرشیرین[۴] ومنزل‌ومسکن‌پرویز (خسروپرویز) بوده است »

شواهد فوق گواهی است براینکه درزمان‌حمله اعراب ورفت‌وآمد آنان بمتصرفات خود درنهاوند وهمدان، بنای ناهید حالت‌قصری دائر یانیمه دائر داشته است که‌اعراب «قصراللصوصش» نام برده‌وشاید سوختن وویران‌ساختن آن درنتیجه عصبانیت اعراب بواسطه هجومها وحمله‌هـا وشبیخونهائی بوده که‌ازاین سنگر بقوافل عرب وارد میآمده است

راجع به استقرارآقوام‌ساسانی درروی‌آثار قدیمتر قبلاذکرشد که‌آثاری از ایندوران بدست آمده‌است [۵] دربین این‌آثار قطعه‌سنگی است که دوحرف

---

۱ ـ منظور ابودلف از آشپزخانه خسرو ، احتمالا تپه و بقایای ساختمانی قدیمی تپه کارخانه است که در چهار کیلومتری‌تپه ناهید وجود دارد وهم از تپه ناهیددیده میشود و دربین اهالی کنگاور شایع‌است که تپه‌کارخانه آشپزخانه معبد ناهید بوده است

۲ ـ آثارالبلاد و اخبارالعباد ـ ذکریابن محمدبن محمودالقزوینی ـ ص۴۴۸

۳ ـ معجم‌البلدان ـ یاقوت‌حموی ـ جلد ۱۵ ص ۳۶۳

۴ ـ بنظر میرسد ذکر شیرین معشوقه خسرو از این روی آورده شده که نسبت خسرو پرویز را به قصر برساند

۵ ـ پاره سفالهائی از این دوران جمع‌آوری شده است .

پهلوی ساسانی درروی آن منقور استواین دو حرف (4) پاـفاـپی ـ فی، خوانده می‌شود و نظر یکی از متخصصان خطشناس اینستکه احتمالا مخفف «پرویز» ویا «پیروز» میتواند باشد و اهمیت بیشتر این‌سنگ در این استکه وجود تأسیسات دوره ساسانی را دراین‌بنا ثابت میکند چون سنگ مزبور یکی ازمصالح کار شده درطبقات دوران ساسانی این‌معبد بوده و ازنظر مدرك وسندقلیل است، حفریات‌سال آینده این امکان راخواهد داد که بیشتر ازاین رازپرده برداشته‌شود

ضمن خاکبرداری ازترانشه‌های‌حفاری،تعدادی ازسنگهای لاشه‌وقلوه‌ای که از«توکار» دیوار ریزش کرده آشکارشد که دارای نقوش‌محکوك : ستاره خورشید ، بز کوهی ، نقشهای هندسی ، گیاهان و غیره میباشد که بگمان‌ما اینها مصالحی است که برای احداث بنابصورت هدایا وسیله اشخاص باین‌محل آورده شده‌واین نقوش، علامات خانوادگی هدیه کنندگان است،چون برای ساختن بنائی‌بدین‌عظمت ووسعت بادیوارهائی بقطر ١٨/٥ متروبارتفاع ٨متر وبابعاد ٢٢٠ × ٢٣٠ مترصدهاهزارفرسنگ‌لازم‌بوده که‌طبیعی‌ترین نوع‌تأمین این مواد استفاده از کمك همگانی وهدیه و وقف معتقدان بوده‌است، همچون ساختمان‌مساجد ومراکز خیریه‌فعلی که مؤمنان ومبانی خیرتعهد کمکهای مادی، نقدی ویاجنسی رامینمایند والا تصور نمیرود ایرانیان برای ساختن بناهای عظیم ازشکنجه‌وشلاق استفاده کرده وبزور متوسل میشده‌اند درروی لوحه‌های گلی که ازتخت‌جمشید کشف شده ضوابطی راجع بمرد،استادکاران، معماران ،کارگران ،وکارگراران احداث این‌کاخ منقور است که‌نشان میدهد که پارسیان درساختمان‌ابنیه مهم دارای آن‌خصوصیاتی نبودند که ازطرف‌مثلا مباشران‌چینی دربالابردن‌دیوار چین‌ویافراعنه مصری درساختن اهرام‌معمول میشده است.[1]

یکی ازصاحب‌نظران ومهندسان تعمیرات ابنیه‌تاریخی پس‌از رؤیت این

---

١ ـ بر فلك افراشت سرگر پیکر دیوار چین ای‌بسا تن شد دفین درپای این دیوارها
تارك اهرام فرعونان به کیوان سود ، لیك بس عزیزان‌را که‌جان‌شد در سربیگارها
باستانی‌پاریزی ص١٢٥ــ خاتون هفت قلعه

علامات منقور برروی این‌سنگها معتقدبود که اینها مهرو علامت معماران و یا حجاران بوده‌است. درحالیکه اگر قائل بعلامت معمارباشیم بعلت کثرت این علامات که درطول ٦۰ مترحفاری درپای دیوار درروی سنگهای‌ریخته، لااقل بین ۳۰تا٤۰ علامت را تشخیص داده‌ایم که هرچه درطول دیوار پیش رویم تعدادآنها زیادتر خواهدشد وبنابراین معمارانی بدین کثرت قاعدتاً بایستی بنارا کج بسامان برسانند واگر قائل بعلامت حجاران باشیم هیچیك ازاین سنگهای دارای نقش وعلائم منقور حجاری وصیقلی‌شده‌نیستندوعموماًلاشه‌ها وقلوه‌های بین دو تا شش‌تن میباشند که فقط بمصرف پی وتوکار دیواررسیده وآمیخته باکج کشته وهیچگاه دیده‌نمیشده‌اندوعلت ریزش این‌سنگهادراین بخش‌ودرجبهه جنوبی،تخریب دیوار وسیله کوره‌پزان بوده‌است.

معابد ناهید درایران وتوصیف آناهیتا:

مورخان یونانی «آناهیت» را «آنائیتیس Anaitis» نوشته‌اند و غالباً او را «آرتمیس Artemis» آنائیتیس گفته واسم الهه عصمت وعفت یونانی را باو داده‌اند ومورخان رم وبیزانس اورا «دیانا Diana» خوانده‌اند [1]

«ایزیدور خاراکسی»[2] جغرافیانویس یونانی در سال ۳۷ میلادی‌معبد کنگاور را مخصوص پرستش‌آرتمیس دانسته واز خزائن‌ونفایسی که‌درمعبد ناهیدهمدان واین معبد وجودداشته صحبت‌میدارد

آناهیتایاناهید طبق ضوابطی که‌وجوددارد، الهه‌آب ، فراوانی‌وبرکت ، زیبائی‌وتناسل بوده‌واززمان‌سلطنت اردشیردوم شاهنشاه هخامنشی(٤۰٤-۳٥۹ پیش‌ازمیلاد مسیح) معابدی برای این‌نام برده‌شده‌است ، ازجمله معبد ناهید استخر.

درچندین کتیبه میخی این‌شاهنشاه ازآناهیتا بااین ترتیب نام‌میبرد[3] .

«پادشاه‌بزرگ اردشیرشاهنشاه، پادشاه ممالك،پادشاه این‌زمین ، پسرداریوش

---

۱ - ادبیات مزدیسنا - یشتها - پورداود - ص ۱۷۳ (الهه شکار)

۲ - Isidorus von charax

۳ - این کتیبه در شوش روی ستون یك صفه پیدا شده است - یشتها - پور داود ص ۱٦۸

(دوم) داریوش، پسر پادشاه اردشیر (اول) اردشیر، پسر پادشاه خشیارشا و خشیارشا، پسر پادشاه داریوش (اول) داریوش، پسر گشتاسب هخامنشی میگوید.
این ایوان را داریوش (اول) جدمن بنانهاد درزمان اردشیر (اول) پدربزرگ من آتش آنرا ویران کرد بنا بخواست اهورامزدا و آناهیت (ناهید) ومترا (مهر) من دوباره این ایوان را ساختم»

درروی پایهٔ ستونی درهمدان کتیبهٔ دیگری ازاردشیر دوم بدست آمده که می گوید « این ایوان رامن بخواست اهورامزدا و آناهیت ومترا بنا کرده ام. بشود که اهورامزدا و آناهیت ومترا مرا در پناه خود گرفته ازهر کینه وخصومتی حفظ کنند»[1]

اهمیت ناهید درزمان پارتیان باعلی درجه خود میرسد، بطوریکه معابدی برای این الهه دراین دوران نام برده شده است معروف است که تیرداد اول در شهر ارشك دریك معبدناهید، تاجگذاری میکند و در همدان مقر تابستانی شاهان پارت معبدی ازناهید برپا بوده که «پلی بیوس Polybius» درقرن دوم پیش از میلاد درکتاب تاریخش بدان اشاره میکندوهمین معبدرا آنتیوخوس بزرگ (٢٢٣-١٨٦ ق م) درزمان اردوان اول (اشك سوم) غارت کرده است.

«پلی نیوس Polynius» مورخ رمی که درسال ٧٩ میلادی درگذشته می نویسد که درمعبد ناهیدشوش یك مجسمه بسیار سنگین ناهید از طلابرپا بوده که در اوقات جنگ سردار رمی آنتوان، درزمان فرهادچهارم (٣٧ - ١ میلادی) بغارت رفت[2]

آناهیتا یا ناهید[3] باشکال وصور گوناگونی تاکنون دیده شده است، قدیمترین صورت ناهید، ایشتارونانا یانوع سامی آن، زن برهنه ایست گاه با تزئیبات گیسوو گردن بند و دستبند با پستانها و کفلهای رشد کرده که با

---

١ - یشتها - ادبیات مزدیسنا - جلداول - پورداود - ص ١٦٨

٢ - ادبیات مزدیسنا - یشتها - جلد اول - پورداود ص ١٧٠

٣ - درّ مورد توصیف ناهید و قلاع ناهید آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی تحقیق بس جامعی کرده اند که تحت عنوان « خاتون هفت قلعه» بچاپ رسیده است و برای اطلاعات جامعتر باین کتاب مراجعه فرمائید.

دو دست پستانهای خود را میفشارد و گاهی فاقد تزئینات و اقسام آنها از گل پخته و یا برنز از نواحی شوش و لرستان موفور کشف‌شده و امروزه درموزه ایران‌باستان این انواع وجود دارند

گیرشمن پلاکی منقوش به زن برهنه‌ای را که از حفریات شوش بدست آمده ارائه میدهد که الهه ناهید است و آن زن‌پستانهای خود را میفشارد و شیر آنرا در جامی میریزد [1]

همچنین یك‌پلاك مرنری مربوط به‌دنبالهٔ یك سنجاق که از لرستان کشف شده الهه نانا یا «ناهید» رانشان‌میدهد که پستانهای خود را در دست گرفته و میفشارد و کفلهای خود را بحالت رایمان باز کرده وفرزندی‌زائیده‌است ، در دو طرف این الهه دو قــوچ نقش شد و در اطراف پلاك گل رزاس‌دیده میشود [2]

در آبان‌یشت الهه ناهید چنین توصیف شده است[3] : «زنی‌جوان ، خوش اندام و بلندبالاوبرومند وزیبا چهر ، آزاده و نیکو سرشت ، باروان‌سفیدوی به ستبری شانه‌اش ، با سینه‌های برآمده‌و کمربندی تنگ در میان بر بسته ، در بالای گردونهٔ خویش‌مهارچهار اسب‌یکرنگ و یک قد را در دست گرفته میراند ، اسبهای گردونهٔ وی عبارت است از باد و باران و ژاله . ناهید بـا جواهرات آراسته تاجی زرین‌بشکل چرخی که برآن صد گوهر نورپاش‌نصب است بر سر دارد ، از اطراف آن نوارهای‌پرچین‌آویخته . طوقی زرین دور گردن و گوشواره‌های چهار گوشه در گوش دارد . کفشهای درخشان را در پاهای خودبا بندهای‌زرین‌محکم بسته، جبه‌ای از پوست سی‌بیر که‌مانندسیم و زر میدرخشند دربر نموده ، جامه زرین پرچین در بر کرده ، دربلندترین طبقه‌آسمان‌آرام دارد . اهورامزدا در کره خورشید مقام اورا برقـرار نمود

۱ ـ پارت و ساسانی ـ گیرشمن ـ ص ۱۰۳ ـ تصویر ۱۱۷

۲ ـ هنر ایران ـ آندره گدار ص ٦۳ تصویر ۷۷و۷۸

۳ ـ ادبیات مزدیسنا ـ یشتها ـ جلداول ـ پورداود ـ ص ۱٦۷

بفرمان پروردگار ، ناهید از فـراز آسمان ، باران وتگرگ و برف و ژاله فرو بارد . از اثر استغاثه پارسایان و پرهیزکاران از فلك ستارگان یـا از بلندترین قله کوه (هکر) بسوی نشیب شتابد نطفه مردان ومشیمه زنان را پاك کند، زایش زنان را آسان سازد ، شیر راتصفیه نماید ، بگله ورمه بیفزاید، سراسر کشور از پرتوآواز خوش ونعمت و ثروت برخوردار گردد»

امروزه نیز افسانه‌هائی در بین ساکنان کنگاور و تپه آناهیتا جریان دارد وگو اینکه پندار و وهم است ولی نظر به سنن قدیمی این سامان چندان هم از موضوع دور نیست بلکه پیوندهائی بسیار نزدیك بین ایـن افسانه‌هـا و مظاهر ناهیدوجوددارد این پندارها گهگاه اززبان مردم سالخورده وجهاندیده این سامان شنیده شد که نشان از «حمام بلوری» در دل تپه میدادند کـه در سر بینهٔ آن «حوضی ازطلا» ودر «آب زلال» آن حوض «ماهیهای قرمزوطلائی» بجست وخیز مشغولند . فعالیت حفاری ما را نیز کوششی در جهت یافتن این حمام بلور و حوض طلاو ماهیهایش می‌دانستند و بدنبال شایعه سازیها شنیده شد که میگویند « انار طلا » و «ماهی طلا» کشف کرده‌ایم می‌دانیم ارتباطی بین آناهیتا با انار و ماهی وجوددارد و انار و ماهی دومظهر ناهید میباشند. بطوریقین ساکنان فعلی کنگاور وتپه آناهیتا که بازماندگان سلف خود هستند، سینه بسینه افسانه‌ها وداستانهائی که با محل ناهید و این معبد پیونداشته‌از دورانهای بس قدیم ضبط و منتقل کرده‌اند .

معبد کنگاور بعلت عظمت ووسعتی که‌دارا میباشد ، سالهای متمادی برای حفاری آن فعالیت لازم دارد . چه علاوه برخاکبرداری قسمتهای باستانی ، بدواً بایستی خانه‌ها ودکانهای مردم کنگاور ازبالای تپه ویران‌شده وبقایای آن به دور دست حمل شود و سپس بحفاری در طبقات باستانی آن اقدام کرد واین برنامه که مراحل مالی آن حل شده قرار است از سال آینده با حفریات جدی تر و وسیعتری بوسیله وزارت فرهنگ وهنر و اداره کل باستانشناسی تعقیب شود. هیئت حفاری که در تابستان امسال مدت سه‌ماه برای اولین بـار

در این تپه بکاوش علمی مشغول شد ، نهایت کوشش را بعمل آورد و نیکوترین نتایج را بدست آورد همکارانی که در این برنامه شرکت داشتند عبارت بودند آقایان سید جعفر رهسمون ـ علامرضامعصومی ـ مسعود آذرنوش (باستانشناس) ـ مهدی رهبر (دانشجوی رشته باستانشناسی دانشگاه تهران (کارآموز) ـ غلامرضاپیری (حافظ معبد ناهید کنگاور) واستاد احمد اعتماد (سرکارگر) که در حفریات شوش سالیانی دراز مشغول بود

پایان
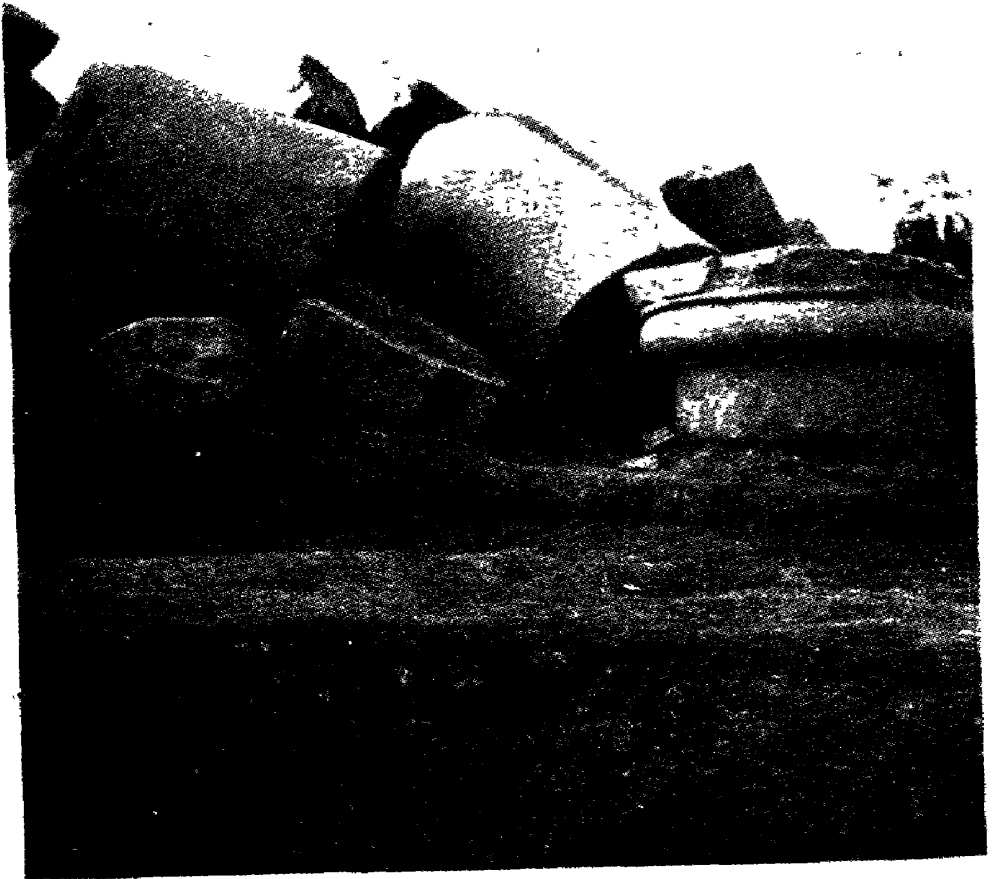
شکل شمارهٔ ۹ ـ سرستون وستون هائی‌که ار زیرخاك درجبهه شرقی معبد از خاك آزاد شده‌اند .

شکل شمارهٔ ۱۰ ـ حجاری های معبد ناهید که از رأس دیوار شرقی دراثر زلزله ریزش‌کرده ودر اثر حفاری ها بدست آمده است .
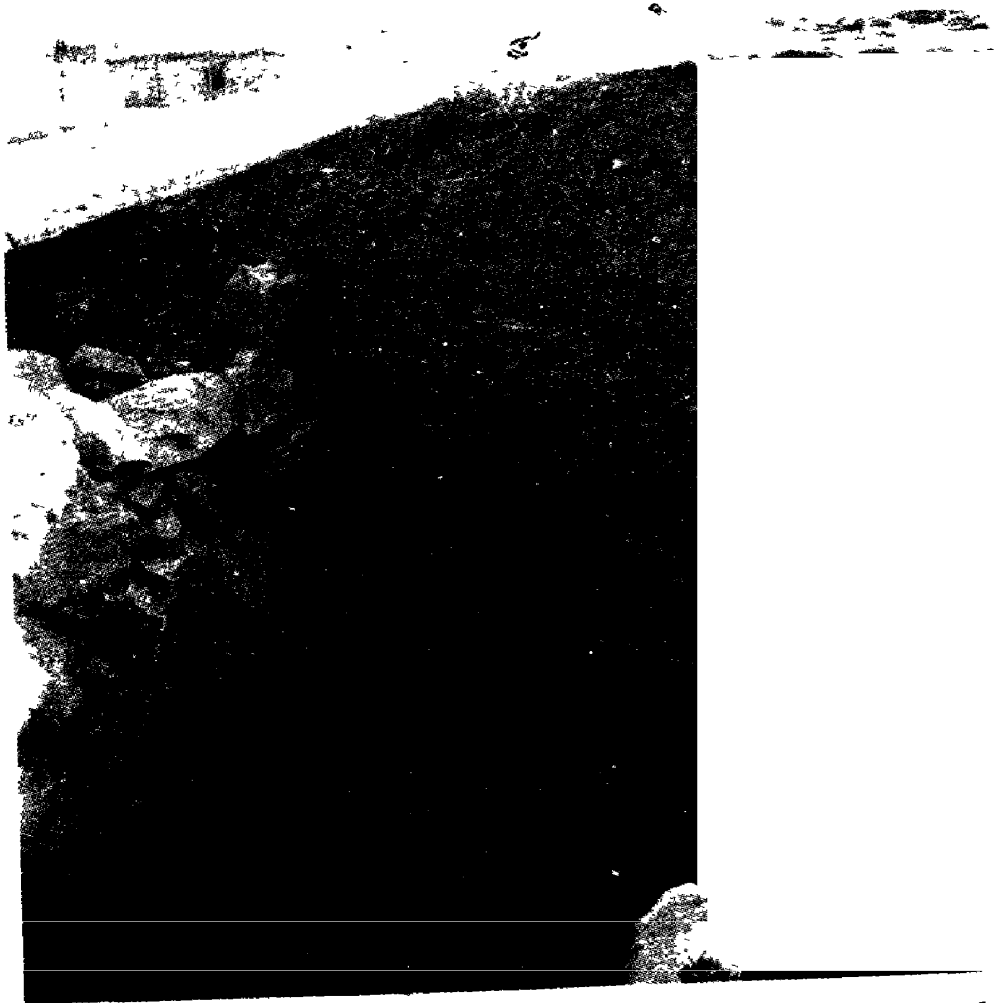
شکل شمارهٔ ۱۱ ـ ترانشه‌ای که درپای دیوار داخلی معبد ناهید احداث گردیده است
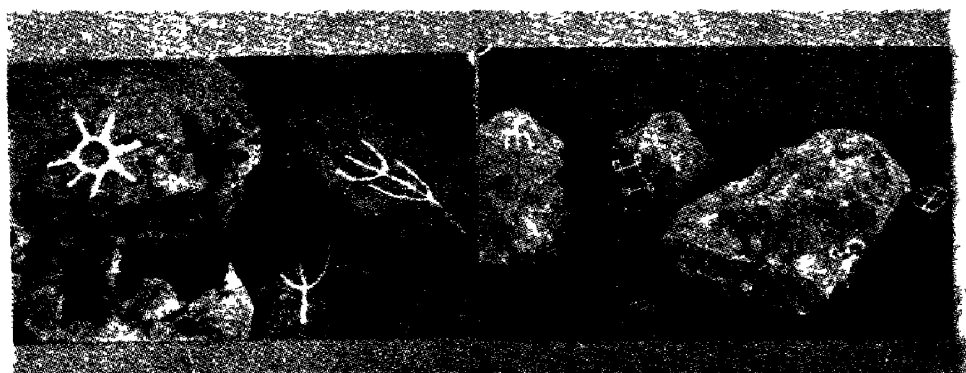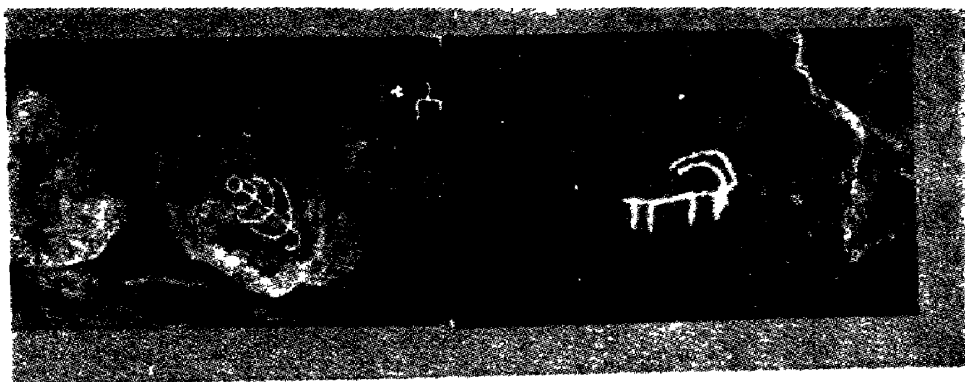
شکل شمارهٔ ۱۲ ـ علامت‌های منقور برروی سنگهای قلوه ولاشه‌ای‌که مربوط به توکار (پی) دیوار شرقی معبد ناهید می‌باشد .

شکل شمارهٔ ۱۳ ـ تابوت سفالین . نوع تدفین قبورپارتی بعد از میلاد مسیح در معبد ناهید کنگاور

شکل شمارهٔ ۱٤ ـ تابوت وخمره سفالین محل دفن اموات دورهٔ اشکانی
(نوع تدفین در معبد آناهیتای کنگاور)

شکل شمارهٔ ۱۵ ـ نوع سفالینه های پارتی مکشوفه از صور معبد آناهیتا
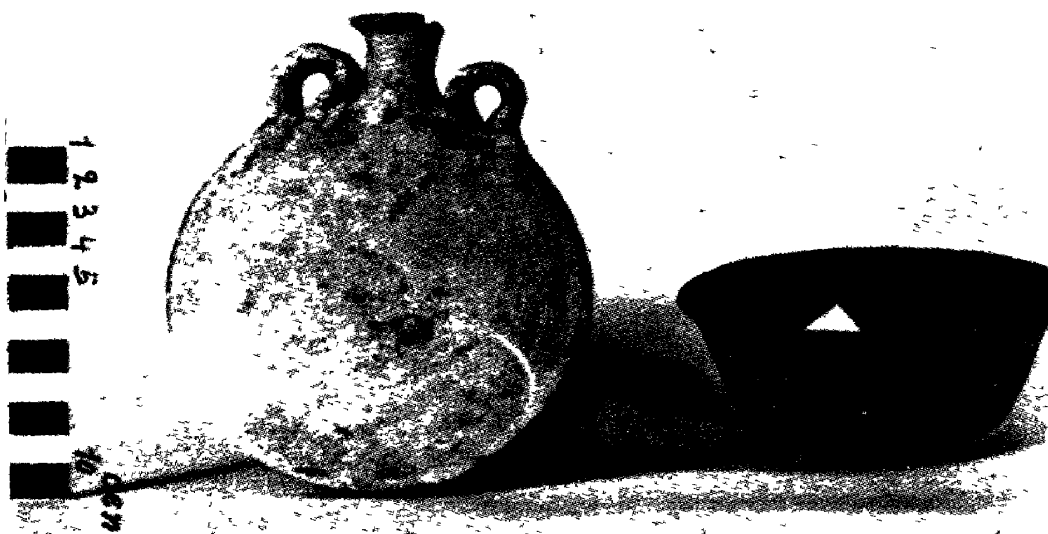
شکل شمارهٔ ۱۶ ــ ظروفی که از درون قبر ها به‌دست آمده است .

شاهکارهای تمدن و هنر ایران

مجلهٔ بررسیهای تاریخی در هر شماره تحت این عنوان نمونه‌هائی از شاهکارهای هنر و تمدن ایران را که زینت‌بخش موزه‌های مختلف جهان و مجموعه‌های خصوصی است، به خوانندگان ارجمند معرفی می‌نماید.

شکل ۱ ــ مینیاتور ناتمام از مجموعهٔ فلیپها سر کــه حدمه های سلطانی را هنگام پذیرائی نمایش میدهد. (جلد ۹ کتاب پوپ)

◊ ◊ ◊

شکل۲ ــ پارچهٔ ابریشمی گلدار ارکارهای یرد که باندازه ۲۱/٦ سانتیمتر می باشد متعلق به سده ۱۵ میلادی است ودر موزهٔ هنرهای شیکاگو قرارداده شده است
(جلد ۱۲ کتاب پوپ)

◊ ◊ ◊

شکل۳ ــ پارچه زربفت که درآن رشته های زری بکار رفته است این اثر هنری که از کارهای اصفهان است . متعلق به دورهٔ شاه عباس اول می باشد واندازهٔ آن ۲۵/٥ سانتیمتر میباشد این نمونهٔ هنری در موزه شخصی آقای رادسو موجود است

◊ ◊ ◊

شکل٤ ــ جنگ اسفندیار بااژدها که متعلق به شاهنامه فردوسی است درموزهٔ نیویورك قرارداده شده است (عکس ازجلد نهم مجلهٔ مکرومن ۱۹٦۷)

شکل ۳

شکل ٤
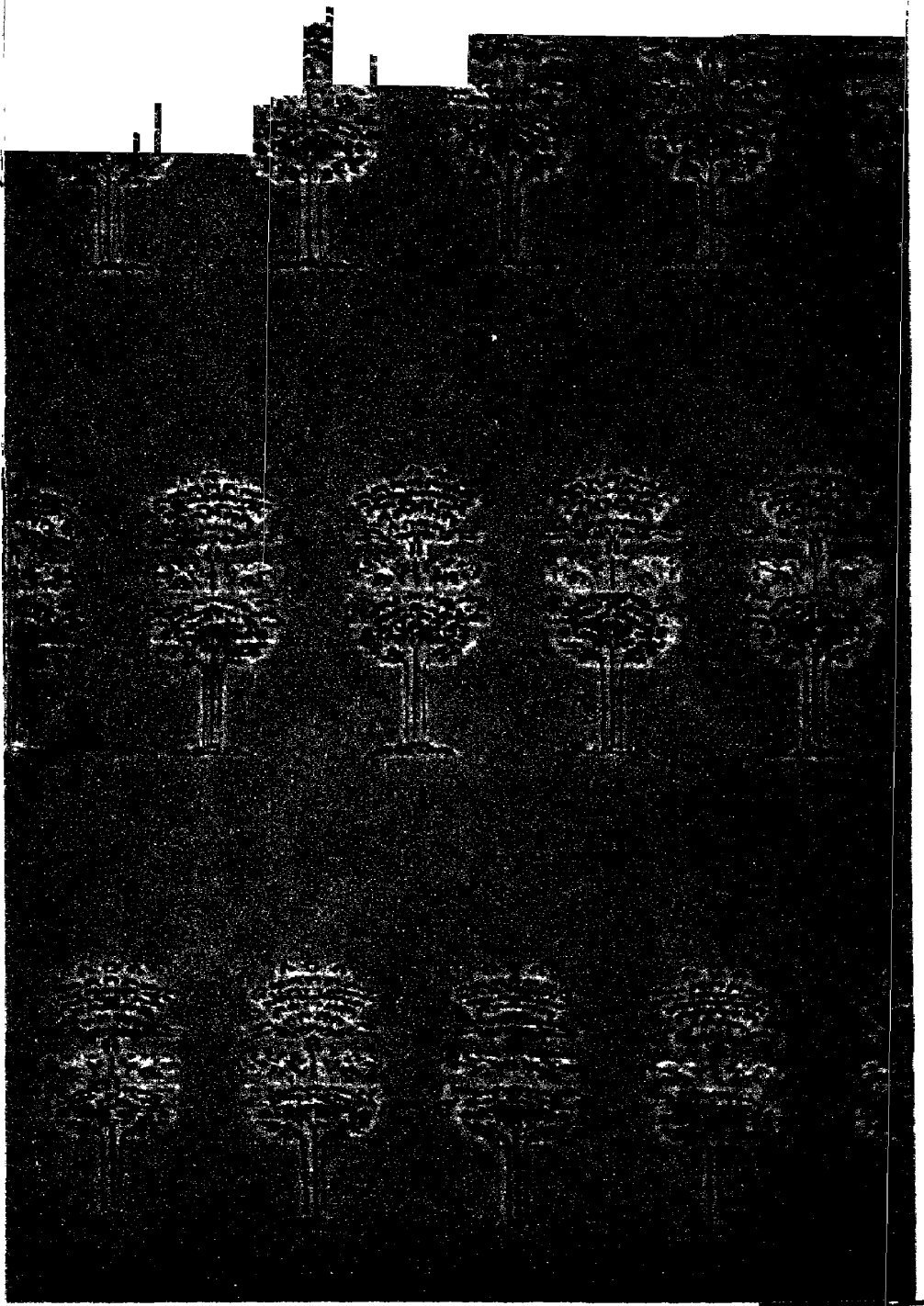
بررسی تاریخ و هنر گوتیان و لولوبیان

(اقوام باستانی غرب ایران)

از
فرخ ملکزاده .
دکتر در باستان شناسی .

در بیشتر کتابهای تاریخی که برای ایران نوشته‌اند ، ابتدای تاریخ ایـران از مادی هـا و هخامنشی‌ها آغاز گردیده و در آنهانوشته‌اند که پیش‌ازآمدن این اقوام درسرزمین‌ایران چه مردمانی میزیسته‌انـد و این مردمان‌آیا تمدن و فرهنـک و هنری‌داشته‌اند یاقومی بدوی و وحشی‌بوده‌اند .

تردیدی‌نیست که این‌سکوت و خاموشی عمری برای‌آنست که تمدن‌و هنر وفرهنک مادی و پارسی‌راتقلید وحتی درپاره‌ای از موارد زائیده‌تمدن وهنر و فرهنک‌اقوام‌دیگری‌مثل‌مصری ها یونانیها ، آشوری وسومری نشان‌دهند وحال‌آنـکه باستناد

پژوهشها و تحقیقات همان نویسندگان و محققان در زمان آمدن مادی ها و پارسیها بسرزمین ایران، اقوام دیگری که خود با آریائیها نزدیکی بسیار داشته اند هزارها سال پیش در این نواحی جای داشته اند و دولتی بزرگ تشکیل داده بودند که در برابر دولت مقتدر آشور ایستادگی میکرد، تمدن و فرهنگ و هنری عالی و باشکوه داشته اند که آثار و بازمانده های آن را با آنکه هنوز کاوش و پژوهش کافی نشده امروز می شناسیم.

لذا بجاست که تاریخ و تمدن و فرهنگ مردمی راهم که قبل از آمدن هند و اروپاییان در ایران ساکن بوده اند شناخت زیرا در این صورت در بررسی فرهنگ و هنر اقوام باستانی ایران اصالت تمدن نیاکان ما بویژه آریائی ها بیشتر و بهتر آشکار گشته و ما را در جهت ادامه راه پر افتخار گذشتگان خود تشویق و راهنمائی مینماید. بدین سبب بررسی و پژوهش تاریخ و تمدن ایران باستان باید بیشتر از طرف خود ایرانیان بعمل آید تا جهت اطلاع و آگاهی از تمدن نیاکان خود مجبور بقبول و ذکر عقاید و نظریات بیگانگان نباشیم.

بااین مقدمه باید گفت که کشور ما ایران در دوران باستان و امروز مناطق وسیعی را در برداشته و دارد که در هر گوشه آن قوم و قبیله ای سکونت داشته اند ولی برای بررسی صحیح تر و بهتر در این گفت و گو بناچار از یك منطقه کوچك در مغرب ایران و آنهم منحصر بیك زمان مشخص یعنی در هزاره سوم پ . م. صحبت میکنیم.

در هزاره سوم پ م درنواحی غربی ایران مردمی ساکن بوده اند که از شمال بجنوب شامل اقوام گوتیان، لولوبیان، کاسیان و عیلامیان میباشند. این اقوام با ملل و اقوام غربی خود یعنی ساکنین بین النهرین وسوریه نیز در تماس و ارتباط بوده اند که آنها نیز از شمال بجنوب عبارتند از هوریان، اکدیان و سومریان، (شکل۱) ولی صحبت ما در اینجا بیشتر درباره گوتیان و لولوبیان است.

---

۱ ــ اگر لولوبیان و گوتیان و یکی دو قوم دیگر را که مسکن اولیه آنها در یکجا بوده و بعدها بسوی مغرب ایران آمده اند از تیره های دورتر آریائی ندانیم این نکته را نمیتوان نادیده گرفت که چون مسکن آنها در همسایگی اقوام آریائی بوده در بسیاری از رسوم و عادات و معتقدات و هنر و تمدن وغیره بین آنها و آریائی ها شباهتها و نزدیکی هائی بوده است.
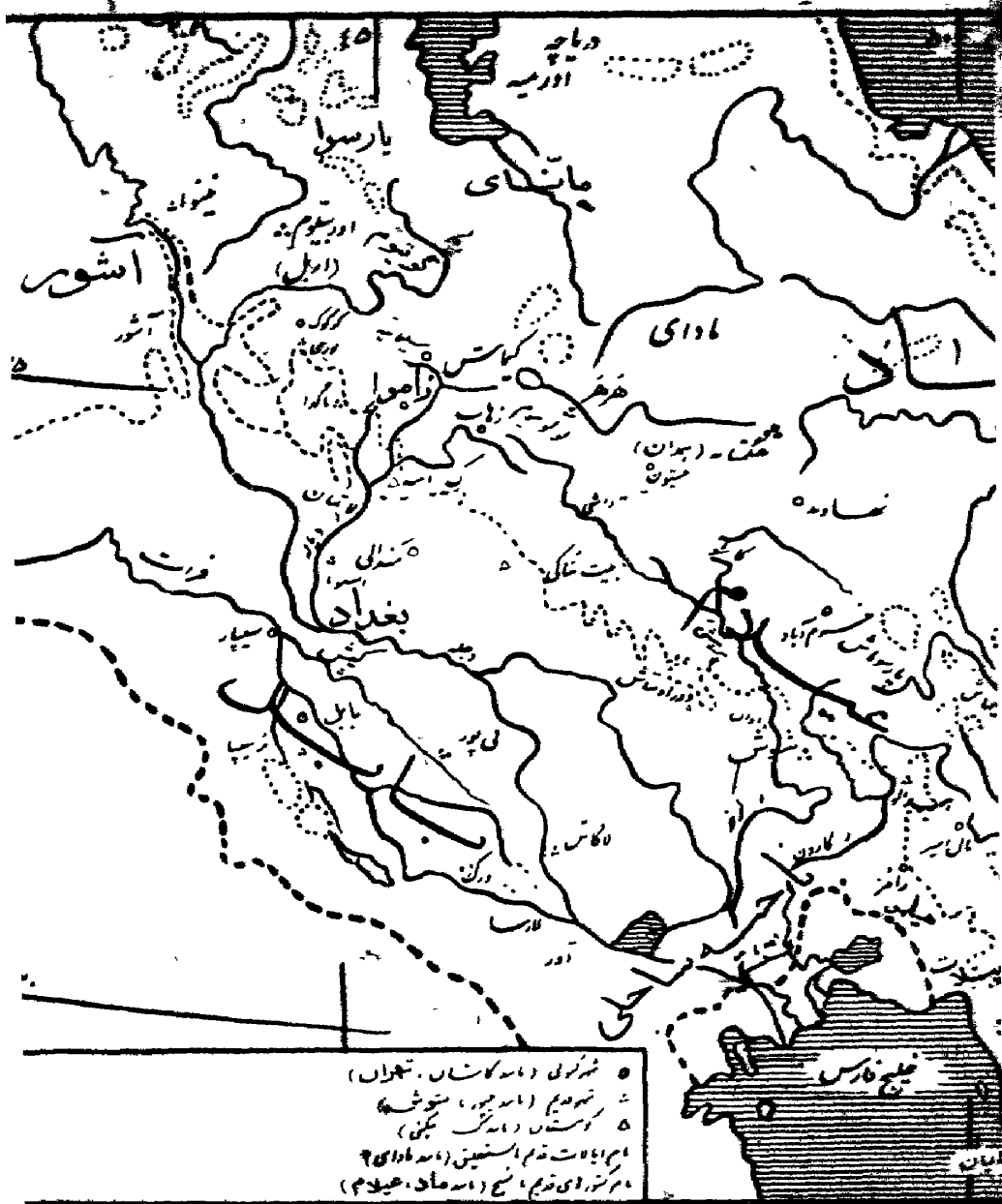
آسیای غربی

قبایل‌لولوبی[2] ، بخش وسیعی‌از کوهها و کوهپایه‌ها از قسمت شمال‌دیاله گرفته تا دریاچه ارومیه‌واطراف‌آن مناطق رااشغال کرده بودند که از لحاظ نژادی از قبایل هوریانی واورارتوئی نبوده بلکه باحتمال قوی با عیلامیها قرابت داشتند [3] وبزبان هوریانی لولوممنی بیگانه ودشمن است واولین‌بار نارام‌سین[4] نوادهٔ سارگن از شاهان‌اکد (قرن ۲۳ پ م) در کتیبه مشهورش ضمن شرح پیروزی خود ازه لولوبیان بحث میکند

واژه گوتی[6] درهزاره‌سوم ودوم پ‌م بیك گروه‌نژادی‌معین اطلاق‌میشده که درشرق وشمال و شمال غربی لولوبیان واحتمالا در آذربایجان کنونی ایران و کردستان‌زندگی میکردند[7]. ولی تاچندی‌پیش عده‌ای عقیده‌داشتند که اراضی قبیله گوتیان همان جبال (جوری‌داغ) درشمال آشور می‌باشد[8] که دراین‌مورد استناد اکثر آنها به‌متون آشوری بود که درعین حال حاکی ازآن است که گوتیان درمرز شمالی‌آشور مستقر نبوده بلکه دراراضی‌میان

---

2 — Louloubı

3 — G Hüsing, *Der Zagros und seine Volker* (ein Archaologisch-ethnographısche Skizze) Der, AO, IX, 3/4

و کتاب **کرمانشاهان باستان از آغاز تا آخرسده سیزدهم هجری قمری.** باکوشش دکتر سهراب میروریان تهران ۱۳٤۷ صفحه ۹ و۱٦

4 — Narâm—Sin

5 — E Herzfeld, *Iran in the Ancient East* London 1941 P. 184 Fıg 298
S. Smith, *Early History of Assyria* London 1928, P. 27;

کرمانشاهان باستان صفحه۹ .

6 — Gutı—Gouti

۷ — ا م دیاکونف ، **تاریخ‌ماد** (ترجمه کریم کشاورز) تهران۱۳٤٥ خورشیدی صفحه ۱۳۸

8 — V. Sheil, «Une Nouvelle dynastıe Suméro-Accadienne, les rois (guti)», CRAI, 1911 P. 318.

V. Sheıl, «Anciennes dynasties de Summer-Accad» CRAI, 1911 P. 606.

Klio VI — 8, P. 212.

وآب سفلی ودجله وجبال سلیمانیه ودیاله ساکن بوده‌اند[9] ولی درهزاره اول پیش. همه اورارتوئیان[10] ومردم‌مانناوماد[11] راکوتی می‌گفتند فقطدر کتیبه های سارگن‌دوم مادهای ایرانی‌زبان ازکوتیان مشخص‌وممتاز گشته‌اند.[12]

کوتیان زبانی‌مستقل داشته‌اند که تااندازه‌ای بازبانهای گروه‌عیلامیان ولولوبیان‌وکاسپیان که‌درنواحی زاگروس‌زندگی میکردند قرابت‌ونزدیکی داشته است (شکل۲)

ازلحاظ نژادی یکی‌از انسان‌شناسان فرانسوی پس‌از تحقیقاتی که در این‌موردنموده‌است معتقداست تیپ‌مردمانی که‌در عصرحاضر بین‌آذربایجانیها درناحیه «شوشه» زندگی میکنند باتصاویر ومجسمه هائی که از لولوبیان وکوتیان‌مانده‌است مطابقت مینماید[13] که‌این تیپ درمیان ساکنین‌زاگروس فراوان بوده‌است[14] بجز این‌دوقوم، مردمان‌دیگری بنام‌عیلامی کمی‌پائین‌تر ازمنطقه مسکونی لولوبیان وکوتیان یعنی از حدود خرم‌آباد امروزی تا کرانه های خلیج فارس سکونت‌داشته‌اند که‌آنها نیز پیش‌از آمدن‌سرزمین ایران باالولوبیان وکوتیان‌دریکجا میزیستند[15]

لولوبیان وکوتیان که بسبب نزدیکی باقلمرو آشوریها، غالباً مورد تهاجم وحملات آنها قرار میگرفتند، اگرچه خود دربرابر آنها ایستادگی

9.— F Hommel, *Grundriss der Geographie und Geschichte des Alten Orients.* Munchen 1904, P 252 ff.

F Delitzch, *Wo lag das Paradies.* Leipzig 1881, P. 27.

10 — Ourartu

11 — Mannaï

۱۲- ا. م. دیاکونف تاریخ‌ماد صفحه ۱۳۸

13 — E T. Hamy, «La figure humaine dans les mounments chaldéens», *Bull et Mém de la Société anthropologique de Paris.* ××I—3, 1907 P. 125 ff.

14 — G. Contenau, *Manuel d'archéologie Orientale* I. Paris 1927, P. 101 ff.

15 — B. Hrozng, *Histoire de l'Asie Antérieure.* Paris 1947 P. 88-89.

شکل ۲ ـ محل تقریبی گروه های نژادی در سرزمین ماد از هراره دوم قبل ازمیلاد (ازکتاب **تاریخ ماد** تألیف ا.م. دیاکونف) ترجمه‌کشاورز تهران ۱۳۴۵.

می کردند ولی سرانجام باعیلامی‌ها که توانسته بودند بتازگی دولتی مستقل تشکیل دهند متحد شدند وبخاك آشور وبابل تاختند .

ولی نکته‌ای را که باید ذکرنمود اینست که تماس ومناسبات لولوبیان و گوتیان بامردم بین‌النهرین منحصر بجنگ وستیز نبود .

و چون این اقوام کوهستانی راههای مغرب ایران را دردست داشتند بنابراین عملا رفت وآمد کاروانها ومال‌التجاره‌ها راتحت نظارت داشتند و بجز آن مرتباً به بابل صادراتی میفرستادند وبراثر همین رفت وآمدهاتحت تأثیر تمدن مردم بین‌النهرین که شهرنشین بوده و تمدن بهتری داشتند قرار میگرفتند .

لذا درنیمه‌هزاره سوم‌پ.م گوتیان که ازمشرق بین‌النهرین‌حرکت کرده بودند بابل را پایمال کرده وچند قرن حاکم ساکنین آن دشتها شدند.[١٦] تحقیقاتی که درتل براك(در دره خابور) که درنزدیکی فرات‌است‌شده وجود یك قصر مستحکم راکه بوسیله سارگن بناشده وجانشینان اوهم بکارهای ساختمانی‌ادامه داده وتکمیل‌نموده بودنداثبات مینماید که منظور ازساختن چنین قصری یا وسایل تدافعی بمنظور جلوگیری ازمهاجمات کوه‌نشینان یعنی گوتیان ولولوبیان بوده است .

گوتیان پس ازاینکه سلسله اکد را منقرض نمودند شاید بخاطرداشتن قدرت ، مراحم عیلامیها نیزبوده‌اند واین تسلط گوتیان ١٢٥ سال ادامه‌داشت و پایتخت آنها درآراپها [١٦] که‌شاید کرکوك امروزی ودرشمال سوربارتو[١٧] بود قرار داشت پیشوای گوتیان که برنارام سین‌اکدی غلبه یافت انریداوازیر [١٨] بود که حتی شهرنیپور [١٩] شهرمقدس ومذهبی سومریان را

16 — R . Ghirshman, *Perse, Proto-Iraniens Mèdes Achéménides* 1963, P. 2;

دکتراحمد بهمنش ، **تاریخ ملل قدیم آسیای غربی**. تهران ١٣٣٣ خورشیدی صفحه ٥٤ .

17 — Soubartou

18 — Enridavazir

19 — Nippour

نیزفتح کرد [٢٠] وتاریخ کشته شدن نارام سین را در جنگ با انریداوازیر ۲۲۰۱-۲۲۰۲ پ م ذکر کرده‌اند [٢١] وسپس فرمانروائی شارکالی [٢٢] شاری فرزند نارام سین از ۲۲۰۱-۲۱۷۷ پ . م دوام داشت وسپس چند تن ازسران کوتی بنام **ایمتا** [٢٣] و **اینگه شائوش** [٢٤] و **سارلاگاب** [٢٥] و **یارلاگاش** [٢٦] و **الولومش** [٢٧] وبعداً جانشینان او اینیماباگش [٢٨] واینکه شائوش ادامه داشت. اواخر تسلط کوتیان مجدداً ساکنین بابل واطراف متحد شده ومانع ازنفوذ وحاکمیت کوتیان شدند ونهضتی برای مبارزه وحتی اخراج کوتیان برهبری سلسله جدید اور ایجاد گردید و درجنگی که بهمین مناسبت بوقوع پیوست پادشاهان بابل موفق شدند که قدرت را ازدست کوتیان خارج ساخته وخود حاکم سرنوشت اراضی مربوطه باشند و حتی به پیشروی ادامه داده وشوش وسراسرمناطق آنرا جرو ایالات خود نمودند . ولی جالب اینجاست که این حاکمیت نیزمدت زیادی ادامه نیافت وپس ازیك قرن اقوام کوهستانی موفق شدند بجز آنکه ازقیمومیت آنها خارج شوند پادشاه آنها را نیزمغلوب نموده وباسارت بکوهها برو ند

دراین زمان فاتحی جدید ازکشورش **سیماش** [٢٩] (که شاید در کوههای

20 — H. V. Hilpsecht, «Earliest Version of the Deluge Story», BE, Ser. D, V, I, P. 20 ff.

21 — E. Thureau-Dangin, «La fin de la domination gutienne» RA, IX, P. 112

22 — Shar-Kali-Sharri

23 — Imta

24 — Ingeshaush

25 — Sarlagab

26 — Yarlagash

27 — Elulumesh

28 — Inimabagesh

29 — Simash

30 — Isin

مغرب اصفهان امروزی بود) فرارسید که بر شوش وعیلام حکومت مینمود سپس سلسله ایسین [۳۰] برخاسته وسیماش را رانده وعیلام را متصرف شد.

متأسفانه درباره‌جزئیات طرز رفتارحکام و اوضاع داخلی اقوام لولوبی و گوتی اطلاع کامل و جالبی تا کنون دردست نیست و ناچاراً جهت بررسی وشناخت بیشتر این اقوام باید تمام نبشته‌ها و آثاری که مربوط به اینهاست بیشترمطالعه نمود تانتیجه گیری صحیح‌تری بدست‌آید

راجع بمناطق این اقوام میدانیم پس از ضعفی که در قدرت نارام‌سین وپسرش شارکالی بوجود آمد پوزورواینشوشیناك [۳۱] عیلامی‌عملیات جنگی خودراباآنها درمناطق شیلوان [۳۲] و گوتو [۳۳] وکاشن [۳٤] وخو(مو)رتوم [۳۵] و خوخونوری [۳٦] و کیماش [۳۷] نزدیك کرکوك که اکثراً ایالتهای لولوبیان‌وهوریان محسوب میشدندبعمل‌آورد [۳۸] واحتمالا نبشته‌آنوبانی‌نی [۳۹] پادشاه آنها برصخره سرپل ذهاب [٤۰] باید مربوط بهمین باشد یعنی در حدود قرن ۲۲ پ م البته نام این پادشاه اکدی است ونبشته بزبان‌اکدی است که دلیل آن قبلا بعلت اخذ تمدن و فرهنگ گوتیان و لولوبیان از اکدیان ذکر شد.

لولوبیان در نیمه هزاره سوم پ.م دارای دولتی قوی بوده و جامعه‌ای

---

31 — Puozour—Shoushına
32 — Shilvan
33 — Guto
34 — Kashshan(کشورکاسیان)
35 — Xu (Mu) rtum
36 — Xu xunurı
37 — Kimash
38 — V Scheil, *Mén Dél en Perse*, I-II, P. 53 P1. 11
39 — Anubaninı
40 — E Porada, *Iran Ancien*. Paris 1963, P. 33 Fig 15; E. Herzfeld, *Iran in the Ancien East*. Oxford University Press, London 1941, P 183 Fig 297.

طبقاتی داشتند که در نبشته مزبور سخنی ازدولتی درمیان است که هوریان یا اکدیان بکمك نیروهای مسلح و جالب قبایل لولوبی بوجود آوردند [٤١] ولی محل این نقش برجسته تا حدودی شاید خارج از متصرفات آنوبانی‌نی بوده وممکن است مرز بوسیله آن نقش مشخص‌شده بود . درنبشته ذکرشده که آنوبانی‌نی پادشاه لولوبوم تصویرخود و ایشتار [٤٢] را بر کوهی نقر کرده است . [٤٣] اهمیت فراوان این‌نقش ازچندجنبه‌قابل‌بررسی است مثلا قدیمترین البسه ساکنان ماد رامابرای اولین بار در ایںجا مشاهده میکنیم . که پس‌از گذشته ۱۵قرن درتن‌مادهاپوششی بهمان فرم ادامه داشته است . وبجزمادها مردم ماننا‌وماد غربی و کاسپیان نیز لباسشان مشابه آنها بوده است که بجز مدارك فراوانی کـه از لحاظ باستانشناسی دردست داریم گفته‌هـای هرودت نیزمؤید این‌موضوع است البته دراین نقش برجسته آنوبانی‌نی لباس‌اکدی دربردارد واسیران‌نیزفقط کلاهی بسر، که از۹ تصویر اسیران ۸نفر کلاههای سومری واکدی ونهمی یعنی نفراول درصف زیر کلاه یـاتاجی سردارد کـه این کلاه نیز درهزاره اول ویژه مادیها بوده که بعدهـا پارسیان نیز از آنهـا گرفته‌اند این تسلسل وادامه دربین هزاره سوم وهزاره اول پ.م نموداری از ادامه عادات ورسوم ساکنان این نواحی است که شاید ازلحاظ نژادی و مردم شناسی چندان تغییرنکرده بودند .

فهرستی که ازشاهان گوتی‌موجود است عبارتند ازپادشاهان بسیاری که مدت پادشاهی هر کدام از آنها بسیار کم است ، و جمعاً بنا بفهرست ۹۱سال برمناطق خود وسومر واکد حکمفرمائی نمودند . [٤٤]

---

41 — BOTU II, 2 (KVDOG, XL11,2), Leipzig 1926, P 25 ff; KUB, ××VIII, Berlin 1934, No 38—IV.

42 — Ishtar ؟

43 — J. de Morgan, *Mission Scientifivue en Perse* IV. Anvers, 1896 P. 172 PI. XIII.

کتاب بکر مآنشاهان باستان صفحات ١٦—٢١ .

44 — Th. Jacobson, «The Sumerian King—List» *The Oriental Institute of Chicago, Assgriological Studies*, No 11, Chicago 1939 PP 147 ff

۱ - ایمتا سه سال	(۵ سال ؟)
۲ - اینکوشوش	٦ سال
۳ - سارلاگاب	٦ سال
٤ - شولمه (= ایارلاگاش) [٤٥]	٦ سال
٥ - الولومش	٦ سال
٦ - اینی‌ماباکش [٤٦]	٥ سال
٧ - اینکه شوش (= اینکه‌شائوش)	٦ سال
٨ - ایارلاگاب [٤٧]	۱٥ سال
٩ - ایباته [٤٨]	۳ سال
۱۰- ایارلانگاب (= ایارلاگاب)	۳ سال
۱۲- کوروم [٤٩]	۱ سال
۱۱- خابیلکین [٥٠]	۳ سال
۱۳- [لائه] رابوم	۲ سال
۱٤- ایراروم [٥۱]	۲ سال
۱٥- ایبرانوم [٥۲]	۱ سال
۱٦- خابلوم [٥۳]	۲ سال
۱۷- پوزودر ـ سوئن [٥٤]	۷ سال

45 — Yarlagash

46 — Inimabagesh

47 — Eyarlagab

48 — Ibate

49 — Kouroum

50 — Khabilgin

51 — Iraroum

52 — Ibranoum

53 — Khabloum

54 — Pozoudr-Souen

۱۸- [ایا] رلاگاند (آ) [۵۵] ۷ سال

۱۹- [سی] اوم [۵۶] ۷ سال

۲۰- تیریگا (ن) [۵۷] ۴۰ روز

۲۱- شاهی که ۹۱ سال و ۴۰ روز سلطنت نمود»

در لیست پادشاهان و یا حکمرانان فوق‌الذکر چند نکته جالب وجود دارد اول متشابه‌نبودن اسامی، دوم عدهٔ زیادی از آنها ۶سال و ۷ سال پادشاه بوده‌اند وچون درجهان باستان چنانچه شاهنشاهی دردست یك خاندان و یا سلسله‌ای ادامه می‌یافت بارها نام پدربزرگ ویاجد پادشاه را برروی فرزند می‌نهادند مثل پادشاهان آشور وهیتی واورارتو وغیره ومورخین نیز آنهارا با شماره‌های ۱ و۲ مشخص مینمایند که بهترین مثال سلسله هخامنشی است که کوروش وداریوش واردشیروعیره چندبار تکرار شده‌است لذابودن چنین وضعی در فهرست مزبور مؤید این موضوع میتواند بود که این پادشاهان و یاحاکمان از یك خاندان نبوده‌اند و از طرفی چون مدت حکمرانی عده زیادی ازآنها ۶سال و۷سال ذکرشده‌است چه بسا جهت انتخاب حاکم یاشاه سیستمی مشابه حکومت‌های جمهوری فعلی داشته‌اند که در رأس مدت معین (ویابجهاتی‌قبل‌ازآن) مجدداً شخص دیگری را انتخاب یاانتصاب مینموده‌اند وبهرحال ازحاکم ویاپادشاه‌خودکاملا دفاع نموده وفرمانبردار اوبوده‌اند وبر اثر همین خصائص بوده‌است که گوتیان‌باوجود اینکه دارای تمدن وفرهنگ درخشانی نبوده و نسبت به سومریها واکدی‌هـا بدوی‌تر بودند ، توانستند بزرگترین ارتش ودولت رابوجودآورده وبرارتش قوی‌آنرمان پیروز گردند و از همینجا مفهوم میشود که‌این فرمانبرداری واتحاد تنها در مراکز مهم و شهرها نبوده بلکه برای حمله بکشوری چون اکد همبستگی و کمك و

55 — [Iya] relagand (a)

56 — Sı [oum]

57 — Tiripân; A. H Sayce, «The new Babylonian Chronological Tablet», PSBA, × ×I 1899—2, P. 20 ff.

A. Boissier, «Inscription de Narâmn—Sin», RA XVI, I919 P. 157 ff

پشتیبانی همهٔ قبایل ضروری بوده است وچه بسا گوتیان قبل ازحمله به اکد از موقعیتهائی استفاده نموده و عواملی را در داخل حکومت و ملت اکد بنفع خویش ساخته وپرورده بوده‌ند زیرا بدون کمك از داخل اکد فتح وپیروزی آنها کارآسانی نبوده است

پیروزی گوتیان بردشمنان بقدری بر آنها گران آمده است که اوتوهگال[58] پادشاه شهر اوروك[59] امیر سلسله پنجم اوروك در کتیبه خود این اقوام را « مار گزنده کوهستان و متجاوز بحریم خدایان » نامیده است که « سلطنت سومریان را به کوهها بردند وسراسر سومررا کینه ودشمنی افکندند » البته این جملات برای قومی مغلوب منطقی است ولی سراسر دوران فرمانروائی اکدی‌ها بیشتر با جنگهای داخلی‌وخونریزی و کشت و کشتار گذشته است، واوضاع واحوال طوری بوده‌است که مردم بستوه آمده وباحتمال قوی درموقع هجوم گوتیان مردم‌ستم کشیده‌اکد برای نجات‌خود آنهارا پشتیبانی کرده‌اند[60] لذا عملا نقش گوتیان برای مردمان اکد، آزادی‌بخش وپرثمر بوده‌است ولی چون هدف مهمتر گوتیان‌ازبین‌بودن قدرت دشمن وبدست‌آوردن مال‌ومکنت وغنیمت جنگی بوده‌است مسلماً مراکز نظامی وبناهائی راکه مرکز تجمع سران قوم ویاویژه عیش و عشرت‌آنها بوده خراب کرده‌اند و بهمین مناسبت بوده‌است که‌درنبشته‌مزبور آنهارا متجاوز بحریم خدایان وغیره ذکرنموده‌اند ارزش نبوغ سیاسی و تاکتیکی گوتیان از رفتارآنها پس از این پیروزی کاملا مشهوداست یعنی گوتیان بخاطر منافع خود باارزیابی وبررسی‌هائی که نمودند صلاح را در این دانستند که بابستن مالیاتهای سنگین حکومت را بسران محلی اکد تفویض نمایند و این شیوه سیاستی است بسیار اصولی وبا ارزش

اوروبائو پادشاه ثروتمند و مقتدر که همزمان باسقوط قطعی اکد بوده

58 — Outou—Hégal
59 — (Varka) Ourouk

۶۰ ــ ا م . یاکونف . تاریخ ماد صفحه ۱۴۵

است معابد زیادی درلاگاش[٦١] ساخت ولی درتحت حمایت گوتیان بوده و بر سومرحکمروائی میکرد پس ازاو درلاگاش قدرت بدست گودآ[٦٢] داماد اوریانو افتاد که اونیز بناهای جالبی دراور بنانمود ولی بخاطر حفظ موقعیت شخص خود و کشور مالیات یاخراج سالیانه را مرتباً می‌پرداخت لذاسیاست اداره کشورهای مفتوح بوسیله سران محلی توسط گوتیان ادامه یافت و در موقعیتهائی درارتش گوتیان نیز اروجود بعضی ازسرداران اکدی مثل نبی- انلیل[٦٣] واور- نینازو[٦٤] (درزمان پادشاهی تیریکان) استفاده میشد.

بالاخره جنگ میان تیریکان واوتوهگال در ۲۱۰۹ ب . م اتفاق افتاد و تیریکان مغلوب گشته و ازمیدان نبرد فرار کرده و در دهکده دوبروم پنهان گردید ولی مردم اورا تسلیم نمودند واعدام شد. بااین پیروزی اوتوهگال سلطنت سومر واکد را احیا نمود ولی چندسال بعدکه او کشته شد (غرق شد) بازگوتیان توانستند برمناطق واراضی سابق حاکم گردند زیرا دراین مدت کوتاه طبقه‌خاصی ازحاکمان محلی بین‌النهرین بفکرمنافع شخصی بوده و با زور و اجحاف بفکر کسب ثروت و قدرت و استثمار مردم بوده و لذا تضاد شدیدی بین توده‌های مردم باقشر حاکم بوجودآمده‌بود واین تضاد در مردم تنفر وانزجار شدیدی نسبت به‌حاکمان محلی خود ایجاد نموده وعملا مردم بین‌النهرین گرایش بیشتری بایرانیها پیدا کردند و بهمین مناسبت بود که در موقع حمله اخیر گوتیان اکثریت مردم بین‌النهرین هیچگونه دفاعی ازرهبران خود نکرده و حاضر نشدند بخاطر حفظ منافع اربابان باگوتیان بجنگند وبااین ترتیب باجان ودل به‌قیمومیت ایرانیها تن دردادند

پس ازاین تاریخ اطلاعات ما راجع به‌گوتیان بریده بریده وناقص‌است ولی از روش سومری‌ها و اکدیها میدانیم که همیشه سعی داشتند از قبایل لولوبی و گوتی بعنوان کمتر ازیك برده استفاده نمایند مثلا جهت تأئید این

61 — (Telou) Lagash
62 — Goudea
63 — Nabi — Enlil
64 — Ur—Ninazu

موضوع مدارك جالبی درباره لیست لوازم وخواربار اردوگاه زنان اسیر که در زمان یکی از پادشاهان سلسله اوردردست میباشد مربوط به بورسین[٦٥] درحدود ۲۰۵۱ پ.م. است[٦٦] که نمودار اوضاع واحوال وحشتناك زنان اسیر وزنان باردار و کودکان میباشد وچون اکثر این زنان اسیر را درهنگام لشکر کشی یکی ازشاهان سلالهٔ سوم اور به آربل (اوربیلوم)[٦٧] گرفته بودند معلوم میشود که این ناحیه نیزجزو منطقه گوتی هاست وزنان مزبور نیزاز قبایل آنها هستند.[٦٨] وعلت حملات وچشم داشت ساکنین بین النهرین بر اراضی گوتیان و لولوبیان در همسایگی ونزدیکی وداشتن ثروت معدنی فراوان (مثل طلا وغیره که برای ساختمانهای معابد وقصور آنها لازم وضروری بود) وبدست گرفتن راه ترانزیت آن زمان بود که در منظور سیاسی واقتصادی خلاصه میشود ولی علیرغم برتری تمدن وفرهنگ اکدی اقوام ایرانی توانستند پس از سلسله آکاد که پنج پادشاه بنام سلسله چهارم اوروك که ۲٦ سال سلطنت کردند دوسلسله بزرك بابل را منقرض کنند اول سلسله ای که سارگن تأسیس نموده بود دوم سلسله ای که بنام سومین سلسله اور مشهور است و توسط پادشاهان سیماش مضمحل گردید

درهزاره دوم پ م. باظهور اقوام هندواروپائی وحرکت دوشعبه آن، شعبه شرقی که بنام هندوایرانی معروف است در سمت مشرق دریای خزر حرکت کرده ودسته ای ازاینها که شاید جنگجو تر بودند ازقفقاز گذشته و تاشط فرات پیش رفتند که بااختلاط باهوریان محلی، پادشاهی میتانی را تشکیل دادند وحتی شمال بین النهرین وآشوررا نیز تحت نفوذ گرفتند وباالحاق دره های زاگرس شمالی که مسکن قوم گوتی بود قلمرو خودرا فزونی داده و برقدرت خویش افزودند (شکل ۳).

---

65 — Bour—Sin

66 — VDI-3, 1952, P 12 ff.

67 — Ourbilloum

٦٨ — ا م. دیاکونف تاریخ ماد صفحه ۱۵۸.

شکل ۳ ـ محل سکونت تقریبی گروه های نژادی در آعاز هزارهٔ اول قبل‌از میلاد (از کتاب **تاریخ ماد** ـ ص ۱۸۰)

اینك خوبست- اگرچه باختصارهم باشد- ببینیم هنر لولوبی و گوتی در هنر مادی وهخامنشی تاچه اندازه تأثیر داشته است .

دربررسی هنر ماد وهخامنشی بویژه درحجاری این دوران اکثر باستانشناسان بمللی ازاقوامی مثل آشوریها ، مصریها واورارتوها وغیره نام میبرند که مورد تقلید واقتباس ایرانیها بوده‌اند و وجود آثاری درمیان ملل نامبرده که تا حدودی پیش‌تر ویاهمزمان ومتشابه آثار ماد وهخامنشی است باعث اشاعه این نظریات گردیده است درحالی که درپژوهش وبررسی هراثرهنری قبل‌از مطالعه درباره میزان اخذ تأثیر ونفوذ هنری ازخارج باید هنراصیل بومی ومحلی همان محل درحال وگذشته بیشتر مورد توجه قرار گیرد زیرا بشر درابداع وخلق هراثر هنری بیش‌از هرچیز ، بآنچه که ازاستادان ونیاکان‌خود فراگرفته ومیداند وفکرمیکند وباآن درمحیط ویاتخیل خود مأنوس شده است وبالطبع آنرا مقبول محیط وجامعه‌ویا خود میداند ، می‌پردازد وحتی مذهب ، رسوم ، اعتقادات وآب‌وهوای محیط وسس هنری وحس خلق یك‌اثر عالی وجالب که مورد توجه‌ومقبول وتحسین جامعه باشد همیشه درهمه‌دوران مورد نظر هنرمندان بوده‌است بویژه درروزگار باستان که تعصبات‌مذهبی واجتماعی درمیان اقوام مختلف شدیدتر بوده وارتباط نداشتن باخارج بنر کندی وموانعی جهت تأثیر فوری ومستقیم‌هنرها برهم محسوب‌میگشته‌است مارا وادار میکند درباره اصل وریشه هنرها بیشتر باصول و هنرهای محلی متکی باشیم وسپس بهنرهای اطراف وجوانب آن معطوف گردیم

این استدلال برای هنرمعماری وحجاری ماد وهخامنشی نیرصادق‌است درمطالعه هنرمادی وادامه آن که هنرهخامنشی است باید قبل از مقایسه آنها باخارج هنراصیل محل را کاملا شناخت‌مثلا دونقش برجسته جالب‌در سر - زمین ماد که متعلق به گوتیان‌ولولوبیان‌درهزاره سوم پ م بوده وهنوزهم پابرجاست‌بهترین‌دلیل و مدارکی است که باید مورد بررسی قرار گیرند

درحجاری مادی وبویژه هخامنشی‌خصوصیات واصولی‌همیشه موردتوجه قرارداشته‌است مثلادرحجاری برصخرهٔ کوهها ، جثه‌پادشاه همیشه‌بزرگتراز دیگران تصویرمیشد ، صورتها نیم رخ ولی چشمها بادامی تمام، دربالا نماد

شکل ٤ ــ برحستهٔ آنوبانی‌نی پادشاه لولوبیان در سرپل ذهاب از :

Joseph Wiesner, *Die Kunstdes Alten orients (Ullstein Kunstgeschichte Alterorient)* Berlın 1963 P. 39 Fig. 12

شکل ۵ــ نقش برجستهٔ هوریں شیخ‌خان ازکتاب «ایران از آغاز تا اسلام»
ص۳٦ شکل ۲۱

شکل ۶ـ بیستون : نقش برجسته داریوش شاهنشاه هخامنشی وگئومات مغ و نه تن یاغیانی که عصیان ورزیده‌اند . ازکتاب «**کرمانشاهان باستان**» ص ۳۴

فروهر، اندازه انسانها اکثراً بیك اندازه وفاصله بین آنها نیزمساوی، اعمال و حرکات تصویر شدگان اکثرا شبیه بهم وتکراری، در یك کادر صحنه‌های مختلفی بصورت چندردیف رویهم قرارداشتن، صورت وجهت وحرکات ورفتار اکثر تصویر شدگان درصحنه‌ها متوجه مرکزیتی بودن و ....

بیشترویژگیهای فوق‌الذکر درهنرهخامنشی را چون قبل ازآنها مصر، آشور و اورارتوئیها درآثارشان منظورداشته‌اند مورد ملاك جهت تأثیر در هنرهخامنشی قرار گرفته است درحالیکه در دو نقش برجسته لولوبیان [۶۹] که درصخره سرپل‌ذهاب کارشده‌است(شکلهای ٤و٥) وبیش‌از١٦قرن نیز قبل‌تر از تخت جمشید می‌باشد اکثر اصول ، ویژگیهای فوق‌الذکر درآنها رعایت شده است وبجزشباهت اصولی درنکات ذکرشده ازلحاظ موضوع صحنه نیز بانقش برجسته‌ای که درکوه بیستون است (شکل ٦) کاملا مطابقت مینماید زیرا درنقش برجسته گوتیان جمعاً ۹ اسیردیده میشود که دستهایشان را از پشت بسته‌اند ویکی‌ازآنها برزمین‌افتاده وآنوبانی‌نی پای‌خودرا بر روی سینه او گذاشته است. درنقش برجسته بیستون نیزجمعاً ۹ اسیر وجود دارد که دستهایشان ازپشت بسته شده ویکنفر نیززیرپای شاه قراردارد

همانطوریکه ذکرشد در نقش برجسته لولوبیان کلاه نفراول در ردیف پائین درست ازنوع کلاههائی است که در دوران هخامنشی بر سر بزرگان پارسی می‌بینیم وبرخلاف نظرعده‌ای که این نقش برجسته راتقلید یاتأثیری ازسنك یادگارنارام‌سین میدانند میتوان گفت که کاملا هنری است مستقل و متکی به‌اصول وسنن‌محلی ایران [۷۰] (شکل ۱۰)

نتیجه‌ای که ازهمین بحث ومقایسه مختصر بدست می‌آید این است که

---

69 — Joseph Wiesner, Die Kunst des Alten Orients (Ullstein Kunstgeschichte (Alter Orient) Berlin 1963 P. 39 Fig. 12.

۷۰ — برای سنگ یادگار نارام‌سین که بصورت غنیمت جنگی به‌شوش آورده‌شد وباستانشناسان فرانسوی آنرا درشوش کشف وبه‌موزه‌لوور بردند نگاه کنید به مقاله « نگاهی‌بگذشته‌ها بکمك باستانشناسی » بقلم دکتر عیسی بهنام درشماره ۳۰ مجله **هنر ومردم** فروردین ١٣٤٤ خورشیدی صفحات ٦ ـ ١٠ همچنین درصفحه ١٨٥ شکل٤ کتاب **ملل قدیم آسیای غربی** تألیف دکتر احمد بهمنش تهران ١٣٣٣ خورشیدی.

شکل ۷ ـ مجسمهٔ سر ـ تصویر از پادشاه گوتیان ، از مفرغ ، کارصنعتگر اکدی یا عیلامی ، پایان هزارهٔ سوم قبل از میلاد (؟) از کتاب **تاریخ ماد** ص ۱۴۸ شکل ۱۰

شکل ۸ ـ مجسمهٔ سر از مفرغ ـ بسیار کهن مکشوف از سلماس (؟) در حدود اوایل هزارهٔ سوم پیش از میلاد (؟) از کتاب **میراث ایرانی** مقاله پرفسور ج.هـ. ایلیف ص ۳۰ لوحهٔ ٤
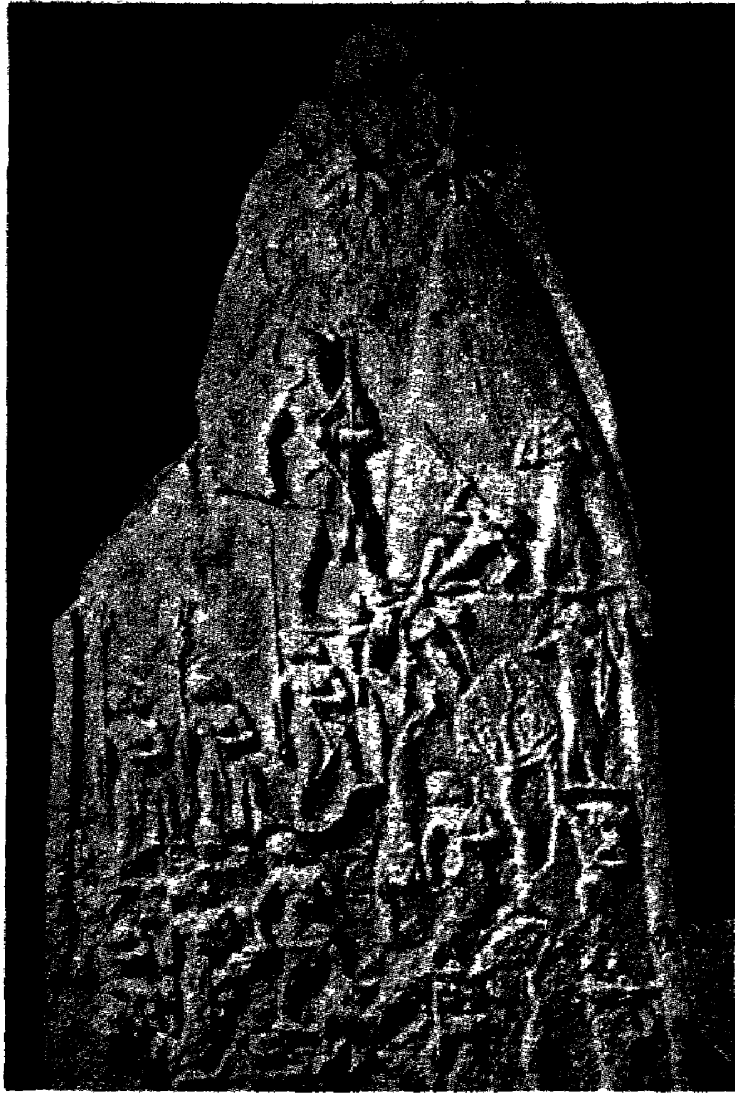
شکل ۱۰ ـ سنك یادگار **نارام‌سین** که بصورت غنیمت جنگی بشوش آورده شد. (فعلا در موزه لوور قرار دارد) از مقالهٔ «نگاهی به گذشته ها بکمك باستانشناسی» به قلم دکتر عیسی بهنام ، مجله **هنر و مردم** شمارهٔ ۳ فروردین ۱۳۴۴ خورشیدی ـ ص ٦

هنرمادی وپارسی برخلاف عقیده محققان وباستان شناسان بیگانه که آنرا تقلیدی از هنرسومری، آشوری، مصری، یونانی و اورارتوئی میدانند ازهنر ساکنان‌قدیمی‌تر سرزمین ایران یعنی لولوبی‌ها وگوتی‌ها متأثرشده است و بنابراین، بیشتررنك محلی دارد تا تقلید ازهنرهمسایگان و اقوام دورتر و نیزچنین‌نتیجه میگیریم که درنیمه‌هزارهٔ سوم پیش ازمیلاد در غرب ایـران اقوام‌گوتیان و لولوبیان درتاریخ کشورما اهمیت‌بسزائی داشته‌اند وباوجود داشتن زندگی کوهستانی مردمانی شجاع ، با سیاست وهنرمند بوده‌اند[۷۱] که روح آزاد منشی ووطن‌پرستی وبلندپروازی‌آنهاباعث اتحاد وهمبستگی واقعی همه اقوام ایران‌گشت وموفق شدند در برابر بزرگترین امپراطوری عصرخود و قوی ترین ارتش زمان ابراز وجود نموده وحتی برآنها حاکم گردند.

تمدن و هنراینان مقام هنری و اصالت واقعی تمدن این مرز و بوم و بخصوص‌آریایی‌ها را بخوبی اثبات نموده وفرضیه‌های «نفوذ تمدنهای بیگانه درفرهنك وهنر ایران باستان» را رد میفماید وچون برخلاف بین‌النهرین در ایران حفریات و تحقیقات فراوانی بعمل نیامده است در نتیجـه حفاریها و پژوهشهای‌بعدی‌باستانشناسان ودانشمندان،باحتمال‌قوی‌اولین‌مراکز تمدن‌های اولیه جهان باستان درایران معرفی خواهد شد که به‌تمدن و هنر کشورها و مناطق دیگر بیرنفوذ داشته‌است

متأسفانه چون بیشتر دانشمندان غربی بعللی مرکزتمدنهای اولیه و شهرهای باستانی را دراطراف‌فلسطین وبین‌النهرین وحوالی‌آن که محل‌تولد موسی‌وعیسی‌می‌باشد جستجو میمنمایند کمتر باقوام‌هنرمان ومرتبط با آنها توجه دارند و چنانچه ذکری وتحقیقی نیز در باره این اقوام بشود بخاطر

۷۱ ـ چون دراین مقاله ازهنر این اقوام فقط از دونقش برجسته بحث‌شدبجاست که دومجسمه سر، از مفرغ را که شبیه سر دربری‌مکشوف ازنینوا (متعلق به‌نارام‌سین؟) است معرفی کنیم. (شکلهای۷-۸-۹)
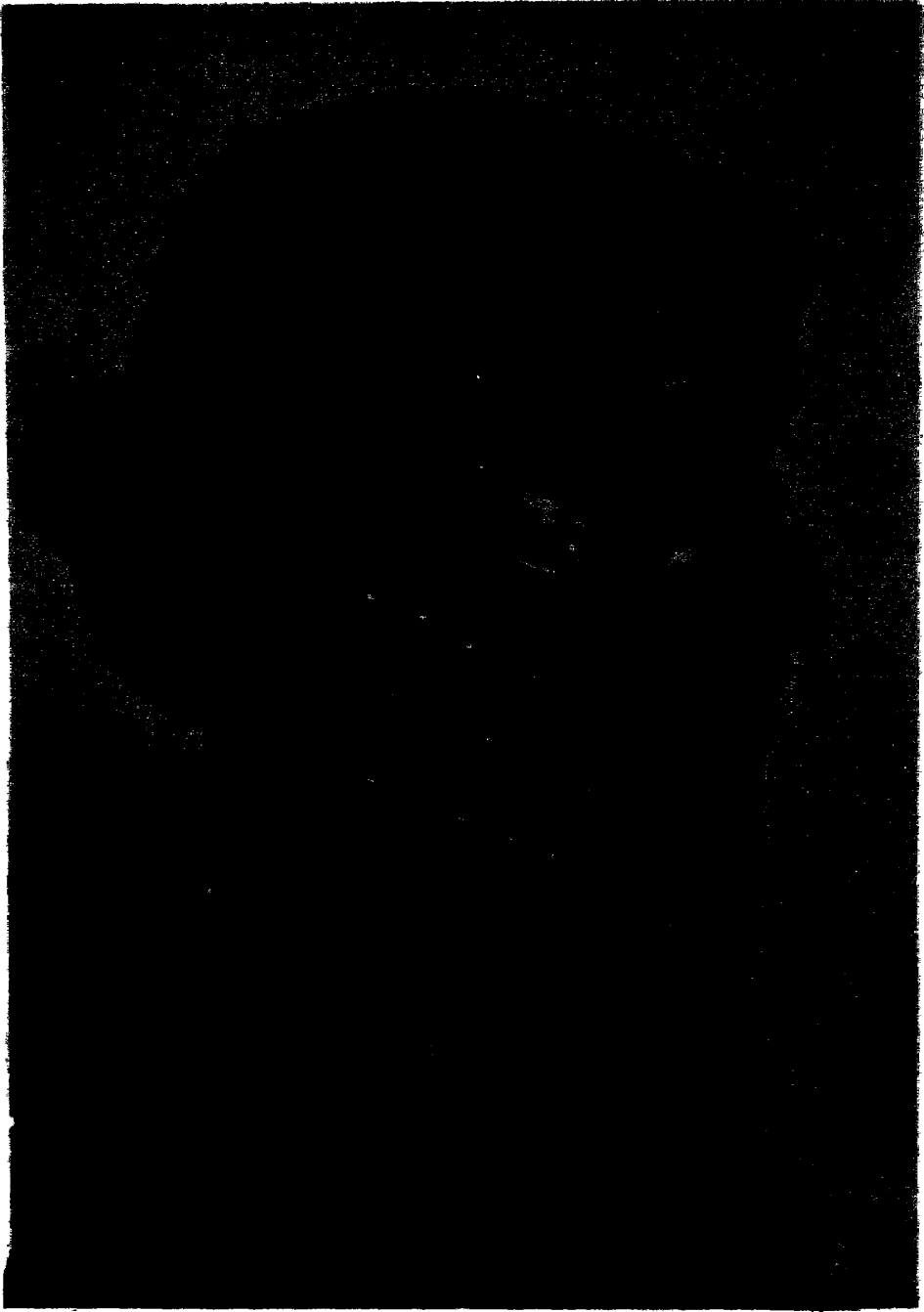
مجسمۂ برنزی سرناراسپین

بررسی وتحقیقی است که درشناخت‌تمدن وزبان وهمر آنها انجام میگیرد به برای‌اقوام مرتبط باآنها، ومتأسفانه زاویه دید برای‌شناخت تمدن وهمراقوام ایرانی نیز از دریچه نبشته‌ها ومنابع رقیبان ودشمنان همرمان چنین اقوامی است که نمیتواند مقرون بحقیقت باشد و باید بخاطر و برای شناخت اقوام باستانی ایران‌کاوشها و پژوهشهائی درمناطق مختلف ایران توسط هیئت های علمی انجام پذیرد و چنانچه این کاوشها توسط دانشمندان متخصص و مطلع ایرانی‌عملی گردد مسلماً پرثمرترخواهدبود.

پایان

بعضی ازمقالات وکتاب های مهمی که در نوشتن این مقاله از آنها سود جسته ام

Boissier (A) — «Inscription de Narâmn—Sın», RA XVI (1911)

Cameron (G) — *Historg of Early Iran* Chicago 1936

Contenau (G) — *Manuel d'Archéologıe Orientale* I Parıs 1927

Delıtsch (F). — *Wo lag das Paradies* Leipzıg 1881

Ghrıshman (R) — *Perse, Proto-iraniens Médes Achéménides* 1963, P 2

Ghırshman (R) — *Iran des orıgines à l'Islam* Paris 1951

Hamg (E T), «La fıgure humaıne dans les mounments chaldéens», *Bul, et Mém de la Socıété anthropologique de Paris* ××I-3, 1907 P 125 f

Herzfeld (E) — *Iran in the Ancıent East.* London—Newyork, Oxford Unıversıty Press 1941.

Hilpsecht (H V) — «Earlıest version of the Deluge storg», Be Ser.

Hılpsecht (H V) — «Earlıest version of the Deluge story», Be Ser D 5, I

Hommel (F) — «Assyrıological notes», PSBA ××I, 1886.

Hommel (F) — *Grundriss der Geographie und Geschichte des Alten Orient* Munchen 1904

Hrozng (B) — *Histoire de l'Asie Antérieure.* Parıs 1947

Húsing (G.) — «Der Zagros und seıne Volker», AO IX, 3—4

Jacobson (Th). — «The Sumerian King—Lıst», *The Oriental Institute of Chicago, Assyriological Studies* No 11, Chicago 1939 P. 147 ff

Lacheman (E R) —«Nuzı Geographical names», BASOR No 78 —1940

Morgan (J. de). — *Mission Scientifique en Perse* IV, Anvers 1896.

Parrot (A.). — *Assur*. Paris 1961.

Porada (E). — *Iran Ancien*. Paris 1963.

Sayce (A.H) — «The new Babylonian chronological tablet», PSBA XXI 1899.

Speiser (E A.) — *Mesopotamian Origins* Philadelphia 1930.

Smith (S.). — *Early History of Assyria* London 1928.

Sheil (V.) — «Une nouvelle dynastie Suméro-Accadienne, Les rois Guti», CRAT 1911.

Sheil (V.). — «Anciennes dynasties de Summer», CRAT 1911.

Thureau (E) — Dangin,— «La fin de la domination Gutienne» RA IX

Thureau (E.) — Dangin, — «Tablette de Samarra» RA 1912

Joseph Wiesner, *Die Kunst des Alten Orients (Ullstein Kunstgeschichte Alter Orient)* Berlin 1963 P 39 Fig. 12

ا م دیاکونف . **تاریخ ماد** (ترجمه کریم کشاورز) تهران ۱۳٤٥ خورشیدی .

رمان گیرشمن **ایران از آغاز تا اسلام** (ترجمه دکتر محمد معین) تهران ۱۳۳٦ خورشیدی.

رمان گیرشمن **هنر ایران دردوران ماد وهخامنشی** (ترجمه دکتر عیسی بهنام) تهران ۱۳٤۷ خورشیدی

کرمانشاهان باستان (بکوشش دکتر سهراب میروزیان) تهران ۱۳٤۷ خورشیدی.

دکتر احمد بهمنش **تاریخ ملل آسیای غربی** . تهران ۱۳۳٦ خورشیدی .

میراث ایران (از انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب) تهران ۱۳٤٦ خورشیدی

نشانه های اختصاری که در این مقاله به کار رفته است

AO	Archiv Orientalny
BASOR	*Bulletin of American Schools of Oriental Research*
BSA	*Annual of the British School at Athens*
CRAI	*Comptes rendus des Séances (Académie des Inscriptions* et Belles letters)
RA	*Revue d'Assyriologie*

تحقیقات تاریخی

روابط ظل‌السلطان و میرزا ملکم خان

از
سرهنگ جهانگیر قائم‌مقامی
(دکتر در تاریخ)

در بررسی رویدادهای زندگی سلطان مسعودمیرزا ـ ظل‌السلطان پسر ارشد ناصرالدین شاه قاجار که در کتاب تألیفی دانشمند محترم آقای حسین ـ سعادت نوری بتفصیل بیان شده است [۱]، چون بشرح وقایع سالهای ۱۲۹۸ـ۱۳۰۵ هجری ـ قمری میرسیم ظل‌السلطان را دراوج قدرت و فرمانروای مطلق قلمرو پهناوری از ایران شامل هفده‌شهرستان می‌بینیم که ناصرالدین‌شاه از گسترش قدرت او سخت بیمناک است ودرفکر چاره‌ایست تا دامنهٔ قدرت او را محدود نماید [۲] در همین سال

۱ـ درشمارهٔ ۳و۴ مجله بمناسبت شرحی که دربارهٔ کتاب ظل‌السلطان نوشته بودیم وعده کردیم دراین شماره توضیحاتی در خصوص روابط ظل‌السلطان ومیرزا ملکم خان بنویسیم، اینک مقالهٔ حاضر دراین باره ازنظر خوانندگان میگذرد

۲ـ رک به ص ۲۰۳ تا ۲۱۹ کتاب ظل‌السلطان وهمچنین به منتظم ناصری که در شرح وقایع سال ۱۲۹۸ «یکقبضه شمشیر مرصع مکلل بجواهر گرانبها از شمشیرهای خاصهٔ سلطنتی بجهت نواب اشرف والا ظل‌السلطان حکمران اصفهان وفارس ویزد وعراق و بروجرد و عربستان ولرستان و کرمانشاهان وغیره‌ها اعطا وارسال اصفهان شده» (ص۳۷۲ج۳)

ظل‌السلطان به‌اغوای حس‌هاست که جاه‌طلبی‌خود وتحریك مخالفان ناصرالدین شاه به اندیشهٔ ولیعهدی وپادشاهی افتاده بود وبا این‌داعیه ، چشم امید بیاری های امپراتوری‌روسیه‌داشته است[3] ولی‌خیلی‌زود براثردسایس‌وزمینه سازیهای خودی وبیگانه ازحکمرانی جنوب بر کنار و بحکومت تنها منطقهٔ اصفهان مأمور گردید[4].

اینهامطالبی‌ست که آنرا با تفصیل بیشتر در کتاب ظل‌السلطان می‌یابیم وآنچه را که ما در اینجا خواهیم گفت شرح روابطی است که‌ظل‌السلطان با میرزا ملکم‌خان داشته وآقای سعادت نوری ظاهراً بسبب دسترسی نداشتن باسناد ومدارك بیشتر ، باشتاب ازآن گذشته‌اند

مدارك واسنادی که درتنظیم مقالهٔ حاضر ازآنها بهره‌برداری شده است مجموعهٔ نامه‌هائیست بخط ویا بمهر ظل‌السلطان که او ازاصفهان و پاریس‌و نیس Nice بمیرزا ملکم‌خان نوشته ونیزچند نامهٔ دیگر ازامین‌السلطان ـ اتابیك و میرزاآقاخان کرمانی که به‌ملکم نوشته‌اندواصل‌این‌نامه‌ها(۳۶فقره) پس از مرگ میرزا ملکم خان ضمن همهٔ اوراق و اسناد او ـ شامل تقریباً نهصد سند ـ بوسیلهٔ همسرش به کتابخانهٔ ملی پاریس اهدا شده است و اینك دربخش کتابهای خطی آن کتابخانه، در ده‌جلد به مشخصات Suppl Pers. 1986-1997- نگهداری میشود .[5]

و اماآنچه از این اسناد بر می‌آید چنین است که میرزا ملکم خان از سالهای پیش، رساله‌هائی دربارهٔ اصلاح دولت و دستگاههای اداری ایران می‌نوشت وبرای ناصرالدین شاه وشاهزادگان‌ووزرا ورجال دربارمیفرستاد[6] وظل‌السلطان نیز از این رساله‌ها آگاه بوده است[7].

۳ـ کتاب ظل‌السلطان ص ۲۰۵ — ۲۰۶

۴ـ همان کتاب ص ۲۱۱ به‌بعد

۵ ـ دانشمند عالیقدر آقای دکتر اصغر مهدوی استاد دانشکدهٔ حقوق تهران از روی برخی از مجلات این مجموعهٔ نفیس عکسبرداری کرده‌اند وما رونوشتهای خود را با مجموعهٔ عکس معظم‌له مطابقت وتکمیل کرده‌ایم.

۶ـ به کتاب فکرآزادی تألیف دکترفریدون آدمیت نیز رجوع کنید (صفحه‌های ۲۰۰ تا ۱۸۱)

۷ـ ر.ك به نامهٔ شمارهٔ ۱ در این مقاله .

مضامین رساله‌های ملکم[٨] و تلقینات مستقیم وغیرمستقیم او، رفته رفته درظل‌السلطان نیزتأثیر کرد ومیرزاملکم خان که مادهٔ ظل‌السلطان‌راآماده یافته بودباب نامه‌نگاری‌راباظل‌السلطان‌بازنموده ونامه‌ای باونوشت که در بروجرد، هنگامی که ظل السلطان در رکاب ناصرالدین شاه بود بدست او رسید. از مضمون این نامه آگاهی نداریم اما خوشبختانه اصل پاسخی که ظل‌السلطان به ملکم نوشته، در دست است و ما باستناد همین نامه است که میدانیم ملکم نامهٔ خود را دراین سال به ظل‌السلطان نوشته و نامه نگاری آن دو، ازهمین سال‌آغازشده است[٩].

نامهٔ میرزا ملکم خان ظاهراً اثر خود را در ظل السلطان بخشیده بود زیرا می‌بینیم ظل‌السلطان در پاسخ او که به تاریخ هشتم ذی‌قعده (١٢٩٨) نوشته‌است، می‌نویسد:

«امروز وضع دولت ایران غیرازسابق‌است. اغلب درخیال مدنیت‌افتاده وهمت گماشته‌اند. خیالات واهی سابقه ازمیان رفته وباندك محرك بهیجان می‌آیند. موقع موقعی است که وجود یکنفر شخص فیلسوف دانائی مثل جنابعالی درایران از لوازم است. هرگاه ممکن باشد بای‌نحوکان به ایران بیائید. دور نیست که وجود شریف اسباب خیر و صلاح کلی برای این مملکت باشد» [١٠] (عکس شمارهٔ ١)

٨ـ این رساله‌ها همانها هستند که برخی‌ارآنها چند بار بچاپ رسیده است و آحرین چاپ‌آنها کتابیست بنام «حلد یکم مجموعهٔ آثار میرزا ملکم خان» و بکوشش آقای محیط طباطبائی در تهران منتشر شده است دربارهٔ مطالب این رساله‌ها به کتاب عکرآزادی نیز رجوع کنید ازص ١١٣ تاص ١٨١

٩ـ ظل‌السلطان دراین نامه نوشته است «واضح است که در چنین نقطه از نقاط مملکت که جز مقاله جمعی از الوار بی‌تربیت گفتگوئی نیست حصول‌و وصول این مراسله که ازفیلسوف دانائی سراپامشحون بحکمت واطلاعات‌مدنیت است چه نوع‌اثروثمرداردخاصه که‌از زمان سال مجاعه که درطهران جنابعالی را ملاقات‌نموده واصغای سخن‌های‌حکیمانه نموده بودم کتباً و خطباً هیچ دفعه گفتگوئی و استماعی نشده بود» (مجموعه Suppl. Pers. 1990 برگ ٤).

١٠ـ همان مجموعه و همان برگ و برای متن کامل این‌نامه به عکس شمارهٔ ١ رجوع کنید.

وچون درنظر آوریم که چند ماه بعد یعنی درسال ۱۲۹۹ ، ملکم خود بایران آمده است[۱۱]، میتوانیم دریابیم که میرزا ملکم‌خان درنامهٔ خویش‌از آمدنش،به‌ایران سخن‌ها گفته بود که ظل السلطان در پاسخ او نوشته است «بای تحوکان بایران بیائید» .

اما چنانکه ازنامهٔ دیگرظل‌السلطان برمی‌آید[۱۲] ، دراین سفر دیداری بین‌آندو ، دست نداده است وعلت‌آن این بود که فرمان آمدن‌آندو به‌تهران با یکدیگر مقارن نشده است زیرا بنابرمندرجات منتظم ناصری،ظل‌السلطان درهشتم ربیع‌الاول ۱۲۹۹ برسم همه‌ساله بتهران آمده [۱۳] ودربیست وهشتم جمادی‌الاول همان سال به اصفهان بازگشته بود [۱۴] ولی میرزا ملکم‌خان اندکی بعد ازبازگشت ظل‌السلطان به تهران وارد شده است و این نکته ار فحوای نامه‌ای که ظل‌السلطان به تاریخ سوم رجب ۱۲۹۹ازاصفهان به‌ملکم که درتهران بود نوشته‌است برمی‌آید .[۱۵]دراین‌نامه ظل‌السلطان می‌نویسد :

«درهفتهٔ قبل مختصری مزاحمت دادم تاکنون بمطالعهٔ شریف‌رسیده است مطابق مرقومه‌جناب جلالتمآب امین‌الملك خیلی زود تشریف خواهند برد اگرچه درقرب وبعد تفاوتی برای اتحاد و معیت نیست لکن اقامت عالی در طهران خود یکنوع تشقی قلب میداد ..»[۱۶]

ولی قدرمسلم این است که نه ملکم و نه ظل‌السلطان هیچیك دست از روابط خود با یکدیگر برنداشته بودند ونامه‌های متعدی که به تاریخهای بعد از این تاریخ‌موجود است، این نکته را روشن میکند .[۱۷]

بابررسی‌نامه‌هائی که ظل‌السلطان به‌میرزاملکم خان‌نوشته‌است،سه‌دورهٔ متمایز میتوان درتحول فکری ظل‌السلطان تشخیص داد : دورهٔ نخست تا

۱۱- منتظم ناصری ج۳ ص ۳۷۹

۱۲- ر ك به نامهٔ شمارهٔ ٦

۱۳- ص ۳۷۵ ج ۳ .

۱٤- همان کتاب ص ۳۷۷ .

۱۵- مجموعهٔ ۱۹۹۰ اسناد ملکم‌خان برگ ۷ .

۱٦- همان مجموعه برگ٦

۱۷- همان مجموعه از برگ ۸ به بعد.

جمادی‌الاخره ١٣٠٥ قمری ، دورهٔ دوم از این تاریخ تا شعبان ١٣٠٦ و دورهٔ سوم از ١٣٠٦ تا پس از مشروطیت بوده است .

در دورهٔ نخست نامه های ظل‌السلطان حاکی ازاین است که ملکم در نامه‌های خود اورا به خدمتگزاری نسبت به ناصرالدینشاه ترغیب می کرده وظل‌السلطان‌هم همه جا خود را خدمتگزار صدیق شاه نشان میدهد [١٨] اما درحقیقت باید وجه دیگری برای آن قائل‌شد زیرا خدمتگزاری ازنظرملکم همان‌بود که با انتشار افکار آزادی‌خواهی می کرد وظل‌السلطان‌هم باآنکه میدانست آن اندیشه ها با طبع ومصلحت ناصرالدینشاه مطابق نیست‌معهذا باقتضای مصالح‌ونیات پنهانی خود، باملکم خان گرم گرفته بود وتصدیق آن افکاررا درظاهر بحساب‌خدمتگزاری‌نسبت‌بشاه‌میگذاشت[١٩] (عکس‌شمارهٔ٢)

ازاینکه ظل‌السلطان ازچه زمان تحت تأثیر تلقینات و تحریکات میرزا ملکم‌خان‌قرار گرفته‌است‌درست‌نمیدانیم‌ولی‌قدرمسلم‌اینکه‌ملکم‌ازهمان‌زمان که درتهران‌بودوظل‌السلطان‌وسایرشاهزادگان نزداودرس‌میخوانده‌اند‌بروح سرکش‌وطبع‌جاه‌طلب‌ظل‌السلطان پی‌برده‌بوده‌وگاه‌وبیگاه تارهای‌احساسات جاه‌طلبی او را بنحوی مرتعش می‌ساخته است چنانکه ظل‌السلطان خود در یکی ازنامه‌هایش (بتاریخ ٢٥ رجب ١٣٢٥) که‌بعدها به‌ملکم‌نوشته‌باین‌نکته اشاره کرده‌است ومیگوید: «مکررمیگفتی‌درمیان شاگردان من‌ظل‌السلطان بیهوش نیست . . . . و گاه‌گاه هم اگرچه محض ریشخند وتشویق من بود لقب ولیعهدی وخلافت بمن‌میدادی . . . .»[٢٠] (عکس‌شمارهٔ١٥)

بعدهای که‌ملکم به‌نشررسالات واندیشه‌های اصلاح طلبی خود پرداخت چون ظل‌السلطان رامعتقدتر از دیگر شاهزادگان یافته بود باز با اوبیشتر مکاتبه می کرد چنانکه در میان اوراق و اسنادی که از اوبجای مانده است چندنامه‌ازشاهزادگان و١٣ نامه از مظفرالدین میرزا ولیعهد موجوداست[٢١]

١٨- برگهای ٨ و ١١ و١٥ و ٢١ مجموعهٔ ١٩٩٠ . Suppl. Pers

١٩- برگ ٥ مجموعهٔ ١٩٩٠

٢٠- همان مجموعه برگهای ٣٤ و٣٧

٢١- مجموعهٔ ١٩٨٩ . Suppl . Pers برگهای ١ تا ١٧

عکس شمارهٔ ۲

ولی درآن نامه‌ها جز سفارش تفنگ شکاری و دوربین و ذره‌بین و کاغذ و تخم گل که‌ملکم از لندن وپاریس بخرد وبفرستد کفت و کوئی نیست . بهمین مناسبت‌است که ملکم با ظل‌السلطان بیشتر گرم گرفته بود وگاه و بیگاه هدیه‌هائی برای‌اومیفرستاد[۲۲] واورا برای زمان مناسب دردست نگاه‌میداشت درهمین ایام‌است که ظل‌السلطان نیز گاهی درنامه‌های‌خود ازخرابی‌اوضاع شکایت می کند [۲۳].

مقارن این احوال (سال ۱۳۰۳ قمری) سید جمال‌الدین اسدآبادی که بقصدیمن ازلندن‌حرکت کرده بود ازراه بوشهر بسوی‌تهران آمد . دراصفهان ملاقات سید باظل‌السلطان دست داد (ذیقعدهٔ ۱۳۰۳) و ظل‌السلطان پذیرائی شایانی‌از او کرد[۲٤] دراین روزهاست که از دم گرم سید ، آتش بردامن‌جاه‌طلبی‌ظل‌السلطان می‌افتد واو که بداعیه‌ولایتعهدی ازدیرزمانی بامظفرالدین میرزا دشمنی داشت[۲۵]، ازسید که عازم سن پطرزبورگ بودمیخواهد باجلب موافقت وهمراهی امپراتور روسیه مقدمات ولایتعهدی اورا فراهم سازد[۲٦] .

۲۲ـ ر ك به‌نامه های ظل‌السلطان درمجموعه ۱۹۹۰ برگهای ۱۵و۲۲

۲۳ـ درنامه‌ای بتاریخ نوردهم ذی حجه ۱۳۰۰ می‌نوسد « چند روزی بود که بدرد چشم مبتلا بودم اکنون دوسه روزی است بهبودی حاصل گردیده وچندان نقاهتی نمانده است ولی کسالت روحانی بسیاراست. آن‌کسی که دیدید نیستم وضع وحالت وخیال همه تغییر کرده است وکسالت‌اطرافم راگرفته زیراکه وقتی‌کار پیشرفت ندارد قطعاً شخص هرقدرکارکن باشدکسل‌میشود کارمعید وخوب‌که پیشرفت نداردکاربد هم‌تاکی میتوان کرد وتدمرداشت» (برگ ۱۱ مجموعهٔ ۱۹۹۰)

۲٤ـ تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس تألیف محمود محمود جلد ۵ ص۱۲۰۸ـ سیاستگران دورهٔ قاجار تألیف خان ملك ساسانی ج۱ص ۱۹۰ـ۱۹۱ و۱٦۱

۲۵ ـ اگوست‌لاکوئن‌دوویلمرن Auguste Lacoin de Vilmorin جهانگرد فرانسوی‌که درسال ۱۳۱۲ قمری (۱۸۹٤ میلادی) بایران‌آمده است درسفرنامهٔ خودبنام «از پاریس تا بمبئی ازراه ایران» دراین باره نوشته است «ظل‌السلطان کـه پسر بزرگ ناصرالدین شاه بودولی بعلت اینکه مادرش ازخانواده قاجار قوانلو نبود نتوانست ولیعهد شود، با مظفرالدین میرزا نه تنها میانه‌ای نداشت بلکه در نظر داشت روزی اورابدست خود بکشد و شمشیری ساخته بود که روی تیغهٔ‌آن نوشته بودند بااین شمشیراست که برادر خودرا خواهم کشت». ص۱٤۷ ـ چاپ پاریس سال ۱۸۹۵

۲٦ـ محمود محمود جلد ۵ ص ۱۲۰۸ـ ۱۲۰۹ و خان ملك ساسانی ج۱. ص۱۹۱

درمیان نامه‌های ظل‌السلطان چندنامه هم خطاب به‌شخصی بنام تکران که ظاهراً برادرمیرزاملکم‌خان بوده‌موجوداست [۲۷] ازفحوای آنها برمی‌آیداین شخص درجمادی‌الاخره۱۳۰۴ به‌اصفهان آمده و « خدمتهائی محرمانه» برای ظل‌السلطان‌انجام داده و‌بستگی‌مخصوصی‌باظل‌السلطان پیدا کرده است[۲۸]. (عکس شمارهٔ ۳) وبعدهم از این شخص ومقرری او در نامه‌هائی که به‌ملکم نوشته شده چندبار ذکری بمیان‌آمده است[۲۹] (عکس شمارهٔ۴).

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که پیداشدن تکران برادرمیرزاملکم خان [؟] درچنین‌روزهای حساس دردستگاه ظل‌السلطان آیا بدستورملکم خان وبرای ارتباط بین او و ظل‌السلطان نبوده است ؟ درپاسخ این پرسش باید‌بگوئیم، تامدرك‌قاطعی برردآن‌به‌دست‌نیاید، نگارنده‌براین‌عقیده‌خواهد بود که تکران را میرزا ملکم خان بدستگاه ظل‌السلطان فرستاده بوده‌است

دراین روزها ظل‌السلطان در اوج قدرت خود بوده وهرروزناحیه‌ای از ایران برجمع قلمروحکمرانی او افزوده میشد[۳۰] چنانکه قلمرو حکمرانی اورفته‌رفته‌شامل بخش بزرگی ازایران(هفده شهرستان) گردید ولی‌مخالفان او که یاران مظفرالدین میرزا ونایب‌السلطنه کامران میرزا بودند خاطر شاه را نسبت باونگران می‌کردند تا جائی که بدگمانی ناصرالدین شاه دربارهٔ ظل‌السلطان روزبروز افزونترمی‌گشت [۳۱] تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۰۵ شاه‌اورا ازحکمرانی ولایات هفده‌گانه‌معزول ومأمور توقف دراصفهان نمود ظل‌السلطان، براثرزیانی که‌ازاین راه‌حاصل اوشدبناچارجانب‌سیاست و داعیهٔ پادشاهی را رها کرد. نخست مستمری‌ای که برای سید جمال‌الدین به روسیه میفرستادقطع نمود[۳۲] و دیگربه نامه ها وتحریکات ملکم‌خان‌وقعی‌نگذاشت،

۲۷- برگهای ۱۷ و۱۸ و۲۰ مجموعه ۱۹۹۰

۲۸- ر ك به‌نامهٔ ۱۸ وعکس آن (عکس شماره۳).

۲۹- ازجمله برگ ۲۱ درمجموعه ۱۹۹۰ (عکس‌شماره۴) .

۳۰- ر ك به‌کتاب ظل‌السلطان ازصفحه ۲۰۳ به بعد.

۳۱ ــ همان‌کتاب ص ۲۰۸

۳۲ ـ دربارهٔ موضوع قطع مستمری سید به‌رسالهٔ « سید جمال‌الدین افغانی » در مجموعهٔ «رهبران مشروطه» بقلم‌آقای ابراهیم صفائی نگاه‌کنید (ص۱٦)

عکس شمارهٔ ٤

بقیه عکس شمارهٔ ٤

چنانکه درنامه ای به تاریخ جمادی الاخره ۱۳۰۵ صریحاً انصراف خود را ازسیاست ونقشه‌های دیرین خویش به‌ملکم نوشت . در این نامه ظل‌السلطان نوشته بود :

«چون رسم نیست که یك شخص معزز محترمی رابجوابهای‌ملس بلباس پلیتیك معطل‌نگاهدارم وجواب را از این چاپار بآن چاپاربگذارم ، این است که جواب جنابعالی را پوست‌کنده وصریح زحمت میدهم . راست است چند وقتی بود که بنا بغیرت و وطن پرستی بعضی مذاکرات من می کردم وبه‌شنیدن و گفتن بعضی‌مطالب هم بی‌میل نبودم ولی از وقتی که بدو کرور ضرر برخوردم همم صرف اصلاح امورات شخص خودم گشت بکلی از آن مذاکرات صرف نظر کردم و بخاطر شریف جنابعالی هم‌استحضارمی‌دهم که من درین عنوانات نیستم و بعضی عرایض را تکلیف خودم نمی‌دانم که درخاکپای مبارك اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاهی ارواحنا فداه عرض و اظهارنمایم »[۳۳] (عکس شمارهٔ ۵)

بدین گونه دورهٔ نخست تحول فکری ظل‌السلطان پایان می‌یابد ودورهٔ دوم آغازمی‌شودولی باآنکه ظل‌السلطان خود را ازامورسیاسی کنار کشیده بود معهذا مورد بی‌مهری ناصرالدین شاه بوده وحتی درسال ۱۳۰۶ قمری هم هنگامی که ناصرالدین‌شاه به‌سفرسوم اروپا میرفت ، چون ظل‌السلطان‌اجازه خواست تا درالتزام رکاب باشد باو اجازه داده نشد و ظل‌السلطان خود در نامه‌ای که به ملکم نوشته است دراین خصوص نوشته بود :

« من خود هم این سفر خیال التزام‌رکاب‌مبارك را داشتم، چون مقرر رفت که در غیاب موکب مبارك در اصفهان باشم محض امتثال امر مبارك عقیدهٔ خود را

۳۳– مجموعهٔ ۱۹۹۰ . Suppl . pers برگ ۲۳

اظهار نداشتم و از خیال التزام رکاب افتادم ولی حالت
خوبی ندارم و کسلم مزاج هم علیل شده . خیالم این
است که بعد از مراجعت موکب مبارک استیذان حاحل
کرده بفرنگستان برای معالجه بیایم تاچه پیش بیاید.»[٣٤]
(عکس شمارهٔ ٦)

اما این دورهٔ بیش ازیک سال نپائیدوطبع جاه‌طلب وبلندپروازظل‌السلطان و نارضامندیهای او، خود سبب وعاملی بود که باز او را بسوی اندیشه های دور ودراز پیشین راهنمائی کرد و او که درنامهٔ مورخهٔ جمادی‌الاخره ١٣٠٥ خویش به میرزا ملکم خان نوشته بود «من دیگر در این عنوانات نیستم»[٣٥] نتوانست در کنج انزوا وسکوت بماند وباچار نامهٔ دیگری به میرزاملکم خان نوشت و چنانکه میرزا علی خان امین‌الدوله نوشته است خواست که «بخلاف گذشته بمسلك صحیح داحل شود» [٣٦] ولی ما ازاین نامه در میان اسناد ملکم نشانی‌نیافتیم مگر اینکه بگوئیم همان نامه‌ایست که ظل‌السلطان در آن ار برفتن خود بفرنگ در التزام رکاب شاه سخن گفته است زیرا در مقدمهٔ این نامه مطالبی‌هست که میتوان آنهارا با گفته‌های امین‌الدوله مطابقت داد و این است عین عبارات آن نامه .

«جناب جلالتماب احل ناظم‌الدوله حفظ‌الله تعالی»

چون جناب جلالتمآب اجل امین‌الدوله دام مجده
که وحید عصر و مستغنی ازتعریف وتوصیف هستند در

---

٣٤ ــ برگ ٣٠ مجموعهٔ ١٩٩٠ Suppl Pers

٣٥ ــ برگ ٢٣ همان مجموعه

٣٦ ــ نامهٔ امین‌الدوله به ملکم برگ ٨٤ مجموعه ١٩٩٢ Suppl . Pers
امین‌الدوله در این نامه نوشته است « حضرت والا ظل‌السلطان از اصفهان رقیمه بعنوان جنابعالی فرستاده‌اند این است که ملاحظه میفرمائید خیلی میل دارند که بخلاف گذشته بمسلك صحیح داخل شوند نمیتوان گفت که مقدار آنهمه غلط وسهو حالا چه‌قدر مشکل است دوباره زمینهٔ سابق ساخته شود» مقصود امین‌الدوله ازعبارت «غلط وسهو» ظاهراً همان موضوع قطع مستمری سیدجمال‌الدین بوده‌است

التزام رکاب مبارك عازم بفرنگستان بودند اولا بایشان نوشتم که درحین‌ملاقات باجنابعالی ازطرف من چشمهای غیرتمند محترم جنابعالی‌را بوسه دهد ثانیاً پاکت مرا بجنابعالی برساند امیدوارم انشاءالله تعالی بحول وقوه خداوند بتوجهات روحانی‌صاحب‌شرع مقدس زحمتهائی که جنابعالی در مدّت چهل سال کشیده و شرحهائی که نوشته‌اید دراین سفرخیریت اثر انجام‌پذیر شود واسباب فرح‌وسروروآسودگی‌خاطرمبارك اعلیحضرت قدرقدرت صاحبقرانی روحنافداه گرددماها نیزازاین کسالتهابیرون بیائیم . خواهش میکنم هیچوقت مرا از حالت خودتان بی‌اطلاع نگذارید واعلب مرقومات جنابعالی برسد ودر این‌موقع نازك خدمتی بولنعمتتان اعلیحضرت همایونی و وطنتان بکنید که نام محترم جنابعالی ابدالدهر بماند. منتظراخبارات خیلی‌خوب هستم فی‌شهرشعبان١٣٠٦»[٣٧]
(عکس شمارهٔ ٦)

بدین‌گونه ، در بازگشت ناصرالدین شاه ازسفرفرنگ[٣٨] ، میرزا ملکم خان بمناسبت مسأله لاتاری که جاروجنجالی درایران برپا ساخته بود مورد قهر و بی‌مهری ناصرالدین شاه واقع شد وکلیهٔ القاب او راگرفتند[٣٩] وکار بدشمنی آشکارای ملکم با دستگاه قاجاریه کشید و ملکم برای برانداختن قدرت قاجاریه به انتشار روزنامهٔ قانون دست زد. که نخستین شمارهٔ آن در ٢٩ جمادی‌الثانی ١٣٠٧ (٢٠ فوریه ١٨٩٠) منتشر گردید.

ازاین پس ازروابط ظل‌السلطان ومیرزا ملکم‌خان تاسال ١٣٢٣ قمری

٣٧- برگ ٣٠ جلد ١٩٩٠. Suppl Pers

٣٨- ناصرالدین روز ٢٤صفر ١٣٠٧ ازاین سفرکه‌سفر سوم او بفرنگ بود بتهران وارد شد .

٣٩ - برای موضوع لاتاری ولغو القاب او بکتابها و رسالاتی‌که دربارهٔ زندگی میرزا ملکم خان نوشته‌شده رجوع کنید

آگاهی نداریم زیرا آخرین نامه‌ای که او به‌میرزا ملکم‌خان نوشته و اصل آن موجود است همان نامهٔ مورخه‌شعبان ۱۳۰۶ است که در بالا از آن گفت‌وگو شد. اما دونامه از آقاخان کرمانی که‌عبدالحسین امضاء کرده است درمیان اوراق ملکم‌خان باقیست [۴۰] که‌به‌میرزا ملکم‌خان نوشته شده (عکسهای ۷و۸) ودرآن‌ها صحبت ازظل‌السلطان بمیان آمده است

این‌دونامه‌اگرچه‌تاریخ‌ندارندامااز روی‌قرائنی که‌در آنهاست‌میتوان گفت درسال ۱۳۰۹ نوشته شده‌اند وآن قرائن چنین است که دراین دونامه به لغو القاب ملکم واعطای‌لقب ناظم‌الدوله به‌میرزا اسداله‌خان وکیل‌الملك(عکس شمارهٔ۷) ومعزولی واحضار معین‌الملك ازاسلامبول برای اشغال مقام‌وزارت تجارت (عکسهای ۷و۸) اشاره شده واین وقایع چنانکه درمنتخب‌التواریخ مظفری تألیف حاجی میرزا ابراهیم‌خان صدیق‌الممالك درج گردیده‌مربوط به‌سال ۱۳۰۹ قمری بوده است [۴۱] .

دراین دونامه که ازاسلامبول به‌ملکم نوشته شده، نویسنده توجه‌میرزا ملکم‌خان را به‌ظل‌السلطان واندیشه های جاه‌طلبانهٔ او جلب نموده است درنامهٔ یکم چنین میخوانیم. «بجهت ترویج این‌نیت مقدس اصحاب آدمیت [۴۲] عجالة درایران ماده [ای] مستعدتراز ظل‌السلطان‌نیست اگر وسایل‌معتمد ازکسان ایشان داشته باشیدبنویسید بآنطوری که‌لازم‌است ایشان‌را تشویقات بکنند امابیك‌طور خیلی مخفی که‌هراسی درایشان مستولی نشود زیرا که خیلی ملاحظه دارد ونمی‌خواهد در افواه مشهور شود بآنچه مقصود دارد حال دیگر سرکار بهتر میدانید بنظر بنده وسیلهٔ این‌کار حاجی‌سیاح باشد خوب است [۴۳]» (عکس شمارهٔ ۷)

ودرنامهٔ دیگر، چنین نوشته شده است .

۴۰- برگهای ۹۲ و۱۲۰ مجموعهٔ ۱۹۹۶ . Suppl Pers

۴۱- صفحه ۴۳۶ و۴۳۸

۴۲- منظور، افکار آزادیخواهی جمعیت آدمیت است که دراین سالها بوسیله ملکم وطرفداران او درایران ترویج میشد

۴۳- مجموعهٔ ۱۹۹۶ Suppl Pers برگ ۹۲

عبدالحسین

92 ABDUL-HOSSEIN

Poste Restante

BRITISH Post office

عکس شمارهٔ ۷

بقیه عکس شمارهٔ ۷

«حاجی‌سیاح‌ازقراری که‌نوشته‌اند در تبریزست ومیررا سیدجمال‌الدین در کرمانشاهان. بعضی میگویند ازآنجا به‌بصره‌و بغداد گذشته ولی‌ظاهراً صحت‌ندارد... حضرت ظل‌السلطان ازبرای پیشرفت خیالات شما خیلی مستعد است باید درمیان‌ایران‌امینی ازخود نزدمشارالیه فرستاده اورا تأمین نمایند وعهدو پیمان استوار کنند. آنوقت هرطور دستورالعمل بدهید عمل‌میکند آن آدم یاحاجی‌سیاح باشد یاطاهر افندی را ازاسلامبول بهانهٔ استخلاص اختر مأمور نمائید ولی‌بقسمی که‌بداند‌حقیر هم مطلع نیستم»[٤٤] (عکس شمارهٔ۸)

ازچگونگی اقداماتی که دراین راه شده‌است آگاهی‌نداریم امابموجب نامهٔ دیگری که ازهمان آقاخان کرمانی درحدود سال ۱۳۱۲ قمری نوشته شده[٤٥] ودرمجموعهٔ اسناد ملکم موجوداست‌می‌دانیم روابط بین‌ظل‌السلطان وملکم آنچنان‌استوارشده بود که‌درسال۱۳۱۲ظل‌السلطان میخواسته‌است«آدم مخصوص»ازسوی‌خود«برای پارهٔ مذاکرات» باسلامبول‌بفرستد[٤٦]. (عکس۹)

ازسال ۱۳۱۲ تا۱۳۲۳ درمجموعهٔ اسناد واوراق بجامانده ازملکم‌مطلب ونشانی راجع به‌ظل‌السلطان نمی‌یابیم

دراین‌سال (۱۳۲۳) ظل‌السلطان سفری باروپا رفته‌وباملکم که دراین تاریخ وزیرمختار ایران در ایتالیا می‌بود ملاقاتی نموده و سپس به‌شهر نیس واقع درجنوب فرانسه رفت (جمعهٔ ۱۸شوال ۱۳۲۳) وازآنجاست که چندین نامهٔ بسیار کوتاه وعادی به‌ملکم نوشته که‌ما عکس یکی ازآنهارا بمنظور

٤٤ـ همان مجموعه برگ ۱۲۰ این نامه هم بدون تاریخ است ولی چون در آن از حضور سید جمال‌الدین در کرمانشاهان گفت وگو شده واین درسال ۱۳۰۹ بوده‌است که سید بحالت تبعید ایران را ترك میگفت تاریخ‌نامه درسال ۱۳۰۹ خواهد بود

٤٥ـ این‌نامه نیز تاریخ‌ندارد ولی در آن از رفتن نصرت‌الدوله «بکردستان بجهت ولایت وحکومت» سخن رفته است وبرابر ضبط منتخب‌التواریخ این مأموریت بسال ۱۳۱۲ بوده (ص٦٦٢)وبایدنامهٔ‌مورد بحث‌راهم بتاریخ همین سال دانست.

٤٦ـ برگ۹٦مجموعهٔ ۱۹۹٦ Suppl Pers

عکس شمارهٔ ۸

نشان دادن خط وانشاء ظل‌السلطان در اینجا چاپ میکنیم[۴۷] (عکس شمارهٔ ۱۰)

ازاینکه دراین ملاقات هامیان ظل‌السلطان وملکم چه‌ها گذشته و چه گفت و گوها شده هیچ آگاهی نداریم تنها نامه‌ای ازمیرزا علی‌اصغرخان اتابیك که درهمین سال (۲٦ژانویهٔ ۱۹۰٦ = ۱۰ ذی‌قعدهٔ ۱۳۲۳) ازژنو به‌ملکم نوشته است دردست است ودرآن میرزا علی‌اصغرخان راجع به‌ظل‌السلطان نوشته است:

«... مرقومهٔ عالی رسید. ازاینکه ازملاقات حضرت‌والا ظل‌السلطان راضی و ایشان را موافق یافته‌اید خیلی مسرورشدم»[۴۸] (عکس شمارهٔ ۱۱)
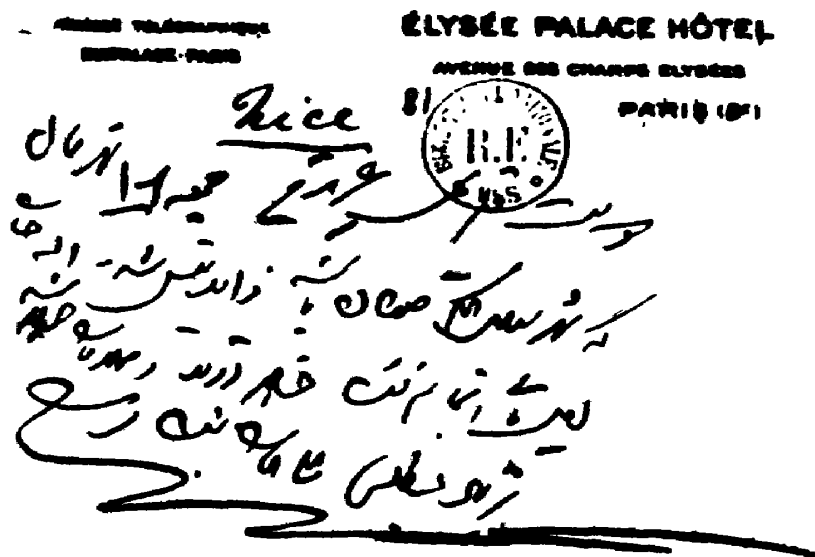
عکس شمارهٔ ۱۰

۴۷- برگهای ۴۴ و ۴۵ و ۴٦ و ۴۷ مجموعهٔ ۱۹۹۰ و برگهای ۷٦ و ۸۱ مجموعهٔ Suppl Pers ۱۹۹۱

۴۸- برگ ۵۵ مجموعهٔ ۱۹۹۱ Suppl pers.

عکس شمارهٔ ۱۱

ظل‌السلطان در بازگشت به‌ایران خودرا به‌آزادیخواهان نزدیك کردو بامید اینکه روزی پس‌از مظفرالدین‌شاه بیمار که در بستر مرگ بود، بپادشاهی برسد جانب آزادیخواهان را گرفت.

دراین گیرودار فرمان مشروطیت صادر شد (١٤ جمادی‌الثانی ١٣٢٤ قمری) وطولی هم نکشید که‌مظفرالدین‌شاه درگذشت (٢٤ ذی‌قعدهٔ ١٣٢٤) ومحمدعلی‌میرزا ولیعهدبجای پدر بپادشاهی نشست واوروی خوش‌بمشروطه خواهان نشان نمیداد.

درمحرم سال ١٣٢٥ که‌آزادیخواهان درهمه‌جا بدفاع‌ازآزادی ومخالفت با محمدعلیشاه برخاسته بودند، دراصفهان نیزمردم « به‌انگیزش آقا نجفی» برظل‌السلطان شوریدند و مجلس ملی نیز به اصرار آنها او را از حکمرانی اصفهان برکنار کرد[49].

ظل‌السلطان ناگزیر به تهران آمد ودرتهران باز جانب‌آزادیخواهان‌را گرفت‌چنانکه در١٤جمادی‌الثانی ١٣٢٥ (دوم‌امرداد١٢٨٦) که‌آزادیخواهان جشن مشروطیت را برپا کرده بودند اوهم « جلو خانهٔ خود را طاقی بست و دستگاه پذیرائی درچید» [50] اما آزادیخواهان که بروح وطبع واندیشه‌های اوآشنا بودند او را به بازی نگرفتند و ظل‌السلطان ناچار بفکر سفر اروپا افتاد به‌این اندیشه در اوائل ماه رجب برای آماده کردن مقدمات آهنگ بازگشت به‌اصفهان‌نمود مردم اصفهان باشدت تمام‌ازبازگشت اوجلوگیری کردند وتلگرافهائی به تهران مخابره نمودند سه سند بسیار جالب دراین باره دردست‌است که‌دوتا ازآنها تلگرافهائیست که اهالی‌اصفهان یکی به شاه ودیگری را به حاجی امین‌الضرب مخابره کرده اند (١١رجب١٣٢٥) و سند سومی پاسخ حاجی امین الضرب به آنهاست [51] در نخستین تلگراف که به امضای ده تن از سرشناسان اصفهان است چنین میخوانیم:

---

٤٩ ـ تاریخ مشروطه تألیف کسروی ص٢٢٧-٢٢٨ چاپ ششم

٥٠ـ تاریخ مشروطه تألیف کسروی ص٤١٣

٥١ ـ اصل این سه‌سند جزواسناداداری ومالی پنجاه سالهٔ اخیر دورهٔ قاجار ومتعلق به‌آقای دکتراصغر مهدوی استاد دانشگاه‌تهران میباشد

از اصفهان بطهران
روز چهارشنبه ۱۱ رجب قوی ئیل ۱۳۲۵

خدمت جناب جلالتماب اجل آقای امین‌دارالضرب زیداجلاله چند روز است اهالی ضعیف اصفهان در حذف‌حرکت شاهزاده ظل‌السلطان وتعدیات جدیده سرباز وسوار جمعی ایشان که بمحض خبرحرکت شبانه روزمشغول قتل غارت شده‌اند دکاکین را بسته در انجمن ایالتی و مسجد شاه متحصن میباشند

هرچه به‌مجلس ووزارت داخله بتوسط حجج ـ الاسلام تظلم مینمایندجواب‌مساعدی‌نمیرسدسهل‌است مااین ظهور فساد بین‌تصویب حرکتش میفرمایند فقط ازمشروطه‌اعاده ظلم وظالم‌را به‌محل مظلومین بعنوان اینکه خانه خودش‌است تصویب مینمایند درصورتی که هنوزیك ماده‌نظام‌نامجات‌خاصه‌اساسی‌بموقع‌اجرا گذاشته نشده‌همین‌یك‌ماده‌رامیخواهنددرحق‌مظلومین جبراًاجرا دارند وحال‌آنکه نه وزارت عدلیه داریم نه‌حکومت‌کافیه حکومتی که منحصراست بستگان‌او بچندنفر مخصوص، چگونه‌میتواندجلوتعدیات‌ظالمانه شاهزاده گرفته باشد بهر صورت امسال در این مشروطه ما تجار از مال و اعتبار افتادیم . هر روز دکاکین بسته میشود بقدری ضرر بعموم میخورد که اندازه ندارد با این‌قسم عوایق چگونه مطالبات ما وصول میتواند شد . یك طرف اموال ما را در راه میبرند یك طرف درشهر میخورند . مرحمت فرموده عین عرایض ما را بمجلس و وزارت داخله

از ... به طهران ادارهٔ تلگرافی دولت علیه ایران صفحه

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب	ملاحظات
۸۳	روز ... ساعت	دقیقه	...

امین التجار حاجی سید علی قزوینی الحاج محمد صادق قزوینی الحاج سید حسن بنک دار اقل حاجی میرزا محمود
بنک دار میرزا حبیب الله امین التجار الحاج محمد جعفر اصفهانی

عکس شمارهٔ ۱۳ (دنبه عکس شمارهٔ ۱۲)

برسانید و کسب تکلیف فرمائید . ملت از دسترفت دولت از استبداد ضعیف شد تا زود است جلوگیری نمائید ملك التجار حاجی محمد حسین کازرونی - امین التجار حاجی سیدعلی قزوینی - الحاج محمد صادق قزوینی- الحاج سیدحسن بنك‌دار- اقل حاجی میرزا محمود بنك‌دار- میرزا حبیب الله امین التجار- الحاج محمدجعفر اصفهانی (عکس شمارهٔ ۱۲و۱۳)

درمیان نامه‌های ظل‌السلطان که به ملکم نوشته است چهار نامه‌مربوط به‌این روزها هست[۵۳] اما دراین تاریخ‌ظل‌السلطان دیگرظل‌السلطان سالهای پیش نیست بلکه فیلسوفی است که به‌تازگی کتابی‌هم تألیف نموده و به‌چاپ رسانیده است.[۵٤] و خود او در این باره در نامه‌ای بتاریخ ۲۵ رجب ۱۳۲۵ می‌نویسد.

« . کتابی که‌روزنامهٔ‌رسمی‌من بودبه‌حضرتعالی وعده دادم تمام شد می‌خواستم حاملش خودم‌باشم

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود
یکی‌چنانچه درآئینهٔ‌تصورماست

حوادث ایران که تقریباً اهل ایران را Demagogue کرده مانع ازاین حرکت من شد چنانچه هفت هشت‌ماه تمام‌است به بدترین وضع می گذرانیم ، در طهران ، گفتگوها و ابتلا بدرجه‌ئی است که از نوشتن درست نمی‌آید اگرخداخواست واگر موافق تدبیرمن شدتقدیر یکی دوماه دیگر به‌خدمت حضرت استاد خواهم رسید مهتاب‌شبی خواهم‌وآسوده دلی تابفراغ بال وضع‌مملکت و وضع نادانی همگی را از صدرتا بدر خدمت حضرت استاد عرض کنم

باده نی در هرسری شر میکند
آنچنان را آنچنان ترمیکند

نصایح عقلا وقلم معجز بیان ادبا در مملکت ما درعوض اینکه علم را بیاورد قتل وغارت وجهل راامواج نموده با کمال بدبختی به‌طرف درك اسفل‌السافلین‌دواسبه میتازیم بخت‌بد تا کجا میبرد آبشخورما.»[۵۵](عکس۱٤)

۵۳ــ برگهای ۳٤ و۳۹ و۴۰ و٤۱ مجموعهٔ ۱۹۹۰ Suppl Pers
۵٤ــ کتاب تاریخ مسعودی چاپ اصفهان سال ۱۳۲۵
۵۵ ــ برگ ۳٤ مجموعهٔ ۱۹۹۰ Suppl Pers.

دراین سالهاست که ظل‌السلطان نقاب ایران دوستی به‌چهره زده است و به‌خاطرملت وپریشانی او اشکها میریزد ودرنامه‌های خود از خرابی اوضاع وازپریشانی وبی‌سروسامانی مردم و دولت گفت و گو میکند وملکم رابیاری می‌طلبد که « ای که دستت میرسد کاری بکن» (عکس شمارهٔ ١٥)

١٢ رمضان ١٣٢٥ طهران

« . . مرگی است بنام زندگانی هرروزه منتظر خبر کشته شدن بنده وامثال بنده باشید و اگر نشنوید یکی از عجایب دنیا بدانید و یکی از بلندیهای بخت خودمان که در پیرانه سری برای شاگردتان گریه نکنید غرض ومرض‌تو که بودی من که بودم هزاردرجه از آن وقتی که دیدید زیادتر است علم و ادب اشخاص بزرگ که منظور حضرت عالی است زاین هردونام ماند چوسیمرغ و کیمیا مملکت بکلی‌دماگژی Demagogie شده ولی‌چه‌دماگژی مثل‌سویس وفرانسه دست‌عقلا نیست دست‌جهال وسفهاست دوانسه که سهل استهرار اسبه خواستم از محنت آباد فرار کنم . از این دارالوحوش فرار کنم نمیگذارند مانع‌امد . تا حال بقدرصدوپنجاه هزار لیره بعناوین مختلف خرج‌ضرر ومرج که درایران میدانی چه طور از آدم میگیرند کرده‌ام وحفظ ناموس ظاهری کرده‌ام . نگذاشتم مثل حضرت اخوی ودیگران از ماهم پرده‌دری بکنند از علوم ملکمی که ذره‌ئی در مانیست . حفظ خودمان راتا امروز کرده‌ایم که یکشنبه ١٢رمضان‌است باقی راجرخدا وقضا وقدر کسی‌نمیداند اگرچه میدانم آهن سرد کوبیدن است . اگرممکن‌بود تشریف بیاورید و پیری را بهانه نمیکردید بدستیاری حضرتت وبواسطه قبول عامه‌ئی که داری ممکن بود این

بنده تنهاکار که سهل است ، کارها بکنم . افسوس که
یکدست صداندارد وجدان حضرتعالی بیش‌ازمن‌میداند
زیاده براین چه عرض کنم . .»[٥٦] (عکس شمارهٔ ١٦)

سختگیریهای آزادیخواهان نسبت‌به ظل‌السلطان روزبروز شدت‌مییافت واو راکه‌میخواست باروپا برودو بقول خودش «ابدالدهر درخدمت‌ومعاشرت حضرت استاد» میرزا ملکم‌خان زیست نماید ، نمیگذاشتند برود و اواز فرط ناراحتی به ملکم پیشنهاد می کند او به تهران بیاید و بهمکاری یکدیگر « کار که سهل است ، کار ها بکنند » و بدنبال این تظاهرات با اواخر سال ١٣١٥ هم ظل‌السلطان هنوز درآرزوی تاج‌وتخت‌بود

اما رفته رفته بهمان اندازه که ظل‌السلطان امید بسلطنت رسیدن رااز دست میداد ، نامه‌نگاری‌های او با ملکم کمترمیشد و بدین‌گونه آخرین نامه‌ای که ازظل‌السلطان درمیان اسنادو اوراق‌ملکم‌هست نامه ایست‌بتاریخ غره‌شوال١٣٢٥ - طولی‌هم‌نکشیدیعنی چندماه بعدملکم‌نیزدر گذشت(١٣٢٦)

ازاین پس ، ما دیگر به بقیهٔ زندگانی‌ظل‌السلطان کاری‌نداریم وشرح آنرا در جلددوم کتاب ظل‌السلطان که باقلم بوانای‌آقای‌سعادت نوری منتشر خواهدشد، باید خواند

---

٥٦ – برگ ٣٩ مجموعة ١٩٩٠ Suppl Pers

نفوذ هنر شرق در پیت موندریان

از

غلامعلی همایون

دکتر در تاریخ روابط هنر

نظری به‌طول تمام تاریخ هنرشرق وغرب این موضوع را روشن‌میدارد که‌همواره ارتباط خلاقه‌ای مابین هنرشرق وغرب وجودداشته‌واین‌ارتباط هیچگاه گسسته نشده است

بحث‌درباره اینکه که‌آیا شرق تحت نفوذغرب و یا آیا غرب تحت‌نفوذشرق قرار گرفته سالیان دراز یعنی تقریباً بیش از یکقرن‌است که محافل‌علمی اروپارادربر گرفته‌است واغلب این بحث و جدل به توفانهای شدیدی منجر گردیده است، البته این بحث هنوز نیز ادامه داردولی‌آنچه که مسلم شده‌این است که دانشمندان‌ازهر گروه باین‌حقیقت معتقد گشته‌اند که

درهرحال شرق گهواره تمدن بوده وریشهٔ اصلی اغلب نوآوری‌های بشری ازشرق میباشد.

اگرما دورانهای مختلف تاریخ هنراروپا را با تاریخ هنر کشورهای شرقی مقایسه نموده وبعضی ازعناصر هنری اروپای دورانهای تاریخی ویاعصر حاضررا دنبال نمائیم باین نتیجه خواهیم رسید که بسیاری ازاین عناصر که بنظر اروپائی الاصل میرسند، درحقیقت دارای ریشه شرقی میباشند

این عناصر دراثرمهاجرت‌ها، جنگها ویاتجارت باروپا رفته ودرآنجا یا بهمان صورت اولیهٔ خود باقی مانده ویا اینکه تغییر فرم داده وارد پسانیزه شده است .

از دورانهای مختلف هنری اروپا من دراینجا فقط دوره گوتیك را برای مثال ذکر میکنم که یکی از سبکهای معروف هنر قرون وسطای اروپاست وبیشتر معماریش معروف است.سبك معماری گوتیك اروپا اینطورمشهوراست که سبك خاص معماری فرانسه‌است ولی‌اگر بعناصراین معماری دقیق شویم وآنها را باعناصرمعماری شرقی وبخصوص معماری‌ایران مقایسه کنیم متوجه خواهیم شد که سالیان دراز وحتی قرنها قبل ازاینکه اصولا این عناصر در اروپا هویدا شوند درشرق وجود داشته ومعماران شرقی در بوجود آوردن بناهای خودازآن استفاده میکردند البته‌این مسئله دیگر بصورت‌ترنیست بلکه مسئله‌ای اثبات شده است وحتی خود فرانسویان نیز معتقد هستند که ریشهٔ اصلی معماری گوتیك شرقی وبخصوص ایرانی میباشد [۱] .

البته من مثال فوق را آوردم تا خوانندگان متوجه شوند که نه تنها در دورانهای تاریخی اروپا بطور مجزا عناصر مختلف هنری از هنرشرق گرفته شده بلکه یکجا نیز یك سبك ممکن است تحت تأثیر هنر شرق قرار گیرد

---

۱) ــ مراجعه شود به فصل نفوذ معماری ایران برروی معماری اروپا ازکتاب خود اینجانب بنام :

Iran in europaischen Bıldzeugnissen Vom Ausgang des Mittelalters bis ins achtzehnte Yahrhundert.

Koln, 1967.

مانند سبك گوتیك فوق‌الذکر . بنابراین جای تعجب نیست که ما بگوئیم که پیت موندریان[۲] نقاش معروف قرن بیستم اروپا تحت تأثیر هنر شرق قرار گرفته است

پیت موندریان در تاریخ هفتم مارس ۱۸۷۲ در شهر آمرسفورت[۳] هلند متولد ودراول فوریه سال ۱۹٤٤ در نیویورك چشم ازجهان فرو بست

موندریان درآکادمی هنرهای زیبای شهر آمستردام تحصیلات خودرا باتمام رسانده وبعنوان نقاش منظره و پیکرساز مشغول کار شده و قبل از جنگ بین‌الملل به پاریس مسافرت نمود و درآنجا یکه تاز میدان نقاشی آبستره گردید.

تصاویراودرجهت‌سبك آبستره ، تشکیل شده‌اند ازخطوط افقی‌وعمودی وهمچنین سطوح آبی ، قرمز، زرد وبی رنگ که بایکدیگر تضاد ملایمی‌را ایجاد مینماید[٤] این‌سبك کارنقاشی‌راموندریان‌خود نئوپلاتسیسم[٥] نام نهاد

موندریان درسال ۱۹۲۰ کتابی منتشر نمود که بنام همین سبك معروف بوده[٦] و او در آن جزئیات شیوهٔ کار خودرا شرح میدهد

وی درسال ۱۹۱۹ به پاریس ودرسال ۱۹۳۸ به لندن وسپس‌درسال ۱۹٤۰ به نیویورك مسافرت میکند

از موندریان وشیوه‌کاراو درامریکا استقبال زیادی شده و نامش بیش از پیش سیطره جهان میگردد

---

۲) _ Piet Mondrian

۳) _ Amersfort

٤) _ مراجعه شود به : Worterbuch der Kunst -
Stuttgart, 1962
اثر Johannes Jahn

٥) _ Neo - Platicisme

٦) _ Le Néo - Platicisme
در « L' Effort Moderne »
Paris, 1920.

درکارهای پیت موندریان درسال ۱۹٤۱ یك تغییر اساسی ایجاد گردید رنگهای مشکی ازکارهای وی بیرون ریخته شد ودرعوض رنگ زرد، رنگ مسلط گردید آیاچه‌چیز باعث شده بود که این‌تعییرفرم درکارهای موندریان ایجاد گردد

میشل‌سوفوردر کتاب معروف حودبنام زندگی وکارموندریان [۷] مینویسد که این عظمت وزیبائی شهر نیویورك در شب است که برروی هنرمند اثر گذارده است [۸] یعنی‌اینکه هنگام شب موندریان ازآپارتمان خود شهر نیویورك وآسمانخراشهای بزرگ‌ودرخشان‌رامطاره کرده وازآن الهام گرفته وچندین‌اثر بوجودآورده‌است . از جمله تابلوی‌معروفش بنام براودوی‌بوگی ووگی [۹] است که درسالهای ۴۳-۱۹٤۲ بوجودآمده است (تابلوی ۱)

میشل سوفور میگوید که رنگهای زرد نمایندهٔ شب‌پرنوراست که دراین تابلو مشاهده میشود این مسئله ممکنست حقیقت‌داشته باشد که شب‌پرنور نیویورك موندریان را چنان تحت تأثیرقرارداده که او یك چنین تابلوئی بوجود آورده است ولی این فقط طواهر امراست اصل قضیه فلسفه‌ایست که موندریان بآن معتقد بود والبته این فلسفه‌درمحیطی بشکل‌مخصوصی‌نمایش داده میشد فلسفهٔ موندریان دردرجهٔ اول تجربه بود واواین‌تجربه‌را باشکال معماری‌نشان‌میداد وحتی‌او توانست معماری میانهٔقرن بیستم‌را تااندازه‌ای تحت تأثیر افکار خود قراردهد یعنی خطوط عمودی وافقی که منجر به چهارگوشهای متعدد میشوند در معماری نقش عمده را بعهده گرفت

---

۷) — Piet Mondrian, Leben und Work
Koln, 1957.
اثر . Michel Seuphor

۸) — Michel Seuphor
بنام Piet Mondrian, Leben und Werk
Koln, 1957

۹) — Broadway Boogie - Woogie

ازکارهای پیت موندریان
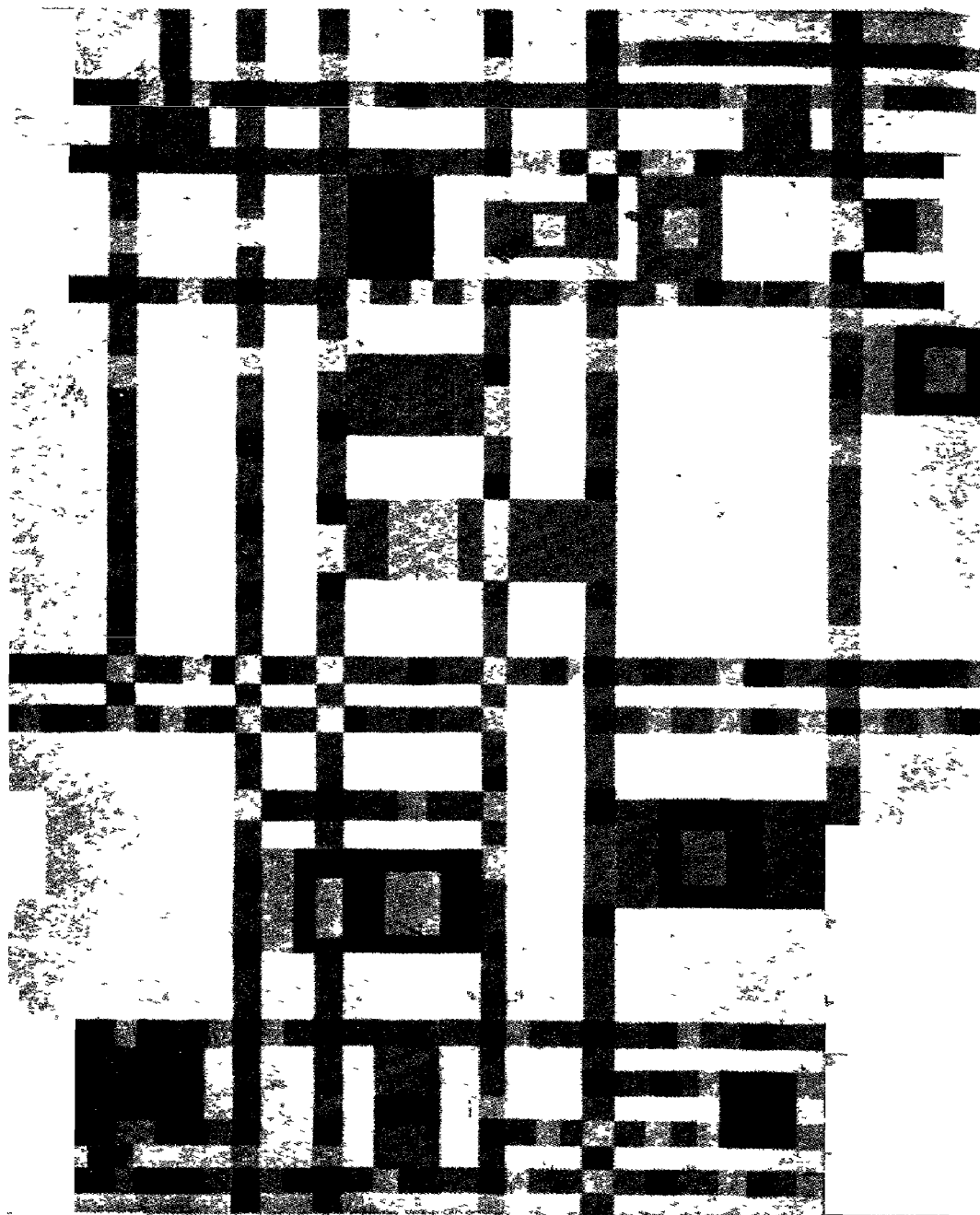
دراینجا باید تذکرداد که این تلعیق معماری ونقاشی در هنرشرق بهتر ازهرکجای دیگرملاحظه میگردد.

اصولا اغلب هنرمندان شرق را دراغلب دوره‌های تاریخی مختلف عادت برآن بود که افکارخود را بصورت تجربه وانتزاعی‌بیان نمایند برای نمونه دریکی ازنقاشی‌های قرن ۱۵ آسیای میانه وباشهر سمرقند (تابلوی۲) اثری ملاحظه میگردد که هنرتجریدی بحدّاکثرزیبائی خود بیان گردیده است

برروی زمینه قرمز خطوط افقی وعمودی فراوانی مشاهده میگردد که چهارگوشهای متعددی را بوجودآورده‌اند دراین نقاشی‌کالیگرافی نقش مهمی را ایفا میدارد

نام حضرت علی امام اول شیعیان بخط کوفی شطرنجی‌بارنگهای سیاه، زرد ، معرپسته‌ای و آبی با تغییرفرمهای جالب و متعدد نوشته شده است هنرمند برای نوشتن نام حضرت علی ازافکار تجریدی خود استفاده کرده و آنرا باحد اکثر استادی در کمپوزیسیون های مختلف نمایش داده است

نظری باین تصویر ومقایسه‌آن بانقاشی‌های موندریان بخصوص‌کارهای او ازسال ۱۹۱۹ به‌بعد این نظریه را اثبات میدارد که موندریان خود دارای افکار تجریدی شرقی بوده است اگرما تزئینات معماری دوره سلجوقیان را درنظر بگیریم وآن خطوط مستقیم کوفی را که بااستادی تمام‌کارشده است، ملاحظه کنیم وباکارهای موندریان مقایسه نمائیم این عقیده‌مان استوار تر خواهد گشت که نظریات تجریدی موندریان دارای ریشه شرقی است.

البته راجع به‌فلسفه تجرید ، که محتملا علمای فلسفه شرق آنرا بنا گذارده‌اند دراینجا نمیتوانم صحبت کنم چون هم خارج ازبحث ماست و هم ازتخصص من بدور

سایر این ارتباط خالص فلسفی تجرید شرق وغرب را میگذاریم بعهده متخصصین علم مربوط به‌فلسفه

زیاد ازمطلب دورنشویم مقایسه تابلوی هنرمند سمرقندی که درقرن ۱۵ میلادی‌یعنی درحدود۵۰۰سال قبل بوجودآورده وتابلوی پیت موندریان نقاش بزرگ‌قرن بیستم اروپا مارا به‌آنجا راهنمائی میکنند که هردوی این

هنرمندان دارای یك ایده بوده‌اند یعنی افکار تجریدی بر آنها غلبه داشته است

اگر به خود کمپوزیسیون هر دو تابلو دقیق شویم شباهت اعجاب آوری را مشاهده خواهیم کرد هر دو تابلو بچهار قسمت بزرگ تقسیم میشوند هر یك از این قسمت‌ها چهار گوشهای متعددی را تشکیل میدهند بنابراین در هر تابلو دو چهار گوش (چهار گوشها) در بالا و دو چهار گوش در پائین مشاهده میشود ما بین چهار گوشهای بالا و چهار گوشهای پائین در وسط تابلو، مستطیل‌های بزرگ و کوچکی ایجاد شده که ناحیه وسطای هر دو تابلو را اشغال نموده است

البته رنگها نیز بغیر از رنك سیاه تابلوی سمرقندی باهم شباهت تام دارند و این شباهت بخصوص بوسیله خطوط مقطع بیشتر هویدا میگردد.

در اینجا میبایست قبول بنمائیم که بدون شك موندریان تحت تأثیر افکار تجریدی شرق قرار گرفته است - اگرچه ناخودآگاه - و احتمال دهیم که در مجله‌ای و یا کتابی، خود این نقاشی سمرقندی و یا شبیه آنرا دیده است چون آنقدر این دو نقاش باهم شبیه هستند که غیر از آنش برایمان غیر قابل تصور جلوه میکند

من در این مقال سعی نمودم که تأثیر هنر شرق در غرب را با آوردن یك مثال بیان نمایم امیدوارم که در آینده بتوانم خوانندگان این مجله را بیشتر با تأثیر هنر شرق در غرب آشنا کنم

اسناد و نامه‌های تاریخی

مجله بررسیهای تاریخی در هر شماره چند سند و نامه از
اسناد و نامه‌های تاریخی که پیش از این در جائی چاپ نشده باشد
چاپ می‌سازد تا رفته رفته مدارک و اسناد پراکنده تاریخ ایران
جمع‌آوری و برای استفاده پژوهندگان آماده گردد.

چند سند

دربارهٔ روابط سیاسی ایران و فرانسه در دورهٔ قاجاریه

از

از خانبابا بیانی استاد دانشگاه تهران
دکتر در تاریخ

-۱-

نامه فتحعلیشاه به ناپلئون[۱]

«آغاز نامه نام خداوندیست که نیستی را ساحت هستیش راه نیست ودر نیستی هیچ هستیش حاجت لشکر وسپاه هر که بی یاد اوست بر باد است وهرچه بی داد اوست بیداد پیغمبران پیش رابگونه گونه کیش برای آزمایش فرستاد و خسروان معدلت اندیش رابجهة آسایش خلق خویش اسباب توانائی و گشایش. بررأی مهرضیای شهریار بختیار کامکار تاجدار، خدیو ملك آرای کشور گشای، فیلقوس عزم، اسکندر رزم، حیقوق حقوق، عیوق منجوق، دانیال دانش، مسیح بینش، ظفرمند عدو بند، برق سمند مجرد کمند، اثیر خاصیت صبا نهضت آب آهنگ زمین درنگ مؤسس اساس دشمن شکنی وجهان ستانی، مهندس بنای مردافکنی ومرزبانی، شیرازه بند توریة الفت، زیب بخش صلیب مواحدت، پادشاه سپهر گاه بلندجاه قوی دستگاه، برادر محبت پرور مودت شیم ایمپراطور اعظم، ملك ملك

۱ ـ اصل نامه درجلد ۱۷ برگ ۵۹ اسناد ومکاتبات سیاسی ایران دربایگانی وزارت خارجه فرانسه ضبط است

ایطالیه مالك ممالك فرانسه عالیه که پیوسته دوستانش را نصرت وفیروزی روزی باد محجوب وپوشیده نماناد که اکنون بخواسته خداوند بیچون پایهٔ اتحاد ویگانگی این دو دولت روز افـزون بحدی استحکام یافته که تـا زمین را قرار است از تصاریف روزگار هیچگونه خلل نپذیردو پرتو مهربانی و وداد از دو جانب بر بهانجانه فواد چنان تافته که تا آسمانرا مداراست ازتراکم غمام فتنه وفساد واعیارعمارنگیرد، بساط نشاط آمیز برم وفا بلندترازآنست که شورانگیزان را بدان دستی رسـد وساغر نشاط انگیزصهبای صدق وصفا گرانتر از آنکه ازسـکسران بران شکستی رودوازاین روی پیوسته خاطر بهانه جوی در انتظار وصول اخبار فتوحات آن بـرادرکامکار و هنـگـام رسیدن سفرای پیام گزار از مژدهای نو خرمیهای تاره دردل پدیداراست تادرین اوقات دلگشاتر از بهار نخستین نامه موالفت نگار مصحوب فرستادهٔ فرزانهٔ هوشیار موسی لابلانش[1] زیب محفل دوستی گردیده وار سفارشات دوستانه ونویدفتوحات آن یگانه زمان پیمان محبت را مشید مبانی وپیمانهٔ الفت را مالامال بادهٔ شادمانی گردانیدو مقارن این حالات که عقاب شکارانداز رایات ظفرآیـات را درفضای دلگشای چمن سلطانیه هنگام پرواز وقباب آفتاب تاب جام فیروری فرجام باقبه مهرو ماه انباز بود سفیر نیکوتقریر دوم دانشمند سخندان موسی اوعوست بنطان[2] برسید ونامهٔ نامی ثانی را که رشك نگار نامی بودبرسانیدو بدست آمدن غنایم بی اندازه وعرادههای توپ وشکست سپاه روس واضافت مملکت پروسیه وغیر آن از ولایات روسیه برملک محروس ورسیدن فرستادهٔ دانشور موسی ژوبر[3] ورسانیدن پیغام وخبر ووصول عالیجاه رفیع جایگاه عمدة الاعاظم میرزامحمدرضا بسرحدحضور آن برادر دوستی دستورو شمول لوازم احترام ومهربانی ازجانب خیر جوانب سفیر مزبور بوستان خاطرخلت سرایرچندان شکفته وخندان گشت که بتوالی خزان دمسردافسردگی بدان راه نیابد وارکان مصـادقت

۱- de Lablanche

۲- August Bontemps

۳- Jaubert

مجدداً چمان مؤکد شد که بتعییرات زمان رخنه در آن پدید نگردد و چون از نهایت یکدلی واتحاد همیشه مکنون فؤاد آنست که با دوستان آن برادر کامران متحد ومتحالف و با دشمنان ایشان متضاد ومتحالف باشیم همچنانکه آن شهریار نیکوکار را باپادشاه سپهر بارگاه خورشید کلاه جمشید جاه آل عثمان رابطهٔ موالات قرین استحکام است مارا نیز با آن دولت علیه موافقت ومطابقت تمام و در مخاصمت ومدافعت روس کمال حد و اهتمام است و بیاری آفرینندهٔ مهر و ماه درین اوقات فرخنده آیات که با سپاه افروزتر از اختر سوزنده‌تر از اخگر و توپخانه قیامت تراز تختگاه خلافت نهضت روی داده فرزندار جمند آزاده ، فروزنده اختر برج سعادت، تابنده گوهر درج جلالت ، نایب السلطنه العلیه السمیه عباس میرزا را که بمرزبانی ممالك آذربایجان و ارمن موسوم است مأمور داشته‌ایم که از سه جانب تفلیس ودر بند وداغستان همت بردفع روس گماشته ازهر طرف بیست هزار لشکر رستخیز آشوب و عراده های توپ کوه کوب عنان به تخلیص گرجستان و دربند و غیره گشاده و بعزم ثابت روی بحدود حاجی ترخان وقیزلار نهاده و سپاه فیروز را اجازت تحریب و غارت آن دیار داده باشد و از بس شوق خاطر و رغبت ضمیر بمژده های دلپذیر فتح ونصرت آن برادر کامکار وغلبه بر دشمن زشت کردار در این اوان که جواب نامهای شهریار مودت آداب نگاشته خامهٔ محبت ترجمان گردیده فرستادهٔ کارآگاه موسی لابلانش را با اردوی فلك پوی همراه وسفیر سخندان موسی اوغوست بسطان را روانهٔ فرزندار جمند کامران نمودیم که از آنجا به پیشگاه حضور شتابند وگمان آن بود که دیرتر بار حضور آن برادر مهر گستر یابند و اخبار مسرت بار ظفر وفیروزی ایشان بجانب دوستان بعلت دوری دیار دیر آید عجالتاً این نامه رقم رحامه راستی ختامه شده نزد فرزند مشارالیه ارسال گردید که مصحوب مسرعان تندروتر از پیك ماه نو در دارالخلافهٔ اسلامبول بدست کیاست وفراست دستگاه مصلحت گزار آن پادشاه دشمن کاه سپارد واولیز وسانیدن آنرا ببزم حضور لازم شمارد تادرهر دوسه ماه ملکه زودتر خبرهای غلبه وظفر آن برادر نامور بجانب ما رسد وموجب خشنودی و شادی بیمنتها شود

ومعلوم است که نظر باتحاد ویگانگی و موافقت دل‌وزبان هرچه ازآنجانب خبرهای دلپذیر ومژده های فرخ‌فرا زودتر وبیشتر ومتواترآید سرورخاطر دوستان منتظر افزونتر خواهد بود از نهایت عنایت کردگار امیدوار است که تا هنگام استیلا برممالك روس وتختگاه آن گروه ومعاودت عالیجاه عزت پناه سفیر کارآگاه میرزا محمد رضا وابلاغ اخبار فتح وظفرآن برادر تاجور، سپاه فیروزمند ما نیز ولایات گرجستان ودربند وارمن‌وممالك‌دیگر را مستخلص ومسخر وحدود حاجی‌ترخان وقیرلار را با خاك برابر کرده‌از هر دوطرف بشارت فیروزی ونصرت باشارت پیك و نامه بیکدیگر رسیده باشد . ازآنجاکه خاطرشوقمند راغب بزود رسیدن سفرا ومکتوبات است‌بعد از این بتراودف‌وتوالی‌دوستان را از چگونگی وقایع مطلع سازند که‌بوسیله آگاهی‌از قصد وعزیمت یکدیگر موافق‌مصلحت ریشهٔ درخت بدثمردشمنان بآسانی منقطع گردد و بندگان دادار و او را از ثمر این‌کار نیکو متمتع شوند ونام نیك‌ازین دو دولت پایدار در جهان‌یادگار ماندوپیوسته‌مرجوعات اینحدودرا بمقام نگارش درآورند وبیگانگی‌ومغایرت بهیچوجه‌روا ندارند و دو مملکت را یکی شمارند همواره کوکب بخت بلند روشن باد و آفت افول مرساد »

بتاریخ اواسط ماه ربیع‌الاخر سنه ۱۲۲۲
هجرت مطابق سنه ۱۷۰۸ میلاد عیسوی
سال فرخنده سال یازدهم جلوس میمنت
مقرون در دارالانشای دیوان سمت‌نگارش
یافت والسلام

« محل مهر فتحعلی شاه »
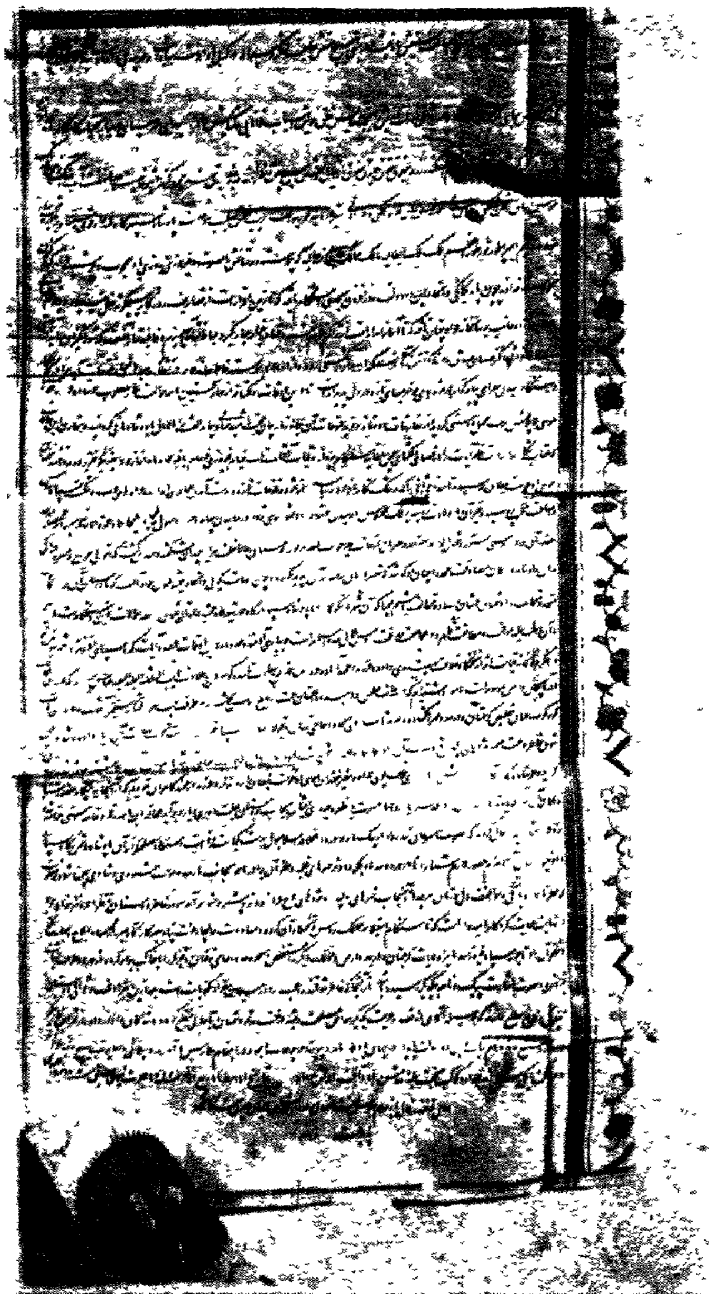
شمارهٔ ۱ ــ نامهٔ فتحعلیشاه به ناپلئون به تاریخ ۱۸۰۷ ــ برگ ۵۹
کتاب ۱۷ ایران ــ بایگانی وزارت خارجه فرانسه

=۲=

نامه فتحعلیشاه به ناپلئون[1]

چندانکه سفینهٔ گردون گردان لنگر افکن بحار عالم امکان و سواحل مستقیمة المراحل دوران دار القرار کشتی نشینان جهان کون و مکان است سفاین وجود معرکه آرای عرصهٔ شهامت و هنگامه سرای مضمار بسالت، ناظم مناظم ملك و مملکت، متمم امور شوکت و دولت، جوهر شمشیر جلادت و خصم افکنی، عنوان جریده دانشمندی و فرزانگی، لنگر کشتی عزت اقبال، ناخدای دریای حشمت و جلال، زبدهٔ دانش پژوهان عدالت گستر، عمدهٔ خردمندان ملك پرور، مقوم قوایم محبت ابد تأسیس بونی‌فارت و سرهنگان جلیل الشأن ممالك فسیح المسالك فرانسیس شیدالله ارکان جلالهم از امتعه کامیابی و حصول مرام گران‌بار و از تراکم تهاجم امواج حادثات بر کنار باد. بمدار تأکید مبانی ایتلاف و استیناس بر مرآت خاطر مهر اقتباس عکس پیرا میسازد که چون فرمانفرمای ملك روس رسم تودد و مصافات را که در صحیفه عوالم امکان نقشی شریف تر از آن مندرج نیست بسمت سلاطین اکثری از ممالك متروك و بعدم صواب اندیشی و ملاحظه و خامت عاقبت طریق معاندت و مشاجرت را با هریك از فرمانروایان ولایات قرب جوار مسلوك داشته و درین سال باندیشه آنکه ایدی تطاول بسرحدات ممالك ایران دراز و ابواب استیلا درینحدود برچهره خود باز دارد غافل ازاینکه صعوه را در آشیانه شاهباز آغاز تمکن ممتنع الوقوع و آسایش

۱- جلد ۱۸، برگ ۱۰۳- اسناد و مکاتبات سیاسی ایران در بایگانی وزارت خارجهٔ فرانسه

غزال در کنار شیرژیان مستغرب وممنوع است سپهبدی را با معادل چهل هزار لشکر ودویست عرادهٔ توپ وآلات حرب بتملیك ولایات ایروان که از ملحقات مملکت آذربایجان واز ولایات مضبوطهٔ سرکار خلافت نشان است مأمورو لوای عزیمت بجانب این ثغورافراخته اند ، چون صورت این وقایع درآئینه ظهور انطباع پذیرد ومسموع سمع کارپردازان دولت عدالت سمیر گردید که سپهبد مذکور با جنود خویش آغاز مداخلت در اینحدود نموده و ابواب تطاول و دراز دستی بر چهرهٔ حال اهالی آنجا گشوده است مواکب قیامت آشوب و الویه نصرت اسلوب بدون اینکه باجتماع مجامع لشکر ممالك پادشاهی پردازد وبا سرهنگان وجنگجویان ولایات محروسه خسروانی راقرین آگاهی سازد با اجماد فتح اعتیاد که درر کاب مستطاب مستعدوموجود بودند بمدافعه ومنازعه آن طایفه ضاله عزیمت پیرا گشتند ، در زمان تقارب فئتین و تقابل جانبین نوائر جدال اشتعال پذیرفته عساکر بهرام کین و جنود ظفر آئین با تیغ و صمصام جانستان و سنان و خنجر خونفشان بر لشکر روس متهاجم و حمله ور و از زمان طلوع نیر جهان افروز تا هنگام افول و غروب در آنروز سفك دماء و قطع اعضاء و بریدن رؤس و دریدن صدور و قمع وبنیان هستی آنگروه ضلالت دستور قیام و اقدام نموده مساوی دوازده هزار نفر از معاندین مزبورین را روانهٔ عدم و خاك معرکه را با خون ایشان آغشته و توأم ساخته اکثری از توپخانه و ادوات طعن و ضرب ایشان متصرف فیه لشکر تصرف توأمان گردید ، سپهبد مذکور بابقیة السیف عساکر خود چون خویش را مستغرق بحر بلا و فنا مشاهده و نایرهٔ سطوت و صلابت غازیان فیروز را جهانسوز ملاحظه نمودند از معرکه گیر و دار فرار و گریزان روی بجانب دیار ادبار خود نهادند و عساکر نصرت متظاهر تا حدود گرجستان علی-التعاقب بقتل آنگروه پرداخته و ساحات این سرحدات را از لوث وجود ایشان پاك و مصفی ساختند و مواکب جهانگشا از فضل ایزد بیهمتا ظفرمند و نصرت اندوز بمستقر خلافت کبری منصرف گردید از اینکه عسکر روس درحدود مملکت محروسه سلطانی دست هدم وویرانی گشوده اند و پیشنهاد همت آسمان نهمت آن است که سنهٔ آتیه با لشکری انجم احتشام و معشری

مالا کلام بعزم تلافی و انتقام بجانب ملك روس انتهاض و ولایات قزلر و آن نواحی را عرصهٔ قتل و تاراج ساخته الویه و استیلا واستعلا در آنحدود بر افرازیم و فرمان فرمای ملك مزبور از قراریکه از مطلعین و مترددین استماع می‌افتد باهالی مملکت فرانسیس در مقام ستیزه جوئی و عناد و منازع و جدال امگیر با آندولت قوی بنیاد می‌باشد و مکنون خاطر اشرف آن است که بنیان اتحاد و موافقت بین‌الدولتین قرین استدامت و استقرار و این رسم الفت و مواحدت مؤبد و مخلدا بین‌الجانبین مستحکم و بر قرار باشد. بناء علی هذه المراتب رقم نگارخامه‌التعات‌ختامه میگردد که درفصل بهار که موکب جهانگشا و اعلام آسمان فرسا بجانب مملکت روس نهضت پیرا میگردد آن مؤسس اساس دولت و حکمرانی نیز از طرفی که معبر و مسلك عسکر مملکت فرانسیس است لشکری گران و سپاهی بیکران تعیین و عازم‌آن سررمین سازند که از اینجانب جنود انجم حشر پادشاهی و ازآنطرف اخبار ظفر پرورآن مملکت پناهی آغاز مداخلت بملك روس نموده کوس و نای رعدآوای کینه خواهی و انتقام را در ساحات آنصفحات بلندآوا و فتنه جویان آن دیار راقرین انواع استهلاك و فنا سازیم وبطریقی که باید و شایدبانهدام و انعدام‌آن مملکت پردازیم که بعداز این در اعوام عدیده فرمان فرمای‌آنجا باینگونه اعمال ناپسندیده جسارت پیرا نگردد و قدم از مراحلی که پایه و مراتب اوست خارج نگذارد شرایط و مراسم ایتلاف وموآلفت‌وضوابط قواعداستیناس ومرابطت مقتضی‌ومستلزم‌آن‌است که همهٔ اوقات بمقالیدمکاتیب‌مودت‌اصالت‌دوستانه‌ابواب‌مصافات‌وموالات‌رادرمیانه باز و تقدیم رسوم‌موافقت ومطابقت‌راآغاز نموده بدستیاری خامه‌موآلفت نگار مطالب و مهمات را بر صفایح ابراز و اظهار موضوع و مشروح سازند باقی روزگار حکمرانی بر وفق‌آمال امانی باد.

شمارهٔ ۲ ـ نامهٔ فتحعلیشاه به ناپلئون ـ برگ ۱۰۳ جلد ۱۸

= ۳ =

نامه فتحعلیشاه به ناپلئون [1]

خداوندی را بنده‌ایم و کردگاری را پرستنده که بی سزا نبخشد و سزائی هم او بخشد، گل از گل آرد و مهر از دل آرایش بوستان از چهرهٔ گلها دهد و آسایش دوستان از مهر دلها بلبلان را با هزار دستان در پیشگاه دستان شاخ کاشف اسرار باغ سازد و بریدان را بی هیچ دستان ولاغ از پی داستان همدستی دوستان واسطهٔ ابلاغ و پس از نیایش یزدان پاک درودها بر پیام‌آوران نیکو نهاد و رهبران مبدء و معاد و از آن پس سلامتی دوستانه و تحیتی بیکرانه نثار انجمن حضور آفتاب ظهور آن مهین خسرو یگانه، شهریار کامکار نامدار، خدیو جود گستر عدل شعار، کرم پرور بیدریغ، خداوند نگین و تیغ، نیروی دست جهان گیری، قوت بازوی دلیری، همایون نوای نای ملکستانی و کشور کشائی، برتر آوازهٔ صیت گیتی خدائی، پادشاه ذیجاه سپهر دستگاه، برادر معظم مکرم امپراطور اعظم اکرم، شهریار ممالک فرانسه وایطالیا، لازال رایات اقباله، معروفة بالعز والنصر و قصور اجلالة مصروفه عن الکسر والقصر ساحته مکشوف رأی ملک مهر ضیای گرامی میدارد که نامهای دوستانه آن برادر نامدار یگانه در فرخ ترین اوان و نیکوترین زمان بدیده یکجهتی ودوستی ملحوظ وازشهود ومضامین محبت آئینش که حاکی فتوحات عظیمه برای اولیای خجسته دولت قویم بوده بغایت مبتهج

---

۱ ـ جلد ۱۷، برگ ۱۰٤ ـ اسناد ومکاتبات سیاسی ایران در بایگانی وزارت خارجه فرانسه

ومحظوط گشته ووضوح مراتب یکجهتی و هوا خـواهی ما ار آن گذشته است که اکنون حاجت شرح و بیان و ذکـر و اعلان باشد ، برآن ـرادر معطم اینمعنی پیدا و معلوم شده است مکرر نامهای دوسدانه بهمراهی‌سفرای ورزانه فرستاده مکنون خاطر خود را در مجاری مهمات یکجهتی و دوستی بر رأی مودت آرای آن برادرمکرم شرح داده‌ایم و از قراری که این نوبت نامهٔ مکرم‌آن برادر معظم رسید و از مقصد و مدعای‌دوستانه، حـاوی‌اشعار و اظهاری نبود چنین نمود که مقاصد و ضمایر ما بر آن حجسته بـرادر چنانچه مقصود و مراد خاطردوستی اثر بودهنور آشکارو ظاهر نگردیده است بنابراین عالیجاه رفیعجـایگاه فطانت و درایت اکتناه‌صداقت و راستی‌انتماء عمدة الاشباه موسی‌ژوآبین راکه در اوقات توقف دراین حدود درخدمات دوستی و یکجهتی این دو دولت مسعود لازمهٔ کوشش و جهد کـرده بود در تفاصیل ضمایر و مکنونات خاطر ماآگاهی بهمرسانده روانه خدمت‌حضرت سپهر بسطت ایمپراطوری نموده بدین نامهٔ دوستی ختامه نیر محرك سلسله یکجهتی ویگانگی کردیم مشارالیه بعد ازشرفیابی‌دریافت حضورساطع‌النور آن فرخنده برادر کامکار نطر بکمال اطلاع و استحضاری که دارد تمـامی مهام و امور و جمله مقاصد و مطالب نزدیك و دور را چنانچه بـاید و شاید حالی و معلوم رأی یکجهتی اقتضای آن طراز بخش اورنـگ ایمپراطوری نماید و چنانچه خـاطر دوستی ذخـایرما خواهان وطالب‌مقتضیات‌یکجهتی و دوستی آن برادر والاگهر میباشد ازآن جانب نیز آن همایون برادر در مقام اقدام بر شروط و ایفای عهود یگانگی بوده رسوم معاهدات‌دوستانه را مهمل نگذاشته حال که بمراد هواخواهان عایقی و مانعی برای آن برادر گرامی نیست در اتمام مقصود و معهود اهتمامـی داشته باشند

همه‌روزه منتظروصول نامهای دوستانه ازآن برادریگـانه‌میباشیم باقی ایام‌سلطنت ایمپراطوری مستدام وبردوام باد .

محل مهر فتحعلیشاه

شمارهٔ ۳ ـ نامهٔ فتحعلیشاه به ناپلئون مصحوب **ژوانن** برگ ۱۰۴ کتاب ۱۷

نامه فتحعلیشاه به ناپلئون[1]

نخستین ذکری کـه ما یکدلان را سزاوار است سپاس خداویدیست یگانه جل‌وتعالی شانه که ماراتوقیع یکجهتی از دیوان قدرت اوست‌وشخص یگانگی در ظل وحدت او همه را کفیل است وهونعم الوکیل و از آن پس درودبرپیام‌آوران وراهبران که از کثرت خویش بروحدت حضرت‌او دلیلندوبا اختلاف‌شرایع و کتب راهنمای‌یك‌سبیل‌وبعد سلامی که‌مخزن‌دوستی‌رارخشان گوهراست وسپهریکجهتی را تابان اختر ودعائی که گلگونهٔ چهرهٔ خلوتیان تمناست و غازهٔ گونهٔ پردگیان مدعانثار انجمن خلدأثرشهریار مهرنظر سپهر منظر گردون مکین‌زمین‌تمکین مایه عقل‌وپیرایهٔ تاج‌وتخت‌موج بحراجلال، اوج چرخ اقبال، خدیو اکرم افخم ایمپراطور اعظم پادشاه ممالك فرانسه و ملك ایطالیا که تا فلك را مدار است و زمین را قرار تختش پاینده وبختش فزاینده باد ساخته مکشوف رأی مهر ضیاء مشهود ضمیر موالفت پیشه ، می‌دارد که چون نضارت اشجار دوستی از اوراق نامه‌و کتاب است و در گلزار یکجهتی خامه‌را مسرلت‌سحاب، تشید رسولان درمحفل دوستان‌تغرید‌بلبلان‌و ساحت بوستان است‌وسزاوار مایکدلان چنان که گاه‌وبیگاه ازمجاری‌احوال خود یکدیگر راآگاه‌سازیم وبتحریر مکنونات‌ضمیر و ارسال سفیری خبیر پردازیم تاکارها برکارگاه حصول‌با نقش یگانگی‌صورت بنددوآرزوها ازهر

---

[1] - جلد ۱۷ ، برگ ٦٤ . به‌تاریخ ۲۸ مه ۱۸۰۸اسناد ومکاتبات سیاسی ایران در بایگانی وزارت‌خارجهٔ فرانسه

دوجانب بسلك یكجهتي پیوندد و از این راه بعداز فرستادن عالیجاه عمدة‌الخوانین‌الکبار عسکر خان افشار و عالیشأن میرزاعلي بیگ را همـراهی زبدة‌الاکارموسی‌وغاردان روانه‌صوب‌حضورآن خسرویگانه[داشتم]وا کنون که‌عالیشأن‌زبدة‌الاعیان موسی بواسان عازم ادراك‌سعادت‌حضوربوده‌ازتحریر این یکجهتی نامه مطلب نگار گزارش امور میکردیم. بعون‌الله تعالی سبحانه مجاری مهمات این حدود بر وفق مرام خاطر مهرانگیز وساغر تمنای‌دوستان از بادهٔ حصول لبریزاست عالیجاه مفخرالاشباه جنرال‌غاردان خان درحضرت یکجهتی دولتین قاهره تقدیم مهام را با قدمی ثابت وعـزمی استـوار است و دیگر ایچالها[۱]هریك در رکاب یگانگی‌شوکتین باهره بانجام‌کاری سزاوار، پی‌سپار دراینوقت یك نفر ایلچی از جانب ینارال گداویچ سپه سالار روس باذن واطلاع پادشاه روسیه وارد این حدود وکارگزاران ما را باستحضار و صوابدید جنرال غاردان خان با او مقالات و مکالمات اتفاق افتـاده جوابی که بدو دادیم همین بوده که کفیل هریك از امور ما آن بـرادر جلیل است بهرچه نشان قبول نهد ما را رضایت وبهرچه رضا دهد از جـانب ما ممضی، بهر که صلح‌آرد جنگ نجوئیم وهر کجا شتاب‌آرد درنگ. مارا دل‌برهوای اوست ومراد ما رضای او تفصیل مقالات و جمله مهمات را جنرال مشارالیه علی‌ماجری‌لدیه باولیای آن دولت علیه اعلام واعلان داشته گزارش خطاب‌و جواب‌را کماکان نگاشته است. مجملا بادوست‌ودشمن‌قول‌وپیشه ما همین‌است وهمیشه اندیشه ما چنین درنیك وبد هرکارآن برادر نیکوسیر مختاراست وما را در مطاوی این مهم چشم برراه اعلام واشعار واینمعنی محتاج بتذکار وتکـرار نیست پیوند عهد و شرط همان است که بدست یکجهتی و اتحـاد بسته‌ایم و در انتظار نتایج وآثار آن نشسته ، هرچه پسند رأی صواب آرای آن‌پادشاه‌آگاه‌است مراد ودلخواه‌ماست شایستهٔ رسم‌محبت ودوستی‌آنست که اغلب‌اوقات‌ازارسال‌مراسلات‌یگانگی‌آیات‌وارجاع‌وانواع‌مهمات‌خاطردوستان را قرین‌بهجت وشادمانی سازند باقی ایام سلطنت وفرمانروائی مستدام باد

«محل مهر فتحعلیشاه»

۱ـ منظور امیران است

شمارهٔ ٤ ـ (١) قسمت اول نامهٔ محمدشاه به ناپلئون - برگ ٦٤ کتاب ١٧

شمارهٔ ٤ (٢) قسمت دوم نامهٔ فتحعلیشاه به ناپلئون ـ برگ ٦٤ جلد ١٧

جواب فتحعلیشاه به نامهٔ لوئی هجدهم [1]

خدیوفلکجاه معظم ، دارای خورشید رأی مکرم خسرو قضا عزم‌قدرهمم، دولت بلنداختر معالی‌شیم امپراطور معظم مفخم پادشاه‌ممالك فسیحه‌المسالك فرانسیس را گوهر وجود جلالت نمود زیب‌افزای دیهیم منصب و تاجداری و اختر بخت فیروزضیاء بخشای فلك دولت وشهریاری‌باد مبارک‌نامه آن دوست خجسته دررمانی بصنوف سروروبهجت پیوسته ، رسید شمع آن روشنی‌بخش انجمن‌محبت و گلبن جنت و زیب‌افزای چمن یکجهتی گشت مبارکی‌جلوس میمون را بتجدید عهود دوستی این دودولت جاوید پرداخته، الفت قدیم‌این دو شوکت قدیم را شرحی‌تازه ساخته تقاضای خاطردوستی دخایر وجبایای ضمیر خلت مظاهررا بترسیم مراسم یکجهتی وتبیین مبانی یگانگی در طی آن ظاهر کرده بودند . دل‌محبت مایل را ازتنظیم مهمات آن دولت ابدآیات ابتهاجی‌کامل شد بی‌نهایت خرسند وخوشوقت شدیم مراودت و مرابطت و موافقت دولتین علییتین ایران وفرانسه امروزی نیست.قــواعد الفت وضوابط محبت از سوالف اعصار فیمابین این دو شوکت پایدار برقرار بوده و تجدید عهود عهداً بعد عهد برمراسم یکجهتی ودوستی‌افزوده دوری مسافت ما بین را تدارك ازنزدیکی دلها کرده‌اند اکنون نیز از هر دوجانب شایسته ایست

---

۱ - برگ ۲۹ جلد ۱۸ اسناد و مکاتبات ایران در وزارت خارجه فرانسه - در ترجمه فرانسوی این‌نامه تاریخ آنرا ، سال ۱۸۱۵ نوشته‌اند

که ابواب مراودت باز واسباب موافقت برساز آغاز باشد و ثمر این یکجهتی ومهربانی بر اولیای هردو دولت ظاهر ومقصود خاطرها حاصل گردد. سزاوار رسم دوستداری چنین است که گاه بیگاه خاطر دوستان را از وصول نامه‌های دوستانه خوشوقت سازند . ایام سلطنت وکامکاری مستدام باد

شماره ۵ ـ جواب فتحعلیشاه به‌لوئی هیجدهم بتاریخ ۱۸۱۵ ـ برگ ۲۹ کتاب ۱۸

-٦-

نامهٔ فتحعلیشاه به لوئی هجدهم [1]

آغاز هرذکری که برزبان ناطقه آید، انجام هرفکری که مشاطهٔ خیال چهره حسنای مقال بدان آراید، سپاس خداوندی است یکتاو حکیمی است بیهمتا که امتزاج کیفیات وازدواج عنصریات باهمه تباین ترکیب وتضادطبیعت چندان خاصیت اتحاد رابطه انـداد داد که پیکر لطیف چون خلقت شریف انسانی آراسته عرصهٔ وجودآمد که مسجودملك ومقصودفلك گردید سبحانه وتعالی شأنه وعظم سلطانه درود نامعدود برپیام آوران وفرستادگان پیش ورهبران پاکزاد وپاکیزه کیش که به تواتر رسالت وتوارد بلاعت مخبر ربط اول وآخرند، شارع مسلك باطن وظاهـر مظهر برهان دلیلند، مفسر آیات فرقان و انجیل علیهم صلوات الله الملك الحبیب، از آن پس هدایای بهیه محبت واخلاص که از بسط مرکز دل به حمل مطایای وهم مرحله پیما بمنزله قبـول و موقف شهود تواند رسید معروض پیشگاه حضور همایون پادشاه ذیجاه فلك خرگاه انجم سپاه خورشیدسایه جمشید پایه دوست نواز دشمن گداز ظلم سوز عدل اندوز، قبضهٔ شمشیر سطوت ودلیری پنجهٔ ساعد کشور گشای ملك گیری نظام بخش اقطار ممالك امن ساز شوارع ومسالك خوف پرداز مهالك طراز دانش وفرهنگ زیبا کلیل دادرنگ برجیس عتاب بهرام چنگ فلك شتاب وزمین درنگ محسود دشمنان مقصود دوستان شاهنشاه سپهرگاه بلند بارگاه سترگ ایمپراطور بـزرگ حکمران ممالك فرانسه وناوار، تادردیر مسدس جهان راهبان چرخ طیلسان

---

[1] - برگ ۵۸ جلد ۱۸، اسناد ومکاتبات سیاسی ایران دربایگانی وزارت امور خارجه فرانسه

نوش ظلام وزنار بند مجره وناقوس نوازعقد ثریاست دیر بخت وحاهش از ترنم ادکار مزبور دولتیاری به‌نغمات داودی بر آواز و شاهد مسلسل موی عسرین اقبال درصوامع تخت و کاهش غالیه‌نور وحجله طراز باد داشته بحامه راست نگار براوراق خلوص نگاشته هرچند درایسمدت نه ازجانب این مهرجوی ذریعهٔ الخلوص که دستور قواعد مخالصت و ترجمان اسرار محبت ومخالمت است مصحوب سفیری خجسته تقریر مرسول پایگاه سریر عدل مظیر گشته و نه از طرف باهر الشرف آن آفتاب سپهرسروری وسرور ملك‌عدل‌پروری در تصدیر التفات نامجات همایون از رشحات خامه گوهر ریز رشحهٔ که شارح حالات خجسته آیات وحاکی برجوع خدمات و فرمایشات باشد نظارت‌بخش حدیقه مرام مخلص صافی ضمیر گردیده و اما ازآنجا که بدسیاری خواست خداوند بیچون آمیزش ودلبستگی ومهرجوئی وپیوستگی میان دو پادشاه خورشید گاه و دو شهریار جهاندار کامکار که برگزیده کرد گار بند رخ داده در های اتحاد ویکجهتی بروفق مرام بهرچهرهٔ تمسای هواخواهان گشاده برامثال این دوستان بگاه بیگاه لازم میدارد که سپاس بخشایش خدای بجای آوردن و از جدائی و بیگانگی دوری کردن و راه مراودت گشادن بهتر و پسندیده دارد ومایه آرامش لشکرو کشور خواهد بود ، المنةلله الودود که مجاری اوقات و مهمات اینحدود بروفق مرام وساغر تمنا لبریز باده کام، چندی پیشتر که چند تن ازحدمتگاران دانشوران سرکار که ازفیض خدمت آن پادشاه نیك اختر حرمان گزین گشته وارد ایران زمین و بزین بوم و بر رسیدند بمقتضای ارشاد رأی ارادت‌نمای ایشانرا نزدخود نگه‌داری ودرهر باب لازمه مهربانی وپرستاری بعمل آورده بدین‌جهات اظهار عهدوخلوص را وسیله دست‌داده که بارسال فتح الباب سبلی درپیشگاه حضور باهر النور بموده آمد بناء علیه فرزانهٔ کار- آگاه عارف پرشیوه وراه دانای مراسم موسی براشن که ازجمله چاکران آن دولت سپهر بنیان است برای ابلاغ خلوص‌نامه ببارگاه گردون خرگاه روانه تا برخی پیغامها یکایك ابلاغ سازدوسپارشهای خلوصانه‌را هریك در برم همایون بازگوید وارزبان آن یگانه دوران پاسخ بازآورد، ازین‌پس این محبت‌پیشه نیز پی‌روی خداوند خویش زنار محبت برمیان جان بسته‌داریم وباپیوندهای

ارتباط ارقیوددوری رسته مرصدازتوجهات‌ملوکانه چنان است که هرروزه‌ار داستان کارهای آن سامان وارجاع‌خدمات بفرستادن‌فرستادگان کارآگاه، آگاه فرمایند وراه را بسیار نخواهند که نابردیك بودن دل پیمودن راه‌دور آسان نماید، همواره‌مخالفان مقهور وهواخواهان مسرور، کارها از هرسو بروفق‌مرام ومقاصدومهام پذیرای صورت انجام‌باد

«محل مهر فتحعلیشاه»

شمارهٔ ٦ ـ نامهٔ فتحعلیشاه به‌لوئی هیجدهم به‌تاریخ سپتامبر۱۸۱۹ ـ برگ ٥٨ کتاب ۱۸

-۷-
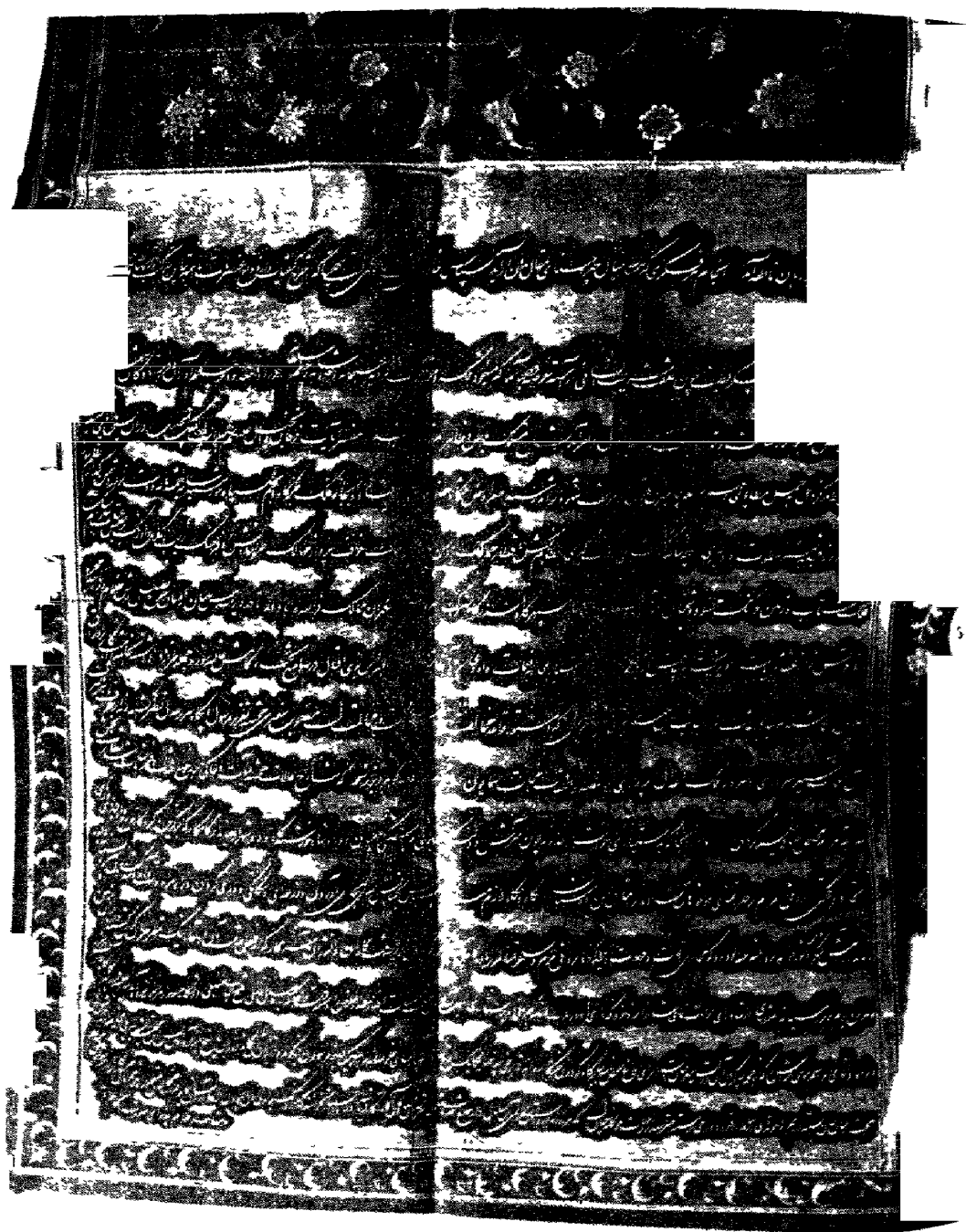
نامهٔ عباس میرزا ولیعهد به ناپلئون[1]

داور دانا، زورمند توانا پادشاهی است که بقدرت بالغهٔ ازل هست را از نیست آفریده و بقوت کاملهٔ لمیزل بسیط افلاك بر گرد کره خاك کشیده بهر کیشی پیغمبری درست اندیش فرستاده و بهر ملکی ملکی را تاج وافسر داده و بر همگان قادر وفایق، برهمه سابق و از همه لاحق حمدش واجب برهمه کس شکرش لازم در هر نفس. مقصود از کعبه و کلیسا، معبود عابد و ترسا، از همگان بی نیاز و برهمه مشفق از همه عالم نهان و برهمه پیدا لاتعد کرائم افضاله ولاتحصی مخایل جلاله ازآن پس که نسیم دلاویز کلك گوهر بیز غنچهای دلارای شکر وثنا را بر گلشن بیان حقیقت نما شکفتگی و نما بخشد عندلیب جانفریب زبان بمنطقی فریبنده‌تر از تاب سنبل شاداب و نرگس نیمخواب در گلزار ثنـای خدیو کشور گشا ملك ملك‌ستا جهانجوی جهاندار مظهر صنع کردگار اسکندر خصال فیلقوس بادانش وهوش افراسیاب سخت گوش لشکر سینه جلال گوهر محیط اقبال بدر فلك شهریاری صبح افق تاجداری شمع بزم افروز انجمن سروری، سرو سرافراز از بوستان برتری، داور قوی، بخت عدو بند خدیو آسمان تخت زورمند، صدرنشین ایوان وفا جرعه نوش بزم صفا خسرو نصرت یاب دولتیار سایه مبسوط آفریدگار ایمپراطور افخم عم کیوان قدر انجم حشم دام اقباله نغمه سنج وزمزمه ساز وبذله گوی وترانه پرداز میگردد که چون صفای خاطر و

۱- جلد ۱۷، برگ ۷۵ -به تاریخ ژوئیه ۱۸۰۸ اسناد و مکاتبات سیاسی ایران دربایگانی وزارت امور خارجه فرانسه

فواد ووفاق دوشوکت ابدبنیاد مقتضی آن است که همواره ازدوجانب همای
عزم سفراء سخن پرداز ودرهای مراسلات مطابقت طرازباز بوده امنای حضرتین
ومشیران شوکتین از کار و کردار یکدیگر قرین آگاهی و استحضار باشند و
بملاحظه این حسن دوستی وسولاهر گاه بریدی عازم آستانه دولت علیا شده
طایر دل بشوق استکشاف اخبار بهجت آثار آندولت پایدار بال افشان گردیده
وضمیر هوش ربای بلبل شوق از شاخسار ضمیر بگوش زمزمه سروش رسیده
لهذا دراین اوقات مشحون بمسرات که حامل نامه موافقت ختامه میان بسد گی
حضرت بسته وطریق مسارعت گشاده داشت خامه اشتیاق نیز بامداد مدادوداد
بر اوراق این مراسلة الوفاق مختصر مراسم شوقمندی را باطیب عبارات و
احسن اشارات واتم معانی و اخص الفاظ نگاشت و نقاب احتجاب از رخسار
حسنای مدعا فرو گذاشت بمیامن تأییدات آفریننده خورشید و ماه بخواست
دل مهر پرور آنخسرو کیوان پایگاه روزگار فرخنده آثار این دولت پایدار
بکام وهمه مهام ملکی وملکی بروفق مراد ومرام میباشد و اگرچه آلات و
ادوات قهر ونکال عساکرروس مروجه دلخواه میسر ومقدور گشته و سواران
بهرام سوز وپیادگان آتش افروز سپاه ظفر همراه نیز بمقتضای غیرت ومبتغای
حمیت چون شیران نروپلنگان کینه ور در دامن همت بر کمر زده مترصد و
منتظر میباشند که مجرد آنکه اشاراتی اظهار شود اقدام بکار پیکار نمایند
وبادم تیغهای تیزوخنجرهای خونریز وتوپهای البرز کوب آیت رستخیرظاهر
وآشکار دارند ، لیکن چون میان دولت دائمة القرار فرانسه وروس سازش و
التیامی استقراریافته ومیان ایندولت علیه ودولت انگریز بنابردوستی دولتین
فرانسه وایران آتش دشمنی وعنادبالا کشیده وبااینمراتب اکنون کاوش با آنها اولی
مینماید اولیااین دولت جاوید بنابحالی درمجادله باروسیه تأملی دارندتابعدها
که ازطرف مستلزم الشرف آنخسرو انجم سپاه نظر بعهدنامه ممهور میانه دولتین
خبری محقق رسد بآنچه آن خدیو نیکونهاد بنا و بنیاد گذاشته باشند از
آنقرارمعمول دارند ، بالجمله اکنون بمیامن اهتمام آنخسرو گردون احتشام
رزم پیادگان مریخ انتقام فرانسه درعساکر ظفر شعار ایران انتشار یافته و
از عالیجاهان صداقت آگاهان موسی لامی و موسی ورویه در اشاعه و تنظیم

نظام مزبور جهد موفور به ظهور رسیده ویقین کامل حاصل است که اگر باز میان عساکر ایندولت وسپاه روس درهای جنگ وجدال باز شده کار به پیکار انجامد در همان حملهٔ اول از صدمت شیران حمله ور و هژبران پرخاشخر روسیه پریشان ومستأصل و گرفتار دام اجل گردند و اگر بنابر شرط و عهد آنخسرو همایون مهد دشمنی ایران وروس بدوستی مبدل وکاوش باآنها بسازش محول گردیده مبارزان فیروزمند ایران راازکار جنگ باروسیه فراغی حاصل باشد باز آثار مهارت ومردانگی وشجاعت این لشکر درجنگ دیگر دشمنان دولتین ظاهر وجلوه گر خواهد شد ودر هرحال خاطرآفتاب مظاهر آن عم فرخنده مآثر از حسن تجلد ودلاوری ایشان باتم وجوه خشنود خواهد گشت وصداقت آگاهان زبدةالاقران موسی لامی وموسی ورزبه و سه نفر و کیلان که همه کردار ایشان در این مدت مقرون بصواب وموافق رضای خاطراولیاء ایندولت [بدا]نتساب بوده مورد نوازش آنخسرو کامیاب و بمنصبی تازه مخصوص خواهندشد تمنا[دارد] از رشح سحاب قلم عطوفت رقم بوستان آمال دوستان را تازه وخرم سازند تاتیر وناهید وماه وخورشید درخشان است اختر دولت ازمطلع کامرانی درخشان باد

«دربالای نامه محل مهر عباس میرزا»

شمارهٔ ۷ – نامهٔ عباس میرزا به ناپلئون در تاریخ ژوئیه
۱۸۰۸ – برگ ۷۵ کتاب ۱۷

= ۸ =

نامهٔ عباس میرزا ولیعهد به ناپلئون [۱]

در آئینهٔ رأی جهان آرای خسرو مملکت فرا، خدیو کشور گشا، فیلقوس نهاد اسکندر داد، اسکندر برتر منش زمین قرار آسمان مدار کیوان دژ مشتری سیر مریخ مخمر آفتاب موهبت ناهید عشرت عطارد رقم ماه علم انجم حشر ثریا افسر، لشکر سفینه جلال، موجه لجه اقبال روزگار مایه تاب داور کامیاب یگانه دهر و دور ایمپراتور نیکو اطوار عم تاجور همایون اختر دام اقباله منطبع و مرتسم میدارد که چون باراده داور بیچون از بدو دوستی این دو دولت روز افزون تا کنون همواره بر مراتب مطابقت افزوده بینهما مودت باطنی بی اختیار ظاهر میگردد در این اوقات بهجت نشان و زمان سعادت اقتران که فطانت پناه کپاست همراه زبدة الاکفا والاشباه موسی ورديه روانهٔ آستانهٔ شوکت عظمی بود اظهار موآنست را بهانه رو نمود و بتحریر این موفقیت نامه پرداخت و چون مشارالیه در اوقات توقف اینحدود مجاهد موفور در تعلیم وتنظیم سربازان این دولت بظهور رسانید و تلافی خدمات او موقوف بشمول عواطف بینهایت اعلیحضرت ایمپراطوری است لهذا توقع از کرایم اطوار شاهانه چنان است که مومی الیه را بعنایتی خاص مخصوص دارند واین نیازمند را نیز بمقتضای ملکات شاهانه از ارسال نامهای همایون ومژده فتوحات لشکر نصرت نمون مسرور و خرسند دارند تا انجمن سپهر آراسته بماه و مهر است همواره مراد خاطر خلت ذخایر مدار دور سپهر باد　　درپشت نامه محل مهر عباس میرزا

---

۱ - جلد ۱۷ ، برگ ۸۹ بتاریخ ژوئن ۱۸۰۹ - اسناد ومکاتیب سیاسی ایران در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه

شمارهٔ ۸ – نامهٔ عباس‌میرزا به تاریخ ژوئن ۱۸۰۹
برگ ۸۹ کتاب ۱۷

-۹-

نامهٔ عباس میرزا ولیعهد به ناپلئون[1]

منت خدای را عزوعلا کـه هرچه هست از گاه الست دست اطاعت بعهد عبادتش داده وذوات ذرات از بالا و پست گردن طوع طوق عبودیتش نهاده دارندگان عهدش راازدرستی وعدش عیشهای مهنا آماده ومهیاست وپذیرندگان پیمانش را از ترادف احسانش ترايد دولت و نعم نعمتها ، نهردیس پیغمبری امین فـرستاده ونهر ملکی ملکی با تاج ونگین ، دلها را از او علاقهٔ الفت است وجانهارا ار او پیوند محبت رستگاری ده راستکاران ، فرونی بخش درست گفتاران ، دانای هرپنهان وپیدا، پدید آرندهٔ ارض وسماء ،اول اواول بی ابتدا ، آخر او آخر بی انتها ،

نیست خدائی بجز او بی نیاز اوست خداوند خداوند ساز

برمرآت پاك وصفحهٔ تابناك ضمیرمنیرپادشاه کشورگیر، ماه افسر کیوان سریر،مجره کمندثریاعلم،آسمان موکب انجم حشم، پناه بااحسان مجدو جلال دریای طوفان زای نجدواقبال، برنس[2] افرازدیرنبالت وبرتری،صلیب آویزجیب جلالت وسروری،آفتاب مشرق دولت تاجداری، سایه خورشیدشهامت وشهریاری، خسروحصم اندارخدیو گردن فرار، اسکندرجهان گرد، دارای پسندیده عهد، ایمپراطوراعظم نامدارعما کرم کامکار که همواره مظفرودولتیار بادمسطبع ومرتسم

---

۱ ـ جلد ۱۷ ، برگ ۸۳ ـ اسناد ونامه های سیاسی ایران دربایگانی وزارت امور خارجه فرانسه

۲ـ بضم با و نون بمعنی کلاه درویشی ورهبانی

میدارد که امروز بر همهٔ جهان روشن وعیان و بر هر صاحب بصیرتی واضح و نمایان است که دوستی والتیامی که میانهٔ دولت فرانسه وایران استحکام یافته اساسی است پابرجا که بنیانش از صدق وصفاست وارکانش ازوفاق و وفا، شرابی است صاف که مذاق جان ازآن هرد خلاف بخشیده و رشته‌ایست محکم که دیدهٔ امتحان درآن نقص پیوند ندیده دل‌های جانبین ساغریست از بادهٔ محبت لبریز ومحبت طرفین باده‌ایست در بزم وفا نشأه ریز اراده ازل این دولت پایدار بیکدیگر پیوسته وعلاقه لمیزل میانه ایندو عقد مطابقت بسته بنای این الفت مصون ازرخنه کلفت آن واین است وگلزار این مودت آسوده از دستبرد هر گلچین و چنانکه از اوضاع این حدود و تحریرات مجدت و نجدت پناه نبالت وجلالت انتباه الاختصار الاکابر والامراء جنرال غاردان خان و تقریرات کیاست وفراست اکتناه مهندس هوشمند آگاه موسیو لامی بر رأی ملك آرا معلوم و هویدا خواهدشد، اگرروزی بنابر مصلحتی تأسیس اساس مواساتی با انگریز شده بنابر ملاحظهٔ این است که ازآنطرف همت بلندآن خسروارجمند بانتظام مناظم اسپانیا ودیگر امور مقصور بوده وفرصتی ننمودند که بمقتضای عهد مودت میان دولت ایران وروس دفع مواد خصومت فرمایندواز اینطرف نیز الی الآن فراغتی از مجادله وستیز روسیه دست نداده که بفراغ خاطر ووسع بال ابواب بأس ونکال بر چهره فتنه‌انگیزان انگریز گشایند واگرچه اطمینانی تمام براستی گفتار ودرستی کردارآنخسرو اسکندراحتشام حاصل و یقینی کامل است که خلاف عهدمودت وایتلاف ازطرف زاهر الشرف ایمپراطوری نسبت باینددولت ظاهر نخواهدشد لیکن چون بمشاغل چند که شاغل همت بلند آنشهریار نیکوکار بوده هنوز اثری از عهد دوستی ظاهر نگردیده، سواران جرار وسر بازان آتشبار این‌دولت پایدارنیز که نمودارآتش و آب‌اند بادلهای قوی حفظ سرحدات مملکت را از تعرض روس وانگریز مهیا وآماده‌اند که از هرطرف آتش بلائی شعله‌ور گردد بآب تیغ آتشبارش فرونشانند وازهرسو سیل بلائی منحدر آید بسدآهنین حسامش متصرف سازند ومترصداست که عنقریب آثارمودت ازطرف اشرف ایمپراطوری ظاهر گردیده فوایدی که برای

دولتین فرانسه وایران در ضمن این مطابقت متصور است جلوه گروآثار آن فایض ومنتشر شود وچون فطانت همراه زبدةالاشباه مهندس کارآگاه موسیو لامی دراینمدت بمقتضای اتحاد دودولت فرانسه وایران رنج و مشقت بینهایت درخدمت محوله بخود کشیده مترقب است که محض یگانگی دولتین اورا بریادی جاه ومنصب مخصوص فرمایند که نشانی ازغایت مواحدت دو دولت خواهد بود و همهٔ اوقات نیز مترصد است که از مژده فتوحات لشکرمنصور خاطرهواداران را خرم ومسرورسازند تاآسمان محیط زمین راآرایش از اردیبهشت وفروردین است تخت‌فیروز بخت‌دولت ازوجود همایون‌باتزیین باد

«دربالای نامه محل مهر عباس میرزا»
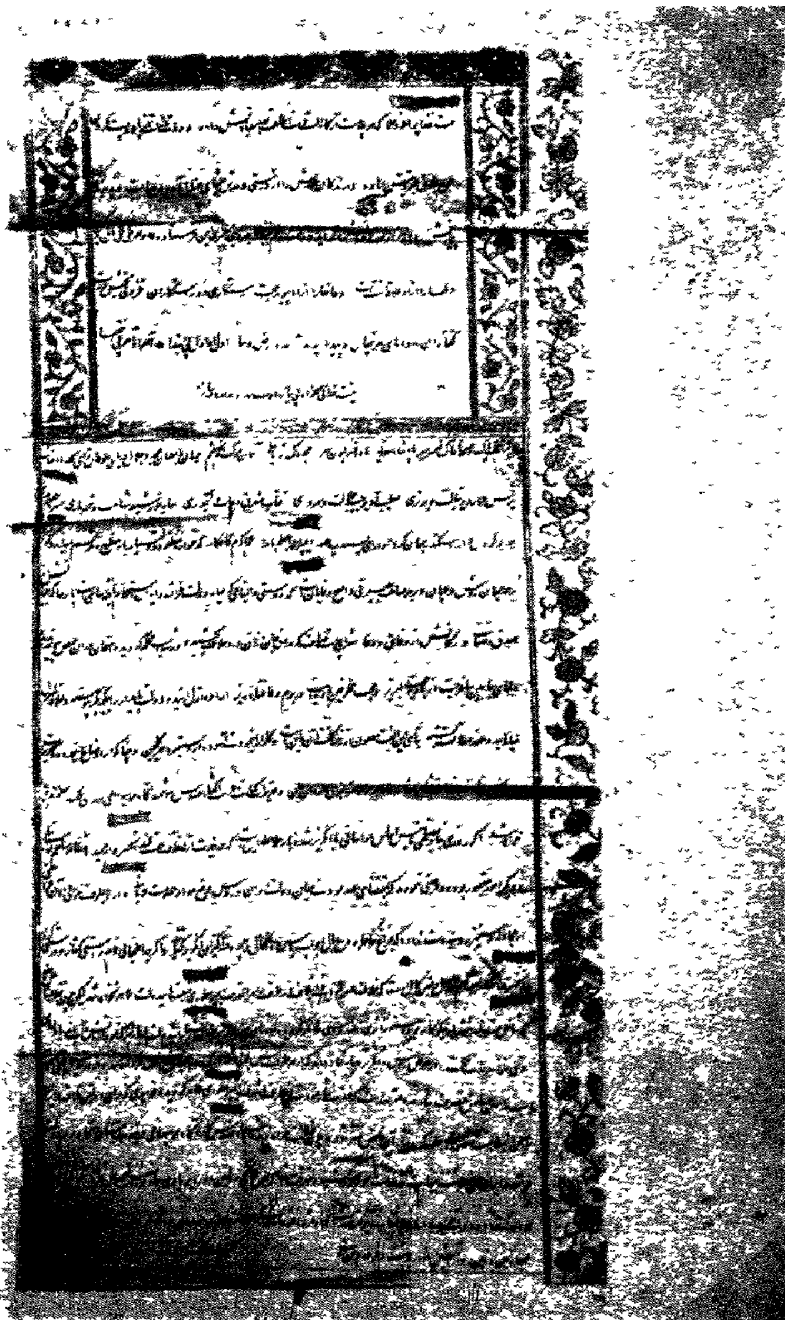
شمارهٔ ۹ ـ نامهٔ عباس‌میرزا به ناپلئون درسال ۱۸۰۹ ـ برگ ۸۳ کتاب ۱۷

- ۱۰ -

نامهٔ عباس میرزا ولیعهد به ناپلئون [۱]

متعالی از ادراك عقول و منزه از دریافت اندیشه واوهام ذات‌قدس مالك الملکی است یگانه عظم شانه و بهر برهانه که اقتضای حکمت بالغه واستدعای عنایت سابعه گوهر گرانمایه‌وجود شهریاران بلندپایه بحر ابداع ولجه‌اختراع ساحل شهودآورده واسطه عقدجمعیت امم ورابطهٔ نضد وراید افراد بنی‌آدم بود وآفتاب ذات سایه گستر ایشانرا در سایهٔ ذات‌آفتاب پرور خویش چون گوهر در صدف و اختر درشرف پرورد وازموافقت ایشان ابواب امن و امان بر چهرهٔ جهان‌وجهانیان گشود غبار فتنه وآشوب از روی عالم‌سفلی که‌منبع تباین و اضداد است بآب‌تیغ صولتشان فرو نشانید وگلهای خیر و صلاح از شوره‌زار جهان که نبت‌شر وفناست باهتزازصباء معدلتشان بردمانید نهانخانهٔ اسماء وصفاتش راه‌خیال بسته و بردامن پردهٔ جلالش گرد زوال نشسته مبدع مبادی جود مخترع ذات وجود ،

خداوند کیهان و گردان سپهر فروزندهٔ مـاه و ناهید و مهـر
نیـاز بزرگـان گردن فـراز ز گردن فراران همه بی نیاز

و درود وآفرین‌فراوان برروان پاك و گوهر تابناك تاجداران اقلیم‌بینش و شهریاران کشور آفرینش پیغمبران راهنما راهنمایان گـره‌گشا تا ماه و خورشید بر فلك تابان و تیر و کیوان فروزانست باد ، و بعدلآلی متلالـی دعوات صافیه که گوش شاهد وداد را به نیکوترین وجهی آرایـد و روایح

۱ـ اسنادومکاتبات‌سیاسی‌ایران دربایگانی‌وزارت‌امورخارجه‌فرانسه برگ‌شمارهٔ ۴۰ مجلد۱۷

تحیات وافیه که مفرح دماغ موافقت وصفاآیدتحفهٔ بزم ارم نظم پادشاه کیوان
گاه فرقد قدر گردون صدر بهرام رزم ناهید بزم خورشید افسر ستاره‌لشکر
دشمن‌مال فرخنده مآل،فروزان بدر سماء سماحت وشهریاری درخشان گوهر
بحرجلالت و تاجداری فرازنده رایت‌شهامت ودلیری برازنده اورنگ‌سلطنت
وجهانگیری پایهٔ ده دست جلال،پای نه مسند اقبال زیبت بخش تاج و تخت
فرخنده‌بخت مظهر قدرت یزدانی رکن مشید جهانبانی لازالت رایات عرایمه
ریاح‌الظفر منشورة و ریاض ممالکه بسحال‌الافضال معموره‌ساخته صورت‌دعا
را برآئینهٔ رای ملك‌آرا منطبع و مرتسم میدارد که از دیر باز تاکنون که
روزگاری دراز است در هیچگاه‌میانهٔفرمانروایان ممالك ایران وفرنگسیس
امری مخالف‌رسوم‌وداد روی نموده و درین عهد فیروز مهد که خاتم‌دارائی
ایران در کف دریا کفایت اعلیحضرت پادشاه جمشیدجاه سلیمان احتشام
کیخسرو مقال فریدون‌مرتبت‌سکندر تمکین شهریار بهمن وقار سایه رحمت
کردگار شاه بابا ام اعلی‌الله‌لوآءدولته‌مفوض وزمام مهام‌فرمانروائی‌فرنگسیس
بآن برازنده تاج و تمکین مسلم گردیده روز بروز در موافقت جانبین افزوده
است و باآنکه در این سنوات‌کارگزاران دولت‌انگلیس ازآمد وشدایلچیان‌با
اولیای اینحضرت اساس الفتی تأسیس کردند که شاید باین تلبیس‌رخنه در
ارکان موافقت دولتین ایران و فرنگسیس حاصل آید باز از طرف مستلزم
الشرف اولیاء دولت علیه رعایت شرایط مواحدت باآن‌شوکت بهیه مرعی و
مرجح افتاده بلکه در این اوان که خصومت میانه‌کارگزاران دولت روس و
کارفرمایان‌این‌شوکت ابد مأنوس‌موقوع‌پیوست‌بحکم‌آنکه‌دوست دشمن‌دشمن
ودشمن‌دشمن دوست است‌وشمنی‌امنای این‌دولت با روس و دوستی‌کارگزاران
انگلیس باآنگروه منحوس باعث مزید اعتماد امنای‌این شوکت‌بدوستی‌و
ودادکار پردازان‌آندولت گردید و انشاءالله الرحمن فواید این یکرنگی‌و
مواحدت روز بروز برمملکتین عایدخواهد شد و چون دراین‌اوقات فیروزی
علامات بمسامع اولیاء حضرت بهیه‌رسید که امنای‌آندولت لشکر های جرار
بممالك روس کشیده‌وبرخی از ولایات‌آنجا رابقهر وغلبه متصرف گردیده‌اند
از استماع این خبر بهجت‌اثر خاطر مهر پرور باقصی‌الغایه مسرور ومستبشر

شد و بمقتضای مودت جانبین صورت اینمعنی برصحیفه ضمیر نقش‌پذیر آمد که غرض کارفرمایان آندولت از این لشکر کشی ودشمن کشی ادای شرایط دوستی با اینطرف بوده است و اگر چه از طرف کارگزاران آندولت نوید ایــن فتح نامدار باولیاء دولت جاوید قرار اظهار نشده بود لیکن تقدیم مراسم تهنیت را بترسیم این صحیفة الودادپرداخت وروانهٔ دربار شوکتمدار ساخت بحمدالله و المنه چنانکه از آنطرف لازمهٔ قتل و غارت دربارهٔ دشمنان دولتین بعمل آمد دراین ایام ظفر فرجام که اشپخدر سردارلشکر روس غافل از آنکه سرخود را برسودای تعرض خواهد نهاد با گروهی انبوه ازطرف خشکی وجمعیتی بی نهایت نیز با کشتیها ازروی آب آهنگ ستیز وازجانب بحر وبر آتش شوروشر تیز کردند از این طرف نیز دلاوران ضرغام صولت بسان سیل دمان وقضای ناگهان بجانب ایشان روان گردید و از حصول تلاقی که رایت جدال افراخته و آتش قتال افروخته برساحل بحر نهری ازخون روان و برروی هامون از کشتها پشتها نمایان. اشپخدر با گروه بیحدومرعرض تیغ آبدارمبارزان شیرشکار وجمعی کثیر نیز گرفتار قید اسار وبقیة السیف قرین خذلان وخسار، ازروی بحر پی سپرطریق فرار گشتند وبغیر معدودی از ایشان که راه گریز برایشان بسته ومحافظت جان رادرحصار گنجه و تفلیس نشسته‌اند دیگر نشانی از ایشان در اینحدود و سامان نیست ونظر باینکه عساکرمنصورهٔ آندولت حال نیز درولایات روس متوقف ومترصد ستیز وآویزند ومبارزان خصم انداز ینطرف نیز دراین سرحدات باتیغهای آخته رایت کینه جوئی افراخته‌اند سزاوار آن است که اولیای آندولت در درتتمیم عزیمتی که تصمیم خاطر کرده‌اند کوشیده کار دشمنانرا ساخته و خاطر از مهم ایشان پرداخته دارند و هرگونه امری که انجام آنرا در عهده اهتمام کارپرداران ایندولت جاوید فرجام مناسب دانند رجوع فرمایند که ازینطرف بهیچوجه مانع وعایقی درشروع بکار پیکار نیست وچون اینمعنی نیز سامعه‌افروز اولیاء اینحضرت گردید که دراین اوقات که کارگزاران آنشوکت رایت عزیمت بولایات روس افراشته وایشانرا از تعرض سرحدات ممالک ایران ممنوع داشته بودند جواب ایشان این بوده است که ممالک گنجه و گرجستان را از اولاد ارکلی خان والی گرجستان و جواد خان حاکم گنجه خریده وبدانجهت متعرض گردیده اند ، اولا اینکه طایفه مزبوره خلاف واقع ومحض

تهمت ومخالف قانون رای‌ورؤیت است وبرفرض وقوع بر هر صاحب بصیرت ببدیههٔ عقل روشن‌ومبرهن است که‌مبایعه ملك باما‌لك‌است‌نه‌بازارع‌و دشتبان واختیار کله با صاحب اسب نه‌باشبان وقطع نظر ازین مراتب‌هربیعی‌رابهائی لازم وسزا وبر همه دور ونزدیك ظاهر وهویداست که بهائی که در ازاء این معامله ادعائی باولاد ار کلّی خان وجوادخان رسیده همین است که گر کین پسر برر گتر ار کلی خان ازجام قهرآیشان شربت زهر چشیده و جواد خان حاکم گنجه از تیغ بیدادشان ساغر مرگ کشیده وبقیه اولاد ایشان برخی درولایات روس محبوس و بعضی دیگرار خانه ووطن ومحل ومسکن نومید و مأیوس معتکف این‌آستان‌شرکت‌مأنوس‌اند

اگرچه بعنایت‌الله‌وتأییده‌تیغ‌ستم‌سوز وخنجر برق‌افروز دلاوران فیروزدرطی این‌دعوی برهانی قاطع وآیتی‌ساطع است‌وعنقریب‌جواب ادعای‌باطل‌وافترای بیحاصل ایشانرا خواهد داد اما تمنا آنست که‌کارفرمایان آن‌دولت بملاحظه موآنست جانبین کیفیت این‌افترا وبطلان این ادعارا برپیشکاران هریك از سلاطین سکندر تمکین ممالك‌فرنگ که باامناء آن‌دولت رابطه دوستی و الفت داشته باشند مکشوف دارند تا اولیاء اینحضرت درتلافی اعمال ایشان نزد فرمانفرمایان آفاق بهمت ستیزه جوئی ونفاق و شکستن عهد ایتلاف و تجاوز ازسنن اسلاف که مخالف سیروسلوك دادگستری و منافی رسم وآئین شهریاران عدل‌پرور است منسوب نگردیده معلوم همگنان آید که مبادرت بخلاف ازطرف ایشان بوده است وهرگاه امناء آن‌دولترا ممکن شود که‌در این‌باب ازکارگزاران شهریاران بافرهنگ ممالك فرنگ که با ایشان الفتی دارند حجتی مسجل ممهور مبنی بربطلان حجت ایشان صادر نموده ارسال نمایند نهایت محبت و وداد وغایت یکرنگی واتحاد خواهد بود. ترقب از مخایل صفات ومحامد اخلاق خسروانه چنان است که همه‌اوقات ازبهارستان ومودت وموالات رایحه بخش ودماغ موافقت ومصافات بوده از رشحه فشانی نیسان خامه دوستی ختامه طراوت افزای بوستان مطابقت و ولا گردند و بترسیل‌رسل‌ورسایل‌دوستانه‌مشید‌مبانی یگانگی‌وودادومشیدارکان‌یکرنگی واتحاد گردیده بنای موآنست را محکم فرمایند. باقی پیوسته اعادی دولت جاویدمدت‌مقهور ورایت‌فیروزی‌آیت درمعارك‌دشمن کشی‌مظفر و منصورباد»

شمارهٔ ۱۰ — نامهٔ عباس میرزا به ناپلئون - برگ ۴۰ کتاب ۱۷

-۱۱-

نامهٔ شاهزاده محمد علی میرزا
به وزیر امور خارجهٔ فرانسه [1]

جناب‌وزارت و امارت مآب دولت وسماحت و بسالت اکتساب دیباچه صفوت و کیاست عنوان فطنت وفراست‌زیب وسادهٔ محاسن‌خصایل زیست‌ارایك محامد وفضایل مرصص بنیان الدوله بالفکر الثاقب مؤسس ارکان الشوکه بالرأی الصائب متمم مهام‌الامم قوام السیف‌والقلم دبیر روشن‌رأی مشیر ملك آرای سنیور له‌مرکی‌ده‌سل [2] وزیر بی‌نظیر ممالك محروسه فرانسه بعواطف مترادف مشفقانه ومکارم کرایم جاودانه معزز ومؤید بوده ازهر گونه سوانح کرانه همواره مشمول توجهات‌خاصهٔ شهریارانه‌باد بعدازتذکارمراسم محبت‌و وفـاق و اظهـار شرط ملاطفت و اشفاق مکشـوف و مشهود می‌داریم که چون از روزی که نیروی اعطاف حضرت خداوند و الطاف یزدان بی‌چون و چند آمیزش ودلبستگی ومهرجوئی وپیوستگی میان دو پادشاه خورشید کاه و دو شهریار تـاجدار جهـاندار کـه بر گـزیـدهٔ کردگارند رخ داده و ابواب اتحاد و یکرنگی بدستیاری مقالید تأیید آفریدگار دربین‌الدولتین علیتین مفتوح و گشاده گشته قطع نظرازمداومت سپاس بخشایش خدائی پرتو مهرورزی پادشاه ذیجاه فلك سریر ملك ضمیر سیاره خدم ستارهٔ حشم، خورشید سایه جمشید پایه دوست نواز دشمن گداز،

---

۱ ـ جلد ۱۸ ، ورک ۵۵ ـ اسناد ومکاتبات سیاسی ایران دربایگانی وزارت خارجه فرانسه . درترجمه فرانسوی ، تاریخ این نامه را ۱۸۱۹ نوشته اند

2 — Le Marquis Dessoles

پنجه ساعد کشور گشائی و ملك گیری ، قبضهٔ شمشیرسطوت و دلیری، طراز دانش فرهنگ زیب اکلیل واورنگ، شاهنشاه بلند بارگاه‌سترگ، ایمپراطور بزرگ حکمران ممالک محروسه فرانسه و ناوارکه تا فلک را مدار است و زمین را قرار پیشگاه آمالش موقف مأمول باد ، بنوعی فروغ افروزکاشانهٔ دل مهرمنزل گشته که تا مرالدهور والاعصار زنار محبت‌درمیان جان برقرار خواهد بود وشاهد ربط و الفت پیرایه‌آغوش‌ر و کمار امید ارخداوند لمیزل داریم که اینگونه پیوند وارتباط هر دو دولت روز بروزموجب گسستن امید بدخواهان و شکستن شیشه دشمنان گردد در چند وقت که چند تن از خدمت گذاران آنسرکار که‌اردرگاه گردون خرگاه‌آن دولت حرمان پذیرفته وارد این سرزمین بروفق ارادت درون مهرمشحون نواب ما ایشان را در نزد خود نگه‌داشته وهریك را بهرجهت مشمول هر گونه مهربانی ومحبت فرمودیم، بدین تقریبات اتفاقیه و تدبیرات حسنه بحمدالله اسباب مراودات فراهم‌آمده مسببات اظهار عهد محبت را وسیلهٔ خیری دست داده‌بود که بارسال سفیری فتح‌الباب سبیلی بدان دولت سنیه نماید و نامه مهر حتامه پیشگاه حضور خورشید ظهور پادشاه گردون جاه مرسول‌آید، بناء علیه فرزانه کارآگاه دانای هرشیوه و راه موسی براشن[1] که از مراسم سفارت و راه و رسم‌رسالت خبیر بوده روانه داشته و بنگاشتن نامه مهرختامه و رقم این پروانهٔ ملاطفت نشانه پرداخته گشت تابخواست خدای یگانه سفیرمشارالیه بعدازرسانیدن خلوص نامه سرکار پادشاهی و ملاقات او با آن مهر سپهر دانش و فرهنگ بشرح برخی از رازهای یکجهتی و ایتلاف پردازد و آن دستور فطانت‌گنجور را از مکنونات ضمیرانور نواب ما آگاه سازد و برآن جناب این معنی پوشیده نماندکه در این یکدو سه سال لشکری از اهالی هرکشوری که در قلمرو نواب ما هستند قدری تفنگ و چند عراده توپ بجهة لشکرمزبور در اینجا ضرور یافته چنانچه باهتمامات جمیلهٔ آنجناب مساوی دوازده هرار تفنگ با ده عراده توپ و یکنفر معلم که پیادگان لشکر را آداب حرب و قانون جنگ را تعلیم دهد برای لشکریان ما بقیمت و بهاکه از آن سومشخص

1— Mr . Brachin
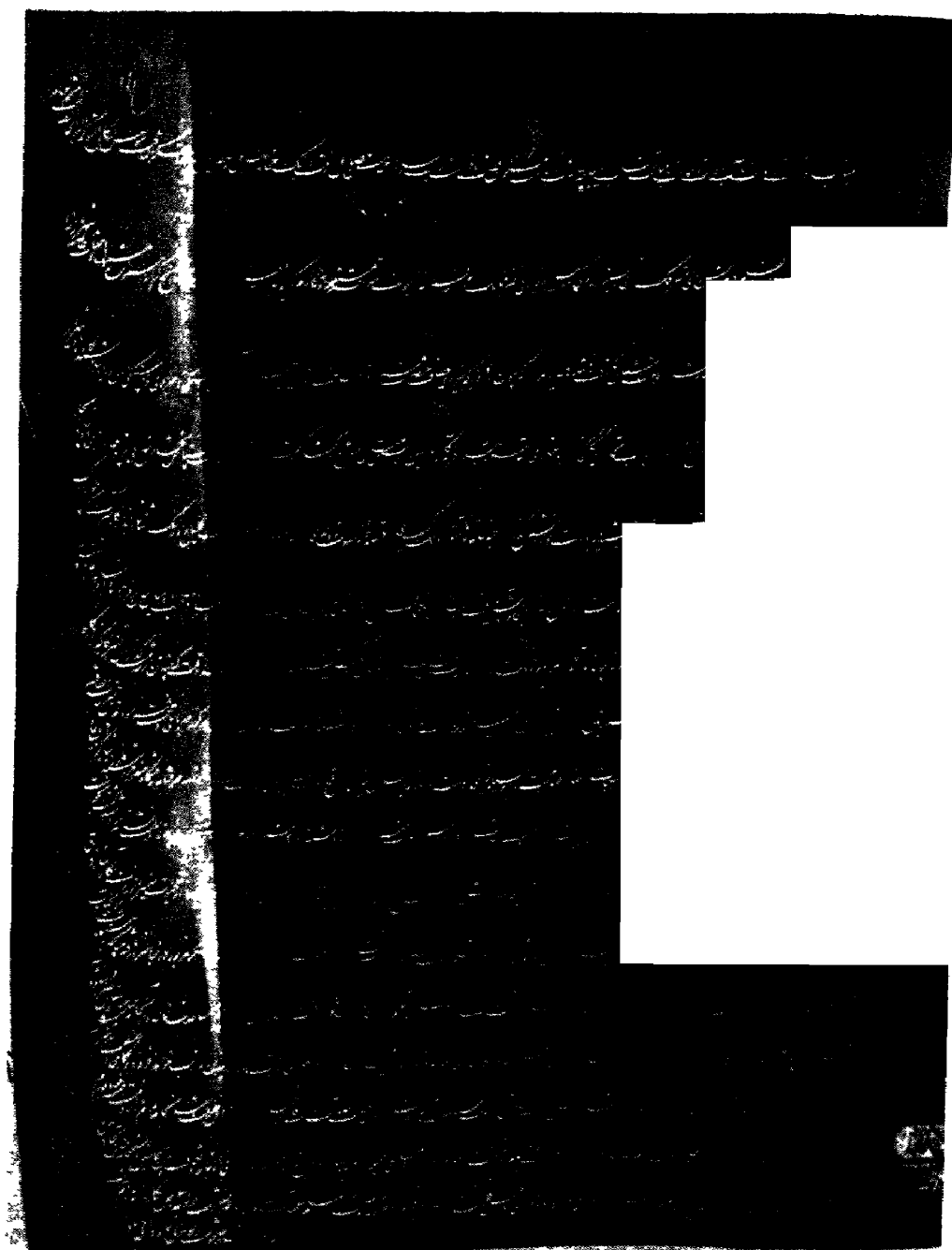
شمارهٔ ۱۱ - نامهٔ محمدعلی میرزا به وزیر خارجهٔ فرانسه به تاریخ سپتامبر ۱۸۱۹ - برگ ۵۵ کتاب ۱۸

می نماید مساعدت نمایند و از آنجا به حمل جهاز وسفاین به بصره فرستاده آید و قیمت او را در اینجا کارگذاران نواب ما به بالیوز آن سرکار که در بغداد اقامت میدارد کارساری خواهد نمود و ظهور این محبت از آن سو بروفور مهربانی ومحبت نواب ما بچندین مراتب خواهد افزود و کماهی اینمطلب را نیز سفیر مشارالیه بسلك تقریر و بیان خواهد کشید اکنون که مقدورات کردگار روابط الفت و دلبستگی نواب ما با آن دولت سپهر بسطت مربوط است بایدآن جناب صفوت آداب گاهی متحمل برخی زحمات این طرف باشد، انجام مرام را بر ذمت همت خود لازم شمارد و این زحمات و تصدیعات را بمقتضای همت بافطرت خودزودتر صورت انجام وتمشیت اختتام داده ومساعی جمیله را مضایقه و دریغ نداشته در معانی ارتباط و ایتلاف بین الجانبین و استحکام بنیان اتحاد بین دولتین مساعی و اهتمام تمام و کوشش مالا کلام مرعی نمایند، در ادای شرایط دولتخواهی و حسن و فکرت خود را کماردر نگیرند و هر گونه مدعیات را بقلم عقیدت شیم بی‌ملاحظه مغایرت بر لوحهٔ عرض نگارند باقی ایام حیریت انجام ورارت وصفوت وکامرانی جاودانی باد

«محل مهر محمد علی میرزا»

تطورات نام
سرزمین خوزستان

از

سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی

سر زمینی که امروز آن‌را
خوزستان میخوانیم در طی
دوره های مختلف بنامهـای
گوناگون نامیده شده است
خوزستان امروزی ما که سر-
زمینی کوچك وواقع درجنوب
غربی کشورماست درروزگاران
پیشین جزئی ازسرزمین وسیع
و دولت مستقلی بنام عیلام
بوده که سوابـق آن بموجب
کاوشهائی که درنواحی مختلف
آن بعمل آمده است و برحسب
پژوهشهای دیولافوا[1] ودمرگان[2]
به هشت هزارسال قبل از میلاد
میرسد . ایـن دولت مستقل ،
تمام خوزستان امروزی، قسمتی
از کوه گیلویه، بیشترین بخش
خاك بختیاری و همهٔ منطقهٔ

۱- Dieula foy
۲- Demorgan

لرستان(پیشکوه وپشتکوه) راتانزدیکیهای کرمانشاهان دربرداشته وحدود آن ازخاور کشور پارس، از شمال دولت ماد، از باختر رودخانهٔ دجله و شط‌العرب(خاك دولتهای آشور، کلده، سومر ، اکد) وازجنوب ، خلیج فارس بوده‌است و کشورمذکوراز بخشهائی چندترکیب میشده که هرچند زمان یکی ازآنهاچون قدرتی کسب میکرده ،برسرزمینهای دیگردست مییافته است وقلمرو-های انشان وشوش (شوش امروزی) واوز Ovaga ازآن جمله اند .

درآنزمان هاکه برسر زمین عیلام دولت مستقلی فرمانفرمائی میکرده است ، سومریها به پیروی از بومیان ، مردمان آنجارا حالتام ومسامحة حاتام مینامیدند و کشورحالتام ها را حالتامتی میخواندند[۳] واین واژه در متون عیلامی سنگنبشته‌های هخامنشی وهمچنین درسنگنبشته‌های بومی عیلام بسیار دیده میشود .

ژول اپپر[٤] که جزء نخستین کسانیست که توانسته اند خطوط عیلامی را بخوانند ، این واژه را حلپیرتی ومعنی سرزمین اپیرتی ها خوانده است وبنابر گفته او ، آنرا مسامحة حپیرتی هم می نوشته اند واو دراین باره مینویسد : « حال اپیرتی که آن را باشتباه حال توپیرتی هم خوانده اند ، نام ویژه خوزستان است و«حال»، علامت قراردادی برای شهرو کشور میباشد که الف ولام آن درحپیرتی افتاده است[٥] »

اکدیها که همسایهٔ نزدیك عیلامی‌هاواز نژادسامی بوده‌اند کلمه حالتامتی رابنابرقواعدزبان خودعلامتو بکسرعین تلفظ میکردند که بهمان معنی سرزمین حالتامها باشد و این واژه است که در تورات بصورت علام (با عینی که از مخرج حلق ادا میشود) ضبط شده [٦] ومحرف آن عیلام ، امروزه بمارسیده و امروزهم محلی بهمین نام که آنرا برحسب تصویب فرهنگستان با همزه

۳ـ کتاب ایران باستانی، عیلام و ایران وتمدن ایرانی تألیف کلمان هوارولوئی دلاپرت صفحه ٦۰

٤- **Jules Oppert**

٥ـ کتاب مردم وزبان مادی‌ها صفحه ۲۳٦ نسخه فرانسوی

٦ـ لوئی دولاپرت صفحه ٦۰

مینویسند درناحیه پشتکوه لرستان وجود دارد وبنا بهشرح مذکور درفوق خوب معلوم میشود تبدیل عین ازحروف حلق بهمزه اشتباه فاحشی است

سومریها باین ناحیه نیم Nimم می گفتندواین واژه لفظ نیمای Nimma آشوریها را بیادمیآورد وبنابرقول اپ‌پر «عنصر این نام ظاهراً،همان‌است که در کلمهٔ نمرودوجوددارد ونمرود نام جغرافیائی‌است ودر کشورهای پائین که عیلام هم جزء آن بوده اطلاق میشده است»[۷].

بهرحال این نام‌تااثردیکیهای‌سده سیردهم‌پیش‌ازمیلاد برمنطقهٔ موردبحث ما اطلاق میشده است ولی ازاین‌تاریخ ببعد درسنگنبشته های عیلامی‌وبومی نام انشان‌سوسونکا یعنی‌مملکت انشان وشوش برای‌این سرزمین دیده میشود وپادشاهان آن ، پادشاه انشان وشوش نامیده میشدند .

علت پیدا شدن این نام ظاهراً این است که حکومت ایالت انشان واقع درشمال شرقی ایالت شوشن ، قدرتی بدست آورده وبرمناطق دیگر اطراف استیلا یافته است .

این‌نام تاآغاز روی‌کارآمدن‌خاندان هخامنشی باقی‌بود ولی از این‌زمان ببعد یعنی از وقتی‌که چیش‌پش دوم ، حد کمبوجیه‌پدر کورش بزرگ هخامنشی ، انشان را تصرف کرد (در حدود سال ٦٤٠ ق م) نام انشان در سنگنبشته های پارسی وانشانی‌بصورت انزان تحریف گردید ودرهمین زمان بابلیها وآشوریهاآنجا راهمچنان علام[۸] میگفتنداز آنجا میتوان استنباط کرد که نام‌علام یا عیلام درحقیقت بریك منطقهٔ جغرافیائی وبر تشکیلاتی اداری وحکومتی که درآن منطقه برقرار بوده اطلاق میشده است وپایتخت‌آن‌شهر معروف شوش بوده وانشان وخوج یا اواز ازبخشهای‌آن بوده است .

هخامنشیان‌چون‌باسرزمین اواژ یا اوژ که بخشی‌از کوهکیلویهٔ‌امروزی

۷- کتاب تحقیقات باستانشناسی تألیف دمورگان صفحه ۱۷۵

۸- برخی معتقدندکه علام یا بنحو دیگرآن عیلام درزبان سامی بمعنی‌کوه ومنطقهٔ کوهستانیست واین اسم دربدو امر برناحیهٔ‌کوهستانی مملکت مزبور یعنی ناحیهٔ لرستان اطلاق میشده است (تاریخ ایران باستان‌ج ۱ص۱۳۳مشیرالدوله) ورفته رفته تعمیم یافته تا کلیهٔ خاك آن‌کشور را عیلام گفته‌اند. (م)

راشامل‌می‌شده‌همسایه بوده‌اندو بالنتیجه با ناحیهٔ مز بور آشنائی بیشتری داشته‌اند، عیلام را رویهمرفته « اوز » میخواندند و بهمین سبب درمتن‌پارسی کتیبه‌های آنها هم[۹] هرجاکه سخنی از این منطقه رفته بصورت اوزضبط شده است

ولی این نام درمتن عیلامی کتیبه های مزبور جز در یك جا ، همه جا بزبان بومی حالتامتی‌ضبط است و آن‌یك‌جا، درسنگنبشته بیستون‌ستون‌پنجم وحائیست که از سومین شورش مردم خوزستان یعنی‌همان ناحیه اوز صحبت شده و درآنجابرحسب قراءت اپ پر[۱۰] [ا] وزه ضبط گردیده ومتأسفانه در این‌جاهم حرف اول آن واژه محو گشته است ونمیتوان آنرا خواند . بهمین مناسبت‌برخی، حرف مزبوررا خ دانسته‌اندواپ‌پرآن‌حرف‌را« ا »خوانده‌واز قضا در رسم الخطعیلامی‌هم ، این‌دوحرف بهیکدیگرهم شباهت‌بسیار دارند

آ ، خ

و این‌شباهت است که موجب شده این‌نام بنقل ازربان وخط عیلامی بدو صورت «خوز» و «اوز» خوانده شود ولی بهرصورت ، اصل‌آن بی‌گمان همان کلمهٔ «اواز» پارسی‌است ودراینکه‌آیا این‌کلمه ، نام طایفه ویا اسم ناحیه و محلی بوده ، قرائنی مبنی براینکه واژهٔ مزبور اسم طایفهٔ بوده است‌دردست داریم مانند کلمهٔ امروزی خوزستان که بمعنی سرزمین خوزمیباشدوهمچنین واژهٔ اهوار جمع هوز که معرب خوز است[۱۱] ، بعلاوه بر اثر نوشته های نویسندگان یونانی میدانیم که در ناحیهٔ شرقی شهر امروزی اهواز مردمانی به اسم اوکسی ساکن بوده‌اند واین کلمه‌هم چنانکه از ظاهرآن پیدا است ، یونانی شدهٔ «اوز» میباشد[۱۲] ولی‌ازسوی دیگرهم میتوان گفت‌اوزنام ناحیه‌ای بوده‌است نه اسم طایفه ، چه علاوه براینکه نویسندگان قدیم درآثارخود از

۹- کتیبه بیستون وسنگنبشتهٔ خشایارشا درتخت جمشید .

۱۰- کتاب مردم وزبان مادی‌ها صفحه ۱۵۹

۱۱- فردوسی درشاهنامه میگوید وزان پس ابر کشور خوزیان . .

۱۲- دمورگان هم درکتاب تحقیقات باستان شناسی‌ایران، کلمه اوکسی را یونانی شده‌اوزوهوج میداند و میگویداوکسی‌اسم قبایلی بوده است که درناحیهٔ واقع بین جلگه و فلات ایران سکونت داشته‌اند- ص۱۷٦ نسخه فرانسوی

شهری درمحل امروزی اهواز موسوم به **اگی‌نیز** اسم برده اند و با نزدیکی لفظی که بین این نام و واژهٔ اوز موجود است شاید بتوان اگی‌نیز را یونانی شدهٔ « **اوز** » وبالنتیجه این واژه را نام شهرویا ناحیه‌ای دانست ، بویژه که در متن پارسی‌سنگنبشته‌های هخامنشی هم هرجا این کلمه ضبط شده ، از آن ، محل‌وناحیه مستفاد میشود بالاخص که می‌بینیم درسنگنبشتهٔ بیستون برای اهالی منطقهٔ مذکور در چندین‌جا کلمهٔ «اوژیا» بکار رفته وراولنسن[۱۳] نیز در کتاب خود این کلمه را « اهالی اوژ» ترجمه کرده است[۱٤] و همچنین در متن عیلامی‌سنگنبشتهٔ بیستون‌درموضعی که‌استثناءً این اسم بصورت اصلیش باکمی تحریف ضبط شده است، بخوبی روشن میشود « اوز » نام محل بوده است واین است ترجمهٔ متن عیلامی سد شانزدهم سنگبشته برحسب قراءت اپ‌پر ، از قول داریوش .

« در عیلام ناحیه‌ایست باسم [ا] و از که مردم آن بر ضد من شوریدند و مردی راموسوم به اومه‌ما ازاهالی‌عیلام بریاست خود بر گزیدند من‌لشکری به عیلام فرستادم و کبریاس راکه از خدمتگزاران من بود فرماندهی دادم و او با آن نیرو به عیلام رفت و با شورشیان جنگ کرد . سپس ارتش من ، اومه‌ما را اسیرو اردوی او را مغلوب کردند واو را بحضور من آوردند من او را درکاخ‌خودم زندانی کردم وممملکت‌اواز، ازآن‌من‌شد بعدمن‌اورا در [۰] از شهرهای عیلام به‌دار آویختم »[۱٥]

اما، درزمان ساسانیان ، واژهٔ اوزپارسی، بصورت هوج یاخوج‌درآمد[۱٦] واین نام به مردمان این‌بخش گفته میشدوسرزمین‌آنها راخوجستان‌میگفتند وشهراهواز ، نیز، که بنا بگفتهٔ صاحب تاریخ طبری ، اردشیر پابکان آن را بناهاد، پس ازمدتی که هرمزاردشیر نام داشت[۱۷] رفته‌رفته خوجستان‌واجار

۱۳- Rawlinson

۱٤- کتاب خطوط میخی سنگنبشتهٔ بیستون ص۸۰

۱٥- صفحه ۱٥۹ کتاب اپ پر

۱٦- درخط پهلوی برای دوحرف‌هاء وخاء یك شکل بیشتر نیست.

۱۷- طبری‌صفحه ۸۸٤ چاپ ملك‌الشعراء بهار

(خوزستان بازار) خوانده شد[18] و این نام همانست که در مجمل‌التواریخ والقصص، «هبوجستان‌واجار» نوشته شده وعبارت مجمل‌التواریخ چنین است:

«... دوشهر بود، دریکی بازاریان بودند ودردیگر مهتران وبه پهلوی هبوجستان واجار خواندندی، آنست که بعرب سوق الاهواز گفتند»[19]

بنابراین خوجستان‌واجارویاخوزستان بازار یعنی بازارسرزمین‌خوج‌ها ویابعبارت ساده‌تر بازار خوزهاست وسوق‌الاهواز درست ترجمه‌آنست.

بهرحال برحسب‌آنچه دربالا گفته‌شد، نامهای‌آنروزی‌اهواز وخوزستان هردو بترتیب ازواژه‌های «خوز» که عربی شده «خوج» و «اوژ» باشد گرفته شده ویاقوت مؤلف معجم‌البلدان نیز معتقداست که کلمهٔ اهواز معرب‌اخواز جمع خوز بروزن موزمیباشد.[20] جغرافیانویسان دیگر مانند مؤلف مراصد‌الاطلاع‌وصنیع‌الدوله صاحب‌مرآةالبلدان[21] وهمچنین برخی‌ازخاورشناسان نیز قول اورا معتبر شمرده ودر کتاب خود آورده‌اند.

مورخان‌یونانی مانند هرودوت وگزنفون، نام‌این سرزمین‌رادر کتابهای خود مأخوذ ازنام بخش وشهرشوش، «سوزیانا» ضبط کرده‌اند ونویسندگان همزمان بااشکانیان وساسانیان مانندموسی خورنی واسترابونیزآنرابگونه‌های مختلف «سوزیس» و«الیمائیس» و«الیمااین» و مردمان آنرا «الی‌میان» نوشته‌اند وبرخی از نویسندگان همین دوره بازسوزیانا ضبط نموده‌اند از جمله آمین مارسلن یونانی که‌آثارش بزبان رومی است.[22]

بعدازاین زمان‌بدورهٔ‌اسلامی‌میرسیم در کتابهائی که درسده‌های‌نخستین این‌دوره نوشته‌شده، نام‌این‌ناحیه را بدوصورت اهواز وخوزستان‌می‌بینیم‌بایین گونه که‌دربرخی‌ازآنها که بیشترشان کتابهای‌تاریخی‌هستندهمه‌جا این‌منطقه رااهواز خوانده‌اند ودر کتابهای جغرافیائی، آنراخوزستان نامیده‌اند.[23]

درسفرنامهٔ‌ابودلف که‌درسال۳٤۱هجری‌بایران آمده‌بوده، نوشته شده‌است:

۱۸- صفحه ۳٤ سنی ملوك والارض والانبیاء ۱۹ - چاپ ملك‌الشعراء بهار صفحه ٦۲
۲۰- صفحه ٤۹۷ جلد دوم ۲۱ - زیرعنوان اهواز
۲۲ - ر. ك به‌تعلیقات جغرافیائی، ضمیمه کتاب درالتیجان تألیف صنیع‌الدوله
۲۳- حمدالله مستوفی صاحب نزهت‌القلوب بتصریح ازاین دوگونگی سخن گفته است وگفته دوراین باره چنین است. «اهواز، اردشیربابکان ساخت وآنرا از کورهٔ عظیم و توابع کرد چنانکه تمامت‌خوزستان‌بدان بازخوانند» (ص ۱۳۱ چاپ دکترمحمددبیرسیاقی)

«محل مزبور [یعنی فم البواب که در ملتقای کارون وشط العرب است] در معرض جزر و مد دریا واقع نیست و آنجا پست ترین نقطهٔ اهواز و از آن هم بسیار پائین تر است»[۲٤].

در تاریخ طبری (تألیف سال ۳۰۲ هجری) و ترجمهٔ آن (سال ۳٥۲) در شرح پادشاهی اردشیر بابکان چنین نوشته شده است «بناحیت اهواز شهری بنا کرد نام او هرمز اردشیر و آن را امروز سوق الاهواز خوانند[۲٥]» و در جای دیگر در شرح پادشاهی شاپور یکم گوید «شهر شوشتر باهواز بنا کرد»[۲٦].

در زین الاخبار گردیزی[۲۷] (تألیف سال ٤٤۳ هجری) و تاریخ بیهقی[۲۸] (بسال ٤۷۰) و بالاخره در تاریخ سیستان[۲۹] (در سده های پنجم و ششم) نیز بهمین گونه هرجا از اهواز نام برده اند مراد بخش خوزستان بوده است

اما برای این وضع، جز پیروی این نویسندگان از نویسندگان تازی نویس که بخوزستان «بلاد اهواز» میگفته‌اند و جز تأثیر زبان تازی تعبیر و علت دیگری نمیتوان پذیرفت[۳۰] زیرا می بینیم که در همین زمان در کتابهای جغرافیائی و برخی دیگر از تألیفات، مانند کتاب ابن خردادبه (سال ۲٥۰ هجری) ویعقوبی (۲۷۸) ومسعودی (۳۳۲) واستخری (۳٤۰) وسنی ملوک الارض والانبیاء تالیف حمزه اصفهانی[۳۱] (متوفی بسال ۳٦۰ هجری) و صورة الارض ابن حوقل[۳۲] (تألیف بسال ۳٦۷) و

۲٤- ص ۹۰ ترجمه فارسی آن بوسیله سیدابوالفضل طباطبائی، ازانتشارات فرهنگ ایران زمین سال ۱۳٤۲

۲٥- ص ۸۸٤ چاپ ملك الشعرا بهار- طبری درشرح تاریخ اردشیر بابکان می نویسد «اردشیر همه شهرهای اهواز بگرفت» (ص۸۸۱) ودربارهٔ شاپور گوید« وبه اهواز دو شهر آبادان کرد» (ص۹۰۹)

۲٦- صفحه ۸۹۰

۲۷- رك به نسخه عبدالحی حبیبی چاپ بنیاد فرهنگ ایران صفحات ۳۹-٥۳-۸٦-۸۸-۹۰-۱۰۱- ۱٤۱ وبویژه صفحه ۷۳

۲۸- صفحات ٥۳ و ۲۹۳ چاپ دکتر غنی ودکتر فیاض

۲۹- نسخه چاپ شده بوسیله ملك الشعرا صفحات ۷٤ و۷٥ و۲٤۸

۳۰- چنانکه پیشتر ازاین گفتیم کلمه اهواز جمع هوز است که معرب خوز باشد و مراد از بلادالاهواز شهرها ومناطق خوزنشین بوده‌است وبرای روشن شدن مطلب بی‌مناسبت نیست بگوئیم که خوزستان درآن روزها شامل ۸ شهرستان بشرح زیر بود که عربها برجمع آنها بلادالاهواز میگفته‌اند.

شوشتر، مسرقان، ایدج، منادرصغری، منادرکبری، سوسنگرد، سرق وهرمزداردشیر

۳۱- ص ۳٤ چاپ برلین

۳۲- رك به صفحه‌های ۲۲ تا ۳۱ چاپ بنیاد فرهنگ ایران

حدودالعالم که‌مؤلف آن‌معلوم‌نیست(تالیف بسال ۳۷۲)[۳۳] وسیرالملوک‌خواجه نظام‌الملک (بسال ۴۷۹-۴۸۴)[۳۴] وفارسنامهٔ ابن‌البلخی (۵۰۰-۵۱۰)[۳۵] نام این بخش ازایران، همه‌جا خوزستان ضبط شده‌است ودرهمین زمان است که درکتابهای شعر وادب فارسی نیزنام خوزستان‌را می‌بینیم چنانکه‌در منظومهٔ ویس ورامین فخرالدین گرگانی که درحدود سال ۴۴۳ سروده شده هرجا گفتگو ازاین سرزمین بمیان آمده،آنرا بنام خوزستان یادکرده‌است از آن‌جمله است دراین شعرها:

چونام او شنیدند آمدند بار   زکوهستان وخوزستان‌وشیراز

وباز:

زگرگان‌وری‌و مرز صفاهان   زخوزستان‌وکوهستان‌وهمدان

ونیزنظامی (متوفی درحدودسال۵۹۸ ق)درمثنوی خسروشیرین‌میگوید:

مگو شکر، حکایت مختصر کن   چوگفتی، سوی خوزستان گذرکن

زبس خنده که شهدش برشکر زد   به خوزستان شد افغان طبرزد

بخوزستان درآمدخواجه سرمست   طبرزد می‌ربود و قند می‌خست

دراینجا این‌نکته را هم‌ناگفته نگذاریم که‌در شاهنامه فردوسی که بین سالهای ۳۶۵ و۴۰۰ هجری برشته نظم درآمده وتاریخ تدوین آن همزمان با صورة‌الارض‌وحدودالعالم واندک‌سالی پیش‌از ویس‌ورامین است نام‌خوزستان را نمی یابیم ولی نبودن نام خوزستان درشاهنامه وبکاررفتن لفظ اهوازدر آن برای نام‌این سرزمین، رانباید دلیلی بررایج نبودن نام‌خوزستان دراین سالها دانست‌زیـرا این‌کاربعلت ضرورت‌شعری بوده‌است که‌کلمهٔ خوزستان را در بحروزن متقارب (که شاهنامه درآن بحر و وزن سروده شده است) نمیتوان بکاربرد وبعلاوه فردوسی نیزخوداز این نکته غافل نبوده است‌زیرا می‌بینیم اگرچه بسبب قیود شعری‌نتوانسته‌است لفظ خوزستان را بکار برد

۳۳- صفحه‌های۲۸۱ و۲۹۸ نسخه دکتر منوچهر ستوده چاپ دانشگاه تهران

۳۴- صفحه‌های ۲۱۵و۲۶۱و۲۸۴ و۲۸۵ چاپ هیوبرت دارک نشریه بنگاه ترجمه ونشر کتاب

۳۵- صفحه‌های ۴۹ و۵۱ و۵۶ و۵۹ و۹۹ وچند جای دیگر چاپ سید جلال‌الدین تهرانی سال ۱۳۱۳ خورشیدی

بازبگونه‌ای دیگر این سند تاریخی را تأیید کرده وآن در شرح پادشاهی شاپور ذوالاکتاف است که می گوید :

وزان‌پس ابر کشور خوزیان فرستاد سیار سود و زیان

بنابراین ازآنچه گفته شد چنین برمی‌آید که در همان زمان که طبری و گردیزی وبیهقی و نویسنده یا نویسندگان تاریخ سیستان [۳٦] کتابهای خودرا می‌نوشته‌اند وناحیۀ‌جنوب‌غربی ایران‌را درآثارخود اهواز میخواندند، این ناحیه بنام خوزیان شناخته‌بوده که‌همان‌صورت‌تحول‌یافته‌ای ازوازۀ خوجستان ویا هوجستان‌دورۀ ساسانی‌استو آنرا در سنگنبشته‌های ساسانی‌می‌یابیم [۳۷]

این‌نکته راکه کلمۀ خوزستان تحول‌یافته واژۀ خوجستان دورۀساسانی است حمزۀ اصفهانی (متوفی سال ۳٦۰ هجری) که خود همزمان باابوعلی محمدبلعمی‌مترجم تاریخ طبری وابودلف صاحب‌سفرنامه بوده ، نیز در کتاب خودآورده است ودراین‌باره‌میگوید « خوجستان واجار کلمه ایست به‌زبان پهلوی ومماامروز آنراخوزستان‌بازارمیگوئیم وعربها سوق الاهواز گو [۳۸]

از این پس نیز در سایر کتابهای فارسی مانند راحة الصدور ربیوح‌ن (بسال ۹۹۹) [۳۹] وسیرت جلال‌الدین مینکبرنی [۴۰] (بسال۶۳۹) وتجارب‌السلف هندو شاه نخجوانی [۴۱] (سال ۷۲٤) و تاریخ گزیده [۴۲] (تألیف سال ۷۳۰) و نزهة‌القلوب [۴۳] (سال ۷٤۰) که هردواز تألیفات حمدالله مستوفی هستند ،

۳٦- ر ك - به صفحه‌های و-یب مقدمه تاریخ سیستان

۳۷- به سنگنبشته شاپوردر کعبه زرتشت نگاه کنید که دردوموضع باین صورت آمده است (بند۲ وبند ۳ قسمت سوم)

۳۸- ص ۳٤ چاپ برلن

۳۹- در دوازده موضع ر ك به چاپ استاد مجتبی مینوی چاپ مؤسسه امیرکبیر

٤۰- صفحه‌های ۱۳۸ و۳۱۸ و۳۹۵ چاپ وتصحیح استاد مینوی چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتاب

٤۱- ر ك به چاپ استاد عباس اقبال چاپ دوم کتابفروشی طهوری تهران

٤۲- صفحه‌های ۵۲ و۱۰۳ و۱۰۵ و۳۱۳ چاپ دکتر عبدالحسین نوائی

٤۳- ر ک به‌فهرست‌اعلام‌در چاپ دکتر محمد دبیرسیاقی

همه‌جا کلمهٔ خوزستان‌را میخوانیم که برای نام سرزمین مورد گفت‌وگوی ما بکار رفته‌اند واین وضع حتی در کتابهائی هم که بەزبان تازی در آین سالها نوشته شده است مثل معجم البلدان ، تقویم البلدان ، احسن التقاسیم و مراصدالاطلاع مشاهده میشود .

پس‌ازاین‌سالها بسال ۸٤۵ قمری‌میرسیم. دراین سال سید محمد مشعشع با بسیاری‌ازعشایر عرب بخوزستان‌آمد وهویزه وآنحدود رامنزلگاه خودکرد واین‌آمدن او درمبحث تطورات نام سرزمین خوزستان فصلی نوین بازنمود بدینگونه که عربهائی که باسید محمد بخوزستان آمدند بسبب وسعت مکان وآبادانی‌آن،رحل‌اقامت افکندندورفته رفته‌بخش‌هویزه‌باضافهٔ ناحیه محمره (خرمشهر)، اهواز،شوش وتاحدوددزفول‌منطقه‌ای‌عرب‌نشین گردیدوحکومت منطقهٔ عرب‌نشین ازناحیهٔ غیرعرب نشین مجزا شد وبازماندگان سید محمد که سلطه وقدرت خودرا حفظ میکردند حکومت این نواحی را بخود اختصاص دادند و بخشهای شمالی وشرقی خوزستان بدست فرستادگان حکومت مرکزی ایران اداره میگردید [٤٤] . ازاین زمان است که بمنظور شناسائی قلمروهای‌حکومتی ، بخش‌عرب نشین را عربستان نامیده‌اند وبخش دیگربهمان نام خوزستان باقی ماند ونخستین بار این اشارات را در کتاب مجالس‌المؤمنین تألیف قاضی نورالله شوشتری (باب نهم) می‌یابیم که در سال ۹۹۳ تألیف آن شروع وبسال ۱۰۱۰ قمری ختم شده است ودرتواریخ بعداز این زمان هم این دوبخش‌را متمایز ازیکدیگر نام میبرند، ازجمله تاریخ عالم آرای عباسی درشرح وقایع سال هشتم شاه عباس مینویسد :

« لشکرفرستادن بخوزستان وعربستان [٤۵]» و همچنین درشرح واقعهٔ اسماعیل میرزای دروغین بتصریح میگوید : «قلندر ببعضی ازالوار بدگمان وبی اعتمادگشته دست ازمحاربه کشیده بجانب حویزه و دزفول رفت که از

٤٤- برای آگاهی‌ازاحوال‌این‌خاندان‌وتأثیری که درسرنوشت خوزستان داشته‌اند به تاریخ‌پانصد سالهٔ خوزستان‌بخش نخست (مشعشعیان) تألیف‌سیداحمد کسروی‌مراجعه کنید.

٤۵- صفحه ۳٤۲ چاپ ایرج افشار

سید سجاد که درآنوقت والی حویزه وتوابع ازاعمال عربستان بود استمداد نماید » [٤٦]

ولی این مؤلف برای اینکه بین عربستان اصلی واین ناحیه که بسبب سکونت اعراب درآن، عربستان نامیده‌میشد ، اشتباه نشود دربعضی ازموارد بخش عرب‌نشین ایران را«عربستان‌حویزه»هم ضبط کرده است . [٤٧] بنابراین، ازاواخرقرن نهم هجری منطقهٔ خوزستان‌ازنظر نام بدوبخش موسوم بعربستان وخوزستان‌تفکیک گردیده است که مرکزعربستان، حویزه ومرکزخوزستان شوشتر بوده وبدین ترتیب سرزمین امروزی‌خوزستان شامل دوبخش والی-نشین وبیگلربیگی نشین تقسیم گردید ، مورخان وقت هم این وضع را در کتب خود وارد نموده‌اند چنانکه بعدازصفویه هم این مطلب را درتواریخ زمان نادرشاه مانند جهانگشای نادری [٤٨] و درتواریخ زندیه چون گیتی-گشا تألیف میرزا صادق نامی [٤٩] می‌یابیم ودامنهٔ آن بزمان قاجاریه نیز کشیده میشود وتااین تاریخ این وضع بقسمی قطعیت یافته بود که دراحکام وفرامین زمان نیرداخل شده بود چنانکه شاهزاده حشمت‌الدوله حکمران خوزستان ولرستان (درسال ١٢٩٣ قمری هجری) درنامه‌ایکه بشیوخ طایفهٔ بنی‌ساله از قبایل خوزستان ، مورخ بتاریخ ربیع‌الاول ١٢٩٣ نوشته است بایشان خطاب میکند :

«عالیجاهان صداقت وارادات همراهان شیخ نعیمه و شیخ مهودرمشایخ عشیرهٔ بنی‌ساله بمرحمت خاطر ماامیدوار بوده بدانند که چون برحسب

٤٦- صفحه ١٩٩ همان کتاب

٤٧- صفحات ١٥٨ و٦٥٤ و ٦٧٠ و ٦٧٥ همان کتاب

٤٨- مؤلف جهانگشای نادری بجای واژه عربستان، نام حویزه را بکاربرده است ر ك. به صفحات ٢٣ و١٠٨ و١١٦ و١١٧ و١٨٨ و٢٠١ و٢٢٠ و٢٢٢ و٢٢٦ و ٢٨٣ جهانگشای نادری چاپ انجمن آثار ملی

٤٩- دراین کتاب نام عربستان درصفحات ١٠٩و١١٦ و١٢٣ و ١٢٤ آمده ونام خوزستان‌درصفحات ١٣٣ و١٣٧ ذکر شده‌است ودرصفحه ١٣٠ بطورروشن‌جدائی‌این دوناحیه را درمی‌یابیم که نوشته است « جمیع بلاد خوزستان و عربستان»

رأی جهان آرای سرکار اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شاهنشاهی روحی فداه ایالات عربستان و لرستان بعهدهٔ مـامحول گشت الخ [۵۰]» معهذا بعضی از نویسندگان دقیقتر این زمان، مانند صنیع‌الدوله مؤلف منتظم نـاصری و مرآة‌البلدان ولسان‌الملك سپهر مؤلف ناسخ‌التواریخ نام خوزستان را برهردو بخش اطلاق کـرده‌اند، وبرخی دیگر مانند صاحب فارسنامهٔ ناصری برای اینکه ناحیهٔ مزبور از عربستان اصلی تمیز داده شود کلمهٔ عجم را بدنبال آن افزوده است [۵۱] لیکن بهرصورت این پیش‌بینی‌ها بسبب سیاست بیگانگان که براین منطقه نظرها داشتند، نتوانست مانع رواج کلمهٔ عربستان شود چنانکه رفته رفته این نام درزمان سلطنت مظفرالدین شاه برسراسر خوزستان اطلاق گردید و در تواریخ و روزنامه های این عهد مثل افضل‌التواریخ مظفری [۵۲] ومنتخب التواریخ مظفری [۵۳] و روزنـامهٔ دولتی ایران دیگر نـدرتاً بنـام خوزستان برمیخوریم ونیزاراین‌زمان است که سیاحان خارجی هم که بایران آمده‌وسرزمین مزبوررا دیدن کرده‌اند،چه بجهات‌سیاسی وچه برسبیل‌معمول زمان، در سفرنامه‌های خودمنطقهٔ مورد بحث را کلا عربستان نامیده‌اند تا جائیکه «کلمان هوآر» [۵۴] خـاورشناس فرانسوی در کتاب خود تحت نـام «ایران باستانی‌وتمدن ایرانی» که‌بسال ۱۹۲۵ میلادی‌منتشر نموده مینویسد

« میان سند و دجله، رودخانه‌ایکه قابل کشتیرانی باشد جز رودخانهٔ کارون وجود ندارد که آنهم درحقیقت جزء فلات ایران نیست زیرا درجلگهٔ پستی جریان دارد کـه امروز تشکیل ولایت عربستان را میدهد و درازمنهٔ تاریخی‌نام سوزیان‌معروف بوده‌است» [۵۵] این وضع تاسالها بعد هم‌درمطبوعات خـارجی معمول‌بوده چنانکه درسال ۱۹۴۲ نیز که براثرا کتشافات و حفریات بعدی درنقاط تاریخی ایران بسیاری ازنکات تاریك تاریخ قدیم ایران وعلام

۵۰- اصل‌نامه در تصرف بازماندگان سید محمد مشعشعی است

۵۱- گفتار دوم صفحه ۵۰

۵۲- نسخه خطی کتابخانه مجلس

۵۳- ر ك به صفحات ۴۰۷-۴۴۳-۴۸۷-۵۰۲-۵۲۰

۵۴- Ciement Huart

۵۵- صفحه ۵ همین کتاب

روشن شده بود وشرح این اکتشافات و نتایج آنها را عیلام شناس فرانسوی لوئی‌دلاپرت ضمن‌تجدیدنظری کلی ، بر کتاب کلمان هوار افزود ، باز کلمهٔ «عربستان» بجای‌خوزستان باقی ماند [٥٦] .

باید دانست که از بعد از جنگ جهانی نخست (۱۳۳۲ قمری مطابق با ۱۹۱٤ تا ۱۳۳٦ قمری مطابق با ۱۹۱۸) بوسیلهٔ بیگانگان و بمنظور تعمیم نام عربستان و فراموش شدن کلمهٔ خوزستان تلاش فراوان بکار رفت [٥٧] و این‌وضع تاسال ۱۳۰۳ خورشیدی (۱۳٤۲ قمری) باقی‌بودتااینکه اعلیحضرت رضا شاه‌بزرگ که دراین‌سال « رئیس‌الوزراء » و«سردارسپه» بود باین‌مسألهٔ مهم وحیاتی توجه کرد وهنگام اردوکشی بخوزستان‌وسر کوبی شیخ خزعل بنی کعب ،ابلاعیه‌ای خطاب بمردم خوزستان صادر نمود که درحقیقت فرمان ابطال نام «عربستان» وتجدید نام «خوزستان» بود و این است قسمتی از آن ابلاعیه .

«اهالی‌خوزستان ازعلماء واعیان وتجارو کسبه‌وطوایف»
«وشیوخ وغنی وفقیر و زارع وکاسب وبالاخره فرداً فرد»
« وبلا استثناء باید بدانند که قطعهٔ خوزستان یکی از»
«ایالات قدیم وعزیز ایران وجزء صفحاتی است که‌انتظام»

---

٥٦ ـ ایران باستانی ، عیلام و ایران و تمدن ایرانی ص ٦۰

٥٧ ـ نگاه کنید به«یادداشتهای سری رضا شاه «چاپ روزنامهٔ برقی که درنامه‌هائی که سفارت انگلیس بدولت ایران نوشته است وخزعل برای سفارت فرستاده همه جا عمداً نام عربستان را بجای خوزستان بکار برده‌اند ازآن جمله است نامه رسمی سفارت انگلیس بوزیرخارجه ایران که درآن‌می نویسد «پس ازملاقاتامروز صبح باآن جناب مستطاب دستورالعملی از وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده که راجع به‌وضعیت عربستان مراسله‌ای بمفاد ذیل بعنوان جناب مستطاب عالی ارسال دارم» (صفحه ۳٥)

وهمچنین دراعلامیه‌ای که شیخ خزعل به علماء و روحانیون فرستاده بود عبارت **«ما گروه عربستان»** را بکار برده است (صفحه ٥٥) وهمو درنامه‌ای که به سفارت انگلیس نوشته و درآنجا پرده از روی مقاصد خود برداشته‌است میگوید «با وجودآنهمه تأمینات که بسفارت انگلیس‌داده که قشون بعربستان نفرستد (یعنی سردارسپه) دیدیم که قشون برای این مملکت در راه است» (صفحه ٥٦) وهمچنین بصفحه‌های ۳٦ و ٤۲ و ٥۷ رجوع کنید

«وآسایش عموم اهالی آنجا از روز اول مرکوز خاطر»
«من بوده است» ۵۸

بنابراین ،آنچه ازاین گفتار برمی‌آید ،اینست که سرزمینی را که امروز درناحیهٔ جنوب غربی ایران قراردارد ومحدوده بین شط‌العرب ، خلیج فارس ، استان فارس ، ناحیهٔ بختیاری و لرستان است از روزگاران نخست همیشه بخشی از سرزمین شاهنشاهی ایران بوده است ونام خوزستان که امروز بآن گفته میشود نیز ریشه‌ای دوهزار وششصد ساله دارد که نخست اوژ بوده‌ودر طول زمان بصورتهای خوج ، هبوجستان ، خوجستان و خوزستان درآمده‌است واین‌نام کهن‌است که گویای یك تاریخ دوهزاروششصدسالهٔ این سرزمین میباشد نه نامهای حالتامتی وعلامتو که‌سومریها واکدیها بآن داده‌اند و نه اسامی ساختگی اهواز وعربستان که باقتضای مصلحت وياسیاست وقت ، اندازمانی برآن نهاده شده است (ر.ك به‌نمودار تطورات نام خوزستان)

این بود تطورات نام سرزمین خوزستان و اما از نظر ارضی ، اداری و حکومتی‌نیز باید دانست که پس ازکشوده‌شدن ناحیه انشان توسط کمبوجیه یکم وبر افتادن دولت عیلام بدست کورش بزرگ (یعنی از همان روزها که شاهنشاهی ایران باپیدایش خاندان هخامنشی آغاز شد) ناحیه‌ای که امروز بحق آنرا خوزستان مینامیم همیشه بخشی ازسرزمین ایران بوده است وازنظر اداری گاه سرجمع حکمرانی فارس‌وزمانی جزء قلمرو و حکومتی لرستان‌و بختیاری‌بوده و روزگاری‌هم مانند امروز خودبه تنهائی‌استانی از ایران را تشکیل میداده‌است وما دریکی‌ازشماره‌های آینده گفتاری‌دراین‌باره‌خواهیم نوشت

۵۸ ـ « یادداشتهای سری رضا شاه» چاپ روزنامه ترقی ص۳۲

مان سوسونکا

علامتو

حالتامتی

۹۰۰ ۱۰۰۰ ۱۱۰۰ ۱۲۰۰ ۱۳۰۰ ۱۴۰۰ ۱۵۰۰ ۱۶۰۰ ۱۷۰۰ ۱۹۰۰ ۲۰۰۰

۱۳۰۰ ۱۴۰۰

یادداشت مجلّه

رسالهٔ «عرض سپاه اوزن حسن» اثر نفیس جلال الدین محمدبن اسعد دوانی (۸۳۰-۹۰۸ هجری قمری) که در شرح سان وبازدیدی ازسپاه پادشاه «آق قویونلو» است تاسال ۱۳۳۵ درمطبوعات فارسی ناشناخته مانده بود تااینکه دراین سال بکوشش فاضل عالیقدر آقای ایرج افشاربرای نخستین بار در مجله دانشکدهٔ ادبیات تهران (شماره ۳ سال سوم) چاپ شد ۱

این رساله با کمی صفحات ازارجمندترین نوشته‌های تاریخ اجتماعی ایران دورهٔ آق قویونلوها است وبویژه از دید تاریخ ارتش شاهنشاهی ایران دارای ارزش بسیاری است شادروان پروفسور ولادیمیر- مینورسکی ایران شناس روسی در رساله‌ای بسیار محققانه و پر ارزش که در حواشی این رسالهٔ دوانی

۱- در ۴۱ صفحه باندازه صفحات مجله بررسیهای تاریخی

نوشته شده درباره اهمیت آن مینویسد : «عرض نامه دوانی علیرغم موضوع محدود و ایالتی آن ، ارزش سندیتش فوق العاده است »

مجله بررسی های تاریخی با توجه به ارزش و اهمیت رسالهٔ دوانی ، چون به حواشی پروفسور مینورسکی دست یافت شایسته دید برای افزونی آگاهی های خوانندگان و محققان ترجمه فارسی آنرا منتشر نماید وازاینروست که همکار دانشمند و گرامی ما آقای دکتر حسن جوادی استادیار دانشکده ادبیات تهران به ترجمه آن مبادرت کردند واکنون ترجمه حواشی مینورسکی زیر نام «تحقیقی درباره امور نظامی و غیرنظامی فارس به سال ۸۸۱ ه‍ ق » از نظر خوانندگان مجله بررسی های تاریخی میگذرد

بررسی های تاریخی

پژوهشی دربارهٔ

امور نظامی و غیرنظامی فارس

از

پرفسور و. مینورسکی

ترجمهٔ

حسن جوادی

دکتر در زبان و ادبیات انگلیسی

۱ــ عرض نامه دوانی

کیلیس‌لی رفعت، محقق بنام ترك وناشر اثر بزرگ کاشغری بنام دیوان لغات ترك، خوشبختانه کتابی کوچك ومهم بفارسی یافته است که بطور غیر منتظره‌ای تشکیلات نظامی ومدنی آق‌قویونلوها رادرزمان سلطنت اوزن‌حسن (۱۴۶۶–۱۴۷۸م) روشن‌میسازد[1] اصل این عرض نامه (یا شرح سان) یکی‌از بیست‌ویك اثری‌است که درنسخه‌خطی‌شماره۱۴۳۸ کتابخانه‌حمیدیه‌استانبول جمع شده است واین نسخه شامل کلیات جلال‌الدین محمدبن اسعد دوانی (۸۳۰–۹۰۸هجری=۱۴۲۷-۱۵۰۲م) می باشد [2] این‌فقیه‌عالم‌وشاعر نام،درغرب بخاطر اخلاق‌جلالیش[3] معروفست که بدرخواست‌سلطان‌خلیل که ازطرف‌پدرش

۱ـ توسط کیلیس‌لی رفعت در «ملی‌تتبع‌لر مجموعه سی» ج۲،شماره۵، استانبول۱۳۳۱ (۱۹۱۳م)ص۲۷۳-۳۰۵ چاپ‌شده‌است و تصحیحات آن درصفحات ۳۸۵ــ۶ است (این‌رساله را آقای ایرج افشار ازروی سه‌نسخه مختلف، که‌یکی هم همان نسخه استانبول است، در مجله دانشکده ادبیات، شماره۳ سال سوم ،۱۳۳۵ چاپ کرده‌است) مترجم

۲ـ او اهل‌دوان‌بود که دهکده ایست دردوفرسخ ونیمی شمال کازرون، رجوع کنید به فارس نامه ناصری اثرحسن‌فارسی،قسمت۲،ص۲۵ اودرمدرسه‌دارالایتام شیرازتدریس کرده‌وقاضی‌ایالت‌فارس‌بود

۳ـ اخلاق‌جلالی رابسال۱۸۳۹ و.ت. تامسون تحت‌عنوان «فلسفه‌عملی مردم مسلمان» ترجمه‌کرد این‌کتاب ازروی‌اخلاق ناصری نصیرالدین‌طوسی تألیف‌شده‌است رجوع کنید به ریو، ج۲ ص۴۴۳

اوزن‌حسن‌حاکم فارس بود تألیف گردیده‌است.[۱] عرض نامه شرح سانی‌است که سلطان خلیل در کنار بند امیر[۲] ازلشکریان خود دیده ونویسنده‌در آن شاهد عینی بوده است واین خود دلیلی‌دیگریست ازبستگی دوانی باسلطان خلیل . چنانکه‌می‌دانیم [۳] حکومت ترکمانان آق‌قویونلو موقع بس‌خطیری درتاریخ خاورمیانه‌بوده است دربعضی موارد صفویان فقط‌روش‌سیاسی‌اسلاف خود را ادامه دادند وحقیقتی که کمتر کسی ازآن آگاهست اینکه حتی‌در زمینه‌های مالی ، که حائزاهمیت زیادی است ، تشکیلات اوزن حسن مدتها پس‌از مرگ اوباقی‌ماند [٤] منابع‌تاریخ‌آق قویونلومتعدد ومختلف‌است [٥] ولی

۱ـ اخلاق جلالی‌تاریخ‌ندارد ودرخاتمه چاپ۱۸۷٥ص ٥ ـ۳۳٤مؤلف درباره‌سلطان خلیل‌گوید «نهال امل اهل‌فارس را که از آثرحشك‌سالی متنه خشکیده بود ازفیض‌امطار رحمت سلطان ،آبی‌بجوی بازآمد» واین اشاره‌ایست به‌فتنه‌ایکه سلطان خلیل‌فرونشانده است . ممکنست اشاره بعصیان‌اغورلو محمد (۱٤۷٤م) ویااشاره بـاواخر دوره حکومت قراقویونلوها باشد(قبل‌از۱٤٦۷)

۲ ـ این سان دردشتی‌بوده‌است که‌رود کر ازآن می‌گذرد وبافاصله‌کمی در جنوب خرابه‌های تخت‌جمشید واقع‌است

۳ ـ رجوع کنید به«اوزون‌حسن» دردائرة المعارف‌اسلام از مینورسکی و«ایران در قرن پانزدهم بین امپراطوری عثمانی وونیز» ازمینورسکی، پاریس۱۹۳۳، و « پیدایش حکومت ملی‌ایرانیان » از Hinz برلین۱۹۳٦

٤ ـ لب‌التواریخ ، نسخه موزه بریتانیا Or 140, f. 637 گوید « تا غایت (یعنی تا زمان شاه طهماسب) اعمال او(یعنی اوزن‌حسن) دراستیفای‌مال‌وحقوق دیوانی‌قانون است .» درشرف نامه ج۲،ص۱۲۰ آمده‌است « دراخذ مال رعایا قانونی‌نهاد که بالفعل در عراق وفارس وآذربایجان سلاطین‌به‌آن قانون نامه عمل‌میکنند » هم چنین نگاه‌کنید به تذکرة الملوك،f. 101

٥ ـ آثاری که بخصوص درموضوع مادارای‌اهمیت هستندبدین‌قرارند تاریخ امینی، نسخه کتابخانه‌ملی‌پاریس، مجموعه‌قدیم فارسی‌شماره ۱۰۱ ، که‌مخصوصاً‌شرح‌تاریخ حکومت سلطان‌خلیل‌ویعقوب می‌باشد. Hinz درکتاب فوق الذکر ازنسخه احسن التواریخ‌محفوظ درلنین‌گراد استفاده کرده‌است(ج۹) که‌دارای‌حقایق تازه بسیاری‌درباره‌آق‌قویونلوهاست میریحیی‌درلب‌التواریخ(نسخه‌موزه‌بریتانیا Or 140) وغفاری درجهان‌آرا (موزه‌بریتانیا Or 141) بنظر میرسدکه ازهمان اطلاعات(روملو؟) استفاده می‌کنند . شرحیکه‌این دومیدهند برای‌دوره‌بعدازمرگ یعقوب بسیارمهم‌است . مآخذدیگر درمتن ذکرشده‌اند

طبق معمول تواریخ شرقی موضوعات مربوط به مسائل اقتصادی و اداری را که بیشتر مورد علاقه ماست بطرز اصولی بدست نمی‌دهند ولی عرض نامه دوانی علیرغم موضوع محدود و ایالتی آن ارزش سندیتش فوق‌العاده است زیرا که فهرست کاملی از صاحبان مناصب نظامی و غیر نظامی فارس و بعضی آمارهای جالب بدست می‌دهد ونوعی راهنما برای استان فارس در سال ١٤٧٦/٨٨١ بشمار میرود

شیوه نثر فارسی دوانی بسیار مشیانه است و برای منظور ما کافیست فقط خلاصه ای از آن را به دهیم توجه زیادی (در این ترجمه) شده است که هیچ حقیقتی حذف نگردد وحتی دراینجا و آنجا سعی درحفظ استعارات بخصوص دوانی شده است خاصه اگر متضمن اشاره یا معنی دیگری بوده باشند .

من تاآنجا که توانسته‌ام دراین حاشیه خودسعی کرده‌ام تارشته خویشاوندی پیچیدهٔ خانوادگی وقبیله‌ای که یگانه سرنخ دردورهٔ درهم ترکمانان بشمار میرود ازهم بازنمایم .

٢ـ سلطان خلیل آق قویونلو

برای اینکه بمفادمتن رساله دوانی‌پی‌ببریم باید شرحی‌اجمالی اززندگی شاهزاده سلطان خلیل بدهیم

مادر پسرارشداوزن حسن موسوم به‌اعورلو محمد ، ام ولد کردی بود[١] سلطان‌خلیل که کمی از عورلومحمد جوانتر بود مادرش زن اول‌اوزن حسن موسوم به‌سلجوق‌شاه بیگم بود که بعلت‌داشتن‌اصل‌ترک‌مقام ارجمندی داشت[٢].

---

١ - ابن‌الیاس ، قاهره ١٣١١ ،ج٢، ص١٦٠ ، C Zeno ، ص ٣٦ ، کونتارینی ص١٧٣ (مسافران ونیزی در ایران ، ترجمه انگلیسی این سفر نامه ها در مجموعه Hakluyt Society بسال ١٨٧٣ انتشار یافته‌است) .

٢ - شاید اومقام ارجمندتری از شاهزاده خانم طرابوزان موسوم به Catrina Despina داشته است این شاهزاده خانم خارجی درسالهای آخر عمرش (یعنی‌بعداز١٤٧١) دور ازشوهرش درخارپوت بسر برد رجوع کنید به

C Zeno (Ramusio) ,42, Angiolello (Ramusio?)73-4

در ۸۷۹ هجری (۵-۱٤۷٤ میلادی) به‌سیاح ایتالیائی Contarini (ص۱۷۳) گفته شد که سلطان خلیل درحدود ۳۵سال داردوچون مطابق نوشته جهان‌آرا تاریخ ولادت اوزن‌حسن ۱٤۲٥/۸۲۸[1] بوده است بایدهنگامیکه پدرش شانزده ساله بوده (درحدود ۱٤٤۱ میلادی) سلطان خلیل متولدشده باشد. البته این غیرممکن نیست، ولی مسئله اختلاف سن فرزندان سلجوق‌شاه از اینهم گیج کننده تراست. در تاریخی که کونتارینی ذکرمی کند، یعقوب پسر دوم او «درحدود پانزده» وپسرسومش «یازده‌ساله» بود بیست سال فاصله سنی بین پسران ارشد را مشکل است قبول کرد، خـاصه درشرق[2] دوانی گوید که سلطان خلیل درآغازدوران شاهی پدرش متولد شد[3] وبعداً (ص ۲۸۰) گوید که شاهزاده در «عنفوان جوانی» است حتی اگر منظور ازاین حرف زمانی است که پسران او متولد شده بودند، باز با گفته کونتارینی مباینت دارد، زیرا هنگامیکه سلطان علی بدنیاآمد، سلطان خلیل لااقل۲۷سال داشته است و این در شرق سن کمال است[4] فعلا وسیله‌ای نیست که این موضوع را حل کند، ولی بفکر اسان میرسد که ممکنست درمتن کونتارینی بعوض مثلا «بیست‌وپنج» اشتباهاً «سی‌وپنج» نوشته شده است البته این فقط گمانی است وبس اوزن حسن، پس‌از، ازبین بردن دشمنان خود یعنی جهانشـاه قراقویونلو (۱٤٦۷) و ابوسعید تیموری (۱٤٦۹)، پسر ارشد خود را برای منکوب‌ساختن ابویوسف بن‌جهانشاه که درفارس‌ترکتازی‌می کردروانه‌ساخت اغورلو محمد مرد متجاوز رادر۲۲اکتبر ۱٤٦۹ کشت معذالك هنگامیکه موضوع تقسیم حکومت‌ایالات مطرح‌شد، [5] اغورلو محمد باصفهان فرستاده‌شد

---

۱ ـ هنگامیکه کونتاریبی (صفحات ۱۳۳ـ۱۷۳) گوید که (درحدود ۱٤۷٤/۸۷۹) اوزن‌حسن « درحدود هفتادساله بنظر میرسید» نظر شخصی‌خودرا می گوید

۲ ـ شاردن، ج٤، ص۲۹ گوید زنان درشرق خیلی‌زودنازا می‌شوند بعضا دیده شد دربیست‌وهفت یاسی سالگی

۳ ـ جنگهای اوزن حسن درحدود ۱٤٥۱ شروع‌شد

٤ ـ دراخلاق جلالی، دوانی گوید که سلطان خلیل «درعنفوان جوانی است» رجوع کنیدبه‌ص۸ واین مقاله.

٥ ـ مقایسه کنید باجهان‌آرا ورق۱۹۲۲ حاشیه‌ای درهمان صفحه.

و فارس‌را که ایالت مهمتری بود بدست برادرش سلطان‌خلیل سپردند.[١]

مسلماً از اینجا بیزاری اغورلو محمد شروع میشود و منتظر فرصتی می‌نشیند تا تلافی کند[٢] ودرتابستان ١٤٧٤ میلادی هنگامیکه خبردروغین مرگ پدرش‌میرسد شیرازراتصرف می‌نماید.[٣] اوزان حسن‌بتعجیل‌ازاردوگاه خود نزدیك سلطانیه حرکت و رهسپار فارس[٤] میشود ارغورلومحمدچون خبرنزدیك شدن پدرش‌را می‌شنود اول به‌بغداد سپس به‌ترکیه فرارمیکند[٥]

---

١ ـ اولین‌حکمران فارس ازطرف اوزن‌حسن عمربیك موصلی بود سلطان خلیل بجای اوآمد ، لب‌التواریخ ورق ٦٣ بعد شرح جزئیات فعالیت‌های قبلی اغورلومحمد در مجموعه منشآت سیاسی فریدون بیگ آمده‌است درنامه‌ای سلطان (ج١ ص٢٦٧) اوزن حسن می‌نویسد که پسر«عزیزش» سلطان خلیل در رأس‌سه‌هزار سوار قبل از شکست جهانشاه جنگ و گیرودری با امیر قاسم پروانه‌چی‌کرده است همو باز مینویسد که پسر «ارشدش» [اغورلو] محمد حسن‌علی پسرجهانشاه را درنزدیکی همدان‌اسیروبشیرازفرستاده است درنامه بعدی (ایضاً ج١ ص٢٧٩-٢٨١) اعلام شده‌است که عضدالسلطنه ابوالفتح سلطان خلیل‌همراه محمد یادگار که‌بجانشینی‌محمد بایقرامنصوب شده‌بود بهرات رفته‌است، وشمس‌السلطنه‌والدین[اغورلو] محمدمأمور مازندران شده‌وامیراعظم ناصرالدین عمربیگ جهت منظم‌ساختن امورفارس (یاسامیشی) بدانجا فرستاده شده‌بود این‌نامه باید قبل از تقسیم نهایی سول‌ها نوشته‌شده باشد .

٢ـ مسلماً دسیسه‌های سلجوق شاه‌بیگم بخاطر پسرش درتولید نفاق بین‌خانواده‌اوزن حسن مؤثربوده‌است واین نزدیکی بین‌اغورلو محمدومسعود را بیان میکند

٣ ـ بنظرمیرسد که او انتصاباتی درفارس کرده‌است مؤلف تاریخ امینی **f.59** گوید محمد اغورلو به‌پیشنهاد عمویش جلال‌الدین اسمعیل ساعدی بـه‌امیر مسعود شاه در شیراز «امارت دیوان‌اعوری» داد بصفحات‌بعدرجوع کنید

٤ ـ گ باربارو ،ص٦٤،١ کونتارینی ، ص١٢٦ ، گوید یکی‌ازطرفداران‌محمد موسوم به‌زاگارلی (جاگیرلی؟) دهات اطراف‌تبریز راغارت می‌کرد **C Zeno** (بنقل‌از **Ramusio**) ص٣٦ و **Angilello** (که اطلاعات‌خودرا ازباربارو ودیگران بدست آورده است) ص٩٥

٥ ـ اغورلو محمدهنگامیکه می‌خواست مملکت‌پدرش را بزور اسلحه (شایدازطریق ارزنجان) بچنگ آورد کشته‌شد و خبر مرگ اورا درست کمی قبل ازمرگ اوزن‌حسن‌به تبریزآوردند . (جهان آرا ورق١٩٢) معذلك بنا بشرفنامه ج٢ـ ص ١٢٠ بسال٨٧٩ جنگ بزرگی درپایبورد بین‌عثمانیان‌وآق‌قویونلوها درگرفت آق‌قویونلوها مغلوب‌شدند واغورلو محمدکه با عثمانیان بود کشته شد

در سی‌ام اکتبر ۱٤۷٤ کونتارینی وهمکار او باربارو که ازتبریزمی‌آمدند در اصفهان به‌اردوی شاهی برمی‌خورند که ازجنوب برمیگشت . سلطان خلیل در فرمانروائی خود باقی می‌ماند ، ولی هنگامیکه پدرش به بستر مرگ می‌افتد سلجوقشاه باو «قدغن تمام» می کند که به تبریز بیاید اوزن حسن در ششم ژانویه ۱٤۷۸ بدرود زندگی میگوید . خلیل جلادانی برای کشتن مسعود[1] برادر ناتنی خود که بجرم همدستی با اغورلو محمد در زنجیر بود می‌فرستد (کونتارینی، ص ۱۷۳) بعد از این برادر کشی، پادشاه جدید که ازحالت مادر دراموروملکتی بیم داشت، اورا همراه یعقوب برادر کوچکتر خود به‌دیار بکرمیفرستد ازطرف دیگر پسرخود الوند را جانشین خوددر فارس می‌سازد و شاهزاده جوان بهمراهی عده زیادی در روز عرفه سال ۸۸۲ (نهم ذی‌حجة=۱٤ مارس ۱٤۷۸) وارد شیراز می‌شود .[2]

ازجمله انتصابات جدید، خلیل پسرعموی خود مرادبن جهانگیرمیرزا[3] رابساوه می‌فرستد واونیز بزودی درنتیجه حمایت بعضی‌ازعشایریاغی قراقونلو علم‌طغیان برمی‌دارد دربردیك‌سلطانیه مرادسپاهیانی‌راکه خلیل‌بسر کردگی منصور بیك پرناك بمقابله اوفرستاده بود مغلوب می‌نماید . بالاخره خلیل طرفداران مراد را پراکنده و امرمی کند که سر او را در فیروزکوه از بدن جدا کنند برادرمراد که ابراهیم نام داشت واز کوه بنان وسیرجان(کرمان)

---

۱ ـ اوومادر شاه اسمعیل فرزندان شاهزاده‌خانم طرابوزان‌موسوم به دسپیناکاتریبا بودند بانظارت ولله گی‌امیرخلیل‌دانا مقصودحاکم بغدادبود ودراین شهر نویسنده تاریخ امینی اورا بسال (۱٤۷۲) ۸۷۷ دید ، هم‌او وهم‌لله‌اش‌متهم‌بهمدستی بااغورلو محمدشدند (جهان آرا ورق ۲۹۲) . معذلك در اوت۱٤۷٤ کونتارینی (ص ۱۲٦) از رسیدن «مقصودبیگ» به‌تبریز صحبت‌میکند تاحکومت را بدست‌بگیرد «زیرا که ترس شدیدی از رانگرلی تولید شده‌است » ، شاید گناه‌مقصود بیگ‌بعداً ثابت‌شده‌است

۲ ـ درتاریخ امینی‌ورق۵۵ بعوض۸۸۳ باید ۸۸۲خوانده شود این‌شاهزاده سایدنا الوندبن یوسف که از۱٤۹۹-۱۵۰٤ حکومت کرد اشتباه‌شود

۳ـ این برادرقاسم است که‌ذکر اودرمقاله قبلی من‌بنام«سیورغال» مجله‌مدرسة‌السنة شرقیة لندن ،جلد۹ـ شماره٤ ـ رفته‌است

بقصد گرفتن فارس حرکت کرده بود، اول پس رانده و سپس در نزدیکی گلپایگان دستگیرمیگردد [۱]

هنگامی که هنوز گذرگاهها پر از برف بود یعقوب بدیار بکر میرسد و درآغاز فصل گرما آنجا را بقصد ییلاق ترك می گوید. سلحوق شاه بیگم که درآنجامانده‌بود شروع باظهار وجود می کند وچون بسبب ازدست دادن نفوذ خودعصانی بوده علیه‌خلیل شروع بدسیسه‌سازی می کند و کنکاشهائی با امراء می نماید و به بهانه اینکه پسر بزرگش جلب محبت اتباع خود را نکرده است شروع به تحبیب عشایر می کند [۲] بالاخره خبر دروغیں کشته شدن خلیل بدست مراد بن جهانگیر و حرکت یعقوب با دسته خود از شهر نوش میرسد و گفته‌میشود که او بسرعت تمام از گذرگاههای کوهستانی‌سخت که ایت یولی (راه سگ) خوانده میشد سفرمی کند هرچند که بعداً اخبار صحیح از ماوقع میرسد و همه چیز معلوم میشود، معذلك طرفداران یعقوب بحرکت‌خودبسوی‌تبریزادامه می‌دهند خلیل که تازه برابراهیم غلبه‌یافته بود نشتاب‌تمام رهسپارپایتخت‌خود میشود. گرچه‌دلیل واضحی برای محاربه دو برادر که مادرشان ناظرصحنه بود وجود نداشت در ۱۵ جولای ۱٤۷۸ در نزدیکی خوی جنگ درگرفته و خلیل را قطعه قطعه می کنند.

علاءالدین‌علی، پسرخرد سال خلیل از خوی به‌شیراز می گریزد، ولی همراهان معدود او [۳] بوسیله حاجی بیگ حاکم اصفهان مغلوب میشوند: امیرزاده به‌قزوین‌می گریزدولی‌مادرش‌اسیردشمن‌می گردد [٤] پسردیگرخلیل

---

۱ - تاریخ امینی ورق٦۲

۲ - تاریخ‌امینی ورق ٦٤ ممکنست که سعی‌خلیل برای تحدیدنظر دروضع‌مالیات ایالات (ایضاً ورق ٥٥) تولیدنارضایتی کرده باشد بهرحال گفته‌شده است (ایضاًورق ٦۰۲) که شاهزاده ابراهیم بن‌جهانگیر که علم طغیان برافراشت طرفدار یعقوب‌بوده‌است

۳ - تاریخ‌امینی،ورق۷۹ گوید هنگامی که شاهزاده علی‌خبرمرگ پدرش را شنید علی‌رغم‌وحشت‌وحیرانی هم‌خودرامصروف‌فکرمملکت کرد وپس‌ازجمع آوردن‌پرارزش‌ترین نفایس وخزاین همراه مادر ودیزرگ وکوچکی چند، که‌با او موافق نبودند عازم عراق شد . دراین‌وقت شاهزاده یازده‌سال داشت .

٤ - اوبایوبی بود ازاکراد چامیشگزك . نگاه کنید باعلام این مقاله

موسوم به‌الوندخودراتسلیم عمویش‌می‌سازدودرحکومت فارس ابقاء می گردد ولی قبل از زمستان ۱٤۷۸ خبر انفصال او میرسد [1] علی بیگ بالاخره به یعقوب می پیوندد و در ۱٤۸۹/۸۹٤ م بسمت امیر کبیر دیوان عالی منصوب میشود و باو مأموریت داده میشود که قلعه غازان خان را در اوجان ساز گیرد [2] در پائیز ۱٤۹۰ او به تبریز میرود تا ببیند که آیا کشتار وبا در آنجا ادامه دارد یا نه.[3] این در شب قبل ازمرگ عمویش یعنی در۲٤دسامبر همان سال بود. بایسنقر پسر یعقوب، درحالیکه طفلی بیش نبود بوسیله لله‌اش صوفی خلیل موصلی به تخت نشانده میشود، و این امیر که بسفاکی مشهور بود علی را میکشد تا رقیبی برای شاگرد او نباشد.[4]

متن دوانی سال سان سپاه راذکر نمی کند، ولی خوشبختانه‌سنگ‌نبشه امیرزاده علی در بیستون، که بگفته خود دوانی چند روز قبل از سان کنده شده است، هنوزموجوداست‌وتاریخ ۱٤۷٦/۸۸۱ م را دارد، وملاحظات زیرنتز آنرا تأئید می کند. هنگام سان دیدن، شاهزاده که نویسنده کتیبه است نه‌سال داشت وهنگامیکه پدرش در۸۸۳ کشته شد، بگفته تاریخ امینی او «طفلی‌غافل» بود درنتیجه عرض سپاه باید کمی قبل از۸۸۳ بوده باشد مسلم است که فصل پائیز بوده و «علامات یرقان براعضاء اشجار ظاهر شده» بود دوانی اضافه‌می کند که «ماه مبارك» بود یعنی عنوانی که معمولا به‌ماه رمضان میدهند. معذالك رمضان ۸۸۱ از ۱۸ دسامبر ۱٤۷٦ تا ۱۷ ژانویه ۱٤۷۷ بود، والبته این موقع را حتی در جنوب ایران نیز نمی‌توان پائیز

۱ ـ جهان آرا گوید که یعقوب «الوند را آرام ساخت»، که خبر ازسرنوشت‌شوم او می‌دهد

۲ ـ تاریخ امینی اوراق ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۱۷۵، ۱۷۷.

۳ ـ تاریخ امینی‌ورق ۱۹۷ به‌نزدیك‌بودن مرگ‌او اشاره‌میکند «امیرزاده‌علی که اجل‌اورا گریبان وبغل‌گرفته به‌مقتل‌می‌رسانید»

٤ ـ لب‌التواریخ، ورق ٦٥

خواند ، بعلاوه ماه رمضان مناسب فرا خواندن سپاه وسان دیدن نیست .[١]

دوانی گوید که امیرزاده تازه «ازییلاق منک بلاق[٢] بعزم قشلاق» آمده بود نه این کلمه ترکی و نه معادل فارسی آن «هزارچشمه» در جایی آمده است.[٣] دوانی گوید که مدتها بود که ازقشون سان دیده نشده بود و آنها مسافات طولانی راطی کرده بودند طغیان اغورلومحمد درتابستان ١٤٧٤ اتفاق افتاد و ما ازحرکت سپاهیان فارس بین ١٤٧٤ تا ١٤٧٦ هیچ گونه اطلاعی نداریم .

درآغازسال ٨٨١ هجری اوزن حسن بگرجستان لشکر کشید ودرتابستان همان سال بازگشت[٤] نامحتمل بنظر میرسد که عده زیادی از این افـراد بتوانند درعرض سپاهیان فارس شرکت کنند ، و مؤلف تاریخ امینی باافتخار تمام می گوید که پدربزرك او اولین کسی بود که درروزعید اسلامی درتفلیس خطبه خواند (یعنی در ١٧ ژانویه ١٤٧٧) ، وما میدانیم که درهمین وقت از سپاهیان فارس در بندامیر سان دیده میشد پس ازمراجعتش از گرجستان اوزن حسن بیمارشده ودر ٦ ژانویه ١٤٧٨ فوت می کند تاریخ امینی(ورق - ٤٢) گوید که درموقع بیماری پدرش سلطان خلیل « در شیرازفارغ نشسته بود» . معذالك چون فقط سلطان خلیل شاهزاده بالغی بود ، کاملا طبیعی بنظرمیرسد که درغیاب پدرش آرامش رادرمیان بقیه قوای اعزامی حفظ کند. وشاید این بحرکت قوایی که دوانی اشاره می کند دلیلی باشد .

---

١ ـ نگاه کنید به ص ١٦٧ این مقاله درباره آنچه بارباورد درخصوص سان سپاه می گوید درنامه سلطان محمددوم (فریدون بیك منشی ، ج ١، ص ٢٧٢) ماه شعبان نیز « مبارك » خوانده شده است ، ولی درمورد فوق شعبان موضوع را مشکل تر خواهد کرد

٢ ـ در متنی که توسط آقای افشار چاپ شده «تنگ بلاق» و در نسخه ب «منک بلاق» داده شده است مینورسکی گوید

منیق بلاق باید خارج ازفارس بوده باشد ، واین رسم درفهرست فارس نامه ناصری بنظر نمی رسد شاید بهتر باشد که ما درشمال غرب ایران ، شاید درمنطقه قراغان (بین قزوین وهمدان) این محل راجست وجو کنیم زیرا که درآنجا جایی باسم قرخ بولاق (چهل چشمه)وجود دارد . اعداد هزارو چهل نیز جنبه مقدس دارند دوانی پرسپولیس را «هزارستون» مینامد ، درصورتیکه لاری ورق ٢٢٩ آنرا «چهل منار » می خواند و Niebuhr آنرا چهل ستون می خواند) کوهی بنام «چهل چشمه » که دارای مراتع بسیار خوبیست در کردستان واقعست ولی از فارس خیلی دوراست

٣ ـ لب التواریخ ٦٤ سال ٨٨١ برابر است بابیستم ژوئن ١٤٧٦ تا ١٤ آوریل ١٤٧٧

خلاصه ای از عرض نامه

الف ـ مقدمه

ولذکره اعلی وبالتقدیم اولی ذکرالقدیم اولی بالتقدیم

این‌رساله باتفسیری طولانی برآیه ۱۰۵ ، سوره ۲۱قرآن‌آغازمی‌گردد .
« ولقد کتبنا فی‌الزبورمن بعدالذکران الارض‌یرثها عبادی‌الصالحون» تاثابت کندکه لازمه پادشاهی پرهیزکاری است

«ونهال رمح وقتی میوهٔ مرادبارآوردکه ازشرع[1] شریعت غراآبشخور گیرد (وهنگامی) تخت خلافت مستقر پادشاهی شدکه درخاطر گدایان توانگردل دریوزه نمود» ومصداق‌این مقال‌دودمان‌قدیم سلطان عبدالنصرحسن‌بیگ بهادرخان (است) که برگزیده قرن نهم می‌باشد [2]

حضرت خلافت دستگاه پادشاه دین پناه خسرو جمشید اتنباه[3] المؤید من‌السماء المظفر علی‌الاعداء الغازی فی‌سبیل‌الله‌المجاهدلاعلاء کلمة‌الله‌مبعوث المائة التاسعة المنعوت بالمکارم النبیلة الواسعة اعظم اکاسرهٔ زمان افخم قیاصرهٔ دوران‌ملاذخواقین اوان‌خلیفة‌الرحمن‌صاحب‌الزمان‌السلطان‌ابوالنصر

۱ـ درعربی‌شرعه بمعنی راهی‌است به آبخور

۲ـ نویسنده اشاره بعقیده‌ای‌می کندکه مطابق‌آن درهر صدسال‌هجری‌یکنفر مخصوصا برای«احیاء دین» فرستاده می‌شود وآن‌برهم برپایه حدیث‌منسوب به پیغمبر بناشده است که گوید ان‌الله‌تعالی‌یبعث‌لهده‌الامة علی‌رأس کل‌مائةسنة من‌یجدد لهادینها. رجوع کنید بسیوطی، جامع‌الصغیر ـ قاهره‌ـج اول‌ص۱۸۲ دوست فاضل من‌آقای محمدقزوینی توجه‌مرابه‌قسمتی از روضات‌الجنات خوانساری (تهران ص۵۵۱)جلب کرده است که‌درآنجاهمین‌عقیده بااشاره به کلینی‌توجیه شده‌است خوانساری گوید که‌فقهاهریك آنرابسلیقه (القوایم) فرقه‌خودتعبیر کردند، وآنرا بطور عمومی‌تری تفسیر می‌نماید وگوید که‌بهتر است بـه «اولوالامر» یعنی حکمرانان، جمع کنندگـان حـدیث‌ووعاظ وغیـره‌اطلاق شود عنـوان «احیاء کننـده دین‌در رأس‌صدسال» منـاسب‌اوزن‌حسن که‌بسال۸۲۸ متـولدو ۸۷۳ فوت کـرده‌است‌نبود، لذادوانی او را«برگزیده (یافرستاده)قرن‌نهم»می‌خواند مؤلف‌تاریخ‌امینی بیشتر کوشش دارد تااشاره درقرآن‌بواقعه حکومت‌آق‌قویونلوها پیدا کندودرسوره‌الروم، آیه‌سوم کلمه بضع[سنین]را که‌بحساب‌جمل می‌شود ۸۷۲ مناسب می‌یابد.

۳ـ درمتن‌مینورسکی «اشباه»است‌ودرمتن‌آقای‌ایرج‌افشار «اتنباه»آمده‌است(مترجم)

حسن بیك بهادرخان خلدالله تعالی ظلال خلافته علی مفارق اهل ایمان ماتجدد المکوان.

سپس مدحی طولانی میکند و در آن مخصوصاً توجه پادشاه را نسبت «بدرویشان» می‌ستاید و گوید بدین جهت «کوکب دولت باهره ببرج شرف رسیده» است. «هر مدبری که خفاش وار در مقابل خورشید این دولت روزافرون به مقابله برخاست از تاب اشعهٔ تیغ جهانگیر فی‌الحال در کنج اختفاء انتفاء منزوی‌شد،[1] وهر کهنه‌دولتی که‌روزاقبالش بشام‌ادبار رسیده‌بود چون متعرض معارضه شدآفتاب‌عمرش بیك‌نفس غروب کرد[2] هر که‌سرازطوق انقیادآن خلیفه خدای‌بیرون برد ابلیس‌وار طوق لعنت در گردن خوددید[3] وچون‌بقای دولت اسلاف عظام بمکان اخلاف کرام صورت نندد و دوام مآثر اجداد امجاد بتعاقب مفاخرواولادانجاد منتظم گردد حضرت صاحب زمانی‌را دربدوتباشیر طلیعهٔ کامرانی[4] خلفی‌صدق ارزانی‌شده». که «تبارعالیقدرش ازاعاظم سلاطین متصل تا جمشید» است[5] سپس مدیحه‌ای غرا درباب شجره ابوالفتح سلطان خلیل می‌دهد وازشجاعت وعدالت وغیره او سخن می‌گوید «نهیب سیاستش بمرتبهٔ که جزجام مدام‌که غارة عقول وافهام کند کسی را مجال دست ربایی نیست بجزابروی مهوشان کرامجال که کمان فتنه بزه

۱ــاین اشاره ایست بشکست پادشاه قراقویونلوجهانشاه (در ۱۲ ربیع الاول ۸۷۲/۱۰ نوامبر ۱٤٦۷) که درباره او منجم باشی ج ۳ــص ۱۵۳ می نویسد «شبهایش‌رانه بیهوده گردی می گذرانیدوروزها چون‌سگ می‌خوابید، بدین‌جهت اوراشب‌پره خواندند»

۲ــمؤلف اشاره به اسارت شاهزاده ابوسعید تیموری می کند (۱٦ رجب ۸۷۳/۳۰ ژانویه ۱٤٦۹)

۳ـاشاره مبهمی است، چون بطوروضوح مؤلف دربارهٔ ازمیان رفتن دشمنانش سخن می گوید، ممکنست مقصودش‌جنگ بین‌محمد دوم‌سلطان عثمانی‌واوزون حسن‌باشد، اما این‌نبرد نتیجه خوبی‌برای آق‌قویونلوها نداشت(۱۲ اوت ۱٤۷۳)

٤ــرجوع کنند بصفحات آینده

۵ــظاهراً مقصود اینست که‌اوهم‌ازطرف‌مادروهم‌ازطرف پدرترك خالص بودونسبش‌به تورپسر فریدون میرسید مطابق عقایدعامه این شاهزادگان باپیشدادیان (جمشید وغیره) مربوط میشوند

آورد . بغیراز مژگان محبوبان کرایار که تیغ عدوان کشیده دارد . »[۱]
این سبك مطنطن باتشبیهات ومدحها ادامه می‌یابد . ملك سلیمان[۲] را بعداز سلیمان جهانداری باین فرو شکوه وست نداده است باوجود طراوت نهال جوانی خداولدوپسر برومندودانشمند بدوعطا کرده‌است که‌یکی علی‌ودیکری الوند خوانده می‌شوند که چنین بیان می کند :

«یکی به‌برکت سمی خود ازمناقب علیه علویه واصل بمقامی بلند . . . ودیگری درعالم علو قدر ورفعت مرتبهٔ علم چون کوه الوند »

بعداز این‌مدایح نویسنده بنابدستور سلطان خلیل موضوع اصلی‌خود یعنی شرح عجایبی که شخصاً روز سان سپاه‌ناظر آنها بود می پردازد .

ب ـ دربارهٔ« فصل خریف که ایام عرض عساکر منصوره است.»

وصف و مدحی طولانی ازپائیز داده شده است که « کهن دلق اشجاررا چون ریاش طاووس هرلحظه برنگی نمود» و«درختان‌برسم نثارمقدم‌مهرجان زرو نقره برزمین پاشیدن گرفتند شاخها بشکرانه انقضاء ظلم حـرارت و رسیدن زمان اعتدال عدالت تن جامه ازسر بیرون کـرده بمشتلق[۳] بمبشر شمال بخشیدند »

« درچنین موسم که سلطان اقلیم چهارم (یعنی‌آفتاب) فلك ازبلاد شمال بعزم قشلاق میل بجانب جنوب‌نمود ـ(سلطان‌خلیل) ازییلاق منك‌بلاق بعزم قشلاق عنان عریمت راتصوب ملك‌سلیمان معطوف داشت وچون مدتی‌بود که عرض عساکر منصوره که طول وعرض ارض‌را فروگرفته ندیـده بود،رأی همایون برآن‌شد کـه درفرصت استعراض مواکب کواکب آثار[٤] نمایـد

۱ ـ ار این کنایات و استعارات شاید منظور حوش‌گدرانیهای شاهراده باشد (ص۱۷۱ این مقاله‌را ملاحظه کنید)

۲ـ یعنی‌فارس، ایالتی که تحت حمشید در آن‌واقع‌بود مؤلف حمشیدرابا سلیمان‌یکی می‌داندنگاه کنیدبه‌ص۱۱. محمد قزوینی درمقاله‌حود « ممدوحین شیخ سعدی» درسعدی‌نامه تهران۱۳۱۷ص۷۷ـ۷۹ مثالهایی آورده‌است که‌نشان‌میدهد«وارث ملك‌سلیمان» عنوان‌رسمی اتابکان سلغری فارس (۱۱٤۸ـ۱۲۸۷ میلادی) بوده است هکدا درمتن ما سلطان خلیل معمولا«حضرت سلطانی سلیمان مکانی» خوانده شده‌است

۳ـ مشتلق‌مژده فارسی که به‌آن«لق» پسوندترکی اضافه‌شده است .

٤ـ در نسخه‌ب شعار(مترحم) .

یرلیغ همایون باطراف نافذشد که امراء قوشون و بوی نـوکران[1] با تمام عساکر گردون مآثر ازالکاء ممالك مراجعه نمایند و در موضع بنداميربا جمیع اسباب واسلحه دریوم موعود کـه نمودار یوم مشهود بودحاضر آیند» (مقایسه کنید باقرآن، سوره یازده آیه ۱۰۵) .

« وچون بمقتضای الدین والملك توأمان» بخاطر پادشاه گذشت که «درین مجمع خاص که عرض لشکر صوری می بینند، لشکر معنوی نیز که ارباب مدارس خوانق واعاظم وارباب عمائم وسادات عظام، علما ومشایخ وارباب قلوب کـه بمقتضای «الفقرفخری» کلاه تبرك وتجرید تارك افتخار ساخته اندخودرانیز درمعرض عرض آورند تامیامین اجتماع جمعیت شعار بهمگنان واصل شود » قرارشد مولانا علاءالدین بیهقی « این طوایف را ازاطراف واکناف طلب فرماید» ومقرر نماید که «دریوم موعود ومکان معهود بـاآثار ائمه ومشایخ کبار از اعلام وطبول وغیرها حاضرآیند »

«وچون رایات نصرت آیات به اصطخر فارس رسید، »سلطان خلیل «یك روز در آن مقام عجایب آثار توقف فرمود ودربدایع تماثیل آن موضع بنظراعتبار تأمل» نمود دربعضی تواریخ «مسطور است که این مقام را درزمان ملوك عجم هزار ستون می خوانده اند ودرزمان جمشید که بزعم بعضی مورخان سلیمانست[1] انشاء آن واقع شده وچنین منقولست که بعداز اتمام آن جمشید فرمود تـا روز نوروز تمام رعایا درپائین آن کوه گردآیند و تختی اززر سرخ مـکلل بجواهر درخشان برآن ستونها نهادند، وجمشید تاجی اززر بـر سر نهاده و جامه های زربفت پوشیده برآن تخت نشست ، ودروقت طلوع فرمود تاتخت اورا درمواجهه آفتاب برکشیدند ـ چنانچه اشعهٔ خورشید ازآن منعکس شدـ بروجهی که ابصار بینندگان درآن خیره گشت. رعایا چون آن حال مشاهده

۱ـ مینورسکی این دو کلمه را بفارسی نوشته و «بوی» به معنی حامرادتر کی می گیرد ودر صفحات آینده هم توضیح داده است. درنسخه ایکه آقای ایرج افشار چاپ کرده است «بوی» حذف شده است. (مترجم)

۲ـ اصطخری (مخطوطات جغرافیائی عربی) ج۱، ص ۱۲۳ این عقیده را بعوام الناس نسبت میدهد که در باره حقایق امعان نظر نمی کنند .

گردند گفتند امروز مارا دوآفتاب طلوع کرد: یکی ازآسمان- دیگری از زمین، وبطریق خضوع همه بسجده افتادند. پس جمشید ایشانرا نوازش فرمود وآفرین کرد و گفت خدای تعالی شمارا بیامرزید وایشانرا به تنظیف وتطهیر هرسال درین روز امرفرمود، واورا ازآن روز جمشید گفتند، چه اسم اوجم بود وشیدبلغت ایشان آفتابست وازاین که مذکورشد اورانسبت بآفتاب کردند»

«القصه چون آن موضع ازفروغ آفتاب رایت ظفرانتساب وماهچهٔ سنجق سعادة مآب منورشدآن مکان راصورة حال حمشید بازیادآمدبلکه ازیادرفت .. صورتهاء آن منزل درمشاهده صورت جمال آفتاب مثال حضرة سلطانی سلیمان ثانی متحیر شده برجای ماندند. ونقوش آن موضع ازمطالعهٔ شکل وشمایل ندماء مجلس عالی ازحجلت خراب شده بدیوار دررفتند بلکه از دیوار بدر رفتند نی نی چه می گویم که آن صوررا ازفروغ نور حضورآن حضرت جانی درتن آمد، وآن نقوش را ازفیض انفاس عیسی آثار عطیهٔ حیوتی رسید.»

«وچون چندبیت که پادشاه زادهٔ سعیدشهید[۱] معفور مرورسلطان ابراهیم انارالله برهانه دربعضی اقطارآن موضع بخط خود نوشته بود ملحوظ نظر همایون اثرشد، فرمود که شاهزاده ابوالمعالی سلطان علی میرزا که خطاط ماهری بود «درمقابل آن خطوط (سلطان ابراهیم) چندبیتی مناسب حال بقلم مانی مثال رقم فرمایند» ، وشاهزاده، اشعار زیر را از حضرت علی علیه السلام[۲] نوشت:

أین الملوك التی کانت مسلطة   حتی سقاها بکأس الموت ساقیها

کم من مدائن فی الافاق قدفنیت   امست خراباً ودارالموت اهلیها[۳]

سپس شعری از نظامی نقل می کند که اولش اینست :

۱- من نمی‌دانم چرا شاهزاده تیموری سلطان ابراهیم باید «شهید» باشد

۲- نویسنده علی علیه السلام را بعنوان «والی ابرار و ولی مختار قسیم الجنة والنار امیر المؤمنین ویعسوب المسلمین» مدح می کند

۳- Neibuhr (ص ۱۷۷ این مقاله را ملاحظه کنید) درنسخه بدل بجای «فنیت» «بنیت» و بجای «دار» «دنا» می‌دهد که کلمه اخیرخوانانیست هردو درست است ومطابق متن دیوان است (چاپ بولاق، ۱۲۵۱، ص ۷۰) مطلع شعر اینست

النفس تبکی علی الدنیا وقدعلمت   ان السلامة فیها تـرك مـافیها

صحبت دنیا که تمنا کند   با که وفا کرد که باما کند [1]

بعد از این شهر «اسم همایون» نویسنده آن و تاریخ کتابت و بیتی که توسط «صدر» گفته شده و حاکی از سن شاهزاده است نوشته شده است.

یکی از عنایات حقست این   که ده ساله ام مینویسم چنین

(ج) صفت بند امیر

«روز دیگر بهنگام آنکه مواکب خسرو کواکب عزیمهٔ قنطرهٔ بقنطره ارتفاع کرد، و رایت بیضاء سلطان مشرقی نژاد متوجه صحراء بسیط خضراشد، و چاووشان اشعهٔ ازدحام کواکب را بعمود صبح از رهگذر کوکبهٔ خورشید براندند ماهچهٔ لواء نصرت والاحضرت سلطانی سلیمان مکانی از تختگاه جمشید متوجه قنطرهٔ بند امیر که از عجایب آثار ربع مسکونست شد .. و چنین متواترست که این عمارهٔ بدیع از آثاردولت پادشاه دین پناه عضدالدولهٔ دیلمی است که در عهدخویش غرهٔ سلاطین کامکار و قدوهٔ اساطین نامدار بوده در تقویهٔ دین سید انبیاء و تعظیم و ترحیب سادات و علماء قصب السبق ازاقران ربوده ولی خیرات جلیله و مبرات نبیله و رسوم حمیده ، از خود بجای گذارده است » واهل تاریخ در خواص او نوشته اند که کوهی درمیان دریایی و دریایی در میان کوهی از آثار اقتدار او ظاهر شد و مراد ایشان قلعه سربند و برکهٔ اصطخر است که هردو از بدایع اعاجیب عالم اند . »

چون سلطان خلیل بدینجا رسید در منظر غربی (آن بند)نزول اجلال کرد « و درهمان روز جماعت سادات و قضاةوائمه وموالی و مشایخ واعالی و درویشان و سایر اهالی از شهر و ولایت قریب چهار هزار نفر رسیده بودند »

سلطان فرمود که امیراعظم امیرحسین بیك تواچی که درامور «لشکرداری وتواچی گری» خبره بود تاعساکر منصوره را بترتیب لایق درصحرای ظاهر بند امیر از طرف شهر (شیراز) فرودآورد و حصرة صدارة پناهی اکابر و اعیان اطراف را در یورت (اردوگاه مخصوص) خود علی حسب اختلاف مراتبهم جای دهد . دامن صحرای مذکور از جانب کوه مخیم این طایفه گرامی

---

۱ ــ مخزن الاسرار ــ مقاله سوم : درحوادث دنیا

شد ... و آن سرزمین از مآثر اولیا و میامن برکات اعاظم مشایخ و اصفیا و کثرت ازدحام نمودار موقف عرفات بلکه عرصهٔ عرصات ساختند و از غریو کوس و صلیل و آواز تکبیر و تهلیل گوش ساکنان افلاك را پر گردانیدند .»چون همت عالی‌سلطان همیشه بتعظیم سادات و علما ومشایخ و صلحا بوده‌است فرموده«که این طایفه که درشرف مقدم اند از دیگرطوایف در موقف‌عرض مقدم باشند و دیگری با ایشان مختلط نشود . »

(د) آغاز عرض

« بامداد یوم‌الخمیس ماه مبارك بوقت آنکه سلطان ممالك افلاك برمنظر فیروزه چهارم فلك ارتفاع یافت و لشکرنو را نی‌شمار همایون آثار اشعه را در طول وعرض ارض‌بجهة عرض منتشرساخت سلطان خورشیدامتنان برمنظر قبلی «قلعه سر بند»بر تختی مرصع نشست‌وخواص خدم از ایناقان‌وچاووشان ستاره وار گرد آفتاب صف کشیدند و محفل عالی ازفروغ‌انورپادشاهی ویمن انظار الهی غیرت‌خلدبرین گشت »

امیراعظم مهرداد بیگ (شماره ۲۳ را در آخرمقاله ببینید) که « خاتم سلیمان‌دردست اقتدار اوست» ، و جناب امیر هدایةالله (شماره ٢٤ راببینید) «که بهدایت سعادة ازلی اقبال‌وار دولت قبول بندگان حضرت‌یافته یزمشکل توأمان کمرشمشیر طلا حمایل کرده برسم خدمت در مقابل و دیگرندما و اهل طرب بعضی واقف و بعضی عاکف . و درمنظر شرقی مغنیان خوش‌الحان با آلات غنا بترتیب لایق نشسته » بودند .

« صدر (نگاه کنید به‌اعلام این مقاله و شماره ٣٦) عالی‌قدر بجهةعرض اعیان در پائین سوارایستاده تا هریك را بترتیب مناسب ملحوظ نظرخورشید اثر سلطانی گرداند ، ملازمانرا باحضار این طایفه امر فرموده این جمع‌عظیم بآیینی تمام و تمکینی فوق‌الکلام متوجه شدند . سادات عظام وعلماء اعلام و ائمه اسلام با اعلام‌وطبول حضرة مقدسهٔ امامزادهٔ معصوم غرة [1] بیت‌المصطفی

۱ــ متن مینورسکی «غرة» است .

والمرتضی السیداحمدبن‌الامام موسی‌الرضا [۱] علی آبائه‌الکرام و علیه‌التحیة والسلام با جوقی عظیم از اعیان و اهالی و اماثل واعالی مقدم شدند . وبعد از آن خلفاء کبیریه و مرشدیه . . برسم معهود طیلسان ملمع برسر و خرقه های مرقع‌دربر باعددی سیاراز حفاظ وقراء ومؤذنان وعلمداران ونقاره‌چیان روان شدند . و از عقب ایشان درویشان احمدی که سولهان مشهورند باتوق [۲] و علم احمدی و دف و نی چنانچه شیوهٔ ایشانست متوجه گشتند و چون از پل عبور کردند درآن طرف بند توقف نمودند ، چندانکه اواخر این طایفه باوایل ایشان‌ملحق شد [۳] و بهمان ترتیب‌باز گشتند و چون بمواجههٔ سلطانی‌سلیمان‌مکانی‌میرسیدندهریک زبان‌بدعاو ثنامیگشودند وبقدرمقدرت اداء بعضی از شکررأفت‌آن حضرة می‌نمودند وآن‌حضرةهریك‌را بقدر خود التفاتی که لایق‌حال او باشدمیفرمودند (مؤلف گوید) فقیرحقیررادرآن‌روراز مشاهده‌آثاربهجت‌وشوکت‌سلطانی‌ومطالعه‌غرایب‌صنع سبحانی دهشتی عظیم طاری شده بود درائنناء آن حال این خیال سانح گشت که از روی تخییلات شعری . این روز را تشبیه (بروز قیامت) توان کرد (و چون خداوند) سلطان ما را مظهر الطاف خود گردانیده لاجرم قنطرهٔ که بحسب این خیال مثال صراط مستقیم است در یوم عرض برآب که مظهر رحمت و لطف است واقع شده » است

(ه) صفت روز دوم عرض

صبح روز جمعه سلطان خلیل « در منظر موصوف بر تخت نشست » و

۱ ـ احمدبن موسی‌الکاظم(متوفی۱۸۳) برادر علی‌الرضا (متوفی ۲۰۳ هجری) در مورد کشف جسد دست نخورده سیداحمد در قرن هفتم هجری‌رجوع کنید به‌فارسنامه‌ناصری ج۲،ص ١٥٤ . قبر او در محله باغ مرغ واقعست

۲ ـ در نسخه آقای افشار «طوق»آمده است

۳ ـ یعنی‌صف‌بشرده‌ای را تشکیل داده بودند . مینورسکی طوق را بمعنی موی گاو تبتی Yak می‌گیرد .

فرمان داده شد که « عساکرمنصوره باتمام‌اسباب واسلحه قشون‌قشون‌خود را ملحوظ انظار شاهانه گردانندوتواچیان درمیان‌معسکر همایون‌صدا درداوند وجار رسانیدند . شاهزادگان وامرا وعساکر . . باتجملی تمام و آیینی فوق حدالکلام متوجه محل عرض گشتند ساغ و سول و منقلای مرتب داشتند . (یعنی جناح راست وچپ وقلب لشکررا ترتیب داوند) .

(الف) درسمت راست سلطان علی‌میرزا بود که « غرهٔ صباح کامرانی و درهٔ اصلاف جهانبانی » و « بسیار دان و اندك سال بود » او را لشکری بود از « شیران بیشه کارزار و دلیران معرکه پیکار جوانان قوی هیکل سنگین دل رویینه تن تماماً از فرق راکب تا نعل مرکب غرق آهن آفتاب ودر رایت بیضا که شعار دولت خاندان بایندری است پیشاپیش کرده متوجه عرض گاه شده .»[1]

وچون بمواجهه حضرة سلطانی سلیمان مکانی رسید خورشید صفت از ابلق چرخ افتاد فرودآمده برزیلوچهٔ که برسرراه بسط کرده بودند زانوزد، وزبان اخلاص برادعیه فایقه وآئینهٔ لایقه گشود و چنانچه رسم عرض است اسبی مکمل با زینی مرصع پیشکش کرد . سپس سلطان بشکر پروردگار زبان‌گشاد وشاهزاده را با مراحم وعواطف شاهانه بنواخت .

« وازعقب ایشان کوکبهٔ امیراعظم‌ونوئین اکرم[2] امیرمظفرالدین‌منصور بیك پرناك که بهر لشکر که روی آورده چون اسم خوذ منصور آمده . . . ودرمیان‌امراء (به) مهابت معروف‌ومشهور ، بالشکری‌درشمار‌ز کواکب‌افزون ودر فر وشکوه مقارن گردون‌متوجه عرض گاه شد وچون به‌نزدیك رسیدند امیر مشارالیه فرود آمده برسم زمین بوس و استکانت باقدام خضوع اقدام نمود وبطرز معهود بارهٔ مکمل (پیش کش) کشید. »

۱- مؤلف‌نمی گوید که آیا تصویری‌هم روی‌پرچم‌بودیانه ذکر این‌پرچم‌سفیدخیلی‌جالب است‌ولی اطلاعات‌ما کافی‌نیست‌بگوئیم که‌آیا قبیله آق قویونلو بخاطر پرچم سفیدشان باین نام‌خوانده شده یایك‌نام ایلاتی بوده‌است

۲- به‌ص۱۷۲ این‌مقاله نگاه کنید

« بعدازآن[۱] امیراعظم منصور سهراب بیگ که باجلالت نسبی فضیلت قرابت سببی با حضرة سلطنت پناهی دارد و فریدهٔ که دروشاح توأم اوست درعقد نکاح حضرت اوست ، » پیش آمد . اونیز اسبی تقدیم داشت و زبان بدعای پادشاه گشاد . سلطان خلیل مورد عنایات خود قرارداد و تحسین و ستایش نمود .

آنگاه[۲] امیر نورعلی بیگ با «سپاهی گران» پیش‌آمد .

وبعدازآن[۳] سلطان احمد بیك جولان (پیش‌آمد) که چون در معرکهٔ میدان جولان نماید گوی شجاعت ازاقران برباید :

« واز عقب او [٤] سیدی علی بیك [٥] وشاه علی بیك پرناك» رسیدند .

« وبهمین طریق سایر امراء عالیقدر . . . قشون قشون بترتیب لایق‌خوذ را به محل عرض‌میرسانیدند بامردم‌ساغ که اصحاب‌الیمین اند تماماً ملحوظ نظر عرض گشتند . وعدد مجموع ایشان چنانچه در دفتر تواچی مثبت اسب نه‌هزاروصدوپنجاه وچهاربود . ازآن‌جمله پوش‌دار دوهزار وسیصدونودودو وتر کش‌بند سه‌هزاروهفتصد وپنجاه ودو ، قلغچی[٦] سه‌هزارونهصد .»

(ب) وبعدازآن مردم سول متوجه شدند. مقدم ایشان حضرة بلندمرتبت عالی منقبت نوئین اعظم عالی‌تبار وامیر اعظم اکرم رفیع مقدار دوحهٔ‌شجرهٔ طیبه بایندری[۷] امیرمحمودبیك (بود) که‌ازافرادوامجاداین‌خانداِن‌عظیم‌الشأن منیع‌المکانست‌ودرشجرهٔ نسب شرف‌عمومه‌حضرةخلافت‌پناهی رأفت‌دستگاهی اسکندر ثانی صاحب الرمانی‌دارد . او با فرزند ارجمندش[۸]امیرشاه علی‌بیك که نهالیست ازعرق‌سلطنت وخلافت همراه سپاهی گران رسید چون به‌مقابل سلطان‌رسیدند« امیرشاه‌علی‌بیك‌فرودآمده‌زانو زد وبمراسم‌عرض‌قیام‌نمود »

« وبعد ازآن امیراعظم اکرم دوحه شجرهٔ شهریاری امیر حسین بیك

۱و۲ ـ نگاه کنید باعلام مقاله

۳ـ برای شماره‌های ۱ تا۳ و ٦و ۷و۸ نگاه کنید به‌آخرمقاله

٤ـ منظور خدمتکار است

٥ـ مراد اوزن حسن‌است

بلیتدو » با لشکری جرار رسید ، و در موضع معین جبهۀ اخلاص بر زمین اختصاص نهاد ... وبدستور مقرر اسبی مکمل پیشکش کشید . »

« وبعد از آن امیر اعظم کامکار ولو ثین اقدم ... ابابکر بیك که ازمشرب عذب صدیق صاحب توفیق به نصیبی وافر وحظی کامل فایز شده درمنصب امارت دیوان که خلافة سلطنت است بر دیگر امرا مرتبۀ تقدم یافته درشیوه خنجر گذاری ولشکر شکنی از رستم‌دستان برد نموده... بافوجی آراسته ازجوانان نوخاسته وترکان جنگجو به عرض گاه آمد .

شاهسون
(قره قویونلو - آق قویونلو)

نوشته : ریچارد تاپر

ترجمه
مجید وهرام

۵- ورود روسها به مغان -
(مآخذ : آثارهاربلی، پاک‌روان داد، مالکم، مونتیه، کپل، براون و دیگران) با ظهور روسها در ماوراء قفقاز دوره جدیدی در تاریخ ایل‌شاه‌سون آغاز گردید در سال ۱۷۹۵ م . (۱۲۰۹ه ق) آغا محمد خان قاجار نیرویی بسیج نموده و ازطریق اردبیل عازم گرجستان شد . در این لشکر کشی تفلیس تصرف شد ، ایروان‌تسلیم گردید وتنها شوشه(یاشوشی)پایداری‌نمود [۱] آغامحمدخان پس‌ازاین ماجرا به ایران برگشت وزمستان را

۱ - به نظر مترجم در اینجا لازم می‌آید که در بارهٔ علت لشکرکشی آغامحمدخان قاجار که خود نویسنده در متن مقاله بدان اشاره ننموده ، تذکری بدهد . آغامحمد خان

بقیه پاورقی در صفحه بعد

دروشت مغان بسر آورد.[1] اوسپس لشکری نیز به خراسان کشید، ودرهمین موقع بود که خبر فتح تفلیس بدربار کاترین رسیدو کاترین ژنرال زوبوف (Zobev) راعازم قفقاز نمود، ولی کاترین در گذشت وژنرال زوبوف مجبور گردید سپاهیان خود را بجانب شمال سوق دهد . پس از این واقعه آغا محمدخان در صدد فتح قلعه شوشی بود که اجل مهلتش نداد وبقتل رسید

در اوایل قرن اخیر فعالیتهای بسیار زیادی درقلمرو شاه‌سون به وقوع پیوست مخصوصاً موقع لشکر کشی عباس میرزا علیه روسها ، عشایرشاه‌سون درطی حوادثی که منجر به نبرد مصیب باراصلاندوزشد سهم بسزایی رابعهده داشتند[2] . برطبق معاهدهٔ گلستان که درسال ۱۸۱۳ میلادی ۲۹ شوال ۱۲۲۸ منعقد گردید روسها در منطقه طالش وقسمتهای شمالی مغان ساکن شدند و این موضوع موجب تهدیدسرزمینهای قشلاقی شاه‌سون گردیددرلشکر کشیهای بعدی عباس میرزا (در دومین جنگ ایران و روس . مترجم) درسال ۱۸۲٦ (۱۲٤۱ هـ . ق .) عشایرشاه‌سون به نفع هردوطرف وارد محاربه شوند احتمالا شاه سونهای شمال مغان درپشتیبانی از قوای روس وشاه سونهای جنوب به اتفاق قبایل افشاربه حمایت ازسپاه عباس میرزا جنگیدند برطبق عهدنامهٔ ترکمانچای درسال ۱۸۲۸م (٥شعبان ۱۲٤۳) مرزهای ایران ازطرف شمال محدود وبشکل امروزی درآمد درنتیجه قسمت بزرگی ازمنطقهٔ قشلاقی شاه سون

بقیه پاورقی از صفحه قبل

پس از اینکه لطفعلی‌خان را دستگیر کرد و تهران را به پایتختی برگزید ، نظربه اینکه ارایکلی (هراکلیوس) امیر گرجستان از تحت تبعیت ایران خارج شده و تبعیت روسیه را پذیرفته بود در شوال ۱۲۰۹ با سپاهی از تهران به طرف آذربایجان حرکت کرد و از طریق سراب ، خلخال ، و اردبیل خود را به کنار ارس رسانید وطی درگیری که بین او و سپاه ارایکلی در ٤ فرسنگی تفلیس اتفاق افتاد سپاه ارایکلی را بکلی شکست داده و پس ازگماشتن حکامی از جانب خود در شهرهای تفلیس ، شیروان و ایروان و دربند عازم ایران شد . مترجم

۱ ـ و بعد از این مراجعت بود که در نوروز سال ۱۲۱۰ در تهران تاجگذاری کرد . مترجم .

۲ـ اصلاندوز بخشی است در حوالی منطقهٔ قشلاق شاه سونها

نیز ازبین رفت شاه‌سون‌ها معتقدند که فتحعلی‌شاه طی این معاهده درحقیقت آذربایجان را به شوروی فروخته است

ولی قوای ایرانی توانستند ترتیبی اتخاذ کنند که شاه‌سون‌ها بتوانندبا بهره‌بندی ازمزارع ومراتع آن‌سوی مرز برخوردارشوند این طرح به‌اینگونه بود که آنها مجبوربوبند مبالغی را که قبلا به خانهای طالش وملا کین مغان می‌پرداختند، پرداخت‌نمایند اگرچه‌عقد این قرارداد درتهران اندك زمانی به تعویق افتادولی درعرض‌این مدت‌شاه‌سونها آزادانه ازمراتع و کشتزارهای آن سوی‌مرزاستفاده می کردند مبالغی که قبلاقرارشده بودتوسط شاه‌سونها پرداخته‌شود، برای‌نخستین‌باردرسال ۱۸٤۷م‌پرداخته‌شد،ولی‌بعدأدرسال۱۸۵۳ منتفی گردید برابر این قرارداد شاه سونها میبایست فقط از مزارع ومراتع منطقه طالش‌مغان‌استفاده نمایندو‌نمی‌بایست‌به استان شیروان واردمی‌شدند ، لکن آنها اصلا به این موضوع توجه نداشته ومرتب ازمرزعبورمی‌نمودند و حتی درتمام این مدت درمناطق اشغالی روسیه پیوسته‌به‌وتاخت وتازوقتل و غارت می پرداختند حتی راد (Radde) سیاهه‌ای از شکایاتی را که اوگرانوویچ گردآوری کرده‌بودچنین‌نقل‌مینماید که‌سرانجام‌طرفین(ایران‌و روس) مجبورشدند نمایندگانی به‌منطوررحل وفصل مسائل مرزی وغارتهای شاه‌سون‌این منطقه‌بفرستند ودراین‌موردمذاکره‌نمایندولی‌به‌علت‌عدم آشنائی نمایندگان‌ایران‌به‌آموزشهای لازم ونداشتن قدرت عمل این‌موضوع باشکست مواجه شد . پس‌ازاقامه دعوابالاخره‌نیروهای ایرانی مجبور شدند که‌ازقشون دوطایفه رضا باغلو و قوجاباغلو درسال ۱۸٦۷م در دشت‌مغان ممانعت کنند . درسال۱۸۷۱م‌حاکم‌اردبیل‌برطبق‌دستورشاه‌قاجاربایك‌حمله‌طایفه‌قوجاباغلورا تارومار کردوبارزاندویابرزند وهکده آنها راآتش زده‌واملاك آنهارا توقیف و مصادره‌نمود ونوراله‌رهبراین طایفه بامبلغ‌هنگفتی‌پول به تهران‌فرار کرد و بلافاصله با اسناد ومدارکی دال بر اعاده املاك ومراتع طایفه مراجعت‌نمود درسال ۱۸۸۵ یك هیئت مرزی دربیله سوار پس‌ازاینکه طایفه قوجاباغلو از منطقه مرزی نقل مکان کرد تشکیل گردید. یکسال بعداین طایفه به‌ارومیه (رضاییه) کوچ کردند ولی‌بعللی درسال۱۸۷۷ به‌آنها اجازه داده شد که برای

تجدید بنای مساکن سابق خود دربازراند به سراب برگردند.

دو دولت ایران وروس درسال ۱۸۷۹م هر کدام بمنظور پایان دادن بمنازعات مرزی‌واسکان‌موقت شاهسونهاازمغان کمیسری‌به‌بیله‌سوارفرستادند بنانوشتهٔ اوکرانوویچ (کمیسر روسی درآنموقع) هیئت ایرانی کفایت‌کافی نداشت وازطرفی تجاوزات مرزی بحدی بود که دولت روس مصمم شد تمام زمینهای مزروعی شاه‌سونها رابطورکامل تحت سلطه خود در آورد. دو سال بعد (در سال ۱۸۸۲) بحاکم اردبیل دستور داده شد بطور جدی از عبور شاه‌سونها از مرز اکیداً جلوگیری کنند.

آخرین رأی صادره درمذاکرات ایران و روسیه برای شاه سونها جمعاً قسمت جنوبی مغان را برای قشلاق گذاشت. فهرست شماره۳ (درآخرمقاله) نشان میدهد که چند طایفه از طوایف شاه‌سون از مناطق مرزی ماندند وبا مقایسه این فهرست بافهرست شماره ٤ میتوان دریافت که درآنموقع چگونه چند طایفه از همین طوایف مذکور جرو عمال روس شدند وتعداد کثیری‌از عشایر شاه‌سون علاقمند گردیدند که در آن منطقه سکونت نموده و شروع بکشت وزرع نمایند وبقیه نیز مجبور شدند در یك منطقه مثلثی شکل در مغان ایران درلرستان رحل اقامت‌بیفکنند تاهنگامی که درزمان رضاخان (اعلیحضرت رضاشاه‌بزرگ) درسال ۱۹۲۳ عشایرشاه‌سون‌خلع سلاح نشدند ازمیزان تجاوزات مرزی‌کاسته نشد وعشایر ساکن در دو طرف مرز باتوجه بشدت وضعف قوای یکدیگر مواضع هم را مورد تجاوز قرار میدادند.

٦ــ اشرارلیك زمان (منابع کتابهای‌آبی [1] درباره ایران، مجله پرشیا [2] اوبین [3]، ارفع، براون [4] و نوار های ضبط شده خود او از مصاحبه های شاه سونها)

دراوایل دوره ده‌ساله از قرن اخیردرتاریخ ایل‌شاه‌سون به‌عنوان‌اشرار-

---

1- Blue Books on Persia

2- Gazeteer of Persia

3- Aubin

4- Brown

ليك زمان يعنى دوره آشوب وهرج ومرج نامگذارى شده است علل اصلى و موجبات پيدايش اين ادوار عدم نفوذ حكومت وقت و اشغال مناطق عشايرى توسط قواى روس وراى صادره از طرف كميسيون مرزى بود . اين دوره به آتش اختلاف خانوادگى در بين طوايف دامن زد و مخصوصاً سالهاى اول مشروطيت اين اختلافات باوج شدت خود رسيد وشاهسونها از آغازكار بناى مخالفت بامشروطيت را گذاشتند بطور كلى ناراحتيهاى ايل شاهسون دراين دوره به سه طريق زير تجلى كرد

١ـ مخالفت بامشروطه خواهان ومقابله باقزاقهاى روسى .

٢ـ راهزنى جاده‌ها ويا غارت دهات طوايف ديگر و يا مناطق مسكونى درداخل خاك روسيه

٣ـ بروز اختلافات داخلى

١ ـ مشروطيت و شاهسونهاى ياغى .

درماه مه سال ١٩٠٧ م فعاليت بى‌ثمرى بمنظور خاتمه دادن بكار انجمن تبريز توسط بيوك خان فرزند رحيم خان قره داغى بعمل آمد ، وازاين تاريخ عشاير شاه‌سون جزو هواداران وحاميان رحيم خان شدند [١] بهار سال بعد بود آنها اردبيل راغارت و رشيد الملك حاكم آنجا را مجبور بفرار به‌تبريز نمودند دراينجا دوتن رهبران مشروطه خواه‌ناسيوناليست ، ستارخان وباقرخان ، طرح مقاومت دليرانه‌اى رادر مقابل محاصره قواى‌رحيم خان‌پى‌ريزى مى‌كردند اين‌بار نيز دراين ماجرا «اشرار» شاه‌سون همكارى داشتند . با توجه باينكه از تهران قواى كمكى براى آنها رسيد ولى آنان دوبار بسختى شكست خوردند و تبريز هسته مركزى مشروطه خواهى در ايران گرديد . محاصره‌تا پائيزوزمستان طول كشيد تااينكه‌قوائى ازروسيه بمنظورپشتيبانى از عمال روس وارد شد وافراد غره داغى تحت فرمان رحيم و شاهسونها كليه راههائى را كه به شهر منتهى مى‌شد قطع كردند . در تمام آوريل سال ١٩٠٩ مرتباً قواى روس به جلفا مى‌رسيد وبه‌آنان دستور داده شده بود كه راهها

١ـ احتمالا عشاير خلخال وجنوب‌اردبيل نه طوايف مغان

باز کنند وخود را به‌تبریز برسانند وبا فرارسیدن ماه مه قوای رحیم‌خان متفرق شدند .

دراواخر همان سال در مورد عقب کشیدن قوای روس و لزوم نگهداری آنها در تبریز بمنظور پشتیبانی روستائیان قره‌داغ و حوالی اردبیل در مقابل غارت وتهاجم شاه‌سونها اختلاف نطراتی بوجود آمد درژوئیه همان سال که با قیام همه جانبه آزادیخواهان محمد علی شاه مجبور به استعفاء گردید ، رحیم خان شروع بایجاد اضطراب وآشوب دراردبیل نمود . درماه سپتامبر ستارخان ازتبریزعازم اردبیل گردید ، دراین‌موقع رهبران‌شاهسون تسلیم‌شده وبمغان رفتند ولی ازمقابله باقوای رحیم خان سر باززدند وبعدها بمنظور ابراز تنفر از اشغال اردبیل توسط ستارخان در ماه اکتبر برگشته و به‌قوای اولیه خودشان ملحق شدند اکنون قوای رحیم خان بی شمار و قابل ملاحظه بود ورحیم خان بااتکاء باین قوا تهدید کرده بود که اردبیل‌را ویران و بمنظور حمایت از شاه مخلوع عازم تهران خواهد شد .

درماه اکتبر شاه‌سونها اردبیل را اشغال نمودند و ستارخان مجبور شد بطرف تبریز عقب‌نشینی کند پادگان‌روسها دراردبیل درآنموقع کوچك‌بود وقوای زیادی بمنظور حفاظت وحراست‌ازجان ومال‌تبعه‌روسی ساکن‌اردبیل ازقفقاز درخواست‌شده بود، بااینکه رحیم‌خان بطرف سراب عقب‌نشینی کرده بود لکن بازهم ادعای پیشروی بسوی تهران را مینمود تااینکه دراواخر نوامبراردبیل‌توسط ۳۲۰۰ سربازروسی و ۱۶۰۰سربازایرانی که ازتهران‌تحت رهبری یپرم‌خان رسیده‌بود اشغال‌شد وشاه‌سونها برای گذراندن زمستان به سوی‌مغان ورحیم وهواداران بطرف قره‌داغ روانه شدند

حالا دیگر کم کم روسها قوای خودرا از اردبیل بیرون می‌کشیدند و رشیدالملك دوباره برسرکار آمده و افرادی بمنظور مقابله با «اشرار» بسیج شده‌بود درماه دسامبر قوای یپرم‌خان وسردار بهادر بیوك‌خان رادر نزدیکی سراب شکست داده ودژ مستحکم اجدادی او در اهر را متصرف شدند . در اوائل فوریه ۱۹۱۰ در حوالی اهر آنها رحیم‌خان را تعقیب‌نمودندواومجبور

شد اسلحه را زمین گذاشته و باتفاق خانواده خود به‌سوی مرزهای روسیه متواری‌شود پیشنهاد ایرانیان درمورد استرداد اوردشد لکن روسها پس از اینکه اورا کاملا خلع سلاح نمودندروانه قفقازش نمود اوبعدهااوارد تبریزشدولی بطور مخفیانه درپائیز ۱۹۱۱ اعدام گردید معهدا شاه‌سونها وقره‌داغیها اورا می‌ستودند

اگرچه شاه‌سونها همچنان به‌تهاجمات خود درراه تبریز - اردبیل ادامه میدادند، لکن دربدو امر ایرانیان به‌خلع‌سلاح آنها توجهی ننمودند وفقط پس‌ازشکست رحیم‌خان اندك آرامشی بوجود آمد. سپس در اوائـل ۱۹۱۰ نیروئی متشکل از ٤٠٠ بختیاری تحت‌رهبری سردار بهـادر، ۱۷۰ فدائی به فرماندهی یپرم‌خان و ۱۰۰ قزاق ایرانی ازتبریز روانه اردبیل‌شدند، ودر۲۳ آوریل شاه‌سونها راشکست‌سختی‌دادند پس‌ازشکست آرامشی نسبی‌تاتابستان در آذربایجان حکم‌فرما شدواین وضع ادامه‌داشت تااینکه ستارخان و باقر خان بسوی تهران روانه‌شدند و حاکم اردبیل با جمع‌آوری ۱۰۰۰ سپاهی اقدام به‌خلع‌سلاح کردن آنها نمود ولی درپنج‌میلی اردبیل ازقوای شاه‌سون شکست‌خورد وقسمتی ازقوای به‌شاه‌سونها پیوسته عـده‌ای دستگیر وعده‌ای دیگر اسلحه‌را زمین گذاشته وفرار کردند حالا شاه‌سونها کنترل‌کامل منطقه اردبیل را بعهده داشتند و تا حوالی تبریز را بلامانع مورد تاخت وتاز قرار میدادند.

درژوئن سال۱۹۱۱ شاه‌سونها دوباره سربشورش‌برداشتند ودومین‌لشکر کشی‌را که ازطرف حاکم اردبیل بمنظور خلع‌سلاح آنـان بعمل‌آمده بود شکست دادند. قره‌داغی‌ها هم‌حمله پادگان محاصره‌شده اهررا دفع کردند، آنها همچنین درمقیاس وسیعی‌شروع به‌قتل‌وغارت نمودندحتی تاحوالی‌تبریز رانیز مورد دستبرد قرارمی‌دادند بطوریکه‌درتمام راههای شرقی‌تبریزناامنی برقرارشد درماه‌ژوئیه‌واوت که‌محمدعلی‌شاه، پادشاه‌مخلوع‌اعلام کرد که می‌خواهدبه‌ایران برگرددمجلل‌السلطنه‌وبرادرش‌شجاع‌السلطنه که‌ازطرفداران شاه‌مخلوع بودند ناگهان درمیان‌شاه‌سونها ظاهرشدند ازطرفی‌دیگرشجاع‌الدوله درماه سپتامبر تبریزرا محاصره واشغال نمود،اما درمورد آماده‌ساختن

سایر افراد مردم برای پشتیبانی از محمدعلی‌شاه موفقیتی بدست نیاورد در همین موقع ۳۰۰۰ سرباز روسی دراردبیل و ۱۰۰۰ سرباز روسی در تبریز بسر میبروند. بعدها که سروصدای فدائیان در تبریز بلند شد دولت روسیه بر تعداد سربازان خود در آن شهر افزود.

درماه‌های آوریل وژوئن زدوخوردهائی بین قزاقهای روسی وشاه‌سونها درگیرشد که درنتیجه قزاقها غالب آمدند قزاقها قوای تازه‌نفس خودرا از شهرهای رشت، تبریز وجلفا تأمین میکردند درنبردی که در ۲۸ماه ژوئیه درگیرشد شاه‌سونها بسختی شکست خوردند واین حادثه برای قوای روس نیز تلفاتی ببارآورد. در اوائل سپتامبر شاه‌سونها خط دفاعی روسها را در بین اهروارد بیل شکستند وبرای نابود ساختن پادگان آنها درقزوین خودرا با تمام قوا به‌حوالی میانه رساندند ولی درمورد این حادثه واتفاقات که ممکن است رخ داده باشد گزارش بشتری دردست نیست وآن‌چه که استنباط میشود اینست که روسها اکثر آنان راخلع سلاح کردندواموال آنان را ضبط و گله‌های ایشان را فروختند

درسال ۱۹۱۳ و ۱۹۱٤ هیچگونه مزاحمتی ارجانب شاه‌سونها به چشم نمی‌خورد ازاین‌تاریخ کم کم‌روسهاشروع به‌تخلیه ایران نموده وتنهاپادگانی ازآنها دراردبیل باقی‌بود که آنهم باآخرین‌تخلیه درسال ۱۹۱۷ کاملاخالی شد، وازآن ببعدتر کهای عثمانی‌تبریز ومناطق‌مسکونی شاه‌سونها رااشغال‌نمودند

عشایر مسن‌وپیر شاه‌سون خاطرات زیادی از مقاومت شاه‌سونها در برابر قزاقهای روسی بخاطر دارندوحتی معتقدند که یك‌نفر شاه‌سون برابر است با ده نفر قزاق

درسال ۱۹۱۸ دن‌استرویل[1]،سرکرد واکس‌تاف[2] را مأمور نمود سوارکان شاه‌سون را برای‌جلوگیری ازپیشروی‌ترکها درجاده تبریز - قزوین تحریك کند . درحقیقت‌ترکهانیز همین‌بازی را درمی‌آوردند ، تا اینکه انگلیس‌ها رنگ‌مذهب‌به‌قضیه‌دادندوشاه‌سونهابه‌عنوان‌جهادواردمبارزمشدند شاه‌سونهای مغان ادعا میکنند که‌دراین زدوخوردها شرکت نداشته‌اند

۴ـ غارتگری و آشوب.

ارفع ازچگونگی نا امنی جاده تبریز ـ قزوین که درنتیجه غارتگری و تهاجم شاهسون امنیت خود را از دست داده بود یادمیکند وضمناً میافزاید :
« ... اگرچه خیلی یاغی وغارتگر بودندولی درهمان موقع شدیداً وطن خود را دوست داشتند وبه تخت و تاج شاهنشاهی ابراز وفاداری می کردند .آنها نه تنها درایران غارتگری می کردند بلکه دربعضی مواقع درپیرامون رودهای ارس و کورا[3] نیز دست به چپاول می زدند ـ (کتاب ارفع ص ٥٤)
«مسافری که از جاده اصلی عبور می کند می بیند که کوهستانهای بوز قوش داغ چگونه باقیافه ای گرفته وعبوس افق را احاطه کرده و هر آن بیم آن میرود که یکی از اشرار شاه سونها ازپشت یکی ازآنهابیرون بیاید» (ایضاً از کتاب ارفع ص . ۱۱۷) . گروههای غارتگر بصورتهای مختلف دهکده های بی خبر و غافل را مورد تهاجم قرارمی دادند: مثلا با راه انداختن عروسی های دروغین و یا با ایجاد تشییع جنازه های کذائی
شاه سونهاادعامی کنند که اشرارمی توانستندمورا ازچشم شخص بربایند. هر کدام ازآنها دارای تفنگ واسب وخورجین پرازفشنگ بودند و مشهور است که می گویندحتی گرگها هم از گوسفندان شاه سونها بیم دارند .
گروههائی که به گوسفند دزدی می رفتند درحدود پانزده نفر بودند ، و معمولا این عده گوسفندها را از اوبا[4] می دزدیدند . وحتی گاهی مسافت زیادی را طی می کردند و به داخل خاک روسیه می رفتند .
بنا به اطلاعات موجودآنان اسبهائی هم می دزدیدند وقتی اموالی دزدیده می شد اول به پیش رئیس قبیله می آوردند و اونخست سهم خود را بیشتر از دیگران برمیداشت وباقیمانده نیز مابین بقیه افراد مخصوصاً خانواده هائی که یکی آن کشته شده ویا کسانی که اسب خودرا ازدست داده بودند تقسیم میشد.

---

1 – Dunsterville 2 – Wagstaffe

۳ـ این رودخانه درقفقاز فعلی جریان دارد و پس ازپیوستن به ارس وارد دریاچه خزر می شود.

4 – UBA

۴ ـ اختلافات

گوسفند دزدی وقتل نفس معمولا به آتش اختلافات بین خانواده‌ها وطوایف دامن می‌زد ، وهمچنین غارت‌های پی‌درپی باعث می‌شد که طوایف در مقابل یکدیگر صف‌آرائی کنند و معمولا این اختلاف منجر به زد وخورد و کشت‌و کشتار بین طوایف می‌شد. قوجاباغلوها ضمن جنگی که با افراد طوایف کوچك کردند عده‌ای از آنها از جمله طوایف عربلو ، جعفرلو، وپیرراوت‌لو را جزو طایفه خود درآوردند

همچنین قوجاباغلو باباره‌لوها نیز دراوقات مختلف میجنگیدند لکن طولانی‌ترین اختلاف‌ها، اختلاف بین طایفه قوجاباغلو وحاجی‌خواجه‌لواست یکی از نبردهائی که رخ داده وثبت شده مربوط است به اختلاف بین جعفرلوها و گی کلوها وآن به این ترتیب نقل شده است که گویا جعفرلوها طایفه گی کلورا موردغارت قرار می‌دهند ودرنتیجه برادر رئیس طایفه جعفرلو کشته می‌شود واین کشت‌و کشتار ادامه پیدا می‌کند تا سرانجام تبدیل به یك جنگ خونین می‌گردد و بالاخره هم جعفرلوها پیروزمی‌شوند اختلاف‌های دیگری که وجودداشته و معروف است مربوط است به اختلافات میان گی کلو[1] ها وحاجی‌خواجه‌لوها و میان سایر طوایف مختلف ساکن مغان (مخصوصاً میان خواجه‌لیوها و قبایل قره داغ .)

یك اختلاف طایفه‌ای وقبیله‌ای فقط به‌این صورت امکان خاتمه یافتن داشت که رؤسای طرفین متخاصم پیامهائی برای یکدیگر می فرستادند و حاضر می‌شدند که خونهای کشته‌شدگان راپبردازند وخونهای هر شخص مقتول عبارت بود ازصد گوسفند ، دوشتر ، یك اسب وبعضی وقتها یك دختر ومعمولا پس از اینکه ازدواجی بین دو طایفه صورت‌می‌گرفت اختلافات بین آنها نیز منتفی شده‌تلقی می‌شد واگرچنانکه یکی‌ازدوطایفه از قبول‌پرداختن‌خونبها سر باز می‌زد زد وخورد بین آنان ازنوآغازمی گردید .

---

1 - GEİKLU

٧ ـ نبرد ساری خان .

درآوریل سال ۱۹۲۰ ارتش سرخ آذربایجـان شوروی را اشغال کرد و گروهی که درآنجا بنام مساواتیست‌ها فعالیت میکردند متواری گردیدند و عده‌ی زیادی ازآنان به‌ایـران آمدنـد درتعقیب این جریان بلشویکها در انزلی[1] نیروپیاده کردنـد و جمهوری گیلان را تشکیل دادنـد و عده‌ی نیز رهسپار مازندران شدند ، ستون دیگری کـه شرح آن ذیلا خواهد آمد در فوریه سال ۱۹۲۱ وارد دشت معان گردیدند .

درمیان این پناهندگان شخصی بود بنام ساری‌خان که سابقاً ازملاکین قریـه آقاخانلی محسوب می‌شد . او بادوبرادر وخواهرش وسه نوکر ازمرز گذشت وتابستان را درییلاق درمیان سران طایفـه قوجاباغلو به سر برد . بافرارسیدن زمستان‌او به‌میان‌پیراوت‌لو آمد و آقا کیشی‌بیگ به‌اوچادری داد.

چنین بنظر می‌رسد که مأموری ازروسیه‌بمنظوریافتن محل ساری‌خان و کسانی که به‌اوپناه داده بودند ازمرز می گذرد واوپس‌ازیافتن محل‌سکونت آقا کیشی‌بیگ‌پیراوت‌لو، ساری‌خان،فضی‌بیگ‌عربلو. ایازونوروزقوجاباغلو به روسها گزارش می‌دهد

چند روزبعد ناگهان عده‌ای سواره‌نظام‌وگروهی پیاده‌نظام که‌باتوپهای صحرائی سنگین ومسلسل وارابه‌های مهمات پشتیبانی می‌شدند در قره‌دونلو بـه چشم می‌خورند و بعد درقیریل موخور استقرار نموده چادر می‌زنند . (مراجعه شود به نقشه شماره ۲) این عده شب هنگام ازمرزگذشته بسوی تازه کند روانه میشوند . عده‌ای ازآنان برای گرفتن جناح راست شاه سون به طرف جنوب حرکت‌می کنند ولی به علت تاریکی شب ومـه بودن هوا از یوزگوی سر درمی‌آورند . بعد ازاینکه هوا روشن می‌شود وآنهـا موقعیت خود را تشخیص میدهند چادرهـای عربلو و قوجاباغلوها را محاصره کرده شروع به‌شلیك میکنند ، عربلوها اول کاری که میکنند زن وبچه‌های‌خودرا جمع کرده وازچادرهـا بیرون می کشند وفرار میدهند واحشام وچادرهای

---

[1] ـ بندرپهلوی فعلی .

خودرا به‌جا می گذارند گروهی دیگر تیز ازاسواران روسی بطرف رود ارس شروع به‌پیشروی میکنندو گروهی دیگر که ازرودخانه می گذشتند درراه به پتی‌لوها برخورد نموده شروع به زدوخورد میکنند . درحدود ساعت ۸ عشایر جعفرلو و پیراوت لو در چادر های خودشان صدای شلیك گلوله را می‌شنوند ، نخست تصور می کنند کـه عده‌ای از پتی‌لوها ازراهزنی شبانـه برمی گردند. ولی بعد که هوا روشن می‌شود ومه هوا کم میگردد ساری‌خان وعده‌ای‌دیگر بیرون می‌آیند که ببینند چه خبراست ومشاهده میکنند که سراسرساحل‌رودخانه‌ازپیراوت‌لو تا تازه کند مملواست ازسربازان روسی . بلافاصله بر گشته وموضوع را خبر میدهند وفوراً شروع به تخلیه چادرهـا میکنند ، هنگامیکـه آنان مشغول نجات دادن افراد خانواده خود بودند ، پیراوت‌لوها ازدوطرف شمال شرق وجنوب شرق جلو روسها را سد میکنند

حالا روسهـا از یلاقارشا (YELAGA RSHA) در جنوب و محمدرضا و قره‌داغلو درشرق پیشروی‌نموده توپخانه خودرا درارتفاعات (دوش بورون) سنگربندی نموده ، و شروع به‌فروریختن شرپنل و آتش‌مسلسل‌برچادرهای شاه‌سونها می کنند ناگهان مشاهده می کنند که از دوطرف شدیداً در زیر آتش‌هستند . عربلوها درنهایت قدرت وشجاعت مقاومت‌میکردند وفضی‌بیگ پرچمدار وپیشرو شلیك آنها بود ساری‌خان ، آقا کیشی‌بیگ، بیوك‌آقا و پسر برادرش امیرقلی‌حمله را رهبری می کردند درارتفاعات قاسم‌اوتوران ساری‌خان وآقارضا موضع گرفته ومی‌جنگیدند بالاخره‌قوای روس مجبور می‌شوند که از جنگ دست بکشند و اسلحه را به زمین بگذارنـد ، در این هنگام ساری‌خـان واطرافیانش شروع بـه تعقیب آنها می کنند و حتی یك مسلسل سنگین بدست ساری‌خان می‌افتد و آنها به این وسیله میتوانند روسها را دربیوك‌خانلو وامتداد رود ارس تحت فشار قرار دهند .

روسها این بار درمحمدرضالو سنگر می گیرند ودوباره شروع به‌شلیك می کنند. اسب‌ایازبیگ‌تیرمیخوردولی‌احمدخان پیراوت‌لو ازاسب پیاده‌شده واسب خود به‌اومیدهد تابتواند تیراندازی کند.

نقشه نبرد و برقراری نیروهای ساری خان

ساری خان درحوالی قره مزارعده‌ای از افـراد روسی را تحت تعقیب قرارمیدهد وآنانرا زیرآتش می گیرد ولی یکی از سربازان با استفاده از موقعیت اوراهدف قرارداده وبسوی اوشلیك می کند و گلوله به‌سینه‌اواصابت می‌نماید. یکی دیگر از سران طایفه خراسانلو نیز کشته می‌شود. روز بعد ساری خان دراثرجراحتی که به‌او وارد شده‌بود می‌میرد

ضمیمه .

این بخش بر منزله‌ای راهنمائی است برای مطالعه فهرستهائی که بعداً ذکرخواهد شد.

چگونگی پیدایش ایل شاهسون را می‌توان بطور خلاصه در دیاگرام زیرخلاصه نمود فلشهای‌پررنك‌روی‌نقشه حملات‌پی‌درپی‌قبایل‌ترك را،ازحملات غز گرفته تا اشغال‌آذربایجان توسط‌آق قویونلوهاوقره قویونلو وبهمین‌ترتیب تا قزلباش وشاه‌سون را مشخص مشخص می کند. فلشهای مقطع حملات‌مغول وتیموری را مشخص می‌سازد.

اغلب قبائل مهمی که اکنون دردشت مغان ساکن هستند بازماندگـان کسانی هستند که درسال ۱٦۰۰ به‌آذربایجان وارد شدند، و یك قرن بعد از آن شاه اسماعیل، بااتکاء به‌قوای‌آنان خود را به‌سلطنت رسانید

درسال ۱۸۰۰شاه سون به‌قبایلی‌تقسیم شد و هر کدام از آنها دارای یك ایل بیگی جداگانه گردیدند باظهورروسها درقشلاق‌آنان درمغان شاه‌سونها سر به‌طغیان برداشتند وعلیه نیروهای مهاجم شوریدندتابالاخره روسهامجبور شدند ازقسمت مهمی‌ازمغان صرفنظر کنند تااواخرقرن اخیرشاه‌سون‌همچنان درحالت‌آشوب وطغیان بسرمی‌برد تااینکه‌باخلع سلاح نمودن‌آنان واسکان آنها درزمان رضاشاه کبیربه‌این وضع خاتمه داده شد.

اززمان خلع سلاح باین طرف شاه سون علاوه بردوتیره قبلی که وجود داشت به‌چهارتیره منقسم گردید ابتدا سه گروه ازآنها درتابستان بسوی‌غرب وشرق غرب سبلان مهاجرت نموده و دراین موقع اهرمشکین شهر، واردبیل برای‌آنها مراکزخرید وفروش محسوب می گردد گروه چهارم بین خروسلو واشراق مستقراست و گاهی درتابستان بسوی سراب روان می گردد.

جز در مواقع جنك دیگر ایل بیگی وجود ندارد در حقیقت صفت مشخصه‌ایکه باعث شده شاه‌سونها باسایر قبایل وایلات ایرانی تمایل داشته باشد اینست که آنها خان قبیله‌ای ندارند ودرحقیقت هرطایفه و هربیك نسبت به خود استقلالی دارد. وموضوع دیگر که موجب شناسائی آنان از سایرقبایل مخصوصاً قبایل قره داغ می شود وجود آلاچیقهای آنـان است ، که به‌طرز خاصی ازنمد ساخته می‌شود

ازنظر اصل ونسبت درحال حاضر ۳۲ طایفه درمغان هفده طایفه نیز در قره‌داغ‌زندگی می کنند بعضی ازطوایف بطورکلی استقرارپیدا کردند و در یك جا ساکن شدند وبعضی دیگر گاهی چادرهائی در مراتع می‌زنند . هر طایفه ممکن است ازپنجاه تاهزارخانواده ویا بیشتر تشکیل شده و هرطایفه نیزممکن است به دو تا ۲۰ تیره تقسیم گـردد غالباً وضع اجتماعی طوایف موقع استقرار با مشکلاتی مواجه می‌شود و دراین هنگام که معمولا رئیس طایفه ، بیگ‌ها ،و رئیس‌تیره‌ها وآق سقل‌ها (ریش سفیدها) برای حل وفصل مشکلات فرا می‌خوانند فهرست شماره ٤ وضعیت فعلی‌آنها بیان می‌سازد ، بعضی ازطوایف اول تیره‌بودند وطایفه بودندوبالعکس عامل کلی وضع‌خاص سیاسی این شاه سون درحال حاضروجود طبقه‌بندی در بین آنهاست

فهرست‌ها

فهرست شماره ۱ــ تیره‌های قزلباش

روملو احتمالا درسال ۱۴۰۴ ازآناتولی درترکیه فعلی آمده‌اند.

شاملو بعد ازحمله چنگیزخان در سوریه (شام) مستقر شدند و سپس تیمورآنهارا نقل مکان داد .

استاجلو (Ustaglu) بعقیده (Hinz) ممکن است این طایفه از حوالی فارس آمده باشد

قاجار. شاید ازبازماندگان جلایریان معول باشند

قرامانلو ازمنطقه قرامان درجنوب ترکیه

ذوالقدر. ازجنوب دیاربکر

افشار (مراجعه شود به‌مقاله مندرج در دائرةالمعارف اسلامی در مورد این ایل) این ایل پس‌ازحمایت ازشاه‌اسمعیل، شاه تهماسب وشاه عباس اول درنزدیکی رضائیه وجنوب مراغه مستقرشدند.

بیات (ایضاً مراجعه شود به‌دائرةالمعارف اسلامی)

ترکمان‌ها: اگرما اینهارا هم قبیله‌ای محسوب نمائیم تاریخ‌آنان‌اندکی مبهم می‌نماید ولی‌آنچه که مسلم است این است که‌آنان ازبازماندگان ترکان غزهستند.

بهارلو. آنان‌با زماندگان خاندانی هستند ازایل شاملو، اما اکنون‌در جنون ایران در صحنه فارس‌وآذربایجان درحدود ۲۵۰۰ خانواده بااین‌اسم زندگی‌میکنند.

خلج تا سال‌۱۴۰۴ درنزدیکی‌ساوه قبیله‌ای باسم‌خلیج یاخلج زندگی می‌کردند واحتمال دارد اینها ازنسل‌آنها باشند.

سایرقبایل ترك وغیرترك قزلباش در آثار اسکندر میرزا و لسترنج (Le Strange) ذکر گردیده است

شقاقی قبیله‌ای کرد بود که بعدهااسم ترك گرفت وآق‌قویونلوها آنان‌را

درمنطقه مغان وسراب اسکان‌داد شاه سونهامتعقدند هنگامی که آنهااز آسیای صغیر آمدند وبه‌منطقه مغان ـ سراب رسیدند شقاقی‌هااز آن‌جارفتند، ومثلی دراین مورد دارند که می گویند « شاه سون گلدیلر شقاقی گتیدیلر» یعنی شاه سونها آمدند وشقاقی‌ها رفتند

فهرست شماره ۲ـ بازماندگان یونورپاشا

یونورپاشا شش پسر داشت که هر کدام ازآنها هم درحدود سه یاچهار داشتند بترتیب زیر.

وخاندانهائی که ازنسل فرزندان یونورپاشا هستند عبارتند از:

ساروجان بیك‌لو (Saru Chan Beklu)

بندعلی‌بیك‌لو

کدشاگا بیك‌لو (Kod Shaga Beklu)

پولاد بیك‌لو

دمیر بیك‌لو

نوروزعلی بیك‌لو

در همین موقع گروه دیگری ازشاه سونها بنام (کرت‌بیك) (Eurt Bek) وارد ایران شدند وخاندانهای زیر ازنسل آنها می‌باشند
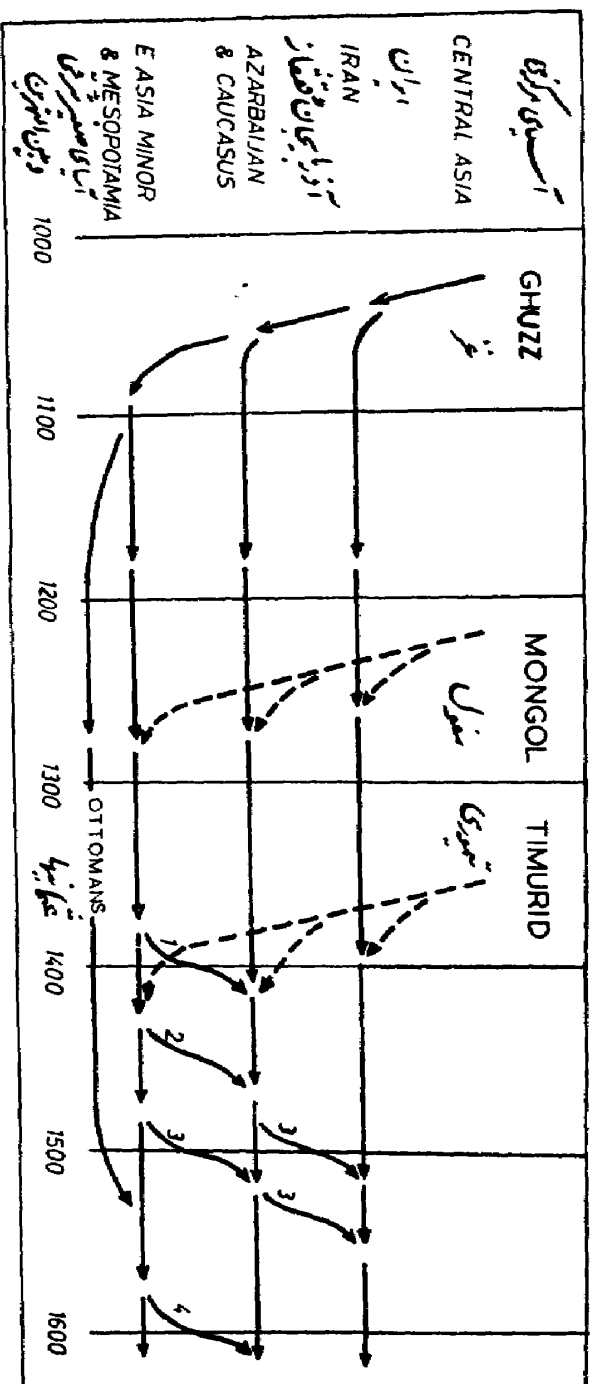
مهاجرت طوایف ترک و مغول (قره قویونلو ـ آق قویونلو ـ قزلباش ـ شاهسون)
در آسیای جنوب غربی از ۱۰۰۰ـ۱۶۰۰ میلادی

فهرست مقالات تاریخی در دو سال اخیر
از
سیروس فروهر

آ

آبان .
دکتر بهرام فره وشی
ش ۳ سال اول بررسیهای تاریخی

آثار اسلامی ایرانیان در شبه قاره هند و پاکستان :
حاج عزیزاله عطاردی قوچانی
ش ۵ سال اول معارف اسلامی

آثار ایرانی در کتابخانه پادشاهی و موزه ملی دانمارك :
ایرج افشار
ش ٤ سال دهم راهنمای کتاب

آثار باستانی درایچ ونیریز :
مجید موقر
ش ۸ دوره سیزدهم مهر

آثار باقیمانده از آتشکده ها و شهرها و قلعه‌های آذربایجان :
اسمعیل دیباج
ش ٦ سال دوم بررسیهای تاریخی

آثار باقیمانده از ردیف موسیقی ایران .
ساسان سپنتا
ش ۱۱ سال پنجم وحید

آثار تاریخی جلفا
دکتر لطف‌اله هنرفر
ش ٦۵ سال ۱۳٤٦ هنر ومردم

آثار تاریخی جلگه شاهپور :
دکتر بهمن کریمی
شماره ۵ و ٦ سال اول بررسیهای تاریخی

آثار و بقایای دهکده‌پارتی (اشکانی)
کامبخش‌فرد

آثار و سنن پیش از اسلام دراماکن متبرك اسلامی ایران :
سید محمد تقی مصطفوی
شماره ۲ سال ششم نشریه انجمن فرهنك ایران باستان

آخرین تلاش سالارالدوله :
یحیی دیوسالار
ش ۳ دوره سه وششم ارمغان

آداب و رسوم ایرانیان باستان از هنگام تولد تا گاه مرك .
موبد رستم شهزادی
ش ۲ سال ششم نشریه انجمن فرهنك ایران باستان

آوازه هنر نقاشی ایرانی در ادبیات عرب .
سید محمد علی امام شوشتری
ش ۱۰ سال ۱۳۴۵ مهر

الف

ابن بطوطه جهانگردی که در قرن وسطی از اصفهان دیدن کرده‌است:
ش ۶۱ ـ ۶۲ سال ۱۳۴۶ هنر و مردم

ابنیه باستانی آذربایجان :
اسمعیل دیباج
ش ۵ سال دوم بررسیهای تاریخی

ابومسلم خراسانی
محمد حسین اسحر
ش ۲ دوره سی و هفتم ارمغان

اخلاق ایرانیان در پیش از اسلام
دکتر محمد جواد شکور
ش ۵ ـ ۶ سال اول بررسیهای تاریخی

ارامنه در ایران :
دکتر. کارایط پاشایان
ترجمه دکتر هراند قوکاسیان
ش ۳و۴ دوره سی وهفتم ـ ارمغان

ارزش تعلیمات جنگی در عصر ساسانیان :
امام شوشتری
ش ٤ سال اول بررسیهای تاریخی

استخاره های محمد علیشاه :
دکتر سیف‌اله وحیدنیا
شماره ۲ـ۳ سال دوم نشریه دانشکده ادبیات اصفهان

استفاده از رموز اکوستیك در تالار قصر عالی قاپو .
دکتر مهندس غلامعلی لیاقتی
ش ۷۳ سال ۱۳۴۷ هنر و مردم

اسلام در ایران .
دکتر عبدالحسین زرین‌کوب
ش ۷ سال اول معارف اسلامی

اسناد تاریخی دوره صفوی :
دکتر خانبابا بیانی
ش ۳ـ٤ سال سوم بررسیهای تاریخی

اسناد تاریخی (چهار دستخط از چهار پادشاه قاجار) :
ش ٥ سال چهارم وحید

اسناد تاریخی (تلگراف ناصرالدین شاه به آقا نجفی :
ابراهیم صفائی
ش ۱ سال چهارم وحید

اسنادتاریخی (عریضه‌علمای‌تهران):
حسین لعفی اعراز
ش ۱۲ دوره شانزدهم سخن

اسناد تاریخی (دونامه از مظفرالدین شاه واحمد شاه قاجار)
ش ٦ سال پنجم وحید

اسناد تاریخی (نامۀ عفت‌السلطنه درباره‌ظل‌السلطان‌وپاسخ‌ناصرالدین شاه) :
ش ۱ سال پنجم وحید

اسناد تاریخی (نامه‌ای ازناصرالدین شاه) .
س ۳ سال پنجم وحید

اسناد تاریخی (تلگرامی از سید عبداله بهبهانی راجع به صوفیه در جز) :
ش ۳ سال پنجم وحید

اسناد و مدارك (دو فرمان از عصر صفوی) :
ابراهیم دهگان
ش ٦ سال یازدهم راهنمای کتاب

اسناد و مدارك (بودجه مدرسه مبارکۀ دارالفنون و نامه عباس‌میرزا به ایچ‌آقاسی باشی) :
ش ٥ سال یازدهم راهنمای کتاب

اسناد و مدارك (نکته‌ای در باب اعتمادالسلطنه) .
ایرج افشار
ش ٤ سال یازدهم راهنمای کتاب

اسناد و مدارك (دستخط محمدشاه به منوچهرخان معتمدالدوله‌گرجی).
ایرج افشار
ش ۱ـ۲ـ۳ سال یازدهم راهنمای کتاب

اسناد و مکاتبات تاریخی (فرمان نویسی در دوره صفویه ـ مهرهای پادشاهان صفوی)
محمد حسن سمسار
ش٦ سال۲ وش۱ سال۳ بررسیهای‌تاریخی

اسناد و مکاتبات‌تاریخی (۱۰ فرمان از شاه‌عباس‌وشاه سلطان حسین و نادر شاه وعلی مرادخان) :
محسن مفخم
ش ٥ سال دوم بررسیهای تاریخی

اسناد و مکاتبات تاریخی (دوسند تاریخی ازشاه عباس وکریم‌خان زند)
محمد حسن سمسار
ش ۳ـ٤ سال دوم بررسیهای تاریخی

اسناد و مکاتبات تاریخی (نامه فرخ خان امین الملك) :
سرهنگ دکتر جهانگیر قائمقامی
ش ۲ سال دوم بررسیهای تاریخی

اسناد و مکاتبات تاریخی (معرفی مجموعه فرمانهاو مکاتبات تاریخی امیر تیمور و پادشاهان صفوی) :
رکن‌الدین همایون فرخ
ش ۲ سال دوم بررسیهای تاریخی

اسناد و مکاتبات تاریخی (رساله تحقیقات سرحدیه) :
محمد مشیری
ش ۱ سال دوم بررسیهای تاریخی

اسناد و مکاتبات تاریخی (نامه فردیناند پادشاه اتریش به محمد شاه قاجار) :
محسن معخم
ش ٤ سال اول بررسیهای تاریخی

اسناد ومکاتبات‌تاریخی (موادفرمان شاه عباس در مورد آزادی‌مسیحیان و عکس و متن نامه میرزا ملکم‌خان ناطم‌الدوله بوزیر امور خارجه ایران در مورد طرح و احداث راه‌آهن سرتاسری اروپا به هند) .
محسن معحم
ش ۳ سال اول بررسیهای تاریخی

اسناد و مکاتبات تاریخی (۳ نامه مربوط به تاریخ‌مشروطیت ایران):
دکتر اصغر مهدوی
ش ۱ـ۲ سال اول بررسیهای تاریخی

اسناد و مکاتبات تاریخی (فرمان شاه صفی به فرماندار گرجستان):
محمد مشیری
ش ۵ـ۶ سال اول بررسیهای تاریخی

اسناد و نامه های تاریخی دوره صفوی (٤ سند تاریخی و فرمان شاه سلطان حسین صفوی) :
دکتر باستانی پاریزی
ش ۵ سال سوم بررسیهای تاریخی

اسناد و نامه های تاریخی دوره صفوی (۸ نامه ازشاه سلطان‌حسین و یك نامه از بیگلربیگی ایروان به صدر اعظم فرانسه) :
دکتر خانبابا بیانی
ش ۵ سال سوم بررسیهای تاریخی

اسناد و نامه های تاریخی (روابط ایران و فرانسه)
سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی
ش ۲ سال سوم بررسیهای تاریخی

اصفهان در دوره سلاطین قاجاریه:
حسین سعادت نوری
ش ٦ سال چهارم وحید

الفبای زبان پهلوی :
رتن‌جی فریدون گوروالا
مترجم دکتر فرهاد آبادانی
ش ۱ سال ششم
نشریه انجمن فرهنك ایران باستان

امامقلی خان فاتح هرمز و پایان زندگی پرافتخار او :
فریدون نوزاد
ش۱و۲و۳ سال پنجم وحید

انحطاط تاریخ نگاری در ایران .
فریدون آدمیت
ش ۱ دوره هفتم سخن

اندرز بهزاد فرخ فیروز .
ترجمه دکتر فرهاد آبادانی
ش ۱ سال نوزدهم
نشریه دانشکده ادبیات تبریز

اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی
دکتر باستانی پاریزی
ش ۸ سال پنجم وحید

اوستا و زرتشت :
لارنس براون
ترجمه دکتر فرهاد آبادانی
ش ٥ ـ ٦ سال اول بررسیهای تاریخی
و ش ۱ دوره سیزدهم مهر

اوزان و مقادیر قدیم در ایران.
سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی
ش ۲ سال سوم بررسیهای تاریخی

اوضاع سیاسی ایران بین سالهای
۱۸۰۰ و ۱۸۱۰
علی مشیری
ش ۱ سال پنجم وحید

اهمیت نقش موزه‌ها در اجتماع :
محمد حسن سمسار
ش ٥٣ ـ ٥٤ سال ٤٥ و ٤٦ هنر و مردم

ایران در آینه جهان
لوئی هوو
ترجمهٔ کیکاوس جهانداری
ش ٥٢ تا ٧١ سال ٤٥ تا ٤٧ هنرومردم

ایران زادگاه نخستین تاریخ جهان.
کارل یان
ترجمهٔ مسعود رجب نیا
ش ۱ سال دهم راهنمای کتاب

ایران شناسی در پاکستان
دکتر شهریار نقوی
ش ۲ سال چهارم وحید

ایران مهد تمدن جهان :
رکن‌الدین همایونفرخ
ش ۳ـ٤ و٥ و٦ سال دوم بررسیهای‌تاریخی

ایلام مهداولیه تمدن ایرانی
دکتر عیسی بهنام
ش ٥٨ سال ١٣٤٦ هنر و مردم

ب

بازدید وزیر مختار روس از کاخ
گلستان .
ابراهیم صفائی .
ش ٥ سال چهارم وحید

باستانشناسی و هنر ایران .
پرفسور آرتور پوپ
ش ٤ سال یازدهم راهنمای‌کتاب

بافته های عصر صفوی
سیلیس **اکرمان**
ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل خانلری
ش ۱۰ دوره هفدهم سخن

برامکه :
عباس پرویز
ش ٥ سال دوم بررسیهای تاریخی

بربط ساز ایرانی :
دکتر مهدی فروغ
ش ۷۰ سال ۱۳٤۷ هنر و مردم

برج مهماندوست دامغان :
رحمت اله نجاتی
ش ۸ سال بیست و یکم یغما

بررسی تاریخی هنر نقاشی ایران:
کیوان رضوی
ش ۲ سال سوم بررسیهای تاریخی

بررسی جغرافیائی شمال ایران .
ژ ــدرش و ش ــپ ــبگی
ترجمهٔ دکتر سیروس سهامی
ش٤ سال سوم مجلهدانشکده ادبیاتمشهد

بررسی جغرافیائی طبیعی شمال ایران
پ ــ بوت
ترجمهٔ . دکتر سیروس سهامی
ش ۱ سال سوم مجله دانشکدهادبیات مشهد

بررسی مدارك مربوط به پوشاك ایرانیان ورسیدگی به نظریات و نوشته‌های شرق شناسان در این باره .
جلیل ضیاء پور
ش ٦٥ سال ١٣٤٦ هنر و مردم

بررسی نمایشگاهی از مفرغهای لرستان در موزه لوور
اکبر تجویدی
ش ٥٦ـ٥٧ سال ١٣٤٦ هنر و مردم

بررسی یکی از نقوش تخت جمشید (داریوش شاه چگونه بار میداده است)
دکتر عیسی بهنام
ش ٦٤ سال ١٣٤٦ هنر و مردم

برگی از تاریخ معاصر
سرهنگ رحیم آدربی
ش ۱۲ سال ۱۳٤٥ مهر

بعضی آداب و مراسم برخورد و معاشرت ایرانیان در عهد باستان
یحیی ذکاء
ش ۲ سال ششم
نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان

بقعه شاهزادگان .
دکتر لطف‌اله هنرفر
ش ۲ سال پنجم وحید

بنای تاج محل .
محسن مقدم
ش ۳ـ٤ سال سوم بررسیهای تاریخی

بناهای تاریخی باقیمانده در اردبیل از دوره صفویه
اسمعیل دیباج
ش ۱ سال سوم بررسیهای تاریخی

بی بی شهربانو و بانو پارس
ماری بویس
ترجمه دکتر حسن جوادی
ش ۳ـ٤ سال دوم بررسیهای تاریخی

پ

پارچه های قدیم ایران
پرویز برزین
ش ٥٩ سال ١٣٤٦ هنر و مردم

پادشاهان‌هخامنشی واحترام‌گزاران آنها به معتقدات ملل مغلوب
سرهنگ ستاد مسعود معتمدی
ش ٥ سال سوم بررسیهای تاریخی

پارسه‌گرد آرامگاه کوروش بزرگ
دکتر عیسی بهنام
ش ۷۱ سال ١٣٤٧ هنر و مردم

پارسیها و مادیها
دکتر عیسی بهنام
ش ۲ سال سوم بررسیهای تاریخی

پایان‌کار میرزا آقاخان نوری
سرهنگ دکترجهانگیر قائم‌مقامی
ش ۳ـ٤ و٥ سال سوم بررسیهای تاریخی

پذیرائی ازکوردیپماتیک درعمارات سلطنتی ایران :
محمد مشیری
ش ۸ سال چهارم وحید

پذیرائی‌شاه‌تهماسب ازهمایون شاه
فریدون نوزاد
ش ۸ سال چهارم وحید

پرتوی از فرهنگ ایران در روزگار ساسانی
محمدعلی امام شوشتری
ش۱ و۲و۳ـ٤سال‌دوم بررسیهای تاریخی

پژوهشی تازه در پیرامون جایگاه آتشکده آذرگشسب
غلامحسین صدری افشار
ش ٥ سال چهارم وحید

پژوهشی درباره عصر زرتشت
رکن الدین همایون فرخ
ش ٥ سال سوم بررسیهای تاریخی

پدران ما که بودند وازکجا باین سرزمین آمدند
دکتر عیسی بهنام
ش ۷۰ سال ١٣٤٧ هنرو مردم

پیامها وپیغام‌های تاریخی(جهانشاه قره قویونلو وپیربداق)
کاظم روحانی
ش ۷ سال چهارم وحید

پیرسیاست (نظام الملک)
دکتر غلامحسین یوسفی
ش ٤ سال سوم مجله دانشکده‌ادبیات مشهد

پیشدادیان و کیانیان :
ابراهیم پورداد
ش ۲ سال چهارم نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان

پیشقدمان کشف‌آثارتاریخی ایران
دکتر عیسی بهنام
ش ٥ ـ٦ سال چهاردهم مجله دانشکده ادبیات تهران

پیکره های زنان اشکانیان در کرمانشاه :
سرلشکر مظفر زنگنه
ش ٥ـ٦ سال اول بررسیهای تاریخی

ت

تاجها وتخت های سلطنتی ایران:
یحیی ذکاء
ش ٦٠ سال ١٣٤٦ هنر ومردم

تاریخ بختیاری
سرهنگ اوژن بختیاری
ش ۱ تا ۱۰ سال چهارم وحید

تاریخ عراق عجم .
رضا طباطبائی وکیلی
به کوشش دکتر منوچهر ستوده
جلد ١٤ سال ٤٦ـ١٣٤٥ فرهنك‌ایران‌زمین

تاریخ وکنگره تاریخ
دکتر باستانی پاریزی
ش ۹ سال بیست ویکم یغما

تاریخ ونقش آن در زندگی بشر :
دکتر خانبابا بیانی
ش۱ و۲ سال اول بررسیهای تاریخی

تاریخچه اسلحه سرد درایران
رومانوسکی دوبیچا
ش ٣ـ٤و٥و٦ سال دوم بررسیهای تاریخی

تاریخچه‌ای از نوروز
ستوان ۲ منوچهر شجاعی
ش ٥ و ٦ سال دوم بررسیهای تاریخی

تاریخچه پیدایش‌ستادها . ازفراعنه تا داریوش .
سرهنگ ج . د . هیتل
ترجمه سرتیپ میرحسن عاطفی
ش ۱و ۲ سال اول بررسیهای تاریخی

تاریخچه سربازگیری درایران
سرهنك دکتر جهانگیر قائم‌مقامی
ش ۲ سال‌دوم بررسیهای تاریخی

تاریخچه کتاب وکتابخانه درایران
رکن‌الدین همایونفرخ
ش ٥١ تا ٧٣ سال ٤٧ـ١٣٤٥ هنر ومردم

تاریخچه هنرنقاشی ایران در دوره اسلامی (آغاز سده یکم تاپایان سده ششم):
کیوان رضوی
ش ٣ـ٤ و٥ سال سوم بررسیهای تاریخی

تاثیرادبیات وفرهنك‌دوران ساسانی درسیرالملوك یا سیاست نامه
دکتر مهدی غروی
س ۱ سال ششم نشریه انجمن فرهنك ایران باستان

تاثیرایرانیان درحمه ... اسلام
امام شوشتری
ش ٥ سال سوم بررسیهای تاریخی

تاثیر اسلام و ایران دو فرهنك ایتالیائی :
پروفسور بوسناتی
ش ۲ و ۳ سال دوم نشریه دانشکده ادبیات اصفهان

تاثیر زبان فارسی در عربی
عبدالحامد عبدالقادر
ترجمه فیروز حریرچی
ش ۲ سال چهارم و ش ۱و۲و ۳ و۵ و٦ سال پنجم وحید

تاثیر موسیقی ایرانی در موسیقی عربی
محمدعلی امام شوشتری
ش ٤ سال ٥ وحید

تاثیر هنر کمال‌الدین بهزاد در صفحات مصور نسخه های خطی دوران شاه اسمعیل اول
دکتر عیسی بهنام
ش ٦٦ سال ۱۳٤۷ هنر و مردم

تحقیق درباره شاهنشاهی و ارتش ایران .
سرهنگ ستاد ناصر فربد
ش ۲ سال دوم بررسیهای تاریخی

تحقیق وتاریخ ازنظر مردم‌شناسی.
رشید یاسمی
ش ۱ـ۲ سال اول بررسیهای تاریخی

تحقیقی درباره نام و هنگام جشن سده :
دکتر علی اصغر حریری
ش ٤ سال پنجم وحید

تحقیقی در ریشه های هنر ایران
ایران درودی
ش ۱۱ـ۱۲ دورهٔ هفدهم سخن

تحقیقات باستانشناسی ایران در سیر زمان
سوان ۲ موچهر شجاعی
ش ۱ سال دوم بررسیهای تاریخی

تحقیقات علمی فرانسویان درزمینه گذشته امپراطوری ایران
پروفسورگیرشمن
ترجمه سرهنگ ستاد احمدبازرگان
ش ٤ سال اول بررسیهای تاریخی

تحلیلی از یك سند تاریخی راجع به مرفع پادشاهی (گنبس وچمس)
محیط طباطبائی
ش ٦۱ ـ ٦۲ سال ۱۳٤٦ هنرومردم

تزئینات آجری در معماری اسلامی ایران
عبدالحسین سپنتا
ش ۲ سال اول معارف اسلامی

تزئینات گچی درآثار تاریخی-اصفهان
لطف‌اله هنرفر
ش ۷۲ سال ۱۳٤۷ هنر و مردم

تمك و پیشینه آن درایران
یحیی ذکاء
ش ۳ـ٤ سال دوم بررسیهای تاریخی

تلخیص کتاب الناجی تالیف صابی:
ابواسحاق ابراهیم الصابی کاتب
ترجمه احمد آرام
ش ۱ـ۲ـ۳ سال یازدهم راهنمای کتاب

ح

حاج محمد حسن شیرازی آشتیانی وکیل الدوله
حسین سعادت‌نوری
ش ۳ سال چهارم وحید

حاج محمد حسین خان نظام‌الدوله اصفهانی صدراعظم ایران :
احمد گلچین معانی
ش ۳ سال پنجم وحید

حاج میرزا آغاسی:
حسین سعادت نوری
ش ۱۲ سال نوزدهم وش ۱ سال بیستم یغما

حاج میرزا آقاسی وسلطان قاجار.
احمد گلچین معانی
ش ۱۰ سال بیستم یغما

حاج میرزا یحیی دولت آبادی:
حسین سعادت نوری
ش ۷ دورهٔ سی‌وهفتم ارمغان

حکمت وفلسفه درایران باستان
علی سامی
س ٦۹ سال ۱۳٤۷ هنر ومردم

خ

خاطرات سردار ظفر :
حاج خسروخان سردار ظفر
ش ۷و۸و۹و۱۰و۱۱و۱۲سال‌چهارم وحید

خاطرهٔپروفسور براون ازرزشسیان ایران :
جمشید کارمجی کاتراك
ترجمه دکتر فرهاد آبادانی
ش ۱۱ سال ۱۳٤۵ مهر

خاندان کاکویه :
استاد عباس پرویز
ش ۳ سال اول بررسیهای تاریخی

خرم دینان وقیام بابك برای استقلال ایران:
عباس پرویز
ش ۱ـ۲ سال اول بررسیهای تاریخی

خط علیرضا عباسی (کنارگاوحوضی)
ایرج افشار
ش ۹ سال بیستم یغما

خلاصه‌ای ازشرح حال سید جمال‌الدین معروف به افغانی :
محمدحسین استخر
ش ٤ دوره سی وششم ارمغان

خلفا در قلمرو آل بویه .
مرتضی مدرسی چهاردهی
ش ۱ سال دوم بررسیهای تاریخی

خوراك پزی وخوان آرائی در ایران باستان :
امام شوشتری
ش ۱ سال سوم بررسیهای تاریخی

د

ذ

ذخایر وتسلیحات ایران در اوان مشروطیت :
محسن فرزانه
ش ۸ سال بیست و یکم یغما

ر

رجال دوره قاجاریه
حسین سعادت نوری
ش ۱۰ سال بیستم یغما
ش ۱۲ سال بیستم یغما
ش ۲ سال بیست و یکم یغما

رجال دوره قاجاریه (محمدحسن‌خان ایروانی یا خانباباخان سردار) :
حسین سعادت نوری
ش ۱ سال چهارم وحید

رجال دوره قاجاریه (عبدالله‌خان امین‌الدوله) :
حسین سعادت نوری
ش ۲ سال پنجم وحید

رساله‌ای در تاریخ‌خط و نقاشی :
قطب‌الدین محمد قصه‌خوان
ش ۶ـ۷ دوره هفدهم سخن

رساله‌ی کمانداری :
ایرج افشار
ش ۲ سال سوم بررسیهای تاریخی

رسم الخط فارسی در قرن پنجم هجری :
دکتر جلال متینی :
ش ۲ـ۳ سال سوم مجله دانشکدهٔ ادبیات مشهد

رکن‌الدوله ها :
حسین سعادت نوری
ش ۷ سال چهارم وحید

رنگ و رنگ مایه :
پروفسور آرتور پوپ
ترجمه آل سمیعا
ش ۲ دوره هفدهم سخن

روابط سیاسی و فرهنگی ایران و سند :
سیدحسام‌الدین راشدی
ش ۳ و ٤ و ٥ سال چهارم وحید

روابط نظامی ایران و فرانسه در دوره صفویه :
سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی
ش ۱ـ۲ سال اول بررسیهای تاریخی

روابط هنری ایران و یونان (شرق و عرب) دراوائل هزاره اول پیش از میلاد :
دکتر عیسی بهنام
ش ۲ سال ۱۳٤۷ هنر و مردم

ری باستان
عبدالحسین سپنتا
ش ۱ سال پنجم وحید

ریشه‌های تاریخی‌روابطازتش‌ومردم:
سرتیپ میرحسن عاطفی
ش ۳ سال اول بررسیهای تاریخی

ز

زبان مادی .
فاتح شیخ‌الاسلام
ش۲ـ۳سال دوم نشریه دانشکده ادبیات اصفهان

زبیده خانم امینه قدس (اولین بانوی حرمسرای سلطنتی ایران‌که برای معالجه باروپا رفت)
حسین سعادت نوری
ش ٤ دوره سی وششم ارمغان

زرتشت ودربار ویشتاسب .
دکتر بهرام فره‌وشی
ش ۱ـ۲ سال اول بررسیهای تاریخی
ش ۲ سال چهارم نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان

زرتشت و گشتاسب
دکتر رحیم عفیفی
ش ۱ سال سوم مجله دانشکده‌ادبیات‌مشهد

زنان تاجدار .
ش ۱۱ سال چهارم وحید

زنان سربار نامدار تاریخ :
سرتیپ میرحسن عاطفی
ش ٥ـ٦ سال اول بررسیهای تاریخی

زیبائیهای ایران کهن (اصفهان قدیم) :
دکتر عیسی بهنام
ش ٥۱ سال ۱۳٤٥ هنر ومردم

زین ابزار (برگی ازتاریخ سلاح در ایران) :
ابراهیم پورداود
ش ۱و۲و۳و٤و٥و٦ سال اول وش ۱ سال
ش ۱ سال سوم بررسیهای تاریخی

س

ساراسن ها وزبان آنها :
دکتر سیف‌الدین قائم‌مقامی
ش ۳ـ٤ سال دوم بررسیهای تاریخی

سخنی چند در باره هنر جنگ و تحول وسائل جنگی در خلال‌قرون.
تیمسار سرتیپ میرحسن عاطفی
ش ۱ سال دوم بررسیهای تاریخی

ش

ص

صفحه‌ای از تاریخ اصفهان (قرن ۱۱ تا ۱٤) :
دکتر جلال‌الدین همائی
ش ۱و۲و۳و٤ سال پنجم وحید

ط

طاق بستان .
مهندس حاکمی
ش ٤ سال اول بررسیهای تاریخی

طبقات مردم در ایران قدیم .
دکتر محمدجواد مشکور
ش ۳ سال اول بررسیهای تاریخی
طراحی ناصرالدین شاه .
ش ۱۰ دوره هفدهم سخن

ع

عزل میرزا حسینخان صدراعظم
فرهاد میرزا معتمدالدوله
ش ۲ سال پنجم وحید

عزل‌ومحاکمه‌وزیرشاه‌سلطان‌حسین.
دکتراسمعیل دولتشاهی
ش ۲ دوره هفدهم سخن

عشایر ایران :
سرهنك دکتر جهانگیرقائم‌مقامی
ش ٤ سال اول بررسیهای تاریخی

علل مهاجرت زرتشتیان :
صبرهواواله
ش ۱۰ سال ۱۳٤۵ مهر

عمرولیث وتلاش او درایجاد وحدت ایران :
عباس پرویز
ش ۳-٤ سال سوم بررسیهای تاریخی

غ

عائله سالارالدوله
سرهنگ‌ستاد مسعود معتمدی
ش ۳-٤ سال سوم بررسیهای تاریخی

ف

ق

ک

کشف دو آتشکده پارتی در مناطق نفت‌خیز ایران :
پروفسور گیرشمن
ترجمه سرتیپ هاشم حجب
ش ۱ـ۲ سال اول بررسیهای تاریخی

کشورداری داریوش بزرگ .
فرهاد آبادانی
ش ۷۲ سال ۱۳۴۷ هنر ومردم
وش ۲ سال اول روشندل

کشورداری دوران ساسانی و تاثیر آن در دستگاه سلجوقیان
دکتر مهدی عروی
ش ۲ سال ششم نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان

کشور عراق از دیدگاه فرهنگ و تمدن رنگ ایرانی دارد نه عربی:
امام شوشتری
ش ۳ـ۴ سال سوم بررسیهای تاریخی

کوروش در روایات ایرانی :
دکتر باستان پاریزی
ش ۵ سال دوم بررسیهای تاریخی

کوروش در روایات شرق :
شیرین بیانی (اسلامی)
ش ٦ و۸ و۹ و۱۰ سال بیستویکم یغما

کوشش شاهان هخامنشی برای صلح و امنیت .
دکتر عیسی بهنام
س ۷۳ سال ۱۳۴۷ هنر و مردم

کهن ترین و ارزنده ترین سند تاریخی ایران :
علی سامی
ش ۳ـ۴ سال سوم بررسیهای تاریخی

گ

گاهنمای سنگسری :
چراغعلی اعظمی سنگسری
ش ۳ـ۴ سال سوم بررسیهای تاریخی

گچ‌بریهای بازمانده از قرن ۷ تا ۹ در قم :
مدرسی طباطبائی
ش ۷ سال پنجم وحید
وش ۸و۹ سال پنجم وحید

گزارشی از چگونگی و چند وچونی تزئین پوشاك در زمان ماد ها :
جلیل ضیاء پور
ش ٦۷ـ٦۸ سال ۱۳۴۷ هنر ومردم

گزارشی از یك مطالعه جغرافیائی .
دکتر دره میرحیدر
ش۴ سال چهاردهم‌مجله دانشکده ادبیات‌تهران

گزارش رسمی درباره قتل ناصر ـ الدین شاه :
ابراهیم صفائی
ش ٦ سال چهارم وحید

به خراسان و سیستان :
گزارش سفر محمد ابراهیم خدابنده
ش ۸ سال چهارم وحید

معرفی مجموعه هنری اشیاء شیشه‌ای ایرانی :
علی اکبر علائی
ش ۵۲ سال ۱۳٤۵ هنر ومردم

معماری اسلامی ایران .
عبدالحسین سپنتا
ش ۱ سال اول معارف اسلامی

مقام شاه درایران باستان
دکتر محمد جواد شکور
ش ۱ـ۲ سال اول بررسیهای تاریخی

مقدمه‌ای کوتاه برهنر اسلامی .
ارنست کونل
ترجمه هوشنگ طاهری
ش ۱۰ دوره هفدهم سخن

مکاتب نقاشی درایران بعد اراسلام
ادگار بلوشه
ترجمه جلال ستاری
ش ٦۷ـ٦۸ و۷۰ و۷۳ سال ۱۳٤۷ هنرومردم

ملاحظاتی در باره تاریخ ایران
پروفسور رومر
ترجمه دکتر حسن جوادی
ش ۳ـ٤ سال سوم بررسیهای تاریخی

ملوك نیمروز یا طبقه دوم صفاریان:
عباس پرویز
ش ٤ سال اول بررسیهای تاریخی

ممیزات نقاشی های قدیم ایران
دکتر سیدمحمد یوسف علمی
ش ۱ دوره هیجدهم سخن

منابع کتبی تاریخ ایران اسلامی .
برنارد لوئیس
ترجمه مسعود رجب نیا
ش ۳ سال دهم راهنمای کتاب

موسیقی در ایران باستان و تاثیر آن در دوران اسلامی :
حسینعلی ملاح
ش۲ سال ششم نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان

موسیقی در قرن چهارم .
خوارزمی
ترجمه حسین خدیو جم
ش ۲ دوره هفدهم سخن

موسیقی یکی ازمظاهر تمدن‌درخشان ایران در زمان ساسانیان .
دکتر خان بابا بیانی
ش ۱ سال دوم بررسیهای تاریخی

موقوفات امامقلـی خان برمشاهـد متبرکه .
کرامت رعنا حسینی
ش٤ سال پانزدهم مجله‌دانشکده ادبیات‌تهران

میراث هنر هخامنشی :
دکتر عیسی بهنام
ش ۳ـ٤ سال سوم بررسیهای تاریخی

ن

نظری بیکی از اسناد تاریخی:
محمد محیط طباطبائی
ش ۲ سال پنجم وحید

نمود سیاسی و فرهنگی و معنوی ایرانیان در عربستان هنگام ظهور اسلام :
ابوالقاسم پاینده
ش ۳ سال اول بررسیهای تاریخی
ش ۱۰ سال ۱۳۴۵ مهر

نقاشی های رضا عباسی :
حسین خدیو جم
ش ۱۱-۱۲ دوره هفدهم سخن

نقاشی های قهوه‌خانه‌ای
کریم امامی
ش ٦ سال دهم راهنمای کتاب

نقاشی های کاخ عالی قاپو :
جلال ستاری
ش ٦٤ سال ۱۳٤٦ هنرومردم

نقش و نقش یادگاری ها درابنیه باستانی :
محمد مشیری
ش ۸ سال چهارم وحید

نقش رستم در تاجگذاری پادشاهان ساسانی :
دکتر عیسی بهنام
ش ٦۰ سال ۱۳٤٦ هنر و مردم

نقش طاهر ذوالیمینین در احیاء استقلال ایران :
عباس پرویز
ش ٦ سال دوم بررسیهای تاریخی

نقش یعقوب لیث دراحیاء استقلال ایران .
عباس پرویز
ش ۱ سال سوم بررسیهای تاریخی

نکاتی چند درباره مشکلات تاریخ نویسی ایران :
دکتر حافظ فرمانفرمائیان
ش ۵-٦ سال اول بررسیهای تاریخی

نگاهی به آثار موجود نقاشی قدیم ایران :
دکتر عیسی بهنام
ش ٥٦-٥٧ سال ۱۳٤٦ هنر ومردم

نگاهی به تاجگذاری شاهنشاهان تاریخی ایران در اماکن باستانی و مراکز تاریخی
نصرت‌اله مشکوتی
ش ٦۰ سال ۱۳٤٦ هنر ومردم

نگاهی به تحول صنعت نقره‌کاری‌در ساخت اشیاء هنری در ایران
پرویز برزین
ش ۷۳ سال ۱۳٤۷ هنر ومردم

نگاهی به گنجینه های باستانی و هنری ایران :
نصرت‌اله مشکوتی
ش ۷۱ سال ۱۳٤۷ هنر ومردم

نمایش در قرون وسطی در کشور-های اروپا و مقایسه آن با نمایش-های مذهبی در ایران :
دکتر مهدی فروغ
ش ٦۳ و ٦٤ و ٦٥ سال ۱۳٤٦
ش ۵ سال سوم بررسیهای تاریخی

و

ه

ی

یك قرارداد بازرگانی بین ایران و فرانسه :
سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی
ش ۳ـ٤ سال سوم بررسیهای تاریخی

یك لشکر کشی تاریخی از راه‌خلیج فارس :
امام شوشتری
ش ٦ـ٥ سال اول بررسیهای تاریخی

یکی از آثار دوران تیموری
پروین برزین
شماره ۵۳ـ٥٤ سال ۱۳٤٦ هنرومردم

یکی از ایالتهای تابعه ایران در ادوار قدیم :
عبدالرفیع حقیقت (رفیع)
ش ٦ سال پنجم وحید

بخش دوم

فهرست مقالات یك سالهٔ مجلهٔ بررسیهای تاریخی

الف

ب

پ

ج

جوادی ـ دکتر حسن
ملاحظاتی درباره تاریخ ایران
(ترجمه)
پروفسور رومر
ش ٣ ـ ٤ سال سوم

د

دادبه ـ غلامرضا
واژگونی های تاریخ
ش ٥ سال سوم بررسیهای تاریخی

دیباج ـ اسمعیل :
بناهای تاریخی باقیمانده در اردبیل از دوره صفویه
ش ١ سال سوم

رجوی (ایزد) ـ کاظم
ترانه یا رباعی درادبیات ما وجهان
ش ١ سال سوم بررسیهای تاریخی
س٢ سال سوم بررسیهای تاریخی

رضوانی ـ دکتر محمد اسمعیل
سیری‌درنخستین روزنامه‌های ایران
ش ١ سال سوم

سندی از قحطی سال ١٢٨٧
ش ٣ـ٤ سال سوم بررسیهای تاریخی

پاسخ بیک نامه درمورد کلمه روزنامه
ش٣ـ٤ سال سوم بررسیهای تاریخی

نمونه خط فاضل خان گروسی
ش ٥ سال سوم بررسیهای تاریخی

رضوی ـ کیوان .

تاریخچه هنر نقاشی ایران در دوره اسلامی از آغاز سده یکم تا پایان سده ششم
ش٣ـ٤ سال سوم بررسیهای تاریخی

بررسی تاریخ‌هنر نقاشی ایران
س ٢ سال سوم بررسیهای تاریخی

رومر ـ پروفسور هنر روبرت :

ملاحظاتی درباره تاریخ ایران
(بزبان انگلیسی)
ش٣ـ٤ سال سوم بررسیهای تاریخی

رهنما : دکتر مجید :
تمایلات نو درفرهنگ جهان معاصر
ش٥ سال سوم بررسیهای تاریخی

ف

ق

و

وجدانی ـ عبدالحسین .
آفت تعصب در تاریخ نگاری
ش ۵ سال سوم

وهرام (کاتب) ـ سون ۱ مجید
هنر سفالسازی درشبه قاره
هند و پاکستان در دوره اسلامی
(ترجمه)
ش ۲ سال سوم

شاهسون (قره‌قویونلو ها و
آق‌قویونلوها) (ترجمه)ریچاردتاپر
ش ۵ سال سوم

کاوشهای گودین تپه (ترجمه)
ش۳و۴ سال سوم

تهران وابنیه تاریخی آن
ش ۱ سال سوم

ه

همایون ـ دکتر غلامعلی .
شاهدی زنده ازروابط هنری‌ایران
و روم
ش ۵ سال سوم

همایونفرخ ـ رکن‌الدین :
پژوهشی درباره عصر زرتشت
ش ۵ سال سوم

ی

یکتائی ـ مجید :
کاوشهای باستانشناسی درکناره
های رود کروارس
ش ۵ سال سوم

توجه

در دو مبحث «فهرست مقالات تاریخی دردو سال اخیر» و «فهرست مقالات یکساله مجله» اشتباهاً مقالات این شماره (ش ٦ سال سوم) ذکر نشده است. خواهشمند است برای تکمیل فهرست، خوانندگان خود نام مقالات این شماره را نیز اضافه فرمایند.

بررسی های تاریخی
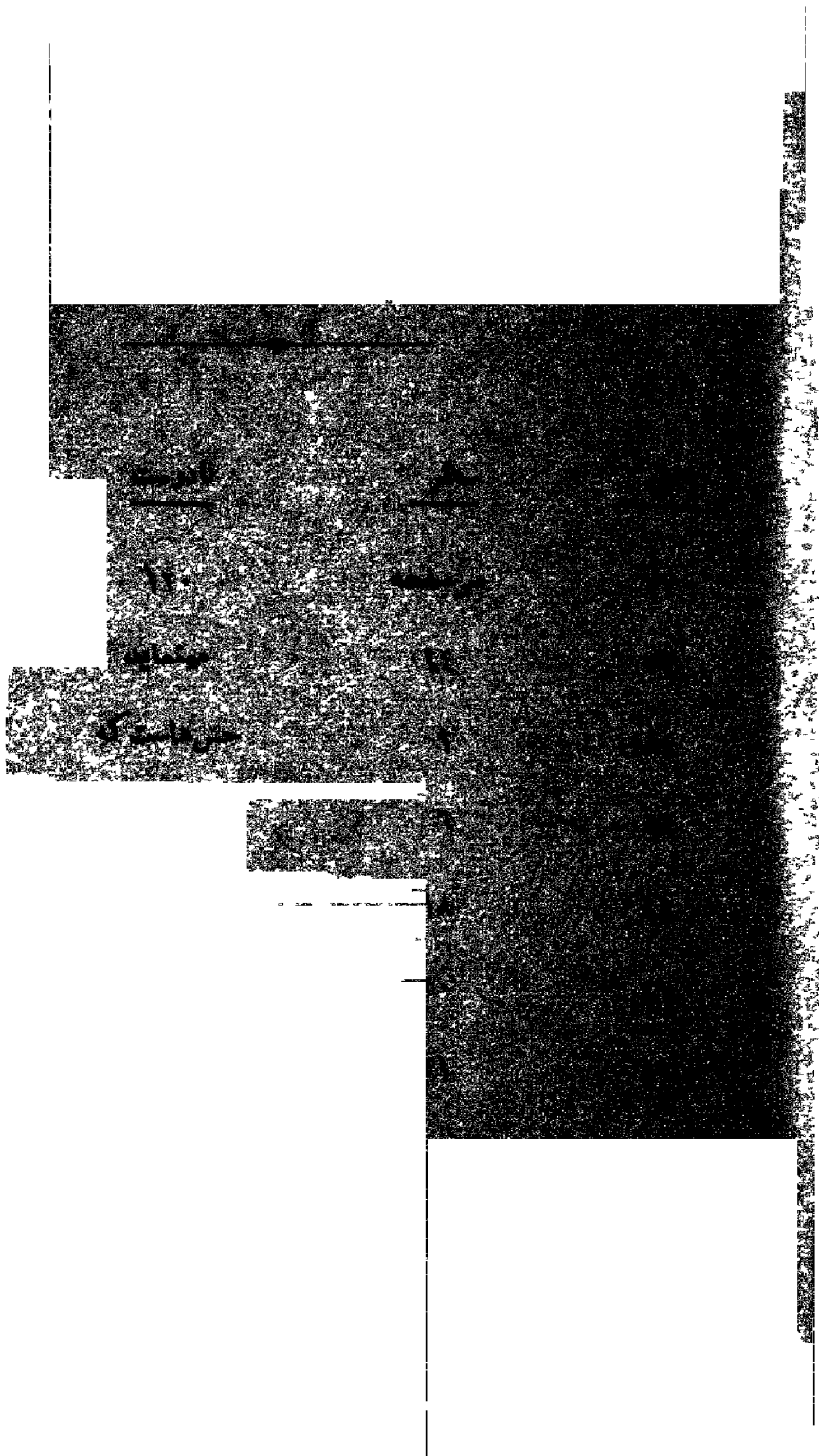
مجله
بررسی‌های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی

مدیر داخلی ستوان یکم مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران‌شناسی – نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
(کمیتهٔ تاریخ)
نشانی : تهران ، ستاد بزرگ ارتشتاران
تلفن : ٧٦٤٠٦٤

بهای مجله هر شماره	برای نظامیان ودانشجویان	٤٠ ریال
	برای غیرنظامیان	٦٠ ریال
بهای اشتراک سالانه ٦ شماره در ایران	برای نظامیان ودانشجویان	٢٤٠ ریال
	برای غیرنظامیان	٣٦٠ ریال

بهای اشتراک درخارج ازکشور : ٦ دلار

برای اشتراک وجه اشتراک را به حساب ٧١٤ بانك مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراك مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت ورسید را با نشانی کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

چاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی ایران

Barrasihâye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT — MAJOR DE COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR

DR DJAHANGUIR GHAÏMMAGHAMI

ADRESSE:

IRAN - TÉHÉRAN

AV. KOUROCHE KABIR, TCHAHAR RAHE QASR

ABONNEMENT. 6 DOLLARS POUR 6 No.